کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب

جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه

١٧٦١٧
٢٠٨٧٨٢

جزو اول

سوره لا اقسم   ایحسب ان لم یره احد الم نجعل له
عینین ولسانا وشفتین وهدیناه النجدین
فلا اقتحم العقبة وما ادراک ما العقبة
فک رقبة او اطعام فی یوم ذی مسغبة
یتیما ذا مقربة او مسکینا ذا متربة

صافی   لا اقسم بهذا البلد وانت حل بهذا
البلد ووالد وما ولد لقد خلقنا الانسان فی
کبد ایحسب ان لن یقدر علیه احد یقول اهلکت مالا
لبدا ایحسب ان لم یره احد الخ یعنی آیا قسم نخورم بـ
بلد و حال آنکه تو حلول و نزول کرده باین بلد یا قسم نخورم
یعنی قبلا مکه محترم بود از یوم جاهلیت باز احترام میکنند لکن
تو ظلم میکنند که [illegible] ولد آدمی یعنی [illegible] وجود تو
و قسم نخورم بحق پدرت آدم و انبیاء و آنچه [illegible] خواهند بود
آمد از [illegible] تو و ائمه دین سلام الله علیهم اجمعین
قسم لقد خلقنا الانسان فی کبد یعنی در رنج و تعب و مشقت
از مصائب دنیا و شدائد آخرت یا سوای اولاد آدم در بطن
مادر سرش بطرف [illegible] است که وقت زائیدن انسان [illegible]
بخلاف اولاد آدم که سرش بطرف سفینه و [illegible] است اگر چه در
وقت زائیدن از روی [illegible] رنج و تعب بدنیا میاید و [illegible]
ولکن سرش اولاد آدم است و امتیاز او است از حیوان
چنانچه منتصبا خلق فرموده نه چهار دست و پا حیوان [illegible]
بدنیا آمده دیده بشود در هر دست او [illegible] که امام [illegible]
فرموده های [illegible] او است [illegible] آیا [illegible]
میکنند انسان که کسی او را نمی بینند آیا قرار ندادیم از برای او چشم
و زبان و دو لب که بچشم خود ببیند و زبان او ترجمان دل [illegible]
دلها را و معاونت در تکلم و پوشانیدن دندانها و غیر ذلک

[illegible] خلفای عامه [illegible] نظر [illegible] عباس [illegible] خلفای [illegible] عامه [illegible] الرسول [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين في كل آن وحين

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطيبين الطاهرين

واللعن الدائم على اعدائهم وظالميهم من الان الى يوم الدين وبعد

این مجموعه ایست که منتخب نموده ام از کتب علمای اعلام و مسمی نمودم بتجربة الواعظین

اوله یک خط و سطری تیمناً از توحید و میزان معرفت جمیله و مجد ادیب

سلطان الحکماء والمتکلمین الحکیم النحریر خواجه نصیر طوسی قدس سره

در رساله مختصره خود که با تماس یکی از ارکان عصر خود مرقوم فرموده

معلوم باید ساخت که بر هر مکلفی جزئیه واجب است اعتقاد این

بر مکلف مضمون کلمه مبارکه لا اله الا الله است در توحید و هم

تصدیق نبوت خاتم النبیین است بدلیل اجمالی باید از اصل لا

اعتقاد و بشهادت خود نمود و تصدیق تا باید رسول الله در آنچه معلوم باید

از صفات حق تعالی و روز جزا و یعنی ائمه هدی با آنچه قول الله

متعلق است ضروریست اقامه برهان و واجب نیست او را بحث

از حقیقت صفات مثل اینکه کلام و علم و صفات قدیم است یا

حادث بلکه اگر خطور نکند بقلب او این مسائل تا آنکه بمیرد معذور

مرده است و بر او نیست بحث از ادله متکلمین بلکه اگر خطور کند بقلب او

تصدیق بحق نجد آیا بدون دلیل و برهان مؤمن است و رسول الله

تکلیف نفرموده عرب را بیش از آن و در همین اعتقاد مجملی بوده

استمرار عرب و عوام خلق و هرگاه تفحص از این مسائل و مشاکل

۷۱۹۷۱
۲۸۷۸۰۶

و هدایت کردیم خیر و شر او را یعنی دو راه بنمودیم او را که آن دو راه خیر و شر باشد النجدان لن یقدر علیه احد

نعمت که کافر گردیده است انسان گرفته فلا و بلیت النقام نکند از

طالعی تو و هل نباه الحق من هدایه کردیم او را براه خیر و راه

شر او را فلا اقتحم العقبة پس اقتحام نکرد عقبه و گردنه بلند خود را

و اقتحام بمعنی دخول در امر شدید است و منه فی عقبه حیث فک

رقبه است یعنی عقبه بلند رسیدن بنده آزاد کردن است یا اطعام

فی یوم ذی مسغبة یعنی اطعام در مجاعه و قحطها تازه حالا

مدقی است فهمیده اند بنده باید آزاد باشد تمام آنچه حاجت او را

در همین جواب مفصل نوشته ام یتیماً ذا مقربة یتیم ذوالقربی

خودت او مسکیناً ذا متربة یعنی مسکین بالای خاک منزل

دارد عقبه تاویل شده است بائمه سلام علیهم در خبر است که حضرت

رضا سلام الله علیه تشریف که می نشست سفره و صحفه از حضرت بود

کنار بوده اول از آن اطیب طعامها بر یک سفره امر میداد و مساکین

صحفه میکذارد و صرف مود بر بدن از مساکین بعد مشغول غذا خوردن و منه

بعد از آنه را میخواند فلا اقتحم العقبة معلوم و من اکرمه الله

لولا تینا فقد جاوز العقبة و نحن تلک العقبة التی

من اقتحمها نجی و فرمود چون همه کس قدرت نبود به بنده

آزاد کردن پس قرار داد یک راه نکشت رضی بود با اطعام

قال من موجبات المغفرة اطعام المسلم پس آنه را بعد خواند

او اطعام فی یوم ذی مسغبة ثم قال الناس کلهم

عبید الناس غیرک و هم کلهم اصحاب امیر المؤمنین

عن الصادق من اطعم مؤمناً حتی یشبعه لم یدر احداً

من خلق الله ما له من الاجر فی الاخرة لا ملک مقرب ولا نبی

مرسل الا الله رب العالمین

[illegible]

قال ع کو نشر داو نشود شبهه و شکی در صدر او خواهد خلید اگر ممکن باشد
ازاله آن شبهه از دل او بکلام نزدیک بافهام کامست و لو
مرضی متکلمین نباشد و حاجت بتحقیق دلیل نیست زیرا که
دلیل تام نمیشود الا بذکر شبهه و جواب آن و هرگاه ذکر شبهه شد
و ایمن از آن نباید بود که بدلش بچسبد و در قلبش رسوخ
نماید و گمراه شود و فهم او از ذکر جواب آن شبهه که شاید
شبهه جلی باشد و دلیل دقیق و باریک که عقل او احتمال آن
نتواند کرد بدان جهة معصومان و بزرگان بیش ضعفاء را از تکلم
و تفتیش منع فرموده اند و اقویای علماء را در تکلم تقویت
و رخصت فرموده اند و مثل عوام مثل اطفال است که از کنار
دجله باید منع کرد که غرق نشوند و حال علما حال رجال
شناسای علم سیاحت است اگرچه اینجا موضع غرور و ایهام
و لغزش اقدام است که شاید جاهل بعجز و خشوع و فتور و قصور
و یاس از ادراک حقایق و امید که بفضل حق دارد طرح دعا کند
و حکم عالم بخود بینی و عجب و غرور من حیث لا یشعر غرق
بحر جهالت شود پس بهتر آن است که خلق عموما از این جهة
فکر و تشویش و بحث و تفتیش ممنوع شوند بس عجز خود
لقصیرها به بین بالاقتحام خطیر چه مقر باید اجمع العلماء
کافة علی وجوب معرفة الله و النبوة و الامامة بالدلیل
لا بالتقلید بگو شه مراد ایشان از دلیل اجمالی اعراب و
عوام است نه ادله حکماء و کلام اصعب عبارت خود را نقض ه
در کتاب

[illegible]

[illegible]

در کتاب جام جم درآورده — رجحی علم که ملک بالا شاید نیست
جمله از علم او فزون آمد نیست — هر خبر که هست آنچنان باید بود
الخبر که آنچنان نباید نیست — شعر از خواجه است

در کتاب صراط مستقیم از تالیفات شیخ جلیل علی ابن یونس بیاضی
از کتب است که علامه مجلسی قده در جامع بحار الانوار از آن کتاب
با اعتبار مطالب کثیره بسیار نقل فرموده مؤلف و مؤلف
در اول آن جامع با کمال وثاقت و اعتبار ستوده مقالاتی
از منکرین وطن یعنی معجزات خصوصا قرآن مجید که اول معجزه
خاتم النبیین ص است نقل فرموده و بجواب آنها پرداخته
از تثبیت عقیده اهل ایمان در مقام تطهیر و بیان برآمده من جمله
منکرین قرآن نعوذ بالله گفته اند در قرآن است ولن یجعل الله
للکافرین علی المؤمنین سبیلا یعنی هیچ وقت خداوند از برای
کفار بر اهل اسلام تسلط و قهر و غلبه قرار نداده و حال آنکه بحیث شتیم
شده و بسیار بارها شد کفار کثیرا از ابرار را کشتند و امر آن نه
اشتهار قابل خدشه و انکار نیست گوئیم سبیل منفی در آن سبیل
بحجه است نه سبیل بقهر و غلبه زیرا که حجتی و غیر آن حجت های واضحه بود
بر کفار این است معنی قول لعم لیظهره علی الدین کله من جمله
گفته اند که در قرآن است که تزویج و مناکحه نمایید آنکه فقیر باشید یعنی
سازد خدای تعالی ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله و ما
می بینیم فقرا چند تزویج کردند فقرشان افزوده شد گوئیم
مراد از فقر نه فقر مطلق است بلکه فقر نکاح است البته فقیر در نکاح بواسطه
نکاح غنی میشود [illegible] ابن ابی جمهور [illegible] العالب [illegible]
است که نکاح [illegible] کاتب گوید با من فهمیدم با جوانه تمام

[illegible]

من جمله در قرآن است در مقام حفظ پیغمبر «والله یعصمک من الناس» و حال آنکه رسید بآن حضرت آنچه رسید از زخمها و کسر دندان رباعی گوئیم مراد از عصمت تنها حفظ از قتل است و انصاف این است از ابتدای تولد الی حین وفات پیغمبر را حفظ فرمود. من جمله گفته اند در قرآن «ادعونی استجب لکم» و حال آنکه روزگار نیست دعا مستجاب نمیشود جواب گوئیم اینجا تقدیر دارد یعنی ان رئیت مصلحه اگر صلاح بنده باشد بلکه صلاح او نباشد خدا عالم است با اینکه معنی ادعونی اعبدونی است یعنی عبادت کنید مرا تا اینکه مستجاب الدعوه شوید کاتب گوید در کرمانشاه خیلی زحمت کشیده ام تا سر عدم اجابت را فهمیده ام بحمد الله خلاصه مقصد است مختصر کرده است. جای دیگر در قرآن فرموده «اوفوا بعهدی اوف بعهدکم» یعنی شما بعهد من وفا کنید تا منهم بعهد خود وفا کنم من توسط پیغمبران از شما عهد و پیمان گرفته «ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین» شما عهد مرا شکسته اید دشمن من و دشمن خود را عبادت و اطاعت کرده اید این است دعای شما مستجاب نمیشود یعنی بنده دعای من یعنی چگونه مستجاب میشود و واسطه فرموده است بحرف [illegible] رفته اند بحرف شیطان. من جمله در قرآن است «فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون» در اثبات نبوت خاتم امر شده است برجوع باهل کتاب یعنی یهودیان و حال آنکه ایشان بزعم محمد کتمان حق مینمایند و از طریق حق عمداً منحرف میشوند گوئیم خداوند دلالت فرموده است کفار قریش را و اهالی جاهلیت را بر صدق آنحضرت باقرار دشمنان چه اهل جاهلیت منکر کانت

اهل کتاب

اهل کتاب دو شنیدند و اینها فی حد نفسها عادل امین [illegible] چه در توریه و انجیل صفات و نعوت محمد بود صحیح قرآنی «الذین هم یجدونه مکتوباً فی التوراة و الانجیل» من جمله گویند حسن حضرت یوسف از غایت اشتهار کالشمس فی الفلک بوده است چگونه میشود [illegible] برادران آمدند نشناختند یوسف را اینها نشناختند و لکن اینها یوسف را شناختند یعنی «فعرفهم و هم له منکرون» گوئیم او را یعنی ندارد که از اطفال یوسف را شناسند بعلت سالها دوری با تجمل و لعاب سلطنت و محمد است [illegible] در آیه «یعرفونه» الانکار [illegible] یعنی شما [illegible] او را الی خود را الزام با انکار نموده اند من جمله گویند در نزد نصارا متواتر رسیده است که عیسی را یهودیان [illegible] شنیده و بدار زدند و در قرآن ثابت «ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم» گوئیم اخبار نصاری منتهی میشود بچهار نفر صاحب اناجیل اربعه [illegible] اخبار [illegible] باشد تواتر نمیشود و آن چهار نفر هم که معصوم نبودند [illegible] اشتباه کرده باشند و در امر [illegible] مشتبه شده باشد [illegible] صریح قرآن است «و لکن شبه لهم» من جمله گفته اند که در قرآن است «و ما ارسلنا قبلک الا رجالاً» یعنی نفرستادیم پیش از تو رسولانی مگر از طایفه مردان و حال آنکه پیغمبر ما در [illegible] «اربع نبیات» یعنی در میان زنان تا چهار نفر پیغمبر بودند مثل ساره و مریم و خدیجه و فاطمه جواب گوئیم پیغمبر غیر رسول است و رسول بغیر مردان هم اطلاق شده در قرآن درباره جبرئیل

[illegible]

بحرش هم اطلاق شده انه لقول رسول کریم
و هم بغراب اطلاق شده فبعث الله غرابا
پس گوییم مراد از اربع بنات ساره و خواهر موسی و مریم و
آسیه اند که مبعوث شدند برای ولادت فاطمه من جمله
در قرآن است قال فرعون یا هامان ابن لی صرحا
و حال آنکه هامان هزار سال پیش از فرعون بوده گوییم
هیچ محال انکار نیست که ممکن است در زمان فرعون هم
هامان نام دیگر بوده و اینها از عناد و لجاج خود تر نیست
من جمله گویند قرآن با وزن شعر است نه کتاب آسمانی
گوییم شخص خبیر و منصف این حرف را نمیگوید پیغمبر خاتم
خودش از شعر نا غیب میکند تا آنکه قلب و لسانش متخصص در
تلقی قرآن باشد و حق الله از شائبه شعر مصون و
محفوظ ماند و لهذا فرماید و ما علمناه الشعر و ما ینبغی
له ان هو الا ذکر و قرآن مبین اصلا سزاوار نیست
شعر بگوید و شأن پیغمبر اجل از این باشد جای آنکه خدا
میفرماید والشعراء یتبعهم الغاوون و یقولون ما لا
یفعلون الخ که شاعر اصحاب میکنند مثل آیه مبارکه
و جفان کالجواب و قدور راسیات و کلامی است
اتفاقا موافق شده است با بعضی از اوزان اشعار عرب
باز با تلاوت شعر مناسبت ندارد خیلی از کلام ماها در
مکاتیب از فصحاء تیز قلم در انشاء صورت شعر پیدا
میکند ان لا شعر منظور نیست و قصد تعریف در او نشده است
و خیلی از کلام ماهاست که با وزنی از اوزان عرب موافق میشود
ولی لازم

پس لازم نمی‌آید غالب نثر ما شعر باشد و حال آنکه نثر است و در
اشعار اگر علم عروض مراعات نشود ملیح نخواهد بود و عمده چیزیکه
در شعر باید مراعات شود همان علم عروض است و از وجهها
در وضوح بطلان مثل آفتاب در وسط السماء است من جمله
در قرآن است درباره کفار و منافقین الذین کانت
اعینهم فی غطاء عن ذکری گفته شده چشمهایشان
پرده دارد از ذکر من و یاد من و حال آنکه اعمی نیستند
در محل ذکر نیست چشمهاشان نباید ذکر کنند گوییم مراد از چشمها
چشمهای دل است نه چشمهای سر و کلام نیز فرماید انها لا
لا تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور
قلب است که عمیاء او موثر در دین و مانع از اهتداء و نفعی
من جمله گویند در قرآن است ام عندهم الغیب فهم یکتبون
و حال آنکه کفار قریش در جاهلیت امی بودند و کتابت نمیدانستند
گوییم کتب در معانی این آیه بمعنی حکم است مثل و کتبنا
و کتبنا علیهم فیها ان النفس بالنفس یا کتب علیکم
القتال یا کتب علیکم الصیام الخ من جمله در قرآن است در قصه
حضرت یونس [illegible] تناقض در یک آیه میفرماید فنبذناه
بالعراء و در آیه دیگر لولا ان تدارکه نعمة من ربه لنبذ بالعراء و هو مذموم
بالعراء گوییم در آیه اول مثبت است از نبذ بعراء نبذ با سقم
است و آنکه در آیه ثانیه است منفی است نبذ بعراء نبذ با ذم است مذموم
[redacted] لکن در یک آیه مقید است بکلمه نبذ سقیم
و در آیه دیگر مقید است بکلمه نبذ بذموم میفرماید اگر چنانچه نعمت خدا او
تدارک نکرده بود انداخته میشد بزمین در حالتیکه مذموم بود و
در آیه دیگر میفرماید انداختیم او را بزمین در حالتیکه مریض بود مثل
طفلیکه از شکم مادر تازه افتاده باشد [illegible] نیست نبذ فرموده

جابلقا و جابلسا که برزخ‌اند

بدانکه بعضی از شراح احادیث و اخبار را که در وصف این شهر
جابلقا و جابلسا واقع است که جابلقا شهریست در منتهای
بزرگی در مشرق و جابلسا شهریست در غایت بزرگی در مغرب
در مقابل جابلقا و بایشان برزخ تأویل نموده‌اند گفته
جابلقا عالم مثالیست در جانب مشرق ارواح واقعست
و جابلسا عالم مثالیست که در جانب مغرب ارواح
که برزخ است میان غیب و شهادت تمام صور عالم
مشتمل است پس هر آینه شهری باشد در غایت عظمت و بزرگی
و جابلسا عالم مثال و عالم برزخ است که ارواح بعد از مفارقت
از نشئه دنیوی در آنجا باشند و صور جمیع اعمال و افعال و
اخلاق حسنه و سیئه که در نشئه دنیا کسب کرده‌اند چنانچه
در احادیث و آیات وارد است در آنجا باشند و این برزخ
در جانب مغرب عالم واقع است و هر آینه شهریست در
غایت بزرگی در مقابل جابلقا و خلق شهر جابلقا الطف
و اصفا‌اند زیرا که شهر جابلسا بحسب اعمال و اخلاق ردیه
در نشئه دنیویه کسب کرده‌اند [illegible] مصور بصورت
مظلمه باشند بخلاف شهر جابلقا که [illegible]
هیولانی دنیویه گشته‌اند والله العالم و [illegible]
اول درجه این عالم برای اینها کشف میشود امام علیه السلام که
در کربلا در وقت احتجاج فرمود [illegible] قسم در بین جابلقا
و جابلسا پسر پیغمبری غیر از من نیست

باب دوم

باید دانست که [illegible] در اینکه سحر حرام است و عمل آن
از منهیات شرعیه است بلکه نزاع در مجرد یاد گرفتن است
ظاهر این است یاد گرفتن و عمل نکردن مباح است بلکه بعضی
از جمله [illegible] رفته‌اند باینکه واجب است بوجوب کفائی
چونکه جایز است که ظاهر شود ساحری و ادعای نبوت نماید
پس باید در میان امت کسی باشد که کشف کند سحر او را و قطع
کند حجت ظاهریش را و [illegible] میدانیم که بعضی از سحرهاست که موجب
میشود باید آن ساحر را قصاص و هلاک گردد اگر ثابت شود
لیکن سحر کرده‌اند هیچ یک ردع و منع ندارد بعض قائل قصاص نموده
و مدعی نبوت ملزم نشود و بعضی از اقسام سحر حقیقت است
بعضی خیال است سحره فرعون هر دو قسم را اتیان نموده‌اند که
اول خیال بود که سحروا اعین الناس فرمود و [illegible] حقیقت بود
و استرهبوهم و جاؤا بسحر عظیم چرا که اسباب سحر مختلف است
و موارد توارد ظنون واقع شده‌اند از آنجمله طرق مختلف
[illegible] در این فی الصنعة [illegible] اعمال [illegible]
[illegible] و فلاسفه هم [illegible] در این موافقت دارند
و طایفه از اتراک [illegible] عقیده دارند و طریق عمل
نمودن [illegible] مناسب با غرض و خواهند عمل [illegible]
[illegible] تمثال [illegible] و نقوش است [illegible]
است [illegible] فی العقد [illegible]
[illegible] دفن کنند گاه با آب جاری [illegible]
یا اینها [illegible] معلق بدارند یا [illegible] و تضرع و ابتهال نمایند
[illegible] کوکبی که فاعل آن غرض و مطلوب است و آن [illegible] باید

تدخین و بخور نمایند در مجمر عقاقیر باشند که منسوب بآن کواکب است
چه اعتقاد ایشان آنستکه آن آثار از آن کواکب است و طایفه
یونانی ها آنستکه تسخیر روحانیات افلاک و کواکب و استنزال
قوای آنهاست در نزد بجا آوردن آن اعمال پس از استنزال القوی
الجاذبه انها نمایند چه انها را اعتقاد چنین است که اعمال سحر
و آثار مترتبه بر آن از روحانیات افلاک و کواکب است نه
از اجرام آنها فرق میان اهل یونان و صابئه همین است
که صابئه آثار را مستند باجرام افلاک و کواکب دانند ولی
یونان را اعتقاد آنست که آن آثار مستند بروحانیات آنهاست
نه باجرام آنها قدمای فلاسفه هم با یونانیان در این کلام موافق
عزائم و قسط و غیب اعتبار ذکر اسماء و مجهولة المعانی
است که آنها اقسامی از عزائم میباشند به ترتیب خاص که
مخاطبه می نمایند با بهائی شخصی حاضر را چه اعتقاد ایشان این است
که آثار سحر از جنیان ناشی میشود و مدعی اند که این اقسام از
عزیمت باسماء مجهوله باعث تسخیر ملائکه میشود که آنها بر جنیان
غالب و قاهر اند ایضا از کتاب مذکور نقل شده نیرنجات
اظهار خواص امتزاجات است و نیرنج فارسی معرب است و اصل
آن لفظ نو رنگ است یعنی رنگ تازه و بعضی نیرنجات را
ملحق بسحر نموده اند بلکه بعضی دیگر اعمال و افعال عجیبه را که از
سرعت حرکت و خفت دست است هم ملحق بسحر نموده اند و
حق این است که اینها داخل در علم نیستند بلکه شعبده اند و هم
باید دانست که علم طلسمات غیر علم سحر است ولکن [illegible] از
[illegible] علم سحر و این علمی است که شناخته میشود بآن
کیفیت تمزیج قوای عالیه فعاله با سافله منفعله تا
حادث

حادث شدن امری غریب در عالم کون و فساد و معنی طلسم اختلاف
کرده اند بعضی گفته اند که ظل معنی اثر است و معنی طلسم اثر
مترتبه بر اسم است و بعضی گفته اند آن لفظ است یونانی
و معنی آن لاینحل است یعنی گرهیکه باز نمیشود و بعضی گفته اند که آن
کنایه است از مقلوب خود که لفظ مسلط است چه طلسمات
مسلط را امور غریبه میشود و سکاکی را در فن طلسمات کتابی است
جلیل القدر و عظیم الخطر حکایت در تاریخ قسطنطنیه است که
یکی از سیاحان را در اسلامبول با شخصی از اداره عسکریه آشنائی
بهم رسید پس آن مرد چندی از ملاقات [illegible] صدر اعظم
اکنون نقل میکند گفت از ملاقات بخت او این است که باید که
وقتی باین منصب جلیل رسید شش [illegible] منصب [illegible]
دفعة باداره سفینه [illegible] نقل شد که جنرال [illegible]
دو ماه نگذشته بود که نایب سالار گردید مامور به اسلامبول
[illegible] در [illegible] بود که اداره سفینه بمشیر او صدور
یافت پس [illegible] با اسلامبول بمقام صدارت عظمی رسید بعد از
شرفیابی حضور شاهانه [illegible] بباب عالی رفت زمام دار منصب
صدارت گردید این سیاح از شنیدن این قضیه تعجب کرد که خوب
ترقی کرده با سرعت وقت مرد عسکری چندی گفت [illegible] مطلب نیست
از کجا که شما هم که مرد سیاح هستید دفعة یک صدر اعظم باشید
و ثانی نشوید سیاح گفت هیچ وقت من استعداد این منصب را
ندارم و نخواهم مرد چندی گفت حالا که شما دست [illegible]
ندارید [illegible] خارج [illegible] دخول
کار دیگر نخواهید کرد [illegible] مراتب جلیله نشوید و مورد
مرحمت سلطان واقع شوید مراجعه از نزد شاه بتوسط جنازه [illegible]
مرده را [illegible] که [illegible] بمقام

سیاح گفت من معنی این کلام را نفهمیدم چند(ی) گفت حکایت است
در زمان یکی از سلاطین عثمانیه روم یکی از مردم اناطول که
دهقان پیشه بود بتحصیل علوم گرفته باسلامبول آمد در مدارس
آنجا هم تحصیل خود را تکمیل کرد و امتحانهای خود را داد بالآخره
رفته رفته بمنصب شیخ الاسلامی رسید برادرش در اناطول
مشغول امور دهقانی بود عامی و جاهل بیخبر از هر علم و دانش چون
شنید برادرش شیخ الاسلام اسلامبول شده بیل و سایر
اسباب دهقانی را به انبان خود برداشت وارد اسلامبول شد چون
شیخ الاسلام خبر شد جمعی از خواص خود را با لباسهای فاخره
و جبه و طیلسان در اسب و لوازم باستقبال او فرستاد
گفت او را بحمام برند و البسه فاخره بپوشانند پس وارد شهر
نمایند از این طرف شیخ الاسلام بوزراء و وکلاء و قضاة
و مفتیان و رجال علمیه اطلاع داد که برادر من امروز فردا
خواهد باسلامبول آمد حاضر باستقبالش کنید پس از چند
حالت و ملت وارد اسلامبول گردید ذات ملوکانه چون شنید
بنا بر لطف و محبتی که با شیخ الاسلام داشت او را با برادرش
و جمع کثیری از علماء و قضاة دعوت فرمود برای صرف طعام
مدعوین وارد محضر ملوکانه شدند سلطان از ملاقات
برادر شیخ الاسلام خیلی مسرور شد و تا آن وقت سلطان
چنین شخص دهقانی عجیب الاطوار ندیده بود چون طعام
حاضر شد حرکاتی در خوردن از برادر شیخ الاسلام ظاهر شد
ذات ملوکانه بخنده درآمد چه تا آن وقت آنطور خوردن
و آشامیدن از کسی ندیده بود شاه الحق مسرور شد که
از همه او بیشتر غذا میل فرمود حتی در اثنای طعام شاه
بوجد آمد

بدست خود یکدانه سیب برادر شیخ الاسلام داد که میل نمائی
مرحمت است برادر شیخ گرفت بدون اینکه مراسم لازمه شاهانه
بجا آورد با پوست خورد سلطان خیلی خندید پس یکدانه دیگر هم
هم مرحمت فرمود برادر شیخ مثل سیب سابق طور غلیظ به وارد حلقوم
اشتهاآمیز نمود حظ و فرح شاهانه هر دفعه زیادتر گردید شیخ الاسلام
بیچاره از این حرکات حیوان خجل و شرمسار شده بود که عرق عرق
شده بود مراجعه بمنزل برادرش توبیخ و سرزنش برادر کرد این
چه بی ادبیها و گستاخی بود که در حضور شاه نمودی که من آرزو
نمودم الکائن مرده بودم گفت استغفر الله من چه کردم که موجب
خجالت شما شود شیخ گفت بیش از این چه باشد که ذات شاهانه
مرحمت خود سیبی بدهد تو را از ادب بی مهابا مانند گاو خوردی گفت
این چه بی ادبی است مگر برای خوردن نداده بود گفت بلی اما ادب
و آداب این است که باید بلند شوی در کمال تواضع سیب را بگیری
ببوسی برای تبرک به بغل خود گذاری تو مانند حیوان با پوست خوردی
گفت من چه میدانم شما به مطلب ملتفت نکرده بودید اینک اگر مرتبه
دیگر بی ادبی نخواهم کرد عفو بفرمائید حسب سلطان از حرکات او
حظ تفریح کرده بود باز سبب دیگر شیخ را با برادر و جمعی دیگر دعوت
فرمود این مرتبه سلطان کاسه آش را که بحسب ترتیب نزدیک سلطان
واقع شده برادر شیخ الاسلام داد دهقانی از جا برخاسته با
کمال تواضع کاسه را با تمام احترام از شاه گرفت کاسه را بوسید
بغل خود گذاشت ریخت میان بغل خود که از زیر دامنهایش سرریخت
سلطان از خنده تکیه داد پس یک بشقاب کوفته برنج آورده مرحمت
فرمود بشقاب کاسه را با تمام بشقاب فرنی حالت دهقانی همه را
ریخت میان جیب و بغل خود با آن طیلسان و لباسهای نفیسه
مخصوص شاه منصب شیخ الاسلامی را از او گرفت داد برادرش

چون اباده سنه سلطان لاتقعیر بهم ساعت لهای شیخ
الاسلامی را در کناری بار و توت شانیده با آن خلعت ملوکانه
مخلع نموده و زرها و کلاه و سایر طبقات نخچه لازمه و رسومی
آن خلعت و جنازه نمود بعد آوردند بمره او جمعی بمنزل شیخ الاسلام
بیرون ملک جنازه نعش آید امر کرد جنازه را نگاه دار سلطان
پیاده شد آمد مرده گذارد ملوکی بعد شیخ نفس باز آمد بودند
پرسیدند تا شیخ الاسلام چه صحبت بود با ملک گفت ملوکی
او گفت سلام مرا بخوبان این زمان رسانید ملوکی جب دمقالی شیخ
دوباره اسلام شده است
چند کلمه از کتاب فارسیه
آتابک روزن چکاوک بمعنی نگاه دارنده و آداب آموزنده
و ملوک شیراز را از این جهت اتابک میگفتند که سعد بن زنگی اتابک
سلطان سنجر بود و سلطان او را حاکم فارس کرده بود و او
بعد از فوت سلطان خطاب اتابکی بخود قرار داد و بعضی
گفته اند این لفظ ترکی است اتابک اسم بعنی پدر بزرگ که
آتا پدر است و بیک هم بزرگ است استرنگ بفتح اول
و ثالث و رابع و سکون ثانی و نون و کاف فارسی گیاه
و مردم گیاه باشند و آن گیاهی است مانند مردم و لکن در زمین
مکون سار بود و ریشه آن بجای موی سر ایشان است و نر و ماده
بهم پیچیده دستها در گردن یکدیگر و پاها در هم محکم کرده اند گویند
هر کس این گیاه را بکند هلاک میشود بدرجه هر که بخواهد او را
بکند اول حوالی و اطراف آن را خالی میکنند پس سگ تشنه را
ریسمان محکم می بندد و سر دیگر ریسمان را بر ریشه آن گیاه می بندد
قدری گوشت در جلوی سگ بدور میاندازد تا بقوه سگ
آن گیاه کنده میشود و آن سگ بعد از چند روز دیگر میمیرد با این جهه
و آن گیاه سگ کن گویند و گویند اگر کسی عضوی از اعضای
آن را

آن را جدا کنند باسم شخصی در همان روز یا روز دیگر بعضو از آن
شخص جدا شود و بکسر اول هم گفته اند کاتب گوید این صنعت
آن را از اجزاء مفتاح با جزء اعظم آن مقید ساختند در مجموعه خود
که مخصوص این فن است نوشته ام که شب مثل چراغ میسوزد الی الم
انار فرهاد بکسر راء قرشت درخت انار است در بیستون گویند
چون فرهاد شنید فوت شیرین را تیشه بر سر خود زد دسته تیشه چون
آلوده گردید از کوه بر زمین افتاد فرو رفت بزمین چون از چوب انار
بود بقدرت الهی سبز شد درخت انار شد و انار او را چون
پاره کنند اندرون او سوخته و خاکستر شده بهترک با های
فرشتر وزن اسبرک نام سالی است که سیزده ماه است که فارسیان
آن را پیش از ظهور اسلام از کبیسه نگهداشته و بیست اختیار میکردند
یعنی بعد از هر صد و بیست سال یک سال را سیزده ماه میشمردند و
آن را بهترک جدا میدانند و این سال در زمان هر پادشاهی که
واقع شد دلیل شوکت و عظمت آن پادشاه میدانستند و او را
اعظم سلاطین میدانستند بلکه عقیده ایشان این بود که این بهترک
جز در زمان پادشاه با شوکت و عظمت واقع نمیشود چنانچه در
زمان انوشیروان واقع شد در آن سال که اردشیر بابکان واقع شد
و گویند پادشاه نامی است فارسی مرکب از پاد و شاه و
پاد بمعنی پاسبان و پاس و نگهبان دارنده تخت و اورنگ
شاه بمعنی اصل و خداوند و هر چیزی که از آن بهتر صورت از این
و اقران بزرگتر و بهتر باشد پس معنی آن از چهار وجه بیرون نیست
پاسبان بزرگ چون سلاطین پاسبان خلق الله اند دوم
خداوند ملک ها بعد تشبیه کرده اند که از خداوند ملک ها بای اسم

خوانند مناسبت دارد نسیم چون باد را نسبت بسیار مردم اصل
و خداوند است پاینده گی و دارنده گی کمال او نسبت است بلی
اگر او را باین نام خوانند لایق است چهارم خداوند تخت و
اورنگ اوست و این معنی از همه اولی و انسب است بعضی گویند که
ملفه باشتقاق بمعنی اصل و خداوند پرنیان بروزن سخنیان
حریر و دیبای منقش چینی گویند که در نهایت لطافت در اثنا
معنی بیای ابجد خوانند گویند نوشته بود که پادشاهان قدیم
آن را بفال نیک گرفتند در روز جشن ملبوس شدند میگفتند
جبر مگر از بهشت آورده معنی گویند جامه رزم رستم [illegible] آورده
که از پوست پلنگ دوخته بود و شکل [illegible] در صدری در او مرقوم
شده بود خرم بفتح اول و سکون ثانی فتح شده بنام
مرغزار است که در آنجا گوهر هم هست که هر مطلبیکه عرض کنند جواب
آید گویند چون اسکندر ذوالقرنین فوت شد رومیان و [illegible]
فارسیان در جنازه او نزاع داشتند هر یک میگفتند باید در نزد
ما دفن شود فارسیان میگفتند هر جا فوت شده همانجا باید
دفن شود رومیان میگفتند جائیکه متولد شده باید دفن شود
چون گفتگو بلند شد یکی از فارسیان گفت مرغزار خرم [illegible]
سؤال میکنیم هرچه جواب آمد عمل نمائیم قبول کردند

ستانی بکسر اول نام لحنیست از موسیقی باربد و تنبور را گویند
که او را سه تار باشد و سه پیاله شراب را نیز گویند موجب قرار
حکما بر نهار باید خورد که معده را از اخلاط شوید و غسل دهد
که عرب ثلاثه غساله گویند ساقی حدیث سرو و گل لاله میرود و
این بحث با ثلاثه غساله میرود و ظاهر است که عرفا مقصود
مقصود

مقصود است از ثلاثه غساله بقرینه سرو و گل و لاله سه غسل است
یکی غسل ظاهر بدن و لباس از ادرار و [illegible] دیگر غسل توبه است
از معاصی غسل باطن و قلب است از آب تقوی بعد از این
سه در آن دل سرو و گل و لاله میرود کلگون با جاری بالف بروزن
پرخون بمعنی سرخ رنگ باشد و نام اسب شیرین است معشوقه خسرو
گویند کلگون و شبدیز از اسب بوده اند بلاده مادیان فرهاد
آنکه و داملکه هم خوانند بجای الف دال بجای بای
میم و آن مادیان با جفت بود و در آنده نیست نسبی بود
از سنگ ساخته بودند هرگاه آنها دهان [illegible] بهم میرسید
معرفت خود را باین سنگ میکشید بقدرت باری تعالی خداوند
آنها را بان یار معرفت داده بود این نقل شده که کلگون
و شبدیز آنها بودند فاضل نیشابوری در تفسیر خود گوید در قرآن مجید
وجوه کثیره است که ظاهراً سبب نقصان فصاحت و [illegible] بلاغت
مبا شده مع ذلک در منتهی فصاحت است اول اکثر فصحاء
عرب در وصف امور مشهوره بوده مانند شتر و اسب و جواری و
حروب و املاک و قصور و در قرآن ذکر این قبیل اقل قلیل است
پس نباید مجالی در فصاحت از این آن باشد و حال آنکه [illegible]
درجه فصاحت است دوم آنکه محاسن کلام عرب از اشعار و خطب
منتزع از کذب است مانند که در باب شعر گفته شده احسنها اکذبها
و گویند لبید ابن ربیعه و حسان ابن ثابت چون بشرف اسلام مشرف
شدند اشعار ایشان کم و دروغ شد باین جهت بی فروغ شد و قرآن
مجید با آنکه مملو بصدق و خالی از کذب است در فصاحت بدرجه اعلا

سیوم آنکه شعرا یا خطیب الفاظ و معانی را مکرر نماید
در دفعه ثانیه بلاغت را کم کند ولی امر مستحسن بخلاف
قرآن هر چه مکرر شود افصح و املح است اعد ذکر نعمان لنا
ان ذکره هو المسک ما کررته یتضوع
چهارم آنکه قرآن غالباً مشتمل است بر اقسام تکالیف از
واجبات و محرمات و احکام مشتبهات و منکرات و
حاوی است مر مواعظ و زواجر و امر بمعروف و نهی از منکر
و اعراض از دنیا و زهد در آن و اوامر است احکام نشأه
آخرت و پوشیده نیست که مجال فصاحت و بلاغت در
بیان این معنی بسیار ضیق است مع ذلک در غایت فصاحت
و نهایت ملاحت است مؤلف فاضل نهاوندی و جزاه
طول الله عمره فی خیر و عافیه فواید از برای تصدیق آنچه بود که
فاضل مشار الیه فرموده است کفایت است ولی بعضی از
آیات را تذکر میدهد مثل و لکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب
در قبال مثل معروف عرب در این مقام القتل انفی للقتل
تدبر و تامل نما به حسن الکلمات وجیزه قصیره داله بر مقدار
از معانی کثیره است که فوق بیان انسان و بالای طرف
ادراک انسان است زیرا که ظاهر معنی این است که آدمی هرگاه
دانستی اگر کسی را بکشد کشته میشود هرگز اقدام بقتل
نمیکند لیس بقتلکم بعنوان قصاص سبب قتلهای بسیار نفع
میشود و از انقطاع موجب حیوة باشد و تهذیب الفاظ
فصحای عرب و ادخ کلماتشان در معنی همان مثل
معروف که

معروف است القتل انفی للقتل و افضلیت آیه شریفه
و افصحیت آن ظاهر از این کلام اعراب مفسرین به بیست وجه
بیان فرموده اند و این نه از باب فهم حقایق قرآن و تشبیه
کلام خدا است به سخنان نوع انسان چنانچه ابن اثیر
و علمای تفسیر اعتراض کرده چه مناسبت خزف را با گوهر یا نعال
و خاک را با عالم پاک بلکه بعنوان مجادله حسنه با خصمان
و منکران است اول از آن وجوه اینکه حروف فی القصاص
حیوة تمام ده است و حروف مثل عربها چهارده حرف است
فی الحقیقه این ایجاز در حد اعجاز است دویم آنکه در مثل خود
گفته اند قتل نافی قتل است که مستلزم حیوة است بلکه در آیه
فرموده قصاص مثبت حیوة است که مقصود بالذات است
سیم حیوة را در آیه بلفظ منکر آورده تا افاده تعظیم کند
دلالت دارد بر آنکه قصاص زنده گانی طولانی است
چنانچه آمده و لتجدنهم احرص الناس علی حیوة تنکیر لفظ
لفظ حیوة مؤدی از این است چهارم آنکه آیه شریفه افاده اتحاد و
کلیه دارد بخلاف مثل زیرا که قتل نافی قتل نیست بلکه قتلیکه
بعنوان قصاص باشد و الا موجب قتل است پنجم آنکه در مثل
لفظ قتل مکرر است و شک نیست که عدم تکرار افضل و افصح است
ششم آنکه آیه شریفه حاجت بتقدیر ندارد و در مثل از برای
فهم معنی مراد بیشتر از مقدار حروف آیه را باید مقدر کرد
تا معنی مراد را ادا کند زیرا که تقدیر اینست القتل قصاصاً
انفی للقتل ظلماً هفتم آنکه در آیه یکی از دو ضد را
که فنای موت است محل ضد دیگر قرار داده که حیوة باشد و این از
بدایع محسنات است هشتم توالی هر یکی از حروف مثل السکون

سکون حرف دیگر گویند که همراه و تنافر دارد زیرا که
لفظ منطوق هرگاه حرکاتش متوالی شد زبان را ممکن
نشود از نطق باز و ظاهر نشود فصل حسن بخلاف اینکه
حرکت متعقب سکونی باشد دهم اینکه در مثل در نظاره
اولی مثل تناقض دیده نشود یازدهم اینکه سلامت
آیه از تکرار قلقله قاف و غنه نون دوازدهم اینکه آیه
مشتمل است حروف متلائمه را بجهت اینکه از قاف بصاد
میرود و قاف از حروف مستعلیه است و صاد هم از حروف
مستعلیه و اطباق و در مثل خروج از قاف بتاء است که
انخفاض دارد و نیز از صاد بحاء خارج شدن آسانتر
است از خروج از لام بهمزه در کلمه هرچند که از ثقل و تنافر
خالی باشد فصیح تر است سیزدهم در نطق بصاد و حاء
و ما حسن صوت است و تکرار قاف و یا چنین نیست ۱۴
اینکه آیه از لفظ قتل که مشعر بوحشت است سالم است بلکه
لفظ حیوة را دارا است که موجب مؤانست است ۱۵
لفظ قصاص مشعر بمساوات است و خبر دادن از عدل بخلاف
مطلق قتل ۱۶ آیه مبنی است بر اثبات و مثل مبنی است
بر نفی و اثبات اشرف از نفی است ۱۷ اینکه از مثل هم
مدعی نتوان کرد مگر بعد از دانستن اینکه در قصاص حیوة است
۱۸ اینکه در مثل بناء افعل التفضیل است از فعل متعدی
متعدی است و آیه از آن سالم است اینکه از وجه ۱۹
اینکه تفضیل غالبا موجب اشتراک است پس باید ترک قتل
بعنوان قصاص هم نافی قتل باشد و حال آنکه چنین نیست
۲۰ اینکه آیه شریفه ردع از قتل و جرح است و نیز ظلم
ردع میکند چه اینکه قصاص اعم است بخلاف مثل که فقط قتل را

در تفسیر امام

در تفسیر اسرار الفاتحه ملا معین فراهی است که در زمان ابوحنیفه
خلیفه وقت حضرت عزرائیل را در خواب دید پرسید از عمر من
چه قدر باقی مانده قابض الارواح پنجه مبارک را در نظر خلیفه
بسط نمود و هر پنج انگشت گشاده خلیفه از غایت رعب و خوف
هیبت از خواب بیدار شد بسیار مرعوب و گرفته و متکدر
از این سبب صرصر مرگ متزلزل شد امر کرد معبران را حاضر کردند
هر کس باندازه قوه فکرت خویش سخنی گفت یکی میگفت پنجاه
سال یکی میگفت پنج قرن خلیفه را دل برقرار نشد از حرفها
امر کرد ابوحنیفه را حاضر کردند و او معنی اجمالی گفت خلیفه
عزرائیل اشاره کرده است به پنج علم که مخصوص ذات حق
علام الغیوب است صریح قرآن ان الله عنده علم الساعة
و ینزل الغیث و یعلم ما فی الارحام و ما تدری
نفس ماذا تکسب غدا همه مخلوقی نمیدانند که فردا چه روی دهد
رضوان است یا جهنم و نیران است و ما تدری نفس بای ارض
تموت لا یعلم الغیب الا الله و ما یشعرون ایان
یبعثون را خلیفه از این هم باز شد و جایزه بابو داد منبسط
تکلم مینمود و هم بتوسط ثقات از بعض از مؤلفات نقل شده
شخصی آمد نزد ابوحنیفه گفت من پنج نماز یومیه خود را پنج
وضو بجا آورده ام بعد از آن هر نماز وضو گرفتم بعد از ادا
پنج نماز تفتیش نمودم یکی از این وضوها من باطل بوده نمیدانم
کدام یک از آنها است تکلیف من چیست ابوحنیفه گفت برو
وضو بگیر پنج نماز را بجای آور یکی دو رکعتی و دیگر سه رکعتی و دیگر چهار
رکعتی بقصد قربت ما فی الذمه آن شخص رفت باز آمد گفت
سه نماز را بجای آوردم با آن وضو نماز آخر از پنج نماز اول
که مشکوک الصحه والفساد بود ابوحنیفه گفت برو وضو
بساز همان نماز آخر از پنج نماز را بجای آور سایر نمازها فی محله است

بس آن شخص نیز در حضرت صادق آمد و قول ابوحنیفه را عرض کرد
حضرت فرمود اصحاب ابوحنیفه جواب با صواب گفته است
طریق صحت این جواب آنست که آن شخص بعد از اینجا بیاوردن
نماز دو رکعتی و سه رکعتی و چهار رکعتی را بعد از آن پنج نماز
چهار نماز از آن پنج نماز را بدو وضو دو مرتبه بجای آورد
پس لا محاله یکی از اینها صحیح واقع شده مگر آنکه چه اگر
وضوی نماز اول فاسد بوده وضوهای نماز های دیگر صحیح
بوده و نماز سه رکعتی این ~~قضا~~ مکرر از آن نماز اول که
قضاً دو رکعتی است بوضوی صحیح واقع شده و مکرر است
و هم چنین اگر وضوی نماز دوم هم فاسد بوده وضوهای دیگر صحیح
بوده و نماز سه رکعتی آن قضا دو دفعه واقع شد یکی
با آن وضوی فاسد اولیه دیگری بوضوی صحیح همچنین نماز سیم
چهار رکعتی علی الفرض که اگر ظهر و عصر و عشاء بوده چون این
نماز چهار رکعتی بدل هر یک از اینها معقول است واقع شدن
علی النص الصریح من طریق الخاصه پس اگر نماز ظهر از آن پنج
نماز بوضوی فاسد بوده این چهار رکعت معاده بجای آن
صحیح است چه بوضوی صحیح بجای آورده شده و کذلک اگر نماز
عصر از آن قضا بوضوی فاسد بوده و دیگر از وضوها صحیح است
و این چهار رکعت معاده بجای آن است و صحیح است چه آنکه بوضوی
صحیح بجای آورده شده و اگر نماز عشاء او که به آن بوضوی
فاسد بوده پس آن باطل است اصلاً و معاده چه آنکه اگر چه
مثل نماز ظهر و عصر مکرر واقع شده و از چهار رکعت معاده جای او را
خواهد گرفت و لیکن چون یک وضوی مشکوک الصحه بود هر دو واقع
شده اند پس مکفی نیست و باید وضوی قضای آن را بجای آورد

در باب سیصد

درباب سیصد و یازده از فتوحات مکیه نوشته معجزه بیرون آمد بر الهام
در حالتیکه دو کتاب در دست مبارک داشت اصحاب رسیدند
چه کتاب است فرمود اما کتابیکه در دست راست من است در او اسامی
اسماء اهل بهشت و اسماء آباء و امهات و عشایر و قبائل ایشان
و اما کتابیکه در دست چپ دارم در او است اسماء اهل جهنم و اسماء
آباء و امهات و عشایر و قبائل ایشان از اول خلقت الی روز قیامت
اگر مخلوق بخواهند این کتابها را بنویسند کاغذ و قرطاس در عالم پیدا
و باز باقی ماند فمن هنا یعرف کتابت الله من کتابة المخلوقین
و از اینجا ظاهر میشود فرق ما بین کلام خالق و کلام مخلوق نقل است
از بعضی از حجاج که شخصی بلند مشغول طواف وداع بود با حجاج
یکنفر بعد از اتمام طواف با او [illegible] گفت آیا کسی برات گرفته
از آتش را از خدا الله گفت مگر با حاجیان گرفتند گفت سالها است همه
برات گرفتم الله [illegible] گریه کردن میگفت من نگرفتم آمد در حجر
اسمعیل شد گرفت استار کعبه را گریه میکرد و طلب میکرد از خدا
برات خود را مردم او را ملامت میکردند که فلان تا تو بسوی خود
مزاح کرد تو کی لیکن مردم [illegible] نوشته [illegible] طلب میکرد ناگاه
ورقه از جو هوا افتاد بالا کتف او گرفت خوشحال شد مردم
دور او جمع شدند دیدند از چهار طرف خوانده میشود علی السوی
فهمیدند که کلام خدا است از جانب خدا است در زمانهای باب را هم
و اتفاق افتاد زنی در خواب دید صحرای محشر را عطا فرمود خداوند
با این زن ورقه مکتوب بود مکتوب عتقها من الله را از خواب بیدار
شد دید ورقه در دست او هست ولکن دست خود را نمیتواند که
باز کند و کلیه فهمیده که ورقه در مشت او است مردم تعجب هر چه
تمام نتوانستند مشت او را باز نمایند از علماء و اطبا عاجز شدند
اطبا میگفتند فلط قوی با این عضو ریخته شده عاقبت شخص فطن و

وزیری گفت اگر آنچه را که زن مسکوم عمل کند قبضه آن را باز نمود
بعد از آنکه عهد محکم گرفت گفت دست را بر میان دو ماست
با این قصد که هرچه در دست تو است بلع نمائی بیرون نیاوری
دست باز نمیشود پس آن زن چنین کار را نمود و آنچه در جوف
دستش بود برآمد و آن را بلعید که گفت نوشته اند که مالک ابن
انس متحیر بود در پیش زده سالگی دیگر خیلی فطن و زیرک بود در مدینه
این اتفاق افتاد که زنی مرده غساله آمد او را غسل داد تا دلش
خواست فرج او را بشوید دستش را زد بفرج او و گفت ما کان
از مالک بفرج چه قدر با تو زنا کرده اند فوراً دستش چسبیده شده و
چسبید و ملصق شد بفرج آن مطوریکه لحم و گوشت فرج با دست او
یکی شد هرچه اعراکردند جدا نشد آخر مالک ابن انس گفت من جاهل
می‌فهمم که عمل درست را هشتاد تازیانه بزنند تمامی جلده حد
هذه القریه اگر اقرار زده باشد دستش باز نمود چرا که بعضی
میگفتند از علما اما حرمت میت اولی است یا حرمت حی
اگر حرمت میت اولی باشد باید طوری ببرید که از لحم میت چیزی
جدا نشود و اگر حرمت حی اولی باشد باید طوری جدا کرد که او زنده
شود که از دست غساله چیزی بریده نشود یا جدا نشود لکن مالک
مالک گفت بنظر من حکم این است که هشتاد تازیانه بزنید بی شکی
هشتاد تازیانه زدند دست از فرج جدا شد باذن فقیه الفقها،

در تفسیر روح البیان از کشف الاسرار در تفسیر الم که در اول سوره
روم است چنین نقل نموده الف بلا یانا من عرفنا
لام لزم بابنا من شهد حالنا میم مکن من قربتنا
من اقام علی حد متنا الف جوان مرد دل با توحید او بیا
دجان با عشق و محبت او بدار بغیر او التفات مکن هرکه بغیر او
التفات کرد تیغ غیرت دمار از جانش برآورد
هر کرا از

عشق
عاشق بلاکه

هرکه از بلای او بنالد با دعوی در عشق درست نیاید کاتب گوید
در راستی بعضی مثل ایمان در جانیست طالبان است آن درجه
اعلا از بلا ننالد کوتاه دیدگان همه بلوحت طلب عشق کنند که راحت او
در بلای اوست عاشق که برش باید درست وقت باقیست
بر هرچه غیر او نگردد از دعای اوست یکی از زهاد تابعین از آن
چهار نفر محجوب گویند عامر ابن عبدالقیس بود در پیش نماز خوانده
پای او خون سیاه آورده بود گفتند پای مات را بر یار اخراج
زیاد نشود گفت پسر عبدالقیس که باشد که در اختیار حق اختیار
داشته باشد پس خون در فراش و فوراً ملک خلقی آمد روی
بسوی آسمان کرد با دو شاخ طاقت باز ماندن ارطاعت
ندارم بعضی گفت شخصی را بخوانید بیاید قدری قرآن بخواند
چون بیایند کرد وجد سماع کلام ملک الملوک حالیم در گون
شد تا مشغول کار خود شوید پایش را در جای حرام است بریدند
داغ گذاردند و او در وجد سماع چنان رفته بود که از الم خبر
نشد چون کار رسالت شد او بحال آمد دید پایش بریده را
گفت بشوید با مشک و کافور معطر نمائید دفن کنید که بعد از
را به یوفا فی قدم نگذارده بعد و ضیع در کتاب بغیاک
رضع در حالات خواجه ربیع ترجمه حالات عامر ابن عبدالقیس را

یکی از صلحاء در عالم رؤیا دیده مردی غزالی را تعاقب نموده
میخواهد او را صید کند در عقب آن مرد شیری بود بیش از
آنکه آن مرد بغزال برسد شیر او را درید و طعمه خود ساخت
پس دیده مرد دیگر در دنبال الغزال میدود که صید و طعمه خود نماید
باز آن شیر او را طعمه خود ساخت تا آنکه چند نفر بهمین نحو
آن شیر طعمه خود ساخت و آن غزال بر سر اینها ایستاده بود بنظر
تعجب نگاه میکرد ناگاه شیر بزبان آمد گفت این مرد صالح بدان

یعنی ملک الموت و این غزال دنیاست و این مردمان که من
هلاک نمودم طالبان دنیا بودند که هر یک بطرز دیگر هلاک شدند
کاتب گوید بلی اگر کسی خدای خود را بشناسد بصفات جمیله خدا
حکمی بنشیند محبت خدا در دلش پیدا شود حال هر چه معرفتش بیشتر
محبتش بیشتر   در تفسیر روح البیان در قول خدا ان ربک
یفصل بینهم یوم القیمة فیما کانوا فیه یختلفون نقل کرده است از
بعضی از بزرگان   در آیه ان الله الحکیم بانی عباده بچند وجه
خداوند خود را بجناب بنده کاشف میرساند اول آنکه بنده کمال
در نزد خدا عزیز است [illegible] انکه حساب [illegible] واگذارد دوم آنکه
کسی مطلع شود بر احوال بنده کاشف غیر خودش سیم آنکه چون خدا
ستار است میخواهد از کرم و رحمت ستر کند عیوب بنده کاش خود را
چهارم چونکه خدا وند کریم است ما غرک بربک الکریم و کریم
فیشتم مرور کرد بلغو مرور میکنند کراما نعم و اذا مروا باللغو
مروا کراما   لا یظلم مثقال ذرة و ان تک حسنة یضاعفها
پنجم الله خلق کرده لیرحموا علیه فلا یجوز من کریم الخیر و اعلیه
ششم آنکه خلق کرده شده کاشف بطرز ارزوی محبت فاحببت ان
اعرف پس لطف میکند بر بنده کاش خود ارزوی محبتا کشته
بنده خدا باشد نه بنده شیطان   و عن الرضا عن کل عیب کلمة
دیگر آنکه ومونه   ولقد کرمنا بنی آدم پس خوار میکنند بنده
خود را که لعالی کرما پوشانیده و یک اسمش عفو است
ملزم عفو میکنند   دیگر آنکه بنده کاش را خزینه خزینه اسرار خود
قرار داده و خمیر کرده طینت شده کاش خود را بدست خود
اربعین صباحا و قرار داده شده کاش خود را آئینه صفات خود
فلا یکبی علی اختلافهم لعلمی بحالهم لا یزالون مختلفین الا من رحم
ربک ولذلک خلقهم

مقصود در انعام پروردگار است که ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها
اذکروا نعمة الله علیکم   اول نعمت ایجاد از کتم عدم
وجعلکم ازواجا مظهره انسانیه فی احسن تقویم لا حجرا ولا نباتا
ولا جمادا   دیگر آنکه روز میثاق مشرف ساخت شده کمال جود را
بشرف خطاب الست بربکم و توفیق داد از استماع والا اگر توفیق
استماع نبود خطاب لغو بود   دیگر عجب لطیفه فالکم است این یعنی
صباحا ثم صورکم فی الارحام وسواکم ثم نفخ فیکم من روحه
دیگر آنکه مشرف کرده شده کمال را بتشریف اضافه نحو
ونفخت فیه من روحی ملائکه مقربین این تشریف را اعطا نفرمود
دیگر اخرجکم من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئا پس با الهامات
خدائی و ربانیه تعلیم کرد آنچه را که محتاج بودند از خیر معاش و غیره
دیگر الهمکم فجورکم وتقویکم لتهتدوا الی سبیل الرشاد
وللرجوع الی المعاد   دیگر آنکه فرستاد انبیاء و رسولها لیخرجکم
من الظلمات الی النور   دیگر آنکه انعم علیکم بالایمان ثم بالا
الایقان ثم بالاحسان ثم بالعرفان ثم آتاکم من کل ما سألتموه
وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها   ربنا الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی
در لطائف مجمع اللطائف و جمع الطرائف است که ایاز
محرم خاص و دلبر ملازم سلطان محمود سبکتکین بود روزی سلطان
طهارت خانه شد گفت ایاز را بگوئید آب طهارت بیاورد ایاز
این سخن را شنید در تأمل افتاد که آیا ایاز چه گناه کرده که سلطان
او را نبرده سلطان وضو ساخته بیرون آمد ایاز را دید در اندیشه
و تفکر فرو رفته پرسید از ملال چیست رنجش فرمود ایاز
بموقف عرض رسانید که گویا شده [illegible] باسم [illegible]
از او صادر شده که موجب انحراف قلب همایون شده

در تفسیر روح البیان در حدیث است ان لکل شیء قلباً و قلب القرآن یس
از طرق خاصه و عامه رسیده است که یس قلب قرآن است چنانکه
از هر چیز یک لبّی و روحی است لب انسان قلب اوست از باب تسمیه
شیء باسم محل یعنی محل اشراق عقل از بالای دماغ قلب است که لب
انسانی در واقع همان عقل که لب لب انسان و حیوان است نسبت
بقلب داده است بهمین طور حقیقت و لب قرآن سوره یس است چنانکه
قلب عبارت است از حواس و محل معانی جلیله و موطن ادراکات
خفیه است و سبب است از برای صلاح بدن و فساد آن بهمین طور
سوره یس که محل است از برای اکتساب امور خفیه و جلیله مثل حشر و
بعث فلما کان فیها اعمال القلب لا غیر سماها قلباً
خدا است شکر داده از قرآن یس اکثر قلب ان شکر است
بعضی گویند وجه شبه چیزی است این باشد چون قلب امیر و حاکم است
بر جوارح و اعضا همین قسم در حقیقت بمنزله امیر است یس در قرآن
کاتب گوید وجه شبه از من درست معلوم نشد و لکن بهمان قدر معنی است
شرافت سوره یس بر سایر سور قرآنی که با حدیث سید الانبیاء ثابت است
باید تحقیق کرد و از برای اقتران همین قدر بس که بالین محتضر بخوانی تسهیل
روح و نفع میکند در تفسیر سابق الذکر از فتوحات مکیه نقل میکند
چون ببالین محتضر حاضر شوی سوره یس بخوان شیخ اکبر میگوید من بیمار بودم
در آن مرض بر غشیانم داد بحدیکه مرا مرده شمردند در این حالت دیدم
قومی با منظرهای کریه و صورتهای قبیحه میخواستند مرا اذیت کنند شخصی
دیدم بغایت خوب رو و بوی خوش از او استشمام میکردم با قوت تمام
آن قوم را از من دفع میکرد بحدیکه آنها را مقهور کرد پرسیدم تو کیستی
گفت من سوره یس هستم چون بهوش آمدم پدرم را دیدم گریه میکرد و یس میخواند بعد از
تمام شدن دیدم که بعضی فرمود اقرءوا علی موتاکم یس

یعنی در این عالم مرتاضین بلکه غیر مرتاضین دیده اند مثل حکایتی که در
مشکول نوشته که شیخ بهائی تشریف برد بدیدن یکی از امرا و اهل
و هم شخص ظالمی از رجال دولت ناصرالدین شاه مرده جسد او را بکربلا
یک روز در مقبره که پرنده کان ادرا هم نشسته بودند دیدند یکی
از میان جنازه بیرون آمد و رفت آمدند دیدند اضلاع ملک
هم از بعضی از صلحا نقل شد که در بلاد دمشق علی ارض با... دفن نمودند
از سر قبر او مراجعت نمودند ناگاه صدای دق عنیف از قبر شنیدند
پس دیدند سگی سیاه از میان قبر برآید و صالح گفت من سگ بودم
می طلب کردم گفتم و جنگ تو چیستی گفت من عمل طالح این مرد
بودم گفتم این دق عنیف از تو بود گفت از من بود
من سوره یس و سوره ملک دیدم میان من و ملک حائل شدند
و مرا زدند و طردم کردند آخر از قبر بیرون کردند کاتب گوید در جواب
بیچاره که بازه نوشته ام اینجا مقصود نوشته ام که اینها
میکند تجسم اعمال از عالم تبلی السرائر معجزه امیر ع
در عشر اولی از ماه جمادی الثانیه سال هزار و سیصد و چهل و چهار در
روزنامه نسیم شمال درج شده بود که مشهدی احمد نام فرزند کبری داشت
از پا شل و از چشم نابینا در سن هفت هشت سالگی یکشب مادرش در خواب دید
گویند گوید پسر خود را بکربلا ببرید تا شفا یابد پدرش خواب را
اعتنا نکردند شب دیگر پدر در خواب دید لاجرم خانه و زندگی را
فروختند پسر عاجز را بر داشتند بطرف کربلا رسیدند
پسر کف مرا نجف رسانید که اینجا شفا بجوئیم چنانکه
پس او را بر داشتند از راه آب طرح که راه آب فرات است
شدند تا بکوفه رسیدند در مسجد کوفه شب را اقامت نمودند در
مقام مولی علی ع که حضرت آنجا نماز میخواندند و محراب حضرت
فعلاً وضو گرفتند با طهارت داخل شدند تا آنکه خوابیدند
صدای صلوات بلند از محراب بلند شد برخیزید الحمد لله حضرت مرا شفا داد

بدر و مادر رخو استند دیدند پسر خود کش... میرود درآسیمه اختیار شدند
از روی شوق حرکت کردند بطرف نجف از اینکه مبادا مردم خبر شوند
ظاهرا صبح نزدیک بود که حرکت کردند بین راه عربی بهم رسیدند گفت
منهم ایشما النجف گفت ما هم میرسیم آمدند تا سور نجف رسیدند گفت
این النجف است و حالا دیگر صبح است قدری جلو رفتند باب... داد و دید
صحیح و سالم وارد نجف شدند وضو گرفتند وارد حرم مطهر شدند
پسر گفت من خودم زیارت میخوانم عربی و فارسی را خوب میدانم
پس از خواندن زیارت آمدند جای ... انگشت ... شده بود
گفت از لطف مولی سواد هم پیدا کرده ام بلکه معنی عربی را هم میدانم
از کرامت مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری نور الله مضجعه در عشر ...
از جمادی الاول در سنه مذکوره در ایام وفات و شهادت جده
طاهره سلام الله علیها جناب حجة الاسلام مزبور به شوشتر وطن خود
تشریف آورده بودند و منبر تشریف میبردند مردم ... موعظه ... میشدند
یک روز پایان ... صحبت خمر و شراب ... رسید در ظرف ... شده بود
... مردم ... که میرود ... بول ... شراب
میخورند ... از صاحب منصبان توپخانه که مامورین
محل بود در پای منبر نشسته بود ... توپخانه بود ... گفت
آقا قیمتش کمتر از این است ... شاکران ... خنده ...
بگویش مرحوم شیخ ... قمر الازهر حاج شیخ جعفر ... اختیار ...
منقلب ... میشود ... خدا ... بخورد ... الله ...
تو ... بخورد ... یک روز یا دو روز بعد خبر رسید ... گرد
مرحوم ... الدوله ... که در آن زمان والی عربستان ...
... ماموریت ... که در شهر بودند ... شکایت ...
و همین صاحب منصب توپخانه ... توپخانه ...
با ... توپخانه ... از آن ... میکند ...
... صاحب منصب مذکور متغیر ... میدید

[illegible]

جزو سیم سوم

و ما طبیبانیم شاگردان حق ... بحر قلزم دیده ما انفلق آن طبیبان طبیعت دیگرند
که بدل از راه نبض بنگرند ... ما بدل بی واسطه خوش بنگریم کز فراست ما بعالی منظریم

و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین ... بعمران طبیبان
بستند هدا ... شدند حافظ الصحة و معالجة المرض و امراض ...
یکقسم از جسد روح میرسد و روح متالم و متاثر میشود مثل آلام
و اسقام و جراحات و یکقسم از روح بجسد میرسد مثل هم و غم
و غصه و دواعیها و ناملایمات که اول روح درک میکند الم ... را
بعد اثر میکند یکقسم فقط امراض قلبیه است که از کثرت معاصی
و علاقه بدنیا و خدمت بجسم در قلب قساوت و ظلمت پیدا میشود
کم کم نوبت الایمان با الواحد القهار ... دیگر موعظه اثر نمیکند و ابا
خدا را تمیکنند و لو ... مشاهده و محسوس باشد او لائک کالحجارة
او اشد قسوة مثل ابو جهل ... میکند معجزه و آیات آفاقیه اثر نمیکند
این طبیب الهی است ... فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا ختم الله
علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة ... قابل علاج
نیست ... سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون ... سواء علیهم
استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن
یغفر الله لهم ... فزادهم الله مرضا ... مثل ... فکون ...
حضرت عیسی ... مرده زنده ... لکن ... نمیتوانم معالجه ...
محل با ... از قابلیت ... هلاک ... مثل ... امراض
مرض ... طبیب ... رحم کند ... طبیب روحانی ...
اگر با ... قابلیت ...
الاما ... رحم ربی

[illegible]

باید برود در مریضخانه آخرت   او هم یعنی حقاً خدا حفظ کند در جهنم باید
تا پاک شود هر حشری هفتاد سال است نعوذ بالله تعالی
و لها سبعة ابواب و لکل واحد منهم جزء مقسوم طبقه و باب
اول باب مثبت خاتم النبیین است که پیغمبر در نزول این آیه مبارکه
سه روز بیرون تشریف نیاورد و گریه کرد مگر برای نماز   در خبر است که
وقتیکه خدا خواست نجات شان دهد مالک میپرسد لم یاتکم نذیر
میگویند بلی ولکن غلبت علینا شقوتنا   میپرسد اسم پیغمبر شما چه بود
میگویند پیغمبر ما اسمش را نمیدانیم همانقدر میدانیم از عرب بود مالک میگوید پیغمبر
عرب محمد است بکلمه به محض شنیدن مستفیض و اسم محمد که پیغمبر شریف ما آورد
حاصل یعنی تمام شرایع و ادیان و کتب منزله را رب ... است
که مردم را از صفات و اخلاق حیوانیه برهانند بدرجه عالیه
انسانیه برسانند یعنی آن نعمتی را که خدا بما داده از دست ندهیم
در حقیقت این نعمت را خدا با احدی از انواع مخلوق از ... و جماد ... نداده
و لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم
که مخصوصاً خلق فرموده نه چهارپا مثل حیوانات حیوان باید ...
خودش چرا کند ولو در میان کثافات ... باشد ...
پاکیزه درست میکنند ... نفس ناطقه داده و
لباس ... قرار داده   فتبارک الله احسن الخالقین
... فرموده ما را قابل مقام قرب خودش قرار داده است
ما را قابلیت داده بار امانت ... بما داده   انا عرضنا
انه کان ظلوما جهولا   و ... عالم ...
تو مظهر صفات یکتائی   تو ... جواهر ... عالم ...
تا کی ز علایق جسمانی   در چاه طبیعت خود مانی

این طبیبهای جسمانی

این طبیبهای جسمانی اجرتهای فوق العاده میگیرند چه بسا خطا هم
میکنند و مریض هلاک میشود لکن طبیبهای روحانی ابداً اجر و جزا نمیخواهند
ان اجری الا علی الله   قل لا اسئلکم علیه اجراً   طبیبهای جسمانی
تو باید بروی در خانه این الناس هم ... لکن طبیب روحانی خودش
میاید که بیاید منزل شما معالجه نماید بلکه در این ... دواها
میدهند ما مردم بعضی نوع بشر قدردانی نکردیم بلکه طبیبهای خود را
کشتیم نسبت سحر و کذب دادیم نظر امیه بدتر از امم سالفه گردید
امت هر پیغمبری با شخص پیغمبر طرف بودند دیگر متعرض عیال او نبودند
لکن امت اسلام هر پیغمبر خود را خارج کرده اند کشتند صغیر و کبیر
... و عیالش ... هم اسیر در مجلسهای شراب بمجاب بردند الا ان
با بازار کنیز فروشها ... ساعت نگاه داشتند

الله نور السموات والارض اگر جمیع ما فی السموات والارض ملکه
وما فی الکون منصور و متحد شوند نعتوا الله ما بین خرش اصد جمع نمایند
مگر ذات احد بیکتا که میان نور و ظلمت با جلال نمایان الفت انداخته
اینها را با هم متحد کرده مثل روح و جسم این نار و نور را بهم در کنار
در میان شان از روح لا یبغیان این نار و این نور را میخسته
در میان شان کوه قاف انگیخته نورها از مر نورها ن را طالبند
نارها از مر نارها را جاذب آمد ذره ذره کاندر ارض و سماست
جنس خود را همچو کاه و کهرباست
با خدا منحصر است مدوده بلی بجانب نور وحدت بلی بجانب ظلمت و کثرت
ولا ثالث لها این کثرت را از نور وحدت باز و بهره شعور
چنانچه این وحدت را از ظلمت و کثرت غبار پیشید از قیود
صورتها و تعینات و اعتبارات فی الاعتبار و قیودات روزگار
خود را خلاص کردن همان کار مردان و دلیران اولیاء خدا است
که شعار اولیاء خدا ترک دنیا است هرچه باشد و هرکه باشد
الهید کفر مثل اینکه مدار این دنیا تحصیل دنیا و اعتبارات
آن است هرچه باشد از هرکه باشد از خیر رسد بلاه خدا و حق
جمع الیه باشند قال امیر المؤمنین الناس علی ثلاثة طالب
و راغب و ... شفقت با خلق رد و رسد بلاه سالکان
و اولیاء خدا نیست بلکه علاقه با خلق رسد بلاه شان است
چراکه علاقه با خلق و این دنیا ضد علاقه با خدا و اولیاء خدا
ابن ادهم ابراهیم یک ... انهم در ... بالجمله علاقه ... اگر
خواب دیده که باید ذبح کند اسمعیل را او و مادرش را اورد للّه
نواد غیر در بوزیع الله ... رفت مع ذلک امر بذبح شد که خلیل باید
خلل در خلّه اش نباشد آشنائی با حق و خواستن رضای حق
و الاده خود را ترک از الاده حق نمودن و کلمه وقف ...
و ... را از انتقام بهره است لا غیر ابراهیم ادهم را از ترک
پادشاهی

و هارون
پادشاهی مصر را رسید و فرعون را از تخت سلطنه او زینی فائده
نبخشید هزاران صورت این آخرت شوی فایده ندارد مگر متابعت
قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی علیکم بحاجح زبان و گوش اینست
ان العلم نقطة در رواقع کتابخانه است علمه حقیقت است در سینه بود
در سر نبود هرانچه در سینه بود علم حقیقی از قبیل علم بوجه شریف است
به شیئ من وجه پس چنانکه ماهی دنیای صرف و آخرت صرف
نمایان است ماهی این دنیا و این آخرت هم نمایان است هر یک
مغنی آن دیگرند منتهای این دنیا درکات خود را در آخرت
بکمیل کرده و این آخرت درجات خود را در دنیای طرف را
خواب میکنند و آن آخرت دیگر را ویران میکنند

پس دیدم حضرت امیر تبسم میفرماید بصورت من و دست بر خود بصورت شکسته
میکشد و جبهه و خد و محاسن من کانه بشارت میدهد مرا منفس عن کربی
و جابر انکسار قلب من و کشف کرب من گویا دیدم این حرز که
شنیده بودم عرض میکنم حیف بخوانم یا خان فرمود بطوره بخوان

محمد رسول الله صلی الله علیه و آله امامی و فاطمه بنت
رسول الله صلوات الله و سلامه علیها فوق راسی
و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب وصی رسول الله صلوات الله
و سلامه علیه عن یمینی و الحسن و الحسین و علی و محمد و جعفر
و موسی و علی و محمد و علی و الحسن و الحجة المنتظر امامی
صلوات الله و سلامه علیهم عن شمالی و ابوذر و سلمان و رضی الله
و المقداد و حذیفه و عمار اصحاب رسول الله ص
عنهم من ورائی و الملائکه علیهم السلام حولی و الله جل
تعالی شانه و تقدست اسمائه محیط بی و حافظی
و حفیظی و الله من ورائهم محیط بل هو قرآن مجید فی
لوح محفوظ فالله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین بعد مثل حضرت
فرمود که هر شب بخوان مکرر کن پس حضرت خواند منهم خواندم که
باز فرمود مکرر بخوان خواندم تا خوب حفظ کردم پس بیدار شدم
متاسف و متلهف برای لقای مبارک آن تا روز قیامت

در کتاب خزائن نراقی است که از حضرت امیر المؤمنین منقول است هر که
خواهد مطلب خود را بداند که خوب است یا بد متوسل شود بائمه معصومین
سلام الله علیهم نیت کند چهار سطر نقطه بریزد پس هر سطری دو دو
طرح نماید اگر در آخر سطر یک نقطه ماند یک نقطه بگذارد اگر دو نقطه ماند
یک الف در پیش نقطه بگذارد به همین نحو تا چهار سطر نقطه تمام شود بعد از آن
شکل ها در میان این اشکال هر کدام در دفتر پیدا کند دیگر نوشته شده
حکمتی همان است بان عمل نماید که مکرر تجربه شده است

از اغلاط مشهوره

در جلد اول مدها همان ص ۱۷۹ در حالات میرداماد از کتاب
ریاض العلماء فاضل خبیر و بصیر میرزا عبدالله تبریزی اصفهانی مشهور
بافندی نقل میکند که غلط مشهور است پیش عوام الناس که میر
محمد باقر حسینی که معروف بمیرداماد است داماد شاه طهماسب
صفوی است نه چنین است بلکه سید مزبور داماد عالم عامل
فقیه جلیل علی بن عبد العالی ابن شیخ نور الدین علی بن الحسین
بن عبد العالی عاملی الکرکی است و شیخ کرکی را دو دختر بوده
یکی زوجه سید حسین ولد سید حسین مجتهد بوده و دیگری در تحت ازدواج
والد داماد بود که این سید داماد از آن دختر بوجود آمده پس این
نسبت من باب اضافه بوده نه توصیف نفس او از جهت آنکه
سید در بعضی حکایات که نقل میکند از شیخ علی کرکی از او
تعبیر بجد قمقام مینماید که جد مادری او است
مشکول ملا محمد جعفر بابا فرزند
کشکول شیخ بهائی است
و در آن کتاب که مدها همان با شاهد کشکول
شیخ بهائی است

این خبر منسوب بمیرداماد است محقق داماد فرمود در کتاب ص ۱۷۹
خود موسوم بالرقعة ایام که از فیوضات ربانیه که بمن رسیده
در قم بودم در بعضی از ایام شهر الله الاعظم در سنه هزار و یازده
روز را جمعه یا سه شنبه بود چهارشنبه خلوه و من مشغول تعقیب نماز
عصر بودم تجاه القبله رو بقبله پس در سینه خود دیدم نوری
شعشعانیه در شبح هیکل انسیه که پهلوی راست خود آمده
کذلک نور دیگر بهیئة عظیم و مهابة کبیره در منتهای ضوء لامع
و جلال نور ساطع در بین بیرآن که خوابیده نشسته من معلوم شد
اگر خوابیده امیر المؤمنین است و اگر عقب سر نشسته پیغمبر سلام الله علیه
و منهم تو متقابل مقابل امیر المؤمنین بین یدیه و حذاء صدره
یکی از

١١١٠	٠١١
مراد تو حاصل شود	حرکت باید کرد ان شاء الله
١٠٠١	٠٠٠٠
بسبب شخص مؤمن مراد تو حاصل شود	نهایت ضرر کلی است
١١٠١	١١١١
غم و محنت بسیار خواهد شد	چیز تلف شده پیدا شود
١٠٠٠	٠١٠٠
مراد تو حاصل شود ان شاء الله	صبر لازم است اندک غم و اندوه دارد
١١٠٠	٠١٠١
قدری صبر باید کرد	شاد و خرم خواهد شد ان شاء الله
١٠٠٠	٠١١٠
بسیار خطرناک است	غم زیاد میشود
١٠٠٠	١٠١٠
اول غم دارد بعد مراد حاصل است	خوشحال خواهد شد

کاتبه گوید چون در خواتم ... بود نوشتم لکن اعتقاد ندارم مگر فرمایش امیر المؤمنین باشد

ان شاء الله زیاده تقوی میتواند بمقام کشف رسد که مقام ... است ... جمیع سعادات دنیوی و اخروی در کلمهٔ تقوی جمع است و معنی تقوی عمل نمودن باحکام دین خدا و شرع مبین خاتم النبیین صلی الله علیه و آله نظر کن در قرآن مرتبی خداوند ... را بتقوی بیان فرموده است و جمیع آثار ... را بآن منوط و مربوط فرموده اول ان تصبروا و تتقوا فان ذلک من عزم الامور دوم محفوظ و محروسی از دشمنان فرماید ان تصبروا و تتقوا لا یضرکم کیدهم شیئا سیم اینکه با شد و نصرت خود را در تقوی قرار داده در اینجا که فرموده ان الله مع الذین اتقوا چهارم نجات از آتش دوزخ را در تقوی قرار داده فرموده ثم ننجی الذین اتقوا و الذین هم محسنون پنجم مهیا نمودن در بهشت را مترتب بتقوی فرموده سارعوا الی مغفرة من ربکم و جنة عرضها السموات و الارض اعدت للمتقین ششم

ششم نجات و خلاصی از شدائد و روزی حلال را مربوط بتقوی قرار داده که فرموده و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب هفتم صلاح و بدست آمدن کارها را در آن که در آیه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و قولوا قولا سدیدا یصلح لکم اعمالکم هشتم مغفرت ذنوب و معاصی را در آن قرار داده در تتمهٔ آیه مذکور میفرماید یغفر لکم ذنوبکم نهم محبت و دوستی خود را بآن وعده فرموده فرمود ان الله یحب المتقین دهم اینکه بزرگواری و کرامت را در آن قرار داده فرموده ان اکرمکم عند الله اتقیکم یازدهم قبولی تمام اعمال را در آن قرار داده که فرموده انما یتقبل الله من المتقین دوازدهم مژده رحمت و مغفرت در حین مرگ و حال احتضار در آن قرار داده فرمود ان الذین آمنوا و کانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا سیزدهم اینکه چون صفت تقوی جامع مراتب دنیا و آخرت است و فوز و فلاح بنده کان خود است فرموده و لقد وصینا الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و ایاکم ان اتقوا الله چهاردهم بهشت خود را که دار السرور است بعنوان ارث بمتقیان وعده داده که فرموده تلک الجنة التی نورث من عبادنا من کان تقیا پانزدهم اینکه وفود و ورود صاحبان تقوی را در روز قیامت بساحت اقدس خود قرار داده است یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا شانزدهم خداوند مژده و بشارت معجز خود را بمتقیان قرار داده فرموده فانما یسرناه بلسانک لتبشر به المتقین و تنذر به قوما لدا هفدهم اینکه فوز و فلاح و ظفر یافتن بمطالب عالیه دنیا و آخرت را در تقوی قرار داده و من یطع الله و رسوله و یخش الله و یتقه فاولئک هم الفائزون

برزکی گوید که حدیث العلماء ورثة الانبیاء مجمل است چه اگر
اگر مراد مطلق علما باشد مسلم نیست زیرا که میان یهود و نصارا
و مجوس و اسلام علما هستند لازم میآید که جمله وارثان انبیاء
باشند اگر گوئی مراد علماء امت خود است این سخن نیز معنی
ندارد زیرا که در میان امت پیغمبر اهل سنت و جماعت و شیعه و
خارج هستند اقتضاء میکند همه ورثه انبیا باشند اگر گوئی مراد
علمای شیعه اند اینکلام نیز بی فرجام است چرا که شیعه نیز چند
فرقه هستند مانند کیسانی و زیدی و اسمعیلی و فطحی و وقفی و اثنا عشری
و غیرهم پس لازم میآید که جمیع علمای ایشان ورثه انبیاء باشند اگر
بگوئی مراد علمای اثنا عشریه اند ایشان هم دو فرقه اند یکی
اصولی و دیگری اخباری و ایشان هم یکدیگر را تفسیق و تکفیر میکنند
و لعن و طعن میزنند و جماعت فاسقان و فاجران ورثه پیغمبر
نمیشوند و اگر گوئی مراد ائمه هدی سلام الله علیهم اند مجتهدین
از جمله علما نباشند پس الناس صنفان مجتهد و مقلد و فقها
امناء الرسل چه معنی دارد   کاتب گوید لابد مراد علمای امامیه اند
حبا نجه امام زمان سلام الله علیه امر فرموده تقلید ایشان را
با چهار شرط   و هم پیغمبر اکرم سلام الله علیه در خواب سلطان
محمود فرموده یا ابن سبکتکین عززک الله فی الدارین کما
عززت ورثتی

محقق داماد در مقدمات رساله خود چنین فرموده مکلف تقوائی
شریعه در زمان غیبت امام عصر که منصوب من عند الله و معصوم است
منحصر است در مجتهد و مقلد فرض مجتهد آن است در جمیع مسائل
اجتهاد نماید و عمل باید بنظر خود و اصح آنستکه تجزی هم در اجتهاد
صورت ندارد بلکه مجتهد کسیکه بالفعل ملکه اجتهاد در کل
مسائل و حالت استنباط جمیع فروع از ادله تفصیلیه و مدارک
اصلیه او را حاصل شده باشد و علوم که ماده اجتهاد کلی
است تحصیل نموده باشد و فرض مقلد آن است جمیع
فروع دین و احکام مسائل را از مجتهد کل که مستجمع جمیع شرائط
اجتهاد و فتوی است بیواسطه یا بیک واسطه یا بوسائط
مترتبه که همه بصفت عدالت موصوف باشند اخذ نموده در عبادات
و معاملات و عقود و ایقاعات حدود و جنایات بمظنون
مجتهد و قول او عمل نماید و شرط است آن مجتهد زنده باشد که
عمل بقول مجتهد مرده جایز نیست مقرر است که اذا مات المجتهد
مات قوله و این نزد علماء مجتهدین امامیه محل خلاف نیست
و در هیچ وقت منکر اشتراط حیاة مجتهد و وجوب الاتباع معروف
نبوده و اکثر علمای جمهور نیز اتفاق دارند الا البعضی از
جهال علمای عامه و سر این است چون در ظنیات تخطئه
مجتهد جایز است در صورتیکه مخطی باشد نیز مثاب و ماجور و ظن
او که عبارت است از اعتقاد راجح قائم بنفس مجتهد علی الاطلاق
معمول به و واجب الاتباع است و موت جسمانی که حقیقة
انقطاع نفس مجرده از عالم ابدان و رجوع بعالم ملکوت است متفق
ظهور حقیقه حق و انکشاف بطلان باطل است تواند بود
که ظن مجتهد در آن نشاه که قائم بنفس او است موافق صواب نبوده باشد
بعد از موت منکشف شود پس اعتقاد قائم بنفس مجتهد که متبع است
انکه

باقی نماند و استصحاب بقای این اعتقاد بر طریق زمان حیات معقول نیست چه در استصحاب بقاء موضوع بر حال خود مقرر است
پس حال موت را بحال حیات مقابله کردن بی بصیرتی است از این جهت موت مجتهد وجوب اتباع ظن او نیست

فرق ما بین اصولی و اخباری تقریباً سی فرق است ا مجتهدین
واجب میدانند اجتهاد را عیناً و تخییراً بوجوب کفائی و اخباریین
حرام میدانند و واجب میدانند اخذ روایت را از معصوم ع
ب انکه مجتهدین معتقد میباشند ادله در نزد ما چهار است کتاب و سنه و
عقل و اجماع اخباریین گویند همان دو دلیل او کافی است که
کتاب و سنه باشد ج مجتهدین جایز میدانند عمل بظن در نفس حکم
شرعی و اخباریون لا یقولون الا علی العلم و علم در نزد
ایشان قطعی و آن دو اصلی و عادی خبری است که از معصوم رسید
و جایز نیست خطا در آن عادةً د مجتهدین اخبار را چهار نوع
قرار داده اند
و اخباریون دو قسم قرار داده فقط صحیح و ضعیف ه مجتهدین
یفسرون الاربعة بما ذکروه و اخباریون یفسرون
الصحیح بالمحفوف بالقرائن التی توجب العلم بالصدور
عن المعصوم والضعیف بما عدا ذلک و مجتهدین میکنند رعیت را
بدو قسم مجتهد و مقلد و اخباریون گویند الرعیة کلها مقلدة
المعصوم و لا یجوز لهم الرجوع الی المجتهد بغیر حدیث صحیح صریح
۷ مجتهدین معتقد باشند واجب است تحصیل درجه اجتهاد در زمان غیبت
و اخذ از معصوم در زمان حضور حجه ع و اخباریون واجب میدانند
اخذ احکام از امام مطلقا اگرچه بواسطه و وسائط باشد
ح مجتهدین جایز نمیدانند از احدی فتوا بدهد در سایر امور شرعیه
مگر با اجتهاد و اخباریون جایز میدانند فتوا الا از روی
احکام نص مطلقی با حکام ط مجتهدین معتقد باشند مجتهد باید عالم
باشد بتمام احکام دین بالملکه و اخباریون گویند عالم بجمیع
احکام دین

احکام دین نخواهد بود مگر امام ی مجتهدین شرط میدانند در درجه
اجتهاد و استنباط علوم چندی را که اهم آن علم اصول فقه است و
اخباریون شرط نمیدانند مگر معرفت با صطلاحات اهل بیت
با معرفت باینکه معارض نداشته باشد آن خبر عمل خود و جایز
نمیدانند رجوع باصول که اخذ شده است از کتب عامه یا
مجتهدین یعملون فی مقام الترجیح بین الاخبار و المعارضة بکل ما
اوجب الظن الاجتهادی و الاخباریون لا یعملون
الا بالمرجحات المنصوصة عنهم یب انهم یعملون بجمیع
ظواهر الالفاظ المظنونة الدلالة عندهم من الکتاب
و السنة بالعمومات و الاطلاقات المستفاده منهما بالحکم
المطلقه مثل عموم اوفوا بالعقود و قوله لا ضرر و لا ضرار فی
فی الاسلام و علی الید ما اخذت حتی تؤدی و کذا
بالملازمات المختلف فیها مثل المفاهیم الموافقة و المخالفة
و الاقتضائات المختلف فی شأنها مثل ان الامر بالشیء
یستلزم النهی عن الضد الخاص او لا و حکم للامر فی صورة
الاجتماع مع النهی و العام المخصص حجة فی الباقی و امثال
ذلک فیجعلونها قواعد کلیة یرجعون الیها فی موارد
الشکوک و الاخباریون لا یعملون الا بما هو مقطوعة
الدلالة عندهم من الآیات المحکمة و الاحادیث الصریحة
غیر المتشابهة و ان کانت من جملة العمومات مثل قولهم ع
اذا اختلط الحلال بالحرام غلب الحرام و قولهم کل شیء فیه
حلال و حرام فهو لک حلال حتی تعرف الحرام بعینه فتدعه
و قولهم الشک بعد الانصراف لا یلتفت الیه و قولهم ع
لا تنقض الیقین بالشک فیما هو من قبیل الموضوعات

...مرددون الاحكام لانهم يرى لون قولهم انما علينا ان
نلقي اليكم الاصول وعليكم ان تفرعوا على ما كان
من قبيل استخراج صورة الجزئية عن امثال هذه القواعد
يج مجتهدين تسامح دارند در ادله سنن وكراهت لكن
اخباريون فرق نميگذارند در احكام خمسه كه عبارت باشد از
واجب ومستحب وحرام وحلال ومكروه يك مجتهدون
اغلب جائز نميدانند تقليد ميت را ولكن اخباريون
جائز ميدانند ميگويند حق تغيير نميكند بموت وحواه والا
لازم نمايد احد امرين اما الاعتراف بان مظنونات
المجتهدين كانت من قبل انفسهم وليست من شريعة محمد
او التزام بان حلاله وحرامه لا يستمران الى يوم
القيمة مع انه من ضروريات هذا الدين
يه انهم يجوزون الاخذ بظاهر الكتاب بل مرجحونه على
ظاهر الخبر والاخباريون لا يجوزون ذلك الا فيما
الائمة ورد تفسيره عنهم يو مجتهدين گويند كه مجتهد
مثاب است اگرچه خطا كند واخباريون ميگويند بلكه
ماثوم است مطلقا اذا حكم في شيء بغير حكم صحيح
يز انهم يعملون باصالة الاباحة والبراءة فيما
لا نص فيه والاخباريون بالاحتياط وطريقة الاحتياط
يح انهم لا يجوزون اخذ التعاليل من القرآن
والاخبار الاحاد اختلاف الاحكام الفرعية
والاخباريون يقولون بالعكس يط انهم يجوزون
الاختلاف في الاحكام الاجتهادية ولا يخطؤن
من يقول بخلاف الواقع في المسائل الفرعية ولكن
الاخباريين لا يجوزون ذلك ويفسقون
من قال

من قال بالخلاف وان وافق اعتقاده بمقتضا اجتهاده
ك انهم لا يجوزون الرجوع الى غير معصوم فيما خفي نصه
والاخباريون طلب الحديث ولو من عامي كا
انهم لا يجوزون طلب الحديث المصير الى القول الشاذ
الذي لا قائل به وان كان عليه دليل واضح والاخباريون
يتبعون الدليل دون القائل كب انهم لا يطلقون
الثقة الا على الامامي العادل الضابط والاخباريون
يكتفون في الوثاقة المأمونية عن الكذب كج انهم يقولون
بوجوب اطاعة المجتهد مثل الامام والاخباريون لا يوجبونها
كد انهم يرجحون الدليل باصالة البراءة بخلاف الاخباريين
كه انهم اي اكثرهم يجوزون العمل بالاجماع المنقول ولو
كان في كلمات المتاخرين من الفقهاء بل ومن غيرهم اذا كان
موثقا والاخباريون لا يقولون بذلك ولا يجوزونه
كو انهم لا يلتفتون في الاجماع المحقق الى مخالفة
معلوم النسب والاخباريون لا يفرقون بين معلوم
النسب ومجهوله ويقولون لعدم تحقق مثل ذلك الاتفاق
الذي نقطع بدخول قول المعصوم فيه فلا حجية للاجماع
عندهم مطلقا كز انهم لا يعتقدون صحة الكتب الاربعة
بجميع ما كان فيها بخلاف الاخباريين كح انهم يجوزون
العمل بالاستصحاب مطلقا والاخباريون لا يجوزونه
الا فيما دل عليه النص الصريح كط انهم لا يجوزون تاخير
البيان عن وقت الحاجة لقبحه والاخباريون بعضهم يجوزونه
كالفاضل الاسترآبادي ل انهم يجوزون في مقام تزكية
الراوي تزكية العدل الواحد الامامي وانه لا يحتاج الى
عدلين كالاحتياج في الشهادة والاخباريون تزكية العدلين

فاصل دانشمند حاج میرزا حسن جابری انصاری در ذیل تاریخ اصفهان
منقول که زیرا هوشمندان پنهان نیست که مدارس امریکائی تاسیس
مکرر از گمراه کردن اطفال و انحراف ایشان از دین اسلام چندانکه
سعی نمودند رخنه نیافتند ناچار بخرافات پرداختند که جهاد معنی
ندارد و زن تا چهار نفر عقدی چه ثمر دارد و بهم فروختن غلام و کنیز و
آزاد کردن خورده گرفتند چون خادم الفقراء بنظر کوتاه خود در
جواب مسئله اولی در کتاب تهذیب الاخلاق محلی نوشته‌ام اینجا
مکرر نمیکنم اما جواب مسئله سیم در نزد تاریخ دانان مسلم است که غلام
و کنیز گرفتن از بدعات دین اسلام نیست در تمام ادیان سالفه
این رسم شایع بوده حتی از مردان و زنهای بزرگ بنده کی
کرده که میگرفتند حضرت رسول صلوات الله این رسم را که مفطور
اخلاق اهل عالم شده بود خواست برافکند و در تحت آن
دیانت خود قرار داد قانون مساوات و مواسات را که نوع بشر
فروگیرد و امر فرمود بخریدن غلام و کنیز و آزاد کردن اگر در ابتداء
امر بکلی منع خرید و فروش غلام و کنیز میشد حکم شاق بود بلکه
عالم عبث تن در نمیدادند و از کجا حاضر میشدند مردم سیاه حبشه
و زنگبار سودان را از خوار منطقه حاره خط استوا که از زمینه خار
در مغاک‌ها زنده گی کرده لخت و برهنه و زنجیر تغذیه کرده‌اند بیاورند
در ممالک متمدنه و هواهای آزاد از نعمتها برگردان ایشان خود بانها
بخورانند و انواع لذائذ خودشان را با ایشان مواسات میکردند و از ایشان
خدمت میکردند که با ایشان تعلیم میکردند و منزلها و باغ و دکه
از ایشان فراهم میکردند نسل ایشان را گرفته کفیل ایشان بطور معاش
ایشان میشدند الان از اثر فرمایش پیغمبر در میان ده هزار سفید
پوست چند نفر سیاه نیست و فقر سیاه کم پیدا میشود حتی مردم
کم کم در بعضی از زمانها سلطنه رسیدند صیف و نعاء
و الشناس و غیرهم زمان بر عمائی تاج بر سر نهادند و کافور
رحمه الله المعز ابن اسلم

جزو چهارم

یکی از معجزات ائمه بقیع سلام الله علیهم سید جزائری قدس سره در لوامع الانوار
که در شرح عیون اخبار الرضا عنی آورده که چون در عشر عاشر از ماه بعد از
الف از هجرت نبویه مشرف شدم بزیارت ائمه بقیع دیدم شیعیان بدون تقیه
آزادانه زیارت مینمایند با این تقیه شدیده که بود تعجب کردم علت آنرا
سؤال نمودم یکی از صلحای شیعه که در مدینه منوره مجاور بود شرحی فرمود
که تقریبا در چهار سال قبل قاضی مدینه امر کرد کتبی که در خزانه کتب ائمه
بقیع است تفتیش نمایند چون تفتیش کردند کتاب مزار شیخ مفید اعلی الله مقامه
در میان آنها پیدا شد که در آن لعن خلفای ثلثه بود پس از مفتی مدینه
طائفه اهل سنه اقتضا نمودند که اجازه بدهد برای هدم و خراب کردن
بقعه مبارکه مفتی برای خوف از سلطان جرئت نکرد فتوی بدهد تا اینکه
رای علمای عامه برای شد خودشان روانه اسلامبول نزد سلطان محمد
عثمانی حکم خراب کردن را بگیرند پس جمعی باستانبول رفتند در وقت ورود
سلطان جمیع از ایشان احترام فرمود چه اینکه ایشان از علمای حرمین شریفین
بودند و از جهت اینها مقرری معینی فرمود و زیاده از وصف با احترام
با اینها رفتار کرد چون روز جمعه رسید وزیر امر فرمود که این علما اینکه را از
میان خود انتخاب نمایند که نماز جمعه را با او بجماعت ادا کنیم ایشان
ملا ابراهیم نام را در میان خود انتخاب نمودند سلطان و اینها آماده
مرحله خود بمسجد آمدند اقتدا کردند چون شروع بقرائت حمد کرد بسم الله
نخواند بعد از نماز سلطان محمد رسید چرا بسم الله را ترک کردی با آنکه جزو
شرعی است و در مذهب ما واجب است بسم الله در جواب گفت
ترک نمودم بمراعات مذهب سلطان که حنفی مذهب است که ابو حنیفه
بسم الله را در نماز جایز نمیداند سلطان فرمود نماز عبادت خدا است
نه اطاعت سلطان نه مراعات میل و اراده دیگری و اینکه هرگاه بمذهب ما
شرعی بسم الله واجب باشد ترکش نماز را باطل است پس امروز نماز جمعه باطل

الاصل ... ارباب ... الیوم ... فمالقائم ... الذی ... و ... حنفیة ... کما الله ... الله من ... منکم ... الصلوة ... العفو

باطل کرد پس سلطان امر کرد تمام علما را شکم پاره کنند وزیر اعظم
اینها را شفاعت کرد و التماس نمود که چون ایشان از اهل مدینه
پیغمبر اند باحترام پیغمبر از خون ایشان درگذر پس از خون ایشان
درگذشت ولی امر کرد که ایشان را از اسلامبول اخراج نمایند
اینها آمدند میان کشتی بعزم مدینه جماعتی از ایشان در کشتی هلاک
شدند مدتی از نبود آب تشنه رفت باقی مانده آمدند مدینه
بعد از چند روز که امر ایشان فاش شد همه در اوقات حج بودند سقف
خانه بر سر ایشان خراب شد همه مردند پس شده تقیه برداشته شده که
شیعیان فعلا آشکارا زیارت میکنند.
کارهای دنیا همه افراط و تفریط است مثلا بعضی منکر خدا است مثل طبیعی
بعضی همه چیز را خدا میدانند مثل وحدت وجودی از اهل تصوف که
درباره پیغمبر و امیر المؤمنین که بعضی خدا خواندند مثل نصیری بعضی از ابوبکر و عمر هم
پست‌تر دانستند (دید احدیه الوحده و یکفت) کذا در اخلاق و غیره
قوله ان الله یامر بالعدل والاحسان یا امت وسط همه چیز باید
در حد اعتدال و وسط باشد حال اگر اینطور نیستیم انتقام حامی
شرح آن اینست بعضی سر بریده خود را میکشند عیاش را اسیر میکنند و
نسبت خارج میدانند بعضی جانها و مالها خود را فدا و قدر حضرت میکنند
بعضی دست از قبر مطهر هم برنمیدارند بعضی در مکان عزاداری خود را
میان میان آتش میافکنند صاحب تذکره طرائق الحقائق
از فضلای معاصرین است در ضمن بیان خود و مصاحب خود را در حدود
هند چنین مینویسد که در حیدرآباد با اینکه مذاهب مختلفه بسیار است
در ارادت بحضرت سید الشهداء ع متفق‌اند عشره اول محرم همگی
محزون و لباس سبز میپوشند و در شب عاشورا بر حسب معمول آن ملک
مشعل زیاد افروزند و مجمرها سوزانند و فیلها را بلند کنند و در کوچه‌ها
بود

بکر دارند و جمعیت غریبی بوده و آن را لوای نعل صاحب نامند گویند
نعل اسب سید الشهدا در خانواده نعل صاحب دست بدست رسیده
و از سرکار ارث وارث شهرت مقرر است و هر کس نذر و علاقه برای او
مقرر شده و در آن شب امرا و اعیان شهر با تجمل بسیار به در خانه
نعل صاحب علیه السلام با شکوه تمام بر فیل مخصوص سوار شده و نعل مبارک
که غرق جواهر است بر علم نصب کرده بدست گیرند و دست چهار مینار مسجد
میروند تمام مشاعل و مجمرها در پیش او و نواب نعل صاحب میکنند
در محلات ارک حکومتی توقف نمایند و حضور حیدرآباد در مقام
علمدار شیعه تماشا مینماید بعضی را انعام و خلعت و بعد بیرون صبح
عود نمایند هنگامه غریبی تماشا کردیم و در روز عاشورا زنهای خدمت
کاران آشفته‌اند اجتماع نمایند در علمیکه معروف بعلم حیدری است
و بر آن جواهر نصب شده بر سر و سینه زنند موبه نمایند و سینه
بسیار سخت زنند تا زوال حرکت نمایند میروند بیرون شهر و آنها
سینه‌ها را در آب اندازند با این جمعیت خلق الله است و روز
جمع شده غالبا با اسلحه حرب مسلح از نظم حکومت جناب عظام
که صدایی جز نوحه بگوش نمیرسد و هیچ نزاع روی نمیدهد
و در ایام عاشورا اشخاص بزرگ روی تخت نمی‌خوابند و با آنکه
اسم بزرگ دختر نیست با فوفل خورند و لبها را سرخ کرده‌اند و زنان
فاتحه دست از شغل خود میکشند با اینکه هندو است
میباشند و هم در آن کتاب است که از غرائب در آنجا رفتن بعضی
از هنود است در شب تاسوعا و انها طفل مخصوص هستند که آن
انها را حسن اللات گویند در شب نهم محرم الحرام هزار تن
بودند در بنبانی آن مجلس و محفل و مشابه کردم اجمالش اینکه در
محله که مسکن اینهاست جای وسیع و فضای دارد الحل را

هرم زنار زرند در آتش زنند وار دهام مردم از هر طایفه و گروه
جمع آیند و برای نظم دسته از پلیس سواره و پیاده حاضر شوند
قریب هفتاد نفر از آن طایفه بدون پیشها بدون لباس یکسان
عورت بی کفش و کلاه جست و خیز میکنند جهد محض آنکه بدقت
ملاحظه نمایم زحمت حاصل کردم بسیار نزدیک رفتیم گرچه حرارت
آتش اذیت میکرد بعد از چهار ساعت که تو گویی خرمنهای آتش
در جست و خیز بودند و زبان خود چه میخواندند هشت نفر از آنها
بهمان حالت میان آتش رفتند که تا ساق پای آنها در آتش
فرو رفته بود هیچ فرقی زیشان نبود با بیرون آتش با آنکه آن
آتشها در زیر پای آنها در جست و خیز سیاه و ذغال شده پس مردم
برای تبرک از آن زغالها میبرند هستند فلیس الخبر کالمعاینة

در مطایبات در جلیندی اسرار است که روزی هارون الرشید با طبیب خاص
خود بختیشوع شکار میرفتند در بین راه دیوانه رسید دستش را بلند
گفت این نبض مرا ملاحظه کن طبیب نبض او دید گفت گفت از چه
میبالی دیوانه گفت از شتوق بعد آلت من جمله [illegible] است طبیب
گفت خذ سواک من [illegible] فادخله من دبرک فانه
صالح لذلک یعنی بگیر شاخه چوب مسواک [illegible] عمل کن فایده دارد
دیوانه خشم کرد [illegible] گفت خذ هلک
حزاک حتی تجرب دوائک فان کان صالحا لذلک
فشکر باک [illegible] ولا تکون لنا طبیب سواک یعنی بگیر این
اجر تو تا من تجربه کنم دوای تو را اگر نافع شد شکر کنم تو را و زیادتر
کنم اجر تو را والا نباشد طبیب غیر تو را   در ۹۰ حمل ۹۱

چنانکه هر چیز را خاصیت است انسان را هم خاصیت است مثلا خاصیت
[illegible] آئینه سازند چیزها در وی بنماید بدین خیال
هر چیز مربی لایق باید کند خاصیت او ظاهر شود همچنین آدمی را از
تربیت خاص

تربیت خاص بباید آن خاصیت آشکار شود والا آشکار نشود چنانچه
سنگ را اگر در کوره بریزند و صاف و ولا کنند آئینه شود دگر
آهن. در خاصیت آدمی جامع جمیع خواص که متفرق است در
اجزاء عالم چنانچه آدمی بتمام خاصیت خود ظاهر شود هر فایده از
اشیاء آید از انسان هم بیاید مثلا خاصیت کار در بدن است
و خاصیت نور در چشم است و خاصیت نان سیر کردن است خاصیت
جامه نگاه داشتن از سرما و گرما است و خاصیت چشم دیدن و گوش
شنیدن و خاصیت مغز و دماغ اندیشه کردن است آدمی تمام خاصیت
میباشد اگر مربی کامل و صحیح داشته باشد تمام خاصیتها از او ظاهر شوند
بدون آلات و ادوات نظر میبرد بدون [illegible] میدود بدون [illegible]
از خواص همه مخلوقات مستغنی شود چنانچه آدم چون کارهای او در
لباس سحاب رود در تربیت باشد نه برای احتیاج و آن از روی تجلیل
باشد نه تذلل الکنون از حبیب من لم یسمع ازمن یا ورد از بد انکه
آدمی را چنین خاصیت است همراه اوست و هر آدمی که خاصیت خود را
آشکار شد او را در سلام خاص خدایی راه است زیرا که خداوند
جلاله ملک قدوس سلام است هر کس که [illegible] است تعالی
او را پاک و پاک با پاک نتواند تقرب جست پس بکوش ای حبیب تا که
خاصیت خود آشکار نمایی والا جاوید در عذاب خواهد بود [illegible]
که معرفت باید هر کس در او [illegible] ایمان باشد آشکار است
ظهور خاصیته [illegible] است با اینکه اگر اندک و یا بسیار چون
اصل دین خاصیت ظهور باید نتیجه سعادت خود خواهد رسید اما اندک
نه اندک است   قلیل منک یکفینی ولکن قلیلک لا یقال له قلیل

بعد چون نعمة الله هم شکر [illegible] نعمتی که خدا بما داده هیچ آورده ندارد
از آن جام جهان نمایست دل ما همه طلب جام جم از ما میکند انچه خود دارد
ز بیگانه تمنی میکرد پس بعرض [illegible] ساقط شوی
[illegible]

الحمد لله الذی جعلنا من اولیاء امام الکل حیدر حب الله و بغضه
بغض الله و ولایته ولایة الله و اتباعه فریضة الله و عداوته
اعداء الله و حزبه حزب الله و امره امر الله و قوله قول الله

از مرغوبات الزمان ابن جوزی گفت من از استادم شنیدم بود که
همه شاگردها جمع بودند پس استاد من عمر صافی که از علمای عامه بود گفت
میخواهید اشعار گفته شاعر را که در کیفیت غدیر خم انشا کرده برای
شما بخوانم همه گفتند بلی بخوان پس چند شعر خواند تا رسید این شعر

اما الرحمن یشفع بالمثانی وکان ابو حسین لنا شفیعا

یعنی من دیدم که خداوند رحمن قبول شفاعت میفرماید و بطور
و شفاعت قرآن و حضرت ابوالحسن هم نیز شفاعت میکند مثل
قرآن

و یوم الدوح دوح غدیر خم ابان له الولایة لو اطیعا

یعنی در روز روشن [illegible] شجره طیبه یعنی قرار شد تنه آن درخت بود
روز غدیر خم بود که ظاهر کرد خدا ولایة را برای علی اگر اطاعت کرده

ولکن الرجال تبایعوها فلم ار مثله خطرا مبیعا

یعنی مردم بیعت کردند با او و لکن ندیدم مثل آن بزرگی که فروخته شود
کاتب گوید قطعا هم بشود خواند که مثل خطرا باشد پس اشعار ما
از کتب نقل کرد که من در باقی اشعار تامل میکردم خوابم برد در خواب
حضرت امیر سلام الله علیه وارد شد فرمود با گفت اشعار را نخواندی
چون خواندم فرمود این شعر را هم ملحق کن با اشعار خودت

فلم ار مثل ذلک الیوم یوما ولم ار مثله حقا اضیعا

یعنی چنین روزی ندیدم با آن عظمت و شکوه در همه دنیا و ندیدم
هیچ حقی با این روشنی و وضوح که ضایع شود القصه صاحب
کتاب خطبه غدیریه فرمود که سید جلیل القدر موثق فرمود که من
در بغداد

ببغداد بودم در یکی از روزهای عید غدیر شخص فاضلی را دیدم گفتم
شیعه است با او معانقه کردم مبارک باد گفتم داد از من بدش آمد
در مقام تعبیر و توبیخ من برآمد آخر الامر گفتم من در این امر با تو مباهله
میکنم اگر علی خلیفه بلافصل پیغمبر است و بر حق است در این روز بلائی
بر تو نازل بشود و واضح بشود که خودت اقرار نمائی و الا بر من نازل بشود
بدانم حق با شما است پس بعد از مغرب عصر چند روزی نکشید و سعادت
دنبال من رفتم دیدم بناخوشی فلج گرفتار شده نمیتواند حرف زند و کسی
آورده من را گرفت التماس میکرد و عذرخواهی میکرد گفتم حالا فهمید
حق با ما است گفت بلی دانستم که علی خلیفه بلافصل پیغمبر است گفتم پس شهادت
بده و اقرار کن گفت اقرار میکنم الان من در معاف انتقام [illegible]
و مقتدا است نیستم اگر اقرار کنم از دور من پراکنده میشوند به ملک اهل
من میرود هر چه موعظه نمودم اقرار نکرد و من مایوس شدم رفتم بعد
چندی مبتلا بود آخر بهمان مرض از دنیا رفت بعد یعرفون نعمة الله
ثم ینکرونها از جمله الف علی ابن ابیطالب از بینات حرف لام
جو محمد با نام مولف گوید این عبارت است که بزبان فارسیان
بیان الف بی تی باشد نه الف با تا عبارت از بینات حرف لام
و هی نام مبارک محمد استخراج میشود که ۱۵۷ باشد معین الله
میبیند در شرح دیوان امیر منسوب که از بینات نام علی ایمان
بیرون آید و بینات حروف باصطلاح جفر آنرا گویند در وقت تلفظ حروف
تهجی آن ظاهر شود سوای حرف اول مثلا نام علی مشتمل بر سه حرف
میباشد اول عین و بینات او یا و نون است دوم لام و بینات
آن الف و میم است سوم یا و بینات او الف است و السلام
و این سه حرف ماده لفظ ایمان است که ۱۰۲ باشد

از مهر علی گشته پدید عرفان نامش همه دم نقش کند ز دل و جان
وین نکته طرفه بین که از بینات نام علی هست بینات ایمان

اشعار الالی بن عباس

اذا کنت الطعام فخذ یرونی
فان العلب لنقبل الطعام فلیهونی
اذا کنت المنام فینقصه المنام
فان العین ... فلیکفونی
اذا کنت الکلام فطبیعة الکلام
فان العین فیرکونی
اذا کنت الشبیبة فطبیعة الحمام
فان اسلیب علی ... الحج
لهذی محبته شهود
و شهود کل ... تبان
خفقان قلبی ... اضطراب مفاصلی ... عنفقال
ونحو لونی ... لسانی

مدح سوره

فمن ذا الذی شبهک بدر اللیل بل انت انور
ووجهک من ماء الملاحة تقطر
ایا علة الایجاد و یا غایة المنی
فمن ذا الذی من مثل وجهک یبصر
فما ولدت حواء من صلب آدم
ولا فی الجنان الخلد مثلک آخر

سید حیدر حیدریه

لعمر ما قام خطیبا معلنا
یوم خم باجتماع المحفل
قال ان الله قد اخبرنی
فی معاریض الکتاب المنزل
انه اکمل دینا قیما
بعلی ان لم یکمل
وهو مولاکم فویل للذی
یتولی غیر مولاه الولی
وهو سیفی ولسانی ویدی
ولظهری انه لم یزل
ووصیی وصفیی والذی
حبه فی الحشر خیر العمل
نوره نوری ونوری نوره
هو فی متصل لم ینفصل
وهو فیکم من مقامی بدل
ویل لمن بدل عهد البدل

... من ورق الدهر ...
لا یامن الدهر ... وجهانی
... العباد فیشتلهم
حتی علی عرف الجهاد لتحصبی
حتی علی جامعا منعم ...
وما ادری ... او کلبی
... عباد ... بعضهم
... بعض ... بالعرب ...
... والبعض ...
... بعض ...
مباحثه

مباحثه قاضی معروف لعضد در شیراز با یکی از علماء ...
که نامش مولانا شاه بود و خیلی لاغر وضعیف الجثه بود بخلاف عضد
که خیلی عظیم الجثه و فربه بود مباحثه ایشان طول کشید تا در مقام
مشاجره قاضی عضد دید ... قلم در زمین ... گفت آه ... صدای
از ... مرسد ولا احتقر نمود ... لاغر و ضعیف بود
مولی شاه گفت از یک نطفه ... از این ... بنمود عضد خجل شد
تا زنده بود عضد ... که چرا من این حرف را زدم در تواریخ است
متوکل را غلامی بود خیلی خاطرش متعلق بود او را تمام کمالات
و آداب تربیت کرده بود ... ملاحان که او را ...
... چون فتح غلام هنوز کودک بود که دل ...
از عادت کودکی خیال کرد آموختن ... حق کرد ...
آب تند بود فتح را ... فتح دید ... آب ...
کرد آب اختیار خود او را برد تا از نظرها ناپدید شد ... گفت
تا خود را ... آب ... متوکل ... خدا ...
متوکل را خبر کردند و متوکل ... قبول
نموده بود ... بالای خاک ... تا او را
نه ... غذا نخورد ملاحان را طلبید گفت هر که مرده فتح ... بیاورد
هزار دینار ... ملاحان در ...
تا ... روز ملاحان ... فتح ...
گفت ... تا ... بیاورم آمد نزد متوکل گفت ...
زنده بیاورم ... هزار دینار ...
... متوکل ... گفت فتح ...
دینار ... غذا ... فتح گفت ...
چگونه ... روز است طعام نخورده فتح گفت هر روز ...
میان طبق آب ...
محمد ابی الحسن اسکاف متوکل ... در شهر بغداد ...

حدیث در تحف العقول هشام بن حکم از حضرت کاظم سلام الله علیه
روایت میکند قال یا هشام ایاک و مخالطة الناس
والانس بهم الا ان تجد منهم عاقلا ماموناً فانس به
واهرب من سائرهم کهربک من السباع الضاریة وینبغی
للعاقل اذا عمل عملا ان یستحیی من الله و شریک مکن
در اعمال خودت احدی را با خدا وقتی که آمد تو را چرا که
ندانستی کدام یک خیر و صواب بیشتر است ملاحظه کن کدام یک
نزدیکتر است بهوای نفس تو مخالفت آن بکن که بدرستیکه ثواب
زیاد در مخالفت نفس است و بهواران عرض کرد اگر یافتم کسی را که
طالب علم است لکن عقل او وسعت ندارد که مطلب را ضبط
نماید چه کار کنم فرمود لطف کن با او بنصیحت و موعظه اگر ضیق
و تنگ شد قلبش از موعظه متعرض او مشو خودت را بفتنه
مینداز حذر کن از رد او متکبرین را بدرستیکه علم ذلیل میشود
وقتیکه املاء کردی بکسیکه اهلش نیست و طاقت ندارد
سلطان محمود گفتند بچه جهت ایاز عاشق شد نه خوشگل است و نه
خوش محضر فرمود را اینکه بغیر من التفات ندارد و دلو عقب اویند
بگرد بیان نوشته اند وقتی یک کاسه چینی از فغفور چین برای سلطان
آورده بودند سلطان خواست مقام ادب ایاز را نشان دهد رو کرد
بوزرا هر یک که این کاسه را بشکنید همه گفتند پادشاها حیف
ظرف جواهر در خزانه سلطان قیمت ندارد نشکستند سلطان
رو کرد به ایاز فرمود بردار این ظرف را بشکن فوراً برداشت زمین زد
همه او را ملامت کردند گفت بحق کلام سلطان نظر شکستم که
کاسه را دوست نه او را کاسه سلطان فرمود حالا فهمیدید

ص ۲۳ ا در ثمرات حیات ص ۷۵ در توکل است

با توکل از خدا نتیجه این است نوشته اند سلطان خشمه الله با جمع ارباب
عبور مینمود مردی را دید که بسیار خوار بد و پیش رسید اسمم توکل است
گفت سلطان گفت اسم پدرت چیست گفت داود سلطان تبسم فرمود
من یک سلطان داود و در هم یک سلطان داد و فرمود یک دانه
جواهر تو دهم تعویق از زحمت خارج شود دانه جواهر داد گرفت از
روی شوق بهوا میفکند و میگرفت ناگاه مرغی در هوا دانه را ربود آمد
بعیال خود گفت روز دیگر باز سلطان او را دید فرمود
تو در بند است حکایت را عرض کرد سلطان دانه دیگر داد این دفعه
او را بدهان خود گذارد لکن از همه جا بهتر است تشنگی او غلبه کرد
آمد سر چشمه از شدت تشنگی غفلت کرد دهان خود را باب رساند
گوهر از دهانش میان آب افتاد هر چه جستجو کرد نیافت تمام
بیرون رفت نیافت مأیوس بخانه آمد بعیالش خبر داد روز سیم
بانسته خواهر سلطان گفته بود حضرت شرف آورد آنگاه
شد باز دانه دیگر مرحمت فرمود این دفعه بگوشه دستار بست بسیار
بدو دل امد رفت آمد بمیان دید جز دو دانه جواهر چیزی نیست
دستار را با جواهر بر زمین گذارد ناگاه دید بازی دستار را از جواهر
بیرون کرده از زمین برداشت و بدستار دستار را باز نمود
مرغ آمد و ربود غمگین و افسرده دست خالی بخانه آمد زنش او را
عتاب و خطاب که ما از گرسنگی هلاک شدیم مو بیچاره گفت حکم
تقدیر است امروز منتظر شد زن گفت چشم باطن تو کور است
اگر توکل بخدا محکم و استوار بود با بیخانه رسید گفت مرد اگر از
علی الصباح بکن روی سلطان برو گفت توکل بخدا کردم که جواهر از
بسته خوار میند آمد رسید مد حضر قدرت الشکف دید جواهر انجا
گذارده بجا انکه خود بیاورد که باب گفته رفت بار در بست
دید هر دو دانه جواهر آنجاست آمد فروخت بعد از چندی
روزی حضرت سلطان محمود عبور میکرد عمارت عالی دید فرمود از کیست
از سلطان جوانی فرمود لازم است اول ملاقات با هم عرض کرد
تا توکل نمودم ... مرا بی‌نیاز کند دل و سلطان بی‌نیاز بشد

من جاهد فینا لنهدینهم سبلنا البته حجب عدیده
بین بنده و خدا بسیار است و ایشان تقوی و عبادت متواند
بعضی از آن حجابها را بردارد ولکن مجذوب و محبوب و مقرب
نمیشود علیه کذشت تقوی محض و حجابها بعضی ظلمه و بعضی نور
حجابات ظلمه معاصی است و حجابها نور از خدا بغیر خدا خواستن است
مادامیکه غیر خدا خواهی بخدا نمیرسی اسم این مستمر است با وصف عشق
انسان عاشق نمیشود با کفتن حلوا دهان شیرین نمیشود با کفتن
جلو مثلا انسان سیر نمیشود مکر انوار الهی بر دل سالک غالب آید
تا که از جانب معشوق معاینه شعشعه کشش عاشق بیچاره بکار رسد
هر جهه که در بند آنی بنده آنی عزیز کفت مدتهاست که می طلبی
درویشان و سلوک میکنیم زین هیچ دری نکشوده میخواهم رجوع
بطریق سابق نمایم کفتم در دلم که تو هرکز طالب درویشی و سلوک
ننموده درویشان خود را بنده خدا دانسته اند پس بندکی کرده
درویشان را در بندکی و عبادت غرض نیست جهه در اینکه باید
حافظ وظیفه تو دعا کفتن است و بس در بند آن مباش که نشنید یا شنید
غزالی در احیاء العلوم شرح مفصل از عشق و محبت بیان فرموده
لکن عرفا کویند انسان از شرح محبت و عشق عاشق نمیشود بلکه
از شرح جلال و جمال محبوب که کفته شد میتوان عاشق شود
عاشق از دیده کرشد لکن عاشق از دل نمیشود خطا
قصه شوق ترا جه شرح دهم دل ز پوست او کند افشاء
هرچه از دوست وامانی چه زشت آن نقش چه زیبا
هرچه از یار دور افتی چه حالتها چه حالتها یا خارسا
باید بنده محبوب شد نه بنده محبت آن وقت کشف حجابات خواهد شد
چونکه الهی از همه خبردار است میکند امر خسرو عشق ز روانه میکند
کان سوخته را جان شد آواز نیامد لیک عباد طلبش سحر آمد

[illegible]

و علامت درویشان مجذوب نیز اینها من الله و الی الله و مع الله و فی الله
که اسفار اربعه باشد یعنی چهار منزل که طی نمود و سالک مجذوب نمیشود
و مقرب و بعضیها نمیشود بخداوند بواسطه اختلاف معاصی است
از صغیره و کبیره و مقصود ما از مجذوب به اسلوب التصرف است بلکه
متقی درشدن با خداوند است از من عدا و ما عدا در مقام باید اول
از معاصی صغیره هم احتراز نماید اصرار بر صغیره کبیره میشود بجهت
استخفاف اصرار تکرار است اکر کسی ده کوهر دارد نتوان کفت
کوهر بسیار دارد اما اکر کسی ده دانه کردو داشته باشد نتوان
کفت کردوکان بسیار دارد غرض تعیین قلت و کثرت است چون مواد
مختلف میشود بعضی به نود بار کثیر است بعضی به بیست و از این قبیل
ایضا از کثرت خارج است خلاصه با صرار از صغیره کبیره میشود و هم
با استخفاف و قلت مبالات بان نیز کبیره میشود کما قال رسول الله
کل امتی معافی الا المجاهرین

در مقاتل الطالبین در ترجمه علیه ابن زید شهید کوید در علم و زهد
و ورع از نقبه اهل خود برتر بود و در شجاعت از ابطال جابجا کرد
ملقب بموتم الاشبال بود در جنه اکبر وقتی با جمعی در بیابان میرفتند
شیری پیدا شد با اشبال و بچهای خود راه مسدود نمود بقصد
جاده شد آن شیر را که ست راه را کرفت یعنی که اشبال را یتیم کرد
تشحم کرد و موسوم به موتم الاشبال علیه را اوری روایت حسنی ابن
زید و حسنی قبر را دوست بیچاره از پدر تمنا میکرد برود بزیارت
عمو یش علیه پدر اذن بمیداد عاقبت حاضر شد ولکن نترسیم چونکه
تو را به بغداد قرارکاه خود قرار کنند بس لوازم سفر را بی فراهم کرد
کفت چون بکوفه رسیدی از منازل ابن حی بپرس چون داستی قصد
کن فلون کوچه را خانه خواهد دید با وصف شرح داد از آنجا به در اول
کوچه تکرار نابی وقت مغرب هرده ... معاینه بس طلبد با الا جوش

جلد اول ص ٢٥ ح ٢ مدت حمل زنان و حیوانات مختلف است حتی
اسامی انسان از ابتدا حمل الی سی و شصت سالگی

خوش صورت اثر سجود در جبهه جبهه از نسیم و دیر و ریشه اش پر از کرکس
میکند و قدری میکند او دمی با ذکر خدا و اشک جاری تو را خیر سلام
بده و معانقه کن با او و او از تو عذر سد و خشت میکند تو
خود را معرفی کن مثلی عمر و زمان طولانی با تو صحبت میکند
تو طول مده و وداع نما زود برگرد هر چه فرماید اطاعت کن
اگر دوباره بخواهی ملاقات کنی پنهان نمود نمی گو بیدار
قسم زیارت کردم عمرها داد امر و طی طفر زن و مرد سؤال میکرد
من جواب میگفتم او گریه میکرد پس کف انگشتر با ان تشریف
آنکه شب میگفتم اول اجرت شترها نصف حبشی میدهم هر چند مادر
حرف خود میگفتم هرگاه آنکه شب حاکم فرستد بعضی امیرم از تعول
و تره هر چه مردم افکنده اند برسید ارم قوت میگفتم دختر
این مردها گرفته ام برخی از حال مرا نشناخته مرا از این زن شد چرا
شبها در کن میکشف بده نقل سقا میبرد بدهکار است و قومی
تو اسم باد نقطه کن تو در به میهم او که مریض باشد دختر
کی از دنیا رفت من بقدر الحزون شدم که دیگر از هیچ چیز بعقد
از زنان و محزون نشدم چرا که دختر من مرد و نشنیدم خودم
علی این است معنی زهد و ترک دنیا اگر کسی تمام اوقات خود را
صرف دنیا کند در قیامت معذب و بهشت انسان را بنا سلطه
میشود چون ترک حق کرده اند چاره منحصر است در ترک
مجالست با ایشان تا حوائج دنیا تفرقه نشنیم لا من لئن
اتبعت اهواءهم بعد الذی جاءک من العلم ما لک من
ولی ولا نصیر فرات هذا الله هو الهدی او لغا
خدا را شعار ترک دنیا گفت هر که باشد هر چه باشد نیکو شمر
دنیا طلب گفته هر چه باشد هر که باشد

باید دانست که

باید دانست که شرافت هر جزء از سینه به روح و خاصیت و حقیقت او
دانسته فرماید فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء و الیه
ترجعون و در دستخط است ملاک و روح هر شیء و قرآن
کلام حضرت منان هم جسد دارد هم روح و جسد قرآن مجید
همین صورت و هیئت و حروف است که منتهی و واجب التعظیم
است و روح قرآن معارف و حقایق و احکام آن است
که حکمه الهیه است که تعظیم قرآن تو بواسطه همین روح است حال اگر
محلی پیدا شود دارای این مراتب مذکوره یعنی حقایق قرآنی باشد
مع زیاده البته او اشرف است و عزیزتر و افضل از خود آیه
مثل نفوس مقدسه پیغمبر و اوصیای او علیهم السلام الله علیهم اجمعین
چه اینها انسان محیط بر تمام علوم و حقایق و اسرار غیبیه عمر منان امر اند
و قرآن یکی از آن علوم است و در ذوات مقدسه جواهر شده
قائم بذات در کتاب معانی الاخبار از حضرت باقر سلام الله علیه
و حقیقه آیه است که کل شیء احصیناه فی امام مبین نازل شد
ابوبکر و عمر برخاستند عرض کردند یا رسول این امام مبین تورات
فرمود لا عرض کردند انجیل است فرمود لا آیا قرآن است فرمود لا
بلکه امیر المؤمنین تشریف آورد فرمود هذا هو الامام
الذی احصی الله فیه علم کل شیء قال معاشر الناس
ما من علم الا علمنی ربی و انا علمته علیا و قد احصاه
الله تعالی فی کل علم و احصیته فی امام المتقین علی ابن ابیطالب
این است خود پیغمبر فرمود انا واله الامام المبین الذی یفرق
من الباطل در این مضمون رسول الله و احادیث بسیار مضمون آن
در میان علمای شیعه متواتر است که از ضروریات مذهب است و
تفصیل داده اند عده ظاهر به قرآن مجید و اعتنا بخلاف تکلیف
ایادی تو نمودند اند که انها موثق نیستند و نبوده اند و فرمایش عمر را

که در خطبهٔ یوم غدیر فرموده تاویل و توجیه کرده اند معاشر الناس
إنّ علیّاً والطیّبین من اولاده هم الثقل الاصغر و
والقرآن هو الثقل الاکبر اول ائمه انبیاء و حجج حضرت متعال
بقدر فهم مردم حرف میزدند کلّم الناس علی قدر عقولهم قرینه
فرموده و لعلهم فرموده اند چون در نزد عوام الناس اصحابه
قرآن اعظم دانسته میشد نظر باین ثقل اکبر فرموده که اگر ثقل اصغر معلوم میشد
عوام صحابه مستحق آن لایق میشدند حقانیه که ننشسته و کردند اما آن
خصوص منافقین با امیرالمؤمنین و جه دیگر ائمه که فرمایش شیعه مشتبه
بر حقیقت بشریه ایشان نه حالت ملکوتیه و حقیقت آن که اصغر بوده
ایشان فقط بحسب ظاهر بشریت که مستفاد و میکردند علم را از
قرآن و تعذر میکردند از قرآن بعد از رد حکم و الاحادیث بشتر موجود
اما کلام الله الناطق و هم محققین متفق اند که عقول ایشان
کامله در ابدان نه از تحصیل بهم آمده اند مثل سایر بشر بلکه
عقول ایشان متعلق با بدان از تبلیغ امر الهی که در دست ایشان است اگر چه
خود رسانند بر سنگ فی الجو اطلاعی بر حقیقه انسان کامل بهم
میرسانند فهم اسرار و خبار بود و درسته باشند نمیدانند قرآن بهم
تفصیل داده بلغت ظاهره انسان کامل حاصد از بر تو نور خدا
حاصل شده و سایر اشیاء از پرتو نور انسان کامل بهم رسیده چنانچه
حضرت صاحب الزمان فرمود لافاقة لنا الی الخلق نحن
صنایع الله و العباد الخلق بعد صنایعنا بر تفصیل وجود
انسان خلق شده بقاعده اصل و فرع و الا لازم می آید که قرآن را
تفصیل داده اند بهر سه از قاعده الخاطب بمثل بعد از مرتبهٔ الوهیت
مطلقه مرتبهٔ انسان کامل است چه فرمود انا من الله و الکل منی
و اسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة بعد باطن ایشان اند حضرت
امیر فرمود بر کمیل انی انا نعمة الله التی انعم الله بها علی خلقه حضرت سلمان
و با جندب انا احیی و امیت باذن ربی و انا عالم بضمایر قلوبکم

جزو پنجم ۵

بهجهی حضرت موسیٰ علیه السلام نودی من شاطئ الوادی الایمن
فی البقعة المبارکة من الشجرة ان یا موسی انی انا الله
فرموده اند شاطئ الوادی الایمن ذات است و بقعهٔ مبارکه کرملات
و شجره اصل شجرهٔ طیبه که در قرآن است حضرت خاتم است که وارد
ان الله تعالی اظهر فی الانبیاء صفاتاً و اظهر فی محمد ذاتاً او
صفاتاً یعنی احدی مظهر اسم ذات نشد که الا بشهد الا محمد صلی الله علیه و آله
طلع العلی بکماله لهذا وارد شده اطلاق لفظ جلاله و رب بر حبیب
بطن قرآن یا و میشد بر امام عن ابی عبدالله فی قوله تعالی اءله مع الله
بل اکثرهم لا یعلمون قال ای امام هدی مع امام ضلالة فی قرن
واحد بل اکثرهم لا یعلمون و این خبر در کنز الفوائد کراجکی است علیه السلام
در شدت اتصال نور ایشان بنور خدا مثل زده اند بحدیده محماة
آهن از شدت اتصال با آتش در حکم آتش است اگر اینست شیعه فرموده
علی ممسوس فی ذات الله امام حسین علیه السلام فرموده ممسوس فی الله
غالی و قالی هر دو در ضلالت اند و فرموده نزلونا عن الربوبیة و قولوا
فی فضلنا ما شئتم رفع اختلاف میکند بلکه مبنی مبتنی بر خود اند
اگر حجه بود لیس اینهمه اختلاف در امة حبیب اما انتخاب که شیعه
فرموده انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتم بها
لن تضلوا ابدا و این حدیث در صحاح سته و متفق علیه مسلمانان است
بلکه بعضی از کتب عامه دارد تارک فیکم خلیفتین فقط شیعه
تمسک بهر دو دارد با ثقل عترة بقرار داده اند مثل سایر مردم در
کجاست که ابوحنیفه باسایر عترة انس و رزیدند و حال آنکه کراجکی
غزالی و دیگران تکفیر کرده اند ابوحنیفه را غزالی کتابی مخصوص در
طعن و کفر او نوشته نامش منخول نا دله با ثبات کرده کفر او را و ملاّ
ائمه معصومین با اینهمه دشمنی تکفیر منکر بدارند چهار صد نفر شاگرد
داشت حضرت صادق علیه السلام از آنها ابوحنیفه بود که پول گرفت و کناره
بازی کرد

قال الشیخ الرئیس ... ان نبینا افضل الانبیاء ... علی

[illegible]

بسم الله تعالى در ترجمه مولانا جلال الدین دوانی چنانچه در روضات
الجنات و مجالس المؤمنین و غیرهما است که جلال الدین محمد ابن سعد
دوانی است صاحب حاشیه قدیم و جدید نسبش با ابی بکر منتهی می‌شود
در اوایل امر در مذهب اهل سنه و جماعت بود و در اواخر [illegible]
تسلیم ما که رد کرده است در آن در رساله امیر صدر الدین دشتکی
که از امرای شیراز بود گفته اگر جد من صدیق زنده بود نفهمیدی حرف را
از این غوامض علمیه و دقایق حکمیه و مطالب عالیه اسلامیه در این
صورت چگونه استحقاق خلافت رسول الله داشت چگونه می‌شود که
پیشوای دین من باشد عاقبت از مذهب اهل سنه دست برداشت
داخل در مذهب امامیه شد پس کتابی نوشت موسوم به نور الهدایه
که مصرح است به شیعه بودن در آن رساله اثنا توحید و نبوت
بحث مکلف است بر مسئله امامت رساله مختصره است بسیار نافع
می‌گوید باید دانست که بقاء دین و احکام شرع حنیفی بعد از حضرت
خاتم النبیین موقوف بر آن است که باقی باشد در کتاب یا در لوح
محفوظ یا در علم الله چه با این معنی الله دین بر همه باقی است بلکه
بقای دین عبارت است از اینکه احکام آن در میان افراد امت
کلا او بعضا معمول و متداول باشد پس باید بعد از نبی
کسی باشد از همان که در رسانیدن احکام دین خطا نکند اگر
محفوظ باشد باقی نماند و این بر خلاف مفروض است پس رساننده
احکام نبی باید مثل نبی معصوم باشد تا عقلا بر قول او اعتماد
نمایند و باید صاحب نفس قدسیه باشد تا حسب استعداد ذاتی
از ابتدای وجود تا آخر حیات او واجب مبعوث در مرتبه عصمت
او را محفوظ دارد و باید افضل اهل زمان باشد تا تفضیل مفضول
بر فاضل لازم نیاید که نزد عقل صحیح قبیح است و علمای اهل سنت همه
اتفاق دارند که بعد از پیغمبر باید امام و خلیفه میان امت باشد

تا معلم

[illegible]

تا معلم مسائل علمی و عملی و مروج احکام دینی و دنیوی باشد و باقی بدارد
اما اختلاف نموده‌اند آیا در چه شخص از ایشان فی نفس الامر متحقق
متحقق می‌گردد جمعی بر آنند که ابوبکر است بعد عمر بعد عثمان بعد از آن
امیر المؤمنین علی ع و جمع دیگر قائلند که امام مطلق و خلیفه بلا فصل
حضرت علی ابن ابی طالب است بعد از وی امام حسن ع کذلک تا امام آخر
قائم آل محمد ع اگرچه اختلاف بسیار است لکن اقوال معتد به دائر
است میان این دو مذهب مذکور و هر از فرقه بر رای خود اقوال و
ادله ذکر است چون اقوال هر دو طایفه را نزد عقل بردم حکم نمود
که خلیفه باید نمونه او است باید همه یا باشد در کمالات علمی و عملی
و نفسی و روحی و باید صاحب نفس قدسیه باشد تا حسب استعداد ذات
از ابتدای تکوین تا آخر حالات در کمال عصمت محفوظ ماند و قول او لا
احتمالات عقلی حجت باشد و دین بر حال خود ماند چون از تتبع
و تصفح کتب متفق علیه و مختلف فیه دانسته بودم که کمالات علمی و عملی
علی بن ابی طالب بحدی بوده که پیغمبر با امر خدا در مرتبه نفس خود
دانسته چنانچه آیه مباهله ناطق است قوله تعالی فقل تعالوا ندع ابنائنا
و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل الآیه که باتفاق
مفسرین مراد از انفسنا علی مرتضی سلام الله علیه است چنانچه مراد از
ابنائنا حسنین ع و مراد از نسائنا فاطمه زهرا است و هم دانسته بودم که
نفس شریف قدسی و علم لدنی است بحدیکه ایشان در رحم مطهر
بودند فاطمه خبر می‌داد چون پیغمبر وارد می‌شد با تشریف مبارک
که در رحم در تعظیم حرکت می‌کرد علمای مراتب نکته ذکر کرده‌اند تواضع
و بهر طرف که پیغمبر بود روی مرا بالطرف می‌گرداند بعضی گفته‌اند
وجه گفته‌اند بعضی بوده و دانستم که در رحم مادر مرتبه نبوت
بر ایشان مکشوف بوده و از خواص نفوس قدسیه است خلافت
خلفای ثلاثه چه ایشان باتفاق اولی و آخرین مشرک بوده‌اند

مدعیهای مهدویت میشدند و در اموریکه عقلاً قبیح است بعضی خود
حرف می‌نمودند بعضی که آمدند بشرف ایمان مشرف شوند بشرف
قول مصطفوی ص و بمحض دلیل عقلی ایمان نیاوردند با معجزه
خواستند و بعد از ایمان بقول خود چه غلطها در امور دین کردند
حتی اعتراف میکردند لولا علی لهلک عمر اشهر از بیان است و با
این استعداد نفوس با تمام مقام متغیر شدند که مرتبه نفوس ایشان
مرتبه نفوس حکما هم نبوده بعضی از حکمای اسلامی مانند لقمان و
بقراط و افلاطون بعقل خود توحید را دانستند اصلا داخل
بت پرستی نشدند بلکه بعضی منع میکردند پس چگونه استعداد نفوس
ایشان از مرتبه اوسط از ناس هم نبود چگونه قدم بمرتبه اعلای
امامی که ارادیه پس یقین کردم که خلیفه بلا فصل بعد حضرت ختمی مرتبت
بوده و ائمه اثنی عشر ع که در تحقق عصمت ایشان انکار نبوده
معتقد امر خلافت حضرت نبوی بودند که از خلافت ابقا و فی ایشان
در احکام آن نه ریاست و سلطنت   اگر کسی بگوید که خلفای ثلثه
اگر چه در اول مرتکب قبایح میشدند ولی چون بدرجه ایمان رسیدند
عملهای محموده نمودند پس موجب ثواب بودند پس واجب الوجود
بطرز جزای استعداد خلافت مرحمت فرموده   جواب گوئیم نخوا در این
رساله موافق قولیکه عقل صحیح و سلیم او را قبول کند در تحقیق عقل
حدیث ثواب زیارت مشکوک فیه است چه در اثبات آن در
ایشان نه مستقل است نه مستمد بتواتر چرا که در روایات این حدیث
هم متفق علیه نیست یا از حدیث متواترات باشد بر فرض تسلیم
عمل شخصی که محمود الحال باشد و کرها مستوجب کثرت ثواب
باشد بتر مثبت مدعی ما باشد نیست زیرا که ثواب در عرف اهل
شرع جزا و پاداش عمل است در دار الجزاء نه نشاء دنیا که
دار الکسب است یوم تجزی کل نفس بما کسبت

ابن عباد استحبابا [illegible]
فانها تخلف اللبون [illegible]
[illegible] مسائله
الله فی [illegible]
[illegible]
هذه [illegible] الطیب
[illegible] الله [illegible]
ملک سلیمان [illegible]
بلغه الله ما [illegible]
حتی [illegible] الامام [illegible]

هم اگر چنانچه جزای استعداد خلافت باشد بایستی در خلافت خطائی
از ایشان سر زند و حالت انکه بتواتر رسیده خطاهای ایشان شماره ندارد
دهم اگر کسی شبهه کند اگر امیر المؤمنین بعد از نبی خلیفه بلافصل بود
بایست مردم را دعوت نماید والا لازم میاید اهمال کرده باشد
در اجرای احکام دین بعد از رحلت پیغمبر ص و ادعا نکرد و مردم را
نخواند از خانه بیرون نیامد   جواب   دعوت نمودن در عرف محققین
دو قسم است یکی دعوت قولی یکی دعوت فعلی و در علم میزان ثابت
شده که دلالت عقلی اولی است از دلالت لفظی که وضعی است
بر فرض اگر تسلیم کنیم که دعوت مولوی قولی نبوده دعوت فعلی که بوده
زیرا که باتفاق مخبرین امیر المؤمنین بعد از تکفین حضرت ختمی مرتبت
خاتم النبیین چند شب نه روز در منزل نشستند و بیرون نیامدند و
احدی دعوت قولی دیگران اجتناب نمودند اگر مدالت که سارق
خلیفه بر اند تقاعد نمود که موجب عصیان باشند بلکه تقاعد
ایشان دعوت فعلی بود   و در این باب حدیثی است که منحصر از حضرت
زهرا سلام الله علیها رسیده که اگر خلافت شوهرت بر حق بود چرا از خانه
بیرون نیامد مردم را دعوت نفرمود فرمود نقل بعض خلیفه حکم کعبه دارد
و کعبه مکلف بطواف مردم نیست بلکه مردم مکلف بطواف کعبه اند
و علاوه اگر در کتب مسطور است بعد از [illegible] و کفن پیغمبر که
مکلف بود بدان حسب شد قرآن را جمع کرد آورد دعوت بکیفیت خلافت
نمود گفتند نمیخواهیم علاوه [illegible] فاطمه زهرا را [illegible]
الصفا و دعوت بنفر کسی نیامد مگر سه تن نفر فقط که [illegible]
[illegible] بود و هم اصحاب [illegible] در مجلس [illegible] کردند ابوبکر را
در احتجاج که ابوبکر [illegible] از منبر گفت اقیلونی لست بخیرکم
و علی فیکم

[illegible] النور [illegible]
و [illegible] فی [illegible]
[illegible] الله [illegible]
[illegible] علیهم [illegible]
[illegible] فی الغیب [illegible]
[illegible] الله [illegible]
[illegible] الائمة علیهم السلام [illegible]
[illegible] المعصوم [illegible]
و لا تکلیف [illegible]
و القول [illegible]
[illegible] العقلیة و [illegible]
علیه ادلة [illegible]
[illegible] الائمة [illegible]
[illegible]

وهم مثل مطلب که گفته است معاصره شیخ حسین بن عبد الصمد الحارثی
والد ماجد شیخ بهائی است با یکی از ارکان علمای عامه در حلب در سنه
نهصد و پنجاه و یک سفر نموده بهمان کردم العصار فضلاء علماء
که جامع ذکی و نجات بود چون مرا با او صحبت و صداقت
بود و پدر او از اعیان حلب بود گفتم با او قبیح است در حقیقه مثل من
و تو بعد از آنکه عمر خود را در تحصیل علوم اسلامیه نموده ایم باز ما مثل
سایرین در دین خود و در مسئله خدا القاء کرده با متقلد باشیم
و تقلید مذموم است بنص قرآن و شیعه حجه نجات و هستند که اینکه
هر کسی تقلید میکند از اسلاف و آباء خود اگر حجه بود باید همه
ناجی باشند و حال آنکه همه ناجی نیستند گفت بیا با هم مباحثه کنیم
من گفتم بگوید از آنها در زد شما تصیر از قرآن شما از رسول الله است
در وجوب متابعت ابو حنیفه گفت لا انیت گفتم اما اجماع
کردند اهل اسلام بوجوب اتباع او گفت لا گفتم بنحو آیا باید
تقلید کنید او را گفت او مجتهد است ما مقلد اوئیم باید تقلید
تا ایشم گفتم چه میگوئی درباره حضرت صادق سلام الله علیه آیا
مجتهد بود یا نه گفت بلی فوق اجتهاد و فوق الوصف فی العلم
والتقی والنسب و ... و صحبت شأن عظیم و علمای نقل کرده
که چهار صد شاگرد داشت از اهل علم یکی از آنها ابو حنیفه است اما
گفتم اقرار کردی باجتهاد و تقوی او و جواز تقلید مجتهد پس
تقلید میکنیم از آن حضرت و شما از ابو حنیفه از کجا معلوم میشود
که ما ضلالتیم و دیگران بر هدایت با آنکه حنفیه ما در ...
... است که خطا میکنند بلا علم ... حکم الله است و از
... در خصوص ادله و ... معضله است ... مثل ابو حنیفه
که عمل میکنند برأی و قیاس و استحسان و حال آنکه جایز است
در او خطا ... ما تنزل ... حضرت صادق
مکرمیم

من الاخبار ... متعلق شیء ... من ... داخل صنیع
اما قوله ... المتکلمین ... فهی ... العلات ... الخالق ...
عن معرفة الائمة ... اورات ... عجائب ... فقد خرج ...
التفات ... المعجزات ... نفی ... یعلمون ... ذلك مع ...
اخبار ... و قولوا ... تبلغوا ... منقصت ... مالك ...

میگوئیم با ادله و دلائلی است بر وجوب متابعت حضرت که یکی از آنها در
ابو حنیفه نیست یکی از دلائل اینکه اجماع کل اهل اسلام حتی اهل سنه
و معتزله میباشند بر غزارت علم آن حضرت و وفور تقوی و عداله
طوریکه من تا امروز با اینهمه کتابها که دیده ام از اهل ملل و نحل
والسیر و کتب جرح و تعدیل ندیده ام یک نفر طعن بحضرتش زده از
هیچ حیث از مخالفین و دشمنان شیعه ایشان با زیاد بودن
اسناد و عظمت شأن ایشان در دنیا بحدیکه اینکه پادشاه بوده و
مردم از ایشان و هستند تقرب بان ملوک بواسطه صدق و کذبی ...
قادر نشدند که افترائی زنند بایشان تا بسبب تقرب ایشان بود
بحدیکه مسند السندا اگر حرف دروغ بگویند همه تکذیب میکنند ...
و این خوبیک ... برای آن حضرت و آباء او از جمیع مردم کی
چگونه جایز باشد ترک تقلید کسیکه اجماع خلق انکار ندارند عدالت
و وفور علم او و جایز باشد تقلید کسیکه ظاهر است در او شک و طعن
با اینکه جرح مقدم بر تعدیل است و امام محمد غزالی کتابی
تصنیف کرده بنام منخول که موضوعش طعن ابو حنیفه و اثبات کفر اوست
و فضلای شافعیه نیز کتابی تصنیف کرده اند بنام نکت الشریفه
... ابی حنیفه که من دیده ام و علماء در حضور نوشته بودند و جمیع
انچه را که غزالی ذکر کرده و زیاد کرده اند چیزهای دیگر بسیار و چند
تقلید کسیکه متفق علیه است در علم و عدالت و تقوی و جایز نیست
تقلید مرجوح ما دام که راجح هست ... اهل سنه از ... مطهر
بنص قرآن و تطهیر ... از کل آثام و معاصی و از کل قبیح
چنانکه تفصیل نموده در مجمل اللغة ابن فارس و ابو حنیفه ...
والفضیل لذا این مقوله ... گفت ما شیم ندارم که او از اهل ...
چراکه از احتجاج ما را رسیده انها هیچ نفر بودند گفتم ...
از آن هیچ نفر نشده و لکن علم ایشان ... در علم ...
وواجب است اتباع آن حضرت بدو وجه اول آنکه تمام ...

... ومن ... فالله ... ویعلمه ... نقله ... لا ...
من حصن ... معلوم ... خلاصه ... نقول ... المحکمه ...

تکلمه

فاطمه بعصمة حضرت طیبه فالبد بعصمة حضرت صادق عصمت حضرت طیبه
بنص قرآن القرآن ثابت و عصمت حضرت هم باجماع ثابت است
اجماع کرده اند اینکه فرقی مابین حضرت و حضرت طیبه نیست
و کسیکه قائل شود بعصمت یکی بعضی بعضی را خلاف اجماع است
حکم دیگر مشهور است میان اهل نقل و سیر که حضرت صادق با آباء کرام
نزد و مخالف بوده اند در مجالس مؤالف و مخالف با دلیله آنحضرت
مصنفین در رجال و طرق نقل و تعداد شیوخ و کثرت تلامذه کسی
نگفته غیر از که حضرت صادق اخذ کرده علم را از پدر بزرگوار
حضرت باقر و حضرت باقر از پدر بزرگوار امام زین العابدین
و آنحضرت از این بیت اجماعا و احدی نگفته که ایشان
تلمذ مسئله صغیر کان او کبیر بطریق اجتهاد کرده باشند پس
توقف نموده در جواب من گفت مرا مطلب بدر من رجوع کنم گفتم
مهلت دادم شرط انجا جماعت تسلیم اینکه این حدیث متواتر است
بین عامه و خاصه و در کتب همه هست بعضی مختلف اللفظ ولکن
متحد المعنی انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما
لن تضلوا من بعدی ابدا کتاب الله و عترتی اهل بیتی
وانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض متمسک شیعه باین حدیث
تمسک شیعه با هر دو مرد را قرار داده اند عترت را مثل سایر مردم هیچ کس
[illegible] بگفته شنیده کتاب الله را ابو حنیفه ولی محض شافعی
و ضلالت است پس اقتضا میکند این حدیث بوجوب
متابعت ایشان که صحیح اند در هر گفتار رسول الله حکمی ثابت
عدول از ایشان بانکه بایشان باتباع معنی نقض بی کتاب الله
ما قبول دارم علم و عدالت و تقوا ایشان را و نجات مقلد ایشان را
لکن مذهب ایشان نقل نشده و شهرت ندارد گفتم اگر مراد
از نقل این است که ابو حنیفه و شافعی مذهب ما را نقل کرده [illegible]

[illegible]

حضرت رضا [illegible] بامام [illegible] و ملک [illegible]
و علما [illegible] علیه [illegible]
سلام الله [illegible]
و کلول [illegible]
[illegible] از [illegible]
در [illegible]
الطی و [illegible]
لاعن [illegible] رسول الله
و [illegible] علیه [illegible]
و لاتری [illegible] الارض [illegible]
الله [illegible]
ما [illegible]
است [illegible]
[illegible]
تسمع ما [illegible] علی [illegible]
[illegible]
و علمای عامه [illegible]
مصنفین [illegible]
[illegible]
[illegible]
در [illegible]

لا حضور [illegible] نیز دارد ما حجه مذهب شما را نقل میکنیم و شاخ [illegible] مذهب
حضرت را نقل میکند و ما العلی و کذا ما فی المذاهب این طعن شیعه و
اکثر [illegible] این است [illegible] گفته و این محض مکابره
و دروغ است بجهت اینکه شیعه و بسیاری از عامه و باقی طوائف
اقوال ایشان را نقل کرده و در صحاح و کتب جرح و تعدیل مشهور
حکم حجت ایشان است و علمای شیعه گرچه کمتر اند از علمای سنت و
جماعت ولکن کمتر نیستند از فرقه فرقه مذاهب اربعه خصوصا
حنابله و مالکیه و فقهای شیعه از ایشان زیاد ترند و علمای
الحمد لله در جمیع الاعصار بوده و هستند اما در زمان ائمه اثنی عشر
پس معلوم و واضح است مثل هشام بن الحکم و هشام بن سالم و جمیل
ابن دراج و زراره بن اعین و محمد بن مسلم و امثال ایشان در زمان
شهرت داشته در هر زمان علم [illegible] بعد از ائمه سلام الله علیهم مثل ابن بابویه
و شیخ مفید و شیخ طوسی و سید مرتضی و برادرش سید رضی و خواجه نصیر
و امثال ایشان که عالم [illegible] از تصانیف و مصاحف ایشان [illegible]
ابدا قائل انکار نیست مگر متعصب و جاهل پس لازم شد بگوئی صحیح
مذهب ما را لازم نیست [illegible] نگوئیم بصحت مذهب شما [illegible]
شد در اتباع که متبع باید معصوم باشد پس [illegible] فرقه ناجیه بحمد الله
معلوم شد دیگر جواب نداد آخر گفت پس چرا شیعه [illegible] اصحاب
بعمر [illegible] سب میکنید چه انکه انکار صحابه را [illegible] ائمه
خدمات ایشان بدین اسلام از [illegible] جان [illegible]
لشکر انها در جواهر بعمر و بعد از آن فتح کردند بلاد [illegible] و بیاری [illegible]
دین با انچه [illegible] فتوحات عمر [illegible] از خلفا نمود
زیادتر بود از فتوحات [illegible] المقدس و [illegible]
و عراق و فارس و عراق عجم و توابع آن که [illegible] انکار نمود
[illegible]
[illegible] بوده و در مذهب [illegible] سب میکنید انکار اصحاب [illegible]

کسانی را که سبقت دارند در اسلام و از مقربین در خدمت رسول الله
بودند حتی دختر دادند و گرفتند و خدا ایشان را مدح کرده
محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم
تراهم رکعا سجدا و وقتیکه من در مذهب شما لعن ایشان را
می بینم تنفر میکنند طبع من از شما و جزم میکنم بفساد مذهب
شما و وقتیکه این نحو ملاحظه کردم دیگر من تصریح کنم
بجواز سب ایشان در مذهب شیعه نخواهد شد و لو هزار
دلیل بخوانی بسبب محبت در قلبش رسوخ پیدا کرده گفتم عوام
از ما سب میکنند نه خواص از علمای ما احدی بجواز آن [illegible]
و این کتابهای ایشان موجود و قسم خوردم تقیه علما و شهود
اگر کسی هزار سال زنده گی کند و محب اهل بیت باشد و تبری
کند از اعداء ایشان و سب یکی از صحابه ننماید مخاطر نخواهد
بود در ایمان او قصوری نخواهد بود فقط لا و چه بسی از گفتگو خود
و خشونت و غیظ باز شد بعد تبسم کرد و انس گرفت تصدیق کرد
مرا گفتم باعث شده تو را زیاد سخط اهل سنت و اجتهاد
و عدالت در جمیع ایشان و حال آنکه ما سوا از ایشان و در [illegible]
اولی بمتابعت الله فبایهم و شهادت بعده گفت شنیده
باشی که من تابع ایشانم ولکن صحابه را سب نکنم گفتم در سب
است سب یکی احدی از صحابه نه ولکن وقتیکه بزرگی
ایشان بغیر اهل بیت علیهم السلام و رسیدی از دشمنان ایشان تبری
بجو در نزد خدا و رسول آیا چه میگوئی در حق کسی که عداوت
کردند با ایشان و ایشان را اذیت کردند گفت یکی بری
از عداوت اهل بیت گفتم جای برای که آنجاست پس شهادت
داد که شایسته بر با شوخدا و رسول و ملائکه لعن بحب اهلبیت
و بیزارم از اعداء ایشان گفت که من از فعل خود بری بوده ام

و لکن دیدیم

و لکن دیدیم در اوقات دیگر در دو دفعه تو به سب در تشیع کوتاه
چونکه رسوخ کرده در قلبش از بزرگی اصحاب و عقیده با اینکه شیعه
شیعه سب میکنند پس در شب دیگر ملاقات کردم از او عهد گرفتم
گرفتم که کتمان نماید آنچه را که من در امر شیعه علیه آن حال
میگفتم از روی انصاف و عهد کرد با خدا این مطلب را با دیگر خود
دارد اظهار نماید یا نزد او و قسمها مغلظه الوقت گفتم چه
میگوئی در صحابه که عثمان را کشتند گفت بمقتضای اجتهاد
آنها واقع شد و ایشان گناه کار نیستند و تصحیح کردند اصحاب
ما این مطلب گفتم چه میگوئی در عایشه و طلحه و زبیر و متابعین
که با امیرالمؤمنین محاربه کردند و از فرقتین قریب شانزده هزار
کشته شد و چه میگوئی در حق معاویه با اصحابش که محاربه
کردند با خلیفه عصر خود شصت هزار نفر از طرفین کشته شدن
پس گفت مثل اول را گفتم آیا این اجتهاد مخصوص فرقه سنیان
مسلمانان است گفت نه برای هر کسی که صلاحیت دارد از اجتهاد
گفتم پس وقتیکه جائز باشد که اجتهاد در قتل اکابر اصحاب
و قتل خلفای مؤمنین و حرب برادر رسول خدا و ابن عمش
و زوج فاطمه دختر پیغمبر سیدة النساء و اعلم خلائق و ازهدهم
و اقرب رسول الله و وارث علم پیغمبر که بسیف او قوام اسلام
شد و کسیکه خدا و پیغمبر او با او ثنا گفتند که حکم [illegible] الکل
حتی قرار داد بحضرت او ولی ناس کافة بقوله تعالی انما
ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة
و یؤتون الزکوة اجماع قائم است که مراد امیرالمؤمنین علی است
و پیغمبر فرموده من کنت مولاه فهذا علی مولاه و فرموده ایضا
انا مدینة العلم و علی بابها و در طیر مشوی فرموده اللهم ائتنی

و دیگر از مواردی که قرار داد اسامة بن زید را امیر لشکر و تجهیز کرد
او را بسوی شام و امر فرمود اصحاب را بمتابعت او خصوصا فلان
و فلان را اسم برد و تاکید فرمود که جهزوا جیش اسامة لعن الله من
تخلف عن جیش اسامة پس تخلف کردند اول و دوم با جماعتی
و ملعون شدند بنص رسول الله و نص خدا چرا که قول این رسول
خداست ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی پس کیف تخلف
کردند با جهار و شفقت با عمر و مسلمانان گفتند چگونه مار
عمر را مریض بگذاریم اگر دیم جواب نبود ازین عمر ساکت گفتم
گفتم این خود محض خطا ست بدرستیکه اجتهاد جایز است در
ما لا نص فیه چطور جایز شد مقابل نص رسول الله باجماع علمای
اسلام این است و حال آنکه نص قرآن است ما ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی پس اجتهاد اینها در رد خدا و پیغمبر است
این کفر است آیا تصور میکنند مسلمانان که اینها اعلم بودند بصلاح
مسلمین از خدا و پیغمبر این بیایم و گویا از خلق گفت عمل
مرا اگر من رجوع کنم گفتم بملت تو با قیامت پس حدیث حوض
بیان کردم از کتب خود ایشان که روایت کرده است حمیدی
در جمع بین الصحیحین در حدیث سی و یک بعد از صد ۱۳۱
که متفق علیه است قال لیردن علی الحوض رجال
ممن صاحبنی حتی اذا رایتهم و رفعوا الی رؤسهم
اختلجوا دونی فلاقولن ای رب اصحابی فلیقالن لی انک لا تدری
ما احدثوا بعدک ایضا در همین کتاب جمع بین الصحیحین
از مسند ابن عباس بلفظ دیگر متحد المعنی در آخر دارد که
فیقال انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم
ایضا در حدیث ۲۸ زیاد کرده است فرمود سحقا سحقا لمن
لمن بدل بعدی کاتب گوید این آیات مناقب ...

ما احب خلقک و نیز فرمود انت منی بمنزلة هارون
من موسی و امثال ذلک پس چرا جایز نباشد اجتهاد در سب
بعضی از اصحاب پس بدرستیکه بخدا قسم ما سب نمیکنیم مگر
بعد از آنکه دانستیم ایشان اظهار کردند عداوت خود را با
امیر المؤمنین و ما دوست داریم مخلصین اصحاب را که حافظ وصیت
رسول الله بودند مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و غیر ایشان
که ابدا تغییر نکردند و ساکت شدیم از اصحاب مجهول الحال این است
اعتقاد ما در این باب و سب کردن دعا است خدا و خود است
مستجاب و قبول میکند نخواستم مثل یحیی بن نهایت
و قتل نفس مؤمن خلود در جهنم دارد صریح قرآن است و عمار فرمود
تقتلک فئة الباغیة و فتیکه در صفین عمار کشته شد بحضور عاص
و معاویه که معلوم شد فئة باغیه ایشم معاویه گفت علی او
را آورده مع قاتل او ست عمر و گفت پس قاتل حمزه هم پیغمبر است
این معاویه سنت قرار داد سب علی ابن ابی طالب را از ازل
مع هر شب مشغول بود در زمان بنی امیه مشتهر شد و بیخ
از ازل مولی تقصیر شده از مرتبه این نکاهید پس متبعین شیعه
اجتهاد کردند بجواز سب را اعداء اهل بیت و شما از خطا باشند
گناه نکردند و ایشان ممدوح اند در قرآن بطور مطلق بود و مبالغه
ایشان اتقیا و ابرار بسیار بودند و حدیث حوض کوثر
واضح میکند این مطلب را و هم چنین در میان اصحاب منافق
بودند بنص قرآن چنانچه بیاید کاتب در حاشیه نویسد
اجتهاد ما جایز نموده لعن بعضی را پس از روی تعجب نگاه کرد
بگفت آیا جایز است اجتهاد بدون دلیل گفتم ادله شیعه
در این باب بسیار است بجهت اختصار ذکر نکردم گفت یک دلیل بیان کن
گفتم این دلیل که تنزوا فی الکفار ذکر ماست است در نزد شما
و از ما

در جواب سؤال کسیکه از یکی از علمای اعلام سؤال کرده اند که چرا باید و حکمه
چیست که تسبیحات حضرت فاطمه سلام الله علیها با این عدد معین باشد
اولا در کتاب دعوات یاد ... در ثواب آن تسبیح بنویسد روایات
بسیار است اول هرکه تسبیح از تربت امام حسین بدست بگیرد و بال
استغفار کند هر استغفاری هفتاد مرتبه مضاعف می‌شود و اگر فقط در
دست دارد و ذکر نمیکند بهر دانه هفت مرتبه تسبیح محسوب میشود ۲
در روایت دیگر هرکه با آن تسبیح تربت تسبیحات اربعه بگوید
بهر دانه شش هزار حسنه ثبت کنند و محو مقدار گناه او ...
و ... شیعیان ... مستغفر ... حصیر که جای نماز باشد
و انگشتر و مسواک و تسبیح از خاک قبر امام حسین ع باشد ...
۳۳ دانه روایت دیگر سی و چهار دانه ... دارد با دانه
... و نشان مراد باشد در روایات معتبره وارد شده
که ذکر کثیر که در قرآن امر فرموده است تسبیح حضرت فاطمه سلام الله علیها
اگر بعد از نمازها مداومت نماید فعله واذکر الله ذکرا کثیرا عمل نموده
در روایت معتبر از حضرت باقر ... است فرمود که عبادت کرده نشده
خدا بچیزی که از تسبیح فاطمه ع بهتر باشد اگر بهتر بود پیغمبر بفاطمه
... مرحوم مجلسی رضوان الله علیه میفرماید ...
در کیفیت تسبیح فاطمه ع اشهر آنست سی و چهار مرتبه الله اکبر سی و سه
مرتبه الحمد لله بعد سی و سه مرتبه سبحان الله در بعضی روایات وارد ... سبحان الله
... الحمد لله است بعد از تمام تسبیح ... لا اله الا الله بگوید ...
... از حضرت صادق منقول است که تسبیح تربت امام حسین
ذکر میکند بدون آنکه کسی ذکر نماید و از حضرت ... سلام الله علیه ...
... تسبیح تربت ... همراه داشته ... ثواب ...
مستحب است ... در دست داشته باشد و مروی است که رشته تسبیح باید
کبود و رنگ آسمان باشد در حدیث دیگر سبز باشد

پس بجهة حب ریاست و دنیا و حب جاه و ملک اظهار کرد
عداوت با اهل بیت پیغمبر مثل سلاطین جبابره بنی امیه و بنی العباس
کشته بجهة حرص ریاست و سلطنة و فرار عمر و ابوبکر در غزوه خیبر
و مواطن دیگر مثل احد و غیره قول ابوبکر در حق عمر ان لی
شیطانا یعتریني و قول عمر در حق ابوبکر که انه فلتة
و قول ابوبکر لست بخیرکم و علی فیکم و قول عمر لولا علی لهلک عمر
و منع ابوبکر و عمر فاطمه را از ارث پدرش که فاطمه فرمود آیا
تو ... ارث پدرت را ... و من از پدرم نبرم ...
... فاطمه فرمود فاطمة بضعة منی من آذاها
فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله قال الله
ان الذین یؤذون الله و رسوله اولئک یلعنهم الله
و یلعنهم اللاعنون و منع کردن عمر از کتابت پیغمبر ...
... فان نبیکم لیهجر و گفت کل الناس
افقه من عمر حتی ربات الحجال و گفت متعتان کانتا علی عهد
رسول الله و انا انهی عنهما و اعاقب علیهما ...
... عثمان ...
...
...
عاقبت از خوف شیعیان ... مستقر شد ...
... تمام اعدا ... با آنکه ... بودم
ختمه ... و السلام علی من اتبع الهدی

جواب در علم عدد شیعی با این مقدار معلوم باید ثابت شده است که در نزد ما
و نزد علما ثابت تحقیقی که از برای هر موجودی سه مرتبه است روح
و نفس و جسد بجهة اینکه هر مخلوقی باید آیت از برای او
جهتی بسوی خدای خود دارد که هم شکل باشد از آن جهة با صفات
رب خود در یگانگی و بساطت و منزه بودن و جهة دیگر بسوی نفس خود
که مبتلا شده در جهة انتها و تفصیل و کثرت او و جهة دیگر که برزخ
است میانه این دو جهة که از جهة اعلا هم شکل است با جهة اولی
در رقت و لطافت و از جهة جهة سفلی هم شکل است با جهة ثانی
در کثافت و کثرت پس بجهة این مسکون نیند و مولود طبیعی مگر
در این کیان ثلاثه و باز بجهة این مشهور است در میان جهلا که
هر چیزی مثلث الکیان است پس تجلی اعلی در ظهور کلی تمام نشود
مگر در این کیان ثلثه پس کون اول از برای او کون روحانی است
که هم شکل است با مشیت خداوند یگانه که از بسیاری از مشاکلت
آثار و منزه است از نزدیکی با اغیار و این مقام نبوت است و
کون ثانی کون نفسانی است و آن کون دلالت است میان
دو کون و برزخ است میان دو مقام که متصل است با اول از جهة
اعلی و متصل است با آخر از جهة سفلی و این مقام ولایت است
که ظهور اعلی است با حقیقه آدمی و کون ثالث کون جسدانی است
و آن آخر ظهور و منتهای نور است و تجلی از برای اغیار است و این
مقام عصمت فاطمه کبری است و آیه عظمی و اول تجلی اعلی است از
برای آدمی در آن کیانات ثلثه پس تجلی اعظم و ظهور اکرم و
استقامت وجود و ظهور معبود است و چونکه بوده است بنهایی
که خواهش میکند از برای هر یک از این کیان ثلثه کامل بوده است
از برای هر مرتبه از نبوت و ولایت و عصمت نیز سه مرتبه که
از برای صاحب نبوت نیز روح و نفس و جسد است در مقام خود
مگر آنکه

جزو هفتم ۷

منبری از نور که مشتمل بر ده پایه و درجه گذارده اند حضرت اقدس رسول صلی الله علیه و آله
بالای آن منبر تشریف دارند از کرسی رسید چه خبر است گفت منبر است که جمعت
رسول خدا بدیدن فرزندش حسین تشریف آورده پس گوید دیدم رسول خدا
فرمود بروید محتشم را بیاورید آوردند حضرت فرمود توئی محتشم عرض
کردم بلی فرمود بیا بالای منبر از برای مرثیه و مصیبت فرزندم حسین بخوان ای محتشم
رفت بالا در درجه اول حضرت فرمود بیا بالاتر باز یکدرجه رفت بالا
باز حضرت فرمود بیا بالاتر تا یک درجه باقی تر از نعمت چواند

روزی نگاه چون ز آن لکار دل افگار | شور و نشور و همه در دکان فغان
هم بانگ نوحه غلغله در شش جهت فکند | چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد
شد وحشتی که شور قیامت ز یاد رفت | هم گریه بر ملائک هفت آسمان فتاد
ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان | بر پیکر شریف امام زمان فتاد
بی اختیار نعره هذا حسین از او | سر زد چنانکه آتش از او در جهان فتاد
پس با زبان پر گله آن بضعة الرسول | رو در مدینه کرد که یا ایها الرسول
این کشته فتاده بهامون حسین تست | این صید دست و پا زده در خون حسین تست
این ماهی فتاده بدریای خون که هست | زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست
این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه | خرگاه از این جهان زده بیرون حسین تست

در این حال ملکی گفت مخوان شعر مجهور شده یا از دیگ است مدهوش بود و دیدم
حضرت رسول رداء خود را بدوش محتشم انداخت مقبل گوید من در دل خود
خیال کردم که معلوم است مرثیه من مقبول الطبع مبارک حضرت نیفتاده است
که تمن التفاتی نفرموده دلم شکسته شده فاذا دیدم حوریه آمد خدمت پیغمبر
که مخدره فاطمه عرض میکند اجازه بدهید مقبل هم بیاید مرثیه خود را بخواند
اجازه فرمود من رفتم زیر منبر ایستادم فرمود بیا بالا تا الکه یکدرجه از
محتشم پایین تر فرمود بخوان من اشعاری که در رثای خود حضرت
ای عبدالله انشاء کرده بودم خواندم تا رسیدم باین جا
در کتاب بستقامت داشت ... سیدالشهداء رجال طاقت داشت

بسم الله تعالی سید جلیل و نبیل متتبع بی بدیل سید شمس الدین محمد ابن
محمد بدیع الرضوی صاحب کتاب وسیلة الرضوان و کتاب حبل المتین
که کتاب اول در معجزات بعد از دفن حضرت ثامن الائمه سلام الله علیه است
و کتاب دویم در معجزات بعد از دفن امیر مؤمنان صلوات الله علیه است ثقة الاسلام
قاضی نوری در دار السلام که کتابیست بعبارت لاتقیه بنام رده بنحو اطمینان
مطالبی از او نقل کرده در کتاب حبل المتین از جمله خلیعی شاعر را نقل
فرموده بطریق اجمال ولکن تفصیلا کاتب در کتب دیگر دیده ام که در اول
پدر و مادر این شخص متعصب بودند از برای ایشان اولاد ذکور نمیشد پس
نذر کردند اگر خداوند ولد ذکوری بایشان مرحمت فرمود بگذارند سر راه زوار
امام حسین [illegible] و غارت نماید آنها را [illegible] علی الاطلاق پسری بایشان داد
بحد رشد رسید شخصی از شکار گشت پدر و مادر بایشان آمد از بدر [illegible]
کرده بودند به پسر اظهار کردند پسر [illegible] هم اسب [illegible] پس
سوار شد آمد سر راه دید اثری از قافله نیست قدری راه رفت خسته شد
با خود گفت حالا قدری در کنار میخوابم صدای قافله و بانگ درای
که بگوشم رسید برمیخیزم بخواب رفت دید صحرای محشر است خذوه فغلوه
ثم الجحیم صلوه امر آمد او را بشکنید بجهنم آوردند اند جهنم آتش از او دور
شد مالک خطاب کرد چرا [illegible] او را گفت من نمیتوانم [illegible]
کسیرا که گرد و غبار زوار امام حسین بر بدن او نشسته امر کرد بردند
او را بدست شو دادند آوردند آمد چشمه باز آتش او را نگرفت باز
مالک خطاب کرد باتش که خدا تو بود را اطاعت [illegible] داده صدای
از آتش بلند شد تو خطا [illegible] او نشسته با جل و دماغ و جوف او [illegible]
که از خواب جستی گرد تو [illegible] کرد اسلحه خود را شکست از همانجا با زوار
بکربلا آمد خداوند طبع شعر باو مرحمت فرموده بود قصیده انشاد
کرد در مدح امیر المؤمنین خواند برده در [illegible] شد [illegible] اشعار
بنابراین معروف بخلیعی شد ظاهر [illegible] بفتح خاء است

در جای دیگر دیده ام بضم است بنحو تصغیر ولکن مناسب خلعت باید بفتح باشد
اسمش هم جای دیگر دیده ام نظرم حاصل در عصر او شاعری بوده که
معروف بابن حماد خلیعی باو گفت بوده تنها نشسته حرفی میگفتی [illegible]
خلعتی بتو داده اند من تازه آمدم بقصیده خواندم خلعت داد [illegible]
عاقبت همانکه شان را آوردند خدمت امیر المؤمنین هر یک چیزی نوشتند
بالای ضریح گذاردند صبح آمدند برداشتند دیدند نوشته شده
خلیعی خوب است لیکن حماد خیلی دلشکسته شد شب در خواب خدمت
امیر المؤمنین مشرف شد حضرت فرمود یا ابن حماد دلگیر مباش که
ما باو خلعت داده ایم تو تازه در میان آمده فردا تو هم یک قصیده
بخوان از من چیزی بپرس جواب میدهم فردا با خلیعی جمع آمدند
ابن حماد بقصیده خواند چون در قصیده خود رسید باینجا گفت قال
عمر ابن عبدود و هدی از ضریح مطهر بلند شد منهم منهم

در مسلک عرفا نقل گویند که شخصی عازم دیدن عارفی شد چون بدر خانه
رسید شنید عارف حرف میزند وارد شد دید حجره خلوت است
مگر اینکه قدری زر در نزد خود گذاشته و شمعی نهاده و [illegible] از [illegible]
آتش زده با اینکه چراغ هم [illegible] پس داخل شد سلام کرد بعد عرض
نمود شما با که تکلم میفرمودید فرمود با این اشیائی که در نزد من هست
گفت اینها که جمادند و شعور قابل خطاب نیستند فرمود تو غافلی
اشیاء همه ناطق اند و گویا اما بزبان بی زبانی فرمود که از زر
[illegible] که تو این عزت را از کجا یافتی در جواب من گفت من جایم در معدن
بود زیر پای ایشان و چون ذلیل بودم چون ذلت را [illegible] نمودم خداوند
مرا عزیز کرد بعد از [illegible] است [illegible] شیشه بکوب پس از شیشه [illegible]
چرا هر جا شربت مرغوب و [illegible] جوهر لطیفی

میگویند چون ظاهر و باطن من یکیست و طینت من صاف و غل و غش ندارم
با مردم در مقام راستی و حقیقت گویم که جوهر راستی در من میرسد
جاهای بلند و نیکو میگذارند و منهم خیانت نکرده نحو امانت میدهم و
از شمع پرسیدم تو چرا میسوزی گفت من موم هستم از زنبور عسل آمده ام
انجا که زنبور از گیاه میخورد هر چه حرام است موم میشود و هر چه حلال
و پاکیزه است عسل میشود چون من از حرام عسل آمده ام لابد باید بسوزم کسی
از فتیله پرسیدم تو که هم جنس پنبه میباشی تو چرا باید بسوزی در جواب
گفت بجهة مصاحبت با ناجنس میسوزم که گفتم با او رفیق شدم پس از
نی سؤال کردم تو چرا میسوزی گفت بجهة ادعای دروغ و کذب نموده ام
گفتم من نیم نی ادعای هستی کردم نمیگویند کذاب تو مستحقی
من نیستم پس چرا آتش هستی در تو هست شاخ و برگ داری
موتوا قبل ان تموتوا درست نخوانده آن ... خبر ندارند

در فضیلت حضرت اقدس خاتم النبیین علی الکرام اسم مبارکش را از اسم خودش
مشتق فرموده چنانچه ابوطالب فرموده و شق له من اسمه لیجله
فذو العرش محمود و هذا محمد کذلک اعضا و جوارح حضرتش
در قرآن وصف فرموده مبارکش وانک لعلی خلق عظیم
چشم مبارکش ما زاغ البصر و ما طغی فرموده زبان مبارک
ما ینطق عن الهوی فرموده درباره صورت مبارکش قد نری
تقلب وجهک فی السماء فرموده درباره نور صورتش والشمس
وضحیها فرموده درباره گوش مبارکش قل اذن خیر لکم فرموده
درباره دست مبارکش و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک فرموده
درباره قلب مبارکش قل من کان عدوا لجبریل فانه نزله علی
قلبک فرموده و هم ما کذب الفؤاد ما رای فرموده
درباره

درباره سینه مبارکش الم نشرح لک صدرک فرموده درباره پشت مبارکش
الذی انقض ظهرک است فرموده درباره قدم مبارکش طه ما
ما انزلنا علیک القرآن لتشقی فرموده درباره علم و انزل الله
علیک الکتاب و الحکمة فرموده قل رب زدنی علما درباره خواب
لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق فرموده درباره
نمازش فرموده اقم الصلوة لدلوک الشمس الی غسق اللیل
درباره تلاوت قرآنش ورتل القرآن ترتیلا درباره خلق اکمل
انک لعلی خلق عظیم درباره صوتش لا ترفعوا اصواتکم فوق
صوت النبی درباب معراج حضرت سبحان الذی اسری
درباب تکلم خودش با حبیبش فاوحی الی عبده ما اوحی فرموده
درباره اهل بیتش انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
درباره امتش کنتم خیر امة اخرجت للناس فرموده که
گوید کنتم خیر ائمة بوده والا اخرجت للناس معنی ندارد
درباب دستهای مبارکش ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله
و هم و ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی فرموده درباب
ولایت مطلقه اش النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم فرموده
درباب اسم مبارکش در چهار جا اسم برده و ما محمد الا رسول الله
و ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله و خاتم النبیین فرموده
و هم و رفعنا لک ذکرک فرموده که در اذان قرین اسم خودش
قرار داده حسب خود هم خیلی با احترام اسم برده که بنحو خطاب یا ایها
در قرآن نیست که یک قسمت از تحقیرات و سایر پیغمبران را باسم برده
بنحو خطاب یا عیسی یا موسی یا یحیی لان بعض النفوس ...
ان تخاطب باسمه

[illegible]

[در جامع الحکایات ... [illegible]]

... بعد از کتاب بستان السیاحه ترجمه از نواب عالیه حلیمة النساء بیگم
ملقب نواب صدر جهان نموده تا آنکه گوید روزی فقیر بخدمت
ملکه زمان عرض کردم حضرت رسول ص فرموده که زنان ناقصات
العقول والدین اند کم خرد و بی عقل اند لهذا هیچ پیغمبر از جنس
ایشان نیامده مگر بعضی از فرقه اوصیاء و اولیاء بعرصه وجود
نیامده در حدیث است لا یفلح قوم ولی امرهم امرأة وارد
است شاوروهن وخالفوهن مصدق است در جواب
فرمود مراد پیغمبر ص را مردم نیافته اند بلی این سخنان را دلیل
ساخته اند و در مذمت زنها شتافته اند بلکه مراد آنحضرت ص از
اینست هر شخصیکه ناقص و ناتمام و در عالم بجهل خام است وی از
جماعت نسوان است و در زمره زنان است اگرچه ریش دراز و
کلاه زینت طراز داشته باشد حدیث طالب الدنیا مؤنث
و طالب العقبی مخنث و طالب المولی مذکر شاهد مدعا است
و خبر فاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی بر این مطلب گواه و
آیه مبارکه یا مریم ان الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک
علی نساء العالمین موید مقال است و در قصص زنها الفضول
حسن و انتهاشان ... حال کاتب گوید در این حرف
بسیار است این آیات دلیل و شاهد قول ملکه نمیشود که آیه مبارکه
یخلق الله ما یشاء و یختار ... را فراموش کرده اینها را ...
اینطور اختیار کرده ... عموم زنها و دنیا است چنانچه صریح در
آیه مبارکه است در این مقام مقصر بیان است حاصل ملکه میگوید
و بعض خوشا خوب است میگوید تاء تأنیث قدح زنان میکند
روح و ملائکه و شمس که از مرد و زنی عوری اند عوض ... در آنها
تاء تأنیث آورند و آسمان و زمین را با یای تأنیث ذکر میکنند
یعنی با ضمیر مؤنث   این همه لفظ تأنیث است و حال
کلم تأنیثی

تام تأنیث نمیکند آن زنان لیک از تأنیث ... ملک نفیسه
روح ... مرد و زن امتیاز نیست زیرا که روح از عالم امر است
نه از عالم خلق قل الروح من امر ربی اگر ضمیر مذکر است عاقل
داند که از شمس نور پذیر است اگر جبال و بحار و سموات و اراضی
ضمیر تأنیث دارند عاقلان دانند که عالم عناد از آنها است و از
از اصناف زنان پیغمبر مبعوث نشد و اما مرا بعرصه وجود
نیامد اما جمیع انبیا و اوصیاء از بطن ضعیف مطهر ایشان بوجود
و بدنیا آمده اند و زنها ایشان را تربیت کرده اند کذلک علما
و حکماء و دانشمندان روزگار و خردمندان هر دیار از عاطفه
بوده و از خود دور نشتافته اند و هیچ زنی دعوی الوهیت ننموده و
انا ربکم الاعلی نگفته نه ابراهیم را با آتش خود سوخته نه موسی را از
مصر گریزانید و نه عیسی را بدار زدند و نه رسول عربی را
دلتنگ کردند ... هزار بار از آن
عاری بودن بهتر است مرد اگر ... و ذکر مرد ...
نزد ... اگر بلعم باعورا است در صورت مردان ...
... باطل گویست از این خرقه سر آورده اگر ابوجهل و ابوسفیان
اگر معاویه از این خاندان است و یزید از این جهت و مال ...
بنظر انصاف ... در هر عصر و زمانی فسوق و فجور و ظلم و جور از
مردان است ... در عموم مردان چندان ...
دارد که ... ندارد و در آیه مبارکه الرجال قوامون
علی النساء تفسیر ... که با نفس مخالفت کنید کذلک در
و شاوروهن و خالفوهن محققین گفته اند که نفس صورت ناقص دارد
عقل صفت کامل ... نفس مخالفت نمایند و حدیث
حبب من دنیاکم ثلث الطیب النساء و قرة عینی فی الصلاة

[illegible]

در حدیث آمده لا تسبّوا الدهر فان الدهر هو الله
یعنی نسبت نکنید وفحش ندهید دهر را در کارها پس بدرستیکه در حقیقت
او خداست یعنی جالب حوادث ونازل کننده امور خداست
میگوید سقانی دهری من سقوم الهموم کئوسا مصبّبة
یعنی دهر سیراب کرد مرا از کاسه‌ها بیماری وهموم وغموم کاسه‌های
مصبّبة بصیغه اسم فاعل با تشدید باء کاسه‌هائیکه گویا
ممزوج بود با صبر اگر بگوئی شکایت از دهر همان شکایت از
خداست لا مؤثر فی الوجود الا الله گوئیم باستجار واستعارت
بد بخود معنی بیان لطف دارد که در همه جا مقررست وبعض از
چیزها از خدا حادث میشود بعض چیزها از غیر خدا چنانچه در آن
آمده در سوره چهارم سوره نساء جزء پنجم وان تصبهم
حسنة یقولوا هذه من عند الله وان تصبهم سیئة
یقولوا هذه من عندک فما لهؤلاء القوم لا یکادون
یفقهون حدیثا قل کل من عند الله ما اصابک
من حسنة فمن الله وما اصابک من سیئة فمن نفسک
اگرچه این آیه از آیات متشابهات ومشکلات است ومقام جای
تفسیر آن نیست ولکن همان قدر صحیح است که حسنه از خداست
وگناه از دیگریست پس اگر اثر از خدا باشد سبب دهر کار بد
سبب خداست اما اگر اثر از دیگری باشد سبب دهر سبب خدا
نیست پس مجاز الست لحد داده میشود نه حقیقه پس اگر انسان
بد بنا نباید وباجل خود بمیرد الغیر فعل خداست نسبت بدهر بداد
واما کسی بزنند واو بقتل رساند پس [illegible] شکایت نماید
غلبت الروم

45

عیب ندارد ومثل واسئل القریه از قریه که سؤال نمیشود حقیقه
بلکه از اهل قریه سؤال میشود پس از سؤال از قریه مجاز است یا مثل
انبت الربیع البقل یعنی رویانید بهار سبزه را وحال آنکه خدا رویانیده
پس شکایت از دهر باعتبار وقوع مصائب در دهر است چنانکه ائمه
سلام الله علیهم در دعاهای خود خوانده اند وحضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام
در کربلا شب عاشورا میخواندند یا دهر اف لک من خلیل [illegible] شیخ
جلیل محمد بن بابویه القمی طاب ثراه باسناد خودش از ابی عبدالله صلوات الله علیه
روایت میکند در حدیث مفضل در سه جا رضا الناس لا یملک
والسنتهم لا تنضبط الم ینسبوا الی الله عز وجل بالشریک
الم یشبّهوه بالخلق الم یقولوا انه الدهر الم یقولوا انه جسم
الم یقولوا انه صورة تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا چه قدر از
مردم دهری مذهب بوده‌اند وبصریح قرآن میگفتند ما یهلکنا الا الدهر
بعد در کلام واشعار خود دهر را سبب میگردانند وشکایتها از دهر مینمودند
در کتاب قصص العلماء در ترجمه مرحوم شیخ جعفر صاحب کتاب کشف الغطاء
مینویسد یکی از فتواهای غریبه مرحوم شیخ این بود اگر بشود اندکی جسد مرده
را بعنوان [illegible] نماید جایز است چه جور [illegible] اعضای او را
جدا نماید مثل [illegible] میبرند ولیکن بعد از آنکه [illegible] باشد گویا
خیال شیخ این باشد که اینجا مقام تعارض میان دفع ضرر دنیوی وآخروی
است ضرر دنیوی اذیت نمودن مؤمن وهتک حرمت است
ولکن دفع ضرر اخروی اقوا است پس ضرر دنیوی را باید متحمل شد برای دفع
ضرر اخروی

بدانکه تمام موجودات عالم ملک از سه حالت بیرون نیستند یا افراط یا تفریط
یا اعتدال مثلا در فصول ایام سال در نظر دی که افراط باشد برای
توضیح مطلب تابستان است و برای تفریط زمستان و برای اعتدال
بهار است و گویا این افراط و تفریط همه جا هست حتی درباره خلفا
که بعضی منکر خلفا هستند بعضی اتحاد وجود را و بعضی اعتدال بعضی هم
درباره معرفت حجج و اولیا و خلفا محمد و آل سلام الله علیهم بعضی
قائل اند بعضی غالیند بعضی مثل شیعه اثنی عشریه اعتدالی اند
بعضی امیرالمؤمنین را خدا دانستند بعضی ابوبکر و عمر را خلیفه و ترجیح دادند
بعضی هم مثل شیعه قائل با اعتدال کذلک در عبادات افراط و
تفریط خوب نیست بعضی روزها سه قسمت قسمتی تو قسمتی در عبادت
قسمتی در امر معاش قسمتی هم در اصلاح امر مردم از معاش و معاد
خصوصا اگر آن عبادات شاقه عمر را جمیعا موجب تحصیل عقاید
تکلیفیه و دینیه نشود در که عبادت تمام او بی‌حاصل است مثل او
مثل حیوان عصاری روی جمیع گردیست از صبح الی غروب راه میرود ظهر که
چشمهایش باز میشود میبیند همانجا هست که صبح بوده است هر حال
در خور حالت خود این سه فصل را دارد انسان مثلا از زمان تولد
تا بیست سه فصل دارد فصل تابستان او زمان طفولیت است که
حال تفریط اوست و زمستان او هنگام پیری اوست که سستی و
ضعف و ناتوانی است و فصل بهار او در جوانی اوست
که عید نوروز اوست و علی سرسبزی و قوت و طراوت اوست
خداوند هم دوست دارد عبادت در جوانی را به هر حالت اینها
همه در عالم ظاهر از این عالم ملک است اما نسبت به عالم غیب و
ملکوت که روح انسانی از آن عالم است چنین نیست بلکه در هر
آنی لذا برای اینها نوروز است و روح انسانی که از عالم امر باری است

[illegible]

در طریق حق تحمل همیشه نوروز است چنانچه وارد در ایام عید نوروز
برای امیرالمؤمنین علیه السلام حلوائی و شیرینی آوردند حضرت سؤال فرمود سبب اینها
عرض کردند امروز روز عید نوروز فرس است عادت اینها
بجهة ما رسم هدیه آورده اند فرمود کل یومنا نیروز و هدیه
که خدا از مؤمن منون شد یک بلاست درباره محبت دوست خود
میفرماید   کوتاه دیده گان همه راحت طلب کنند
عاشق بلاکه راحت او در بلای اوست   عاشق که برشاهده
دوست دست یافت   در هر چه غیر او نگرد از جمال اوست   هر عاشقی
که کشته شمشیر عشق شد گو غم مخور که ملک ابد خونبهای اوست
ملک از هر چه باشد و ملک از که هیچ نیست   این هیچ را دو صد عمر که مردان
فدای اوست   توان گفت که روز عاشورا را برای عیدله اصحاب
روز عید شان بود شب عاشورا شب عید که خنده و شوخی میکردند که
بر طرف بعد بکری مبارکباد میگفتند چون توجه بعالم ملک میکردند
گریه میکردند و چون توجه بعالم ملکوت میکردند میخندیدند این است
و قسمت شیر آمد نعمت قتل ابی‌عبدالله و قسمت عزم کرد بروند از دست
ساقی کوثر شربت نوشیدند حضرت تبسم فرمود چنانچه در مقتل عوالم العلوم [illegible]

حکایت دارد که بعضی از خواتین بلوک قصد کرد لبس دستارش برای اجلال
هر یک تعارفی و هدیه در دستارش من جمله مکتوب ظرفی برکرد از ماش
رقعه نوشت انداخت بالاش فیها ما من حیز الحمص لا ماش
ظرف دیگر پر کرد از نخود رقعه نوشت امد خرمسان ایها نوشته بود
هذه اخته فیها الوجه الذی شکر له علی سبیل هدیه من تصدیق
آوردند مردم خاتون ظرفی را دید پر از ماش رقعه نوشته در آن ماش است
ماش بهتر از لاش است یعنی لاشی ظرف دیگر را گشودند و دیدند
نخود کنجکها از میان آن بیرون رفتند رقعه را خواند دید نوشته
که من ابنها ما آنها دیگر م در باره خنده از شکر نمودن خنده را از شکار
تا از قصد کردن حاضرین خندیدند لله دره یا فلان
در در اصل مایه در یعنی نزل من الفرع من اللبن او من الغیم
من المطر اراده میکردند خیر کثیر و ممدوح را از در دارد در لغت
نسبت کرده میدهند بخه عظمه آن شیر که از پستان میریزد با بادها
ازار ها و خلاق با ازل بود از ری و بعد نسبت مثل اینکه میگویند بزرگ است
بخه اینکه شیر را از پستان جاری میکند قبل تولد طفل و بعد از او هم
ترتیب میکنند مثل پدر و مادر که از آن شیر و هم شیر دشت و کلبه
حاد نیست او را غیر از خدا و در دم هم استعمال میشود لا در یعنی در
بعض الاکثر خیره عالما عاقب اضافه میشود که هر بجا جایز
بضمیر مخاطب یا ضمیر متکلم اضافه میشود مثل قول مامون لله دری
نواس

درعلم اعداد

درعلم اعداد دیده شده که جمله اعداد آیات قرانیه ۶۶۶۶ ۴۰۰ آیه
در تعویذات است ۲۰۰ آیه در شرائع است ۱۰۰ آیه در ترتیب سلطنت است
۶۰۰ آیه در قصص است ۴۰۰ آیه در معاملات است ۱۰۰ آیه در ضمان
رزق است ۷۰۰ آیه در جهاد است ۵۰۰ آیه در محجب است باقی دیگر در
احکام نکاح و طلاق است بعض فضلا در اقسام خوابها فرموده اند
اول نوم نعاس است یعنی چرت زدن ۲ نوم وسن است او نعاس سنگین است
۳ ترنیق است دادو ورقی خواب است جشمها ۴ کری غمض است
داو بعد النوم والیقظه است ۵ تعفیق با غین معجمه و بعد فاء داو
خوابی است که کلام قوم را میشنود ۶ هجوع و هجود است داو خواب
غرق است ۷ تشنج است داو اشد نوم است در اقسام اوقات
اول عیلوله است داو اول روز است که موجب فقر و عیله است خواب بعد ظهر
او قیلوله است که موجب صحت بدن است در ظهر قیلوله است موجب فتور و
سستی بدن است بعد از زوال حیلوله است داو هم منوم است جرا که
حایل میشود بین مومن و نماز او آخر روز داو فیلوله است داو موت
غائله هلاک است

در کتاب گنج دانش در ذیل جغرافیای هندوستان و مذاهب هنود نوشته
که در اواخر عهد کریمخان بعد سلطان السلاطین شاه عباس ماضی رحمة الله علیه
سید محمد حسن نام از ائمه امیر خراسانی که فی الجمله استعدادی و سوادی هم داشت که از
مقدمات علوم بی بهره نبود وارد لاهور گردید امیرخان که از احفاد
میرمیران بود و بجلالت [illegible] که به زبان علوم [illegible] رهبر کس عیاله
در آن شهر حاکم بود سید را معلم پسر خود نادرخان قبول نمود رفته رفته از
مراحم آن امیر جلیل سید اشتهار رسیده گردید تا آوازه رهبری او در جهان دار
زوال دولت ابدالی بدر رود کرد از ازار بار شاه دکجاه قتال و جدالی
رخ داد و اوضاع سلطنت مقدار مختل شد هر یک از شاهزادگان و اولاد
کرپشان و معطل بودند امرا و حکام طلب هر یک میلی از اینها کردند و
موسته با جوانی او دیگر بسته ملوک طوایف شایع شد و انواع قتل و
خون ریزی بمیان آمد و امیرخان نیز در گذشت سید سابق الذکر با خود
نادرخان که معلم او بود و چند نفر از شاگردان و متعلقان شاه
جهان آباد آمده در آنجا سکونت اختیار کردند در هر مملکتی یک نفر
خرد و دانا نبود که نقطه را از خط و درست را از غلط تمیز دهد امر شر
هر کار و هر قسم کالائی درست فرمودند بازار آورده مگر بجای خریدار
و حکمی بالا فرمان بردار گشته سید مذکور دل قرابله فریب و شیده
دام تزویر گسترد بقصد صید جمع با دعا نامه مستجدی [illegible]
بعض کلمات الکتاب عجیب و غریب گستوفی عجیب دیگر شاید با اظهار نزول
وحی لوازم ولایت برپا نمود و نام خود را [illegible] نمود و بعد ملقب بنمود
و ادعا [illegible] بود که رب جهان مجسم شد فرزند [illegible] که از کرسی در
بعثت جاه [illegible] مشغول [illegible] دوم در وقف کار مردم که [illegible]
ضلالت کشیده فرمان فرمان رسید که ظهور نام و مردم با دعوت
یا دین

نمایم و در مرتبه است یعنی نبوت و امامت نیک اول حضرت علی است
تا امام رضا میگویند و امامت جمع بودند بعد میگویند که نبوت و
امامت بحضرت جواد رسید و گفت در قسم نبوت و [illegible] رسید که اکنه
[illegible] شد خرج آفتاب برا احاطه میکنند [illegible]
و در [illegible] نبوت و حج میرسد و قسم دیگر آنکه از آن اسماء میگویند [illegible]
خاصه در آن کوهیکه نزدیک شاه جهان آباد است که در آن کافی
از جاها رسیدن بنده حج میرسد و در سال عید نفر معمول [illegible] جمعه که
نامش روز جشن بود و دیگر یکماه بعد از آن و شش روز قبل از آن
روزه میگرفتند و با کسی مطلقا تکلم نمینمودند تا روز جمعه که
بالای کوه میرفتند و خود کلاه سیاه مثل کلاه [illegible] برسر نهاد
[illegible] غریب — کاتب گوید هم داشتم قدرت از نقاشی سید کرده و
هم [illegible] نقش شده و هم صورت میزنم کاغذ بالا ز دست بالای آن
مینویسم عذر میخواهم حاضر تماشا [illegible] حاضر شد
داو زبان بگو که کسی ملتفت شود چیزی میخواهند بعد با هم مصافحه میکند
یکنفر نفر هم عطر و گلاب [illegible] چند [illegible] جمع از دحام به سبب [illegible]
رسید کسی هم [illegible] او در دعوی منع کند چند نفر از اعاظم و ارکان
با او بود [illegible] از دحام عوام شد و [illegible] که بادشاه
با استقلال آن عهد بود نزد او رفت سید [illegible] شاه و [illegible]
بادشاه از روی عجز خواهش کرد که [illegible] آخر شفاعت [illegible] مقرب
و صحابه خود [illegible] سلطان الله [illegible]
نقد [illegible] سید گفت [illegible] تحت [illegible]
عرض کرد مدارج عالیه سلطنت و ظفر [illegible] داده و
مرحمت نمود سلطان هم [illegible] خطر با خود [illegible] بود [illegible] تقدیم نمود
سید قبول نمود [illegible] خدام بادشاه با اصحاب [illegible] تقسیم نموده بود و از
این حرکت [illegible] رسید
محمد شاه [illegible] بادشاه [illegible] هوشمند بود [illegible]

پس محمد شاه هندی بوزیرش محمد امین خان وزیر اعظم فرمود
این کذاب را بیرون کن اگر ایستاده کنند نقل بر زبان او را
باتا یعنی او وزیر اعظم جمعی را بگرفتن سید مامور کرد مقارن حال
وزیر را درد شکم گرفت جمعی که باطراف خانه سید رسیده گشت
شام بود سید غذای حاضر برای ایشان فرستاد که حال غذا میل
کنند تا چه شود و از اشخاصیکه مرید او بودند مطلع شدند خبر عادت
از حالت وزیر با سر که زرشب گذشت درد شکم وزیر شدت کرد
طوریکه قطع امید از معالجه نمودند لی خبر بسید رسید از اندرون خود
بیرون آمد بنا ملتفت پرواز زیرا که از دو اولاد وزیر که در حال نزع بود بشاه
نمودند تفحص کردند که باطن سید است او را گرفته هر یک مبلغی نقد
و چند قطعه جواهر برداشته نزد او آمدند سر بپایش نهادند که از
جرایم وزیر بگذر چون مقدر است کار گذشته گفت تیر بود از شصت
بدر رفت برگشت ندارد التماس قبول جواهرات میکردند آخر گفت
بس با صاحب نذور نمائید لکن او را زنده نخواهید دید تا خانه
بروید او تسلیم کرده اتفاقا چنین هم شد یعنی او را خبر رسید که
وزیر تسلیم کرد سید از این اتفاق خیلی رونق گرفت که گشته
خواص و عوام در تمام روز و شب سر حضور میدند محمد شاه هندی
هم از این واقعه ترسید ولی جز تکلف مرید او را جع صحبتهای
در گذشت روزی عجب و دفتر غریب در کارش پدید شد نعرا که
و اسباب قتال اقبالکه محمد شاه خروج کند هر که سر از اطاعتش محمد
او را نقل آورد مگر نشه کاتب قضا و فرمان فرمای قدر خط بطلان
بر صفحه وجود کشیده شیرازه دفتر عمرش را اوراق ساخت از این
جهان کوچ فرمود بکش مسند نشین و حافظ دین به آشیانه شد باقی قشنگه
بنای تقسیم اموالش نمودند مزخرفاتیکه بخط خود نوشته بود مخصوص بکفر بود که هم
مردم فهمیدند متفرق شدند گمان میکنم امتحان خدائی بود
یکی

جزو هشتم ۸

ص ۷

در یکی از رساله عرفانیه دیده شد که هر که سنت را و فرض نیست از نقصان
دین او است یعنی انسان متدین کسی است که مستحبات را مثل واجبات
بر خود فرض نماید و خود را از نیات اینها معاف ندارد و کسیکه کلمه
شهادتین بگوید ولکن مقید با مور شرعیه نیست مثل نماز و روزه و حج
این شخص مسلمان است تا لب گور هر کس اسلام او را در دنیا از
نامشروع باز نمیدارد فردای قیامت نیز اسلام او را از آتش دوزخ
باز نخواهد داشت و نفس های ما مالیخولیا است کسیکه دیروز نبوده و فردا
نخواهد بود امروز خدا را فراموش نماید خود بمیان آورده از خود بانی
و عرض اندام و فرموده اند بت پرستی چند قسم است بعضی مردم به زن
و فرزند بت پرست و بعضی بمال و اموال بت پرست و بعضی به جاه و حشمت
و مسند و البو غلق صریح آیه انما اتخذتم من دون الله اوثانا
مودة بینکم فی الحیوة الدنیا خواجه عبدالله انصاری گوید از مردک
معرکون بالا مرتبه مردکی بگذر بمقام زمر اسیر آیا هیچ دانسته مردک کیست
و مرد کدام مردک آن است تیغ بکشد در میدان جاهدوا فینا
بمجاهدة اعدا له که نفس شیطان است با تیغ لا اله الا الله جهاد کند
مرد آن مبارز است به تیغ توحید سر اغیار را بر داشته و خود را از محاد
ماسواه فارغ سازد و غیر از این چو طریقه بوزن بهم شمار اولئک کالانعام بل هم اضل الله
الخ فرموده اند چون تیاتی شخصی را که در حالت خود ایمان مشکن اهل
طریقت دارد از او تمنای دعا نما که دعای او مستجاب است تو از برسی
بلکه خواهی بود او را از حضرت صحبتها رخ داد باز فرموده اند
بهشت و دوزخ در دنیا با تو همراه اند فرموده محمود الجنة اقرب
احدکم من شراک نعله و النار مثل ذلک بهشت بشناختن طلب
از بند تعلقات شناختن جهنم نیز همین طور آن ما زکم فردا در قبر

[illegible]

وه خواهد کرد مدام در معاصی بلا میکند و لکن از شراب نخوت و بانگ
غفلت خورده که ادراک الم میکند روز بکه بخمار افتند و بهوش آیند الم
سابق و لاحق را خواهد درک نمود چنانکه صریح قرآن است سوره مبارکه
الهیکم التکاثر حتی زرتم المقابر کلا سوف تعلمون کلا لو تعلمون
علم الیقین لترون الجحیم ثم لترونها عین الیقین یعنی اگر علم
داشتید بار باشد همین جا جهنم را خواهید دید بعلم یقین پس در قیامت خواهید
دید بعین و چشم یقین و لکن الهیکم التکاثر واله در تفسیر اگر بسیار
مال دنیا را و تکثر جمع آن را زیارت کردید که عمده عذاب اخروی از
محبت دنیاست غزالی در احیاء العلوم از بعض از عرفا نقل
میکند که بسبب پنهان شدن ابدال و اوتاد از نظر بسیاری از
مردمان اینکه ایشان طاقت دیدن اینها را ندارند برای اینکه
[illegible] در نفس الامر جاهلانند در نزد ایشان [illegible]
جاهلان علماء اند آنها از [illegible] امام زمان
فرمود تقریبا مردم خودشان حاجب اند [illegible]
الا ما [illegible] چشم تو خود لایق دیدن نیست [illegible]
که علمای ما بعضی با امام زمان [illegible] قرآن میخوانند [illegible]
چرا که این ایشان صفت روح و حیات [illegible]
[illegible] غذا زنده میمانند که خوردن [illegible]
این است حضرت مصطفی فرمود امالست کاحدکم ابیت [illegible]
ربی یطعمنی ویسقینی [illegible] که مقصود از خلقت عالم
انسان است و مقصود از انسان [illegible] و معرفت [illegible]
انسان [illegible] و ما جعلناهم جسدا لا یأکلون
الطعام [illegible] الانسان [illegible]
و غذا از ضروریات [illegible]

احوال بعضی حمقا در کتاب طیف الخیال حکیم نگاه کرد جوانی حسن الوجه
و فاخر الثیاب با لباسهای فاخر پیش آمد با او حرف زد دید احمق است
گفت این خانه خوبی است که در و دیوارش نقاشی کرده لکن در میانش [illegible]
و حکایت کرده است که ساربانی آمد خانه احمق بکشد دق الباب را
زنش خیلی مضطرب شد شوهرش گفت غصه مخور کلیدش نزد من است
زن گفت وای بر تو صندوق را میشکند شوهر گفت آهسته حرف بزن که
مبادا اینجا نزدیک باشد بشنود یا دیگری [illegible] حکایت کرده شخصی را
آورده اند که یکنفر را کشته بود نزد سلطان قصاص نماید احمق از دحام
مردم را دید جمعه رسیده حضار زد راهش کنید خودش خواهد مرد حکایت
از [illegible] احمق رسیدند چند چاه در خانه دارید گفت [illegible]
هنوز نکنده ایم و حفر نموده ایم حکایت مؤلف گفت من خودم در [illegible]
بودم یکی از دوستان بغلامش گفت برو یکدانه ماهی بخر بیاور بخوریم غلام
گفت آن ماهیکه میخورند گفت نه آن ماهیکه میپوشند حکایت
یک عالم عابدی از بهر [illegible] دید نماز میخواند و یکی سگی هم جلوش
بسته نماز که تمام شد عالم پرسید این سگ را چرا اینجا بسته گفت از جاهل
مگر حدیث از شیخ نشنیده لا صلاة الا بحضور القلب حضور قلب
قلب را با کاف فارسی خوانده چون طریق تکلم ایشان این است که در وقت
ادا کردن قاف بکاف ادا میکنند حکایات احمق از پدرش نصف
خانه بارث رسید نصف دیگر را از دیگر برد [illegible] همیشه نزاع بود
روزی گفت بخیال افتاده ام [illegible] دانگ خودم را بفروشم پول او را [illegible]
آن [illegible] دانگ دیگر را بخرم بشود شش دانگ حکایت احمقی [illegible]

[illegible]

رفت بشهر وارد شهر رسید دید جمعی زیاد اینجا مجتمع اند رسید چه خبر است
گفتند اول ماه است میخواهیم ماه را ببینیم گفت عجب در وطن ما ماه
بقدر طبق بیرون میآید هیچ کس اعتنا ندارد حکایت احمقی بشهر رفت
حمارش تشنه شد تا خود را رسانید به برکه حمار را بردند که میان
آب بخورد ضفادع نعیق باغه‌ها و بار میکردند حمار رسید گشت احمق
گفت احمق حیوانات قدر را بول بخت میان برکه گفت شما الاغ
حفظ کردید از غرق شدن حالا این قورباغه‌ها حلوا تجربه نمودن حال
در فواید سفر قال رسول الله لا تشد الرحال الا الی ثلثه
مواضع المسجد الحرام و مسجدی هذا و المسجد الاقصی ثم
لطلب العلم ثم لزیارة المشایخ والاخوان فرمود من سلک
مسلکا فی طلب العلم سهل الله تعالی طریقا الی الجنة پنجم زیارت
قبور انبیاء و اولیاء و صلحا و ششم زیارت مشایخ و قصد دیدار آنها
که از قول و فعل ایشان پند گرفتن چه بسا است که از پیر مردان صالح
چندان پند طالب صادق رسد که بصد خلوت و بشغل بعبادت
نرسد گفته اند هر که بدیدار مشایخ عظام منتفع نشود بگفتار ایشان هم
منتفع نشود که در ایشان است آثار هیبت و عظمت و وقار حق تعالی
طالب صادق را البته باستعداد او است گفته اند که یکی از ثمرات [illegible]
امر حق آن است که از دیدن ایشان آخرت بیاد آید و حظوظ
نفس از خاطر متفرق و منفر گردد تعالی فرموده قل سیروا فی الارض
فانظروا کیف کان عاقبة الذین کانوا من قبل اگر انسان استعداد
داشته باشد تمام عالم برای او موعظه و عبرت است امیر المؤمنین فرموده
تغرب عن الاوطان فی طلب العلی وسافر ففی الاسفار خمس فوائد
تفرج هم واکتساب معیشة وعلم و آداب وصحبة ماجد اخلاق
نیک و بد در سفر آشکار میشود
سفر کرد

سفر فرموده تسافروا تصحوا وتغنموا ولکن حقیقت سفر از جهان [illegible]
طبیعت در سفر های اینجا صحت ابدان و بردن غنیمت و اموال است ولکن
حقیقت صحت ادیان و نجات دادن جان است بتضعیف اعمال
قال صه رکعتان من الرجل الورع افضل عند الله من الف رکعة
من رجل مخلط تضاعف ساعت اینجا چهار رکعت دو رکعت میشود و [illegible]
ساقط میشود اما مسافرت قلب چون رکعتش بهتر از هزار رکعت است در [illegible]
خدا چه آنکه الخیر در درون خویش دارد از آلایش دنیا متبدل بدانسته است
و حقد و حسد و نفس معاودت همه را از خانه حقیقت خدا قلع و قمع میکند
که خانه مطهر باشد و سعی میکند از هر مقام بمقام دیگر ترقی نماید که [illegible]
مرحوم صدر معروف است شخصی آمد خدمت امیر المؤمنین سلام الله علیه
عرض کرد مرا موعظه فرما حضرت فرمود لا تجعلن اکبر شغلک باهلک
وولدک فان یک اهلک وولدک من اولیاء الله لا یضیع
اولیائه وان کانوا اعداء الله فما همک وشغلک لاعداء الله
قال رسول الله المؤمن یاکل بشهوة عیاله والمنافق یاکل بشهوته
فرموده‌اند در سفره ترک سخن با اکراه ادب نیست و سبک گفتن هم خلاف ادب است
ملک فرموده اند ترک کلام در سر مائده از فعل مجوس است در کتاب خوانده
حلال است که پیغمبر فرمود تداووا یا عباد الله فان الله لم ینزل
داء الا وضع له شفاء الا الهرم پیغمبر فرموده اللهم من
احبنی فارزقه کفافا وعفافا ومن ابغضنی فاکثر ماله و
ولده فرمود خیارکم بعد المائتین خفیف الحاذ عرض کردند
حاذ چه چیز است قال الذی لا اهل له ولا ولد
عبارت بعد المائتین درست نباشد بعد از نوشتنش کالا و [illegible]
افتاده باشد یعنی عبارت بعد الالف والمأتین [illegible]
بعد الف الله اعلم مبدأ تم چرا که در اخبار آخر الزمان [illegible]

قال رسول الله من وَسَّعَ وُسِّعَ و من قَتَّرَ قُتِّرَ یعنی هر که وسعت داد
وسعت داده شود و هر که تنگ گرفت معاشش تنگ شود نوشته اند
وقتی مهمان را رابعه عدویه رسیده بود و نان در خانه
بیشتر نبود آورد گذارد نزد مهمانها و ملیحا نها تفرقه حال رسیده که
بیش از نان در خانه رابعه نبوده در این حین سائل آمد در خانه سؤال
نمود رابعه آمد آن نان را از نزد مهمانان برداشت داد بسائل
مهمانها را سخت دشوار آمد که نان بیش نبود او را هم رد [illegible]
پس زمانی نگذشت دیدند کنیزکی طبق نان آورد رابعه دید
نان را پس رد کرد گفت این حق ما نیست کنیزک آمد گفت رابعه قبول
نکرد گفت حق من بیش از این است چه بی رسید چند نان است در طبق
گفت هیجده نان دیگر گذارد گفت حالا بیار آورد رابعه گفت
حالا درست شد من جاء بالحسنة فله عشر امثالها از مهمانهای خود
تجارت کردم و من قدر علیه رزقه فلینفق مما آتاه الله

در توبه فرموده اند کسیکه توبه نکند با آلوده گی گناه بخود
و عطر رحمت حق نایل نشود مثلش مثل کسی است که در میان [illegible] خواسته
سرتا پا کثیف و عفن با اینجا بیاید دکان عطار عطر بخرد عطار گوید
عطر من بکار تو نیاید اول بشتاب و صابون بردار رو حمام خود را خوب
بشست و شو بعد لباس پاکیزه بپوش بیا تو عطر بدهیم [illegible]
توبه را از گناهان دائم [illegible] که مشغول عباد [illegible] گناه را
[illegible] چرا که امر است توبوا الی الله و گناه صغیره زیاد شد کم کم کبیره شود
مثل زده اند اگر لباس پاره شد پس فوراً او را بدوزی مثل این است که هیچ
پاره نشده اما اگر گذاردی تا زیاد شد [illegible] قابل اصلاح نباشد
این است فرموده اند کثرت معاصی تاریکی [illegible]
العقبا ایمان از دست میرود [illegible]

[illegible] از احیاء العلوم نقل شده که معصوم فرموده خدا زیارت کرد کعبه را و
اولیا اگر کسی خراب کند کعبه را چه آجرها [illegible] و لا ما بلغ جرم
من استخف بولی من اولیاء الله هنوز گناهش نمیرسد بکسیکه
[illegible] مؤمن یعنی ولیی از اولیاء خدا را خفیف بدید و اهانت نماید اولیاء
[illegible] عرض کردند اولیاء الله کیانند قال المؤمنون کلهم اولیاء الله
همه مؤمنان اولیاء خدا هستند آیا نشنیده قول خدای عزوجل را در
الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور
گوید پس عامه عمیا چطور آیه یوم غدیر را که پیغمبر خواند فرمود من کنت
مولاه فهذا علی مولاه در اینجا ولی را معنی دوست میکنند همه مؤمنان
ولی یکدیگر اند [illegible] ولی است [illegible] لازم نبود پیغمبر مبارک
در چنان جایی فرود آید اقلاً یک خطبه بخواند و بفرماید آیه
یا ایها الرسول بلغ نازل شده در [illegible] من کان فی هذه
اعمی کان هو فی الآخرة اعمی الخ معصوم فرموده الدنیا متاع
و خیر متاعها المرأة الصالحة لان المرأة الصالحة مثل التاج علی
رأس الملك و مثل المرأة السوء كمثل حمل الثقيل على ظهر الشيخ
الكبير فرموده زن صالحه از دنیا نعمت زیرا که او تو را فارغ میکند
[illegible] برای کار آخرت بسبب تدبیر منزل و قضاء شهوت در کتاب [illegible]
[illegible] است معصوم فرموده اذا کان فی بلید ولدی و الناس اتقی
منه فلیس منی یعنی هر در بلد یکی از اولاد من باشد و مردم از او
[illegible] او از من نیست الخ قال رسول الله من علم ولده القرآن
فکانما حج البیت الحرام عشر آلاف حجة و غزی عشر آلاف
غزوة و اعتق عشر آلاف رقبة اعطاه الله بکل سورة مدینة
فی الجنة کل مدینة خیر من الدنیا وما فیها الف الف ضعف
[illegible]

غزالی در آخر کتاب منهاج العابدین خود نوشته است که من تأمل کردم دیدم
آنچه را خداوند در ازاء اطاعت و ریاضت به بنده اش کرامت میفرماید
چهل خصلت است که نصف آنرا در دنیا مرحمت میفرماید نصف دیگر را در آخرت
اول آنکه ذکر کند خدا بنده خود را و ثنا و حمد نماید خدا او را ذکر میکند بثنای او
اذکرونی اذکرکم دوم آنکه اگر شکر کند و تعظیم کند خدای خود را
خدا هم او را شکر نماید ولو آنکه شکر بنده مثل خودش ضعیف است و محقر
آن بنده است خداوند تلافی میکند سیم آنکه اگر دوست داشته باشی خدای
خود را خدا هم تو را دوست خواهد داشت چنانچه ایشان مثل [illegible]
دوست داشته باشند او هم او را دوست میدارد [illegible] رسید که خدای
متعال دو واسطه است با آن بنده در مواطن کثیره از او منقطع (?)
پس از این با خدا [illegible] میکند چهارم آنستکه خدا وکیل او میشود در امور او
پنجم کفیل رزق او میشود خدا بغیر تعب و وبال ششم آنکه یار و یاور
او میشود در همه احوال دفع میفرماید کسی را که قصد سوئی بنماید هفتم آنکه
یکون له انیسا لا یستوحش بحال و لا یخاف التغیر و التبدل هشتم
لاحق نمیشود باو ذلت خدمت دنیا و اهل دنیا بلکه حاضر میشود که خدمت
کنند او را ملوک دنیا نهم رفعة الهمة فیرتفع عن التلطخ بقاذورات
الدنیا و اهلها و لا یلتفت الی زخارفها مثل ترفع الرجال الالباء عن
ملاعبة الصبیان و النسوان دهم مرحمت میکند خدا غنای قلب باو
پس میشود غنی تر از تجار دنیا لا یزال طیب النفس فسیح الصدر لا تفزعه حرب
و لا تهمه عدم یازدهم خدا شرح صدر باو مرحمت میفرماید هیچ گاه
قلبش تنگ نمیشود در ازمنه و مصائب دنیا متألم نمیشود دوازدهم
خداوند قلبش را منور میکند که بان نور هدایت پیدا میکند بسوی حکم و اسرار
که هدایت پیدا نمیکنند بعضی از انها الا [illegible] سیزدهم
قرار میدهد مهابت و موقعیت او را در دلهای مردم که احترام میکنند او را
اخیار و اشرار و کل فرعون و جبار چهاردهم قرار میدهد محبت او را در قلوب
[illegible]

در قلوب مردم سیجعل الله لهم الرحمن ودّا پس میشود همه مردم او را دوست
میدارند تعظیم و تکریم مینمایند پانزدهم قرار میدهد در همه چیز او برکت
از کلامش یا نفسش یا فعلش یا لباسش یا مکانش حتی مردم از خاک قدم
او تبرک میجویند شانزدهم مسخر او میکرداند بر و بحر را اگر اراده کند
اگر بخواهد طیران میکند بهوا و یا راه میرود روی آب هفدهم مسخر او
میکرداند سباع و وحوش را و زبان آنها را [illegible] هیجدهم
خزائن ارض را مسخر میکند [illegible] نداردا اگر بخواهد پا بر زمین بزند چشمه
آب آشکار شود نوزدهم جاه عظمی در خانه خدا پیدا میکند که براو اوار
خلق او بجهد وسیله نمایند در در خانه خدا بیستم اجابت دعا مرحمت میفرماید
هرچه بخواهد خدا اجابت میکند او را چرا که وفا بعهد خدا کرده [illegible]
اطاعت نموده اوفوا بعهدی اوف بعهدکم فهذه کرامات فی الدنیا
و اما کراماتیکه خداوند در آخرت باو مرحمت میفرماید اول آنکه سکرات
موت را براو تسهیل و آسان مینماید که میرسید از او قلوب انبیاء (?)
مثل پیغمبر صلوات الله علیه در وقت رحلت عرض میکند اللهم اعنّی علی
سکرات الموت خدایا کمک کن مرا در سکرات موت دوم آنکه میشود مثل
شربت آب زلال از عطشان تتوفیهم الملائکة طیبین
سیم ثابت مینماید بمعرفت و ایمان [illegible] از او در حرف
و در غیر تعالی یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیاة
الدنیا چهارم میفرستد خدا ملائکه روح و ریحان را برای بشارت [illegible]
ان لا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون و این
بشارت [illegible] از خیریتیکه فرستاده است در عقبی و محزون نمیشود از آنچه در
دنیا گذارده است پنجم خلود در بهشت با مجاورت حضرت رحمن که فرموده
سلام قولا من رب الرحیم ششم بعد از موت او ملائکه مأمورند که
ملائکه آسمانها روح او را با اعزاز و اکرام و از زیر بدن او تعظیم جنازه

جنازه او خراجمت در نماز جنازه او و مبادرت در تجهیز که زود او را
بمقامات عالیه خود رسانند و امید وارند ملائکه از خدا خود ...
تو ابهار بسیار ... در امان است از فتنه سؤال در قبر و هول
آن مقام روشنائی قبر او و وسعت آن تا روز قیامت
مانوس شدن او با اخوان صالحین در جوف طیور خضراء طیران میکنند
خوشحال فارحین مستبشرین بما آتاهم الله کاتب گوید در اخبار
آل اطهار دیده ام که اعلم علیه ما بید شان مومن اهل ...
او نیز در جوف مرغهاء سبز قرار اند بود ولکن غزالی نوشته بود معلوم نیست
دیگر آنکه متوج خواهد بود بتاج کرامت از حله و حله و اوراق و غیرها
دیگر آنکه نور صورت او مفید شده نعم وجوه یومئذ مسفره
ضاحکة مستبشره دیگر ... و امان از هول محشر و فزع اکبر لقوله
ام من یاتی امنا یوم القیمه دیگر سهل بودن حساب او بلکه هیچ
حساب ندارد دیگر ورود او بهشت سر حوض کوثر شربتی بیاشامد که
هرگز تشنه نشود دیگر گذشتن او از صراط و نجاة از آتش طوریکه لا یسمع
حسیسها بلکه او آتش به جو هول میکنند دیگر شفاعت میکند باذن
خدا مثل شفاعت انبیاء و رسل دیگر ملکت ابدا و رضوان اکبر داد

ذکر چند معنی آمده است اول جاری کردن اسم است بر زبان اذکرونی
اذکرکم دوم جاری نمودن شیئی است بر قلب مثل ذکر خاند ذکروا الله
فاستغفروا لذنوبهم دیگر بمعنی وعظ است ذکر فان الذکری
تنفع المؤمنین دیگر معنی توبه ... بمعنی قرآن است فاسئلوا اهل
الذکر در تفسیر صافی در تفسیر این آیه از کافی و عیاشی و ... بخاری
نقل شده از ائمه اطهار که مراد از ذکر ... ذکر ... است و ائمه
مسئول ایشان اند و بمعنی قرآن ... مانند هذا ذکر مبارک
انزلناه دیگر مراد لوح محفوظ است ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر
یعنی بعد از لوح محفوظ تا بمعنی قرآن و رسول المجتبی ان جاءکم
ذکر من ربکم دیگر بمعنی ضرب است نعم هذا ذکر من معی و ذکر من قبلی

در اربعین بهائی

در اربعین بهائی رضوان الله علیه در ذیل حدیثی که متمسک میشود ...
و اولاد و اعمال در حال احتضار حضرت صادق سلام الله علیه میفرماید که
خدا مسلط میکند بر دشمن خود نود و نه مار یا اژدها که اگر از آنها نفخه
بدمد بروی زمین هرگز درخت در آن زمین نخواهد روئید بعضی از اصحاب ...
حال میفرمایند تعجب مکن از عدد مخصوص بلکه اخبار دیگر هم جمهور ... علم
نقل کرده اند شاید بقدر عدد صفات مذمومه ... است که در کافر جمع
میباشد از کبر و ریا و حقد و حسد الی از ملکات اخلاق رذیله که منشعب
و متنوع میشود بانواع کثیره و اینها بعینه منقلب میشود به مارها در نشاه
آخرت و بعضی از اصحاب حدیث فرموده اند که ... تخصیص بعدد
مذکوره ظاهر اقتناع است بحصه آن و در حدیث نیز وارد است
ان لله تسعة و تسعین اسما من احصاها دخل الجنة و معنی
احصاء اذعان کردن است باتصاف خدا بتمام این اسماء
عن النبی ص قال ان لله مائة رحمة واحدة بین الجن و الانس و
و البهائم و اخر تسعة و تسعون تسعین رحمة و حم بها
عباده یوم القیمه پس از حدیث اول معلوم شد که خدا ...
بیان فرمود معالم معرفه خود را باین اسماء نود و نه گانه و از حدیث
دوم معلوم شد که در نشاه آخرت حضرت احدیت معامله میکند با بندگان
بنده گان خود بنود و نه رحمت و کافر هیچ یک از اسماء خدا را ...
و قرار داده مقابل هر اسم ... که ... میکنند آن کافر
در قبرش

[illegible]

در تفسیر آیه مبارکه «لقد کان لسبأ فی مسکنهم آیة جنتان عن یمین
و شمال کلوا من رزق ربکم واشکروا له بلدة طیبة و رب غفور»
قرمانی در اخبار دول شهر سبا سه فرسخ بود از صنعای یمن که شهر
و مسکن بلقیس بود خدای تعالی آن بلد را طیبه فرمود چه آنکه [illegible]
چیز در آنجا نبود اول عقرب دوم مار و مورچه و [illegible] و کیک و [illegible]
و موش نبود سوم اگر کسی از بلاد دیگر به آنجا عبور میکرد در لباس شپش و کیک
بود میمرد بواسطه لطافت هوای آنجا چهارم مرض در آنجا نبود اگر
صاحب مرض از جای دیگر به آنجا میآمد خدا او را شفا میداد چنانچه
آنکه از نسیم بهشت با آنجا میوزید پنجم مریضی که در جای دیگر بود در علاج او
[illegible] آورده اند در سبا خدا شفا میداد در تمام [illegible] ٥ [illegible]
در آنجا نبود کور و نه [illegible] و نه احول و نه اخرس و نه اعرج و نه مجنون
و امثال اینها نبود ٦ اگر مجنونی را میآوردند آنجا با آب آنجا او را
غسل میدادند [illegible] خوب میشد ٧ و قسمی زنها [illegible] بود [illegible]
و میگویند [illegible] ٨
[illegible] که در تابستان [illegible] در زمستان لازم نبود [illegible]
٩ آفتاب آنجا طوری حرارت نداشت که محتاج به [illegible] سایه
باشند ١٠ دیگر آنکه [illegible] در آنجا از [illegible] زوجه [illegible]
[illegible] بود ١١ دیگر زن وقتیکه میخواست وضع حمل کند الم و درد
[illegible] در خواب وضع حمل میشد و ملتفت [illegible] طفل
١٢ بعد از وضع فورا زن [illegible] و میدید بچه [illegible]
ناف بریده شده و لباسی که [illegible] طفل [illegible]
بر قد طفل بزرگ میشد لباس هم بزرگ میشد اگر چه [illegible]
با وارد حضرت سلیمان [illegible] انجا نوشته است
[illegible] در سال [illegible] ناس اغنیا [illegible]

«فارسل الله علیهم سیل العرم» چون مردم [illegible] دیدند که
موجب خراب شدن سد است که او را بنا کرده بود عبد شمس
یشجب ابن یعرب قحطان که اول ملک [illegible] بنا کرد

در ریاض العارفین است که صالح ابن مالک [illegible] از فصحای شعرای عرب و
از ندما و مداحین حضرت خاتم النبیین است و [illegible] از عرفای [illegible]
که زید ابن حارثه یا خود حارثه باشد حالت بیخودی مثل غش در او
ظاهر شد حضرت [illegible] تا بهوش آمد [illegible] حاضر
و ناظر بود [illegible] این اشعار را انشا نمود در اغلب کتب مندرج
و راوی آن روایت ابن عباس است و آن ابیات اینست

قلوب العارفین لها عیون	تری ما لا یراه الناظرینا
و السنة بسر قد تناجی	تغیب عن کرام الکاتبینا
و اجنحة تطیر بغیر ریش	الی ملکوت رب العالمینا
و ترتع فی ریاض القدس طورا	و تشرب من شراب [illegible]
[illegible]	تفوق علی علوم العالمینا
شواهدنا علیها ناطقات	تبین کذب دعوی المدعینا

حدیث اباذر

جبرئیل بصورت دحیه کلبی خدمت پیغمبر بود ابوذر آمد [illegible]
دید برگشت جبرئیل عرض کرد اگر ابوذر با سلام گفته بود جواب سلام
او را میدادیم جبرئیل رفت اباذر آمد حضرت فرمود چرا سلام نکردی
با جبرئیل گفت اگر سلام میداد جواب [illegible]
که دحیه است [illegible] اباذر [illegible] و [illegible] شد فرمود [illegible]
یا اباذر جبرئیل گفت اباذر دعائی دارد میخواند که در آسمانها [illegible]
[illegible] گفت اللهم انی اسئلک الایمان بک والتصدیق بنبیک والعافیة من جمیع
البلاء والشکر علی العافیة والغنی عن شرار الناس
[illegible] اباذر از سلام [illegible] که [illegible]
ظاهر بود با سلام و [illegible] مثل آنکه با دحیه
و لکن جبرئیل سلام [illegible] صاحب ایمان حقیقی باشد

[illegible]

در اراضی مارب یمن و بعضی نهرها از او جاری میشد که سیلها از رود
در پایان سمت خارج میشد بنا بر بعضی از قولها خداوند ۱۳ پیغمبر
جمع کرد تبلیغ شیخ در ملک و شیخ دیوار و سد در ... شهر بنا کرد از سنگ
و آهن و رصاص پس آباد شد ایمن شد از خرابی سیل ساله
تکذیب کردند خداوند حیوانات ایشان را معلق داد و اتمام حجت
فرمود قبول نکردند پس حضرت منتقم حقیقی فرمود جرذ و موشها را
هر یک به قدر سگ و دندانها تیز شانه آهن صحیح شده دیدند
از آن ثقبها دلوها خاک گرد جانور ... کرده بودند ها
میریزد که لحظه نگذشت تمام شهر با مخلوقین غرق شدند و باقی
ایشان که در جنتهای میوه همه قسم بود که کاتب در قصص الانبیاء
دیدم که صنعا یمن تو که تا شام بعد آنجا چند منزل است از کثرتی
[illegible] شام بود آفتاب را نمیدیدید و اگر سبد بر سر
میگرفت قدری که راه میرفت پر میشد از میوه‌های بسیار ...
[illegible] تمام اینها را سیل خراب کرد و در عوض آن جاها در
درختهای شوک دار ... و مارب اسم پادشاه
یمن بود گفته شد اسم قصر پادشاه اینها بود در ... سبا

دراقتضای

در اقتضای اموال از حیث حلال و حرام در تذکرة الاولیاء در حالات
شیخ ابو العباس نهاوندی نوشته که شیخ مریدی داشت که او را از دنیا
چیزی نبود جز آنکه زکواة دادن واجب شد آمد نزد شیخ عرض کرد
من زکوة اتم را بکه بدهم فرمود به کسی دلت میخواهد بده رفت ... اخلاص
[illegible] درویش ... یک سکه زر با وداد اتفاقاً روز دیگر مرید از آنجا
عبور میکرد دید آن درویش با جمعی دیگر میگفت دیروز یکنفر یک سکه زر بمن داده
من بخرابات رفتم خمر خریدم با فلان مطربه بخوردیم آن مرید
از شنیدن آن مضطرب آمد خدمت شیخ با حالت بگوید قبل از
تکلم شیخ یکدرم با وداد گفت بیرون رو هر کس که اول ملاقات کنی به
[illegible] بده که از کسب کلاه ... بود بیرون آمد شخص علوی
دید اندرم را با وداد و از پی او رفت که خرابه کرد دید وارد خرابه
شد لنگ مرده یا مرغ مرده از زیر لباس بر آورد انداخت ... گفت
ای علوی تو را بخدا قسم حال خود را بمن بگو این مرغ مرده چه بود ... علوی
گفت ایمرد چند روز بود من و عیالم گرسنه بودیم امروز آمدم ... مرغ
مرغ ... مرده افتاده بود برداشتم بر خانه بریان کرده بخوریم ...
بمن دادی بمن حرام شد آن درهم را بده هم آمد خدمت شیخ از روی تعجب
فرمود لازم گفتن نیست چون تو معامله با اعوان ظلمه نمائی ...
[illegible] در خرابات رفته خمر خورد ولکن من از کسب حلال تحصیل
کرده بودم دید به کسی ... رسید در جای شیخ در خارج محله نهاوند
بقعه ... در میان صحن کوچکی ... موصوف
مردم زیارت میکنند و نذورات آورند ... حالات
حاجی کلباسی که یکی از طلاب ... آمد
خدمت حاجی اظهار کرد ... استخاره کرد ... طالب استخاره
آمد خدمت مرحوم حجة الاسلام ...
با وداد ... آمد خدمت کلباسی باز کلباسی استخاره کرد خوب آمد

بس چه چیز باو داد طلبه عرض کرد خدا یکی مسکین بما داد که استخاره بفرمائید
دیروز آمدم در دکان سهل استخاره نمائید امروز که محتاج نیستم
خوب آمدم حالا محتاج نیستم و در وجه نماز لازم ندارم رحم کرد
حجة الاسلام و خیلی رحمت فرمود حاجی فرمود من چه تقصیر دارم
عجب درد آنو جه است که باید مستحق رسد کاتب گوید نظیر این
بسیار است نه وقت و نه مجال است

سوره یونس جزء ۱۱
انما مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء فاختلط به
نبات الارض مما یأکل الناس و الانعام حتی اذا اخذت
الارض زخرفها وازینت وظن اهلها انهم قادرون علیها
اتیها امرنا لیلا او نهارا فجعلناها حصیدا کان لم تغن
بالامس تمثیل زندگی دنیا مثل آبیست که از آسمان باران نازل کردیم
پس مخلوط شود با او گیاه زمین از آنچه مردم میخورند و حیوانات میخورند
تا اینکه زمین گرفت پیرایه و زینت خود را از خوب سبز و خرم شد اهل
آن گمان کردند اهل آن زمین که قادرند بر حصاد و درو هیچ مانعی نیست
ناگهان شب یا روز امر ما رسید پس گردانیدیم آنرا مثل آنکه درو شده گویا
دیروز هیچ چیز نبوده اگر چه خداوند حیوة دنیا را تشبیه باب نمود
بلکه تشبیه فرموده بمضمون آیه چون عمر ما رسید تمام شد دنیا
ثبات ندارد است در خبر حضرت موسی عرض کرد الهی چرا اینده کال
خودت میچینی خطاب رسید قدری صبر کن تا هر وقت که سبز و روی
آمده دید رسید و خشک شد نیاز کرد درو کرد خطاب رسید چه میکنی
موسی و احض مسکین عرض کرد رسیده میخواهم درو کنم یادانه را آرکه خدا
نامم خطاب رسید پس در با آرام که نام شده کال خود همه را
کاتب گوید دیدم در کتابی نوشته که خدا دنیا را مثل زده باب
و جهت بسیار دارد اگرچه بفهمید لکن مشابهتی با اسبار و ارمه
اول آب قرار ندارد دنیا هم قرار ندارد اگرچه تنهیم صاحب کتاب
معنی ندارد چرا که دنیا قرار است ما در او قرار نداریم

[illegible]

صاحب کتاب بستان السیاحه شرحی از فرقه شاه نعمة اللهی تمجید میکند
که حاصلش میگوید از سایر فرق مرشدین و در اولین اعتقاد ایشان دارد
تابع شرع مطهر مصطفوی اند من جمله ایشان بکوشش خاص و حاجت
مخصوص نباشد بر عبادت که خواهر با خبر هر و خدا آشنا کس که تقوی طلب کند
و در این سلسله ترک کار و کسب بر خلاف سالکین دیگر حق تعالی
انسان را از عباد خلق فرموده و اولا به چه محتاج فرموده
اول اکل و شرب که قوام بدن باو است دوم لباس و جامه که ستر عورت
و دفع حرارت و برودت لازم است سیم مسکن که آسایش و دفع الم
از امراض و بیماران و غیرها لسته باو است این سه چیز حاصل نشود مگر بسبب
این سه چیز اول کسب و او بطور شریعت دوم ترک قرب چهارم لطیع و دو
باتفاق عقلا از جزء اخیر مومن و قوم ایشان چیزی از این ها کسب لازم
و در ضمن او معرفة الله حاصل نماید و در بنده گی برهر خود کسب نماید و آیه
لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله دلالت بر معاد او و مکرر که
چند بار از حسنات حق گسترده باید و او را از شاغل دنیوی بیرون ببرد
و آن را حکم علم بامد از درون شو و شناخته از بیرون بیگانه باش
این چنین زیبا روش کم بیاید در جهان دیگران فرمانند کی حسبی صاحب کتاب
بستان السیاحه این فرقه را از این است که خود از آن فرقه است و الا
مکذب این فرقه از خواص و عوام بسیار است حرف خرفی که خود شیخ علی او
کمل سلسله عرفا است در ضمن یکی از مکاتیب خود گوید سالکین اکراه
تابع مرشد کامل باشد اگر در علم ظاهر ماهر نباشد شاید اما سالکی که
آنجه سلوک نماید او را از علم ظاهر چاره و بد نیست و الا کمیر الخبط
باشد تا امراو چون بود یا عکس که دیگران بطور ارشاد نماید چون
باشد اگر در شغل شرعیات متبحر نباشد ارشاد او کمیر الآفه باشد
الله الله سلسله صاحب بدعه باشد از او ارشاد نباید اگر فرضا امراو
بگذرد بیکار چرا بی خبرگه و رشته باشد و امام بدان او کتاب ها کنانند
در مریدان مرشد الله بهر از مرد و رشاسته باقی نشود مگر فاسق و ملحد
مراد آن از مرشد الدهمان شاه نعمة الله است و مقصود این ازین قسم بیانات
قاسم الانوار معروف است

[illegible]

در تاریخ حبیب السیر است که عالم و فاضل ابو یعقوب سکاکی که کتاب
مفتاح در علم معانی بیان است از مؤلفات اوست در علوم
غریبه و فنون عجیبه ید طولی داشت تسخیر جن و نیرنجات و دعوت
کواکب و طلسمات و فن سحر خصوص در معرفت خاصیت اجسام ارضی
و اجرام سماوی وقوف تام داشت و این معنی از [illegible]
وزیر جغتای خان مغولی در سریر سلطنه ترقی آن ظاهر شد
الحباب را طلبید انیس و جلیس خویش قرار داد و سکاکی بواسطه اعزاز
امور در نزد سلطان اظهار مینمود و بیشتر با جنس اعزاز او مشد تا
آنکه روزی کلنگی چند طیران میکردند سلطان خواست ملکه با تیر زند
سکاکی گفت کدام را میخواهید گفت اول را و وسطی و آخر سکاکی
خطی و گفته رو از زمین کشید اشاره کرد هر سه افتادند بالای زمین
جغتای انگشت تعجب بدندان گرفت مرتبه مرید و معتقد شد که وزیر داد
بدو نفوذ و منزلت روزی بعرض رسانید که من زمانیکه در بغداد بودم
از وزیر خلیفه رنجیده بودم میخواهم آتش را بدلم [illegible]
کردند که آتش بنیاد کنند فرمان از خلاق بلند شد خلیفه و گفت که ارتجیه
می است لا جرم مرا طلب نمود گفت آتش را بکتابی که گفتم وقتی
میکشیدیم که در بغداد ندا کنند که این فعل سکاکی است وزیر کوتاه
نویسنده جعل کرد مرا آتش را کشیدم بالجمله تقرب سکاکی در نزد
سلطان بجائی رسید که وزیر را آتش رشک و حسد در ضمیر
شعله زد همت گماشت بر [illegible] آن زنده [illegible] فضل سکاکی تجربه شد
را و سبقت نمود که جغتای سلطان گفت از دلایل نجوم چنان معلوم
میشود که کوکب دولت و اقبال حبش عمید بدرجه هبوط و صعود تحویل
رسیده میترسم که از شقاوت او و ادبار سعادت او خبری سرایت
نماید جغتای باور کرده فی الحال حبش را از وزارت معزول کرد
چون سال گذشت اختلال در حال ملک و مال ظاهر گشت جغتای
گفت ضعف و نحوست طالع مردم دوام و لازم نخواهد بود شاید کوکب
بخت حبش قوت گرفته باشد لیکن ازو خاصیت عاقبت ترسید گفت
شاید قوت

شاید قوت گرفته باشد پس جغتای خان سلطان مرتبه او را خلعت داد
و مسند وزارت خود برقرار نمود و وزیر کینه عداوت و هلاک ابو یعقوب
در میان بست پس در آن زمان سکاکی تسخیر مریخ کرده لشکری آتش
وش که ساز و سلاح آن نیز آتشین بود در خرگاه جغتای ظاهر کرد
جغتای از مشاهده این حال اندیشناک شد و حبش وزیر مجال سعایت
پیدا کرد گفت کسیرا که این قدرت باشد که اینگونه از امور غریبه اظهار
نماید میتواند بخیال سلطنت افتد تقصد پادشاه لشکر آتشین کرد و
این سخن بجغتای مؤثر افتاد سکاکی را گرفته محبوس نمود تا سه سال در
محبس ماند آخر هلاک شد صاحب کتاب کنز العلوم مورخ ادیب لغوی
محمد فرید مینویسد وفات سکاکی در سال ششصد و بیست و شش از
هجرت بوده والله العالم در گلشن نجم از کتاب ریاض العارفین است که
نوشته شده که انسان کامل را باسامی مختلفه میخوانند از جهت مناسبتی
مسمی باسمی میشوند چون از عالم حقایق و دقایق خبر میرساند [illegible] گویند
چون از معارف و مکارم طالبان را رزق میبخشد میکائیلش نامند
و چون مریدان را از معاد و بازگشتگاه میکند اسرافیلش خوانند و چون
قطع تعلق نفس اماره از شهوات جسمانیه نماید عزرائیلش دانند و چون معلم
طالبان را بمرتبه است آدمش گویند و چون نجات دهنده از طوفان
بلا است نوحش گویند و چون از نار [illegible] گلستان نماید
ابراهیمش خوانند و چون فرعون [illegible] غرق نموده و در ظهور
تقرب الهی و مناجات است موسی گویند و چون آب حیات عالم لدنی به
آشامند و بچراه جاودانی پی برده خضرش نامند و چون غرق بحر ضلالت را
با صل نجات میرساند الیاسش خوانند و جالوت نفس را کشته داودش گویند
و چون حکیم الهی است و بحقیقه اسماء اشیاء آگاه است لقمانش گویند
همانا نامها بسیار و حقیقت واحد و کل الی ذالک الجمال یشیر [illegible]
بگویم از ایست که امیر کبیر فرموده باشد انا آدم انا نوح الخ و لکن خطا
گفته ام چرا که خودش را بعصمت فرموده من از آدم و نوح و [illegible] دیگر
با بند دلیل افضلم و لکن اهل سلوک به سر دقیق برد و تقاضای حال
و ظهور صفات کمال نامی گذارند چنانچه بتسخیر رسیده در طلب آن است

اولا طالب گویند و چون ابتدای معرفت است و هنوز در جذبه جهد است اولا
سالک گویند و چون گشتنی از مطلوب حقیقی بهم رسانند او را مجذوب
دانند و چون بغتشی یافت او را صاحب سیر خوانند و چون بدر رجعی
زبانش جاری و عادت شد او را از ذاکرین شمارند و چون تصفیه کرد او را صوفی
دانند انتهی از حیدر عطار است   ابو القاسم بشیبور بنی فخر گوید

در جامه صوف بسته زنار چه سود   در صومعه رفته دل به بازار چه سود
ز آزار کسان راحت خود مطلبی   یک راحت و صد هزار آزار چه سود
از راه رسالت مالکی آه کنی   از بهر وره زن طلب تلاوه کنی
کافر چه شود که زیر دستی خود   یک گام زنی و قصه کوتاه کنی

[illegible] ... از ایمان ... اکار

حق جان جهان است جهان جمله بدن   اصناف ملائکه قوای این تن
افلاک عناصر و موالید اعضاء   توحید همین است دگرها همه فن

از شیخ محمود به ملقب سعد الدین حموی است و لکن کاتب در خواندن خود گویم
اگر بهیطور باشد پس باید عالم هر گز خراب نشود پس صریح آیات با برات است
یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب ۲ یوم تبدل الارض غیر الارض والسماء

ان گنج حق که در طلسم بنهان   تا خلق بکرد حضرت سبحانه
شمع است نا تنیده کس در شب تار   هر چند که خود ساخته باشند

[illegible] ... شبستری

سودا نبود فراخ نای دبر و دیر   گر آدمکی تو لا خرد باید و هوش
کاو از تو فراخ زرداد چشم   فرا زی و تو دلا از زداد گوش

مرحوم نوری اعلی الله مقامه در حاشیه کتاب کلمه طیبه حسینی مرقوم فرموده که آنچه
از اخبار مستفاد میشود در ترقی از درجه بدرجه و از حالی بحالی بمعنی قسم تنزل
بواسطه مواضبط تسع از ذکر دعا و نماز و خوردن و آشامیدن و ترک چیز
چهل روز یا بیش به خلع مدخلیه تامی است در تأثیرات بلکه این عدد بود در
مواضع بسیار آثار ترکیب باز بلیغه اشاره میکنیم بعضی از آنها بدون
اسناد که موجب تطویل است ۱ النطفه در رحم بعد از چهل روز علقه شود و از علقه
بعد از چهل روز مضغه گردد پس هر که خواهد دعا کند در چهار ماه دعا کند که
حمل زن پسر مستوی الخلقه شود ۲ کسیکه شرب خمر کند چهل روز نمازش قبول نشود
خمر چهل روز در بدن میماند بقدر خلقت او در نطفه و علقه و مضغه کذلک
هر غذائی که بخورد یا بیاشامد چهل روز در بدن میماند ۳ هیچ بنده خالص نماید
ذکر خدا و عبادت او را تا چهل روز مگر اینکه ظاهر کند خداوند او را زاهد
با درد او و دوا او را و محکم نماید در دلش حکمت را کما قال رسول الله در نظر او
من اخلص العبادة لله اربعین صباحا اظهر الله فی قلبه ینابیع الحکمة و
اجری علی لسانه پس اگر عبد کرد این عمل را فیها والا حجه است برا او ۴
رسول خدا مامور شد چهل روز از خدیجه کناره گیرد قبل از روز بعثت ۵ میقات
حضرت موسی چهل روز بود و واعدنا موسی ثلاثین لیلة فاتممناها بعشر
فتم میقات ربه اربعین لیلة که بعد از چهل روز خدا و تکلم فرمود با موسی
بصد و بیست و چهار هزار کلمه ۶ کسیکه چهل روز گوشت نخورد خلقش بد شود
زیرا که انتقال نطفه چهل روز بود ۶ کسیکه چهل روز گوشت بخورد قلبش
قسی شود ۷ کسیکه یک انار بخورد دلش نورانی شود و وسوسه از او
دور شود و چهل روز چرا انار در شکم روزیم انار حد و بیست بود
۸ کسیکه چهل روز سولق بخورد در چهل روز بهتر شود کنفش از قوت
۹ کسیکه چهل روز زیتون بخورد شیطان از او دور شود تا چهل روز نزدیک
او نرود ۱۰ حرسه چهل روز نشاط آورد برای عبادت ۱۱ التوبه بسوا
تعالی بعد از چهل روز مستجاب شد معبر فرمود هر که خواهد توبه کند آنکه کند که
او کرد ۱۲ حساب داود چهل روز بر ترک اولی خود گریه کرد

کسیکه چهل روز حلال بخورد قلبش نورانی شود کسیکه یک لقمه حرام بخورد
چهل روز نمازش قبول نمیشود جناب عیسی در وقت عروج وصیت
فرمود بحواریین همیشه گرسنه باشید مثل مار باشید چون عروج فرمود
حواریین گفتند ما از جای خود حرکت نکنیم تا معنی کلام روح الله
بفهمیم یکی گفت مار چون حلقه زند سرش را زیر بدنش میگذارد چون
داند که هر آفتی باو رسد با سلامتی سر ضرری باو نمیرساند او
فرماید که سرمایه شما دین شماست چون او را حفظ نمائید ضرری
بشما نمیرسد از فقر و امراض دیگر و دیگری گفت چون بجبه زهر خود
مار غیر خاک چیزی نخورد که لک منقطع نشوید بحکمت از طلب آخرت
تا حب دنیا در دل شماست دیگری گفت مار چون در خود
ضعف ببیند و سستی پس خود را گرسنگی دهد چهل روز پوستش
شکافته رود بعد از چهل روز زاید جوان شود و چهل سال عمرش زیاد شود پس باید
چون مار خود را در مدت کمی گرسنگی دهید تا در مدت طویلی آخرت
باقی باشید پس همه بر قول او موافق شدند ۱۷ کسیکه ایمان آورده
بخدا و رسول نمیگذارد موی عانه خود تا چهل روز باشد ۱۸ تا چهل روز
زمین ناله میکند از بول اغلف ختنه نکرده که بر روی او ریزد ۱۹
چون چهل نفر جمع شوند دعا کنند یا ده نفر چهار مرتبه یا چهار نفر
هر یک ده مرتبه دعا شان مستجاب شود ۲۰ کسیکه برای چهل نفر
دعا کند بعد برای خودش برایش همه مستجاب میشود ۲۱ هر گاه چهل نفر
بجنازه کسی حاضر شوند بگویند انا لانعلم منه الا خیرا یعنی بجز خیر از
او چیزی ندیدیم شهادت ایشان قبول میشود و میت آمرزیده شود ۲۲
چون امام زمان ظاهر شود هر مردی را قوت چهل مرد میدهند ۲۳
هر کسیکه چهل صباح دعای عهدنامه معروف را بخواند از انصار
امام زمان محسوب میشود اگر مرده زنده اش میکنند یاری نماید
امیر المؤمنین

امیر المؤمنین ع میفرماید اگر چهل نفر یار و ناصر میدیدم جهاد میکردم
امام حسن نیز همین را فرموده ۲۵ جناب آدم چهل شاخه میوه
از بهشت آورد که میوه آن از داخل و خارج خورده میشد و چهل
شاخه دیگر از داخل خورده میشد نه از خارج و چهل شاخه بعکس
۲۶ حضرت آدم چهل روز برای هابیل گریست ۲۷ چهل روز
آسمان بر جناب سید الشهدا گریه کرد بخون و آفتاب چهل روز
سرخی و کسوف زمین چهل روز سیاهی و تاریکی و ملائکه چهل روز
۲۸ کسیکه چهل حدیث حفظ نماید و مستقیم شود با او محشور شود در
قیامت با علما و صدیقان و شهدا ۲۹ رحم از رحم خود
نگاهمیت کند تا چهل شب ۳۰ مائده که بر جناب عیسی نازل
تا چهل صباح بود ۳۱ جد آدم چهل سال گل خشکیده بود چهل
سال حماء مسنون بود و چهل سال صلصال بود چهل سال دیگر هم
ماند تا گوشت و خون شد ۳۲ پیغمبر خاتم را خدا تا چهل سالگی
تربیت فرمود پس در سن چهل مبعوث برسالت شد امر دین خود را
بان حضرت مفوض فرمود ۳۳ انسان تا چهل سال در ترقی است
بعد تا پنجاه سال سیر ارضی کند بعد رو به منقصت گذارد و سیر ارضی را
کاتب فضول کرده که جزو این حدیث نبود جای دیگر دیده بود ۳۴
مؤمن از چهل سال که گذشت از جنون و جذام و برص مأمون است
اگر مخالفت امر خدا نکند ۳۵ خداوند تا چهل سال با بنده اش مسامحه
نماید پس از آن سخت گیرد بنویسید صغیره و کبیره را گویند دیگر عذر
ندارد ۳۶ عقاب بنی اسرائیل در ماندن در تیه چهل سال بود ۳۷
نفرین جناب موسی و هارون بر قوم فرعون بعد از چهل سال مستجاب شد
حق جل جلاله دعوت کند چهل روز بر مؤمن نمیگذرد مگر آنکه امری بر او
نازل میشود که او مهموم و محزون شود ۳۸ علاقه روح با بدن بعد از مرگ
تا چهل روز است

دارد

چهل روز بدون مؤمن مانده خطاب میرسد بحمله عرش که حجاب را بردارید
از بین من و بنده من و روز دوم خطاب رسد درهای بهشت را باز نمایند
بمجلس در هر روز تشریف و احترامی برای بنده آن مغفور باید خبر طولانی است

در لب اللباب قطب راوندی — مسئله ضروریه

برای بودن روح اول هوای خوش و آب خوش است که مزاج را تعدیل نماید
دوم ماکول و مشروب که احتیاج بآنها معلوم است سوم حرکت و سکون بخصوص
بدن و نفس اما حرکت نفس و روح یا بسوی خارج است دفعة مثل اینکه
در حال غضب حاصل میشود یا کم کم مثل اینکه در حال فرح حاصل میشود
و در حالت هم و غم کم کم چهارم نوم و یقظه پنجم احتباس و استفراغ
بجهة اینکه لابد است غذا را بکشد و معده را اینکه هضم شود و تمام غذا
جزء بدن نمیشود بلکه فضول و ثقلش در بدن میماند که قوه دافعه دفع میکند
که واجب است از برای حیوة و این معنی استفراغ است چنانچه بلعک غذا
در بدن بجهة هضم شدن مقر احتباس است در بعض کتب دیده شد
که عرب ساعات شب و روز را که بیست و چهار ساعت است هر یک را
اسمی نهاده اما روز بکور و شروق غدو ضحی هاجره ظهیره
رواح عصر قصر اصیل عشیه غروب اما شب شفق غسق
عتمه سدفه جهمه زلفه بهره سحر سحر فجر صبح صباح

در جلد دوم از کتاب کفایة الموحدین در معاد از تالیفات سید
جلیل آقا سید اسمعیل نوری طاب الله ثراه از کتاب سیر الصحابه که
مؤلف آن یکی از علمای مورخین عامه است نقل میکند که فتح
نهاوند عجم در زمان عمر ابن خطاب بدست سعد ابن ابی وقاص
واقع شد چون بنهاوند رسیدند وقت عصر موذن خود نضله

امر کرد که اذان بگو چون موذن گفت الله اکبر صدائی از کوه بلند شد
گفت کبرت تکبیرا چون گفت اشهد ان لا اله الا الله صدائی بلند شد که
این کلمه ایست که اهل آسمانها و زمینها او را میشناسند چون گفت
اشهد ان محمدا رسول الله صدا بلند شد نبی امی موذن گفت کیستی که ما
صدای تو را شنیدیم تو را ندیدیم پس کوه شکافته شد شخصی بلند قامت
که موی سرش سفید و ریش بسیار انبوهی داشت ظاهر شد موذن گفت
خدا تو را رحمت کند تو کیستی گفت منم زریب موذن گفت از اصحاب
کیستی گفت از اصحاب عیسی ابن مریم گفت سبب چیست که در کوه جا
میباشی گفت با حضرت مسیح در سیاحت باینجا رسیدیم و من کسی بودم
که باو خدمت میکردم آن بزرگوار را در اینجا دیدم فرمود اگر حاجتی داری
بگو که از خداوند متعال برای تو بخواهم عرض کردم بلی شنیده ام از شما
شنیده ام که پیغمبر موعود بعد از من که باسمان عروج نمودم بعد از طول
زمان پیغمبری خواهد آمد و بعد از طول زمان بسیار شما از آسمان
بزمین خواهید آمد که در دین آن پیغمبر خواهید بود مگر اینکه با شما صحبت داشته باشند
پیغمبر پس زمین را پر از عدل مینمایند بعد از اینکه پر شده باشد از ظلم
وجور لیکن من خواهش دارم از خدا بخواهید مرا زنده بگذارد تا وقت پس
حضرت دست مرا گرفت فرمود ساکن باش در این کوه خداوند خواهش
تو را محقق داشت تا اینکه میرسند در این مکان لشکری از امت محمد در زمان
تو منزل مینمایند خواب شنیده صدای موذن ایشان را عرض کردم یا نبی الله
آیا میشناسی آن موذن را فرمود بلی همه ایشان را میشناسم و اسم
آن موذن نضله است و امر ایشان از عجب امور است خبر داد مرا از
آنچه جاری میشود در میان امت محمد و بغض و عداوت اصحابش با وصی
آن پیغمبر و اهل بیت آن سرور بعد از او پرسید آن پیرمرد چه شده

مؤذن گفت که آنحضرت دار دنیا را وداع فرمود گفت بعد از او
متولی امر است که شد گفت ابوبکر گفت با بوبکر بگو گفت او هم
از دنیا رفته گفت جای او کیست مؤذن گفت عمر ابن خطاب گفت
عمر بگو که آنچه دیدی قبلا که احدی از امم سابقه بجا نیاورد نه تباه
بار خاتم انبیا با وصی پیغمبر خود چنین مخالفه نمایند بعد حضرت
ذکر نمود از من علامات خروج از آثار ظهور صاحب الامر و قرب
نزول خود پس در تاریخ اعثم کوفی است که گفت ای نطله هرگاه مردان
با مردان و زنان با زنان جمع شوند با وجود وفور علامات که جمع
باشد و خوف میکنم آن بسیار برزیند مساجد را تعالی نمایند
علامت قرب قیامت باشد پس داخل در کوه شد کسی او را
ندید پس سعد ابن ابی وقاص واقعه را نوشت از برای عمر و او وقت
بالای منبر مضمون نامه را خواند گریه کرد مردم بسیار گریه کردند
عمر گفت نطله را بشکفته رغبت هم نوشت گفته زیرا که خبر داد
مرا باین واقعه پیغمبر خدا پس از میان جماعت شخصی برخواست گفت
ای عمر علی شو که خودت توبه و انابه و حق را باهلش برگردان
ابن خیر را عبد القادر شهر زوری و ابو سفیان دمشقی و ضیاء الدین
شافعی در کتاب دلائل النبوه ذکر کرده در آخرش نوشته که چون
عمر از منبر زیر آمد که بخانه خود رود دید بابن عباس را ملاقات نمود
گفت یا عبد الله کاش تو ... که صاحب تو امیر المومنین مظلوم واقع
شده گفت بلی بخدا قسم برگردان حق او را سر زیر انداخت پس عقب
رو بخانه روان شد ابن عباس مراجعت کرده بهر که والسلام علی من اتبع الهدی

آداب روزه

دعا در حق غیر

٤٢

در کتاب عدة الداعی شیخ جلیل ابن فهد حلی با سند خود تا میرسد
معاویة بن وهب ابن عمیر گفت در وقوف عرفات ملتفت بودم من
معاویة ابن وهب را که با او بودم ندیدم هیچ کس را مثل او در
دعا و انا دیدم همه اوقات را در حق غیر دعا کرد ابدا در حق خود
دعا نکرد یک یک مؤمنان را اسم میبرد با اسم آبا ایشان پس از
وقوف از او سوال کردم گفتم امر تو عجیب بود امروز یک حرف در
حق خودت دعا نکردی در همه موضع گفت تعجب نکن پس بدرستیکه من
شنیدم از مولایم و مولای کل مؤمن و مؤمنه و بود بخدا قسم آقای
گذشتها و آقای آینده‌ها اگر دروغ بگویم چشمهای من نابینا شود
گوشهای من کر شود و زبان من لال شود و شنفتم حضرت محمد بن علی
شنیدم از وجود مبارک شعر که فرمود من دعی لاخیه بظهر الغیب
دعا کند در حق برادر دینی خود در غیاب او ملکی از آسمان ندا میکند
ای بنده خدا صد هزار برابر آنرا از برای خودت ملکی از آسمان دیگر ندا کند که
دویست هزار برابر در حق خودت مستجاب شد و از آسمان سیم ملکی نیز
ندا کند ای بنده خدا سیصد هزار از خودت مستجاب شد ملکی از
آسمان چهارم ندا کند ای بنده خدا چهارصد هزار برابر از خودت مستجاب
همینطور از آسمان پنجم تا آسمان هفتم از برای تو است هفتصد هزار
مقابل آن پس خداوند خود فرماید انا الغنی الذی لا افتقر یا عبدی
لک الف الف ضعف مما سئلت و دعوت هزار برابر از هر چه
برای تو قرار دادیم حالا برادر من چگونه در حق غیر دعا نمایم که نفعش

معجزه امام موسی کاظم

در کتاب مستطاب کافی یعقوب ابن جعفر گفت خدمت حضرت کاظم بودم
راهب و راهبه وارد شدند از اهل نجران حبیب الخ نموده آن
خناب در جائی نشستند اول آن زن مسائل چند کرد آنگاه سؤال
کرد حضرت جواب فرمود بعد امام چند مسئله از او سؤال فرمود
آن زن نتوانست و مسلمان شد بعد مرد راهب سؤال بسیاری از امام
حضرت جواب فرموده راهب گفت من در دین خود قوی بودم و هیچ
یک از نصارا مثل من نبود در علم پس شنیدم در هند مردی است که
هر وقت بخواهد در یک شبانه روز به بیت المقدس میرود و برمیگردد
در هند رسیدم گفتم کجاست گفتند در سند است و شنیدم که او یافته است
اسم اعظم را که آصف ابن برخیا میدانست که در کتاب ما خبر داده
و ما را نیز خدا خبر داده در کتب انبیا حضرت فرمود خدا را چند اسم
میباشد که رد نمیشود راهب عرض کرد اسماء الهی بسیار است لکن
محتوم از آن که هر که دعا کند رد نمیشود هفت اسم است فرمود آیا
میدانی کدام است عرض کرد نه آن خدائی که تورات را بر موسی و انجیل را بر عیسی
نازل فرمود بحق راه برکت و رحمت فرستاد و علما را عرب کرد عبرت و تعبیر
حجة خلق خود مقرر فرمود و اوصیاء اولیاء از نسل محمد و علی قرار داد
که نمیدانیم اگر میدانستیم احتیاج بکتاب شما نداشتیم فرمود حالا بگو
هندی را تمام کن راهب گفت این اسماء را شنیده بودم معنی
و باطن آن را نمیدانستم رفتم تحقیق احوال آن شخص را نمودم گفتند
در کوهی در خارج شهر در ساخته بسر میبرد و بیرون نمیاید مگر سالی
دو مرتبه هندیها ادعا میکردند که خدا چشمه در دیر او جاری نموده
بدون حفر و زراعت برای او در وسط کوه چشمه زمان حاضر...
روز ماندم در راه نگویم و چاره نمیدیدم روز چهارم دیدم که
ماده گاوی آمد بار او هیزم است چون نزدیک رسید در باز شد گاو
داخل شد منهم داخل شدم دیدم پیرمردی کاهی نگاه با آسمان میکند
زمانی دیگر میگوید گفتم سبحان الله مثل تو در عالم کم است در این عصر
گفت محمد

گفت محمد قسم من نیستم مگر حسنه از حسنات مردیکه او را پشت سر خود انداخته
گفتم من شنیده ام که اسمی از اسماء الله نزد تو میباشد که بواسطه آن اسم
در یک شبانه روز میروی بیت المقدس و برمیگردی گفت بیت المقدس را
میشناسی گفتم همان است که در شام است گفت نه او بیت المقدس نیست
بلکه بیت المقدس خانه آل محمد است گفتم من آنچه تا کنون شنیده ام
همان است در شام گفت محاریب انبیا است و او را حظیره محاریب
میخواندند تا اینکه فترت بین عیسی و محمد اتفاق افتاد و نزدیک شد
مشرکان بلا نزد یک شد و نقمات الهی در خانواده شیاطین حلول
نمود پس تغییر و تبدیل دادند چنانچه تعالی فرماید ان هی الا اسماء
سمیتموها انتم و آباؤکم ما انزل الله بها من سلطان گفتم من
از ولایت دور آمده ام دریاها و صحراها طی کرده ام و زحمت و غصه
بسیار بخود داده ام که شاید از تو بحاجت خود نائل شوم گفت گمان میکنم
که مادر تو بتو حامله نشد مگر در هنگامیکه ملک کریم از ملائکه حاضر بود و پدر تو با مادر
مادر تو مقاربت نکرد مگر با غسل در حالیکه مادر تو طاهر بود از حیض
در آن هنگام نطفه تو منعقد شد پدر تو سفر چهارم تورات را میخواند و بود
با بن حسنه عاقبت امر او بخیر شد برگرد از اینجا برو به مدینه محمد صلی الله علیه و آله
که آن را طیبه میخوانند و در ایام جاهلیت نام او یثرب بود و آنجا که رسیدی
برو به بقیع برو بخانه مردی بنام ... روز توقف کن در پیرو سیاه چهره در
خانه بوریا بافند در آن شهر او را خفیف میشمارند باید تو او را احترام
و تکریم نمائی بگو مرا نزد تو فرستاده است که بگو هر سال نزد تو میاید و
در خانه تو فرود میاید در آن زاویه و طاقچه چهار عدد چوب در
آنجاست فرود میاید بتو پیغام داده است که مرا برسان خدمت فلان
ابن فلان یعنی موسی ابن جعفر سلام الله علیهما او ترا خدمت آن
مولی خواهد رسانید و اوصاف و شمایل آن مولی را گفت و جمیع
گفتم بعد از ملاقات چه کنم گفت معالم دین خود را از آن حضرت تعلیم
بگیر او از کسانی که واسطه کان بتو خواهد خبر داد ما در فبا
حضرت کاظم فرمود آنکس که ترا دلالت و نصیحت کرده خبر داد

در حق تو عرض کرد قربانت نام آن راهب حبیب داود لعینه فرموده‌ام تا او
متیم آن فرزند از اهل عجم بباشد ایمان بخدا آورده و خدا را یعنی
و اخلاص عبادت کرده چون از قوم خود رسید فرار کرد خداوند داد
علم و حکمه عطا فرموده و راه بوست اولاد او فرموده من جاهد
فینا لنهدینهم سبلنا در شأنی بعد از آن با بنده کان خاص خدا
هر ساله بمکه معظمه کسیایید و حج میکرد و ماه یکدفعه عمره میکند و از
فضل و رحمه الله از مکان خود تا مکه معظمه بطی الارض میاید مرد
این است جزای شکرگذارنده کان پس این راهب مسائل بسیاری
از حضرت سؤال کرد جواب شنید تا آنکه عرض کرد خبر ده مرا از آن هشت
حرف که نازل شده چهار آن در زمین و چهار آن در هوا ماند
آن چهار حرف که در هوا ماند بکه نازل شده تفسیر آن را بکی میکنند
فرمود تفسیر آن در نزد قائم ما اهل بیت است که خدا خواهد او را ظاهر کند
و نازل است از حق تعالی را او خبر بود که جمیع صدق باز نازل است
راهب گفت چهار از آن چهار حرف در زمین کلام است فرمود مر چهار
میگویم اول لا اله الا الله وحده لا شریک له باقیا دوم محمد رسول الله
مخلصا سیم نحن اهل البیت چهارم شیعتنا منا و نحن من رسول الله
و رسول الله من الله پس راهب گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
ان محمدا عبده و رسوله و انکم صفوة الله من خلقه تا هرچه باید بگوید
حضرت فرمودند جبه خز و پیراهن و کلاه و کفش و طیلسان را
او هم آوردند و باو پوشانیدند و نماز ظهر با او ادا فرمود بعد فرمود
ختنه کرده عرض کرد بلی یا امام فرمود در ختنه کن عرض کرد ختنه کرده‌ام

از بعضی از

در العصر از کتب معتبره دیده شده هر یک از انبیاء حرفه بوده چه خدا دوست
ندارد بنده بیکاره و بنده که بذلت
آدم علیه السلام نوع زراعت بود که جبرئیل هفت قطعه آهن برای آدم آورد و تعلیم کرد
آدم را ساختن اسباب و عده و زراعت را و هم بذر و جگاو را
گندم آورد آدم را تعلیم کرد ادریس دوزنده و جامه را خط دوخت
یعنی خیاط بود در مجموعه ورام است که امیرالمؤمنین سلام الله علیه بخیاط
فرمود فکلف احکم النواکر صلب الخیط و دقق الدروز
و قارب الغرز فانی سمعت رسول الله یقول یحشر الخیاط
الخائن و علیه قمیص و رداء مما خاط و خان فیه نوح علیه
نجار بود ابراهیم بنا بود که خانه کعبه را خود بساخت لوط
زراعت میکرد یعقوب صاحب رمه و نعام(؟) بود یوسف
... بود داود زره ساخت و النا له الحدید سلیمان
زنبیل میساخت و حصیر میساخت عیسی مادرش او را بصباغی
گذارد پس وقتی جامه زیاد نزد او جمع آمده بود و از الصباغ کاری
بیرون آمد آنها را سپرد بحضرت عیسی گفت اینها هر یک باید رنگی که
شود هر یکی از جامه‌ها رشته بان رنگ در میان گذارد که اشتباه
نشود اینها را رنگ کنی تا من بیایم حضرت همه را در یک میان یک خم
صباغ آمد دید جمیع در یک خم است غضب کرد فرمود غضب مکن دست کرد
میان خم برآورد جامه‌ها هر یک برنگی که صباغ میخواست بود صباغ
این معجزه را دید ایمان آورد حضرت خاتم تجارت میکرد
هیچ کسبی مثل زراعت نیست که همه از زراعت است اگر مطالب تو خواهی
انور بوده باشد جناب در سوره واقعه میفرماید اانتم تزرعونه
ام نحن الزارعون در واقع زراعت بیان خدا است که همه چیز از او است
در اواخر سوره بقره میفرماید مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله
کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف
لمن یشاء والله واسع علیم تا اینجا محدث نوری در کلمه طیبه
در طی این آیه میفرماید پس انفاق کننده بمنزله زارعیست که تخم کارد

جزء
انچه زارع باید رعایت کند قبل از کاشتن تا درو کردن یازده جزء
باید مراعات نماید که عمده اسباب آن است و الا ثمر نخواهد داد لکن در
دفتر مختصر ذکر تمام آنها باعث تطویل است بعضی از آنها را ذکر اول
آنکه باید بذر صالح تحصیل نماید چه تخم بی مغز و نیم خورده جز ضرر
ثمر دیگر ندارد انفاق کننده نیز چاره ندارد مگر از مال حلال خود
تحصیل کند که انما یتقبل الله من المتقین چنانچه میفرماید
یا ایها الذین امنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم و مما اخرجنا
لکم من الارض و لا تیمموا الخبیث منه تنفقون دیگر آنکه زارع
محتاج است بزمینی نرم که سخت و شوره نبوده باشد زیرا شوره سنبل
برنیاورد در او تخم عمل صالح نکردان والبلد الطیب یخرج
نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج الا نکدا پس منفق
نیز باید بداند که ارض انفاق قلب صاحبان دلهای نرم است که بنور
حضرت رحمن رقیق و منشرح شده باشد که قوت دهد او را در عمل
نه بعضی از دلها که از زمین شوره بدتر است که خدا آنها را
مرده خوانده اولئک کالحجارة او اشد قسوة و مرده در تمام شرح
نفقه حلال و حرام در همین مجموعه در جزو ششم نوشته ام سیم آنکه زارع
باید تخم بود در زیر خاک پنهان کند تا محفوظ باشد از دشمنان مثل طیور و مور
اما حشرات زیر خاک یا مالک الملوک بزارع حقیقی است منفق
هم باید پنهان انفاق کند و ان تخفوها و تؤتوها الفقراء
فهو خیر لکم چهارم زارع باید در موقع درو تخم بیفشاند و از
از عمل بی بهره شود کذلک انفاق کننده در وقتیکه حیوة دارد
و مالی بکار زیرآید انفاق کند چه الله در زمان نا امیدی از حیوة
و دیدن آثار مرگ فایده ندارد چنانچه فرمود فلما رأوا باسنا
قالوا آمنا بالله وحده و کفرنا بما کنا به مشرکین فلم یک
ینفعهم ایمانهم لما رأوا باسنا سنة الله التی قد خلت
فی عباده و خسر هنالک الکافرون پنجم زارع تخم را که میخواهد
بکارد باید پاک کند از تخمهای علف و علف که گندم را فاسد
طور

ما لطمه با انفاق کننده با غارج

جزء دهم

طوریکه گندم را خفه میکند از ریشه مختل میکند پس لاعلاج است از
کندن آنها باید او را ریشه که باعث نمو زرع و رشد بود منفق
نیز باید پاک کند آنچه را که انفاق میکند از غیر رضاء خدا چون شوائب
حق مطلق چرا که ریا شرک است مثل تخم هست که مال را تلف
میکند سوره بقره آیه ۲۶۴ یا ایها الذین آمنوا
لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی کالذی ینفق
ماله رئاء الناس ولا یؤمن بالله والیوم الآخر فمثله
کمثل صفوان علیه تراب فاصابه وابل فترکه صلدا
لا یقدرون علی شیء مما کسبوا والله لا یهدی القوم
الکافرین در جزء آخر مثل الذین ینفقون است که در آن
آیه مبارکه بیان است الحق بعد از همین آیه که تمام تخم بلا
فاصله بفرماید مثل الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله
و تثبیتا من انفسهم کمثل جنة بربوة اصابها وابل فآتت اکلها
ضعفین همه آنها در یک صفحه است و نیز باید پاک کند از عجب
گردن گیرنده و بزرگ داشتن عطای خود که عجب آورنده است و آن
باطل میکند عمل را حتی خود شیطان بعد از آن مطیع با عجب
دیگر آنکه زارع باید بعد از افشاندن تخم باید متوجه بود آفتها
از آفات که خشک نشود منفق هم چنین است باید ملتفت باشد که
ضایع نکند صدقات را به منت و اذیت و الا فاسد میشود چنانکه آیه فوق
دیگر آنکه زارع باید زیاده از مخارج خود نگاه ندارد که
باید کذلک منفق که زیاده از احتیاج را انفاق کند برای
دار قرار خود دیگر زارع باید بهترین تخمها را بکارد
انفق بهتر باشد کذلک منفق لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما
تحبون دیگر آنکه زارع باید بالخاطر فالق الحب والنوی
تخم بکارد و تصدیق مضمون و انا نحن نحیی
اسعدوا را باشد و نیز را دارد و انزلنا من السماء ماء بقدر فاسکناه
فی الارض و انا علی ذهاب به لقادرون چو شد آبها تا از خند
تلخ و بالعموم چو حضرت و فاندنت مانند بهمن قسم منفق

حکم نماز جماعت

منفق باید دیگر و نتیجه انفاق خود ببیند و از فضل و کرم خدا باشد
و اگر کار زیاد کرده بخرج تحمل او اف شده تفریع خدا است حالا ازده
یک نفر قرض الحسنه میخواهد تا مضاعف کرده شود رد کنید سخت
اقدس خود دیگر محتاج نیست بلکه بواسطه نظام عالم میخواهد ما
ملکه بمراحسان کنیم و حق با بخشیده و داده و دیگر باشد ملکه
مفید آمد تا هر کار مباح خود بعوض ثواب آخرت قرار دهیم
دیگر قرض الحسنه هر نفر که بخواهد حاصل میشود بدیگر انکار اختیار میکند که
منفق هم باید ملاحظه کند هر محلیکه ثواب بیشتر دیدیم دیگر باید مال
انفاق باید چه اینکه ثوابها مساوی اختیار مختلف است در یک جا نفوذ
ما انفقتم من شیء فهو یخلفه نفر مید انفاقش عایدش خواهد شد
جای دیگر من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ده برابر است
جای دیگر مثل الذین ینفقون اموالهم الایه مقصد مقابل
خدا نخواهد مضاعف هم میکند در اخبار است که چه قدر عوام یک
ده عوض دارد و در عاجزان یک بهفتاد و ارحام یک بهفتصد و
بر علمای یک بهفت هزار و بر اموات یکی بهفتاد هزار است پیدا است

حکم نماز جماعت قال ص ما اجتمع من المسلمین فی جماعة اربعون
رجلا الا وفیهم رجل مغفور خداوند جل شأنه دارد اجتماع مسلمانان
که با هم الفت داشته باشند خصوص در نماز جمعه و جماعت که
علنی در انکار با جماع بخوانند و هم سنت هارت بد ببینند در حق یکدیگر
با سلام حتی در اعیاد و کسوفین و یوم عرفه دیگر اینکه ملائکه
نفهماند نکویند اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء
دیگر معمور شود نماز جماعت در ثواب بالا تر است به بیست و پنج
درجه یا بیست و هفت درجه دیگر اینکه نماز جماعت مأمون است از
سهو کردن در ارکان نماز دیگر تعقد احوال یکدیگر علاوه
منجر میشود بانشاء مساجد و عمارت آنها دیگر اینکه نماز جماعت
درک میشود در اول وقت بخلاف منفرد چون مساجد میکنند تا
وقت فضیلت میگذرد دیگر اینکه سبب شخص کفاره میشود از انفاق
و اهتمام مسلمین در امر دیانت خودشان دیگر اینکه

احسان بوالدین

دیگر اینکه تشبیه میشود بملائکه صافین و صافین حول عرش چنانچه حکایت میکنند
انا لنحن الصافون وانا لنحن المسبحون دیگر تشبیه میشود بسلسله صفوف
صفوف المجاهدین ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله
صفا کانهم بنیان مرصوص بلکه نماز جماعت اکثر ثواب دیگر اینکه
صفوف ادنیا و عقب بلد بیکدیگر خضوع و خشوع بیشتر میشود و از یکدیگر
علاوه از تعمیر نماز شان خوب میشود از یکدیگر یاد میگیرند که
خود اعانت بر بر است دیگر امام دعا میکند خودش را و دیگران را
و مؤمنین آمین میگویند اقرب با جابت است دیگر اینکه

میکنند از صفوف قیامت وقضی ربک الا تعبدوا الا ایاه وبالوالدین احسانا الخ واخفض لهما جناح الذل
خداوند عالم در چند آیه در قرآن امر با حسان والدین نموده یکی از آنها
دیگر ووصینا الانسان بوالدیه احسانا جای دیگر میفرماید
ان اشکر لی ولوالدیک اما در تمام قرآن ندارد که والدین
مأمور باشند باحسان اولاد شاید حکمتش این باشد چونکه
مقام والدین در حق اولاد عاطفه و مهربانی است محتاج بامر نیست لکن
بامر میشد دیگر انکه مکرر میکنند لکن بیرون مادر منظور است
دیگر بعد از سفارشی نیست که بعض میشد خودشان مثلا پرخرج
با اینکه اولادشان پیر و بالغ باشد چه بسا است
روایت است روزی معمره با اصحاب جمع بود دیگر بیرون
با سر رفتند و آمده صحیح بود اصحاب رفتند مانع شد از تعجب او
معمر فرمود دعوها فانها مجنونة پیر خود بود گم کرده بود

سوره بقره جزو دوم یسئلونک ماذا ینفقون قل
ما انفقتم من خیر فللوالدین والاقربین والیتامی
والمساکین وابن السبیل وما تفعلوا من خیر فان
الله به علیم

ان رسول الله وقد قال من ... حکی ... که یا رسول الله ... الجنة ...

در شهادت محمد عبده
و رفع اشکال

مداومت در شهادتین و حتی در تشهد و غیره اشکال فرموده اند
که اشهد ان محمد عبده و رسوله عبده معنی بنده [illegible] معنی دارد یکی
بمعنی مملوک عبد بمعنی مخلوق که بندگان را مراد است یکی عبد بمعنی مملوک
آیا این شهادت از کدام قسم است اگر از قسم اول باشد عبد بمعنی مطیع
خصوصیت به پیغمبر ندارد ما سواه مخلوق خداوند و شهادت مخصوص به
در این مورد باید چیزی باشد که ایمان و اعتقاد بآن محقق شود مثل
شهادت بیگانگی خدا و هستی صانع یکتا که شخص بواسطه آن مؤمن
میشود اگر از قسم دوم باشد کذلک بجهت اینکه هرکس مخلوق خدا
باشد مملوک او هم هست لهذا نسبت بمخلوق منظور نیست
اگر از قسم سوم باشد هر کس مملوک شد مخلوق او هست
اطاعت چند قسم است اول بلکه اطاعت خداوند و آقا را او واجب
مثل اطاعت هر فرد از علما و غیرهم بر ایشان لازم است اطاعت خدا
و پیغمبر و ائمه علیهم السلام دوم اطاعت پیغمبر آقا
بر او لازم است مثل ائمه که از نسل امام حسین که اطاعت
خدا و پیغمبر و حضرت فاطمه سلام الله علیهم بر ایشان لازم است یعنی اطاعت
سوم اطاعت پیغمبر و آقا بر ایشان لازم است
مثل حسنین و امام زمان که اطاعت خدا و پیغمبر و امیر المؤمنین
چهارم اطاعت چرا آقا مثل امیر که [illegible]
بر ایشان لازم است پنجم اطاعت بلکه مثل پیغمبر
که اطاعت خدا و پیغمبر واجب است
فقط اطاعت خدا لازم است اما سایر انبیا غیر از اطاعت
خدا اطاعت پیغمبر و ائمه ما هم بر ایشان لازم است از اینجا
که اشرف مخلوقات اند چرا که بعد از خدا هیچ آقائی ندارند در عالم
پس چنانچه شهادت میدهیم بوحدانیت خدا فی شریک له کذلک
شهادت بعبودیت پیغمبر بهمین معنی میباشد که در عبودیت
مثل و شریک ندارد شهادت بمعنی اینکه از ایمان است
که مقدم بر رسالت است که در رسالت شریک دارد ولی در مقام
عبودیت یا بعضی هم شریک ندارد سبحان الذی اسری بعبده

نفس و هر

در ابتدا بعد که بندگی ابتدا [illegible] شهادت بعبودیت مقدم شد بر رسالت
معنوی هم که [illegible] بعبودیت [illegible] فرموده اند که
شهادت بعبودیت [illegible] مقدم [illegible] با تشهد [illegible] کلمه [illegible]
فرموده اند انا بشر مثلکم [illegible] لطف نبی و [illegible]
که فرموده اند انک لعلی خلق عظیم [illegible] مود
رافع ابلیس [illegible] ساعه بینی و بین [illegible] کما [illegible]
لیستعینی [illegible] مع الله [illegible] ولا نبی
که فرموده اند [illegible] ملک مقرب [illegible]
لا یسعنی فیه [illegible] ای معنی [illegible]
مرسل و از این جهت [illegible] و حد [illegible]
من رآنی فقد رای الحق [illegible]
شعاع [illegible] فی کلامی [illegible]
است و [illegible]
و صورت [illegible]
قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی
انما انا [illegible] و صورت [illegible]
فاوحی الی عبده ما اوحی

٤٧

حق همسایه
و همسایه اول

در تفسیر مواهب العلیه در ذیل آیه مبارکه واعبدوا الله ولا تشرکوا
به شیئا و بالوالدین احسانا و بذی القربی والیتامی والمساکین
والجار ذی القربی والجار الجنب والجار بالجنب گفته که محققان برآنند
این حکم که از خداوند صادر شده باشد و همسایه بیگانه نیکو کار باشد باید
احسان کرد پس حق همسایه نفس که دل است بطریق اولی باید فرو
گذار نمائی خیالات ردیه و معرفت را از وی باز داری دیگر
همسایه دل که روح است نیکوئی نمائی او را از مجاورت با موجودات
منع نمائی و همسایه روح که سر است از غیب مواطن شهود
و حجاب مکاشفات مانع نشود دیگر همسایه معلم غافل نشوی
و حقی دانی که همسایه و هم نشین و همه را همه اوست
با دل که او و طلب شد همه اوست در انجمن فرق نهان جمیع
با اله همه اوست ثم بالله همه اوست در تفسیر کشف الاسرار
چون منافقان بدوزخ روند در درک اول مالک گوید بگیر
آتش گوید حکم مالک بر زبان است و زبان ایشان بکلمه توحید جاری
شده هر چند بمجاز گفته اند در دل حق را ما مور نیستم که بهای جسم
باردگی رسند اما کنند تا درک چهارم گوید حکم ما بر دل است که
زبان نیاید انها را تا در دل چه دارند چه چیز نیابد
بگیر ندامت او با درد عذاب شد که ان المنافقین فی الدرک
الاسفل من النار

ایضاً در ... تفسیر است در ذیل آیه مبارکه ثم اورثنا الکتاب الذین
اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق
بالخیرات که مراد از [illegible] آل محمد و اولاد آنحضرت و ذریه
اما ظالم از ما کسانی هستند که امام خود را نشناخته‌اند یا ادعای
امامت کردند اما مقتصد از ما کسانی هستند میانه‌روی را اختیار
کرده‌اند در خانه نشسته‌اند و عادل‌اند و میانه‌رو و اما سابق
بالخیرات ائمه‌اند صلوات الله علیهم‌اند حضرت مقصود عطیه قرآن را
میراث خوانده میراث آن مالیست که بدون رنج و تعب
بدست آید عطیه قرآن هم قسم است بمحض عنایت ربانی رسیده
یا اینجا اینکه ... را در میراث دخل نیست و ... از ارث
بی‌بهره‌اند یا در سهام میراث تفاوت هست چون ثمن و سدس
و ربع اینجا نیز سهام و بهره‌های قرآن از اهل قرآن متفاوت است
هر کس بقدر استعداد و استحقاق خودش از حقایق و احکام قرآن
بهره‌مند میشود ع ز این زمزم یکی جرعه طلب کرد یکی جام
و در ذیل آیه مبارکه وقال الذین کفروا لولا نزل علیه القرآن
جملة واحدة کذلک لنثبت به فؤادک ورتلناه ترتیلا یعنی کافرها گفتند
چرا نازل نشد بر محمد قرآن یکمرتبه تا اینکه قلب او را ثابت بداریم
و مرتب بداریم نوشته که این اعتراض مشرکان ...
چه جمله واحده چه متفرق اعجاز قرآن مختلف نمیشود و در تفرق فواید است
که در مجموع نیست یکی سهولت حفظ چنانکه موسی و عیسی و داود که کتاب
ایشان یکمرتبه نازل شد همه خواننده و نویسنده بودند اما پیغمبر خاتم امی بود
و نویسنده‌ها کم بودند دیگر اینکه بحسب وقایع مختلفه اوقات نزول
قرآن فرق داشت و هر دفعه که آیه یا سوره که نازل میشد حضرت رسول
تحدی مینمود و مشرکین از اعجاز قرآن عاجز میشدند مکرر دیگر نزول جبرئیل
در هر وقت باعث سرور و تسلیه پیغمبر بود دیگر در قرآن ناسخ و منسوخ
است و آن اوقات مختلفه لازم دارد که هر ناسخ متاخر از
منسوخ باید باشد دیگر آنکه قرآن مشتمل است بر سؤال و جواب مثلا
یسئلونک عن الروح یسئلونک عن ذی القرنین

باق

در مواهب کاشفی در ذیل آیه مبارکه ما عندکم ینفد وما عند الله
حیثی آورده که در شرح گلشن راز نوشته که هر عینی از اعیان موجوده را
در خارج دو اعتبار است یکی از حیث حقیقت و آن عبارت است از ظهور
نور حق در صور مظاهر ممکنات و این را تجلی شهودی گویند و اعتبار دوم
از حیث تشخص و تعین و از این حیث ایشان را ممکن گویند و خلق هم
مینامند و جمیع نقایص موجودات ممکنه از این وجه منسوب میدارند
و ما عندکم ینفد باعتبار ثانی است و ما عند الله باق باعتبار
اول است دیگر اینکه خداوند متعال دنیا را زهره خوانده در آیه
ولا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیوة
الدنیا زهره در لغت شکوفه است و تازگی او ...
باید که دقیقی فسرده و پژمرده گردد چنانچه حال دنیا همین است
دیگر اینکه تعالی در آیه مبارکه یا ایها الرسل کلوا من الطیبات
واعملوا صالحا اکل را بر عمل صالح مقدم فرموده خواجه عبدالله
انصاری فرموده که لقمه تخم عمل است و عمل ... زبان ...
رای زستن است لا با العکس و هم در تفسیر آیه مبارکه انا عرضنا
الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها
فحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا اول مسلم است تکلیف
متوجه بچیزی است که هم قابل باشد و هم ناقص و انسان جامع است
آسمان و زمین این قابلیت و استعداد را ندارند و انسان بواسطه
استعداد خود که عقل داشت قبول نمود و از شأن انسان است
که ظلوم و جهول است بواسطه استیلای قوه غضبیه جهول است
و بواسطه غلبه قوه شهویه جهول است پس بار تکلیف را حمل نمود
تا بواسطه این تکلیف از جهت عقل تعدیل کند آن دو قوه را که ...
لکن اند از شأن جهول و ظلوم بودن است مثل الماء طهور است
پس باید ساده خداوند متعال این تکلیف را بانسان داد که انسان
خودش را تکمیل نماید از ظلم و جهل که شأن اوست خود را بسنجد معنی
تعدیل کند شهوت و غضب را که لازم بود در انسان خدا خلق نمود کو...
آخر ید
الفخر در

الایمان اصلها والصلوة جذعها والزکوة فرعها والصیام
لحاؤها والحج فی ثمرتها عروقها والجهاد اغصانها و ولایتنا اهل البیت
اثمارها — این عمل مخصوص ما ثمر شجره دین قرار داده که اصول خمسه
اصول اصلیه و فروع سته و فروع فروع ثمره اوست چون
قاعده است که علت غائیه از وجود اصل و فرع وجود ثمره است که
مقدم در تصور است مؤخر در وجود پس علت غائی و مقصد اصلی از جمیع
عقاید و اعمال ولایه خواهد بود — مولف کتاب میفرماید مفاد
بیانات این موجه است که اعتقاد بامامت امام و اولی بتصرف
بودن او بر نفس شیعه از خودش یکمطلب دیگر است و شیعه خود را مطیع
امام دادن و مسلم از برای امر او شدن باز مطلب دیگر است که اول
از اصول دین است ثانی از فروع دین فتامل و لا تغفل کاتب هم
بقدر فهم قصیر و قاصر خود گوید وقتیکه نباشد ولایه مطلقه اهل بیت
از اصول باشد چنانچه است پس دیگر هیچ لازم نیست پیامبر را ... تا که
اصل و ریشه نباشد فروع نخواهد بود الا اینکه بگوئیم اصول دین فقط
برای اعتقاد است و فروع دین فقط از عمل است میفرمایند که
همچنین که ولایت ایشان که اولی بتصرف باشد از رسالت
عظیم تر و بالا تر است [illegible] عبد و رسول عبد بالاتر است
العفو از رسول چه اگر عبودیت ایشان با من معترف کو ... مختصر است یک
بیک جهه که توجه الی الخالق باشد فقط اما رسالت جنبه دارد
یکی توجه الی الخالق از برای فیض و دیگر توجه بخلق از برای رساندن
آن فیض با ایشان اول رتبه اش بالاتر از ثانی است

در معارج النبوه

ده قسم اخوت [illegible]

در معارج النبوه است که خدای تعالی در قرآن پنج پیغمبر را برادر قوم خوانده
اول نوح اذ قال لهم اخوهم نوح ٢ هود والی عاد اخاهم هودا
٣ صالح والی ثمود اخاهم صالحا ٤ شعیب والی مدین اخاهم شعیبا
٥ لوط واذ قال لهم اخوهم لوط الا تتقون باید دانست که
اخوت چند قسم است یکی از روی نسب وان کان له اخوة دیگر برادر
رضاعی است واخواتکم من الرضاعة دیگر برادر از روی متابعه
ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین دیگر برادر از جهة همنشینی و هم
صحبت بودن چنانچه گویند یا اخا العرب و برادران در یوم یفر المرء
من اخیه و صاحبته و بنیه هیچ فایده ندارند بلکه از یکدیگر گریزند
خصوص برادران دنیائی که از دنیا دوستی بوده اند چنانچه میفرماید
الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین در سوره زخرف که
اما پیغمبر ما از نوع جان است لقد جائکم رسول من انفسکم برادر چنین
مشفق و مهربان باشد نه مثل تن و جان که عداوت میان برادران بسیار
مثل هابیل و قابیل و برادران یوسف لکن هیچ کس دشمن تن و جان خود نباشد
از اینجا بود که پیغمبران هلاک قوم خواستند لکن خواجه کائنات رحمت و مغفرت
خواست اغفر قومی میفرماید این است تا دلیل حدیث شریف انی لاستغفر الله
فی کل یوم سبعین مره او مأة مره و حال آنکه خود از ما تقدم و ما تأخر
مغفور است اما چون حضرتش جان عالم بود استغفار برای ماها خواهد نمود و
وعده شفاعت در قیامت بامت داده شفاعتی لاهل الکبائر من
من امتی هر و انف گویند پیغمبران امتاه الهی مضایقی عذاب اینها را که
ما نزد پیغمبران روسیاه کردند که اگر اینها مخالفت نکنند ...

فصل ششم
بیت المقدس

در کتاب بستان السیاحه در ذیل بیان طولانی از شهر بیت المقدس ذکر نموده
که اکنون که سنه هزار و دویست و چهل و هفت هجری است قریب پنج هزار باب
خانه دارد تمامی از سنگ تراشیده و حصارش نیز از سنگ تراشیده
و آن شهر در محلی پست و بلند واقع شده و مسجد اقصی و صخره صماء سمت
مشرق در میان قلعه اتفاق افتاده و آن محتوی است بر بقعات و سبع
و قباب متبرکه که علامت و مقام مصلای انبیاء علیهم السلام است و هم
ملائکه مقربین و صخره صماء شمالی مسجد اقصی در بلندی واقع است و مابین
تقریبا صد گام فاصله است قبة المعراج و قبة المیزان و قبة الخضر
و قبة السلسله از جمله قبهای آن فضا است هشت باب دارد و در اطراف
باب النبی و باب محراب مریم و باب صهیون که قبر داود در آن اطراف
واقع شده و باب الهاشمی و باب الولید و باب ابراهیم و باب ام خالد
و باب الرحمه و طول مسجد اقصی هفتصد و هشتاد و چهار ذرع است
و عرض آن چهار صد و پنجاه و پنج ذرع است و ششصد و هشتاد و چهار
ستون یکپارچه دارد و صخره صماء سیصد ستون یکقطعه از سنگ سماق
دارد و مجموع بامهای مسجد اقصی و صخره صماء با صفایح
سرب فرش کرده اند و غار صخره دوازده درجه دارد
تقریبا و حجری که در لیلة المعراج اراده کرده بود از عقب خاتم
انبیا روان شود حضرت منع فرموده در هوا معلق
آن سنگ در کهف بالای سر اتفاق افتاده
از سنگ زیر آن نهاده اند تا زنان و کودکان ترس نکنند
مسجد اقصی و صخره صماء بلندی همه تقریبا و بعضی بلند
و بعضی کمتر است و سه برکه در صحن واقع شده
سمت مشرق مسجد اقصی هزار و پانصد
قندیل آویخته شده و در صخره صماء چهار صد و شصت و چهار قندیل
که در شبها همه روشن میشود

و جمله

و جهد فرش مسجد و صخره صد هزار ذرع حصیر از مصر حسب الفرمان سلاطین
آل عثمان مقرر شده واقعا از غرائب و عجائب دنیا است عقل ارباب
بصیرت در او حیران است و خود خورده دان اما ممکنست که از بنی آدم چگونه
این عمارت ساخته شود و سنگهای در بنای آن اند از جمله
عارفان معارف اخبار و آثار نموده اند که اکثر انبیاء و رسل در المقام
بوده اند از بلاد دمشق و فلسطین ظهور نموده اند چنانکه در کتب مورخین است
از اریزه الی رزه که طول و عرض دمشق است و فلسطین است هفتاد هزار پیغمبر
مدفون است صاحب تاریخ شام و بعضی از مورخان عالی مقام گفته اند
که از دمشق الی غزه به ضم غین معجمه و تشدید زاء معجمه و منقوطه که نهایت ارض
فلسطین است هفتاد هزار پیغمبر بوده است و بعضی از علمای اخبار نوشته اند که
در شهر الخلیل که از بلاد شام است قبر حبیب نجار است و بعضی از انبیاء کبار
مدفون اند و در بلده عکه ده نفر از پیغمبران غنوده اند و در مدین
سی نفر و در دمشق نفر و حضرت موسی در تیه جانب مشرق بیت
المقدس است و هم جناب عزیز در تیه غنوده و حضرت
در سه منزلی فرموده و حضرت صالح در مکه وفات فرموده
و حضرت ابراهیم و یعقوب و اسحاق و یوسف در مدفون شده
و هم جمع دیگر از در ان حوالی که مقصود ما شماره ایشان

حالات ابو یعقوب

[illegible]

ابن بطوطهٔ طنجی مغربی در ضمن بیان سیاحت خود از بلدهٔ بیروت که
از سواحل شام است گفته است که از بیروت قصد قبر ابو یعقوب یوسف
نمودم که گمان بعضی بر آن است که از ملوک مغرب بوده و قبر او در
کرک نوح است و نزد او زاویه است که در آنجا طعام خورانیده میشود
زوار و صالح رحیمی گویند ابن ابو یعقوب وارد شام شد بمرض صعب
مبتلا شد در میان بازارها کنار افتاده بود تا اینکه شفا یافت و در
میان باغات خارج شهر رفت ملکی کسی او را بباغبانی قبول کند
[illegible] باغ ملک نور الدین مدت شش ماه در آنجا
[illegible] بود چون اوان فواکه شد روزی سلطان بباغ خود آمد و
وکیل سلطان که باغ سپرده او بود با بو یعقوب گفت انار خوب
بیاور رفت چند دانه آورد وکیل امتحان کرد دید ترش است گفت
انار دیگر بیاور رفت آورد باز دید ترش است در غضب شد گفت
شش ماه است اینجا باغبانی هنوز انار شیرین را از ترش امتیاز
نمیدهی ابو یعقوب گفت شما را حراست باغ آورده اید نه
از خوردن وکیل چون نزد سلطان رفت کلام ابو یعقوب را
بیان کرد سلطان امر کرد باحضار او و در سابق سلطان در
خواب دیده بود که با ابو یعقوب نام خواهد ملاقات نمود و از او فائده
عظیمه بسلطان خواهد رسید چون ابو یعقوب نزد سلطان آمد
[illegible] دانست که آن است که در خواب دیده فرمود اسم تو
ابو یعقوب [illegible] فرمود بلی سلطان از جا برخاست او را بغل
نمود پهلوی خود نشانید و از او خواهش کرد میهمان من باش [illegible]
مال حلال باو خورانید [illegible] چند روزی با او بود تا
اینکه پنهان از سلطان فرار کرد خود را بیکی از قراء شام رسانید
در آن وقت هوا بسیار سرد بود [illegible] در آن قریه بیکی از فقرا [illegible]
آمد گفت [illegible] مهمان تو باشم مرد فقیر قبول نمود بجهت او

اثر ابادی

مرغ بریان نمود و از آن گوشت آن نور خواهد بابان جونی که
در شب افطار غذا ابو یعقوب در باره او دعای خیر فرمود و آن
فقیر بود چند دختر بود یکی از آنها با او از زفاف بود و عادت
آنها این بود که باید دختر جهاز با خود ببرد که عمده آن مس باشد تا
هرکه ببیند می پسندد شوهر میکرد ابو یعقوب فرمود در خانه تو
مس پیدا نمود و آنفقیر مسهای جهاز دختر را نشان داد گفت بیاور
در رو خانه همه را هرچه میتوانی جاریه کن بیاور رفت آورد گفت
جاجی را آتش بسیار افروخت دست مسها را سرخ نمود [illegible]
در شب را آورد زد با بیمار تمام را طلای احمر نمود مکتوبی نوشت
نور الدین ملک شام در آن مکتوب سلطان را از واقعه اعلام
میدارد و خواهش میکند اولا صاحب مسها را [illegible] و بمرد فقیر
تقدر احتیاج حسن بدهد تا فقیر [illegible] مریضخانه در شام برای غربا
نماید و من فوق [illegible] را بقای مریضخانه بگذارد [illegible]
در بین راه ها برای سهولت عابر سبیل غربخانه بسازد اگر خواب
اگر ابراهیم ادهم از سلطنت بلخ و خراسان گذشت منهم از سلطنت ملک
مغرب [illegible] گذشتم سلطان هم [illegible] او عمل
نمود کاملا کاتب گوید [illegible]
و [illegible] تا مثل ابو یعقوب نشود نخواهد رسید
یعنی وجود [illegible] این صنعت هیچ
اشتیاقی ندارد و بهمین نحو است علم جفر [illegible]
[illegible] البته خوب است اینهم لا علاج باید از [illegible]
با نقش باشد که خود سلطان [illegible] زیر عبا خریده [illegible]
از عادات تجار [illegible] با اطاعت کرده باشد فدای او
[illegible] فقیر و بیچاره [illegible] اعانه نماید [illegible]
طور است علم امام که تمام حقایق و مخفیات می بیند [illegible]
مثل این با مردم راه میرود که هیچ نمیدانند الا در مقام اظهار حجه [illegible]

[illegible] ١٣٢٦ [illegible]

[illegible] و هو الحکم مقام العبد

چند حدیث اول در کافی از امیر المؤمنین ع استعمال در رساله

حضرت صادق سلام الله علیه که بنجاست مر قوم میفرماید در کافی است

یا عبد الله حدثنی ابی عن آبائه عن علی ع عن النبی قال

نزل علی جبرئیل فقال یا محمد ان الله یقرئک السلام ویقول

اشتققت للمؤمن اسما من اسمائی سمیته مؤمنا

فالمؤمن منی وانا منه وفی الخصال باسناده عن

ابراهیم ابن عمرو عن ابی عبد الله قال المؤمن اعظم حرمة

من الكعبة الثانی الامین الطبرسی اول سوره بنی

اسرائیل اخبار المعراج اقسام اربعه فصل ثلاثه منها وارد

الرابع ومثل له بما روی انه کلم الله جهرة وراه وقعد معه

علی سریره ونحو ذلك مما یوجب التشبیه والله تعالی یتقدس عن

ذلك وکذا ما روی انه شق بطنه ص وغسل لانه کان طاهرا

مطهرا من کل سوء وعیب وکیف یطهر القلب وما فیه من الاعتقاد

للاعتقادات بالماء الثالثه فی العیون عن علی

فی قوله تعالی اکالون للسحت قال هو الذی یقضی لاخیه

الحاجة ثم یقبل هدیته الرابعه فی العیون باسناده عن الحسین

ابن خالد الصیرفی قال قال الرضا ع من قال بالتناسخ

فهو کافر ثم قال لعن الله الغلاة الا کانوا یهودا الا کانوا

مجوسا الا کانوا نصاری الا کانوا قدریه الا کانوا مرجئة

الا کانوا حروریه ثم قال لا تقاعدوهم ولا تصادقوهم

وابرؤوا منهم برئ الله منهم روایت است امیر المؤمنین ع

از منبر بزیر نیامد مگر اینکه فرمود ما زلت مظلوما منذ قبض

رسول الله الخ روایت ما من یده الا وفی جناحه مکتوب

انا البریة آل محمد خیر البریة شهید در قواعد میفرماید وقد

ورد فی الحدیث عن النبی ص من قتل الوزغ فی الضربة الاولی فله

مائة حسنة ومن قتلها فی الثانیة فله سبعون حسنة کفته

وزغ حیوان ضعیف است حاجت از دیگر مضعف قتل آن ذات و مضرت

اول ولا دلالت میکند ضعف عزمم او

جزو دوازدهم

قال رسول الله صلی الله علیه وآله کل بدعة ضلالة سبیلها

الی النار علامه علی الله مقامه در مرات العقول فرموده بدعت

در عرف شرع چیزیست که حادث شود بعد از پیغمبر و نص نرسیده باشد مخصوص

و داخل نباشد در آن از پیغمبر نرسیده باشد بخصوصه و داخل در بعضی

از عمومات هم نباشد یا آنکه وارد شده باشد نهی بخصوص از

آن یا عموماً و داخل بدعت نیست چیزیکه در عمومات رسیده مثل بنای

مدرسها که داخلند در عمومات ایواء المؤمنین و اسکان ایشان

و اعانت مؤمنین یا مثل انشاء و کتب علمیه و تصانیف

آنها در معلوم با شرعیه و مثل لباسها یکه نبوده است در زمان

رسول الله ص یا اطعمه محدثه که داخلند در عمومات حلال که نهی رسیده

اما نمازهای نافله که صریحاً پیغمبر ص نهی فرموده خواندن آنها را بجماعت

رمضان در نماز تراویح امر کرد بجماعت برخلاف نص پیغمبر با مثل

بدعه متعتان کانتا فی زمن رسول الله حلالان وانا احرمهما

خود میگوید در زمان پیغمبر حلال بود من حرام کردم یکی متعه

نمودن زنها یکی حج تمتع نعوذ بالله تعالی ما صیر بدعه احداث

در شرع اظهار امری که نصی از پیغمبر نرسیده باشد اعم از اینکه اصلی

باشد یا خصوصاً داله بدعه باشد شهید در قواعد میفرماید

امور بعد از پیغمبر چند قسم است باید عتق و الطلاق

او حرام است ولن یصلح العطار ما افسد الدهر یعنی

عطار هرگز نخواهد اصلاح کند عطر را اگر روزگار او را فاسد کرده

کنیه های ائمه

امیر المومنین	الحسن	الحسین
ابو الحسن و ابو تراب	ابو محمد	ابو عبد الله
زین العابدین	الباقر	الصادق
ابو الحسن و ابو محمد	ابو جعفر	ابو عبد الله
الکاظم	الرضا	التقی	النقی
ابو الحسن و ابو ابراهیم	ابو الحسن	ابو جعفر	ابو الحسن
العسکری	المهدی	
ابو محمد	ابو القاسم	

هر گاه ابو جعفر مطلق گفته شود مراد حضرت باقر است هر گاه مقید شود بثانی مراد حضرت جواد است همچنین ابو الحسن هر گاه مطلق ذکر شود مراد حضرت کاظم است هر گاه مقید بثانی ذکر شود مراد حضرت رضاست و همچنین ابو الحسن [illegible] چهارم است هر گاه مقید بثالث شود مراد حضرت هادی است هر گاه گفته شود العالم او الفقیه یا عبد الصالح مراد حضرت کاظم است

در عجائب المخلوقات است مرغی هست سالی روز عاشورا صبح از سر کوه آمده بر امام حسین ظاهر میشود تا غروب نوحه و ناله میکنند غروب میمیرد دیگر کس او را نمی بینند تا سال آینده صبح عاشورا باز معاینه یا غروب

در مجموعه معتبره دیده شد که سام ابرص آتش است مرغ سام اند رآتش بود که تخفیف سمندر خوانند از عجائب ابو منصور قزوینی گفته که من مردی دیدم از جمله زرکان که صد و بیست مرد همراهش بود همه جمل مثل هم تعجب کردم آخر رسیدم گفت زنی در آتشم چون حمل خویش نهاد چون گفته بودم که منقطع در آن حرکت میکردند در احوال [illegible] شهر لکنم گفتند گفته بود بشکاف شکافتم صد و بیست سر دیدم در آن از ان هر یک بوستی دو چشم در آن سر مرحم با ینها مهد آدم با دقد الهر بهمه رنگ و ابلع شد همه اینها بمیرند [illegible]

در کلام هست یک کلمه که شش حرف یا خفیفه یعنی که شاید با مسما کامل حرف‌هایش بصورت برون کامل یک آیه است کامل ضعیف که نیست آیه بقول روح الامین باز گوئید مطلق آیه نیست علما گراهی و ائمه دین هر که از حاء و دال شود کامل یا بدا و لام در اول یس

ا الحوامیم

و موقوف اند آن کلمه الرحمن است که شش حرف است و هم بصورت برون است و دو بیت آیه است در سوره الرحمن و نصف آیه است در خشی الرحمن بالغیب و شش آیه است در اول سوره الم حم ن و القلم هر یک از اینها آیه تمامی است و آیه نیست بملاحظه اینکه تعداد حروف آن بر اسلوب حروف تهجی است در بعضی از کتب معتبره است اگر بخواهد حالی بیمار را کشف نماید تخم مرغ خانگی را در تر از و گذارده وزن او را یک درکفه دیگر و سنگ را ضبط نماید و این طلسم را بر آن تخم مرغ نوشته شب زیر سر بیمار گذارند صبح را آورند بهمان سنگ باز بکشند اگر کم شده بیمار بمیرد اگر زیاد است بیمار زنده از خوب میشود فهو ... هو به

از بعض مجموعهای معتبره دیده شد که حضرت فرمود لا یکمل المومن من اربعة اشیاء دابة فارهة و دار واسعة و ثیاب جمیلة و سراج منیر مومن باید چهار چیز داشته باشد اول مرکوب خوب و چوا بکه صاحبش شاد باشد و فرهنگ نیز دل و واصل و فراهین بمعنی حاذق است میگویند طبیب حاذق و مومن باید خانه وسیع داشته باشد و لباس جمیل یعنی نیکو و چراغ روشنائی دهنده داشته باشد عرض کردند که بکسب اما داره فارهه بمعنی عقل است اما دار و سعه حلم است اما ثیاب جمیله حیاء است اما چراغ روشن علم است

در اول ... حرف معجمه حروف او فی دون ... خر است ث ج خ ن ظ ف ش یکی از خواص اینها اینکه در هر سطر یکی از این حروف نباشد از صاحبان خرد نیست و دنیوی باید متوقع شد مگر از او شری دیده میشود و اگر یکی از این حروف در اول اسم واقع شود خیر از صاحبان متوقع نباید شد علمای این علم تفاؤل بابن حروف بسیار زنند اول از اسم برسند حتی در تعبیر خواب هم از ... دارد در اسرار فاتحه الکتاب یکی این است حروف در او است نقش صاحب مجموعه این هفت حرف است که در فاتحه نیست علما را در فاخر باشد آخر گویا از امام جعفر رسید که نوشته در مجموعه است ام حضرت مولود ... حمد ...

[illegible]

من علم ... ومن آمن ... ومن طلب ... وإن لم ... حسن تأليف الكتاب ... تمام العقد ... من لم ...

ث از ثبوت است ج از جسم است خ از خوف است ز از
رقوم است س از سعادت است ط از ظلمات است ف
از فرع است خوانند جدا از تمام اینها مصدق و مجروری است شرط
در لفظی ایمان ودر ... دین و سوره حمد ۱۳۴ حرف است هر که سوره
مبارکه حمد را خیلی بخواند از فزع روز پنجاه هزار ساله در امان است ان شاء الله
خداوند بعد از تمام شعران که صد و بیست چهار هزار اند بخوانند ثواب
... از ثواب شعران عبارت کتاب این است ثواب صد و
بیست چهار هزار پیغمبر با و مرحمت فرماید کاتب گوید عقل انتها ...
که بگویم عقل ... میکند یا من یعطی الکثیر بالقلیل ... فضل خدا
... محمد و ... قل بفضل الله وبرحمته فبذلک فلیفرحوا ...
... قرآن ... صد و بیست و چهار ... سوره است هر ... در قرآن ...
در سوره حمد است در دفتر دیگر مختصر نوشته ام که سبع مثانی ...
و خداوند ... سوره حمد ...
و تمام قرآن ... آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم
... در سوره الم نشرح ... و در سوره والضحی است الم یجدک
یتیما فآوی ووجدک عائلا فأغنی ووجدک ضالا فهدی
بعضی از کلمات مواعظ و اشعار — من طلب شیئا وجد وجد
والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا — الحر حر وإن مسه الضر
فما وهنوا لما أصابهم فی سبیل الله — کل امرئ بما کسب رهین
المأمول خیر من المأکول — امید و انتظار بهتر از خوردن است ...
وللآخرة خیر لک من الأولی — العبد وما فی یده کان لمولاه
والحمد لله رب العالمین — خرمن سوخته ...
ودوا لو تکفرون کما کفروا فتکونون سواء — ... کنند
حتی إذا فرحوا بما أوتوا أخذناهم بغتة — کار ... کرده ...
لیس للإنسان إلا ما سعی — هر چه بکاری بدروی ...
إذا کان الغراب دلیل قوم — سیهدیهم ...
هر کرا ... غراب بود — ... خراب بود ...
هر ده ... — وهل یبکی فی الناس شیء ...
وما تکافی فی الیدین الأصابع ... قولک لا ... نعم
وصحیح قول لا بعد نعم

الناس

... ابن ... مع الخلق ... الناس ...

الناس والکیس من إن وجد ... ما لم ... آثار ...
ویحسبون أن یحمدوا بما لم یفعلوا — اکابر ... در چشم دیگران می بینند
... در چشم خود نمی بینند — أتأمرون الناس بالبر وتنسون أنفسکم
تری ... خفیف ... — وفی الروایة ... طاهر
... ولا یأمن مکر الله إلا القوم
الخاسرون — ... دفاع است
... نیست ...
... ناله ...
... الکلب ... فعال ... ما ...
... شیخ ... — از ... زیاده ...
... خواهد ... نماید
إذ ... فی ... العفا
إذا کنت ... واضربت جاهل — ندمت علی التقصیر
فی زمن البذر — من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها
وما له فی الآخرة من نصیب — ... خراب ...
... — الحبیب الإنسان ...
... زوجه ... زنان ...
زبان ... — ... فیها ...
... — ...
... جای خود ...
... سید ...
... عظیم ...
عرض ...
... العرب ... اموال ...
... ومن ... — کانوا ... ولا ...

دعا ... زبان ...

حکم و نصایح که بوذرجمهر پرسیدم که از خدای خود چند چیز بخواهیم که
همه چیز خواسته باشم گفت تن درستی و ایمنی بفرموده
نعمتان مجهولتان الصحة والامان گفتم از که ایمن باشم گفت
از دوستی که از حسد دور باشد گفتم بهر وقتی چه چیز سزاوارتر است
گفت در جوانی فرهنگ و علم آموختن و در پیری کردار نیک و دانش
در سرای ایام بکار خود مشغول بودن گفتم چه سخن است که نزد همه کس
مذموم است گفت از هنر خود گفتن گفتم ز جوانان چه نیکوتر است
در پیران چه لایق تر گفت ز جوانان شرم و دلیری و از پیران دانش
و آهستگی گفتم بهتر آن که باید گفت آنکه نیک از بد بداند و کار بد
بکار دان رکند گفتم از که باید حذر کرد گفت از مردم چاپلوس و
خسیس توانگر گفتم سخی کیست گفت آنکه در بخشیدن شاد شود گفتم
چه چیز است که بود تباه کند گفت از اغنیاء بخیلی و از علما تکبر و از
زنان بیشرمی و از مردان دروغ گوئی گفتم در دنیا بدبخت کیست
گفت درویش متکبر گفتم نعمت و نعیم داران بچه توان یافت گفت شکر گزاری
گفتم حکیم از لطیفه چه حاجت شغف گفت کم خوردن و کم خفتن و کم گوئی
گفتم خردمند عاقل کیست گفت آنکه سر را اندکی گوید گفتم خواری خفت
از چه چیز خیزد گفت از کاهلی گفتم راحت در چیست گفت در تنهائی
و قناعت گفتم ندامت و پشیمانی از چه چیز گفت از عجله کردن در کارها
گفتم آبروی چه ببرد گفت طمع گفتم از اعمال کدام پسندیده تر است
گفت تواضع بدون ذلت و سخاوت نه از بهر عوض و مکافات
گفتم اصل بزرگی چیست گفت تواضع با زیردستان و مزاح نکردن
با کودکان و غلامان گفتم از مردم چه ناخوش تر است گفت تندی
از پیران و حرص از دانایان و بخل از توانگران گفتم در جهان
از همه نیک بخت تر کیست گفت اگر خود به سخاوت بیاراید و
زبان بیهوده گوئی نیالاید گفتم حکیم را در هیچ موضع عیب تمام
گفت از موضع تهمت پرهیز کن گفتم شنودن چیست حسنت گفت آنکه
خطای تو به تو بپوشاند و نصیحت ها از تو باز نگیرد

گفتم

گفتم علامت بدی چیست گفت آنکه در بدی یاری کند و بداند و تواند تا شکار باید
بعد از کاری که گذشته باشد گوید چنین و چنان بایست کردن گفتم از چه
ناشکیبا تر چگونه باید بود گفت بدین که هر روز از حاجت کم بپرسی و
حاجت از او کم بخواهی گفتم با که نشاید راستی گرد گفت با ابله و بدگو
و بدفعل گفتم بهتر از زندگی و بدتر از مرگ چیست گفت بهتر از زندگی
نام نیک گذاردن و بدتر از مرگ آنکه چیزی از خرد بخواهی نرسد و از
کسی خواهی بدهد گفتم انسان از چند چیز بی نیاز نخواهد بود گفت
دانا از مشورت و حکیم از حلم و پارسا از پارسایان گفتم کار آدمی
بکوشش است یا قضا گفت کوشش قضا را سبب است گفتم هیچ کس
بواسطه دیگری نیک بخت توان شد گفت بنده بخدا و فرزند بپدر
و مادر و زن بشوهر نیک گفتم حاسد بلا چند چیز است گفت
چاپلوسی و دروغ گوئی در وقت حاجت و غیبت در حال مفارقت و
گفتم چند چیز است که پنهان داشتن آنها از مروت است گفت نعمتها
درویشی و صدقه دادن گفتم درد عاجلی که کیست گفت اولاد
علما باشد و مالک صحیح به همت گفتم چه چیز علامت دولت گفت
مزاح کردن با زیردستان و نزدیک داشتن زنان و صحبت افسوس
خواره گان گفتم حکیم مردم را داشته باشند گفت در معامله
نیکی کن و زبان مردم را بلا میالای گفتم از علم آموختن چه چیز یابیم گفت
اگر فقیر باشی غنی شوی و معنی غنا در اینجا غیر ظاهر است و اگر غنی
باشی معروف شوی گفتم اگر غنی شدیم چه بهتر اعمال است گفت
با زجوئی و حقوق فقرا و نیز واجبات از مال خود ادا کنی و
بیعدو ما در ناحق و از آنچه انداختن تو کسی و از آن خوف خود
و ظلم کنی و دشمن ... که ناحق در ولی تجاره بلا عذر بنماید گفتم
چه چیز است که بیچاره کند گفت سخن نا سزا شنیدن و رنج در وقت سیند
گفتم آفت علم چیست گفت بر مردم عرض کردن بدون آنکه از تو
طلب کنند خصوص بنا کس و مرد خیلق گفتم عبادت چند قسم است گفت
سه قسم یکی خط دل یکی خط و نفس و زبان یکی تمام اعضاء اما بهره دل
فکر است و بهره زبان دعا و تلاوت قرآن و بهره اعضا طاعت

در مجموعهٔ محمد شاه غازی که یکی از علمای هند جمع کرده در حدود سنهٔ
هزار و پنجاه قال رسول الله ص من حلق لحیته فکانما قتل امامه
مسجعمن هرکه ریش خود را بتراشد بعد فرمود مثل او است که
هفتاد مرتبه با مادر خود زنا کرده ایضا در آن مجموعه میگوید تا حقه
خط مبارک حضرت رضا ع که هرکه بنویسد بر سه قطعه از کاغذ
بنویسد اول بنویسد بعد از بسم الله لا تخف انک انت الاعلی
در قطعهٔ دوم بنویسد بعد از بسم الله لا تخف نجوت من القوم
الظالمین و در قطعه سوم بعد از بسم الله بنویسد الا له الخلق والامر
تبارک الله رب العالمین پس هر قطعه را سه مرتبه سورهٔ توحید
بخواند سه روز هر روز یکی از آنها را بلع نماید ایضا در حدیث
که فرمود مبارکنا لنبینا و علینا لبنینا [illegible] با ملک [illegible]
ماست و بر [illegible] و دیگران ماست بعضی [illegible] دلیل فرموده اند جایز
نیست [illegible] علوی زن حلوی بگیرد و بعضی فقها اراده اند [illegible] علویه
مکتفی نمیتوانند جمع کنند بجهة آنکه امیر المؤمنین با فاطمه بود زن نگرفت
ایضا در روایت است که هرکه روز شنبه ناخن بگیرد آکله در بدن
او پیدا نشود بعد فرمود که روز یکشنبه ناخن بگیرد برکت از او میرود
روز دوشنبه ناخن بگیرد حافظ و قاری و کاتب میشود روز سه‌شنبه
خوف هلاکت دارد چهارشنبه بدخلق میشود پنجشنبه مرض از او
بیرون میرود و شفا وارد میشود جمعه [illegible] برای او حاصل
شود [illegible] با او محبت میکنند و روز [illegible]
در شرح مصابیح است قلموا اظفارکم ما السنة والادب
یمینک خواتیم و شمالک او خمس [illegible] با حبهها
خود را از روی سنه و ادب اما دلیل [illegible] حروف جواب
[illegible] اشاره بحرفیست که انگشت کوچک باشد و او
اشاره با انگشت وسطی که وسطی باشد الف اشاره با بهام
که انگشت بزرگ و [illegible] گویند و سین اشاره با انگشت سبابه است
باء اشاره به بنصر است و دست چپ او خنصر است [illegible]
ایضا در [illegible]

الصادق از مجموعه داودکات [illegible] روز یکشنبه باعث هم و غم بود
دوشنبه موجب سعادت است سه‌شنبه باعث مرض است نفقهٔ چهارشنبه
موجب حصول مال است پنجشنبه موجب عزت و آبروست نزد مردم جمعه
موجب شفقت با ملت است شنبه باعث دخول نار است ایضا
پیغمبر فرمود که هرکه روز جمعه غسل کند عطا میکند خداوند او را نوری
آبی نوار روز [illegible] ثواب اگر در میان دو جمعه بمیرد شهید مرده است
ایضا فرمود هرکه آب بیاشامد بالا از آن لعنت امام حسین کند و قاتلش
لعن کند خداوند صد هزار حسنه در نامه عملش بنویسد و
صد هزار گناه از او محو کند و صد هزار درجه در بهشت برای او بلند نماید
ایضا کسیکه مؤمنی را قرض بدهد از مال خود پس تا مؤمن متفرق شود و بعد
بنوشته ملائکه برای او صلوات میفرستند تا از مخوانند تا ادا کند ایضا
در تفسیر علی ابن ابراهیم از حضرت صادق ع از امیر المؤمنین فرموده این
ستاره ها که می بینید هر یک شهریست مثل شهرهای زمین و هر شهری
عمودی از نور است طول آن عمود [illegible] است و پنجاه [illegible]
سفر باید کرد ایضا است که در [illegible] اخواه مشهور است که در کره قمر شهرها
و کلف قمر بواسطه همان شهرها است ایضا در کافی از ابی عبد الله
خداوند متعال ستاره خلق کرده در فلک [illegible] از آب سرد و بسیار
ستاره های جاریه از آب گرم خلق شده اند و آن یک ستاره ها نجم
الانبیاء و اوصیاء خوانند و نجم امیر المؤمنین که امر میکند بخروج
از دنیا و زهد در دنیا که فرش او خاک و بالش او خشت و لباس او
خشن و غیر نرم باشد و هیچ ستاره در نزد خدا بهتر از آن نیست و از
اینجاست که سعد و امیر المؤمنین اخبار دارد اکل میکردند غذا خشن را
نعم درست بدون ادام و خورش مجلسی میفرماید این خبر دلالت میکند
ستاره سعد مجلسی خطا کرده اند در طبایع کواکب و سعد ستاره که نسبت سعید میدهند
سعد و نحس بنها و شاید مراد این باشد که هر ستاره که نسبت با نها میدهند
حالش این طور است و ممکن است هم [illegible] منافاتی ندارد این خبر با خبر دیگر
منجمی [illegible] تحصیل [illegible] النظر في اغراض امور دنیا است خبر [illegible]
طلب میکنند از آخرت دنیا و مغرور شدن بزخارف دنیا و اغراض [illegible]

سنجانی

داوری امیرالمؤمنین ع مردی چوبی بر سر مردی زد پس او دعا کرد که بواسطه آن چوب رو
چشمش و شنوایی گوشش و گفتار زبانش من و شامه دماغ من تمام باطل
شده آمدند خدمت امیرالمؤمنین و حضرت آنمردرا موعظه فرمود و او را
از خدا ترسانید فرمود اگر دروغ گفته برگرد گوش نکرد پس حضرت فرمود
او را ببرید مقابل چشمه خورشید نگاه دارید اگر چشم باز کرد تو چشم خورشید
نگاه کرد چشم بهم نزد و آب از چشم او نریخت راست میگوید والا دروغ
میگوید اما گوش او یک مرتبه بیخبر زیر گوشش فریاد کنید اگر ترسید دروغ گوید
والا راست گوید اما شامه پاره از کهنه آتش زنید زیر دماغ او بدارید
اگر عطسه زد دروغ میگوید والا راست گوید اما زبان سوزن بزنید بزبان
او بزنید اگر خون سیاه برآمد راست میگوید و اگر خون سرخ برآمد دروغ
میگوید امتحان کردند دیدند همه دروغ میگوید حضرت فرمود او را
ادب کردند فرمود تو هیچ حقی نداری برای او الا قصاص یک چوب پس فرمود
قصاصیکه خطر نفس در او باشد نباید قصاص کرد چون آن اعضاء همه
انسان است معاد خطر دیگر عارض شود دیدند اصلا در معادیم دهان است
دیه هر یک پنجاه دینار است و آنچه در مواضع دهان است هر یک ... پنج دینار
مجموع هزار دینار است بعد فرمود که بعضی فرموده هر که صدقه کند قصاص را
و یا دیه را یا آنچه او را واجب باشد خداوند آن را کفاره گناهان او
قرار میدهد بقدر آنچه صدقه کرده بود   داوری صاحب بن عباد در ری
هم زمان او در زنجان پیری بود فقیه مفتی اهل زنجان محترم و محتشم بود
جوان علوی پسر ... زنجانیان هم فقیه بود ... میان ایشان ...
مباحثه و سرکوبی ... ولی علوی پیر مرد را ... بود کافر خواند چه
به پیر دادند ... او را حرامزاده خواند خبر بجوان دادند خیلی آزرده
شد فورا سوار شد آمد ری نزد صاحب ابن عباد از پیر گله کرد و گریه کرد که او
مرا حرامزاده خوانده آیا در زمان شما سزاوار است اولاد سعید حرامزاده
خوانند صاحب در غضب شد و شتاب پیر را حاضر کرد با جمعی فرمود
تو پیر مرد فقیه در بهشت محمد ... آیا ... گور ...
فرزند سعید را حرام زاده بگویی درست کن والا تو را از ...

فقیه برزد

فقیه برزد گفت من گواهی بهتر از خودش دارم حرفی ندارم با عقیده من او
حلال زاده است اما با قرار خودش حرام زاده گفت چه طور میشود
گفت اهل زنجان میدانند که مادر او را پدرش بی عقد گرفت و آورد در
... کافر خوانده اگر او در عقیده گفته پس نکاح من درست نیست
او حرامزاده است اگر ... دروغ گفته همان زد و ... ولا ...
جوان بسیار خجل شد از سخن ... دیگر   نکو کار اگر ... جهنم

حکم ربانی صلاح ... در دفع مرض وبا مفصلا ... در ...

فوائده کانه   دفع مرض وبا هر روز صبح ... بخوان سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر   ... بخوان لا اله الا الله
ایمانا و تصدیقا   ... بخوان لا اله الا الله حقا حقا پس ... در
ساکن خود شان بحکم خدا دیگر بیرون نمیایند   جماعتی از شیعه
آمدند خدمت مبارک حضرت صادق سلام الله علیه ... خروج کردند
از مرض وبا و زیاد مرده حضرت فرمود او را بیرون زدند ...
بلد بجهت فرار ... از آن در علم خدا پس هر یک ... و جهاد ...
صلوات بر دختر پیغمبر فاطمه اطهر ... خدیجه کبری سی و سه مرتبه بعد
بر دارد شانه خود را شانه کند محاسن خود را از بالا بزیر و از زیر ببالا
و مقصود ذکر خدا نماید بهتر بن ذکر ها تسبیحات اربعه است بعد بخواند ...
... بدست ... رسانده بر محاسن ... صلوات بفرستد
و بگوید اللهم عافنی من الوباء خدا انشاء الله کفایت میکند
... مرض ...
ابن ... ضرب المثل است ...
هو الکفر من حمار   واقعه ... ابن مالک ...
بود و در جود و کرم ... بود ...
... پس کافر شد گفت ...
... خدا ... هم ...
نمود و خانه ... خراب کرد ... ضرب المثل شد هو الکفر من حمار
داد ... الایع ... بود ... گفت
السجده سجده کن بسجده ...

تو نیز وان بحکیم خاصه خود گفت که تیاذوق نام بود گفت تو
بر سر بچه خود آثار نگذارد که بکار تو باشد گفت از علم
خنده کلیمی میگویم مختصر که قائم مقام تصنیف بزرگی باشه در طب
مرا ضبط کن تا صحت تو پایدار باشد و محتاج طبیب نشوی
اول آنکه هرشب پیش از خواب خود را متوضی عرضه کن که گرم الله
بیدار شوی حمام برو بعضی غلطها است که از قعر بدل بیرون میکشه
که یا دوا بیرون نماید سیم آنکه در هفته قی کن که تب گوید
قی در اصطلاح اطبا را نوشته ام که چه قسم است نه گفتن
زدن بحق است یا حجامت و دیگر در هر ماه حجامت بیدکن حمام چیزی
مخور که دندان تا دیگر کار نمیکنند چرا که معده زنان از دندان
بهتر که نفخ معده نمیتوانند آورده خورد نماید مثل مثل زرات
تخم جمیع میوه نارسیده مخور و آنکه تا توانی دوا
مخور که مثل صابون معده را پاک میکند اما جامه را
کهنه میکند و دوا خوردن مثل تیر اندازی است که خطا
میکند ... تا توانی کمتر مجامعت کن چرا که خون منزله آب
است بدن که معده از آن قوه میگیرد طبیخ غذا
نهار نهار با برزن جامع مکن که مرگ تا کی بال گیرت ...
خون گیر تن است تا توانی خارج مکن و هم غذا مخور تا گرسنه نشوی
فو نیز دانی حکیم کرد با طلا نوشتند حرز خود قرار داد
محدث نوری در کتاب لؤلؤ و مرجان بعد از انکه آیات کثیره و اخبار در وجوه
در مذمت دروغ گفتن وارد فرموده ملتفت باید مؤلف بجهت سهو و خفظ
کردن و حاضر الذهن بودن مناسب دیدیم که خلاصه معاصی دروغ
گوها از آیات و اخبار که شنیده مستفاد میشود در دو شبه محصور کرده
اول اذ دروغ فسق است و دروغگو فاسق است ان جاءکم فاسق
بنبأ دوم دروغ گو با آیات رحمت خداوند رو برو هم قرآن
اجتنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا قول الزور سیم دروغ
۳ دروغگو ایمان ندارد انما یفتری الکذب الذین لا یؤمنون
۴ دروغ گو آثم تا تیه یا منه گمر دیجار ۵ دروغگو مبغوض
خداوند است ۶ دروغ از شراب بدتر است بعضهم
دروغ گو

دروغ گو دهانش متعفن گردیده است بطوریکه ملائکه تقدر یک میل راه مسافت از او دوری میکنند
دیگر خداوند او را لعنت میکند فلعنة الله علیه ان کان من الکاذبین
متجعل لعنة الله علی الکاذبین دیگر انبیاء گفته اند او را لعن میکنند
حاملین عرش او را لعنت میکنند دیگر انکه دروغ مخرب ایمان است دروغ گو
طعم ایمان را نمیچشد دیگر آنکه دروغگو تخم عداوت میان خلق خدا میکارد
کفته در شنیه ملیشان مسلمانان جایز جرح حاشیه که دروغ و استلام ... از خلاف آن
دیگر بجهت یکبار دروغ هفتاد هزار ملک او را لعنت میکنند دیگر آنکه دروغ
کلید خانهای تمام خبائث است دروغ فجور است دروغگو فاجر است
امیر المؤمنین در مجلس این زنها فرمود دروغ نمیگوید مگر فاجر
دیگر آنکه دروغگو را در مقام مشورت نباید راه داد دیگر شهادت
او مقبول نیست دیگر آنکه دروغ باعث فقر است و وارد شده
دیگر آنکه نوشته اند دروغگو در قبر عذاب مخصوصی دارد دیگر آنکه او
موفق بنماز شب نمیشود و محروم میشود از روزی دیگر آنکه خداوند او را محروم
مینماید دیگر آنکه دروغ از کبائر است دیگر آنکه دروغ حسن و طراوت
و بهاء را میبرد دیگر آنکه در شرع وارد است ... قرار داده اند نشتر و برادری
با او دیگر آنکه خداوند او را هدایت نمیکند ان الله لا یهدی
من هو مسرف کذاب بلکه خداوند هدایت نمیکند اسراف کننده دروغگو
معصیت دروغ فرمودند از شراب بدتر است روایتی در کافی در عقاب الاعمال
نوشته شده که حضرت باقر فرمود که خداوند از برای بدیها قفلها قرار
داده و کلید آنها شراب است و دروغ بدتر است از آن بجهت چند
مفاسد دروغ بیش از مفاسد شراب است مفسده شراب خوار بوجه
بخود شارب فقط و کم کم با و لیا وارد میشود مفسده دروغ چه بسیار دیده شده
طلاق میشود و خونها ریخته میشود و زنها بیشوهر میشوند و غارت میشود چنانچه
از روایات دروغ ولید ابن عقبه ... فی معیط درباره بنی مصطلق
که لشکر مرتد شده اند آیه نازل شد ان جاءکم فاسق بنبأ
دیگر غلام سحر خبر داد با کار خود که زن تو با دیگری در فسق است آمد زن
کفت غلام زن تازه گرفته عاشق است تا زن خود را هلاک کرد اقوام
زن با اقوام او آنها نزاع کردند خونها ریخته شد در عوام اعلام

حضرت باو فرمود

دیگر آنکه دروغ با اصل ایمان و اساس آن ضرر دارد
الکذب خراب الایمان بخلاف شراب اثرش در بدن جسم است
دیگر آنکه دروغ سبب اختلال نظم معاش و فساد امور عامه مردم
واکثر نوع انسان بیکدیگر مخلوط و مربوط اند در معاملات و مناکحات
و وکالات و رسالات و صلاح بیکدیگر بند و مدار و علو بعهود
خود پس کار معوق میماند و در شراب اختلال نظام معاش نیست
اگر باشد کم است دیگر آنکه شراب خوار چون توبه کند از روی
حقیقت گناه آن آمرزیده میشود اما دروغگو و قبول توبه اش
میشود که هر فساد راز دروغ او پیدا شده مثل ضرر مالی یا جانی
یا عرضی وغیر ذلک تماما اصلاح کند و این کار مشکل است
شراب خوار اگر توبه کند در واقع نزد حاکم شرع مطاع پس توبه اش
که قبول شد شهادت او لا هم حاکم شرع قبول میفرماید لکن
قبول شهادت دروغگو در فقه معتبر ما نیز محل اشکال است دیگر
دروغگو غالبا از دنائت طبع و حرص و طمع است که در اخبار
وارد که حضرت رسول فرمود هیچ دروغگوئی دروغ نمیگوید
مگر بجهت خواری و پستی نفس لکن شراب خوار چنین نیست بلکه غالبا از
علو همت و سخاوت است ولو در غیر موقع باشد اجمالا
طبع او بلند است دیگر آنکه شراب خوار در زمان شرب پیش از خلق
خجل و شرمنده است و حال آنکه معدودند کسی از گناه
مخفی نیست مع ذلک حیا میکنند از مردم و حیا از ایمان است و هم
ممدوح تمام عقلا است اما دروغگو پرده حیا را دریده نه از خدا
شرم میکند نه از خلق هرچه بگوید یا هرچه یاد بگیرد بالکلیه
و این آدم در نزد عقلا از جرگه انسانیت بیرون است دیگر
هرگاه شرب و معصیت از شراب خوار ظاهر و تولید بود در
زمان بیشعوری او بوده بخلاف معاصی دروغگو که تمام
در حال شعور و اختیار اوست و وجه شعور شرابخوار هم چند
ساعتی بیش نیست و لکن دروغگو علی الدوام مشغول است دیگر
امتیاز

بالک معاویه پیر از دنیا رفت

امتیاز انسان از حیوان عمده نطق اوست که بواسطه تکلم و نطق مطلب
خود را بیکدیگر بفهمانند اگر بیان دروغ باشد هیچ کس از کسی مطلق
مطلب پس شرافت انسان از بین میرود

در مجموعه فیض ابن اله مقامیه است معاویه مریض شد طبیب مسلمان
آمد معالجه کرد خوب نشد دو مرتبه مریض شد طبیب نصرانی آمد گفت
با اینها دعا و تعویذ نیست او را بگردن بست معاویه زود خوب شد
اند اخبر رفت طبیب مسلمان آمد دید معاویه صلیب بگردن کرده
اند گفت چه رکیست گفت لا محاله خواهد مرد گفتند چرا گفت از مولی
امیرالمؤمنین بما رسیده که معاویه نخواهد مرد تا صلیب بگردنش افکنند
آن دعا نیست بگردنش بلکه صلیب است   در کامل بهائی است از صاحب
مصابیح نقل میکند که معاویه مرد در حالتیکه صلیب بگردن داشت
احنف ابن قیس گوید خود از امیرالمؤمنین شنیده ام فرمود معاویه
نمیمیرد بر غیر دین اسلام در دلم خطور کرد چگونه خواهد چنین شد تا آنکه
اتفاق افتاد بشام رفتم شنیدم معاویه مریض است رفتم بعیادت
دیدم حریر روی سینه اوست دست گذاردم دیدم صلیب است نگاه کردم گریه
کردن نجابت کش من از او که میکنم گفتم از گریه نمیکنم بلکه برای
فرمایش مولایم که فرمود معاویه نمیرد در حالتیکه صلیب است نشده
گفت طبیب اند چنین گفت که نافع است بر آمدم بخانه نرسیده بودم که خبر
صدا بلند شد معاویه مرد   قاضی القضات گفت مات معاویه
مستشفا یا الصنم   عمرو ابن ... گفت یعنی ابو ...
مروزی علی نقش قبور بنی امیه در قبر معاویه خط از خاکستر بود در قبر یزید
هیچ نبود الا قطعه استخوانی که با بسیار استخوانها ... بندیم و قبر عمر
ابن عبد العزیز را نبش کردم سالم بود بعضی ... ما شد هیچ نبش نکردم

برادر زراره ابن اعین علی ابن یقطین از شیخ نقل میکند
که حمران و زراره و عبد الملک و بکیر و عبد الرحمن اربع
نفر از اولاد اعین بوده اند و همه در دین ثابت مستقیم
بودند و چهار از ایشان در زمان حضرت صادق از دنیا رحلت
باقی ماند زراره تا زمان حضرت رضا سلام الله علیه
حمران بحضرت صادق عرض کرد من با خدا عهد کرده ام که از
مدینه بیرون نروم تا مرا خبر دهی از انچه از شما سوال میکنم
فرمود سوال کن عرض کردم آیا من از شیعیان شما هستم یا نه
فرمود بلی در دنیا و آخرت حضرت صادق فرمود که قسم که
حمران آنی مرید نشد ابداً الفیا فرمود ما وجدت احداً
اخذ بقولی واطاع امری غیر رجلین رحمهما الله تعالی عبد الرحمن
ابی یعفور و حمران ابن اعین اما انهما مؤمنان خالصان
من شیعتنا اسمائهما عندنا فی کتاب اصحاب الیمین الذی
اعطاه محمد واما جابر ابن یزید جعفی در کتاب منهج المقال
جابر ابن یزید گفت که ابو جعفر هفتاد هزار حدیث برای من فرموده
و من اخذ کرده ام که ابدا آن احادیث را بکسی نگفته ام
بابی جعفر باقر عرض کردم قربانت شدم بدرستیکه تحمل کرده
کرده اند مرا و قرض عظیمی بسبب آن احادیث که مرا تعلیم فرموده اید
از ذکر خودتان که من با احدی خبر نداده ام فیها جاش فی
صدری حتی یاخذنی منه مشبه الجنون قال یا جابر فاذا
کان کذلک فاخرج الی الجبانه و احفر حفیرةً و دل راسک
فیها فقل حدثنی محمد ابن علی بکذا و کذا و در رجال
کتاب است که جابر جعفی خدمت کرده امام حضرت باقر و
صادق و از دنیا رفت در سنه صد و بیست و هشت
اما فضیل ابن یسار در رجال است کان ابو عبد الله اذا نظر
الیه مقبلا قال بشر المخبتین وکان یقول
فضیل ... احب الرجل

الفرق بین الامة

وقال الكشي انه ممن اجمعت العصابة على تصديقه
والاقرار له بالفقه كان ابو حنيفة اذا راى الفضيل
مقبلاً قال بشر المخبتين من اراد ان ينظر الى رجل
من اهل الجنة فلينظر الى هذا و مورد تمام اولاد خوارج
عمل دارم وتسكه خبر آورده اند فضیل از دنیا رفت خود
خدا رحمت کند فضیل را پدر او از اینها امر بوده

اما وقایع فقیه سنه نود و پنج در احوال سعید بن جبیر ابن هشام اسدی
کوفی که از اشرار تابعین بود با امر حجاج بن یوسف ثقفی شهید گردید
کسی بود که در مسجد الحرام در یک رکعت نماز یک ختم قرآن میکرد
احمد حنبل گفت حجاج کسی را کشت که تمام روی زمین محتاج بعلم
او بودند در مجالس المؤمنین است که حجاج بعد از کشتن سعید بن
جبیر چند روز بیشتر زنده نماند در مرض موت مدهوش میشد چون
بهوش می آمد میگفت وه چه میخواهم از من سعید بن جبیر و حجاج
سعید شهید در سن چهل و نه شهید شد قبرش در واسط است در حجاز
ابو علی است که سبب عداوت حجاج با سعید بواسطه شدت الصلاح
او بود با زین العابدین که گفت و کور حجاج بود با خبار سعید در
جزوات گذشته نوشتیم و در احوال سعید بن مسیب که از فقهای سبعه
مدینه بود از دنیا رفت بعد از شهادت امام زین العابدین بود از
حضرت باقر سلام الله علیه روایت قال ان سعید ابن مسیب
رضی الله عنه اعلم الناس بما تقدمه من الآثار وافهمهم فی
زمانه و در ایکاست که هشتاد و نه سال زندگی کرد و در
حاشیه رجال از اسحق ابن جریر قال ابو عبدالله کان سعید بن مسیب
و قاسم ابن محمد ابن ابی بکر و ابو خالد کابلی من ثقات علی
ابن الحسین و در احوال عروة ابن زبیر عوام که از فقهای
سبعه مدینه بود از دنیا رفت و نیز عبدالله که پدر علی بن عبدالله
ابن عباس ملقب بمنصور دوالفقار متولد شد و هم در احوال
حجاج بن یوسف ثقفی بدرک واصل شد که بسیار خبیث النفس
و بلید الفطره و قسی القلب بود مروج الذهب نوشته که
بعد از هم درک واصل شد پنجاه هزار مرد و سی هزار زن
در زندان حجاج بودند از آن جمله سی زده هزار تن عریان که
...

و منهم

ولا تنابزوا بالالقاب بنويسيد حجاج ملعون صد و بيست هزار
نفر را بقتل رسانيد و وقتيكه بدرك و اصل شد در زندان پس
سی و سه هزار محبوس بودند فی تقصیر کذا بر القصیر [illegible]
روزی حجاج رفت به مسجد جامع صدای ضجه شنیده [illegible]
چه صدا است گفتند اهل زندان از کثرت گرما ضجه میزنند گفت
بگو بشد اخسئوا فیها ولا تکلمون آنوقت در محبس او صد و چهار
هزار مرد و بیست هزار زن محبوس بودند که بعضی [illegible]
و خیلی حریص بود بقتل اخیار خصوص سادات و تالیف میخواند که
چرا در واقعه طف حاضر نشود در روضات است که در ملکوت
در نجف اشرف سی هزار کبوتر [illegible] کرد در طلب خیمه منکر
امیرالمؤمنین ظفر نیافت در دار المسلوک است که حجاج لع
در سنه هفتاد و چهار خانه کعبه را خراب کرد و حجر الاسود را
کنار انداخت حضرت زین العابدین بجای خود گذارد
فرمود حجاج زمان خلافت خود [illegible] رفت بالای منبر گفت
خداوند مرا مسلط کرده است بر شما بواسطه اعمال سیئه شما که
مرتکب هستید و اگر من بمیرم شما از ظلم خلاصی نخواهید یافت
با این اعمال سیئه که دارید من بشما شبیه ترین ظالم تر را خواهد
مسلط شد بعد شعر را خواند وما من ید الا ید الله فوقها
ولا ظالم الا سیبلی بظالم چنانچه در جزوه [illegible] حکایت
شخصی را که حجاج [illegible] از ظلم [illegible]
دینار [illegible] و عیار [illegible] شخص [illegible]
گفت [illegible] امتحان [illegible]
[illegible] که گفت [illegible]
بدهم و گفت من از [illegible] حجاج در [illegible] حجاج گفت [illegible]
او ظلم [illegible] ظلم [illegible]
تحفه [illegible] امیر داد

چرا انها را عذاب میکند مجملا جواب گوئیم هر موجودی بذاته
اثر و خاصیتی دارد که لولا المانع الخاصیة دا [illegible]
چنانچه مقتضی ذات او است ظاهر و بروز خواهد کرد مثل نفوس خبیثه
و اولاد زنا مقتضی خبث ذات انها ظلم و فساد و معاصی [illegible]
هرگاه خدا بخواهد در اثر تهاجم بندگان در معاصی انها را در
دنیا عذاب کند چنانچه فرموده ولنذیقنهم من العذاب
الادنی دون العذاب الاکبر لعلهم یرجعون یا [illegible]
آن [illegible] او [illegible] میکند و جلوگیری از ظلم
ظالم [illegible] استحقاق اهل ظلم و معاصی [illegible]
نفوس خبیثه مانع ندیده باقتضای طبیعت خود عمل میکنند یا
وقتیکه خدا جلوگیری فرماید [illegible] فسلط
[illegible]
و حجاج امر کرده بود [illegible]
[illegible] بیرون [illegible] کوچه [illegible]
پس [illegible]
[illegible] خوانده

اما الحجاج [illegible] له

ما بین [illegible]

یاخذ من [illegible]

[illegible]

بعض [illegible] که تمام مردم [illegible]
و بنی هاشم [illegible] نزد او [illegible]
و [illegible] نزد [illegible]
[illegible] کردند [illegible] شرف [illegible]
دیگری [illegible] کردند [illegible] دیگری [illegible] کردند [illegible]
[illegible] آوردند نزد حجاج [illegible]
معلوم شد [illegible] حجاج است [illegible]
[illegible]
پس حجاج تعجب کرد از فصاحت و بلاغت انها [illegible]
[illegible] فصاحت و بلاغت کردن انها [illegible]

نوشته‌اند یک روز حجاج وارد شد بخانه دید شوهر هند دختر
نعمان ابن بشیر انصاری که فوق العاده و منتها درجه
خوشگل بود در آینه نگاه میکند و این شعر را میخواند

و ما هند الا مهرة عربیة سلیلة افراس تحللها بغل
فان ولدت مهرا فلله درها وان ولدت بغلا فجاء به البغل

یعنی هند دختر زن رویش روی عربیه از نسل اسبان شجاع
دلاور که اولاد قاطر بخود حلال کرده پس اگر اولاد فحل و اسب
بزاید جزای او با خدا خواهد بود اگر اولاد قاطر زاید
از آن است که پدرش قاطر بوده حجاج از شنیدن این شعر
در غضب شد و او را طلاق داد و صد هزار درهم مهر او را فرستاد
توسط یکی از مصاحبانش و آن شخص آمد نزد هند خبر داد
او را هند گفت آن درهم را بتو بخشیدم مژده که این خبر
بمن دادی که من از دست این یک بن ثقیف خلاص شدم خبر رسید
بعبد الملک مروان از این هند خواستگاری کرد هند در جواب
گفت من یک ظرفی هستم که سگ در من ولوغ کرده عبد الملک
نوشت ظرف ولوغ سگ را میشود تطهیر کرد هند نوشت من یک
شرط زوجه بشوم که حکم کنی حجاج عنان ناقه مرا بگیرد تا شام پیاده
پیاده بلکه برهنه مرا نزد تو آورد عبد الملک حکم کرد حجاج از معرکه
که مرکز هند بود تا شام پیاده عنان ناقه هند را بگیرد
برای پیاده‌روی از علاج هیچی نکرد

در رمله بوده است ابوهاشم عبد الله بن محمد بن الحنفیه را سلیمان
ابن عبد الملک مسموم نمود که در وصیت پدرش محمد حنفیه بود
در حمیمه که از اعمال عمان است و در همان جا هم مدفون
شد در بلاد شام واقع است در رمله بوده است ابو جعفر
برمکی پدر خالد برمکی آمد بشام و او اول مجوسی بود در نوبهار
بلخ آتشکده بود بعبادت اصنام و پرستش آتش میکرد و بعد
تا اینکه آمد مسلمان شد یک روز سلیمان ابن عبد الملک
حضور کرد در مجلس وزراء و امرا گفت اگر مملکت ... از
و پادشاهی من از پادشاهی سلیمان زیادتر شاه نمی شد
الا اینکه باد و دیو و وحوش در اطاعت من نیستند یکی از
دانایان گفت بهتر چیزی که مملکت را آباد میکند وزیر است
که دانا و عاقل باشد و او امروز جعفر برمکی است در بلخ که
پدرانش همه بنوبهار موسوم بودند اکنون از مرحمت او برای
وزارت تو اولی است سلیمان امر کرد نوشتند نوبهار بلخ
که جعفر را روانه دمشق نماید و هرچه میخواهد از او مضایقه نکنند
پس جعفر در زمان عطیه ... آمد و در زمان سلیمان ابن عبد الله
در قریه نوبق که بعض الجوهی است از دنیا رفت و عمر ابن
عبد العزیز جای او نشست اما در سنه صد و ... محمد ابن
علی ابن عبد الله ابن عباس بن عبد المطلب در عمان خود را با ...
فرستند و مردم را باطاعت خود طلبید و حال آنکه مرد عابد و
عالم بوده او چهار پسر داشت یکی عبد الله سفاح دیگر عبد الله منصور
دوانقی و سبب انتقال خلافت به بنی عباس این بود که چون بعضی
از شیعه جمع شان این بود که بعد از امام علی محمد حنفیه
امام است ولی جماعت کیسانیه گفتند و بعد از محمد حنفیه باز
گفتند امامت منتقل شد به پسرش عبد الله بن محمد ملقب بابو هاشم
و ابو هاشم رفت شام نزد سلیمان بن عبد الملک بن ...
رسید با برگشت حمیمه که از دهات شام است و عمان است ...
ملاقات شد محمد بن علی بن عبد الله العباس بطرف ایشان ...
نزد سلیمان رفت

[illegible]

گفت بید الان [illegible]
در زندگی [illegible]
سلاطین [illegible] عذر [illegible]
میکردند و [illegible] خلیفه [illegible]
کن [illegible] ابن [illegible]
کند کنند این [illegible]
داده [illegible]
از [illegible]
برابکه و [illegible]
واقعه [illegible] خلعت
نمی [illegible]
خدید و [illegible]

و چون سلیمان علم و فضل و فصاحت او را دید از او خائف شد
در امر خلافت چون مراجعت کرد سلیمان کسی گماشت در بین
راه که شیر مسموم باو خورانیدند ابوهاشم در خود احساس سم نمود
خود را بحمیمه رسانید که محمد بن علی آنجا بود و چون ابوهاشم
فرزند نبود خلافت را که در کار بود بمحمد بن علی ابن عبدالله
عباس برگذار نمود و ابوهاشم از دنیا رفت شیعیان او جمع شده
با محمد بن علی بیعت کردند و حمیمه قریه بود از علی ابن عبدالله
ابن عباس بعد از او فرزندان او محمد رسید و سفاح و منصور نیز
[illegible] در آن قریه بدنیا آمدند بعد از شورها رفتند بکوفه و
و در سال عمر ابن عبد العزیز مروان حکم از دنیا رفت
یعنی صد سال صد و یک هجری در هفته پنجم ماه جمادی الاخر بود
و در سال صد و چهار هجری ابوالعباس عبدالله بن محمد بن علی
ابن عبدالله عباس ملقب بسفاح در ماه ربیع الاخر بدنیا
قدم گذارد و او کسی بود در هم زخمهای دل شیعیان گذارد از
[illegible] براهیم سنه صد و بیست در بیست پنجم شعبان زنده
ابن عبدالملک بدرک واصل شد برادر [illegible] هشام [illegible]
برقرار شد و قایع صد و [illegible] هجری آمد حضرت باقر و جعفر
صادق [illegible] نزد هشام [illegible] در وقتیکه حضرت باقر و
صادق بحج تشریف برده بودند هشام هم آمده بود یک روزی
حضرت صادق در بین جمع بسیاری در مسجد الحرام خطبه خواند
الحمد لله الذی بعث محمداً بالحق نبیا و اکرمنا به فنحن صفوة الله
علی خلقه و خیرته من عباده و خلفائه فالسعید من تبعنا
والشقی من عادانا و خالفنا [illegible] بن مسلمة ابن عبد الملک
این خبر را برادرش هشام گفت هشام در مکه متعرض ما نشد
تا وارد مدینه شدیم هشام هم وارد شام شد [illegible] برای عالم
مدینه که [illegible] و مرا و برادر را بدمشق [illegible] دارید
دمشق شدیم [illegible] روز ما را اذن دخول ندادند روز چهارم
ما را بمجلس خود طلبید آن ملعون بالای تخت سلطنت و لشکر [illegible]

و امرای لشکرش مسلح و مکمل در صف مقابل خود بازداشته بود
و بزرگان قومش در حضور مشغول تیراندازی بودند چون چشم
آن ملعون به پدرم افتاد گفت با بزرگان قوم تیراندازی کن
پدرم فرمود من پیر شده ام از تیراندازی [illegible]
قسم یاد کرد معاف نخواهد بود و یکی از بزرگان اشاره کرد که
تیر و کمان خود را به پدرم داد و پدرم تیر و کمان
گذارد و نشانه زد و تیر دیگر بالای تیر اول آمد و [illegible]
پاره کرد بنشانه رسید چند تیر همین قسم دنبال یکدیگر [illegible]
هشام بطاقت شد [illegible] گفت خوب تیر انداختی
تو در تیراندازی بهترین عرب و عجمی عازم قتل پدرم شد و
[illegible] تفکر میکرد و من و پدرم جلوی او ایستاده بودیم
طول کشید تا پدرم در غضب شد نظر با آسمان کرد که آثار
غضب از جبین مبارکش آشکار هشام ترسید ما را بالای
تخت پهلوی خود طلبید پدرم را بالای دست خود جای داد
گفت قریش تا دنیا گشته همه از فرزندان عبد مناف [illegible]
بحضرت فرمود [illegible] خداوند ما را مخصوص کرد [illegible]
[illegible] سر خود دیگر [illegible] مخصوص نکرد [illegible] و در
[illegible] هشام [illegible] پدرم [illegible] الات بسیار نمود [illegible]
بعد سر بلند کرد عرض کرد هر حاجت دارید از من بخواهید [illegible]
[illegible] تو [illegible] آخر [illegible] آمدند ما را [illegible]
آوردند [illegible] همه در اضطراب و خوف [illegible]
بده که مراجعت نماییم گفت رخصت دادم هم امروز مراجعت
نمایید پس پدرم با او وداع کرد منهم وداع کردیم چون از
منزل هشام جدا شدیم دیدیم در [illegible] میدان جمع زیادی
نشسته اند پدرم رسید [illegible] پرسید اینها کیستند گفتند قسیسان و
رهبانان هستند از نصارا و در آن کوه عالمی دارند که علم
[illegible] سالی یکبار نزد او می آیند و مسائل علمیه [illegible]

امروز از آن جمع شدند پس پدرم از ایشان غیب شد من هم
پدرم سر خود را بجامه خود پوشید که او را نشناسند
با گروه نصارا از آن کوه بالا رفتند و با ایشان نشست
نصارا بیان برای عالم خود مسند را انداخته بودند پس
عالم خود را از عبادت خانه بیرون آوردند نزدیک آن
مسند آوردند و او بسیار پیر و معمر بود که از حواریین
حضرت عیسی را دریافته بود پس ابروهای بسته بالای چشم
با حریر بالا زد و دست پس چشمهای خود را مثل چشمهای افعی
حرکت آورد و بحاضران نظر کرد چون نظر بشام رسید
از عوام خود کسی که از فرشته به بیند گفتگو پدرم با او
عالم چه میشود چون العالم نظرش به پدرم افتاد گفت تو
از مائی یا از امت مرحومه فرمود از امت مرحومه گفت از
علمائی یا از جهال فرمود جاهل نیستم گفت آیا من سؤال کنم
یا شما فرمود تو سؤال کن گفت ای جماعت نصارا اکنون
است مردی از امت محمد میگوید تو سؤال کن سزاوار است که
مسائل چند از او سؤال کنم عرض کرد خبر ده مرا از ساعتیکه
نه از شب است نه از روز فرمود بین الطلوعین است گفت چه
ساعت است از ساعتها فرمود از ساعتهای بهشت است که در این
ساعت بیماران ما افاقه مییابند و دردها ساکن میشود کسیکه
شب خواب نکرده باشد این ساعت خواب رود گفت خبر ده
مرا از ادعا که میکنید که اهل بهشت میخورند و میآشامند
از ایشان بول و غائط جدا نمیشود در دنیا نظیر آن چیست فرمود
طفل در شکم مادر هرچه که مادر میخورد او میخورد و چیزی جدا
نمیشود نصرانی گفت تو نگفتی من از علما نیستم فرمود من
گفتم از جهال آنها نیستم گفت خبر ده مرا که اهل بهشت
هرچه میخورند کم نمیشود مثلش چیست در دنیا فرمود
مثلش چراغ است هرچه هزار چراغ از او روشن کنی نور او

کم نمیشود نصرانی گفت مسئله از تو سؤال کنم که عاجز باشی فرمود
سؤال کن گفت خبر ده مرا از مردی که با زن خود نزدیکی کرد حامله شد بیک جا
دو پسر در یک ساعت متولد شدند و در یک ساعت مردند یکی
پنجاه سال و دیگری صد و پنجاه سال عمر کرد فرمود آنها عزیر و عزره
بودند در یک ساعت متولد شدند تا سی سال با هم بودند و حق تعالی
عزیر را میراند و بعد از صد سال او را زنده کرد و بیست سال با
برادر خود زندگی کرد و هر دو در یک ساعت فوت شدند پس
نصارا از جای خود حرکت کرد گفت از من داناتر آورده اید که
مرا رسوا کنید بخدا قسم تا این مرد در شام است من با شما سخن نخواهم
گفت هرچه میخواهید از او سؤال کنید پس روز دیگر چون شد
آن نصرانی آمد خدمت حضرت معجزاتی از حضرت دید مسلمان
شد چون خبر مباحثه حضرت با عالم نصارا بهشام رسید جایزه
برای پدرم فرستاد و ما را زود روانه مدینه کرد که آخر دید با اهل
شام علم و کمال حضرت ظاهر گردید حضرت صادق فرمود
لکن قبل از ما قاصدی سریع فرستاد پیش والی مدین که در شهرها ندا کنند
که دو پسر ابوتراب که من ایشان را بشام خواسته بودم میل بنصرانیت
نموده اند چیزی و دین ایشان را اختیار نموده اند هر که بایشان
چیزی بفروشد یا منزل بدهد خونش هدر است چون ما وارد مدین
شعیب شدیم اهل مدین درها را بر روی ما بستند ما را دشنام
دادند و ناسزا بعلی بن ابی طالب گفتند و همراهان ما هرچه
و مبالغه کردند درها را باز نکردند و آذوقه بما ندادند چون که
پدرم دید از ... رسید فرمود از خدا بترسید ما چنانکه شما گفته اید نیستیم و اگر
بشما گفته اند فرض کنید چنان باشیم شما که با یهود و نصارا
معامله میکنید چرا از ما مضایقه دارید گفتند شما از یهود و نصارا
بدترید ایشان جزیه میدهند شما جزیه نمیدهید ما در باز نمیکنیم و
بشما و حیوانات شما چیز نمیدهیم تا هلاک شوید چون پدرم چنین
دید ... حضرت فرمود ای جعفر تو از جای خود حرکت مکن

کوهی بود نزدیک شهر بود تشریف برد بالای آن کوه رو بشهر ایستاد
آیاتی که خداوند در قصه شعیب نازل فرموده بود تا رسید
باین آیه بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین فرمود بخدا قسم
ما هستیم بقیة الله در زمین پس من دست حفظ الله از زردی
شما برداشتم بکرتبه باد سیاه بلند شد تیره و ذلیل گرفت و
صدا از آن حضرت را بگوش اهل مدین رسانید و وحشت
و دهشت عظیمی باهل مدین رخ داد ما لای بامها برآمدند
بطرف حضرت نظر کردند پیرمردی در میان ایشان بود اینی
او ضائع بود که دید نصد و صدای بلند فریاد کرد ای اهل مدین
از خدا بترسید این مرد جائی ایستاده که شعیب ایستاده قوم خود را
نفرین کرد بخدا قسم اگر انقلاب از اثر دست برگرد درها
باز نمائید بیم آن عذاب شما هلاک خواهید شد بیا الله
امروز سخن مرا قبول کنید بعد از اینها قبول نکنید بروید این
مرد با حرام وارد کنید و الا هلاک خواهید شد مردم ترسیده
رنجیده درها باز کردند نقدهای حضرت افتاد و با عزت
وارد شهر کردند مرحمه لازم بود تقدیم نمودند و ما روز دیگر
از آن شهر بیرون رفتیم پس والی مدین نوشت برای هشام
و هشام بقول آن نقل او کرد بقولی او را طلب نمود که
شام رود هنوز حرکت نکرده از دنیا رفت
در کتاب ... و در کتاب خولانی همدانی که از بزرگان
تابعین بود از دنیا رفت پسرش عبد الرحیم از تابعین بود
در سنه یکصد و هشت قاسم بن محمد ابی بکر از دنیا رفت
و مادر او دختر یزدجرد است بسیار فاضل که زین العابدین است
و قاسم پدر ام فروه است که والده حضرت صادق است
و در سنه صد و ده ابن سیرین ابو بکر محمد ابو فراس
همام بن غالب معروف بفرزدق از دنیا رفتند و این

الوفا

ابو فراس غیر ابو فراس حارث ابن سعید بن حمدان است که صاحب
قصیده میمیه بود مطلع مهضم والدین محترم بلکه ابو فراس
ابو فراس است که قصیده هذا الذی تعرف البطحاء وطأته
بنا شد چنانچه در سابق نوشتیم
در ذکر بعضی از قبور که در هند و افغان و ترکستان است
در اکبرآباد هند است قبر سید جلیل قاضی نور الله شوشتری
ابن سید شریف الدین مرعشی شوشتری صاحب کتاب
مجالس المؤمنین و کتاب احقاق الحق که در رد کتاب ابطال
الباطل و در رد کتاب نهج الحق علامه حلی نوشته شده بفضل
ابن سید جلیل صاحب کتاب صوارم المحرقه است در رد صواعق المحرقه
ابن حجر مکی است و ابن غیر ابن حجر عسقلانی است که مصنف
کتاب اصابه است فی احوال الصحابه و ابن عسقلانی از علمای
ماه تاسعه بوده خیلی متعصب نبوده اما ابن حجر مکی از
علمای ماه عاشره بوده بسیار متعصب بوده و معاصر
بوده با مرحوم شیخ بهائی فاضل قاضی نور الله بعد تالیف کتاب
احقاق الحق در هندوستان شهید نمودند و گفته نوشته آنها
در بعض بلاد کرفتند برهنه کردند بدنش را با چوب خوار دار القبه
زدند که ... بعضی از آنکه ذکر منفصل شد در فوائد الرضویه از
تذکره فاضل کامل شیخ علی ملقب بحزین که از علمای هند
و معاصر بوده با مرحوم مجلسی نقل کرده که قاضی نور الله شوشتری
از غایت تقیه میکرد و مذهب خود را از سنیها مخفی میداشت
و در مسائل فقهیه مذاهب اربعه بسیار ماهر بود و لذا
اکبر شاه و سائرین باعتقاد ایشان او سنی است لهذا
... منصب قاضی القضات را باو داده و

رد فی بعض از

از مذاهب اربعه بهر قسم که اجتهاد خودش اقتضا نماید فرموده و چون
خودم مجتهدم مقید نمیشوم بمذهب یکی از مذاهب اربعه بلکه
حکم من خارج از چهار مذهب نخواهد بود سلطان قبول کرد
و او در موارد حکم میکرد بر وفق مذهب امامیه و چون علما
اعتراض میکردند ایشان را ملزم میفرمود که بر وفق یکی از
مذاهب است و در خفا مشغول بتصنیفات و تالیفات گشته بود
تا آنکه سلطان اکبرشاه از دنیا رحلت نمود پسرش سلطان جهانگیر
در جای او نشست و بعضی از علمای عامه که خصومت با
قاضی بمذهب شیعه امامیه داشتند آمدند نزد سلطان
شهادت دادند که قاضی القضات در مذهب شیعه است
شاه فرمود که در اول که قبول قضاوت نمود شرط کرد و بی این
شرط ثابت نمیشود که او شیعه است پس علمای مخالفین حیله کردند
یکنفر را فرستادند نزد قاضی گفتند شاگردی کند که خوب مطلب ...
و اظهار تشیع نماید تا یکی از تصانیف قاضی بدست آورد
خبیث همین کار را کرد تا کتاب مجالس المؤمنین را بخواهش ...
استنساخ کرد آورد نزد سلطان شیعه بودن او را ثابت
کردند و گفتند در این کتاب بعضی حرفها خیلی ... گفته
باید حد را او جاری کرد سلطان فرمود حد شرعی چیست گفتند که
باید تازیانه زد فرمود مختار ... او بودند در اکرام او ...
باید تازیانه زدند ... شهید شد که الآن مزار شریفش معروف
است و ... از عمر شریفش گذشته بود در سنه
هزار و نوزده ... تاریخ ... سید نور الله الشهید شد

من جمله در حیدرآباد هند قبر شیخ محمد علی ... است
حسینی ترکی مصنف شرح نهج البلاغه و کتاب حدیقة الابرار
و او اشعار بسیار نیکو دارد خصوص در مدح امیر ... گویم
افتخار امیر المؤمنین ... لطافها و املاک ...
و صاحب علیه ... [illegible]

و از جمله مدفونین در حیدرآباد هند جعفر ابن کمال الدین البحرانی است
که مدتی در شیراز بودند بعد مسافرت کردند به بلاد هند خدمت سلطان
عبدالله قطب شاه رسید در حیدرآباد مرجع ریاست و ملت گشت

ما احسن الدین والدنیا اذا اجتمعا   و اقبح الکفر والافلاس بالرجل

انتهی ما قیل در سنه هزار و هشتاد و هشت مرحوم شد

من جمله در لکهنو هند میر محمد قلی ابن محمد حسین ابن حامد
حسین زین العابدین الموسوی نیشابوری هندی که در حادثه
بلاکوخان هند هجرت فرمود ولادتش پنجم ذیقعده سنه
هزار و صد و هشتاد و هشت در اکثر علوم مشهور آفاق شده
و ایشان را تصنیفات زیادی است از هر یک از ابواب
کتاب تحفه اثنا عشریه شاه عبدالعزیز دهلوی سنی تحفه
او را جمع کرده منها کتاب تشیید المطاعن و کشف الضغائن
منها کتاب سیف ناصری منها کتاب تقلیب المکائد منها
کتاب برهان السعادة منها کتاب مصارع الافهام و منها
کتاب تقریب الافهام و غیرها در فوائد رضویه مسطور است و از
تاریخ تولد ایشان معلوم میشود که در زمان ... تقریبا
در هزار و ... حدود ... بوده و در حلقه ...
در سنه هزار و ... شصت و ... بوده در ... لکهنو مدفون
شدند و بعد ... سیوم حجة الاسلام میر حامد حسین بوده
صاحب کتاب عبقات الانوار که گویا از صدر اسلام الی
آن روز کسی بدین منوال تصنیف نکرده در اثبات امامت
است در سنه هزار و سیصد و ... از دنیا رحلت فرموده در
نزدیک ... در لکهنو مدفون شد و ...
عبقات مجلدات متعدده است و یک جلد در تحقیق ...
... و شرح بعضی از احادیث مسلمه بین شیعه و سنی است که
... است و حدیث ... [illegible]

۸۲

جعفر طیار است

اما قبور مشاهیر در هرات من جمله قبر عبدالله ابن معاویة بن عبدالله بن جعفر
بن ابی طالب است که ایشان در سنه صد و بیست و پنج در آخر
خلفای بنی مروان خروج کرد بخلیفه عباسی و امر ایشان را که در سنه
جمع زیادی بود و او را گرفتند در سنه صد و بیست و نه ابو مسلم
مروزی او را گرفت و برد بهرات حبس کرد بعضی گویند در حبس
مرد بعضی گویند خرس بالا در دهان او بقوت گذاردند تا نفس او قطع شد
در هرات بامر ابو مسلم جان نمود در سنه صد و سی و یکم
و قبرش معروف است بمزار سادات، من جمله قبر خواجه عبدالله انصاری
ابن شیخ ابی منصور محمد انصاری در جنب گازرگاه است که ایشان از اولاد
ابو ایوب انصاری بوده اند ولادتش در سنه سیصد و نود و شش بود
در هرات و فوتش در سنه چهارصد و هشتاد و یک بود و قبرش نزد
در گازرگاه هرات است در فوائد الرضویه است که کعب سیصد هزار
حدیث با هزار اسناد حفظ داشت و مناجاتش معروف است که
الهی یگانه بی همتا و قیوم توانائی از همه چیز آگاه در همه جای حاضر
از عیب صافی و از شریک مبرّائی شاهنشه فرمان روائی
بردباری مسند نشینی استغنا و معزّ تاج کبریائی الهی چون
تو نشناختم ندانستم و چون دانستم نتوانستم الهی اگر چه طاعت بسیار
اما جز تو کسی ندارم از در خشم و زود دستم من علاج آن معصیتم
که مرا بعدم آوردی و از آن نطفه بیزارم که مرا بنجف آوردی
گر تو مرا بجرم بگیری من تو را بکرم تو بگیرم کرم تو بیش از جرم است
الهی بهجران بیدخود مبتلایم که عاقبت بجوی نیرزم الهی اگر
جستن نکردم دشمنی هم نکردم اگر چه بر گناه مصرم اما بیگانه
تو مقرم الهی رحمت کرد و ست آوردی ندارم بیدریکه پای
گریزندارم یکتای دری که در گشاینده توئی بیمار تهی
که ره نماینده توئی من دست بهیچ دستگیری ندهم
کاشان همه فانی اند و پاینده توئی

جزو نوزدهم ۱۹

69

الهی از معصیت ما دست تو محمد مصطفی اند و ملکی تو و دشمن تو ابلیس شاد
بود اگر عفوم فرمائی دوست تو خوشنود و دشمن تو اندوه کین بود
الهی دوست شاد و دشمن ری روا مدار و دشمن اندوه رسیدن دوست مگذار
ای لطف عمیم تو خطا پوش همه در حلقه بندگیت در گوش همه
بردار خدایا ز کرم بار گناه در روز فرو ماندگی از دوش همه
الهی هر که عقل دادی چه ندادی و هر که را عقل ندادی چه دادی
الهی اگر کاسه تلخ است از بوستان است و اگر عبدالله مجرم است
از دوستان است من بنده عاصیم رضای تو کجاست
ما را که دلم نور و ضیاء تو کجاست بردار زمین بار گنه جرم گنه
ما را تو بهشت اگر بطاعت بخشی آن مزد بود لطف و عطای تو کجا
آنکس که ترا شناخت جان را چه کند فرزند و عیال و خانمان را چه کند
دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی دیوانه تو هر دو جهان را چه کند
الهی چون در تو نگرم از جمله تاجداریم و تاج بر سر و چون در خود نگرم
از جمله خاک بدترم خاک بر سر الهی عمر خود برباد کردم و بر تن خود بیداد کردم
الهی گر عاقلم آوردی رسوا نوم همه پس چرا کرده گدا ساده
الهی ظاهر مان پس شوریده و باطنم خراب و سینه من پر آتش و
چشم من پر آب گاهی در آتش سینه میسوزم گاهی در آب چشم غرقاب
بوسته دلم در هوای تو زند جان در تن من نفس از برای تو زند
گر بر سر خاک من گیاهی روید از هر برگی بوی وفای تو زند
الهی کاش عبدالله خاک بودی تا نامش از دفتر وجود پاک بودی
دی آمدم و زمن نیامد کاری امروز زمن گرم نشد بازاری
فردا بروم بی خبر از اسراری نا آمده به بدی از این بسیاری
الهی تو انگران زر و سیم نازند درویشان بتو قسمت سازند
مستقوام از باده و جام آلام صد قوام از داده و دام آلام
مقصود من از کعبه و بتخانه توئی در آنچه من از این هر دو مقام آلام
الهی اگر مجرم مسلمانم اگر عاصیم پشیمانم چون حاضر نو هیچ چگونه جرم

چنانچه در تاریخ گزیده است خواجه میفرماید هرکه لالای ده خصلت باشد
مردنش بهتر از زندگی است با حق بصدق با خلق بانصاف
با نفس بقهر با بزرگان بحرمت با خردکان بشفقت
با درویشان بنصیحت با دشمنان بحلم با ارحام ببذل
با جاهلان بصمت با عالمان بتواضع شر با نه کناه اجهل است
امید رحمت خدا صبر است دلیل همه نیکیها تعمد است داروی
همه گناهان توبه است زوال همه نعمتها ناشکری است
من جمله از مشهور در هرات قرب ملاحسین ابن علی الواعظ الکاشفی
سبقی سبزواری است آن تصنیفات زیادی دارند من جمله جواهر
التفسیر تا جزو پنجم است نه زیاده و تفسیر دیگر مسمی بمختصر الجواهر
تا آخر قرآن من جمله کتاب روضة الشهداء است گویا اول کتاب
بوده در مراثی بفارسی نظماً و نثراً نوشته شده آنها را روضه
خوانها او را قبول کردند لذا السلسله روضه خوان گفتند
والا روضه از رزیه با تفاوت الروایات و شب در اول
و بعدا در امر بهرات رفته ملازم امیر علی شیر سلطان هرات
شد و تزویج کرد خواهر ملا عبدالرحمن جامی صوفی سنی لذا
با این جهت نزد اهل سبزوار بدنام شد چون اهل سبزوار متصلب
در تشیع بودند چنانچه ملای رومی گوید سبزوار است این جهان کج مدار
ما چو بوبکریم درو خوار و نزار صاحب مجالس المؤمنین میفرماید
او فاسکه من در مشهد مشغول تحصیل علم بودم ملاحسین کاشفی
سبزواری بسبب بعضی از مصالح بهرات رفت و متصلب بتعجب امیر علی
شیر دچار بود پس مردم داماد ملا جامی یا رشید شد مردم
سبزوار با و بدگمان شدند چون بعد از مدتی مراجعت کرد بسبزوار
مردم میخواستند او را امتحان نمایند چون روزی بالای منبر
مردم را موعظه میکرد در ظرف کلام گفت جبرئیل از ده هزار دفعه
به پیغمبر نازل شد مرد بپای منبر با بعضی اشاره کرد گفت جبرئیل چند دفعه
بعلی امیرالمؤمنین نازل شد منبر یا نه اگر گوید نازل شد مردم
با و بدگمان

با و بدگمان میشوند اگر گوید نازل نشد دروغ است فوراً گفت
بیست و چهار هزار مرتبه گفت چه دلیل فرمود باین دلیل که
پیغمبر فرمود انا مدینة العلم و علی بابها پس ایاب و ذهاب
خدمت امیرالمؤمنین رسیده از جمله دلیل بر شیعه بودن الفرا
در تفسیر سئوال خلیل خلف الجواب و انه لا ینال العهد جواب بکنی لذا
کی رد کرد و علما که امامت بلافصل است ان لا لیه بوده پیشتر عمر در خط
ایشان در سنه تسعصد و ده در هرات از دنیا رفته
از جمله احمد بن حسین بن محمد الهی معروف ببدیع الزمان صاحب
مقامات و مبدع آن در فوائد الرضویه گویا و از اعاجیب
زمان بوده حکایت کرده‌اند که او سکته کرده تعجیل کردند در دفن
ایشان چون روز آخر بیهوش شده بودند بهوش آمد در وقتی
از شب صدای او را شنیدند قبرش را نبش کردند دیدند که
خود را آورده ریش خود را گرفته از هول قبر وفات کرده است
بعضی گویند مسموم کردند در سنه سیصد و نود و هفت از اعاظم ادباست
هذا ان لی بلد لا افضله لکنه من اقبح البلدان
صبیانه فی القبح مثل شیوخه و شیوخه فی العقل کالصبیان
الماء اذا طال مکثه ظهر خبثه و کیف المسیح لقانه اذا طال تقابله
مهمان اگر چه عزیز است و لیکن چه نفس خفته میباز دار آید و برون زود
از جمله عبدالرحمن نظام الدین ملقب بمولانا جامی یکی از
قصاید مشهوره او مطلع این است بهر سیار مرقد تو لقد ما بکف
اصحبت نیا اول الست یا شحنة النجف
در روضات از سید امیر محمد حسینی خاتون آبادی سلطان مرحوم مجلسی
اولاً از تشیع ایشان نقل فرموده از جمله اشعار او در کتاب سبحة الابرار است
پنجه در زن با سد الله بیخ زر کن چه زنی روباه
بعد و بود بمن خرداد جدم علامه مجلسی از جد ... درویش
محمد رحیم نقل از شیخ علامه عبدالعالی الکرکی که فرزند
من همسفر بودم با فاضل ملا جامی در سفر زیارت نجف اشرف

و من از او تقیه میکردم و اظهار تشیع نمیکردم تا رسید به بغداد یک روز
رفتیم کنار دجله تنزه و تنزیه بس در کشتی آمد قصیده عرائی در
مدح امیر المؤمنین خواند حاضر شنید گریه کرد بسجده افتاد و در سجده
خیلی گریه کرد سر از سجده برداشت مداح تو طلبید جایزه خیلی باو
داد بعد رو کرد بمن گفت چرا از سبب گریه و سجده من سؤال نکردی
گفتم حتما این معلوم است که خلیفه چهارم را مدح کرد لذا شما شکر
و تعظیم حضرت بسجده و گریه کردید فرمود حضرت امیر علیه اول نه
نه چهارم و من الآن تقیه را برداشتم گفته خلیفه بود تسلیم علی نه
و شما هست مثل که من هم شیعه اما نمیدانستم لکن چون تقیه لازم
بود نه همیم را اثبات داشتم و از قصیده که در وی شی خواند از من
بود و لکن تخلص خود را از او ذکر کردم گفته تقیه و من مسرور شدم
که قصیده من منتشر شده و مرضی طباع گردیده که بدان احسان میخواند
از شوق گریه کردم و سجده شکر بجای آوردم و نقل فرموده اند
که تمام خدمه و اصحاب و تمام کسانیکه در منزل او بودند همه شیعه
بودند و لکن همه با وحشت میکرد تقیه و اصرار در... خصوص در
شعر و ... ن خیلی ظریف و خوش محضر بوده اند یک روز در
محضر اصحاب خود اشعار میخواند ... در حال فکر چشم بیمارم تو تی
هر که شد ... از ... رسیده ام ... که از اصحاب گفت ... رسیده
... گفت با رسیده ام تو ... با ... از ... بنوازیت
احباب ... کنند ...
فارقت و لا اخترت ... الآن
والله لقد فعلت ما کنت ظننت
طی ... دم که در ... ام
سلام علی آل طه و یس
سلام علی آل خیر النبیین
سلام علی روضة حل فیها
امام یباهی به الملک
نفحات وصلات او قف حیرات شوقک فی الحشا
... که ... کالشاء
بهم این مسجد و صومعه فی ... صبح و ... شب
... ظلعت تو من الفداء
رحلتش در سنه ... و نود و ... هجری در ... شد
و یکیا الکی قبرش در ... هرات ... است والسلام

... ج

و من جمله قبر محمد ابن عمر ابن حسین ابن علی طبرستانی المشهور بامام فخر رازی
الاشعری شافعی و ابن شیخ رئیس راس ماه سادسه میلادیه
خاتمه عمر ابن عبد العزیز رئیس راس ماه اولی میلادیه و محمد ابن
ادریس شافعی رئیس راس ماه ثالثه میلادیه و احمد ابن شریح
رئیس راس ماه ثالثه میلادیه و ابو بکر باقلانی رئیس راس ماه
رابعه میلادیه و ابو حامد غزالی رئیس راس ماه خامسه میلادیه
تولد فخر رازی در شهر رمضان سنه ... و جد او جبار بوده است
در ارض ری و رحلتش در هرات در عید فطر سنه ششصد و شش بوده
در هرات مقبره ... و در هرات است قبر شاهرخ میرزا پسر امیر
تیمور گورکانی که در ... سنه ... ششصد و ... در
که نزدیک تهران است از دنیا رفت جسد او ... هرات نمودند
در مدرسه زوجه مکرمه ... گوهرشاد آغا دفن شد ... ن
موضع است ... گوهرشاد آغا زوجه شاهرخ ... و بانی ... شو
ابن شاه رخ ... گوهرشاد آغا در ... رحلت کرد ... صحیح سنه
... جمادی الاولی سنه ششصد ... و ... و خط او در ...
ایوان مقصوره مسجد گوهرشاد ... محسوب میشود ...
در هرات است قبر سلطان حسین بایقرا در سنه ... و یازده ...
در سنه یازده ... در گنبد مدرسه مذکوره که ... دفن ...
مدفون شد و هم قبر وزیرش امیر علی شیر ... که ... ایوان
... مشهد مقدس ... در سنه ... در هرات
از دنیا رفت در گنبد مسجد جامع هرات که خود بنا نموده بود
مدفون شد و قبور ... که در ترکستان است که بلاد معظم او
بلخ و بخارا و سمرقند است ... سیف الدین شیخ ابو المعالی
که در سنه ... از دنیا رفت ...
بود ... شریف ... نماز جنازه ...
... کرد ... لطف تو ... که ...
... که ... عاجز ... که ... کردم

ایضا در بخارا است قبر جناب ملا عبدالله بن محمود شوشتری ثم مشهدی
خراسانی خاتم المجتهدین که او را شهید کردند و مدرس بلاد در مشهد
بخارا بوده‌اند و جد شهادتش آنکه جناب ملقب بشهاب الدین
بود مدتی در مشهد خراسان مشغول تدریس و ارشاد بود تا آنکه
شاه عباس ماضی صفوی در مشهد بود متصدی اوقاف و مشغول تصنیف و موعظه
مشغول بود ظاهرا از تقیه تا در سنه نهصد و نود و هفت که طایفه
ازبکیه غالب شدند مشهد را تصرف کردند و ایشان را گرفتند
روانه نزد ... خودشان عبدالمؤمن خان ملعون ایشان را
روانه بخارا نزد پدر ملعونش عبدالله خان ازبک در آنجا با
علمای عامه مباحثه کرد در تمام آنها غالب آمد علمای بخارا
بعبدالله خان گفتند تو که در مذهب خود شکی نداری که حکم بقتل
چرا حضور مباحثه با این ملا فضول که باعث اختلال
اذهان عوام میشود لابد مخالفت مذهب ما دارد کشته شود پس
عبدالله خان امر کرد او را ... تبر زدند بعد
جسد شریفش را سوزانیدند ظاهرا در ساقی در ... حالا
علماء شوشتری شهید کردند از علمای شیعه نوشته‌اند لکن محلا نادر است
بعض دیگر شاید نوشته باشم از جمله شیخ عبد العال کرکی است
در نجف اشرف در یوم عید سنه نهصد و چهل که مطابق است
با لفظ رشیعه مسموم شدند خاکش در ... از شیخ حسین
ابن عبد الصمد حارثی والد شیخ بهائی نقل فرموده اند مرحوم
که شیخ محقق قبل قتل شهادت از فقیه عصر خود صاحب جواهر
نقل کرده که فرموده مسئله جامع المقاصد و رسائل و جوابه
در شیئه ... محتاج تصحیح کتاب حیث در استنباط احکام شرعیه
از جمله شهدای امامیه از علما سید تاج الدین محمد مجد الدین
حسن ... بود صدیق علی طاوس و او در خط بود شاه
سلطان محمد خدابنده او را خلیع ... و احترام میکرد
نقیب النقبای تمام ممالک محروسه ... سلطان ... جعفر
دیگر با او عداوت شده کشته شد بواسطه ابطال بود دلی دین ...

ازجمله ازقبو

ازجمله از قبور در سمرقند قبر جناب قثم ابن عباس بن عبد المطلب است
در ناسخ التواریخ است که او آخر کسی بوده از قبر پیغمبر بیرون آمد
ظاهرا کاتب گوید در حفر قبر مطهر بوده امیر المؤمنین در خلافت
خود حکومت مکه را با او داد و او با لشکر اسلام بسمرقند آمد
در آنجا کشته شد و مدفون شد ازجمله قبر امیر تیمور گورکانی
در نهم شعبان سنه هشتصد و هفت در مقبره که خود ساخته بود
همانجا مدفون شد ازجمله محمد بن اسمعیل معروف ببخاری مصنف
صحیح بخاری که اصح کتب عامه است باتفاق جمهور علمای عامه
او اوثق و اقدم محدثین است فضلا و علما و ائمه جمعه استنادا او
بعضی از علمای امامیه فرموده اند که ... اهل بیت
لذا خبر غدیر خم و حدیث سد الابواب و حدیث طیر مشوی را در
کتاب خود نقل نکرده است و ورود آیه تطهیر را در شأن اهل بیت
انکار کرده و حال آنکه اجماع مفسرین در ورود آن آیه در شأن
اهل بیت نوشته اند که نازل شده و حدیث ... را ...
نوشته گویند پیغمبر معنی نکرد ... الله السوره ...
للعجب خرق اجماع کرده در سنه صد و نود ... متولد شد و در شب
عید فطر سنه دویست و پنجاه و شش در قریه خرتنگ وصل شد
و آن قریه یکی از قراء سمرقند است تا سمرقند دو فرسخ است
اما در بلخ معروف کسی معلوم نیست بجز مثنوی مولوی از علمای دیار
بلخ است در زمان سلطنت سلطان خوارزم شاه از بلخ بیرون
رفت بعزم حج بیت الله و مراجعت مرورش ببلاد روم افتاد
رفت بقصبه قونیه بقیه عمر آنجا ساکن بود تا از دنیا رفت ...
معروف شد بملا رومی در روضات است وفات او در
پنجم جمادی الاخره سنه ششصد و هفتاد و دو بوده از تلامذه شیخ
عطار بوده مدتی هم خدمت حکیم سنائی بوده ... هم بابحث

و از جمله معارف بلخ شقیق بلخی ابن ابراهیم است که صاحب درجات
از جامع الانوار نقل کرده که او از تلامذه امام جعفر شفیعیان بود
جامع بود علوم رسمیه شرعیه و معارف کشفیه ذوقیه را و او
رفیق ابراهیم ادهم بود و او را در بلاد ماوراء النهر شهید کردند
در سنه صد و هشتاد و چهار با تمام رفقاء ترکش در ناحیه ختلان است
که قریب بسمرقند است و در تشیع او سخنی نیست که منافی تشیع او باشد
ابن خلکان متعصب ناصبی که بنا لیس نزد کرد وفیات الاعیان است
نقلا هر در عداوت ذکر از شقیق نکرده چون شیعه خالص بوده است
که تعصب مانع از ذکر او شده و جهة تنبه و توبه شقیق آن شد که
او از ابناء تجار و متمولین بود رفت بتجارت به بعضی از بلاد ترکیه
در هر ... پس داخل بتخانه شد دید خادم آنجا ریش خود تراشیده
شقیق بخادم گفت بدانکه تو صانعی داری حی و عالم او را عبادت
نما نه این بتها را که هیچ نفع و ضرری ندارند خادم گفت اگر چنانکه
قول تو راست است خداوند قادر بود در شهر خودت تو را روزی میداد چرا زحمت
بخود داده و باینجا آمدی شقیق متنبه شد و زهد و تقوی را
پیش گرفت حضرت صادق ع از او پرسید حال شما چگونه است و صبر تو
بچه درجه است عرض کرد حال ما اینست اگر خدا بما چیزی داد شکر میکنیم
و اگر نه صبر میکنیم حضرت فرمود سگهای مدینه هم همین حال را دارند
عرض کرد قربانت پس فتوت شما بچه اندازه است فرمود اگر خدا بما
چیزی داد ایثار میکنیم اگر ندهد شکر میکنیم روزی رفت نزد هارون
الرشید هارون گفت تو ای شقیق زاهد چون گفت شقیق ابن ابراهیم
منم اما زاهد تو هستی چونکه من ترک دنیای چند روزه کرده ام اما
و تو ترک آخرت کرده که دار خلود و ابدی است هارون گفت
مرا موعظه کن شقیق گفت خدا خانه دارد که اسمش جهنم است
تو را دربان آنجا قرار داده و سه چیز داده مال و شمشیر و تازیانه و گفته تو را
که با این سه چیز مردم را از جهنم باز دار هر که خلاف فرمان حق کند
با تازیانه ادبش کن هر که کسی را جراحتی زند با شمشیر قصاصش کن
ومنهم حاتم

[illegible]

و منهم حاتم ابن عنوان بلخی الملقب بالاصم و جهة اینکه ملقب باصم
شد این بود که زنی آمد از او مسئله پرسید و بادی از آن زن خارج
شد ضعیفه خجالت کشید حاتم گفت چه میگوئی بلندتر بگو من گوشم
سنگین است زن خوشحال شد از اینجا معروف شد باصم
از مواعظ او است که مغرور نباید شد بامکان صالحه اصلح از مکان بهشت
جائی نیست مع ذلک آدم دید آنچه را که دید و مغرور نباید شد بکثرت
چه ابلیس مغرور شد دید آنچه را که دید و مغرور نباید شد بزیادی
عبادت شیطان مغرور شد و دید آنچه را که دید و مغرور نباید
شد بکثرت علم چون بلعم باعور با کثرت علم و دانستن اسم اعظم
دید آنچه دید مغرور نباید شد بصحبت نیکان مثل بعضی از اصحاب
و قریش با مصاحبت آن با اشرف مخلوق منتفع نشدند نیکان را
از کلمات حاتم است که العجلة من الشیطان الا در پنج جا طعام
مهمان توبه از گناه شوهر دادن دوشیزگان و ادا کردن دین
تمام ماخوذ است از شرع مطهر حاتم در خراسان سنه ۲۳۷
از دنیا رفت ومنهم جعفر ابن محمد ابن عمر بلخی منجم معروف و مشهور بود
از بعضی از کتب نقل شده که یکی از بزرگان دولت سلطان مقصر شد
سلطان خواست عقاب و عتاب نماید او پنهان شد و خیلی ...
سلطان از جعفر ابن محمد بخواهد که مکان او را معین کند بگویند
پس فکر کرد که حدس جعفر خارج باشد طشتی پر از خون کرد و او را
طلا کرد و وسط او گذارد چند روز بالا و نون نشست چون سلطان
او را پیدا نکرد طلبید جعفر ابن محمد را که باید مکان او را پیدا کنی
جعفر مشغول استخراج شد بعد متحیرانه زمانی سکوت کرد سلطان
گفت چرا متحیری گفت چیز عجیبی میبینم میبینم این شخص بالای کوه طلائی
نشسته و آن کوه در دریای خون محاط است و اطراف آن دریا
خون حصاری است از مس ولی در عالم وجود ندارد سلطان گفت

[illegible]

وفاراب از بلاد ترکیه است از ترکستان ابو نصر اسمعیل بن حماد جوهری
فارابی صاحب کتاب صحاح اللغه و او از اذکیاء عالم و اعجوبه
دهر بود و بسیار خوش نویس بود که با خط ابن مقله فرق نمی‌کرد
آخر الامر عقلش مختل شد چنانکه گمان کرد که میخواهم پرواز کنم
از پشت بام خانه اش افتاد هلاک شد در نیشابور سنه تسعین
واز فاراب است معلم حکیم محمد ابن احمد ابن طرخان فارابی سابقا
اشاره شد بحالات ایشان که وارد مجلس سلطان رفت بکسوه
بهلول شاه نشست و از جیبش چیزی در آورد و اولا اصوات نواخت
که همه خندیدند دو مرتبه چنان نواخت همه گریه کردند الی آخر
اول کسیکه از علماء فلاسفه اسلام اختیار کرد فارابی بود نقل
اول ما خلق الله القلم فقال له اکتب فکانه قال یا رب ما اکتب قال
اکتب علی اللوح انا الله لا اله الا انا و انا التواب التواب
علی من تاب در روایت دیگر فرمود اکتب ما هو کائن الی یوم ابد
لا اله الا انا من رضی عنه والده فانا عنه راض و من سخط
عنه والده فانا علیه ساخط پس لا محاله اول آیه که نازل
شد بسم الله بود اول نصیحتیکه بعمر با تنش فرمود به جمیع بود
ما انشئت فقد رعمر بود فرمود مرد دیگر بکیاست عمر بن عبد العزیز عبادت
صرف شود را راوست حجه سلیمان را حضرت امام است فرمود
علامت اعراض خدا از بنده این است که بنده مشغول شود در
دنیا بامور بی فایده اول گناه حسد بود اول من قاس
امر الله من برایه ابلیس اول من تکلم بالعربیه هود قبل
یعرب ابن قحطان اول من وضع النحو علی ابن ابی طالب
اول من وضع الصرف معاذ الهراء اول من وضع اللغه
علی الحروف خلیل ابن احمد و هو اول من وضع علم العروض
اول من صنف فی البدیع عبد الله ابن معتز و اول
من صنف فی المعانی والبیان عبد القاهر جرجانی
اول من اخرج علم المنطق ارسطاطالیس من اهل اسطاخر

محمد

فی عهد اردشیر ابن دارا و اول من وضع الطب بقراط
و اول من تکلم فی الریاضیات اقلیدس و اول من تکلم فی
هیئات الافلاک و اخراج علم الهیئه بطلیموس
حکیم اول کسیکه خط نوشت و خیاطی کرد ادریس پیغمبر بود
که تا نیز کواکب را او کشف نمود در علم حساب و نجوم پس ادریس را
خواندند اول کسیکه علم کیمیا را اخذ کرد قارون بود
اول کسیکه شعر فارسی گفت بهرام گور بود گفت منم آن پیل
دمان و منم آن شیر یله نام من بهرام گور و کنیتم بو جبله
اول کسیکه شعر عربی گفت حضرت آدم بود در مرثیه هابیل
تغیرت البلاد و من علیها فوجه الارض مغبر قبیح
اول کسیکه ابواب وارد شد شهادت امام حسین بود
اول سریکه در اسلام از شهری بشهری بردند سر محمد ابن ابی بکر بود
در احادیث شعبان است که سر عمرو ابن حمق بود اول کسیکه
قبا پوشید سلیمان ابن داود بود اول کسیکه عمامه بسر نهاد
اسکندر ذو القرنین بود اول کسیکه عمامه سبز علامت سادات
قرار داد ملک اشرف سلطان مصر بود در سنه ۷۷۳ هفتصد و هفتاد
و چه قدر خوب گفته جابر ابن عبد الله اندلسی اعمی شعر
جعلوا لابناء الرسول علامه ان العلامه شان من لم یشهر
نور النبوه فی وسیم وجوههم یغنی الشریف عن الطراز الاخضر
اول قریه که بعد از طوفان بنا شد قریه ثمانین بود که نوح بنا کرد
با سه هشتاد نفر که در کشتی بودند و غرق نشدند بنا و مسمی بود که
بالای شهر موصل است اول شهریکه نوح بنا نمود بعد از طوفان
شهر حران بود بعد شهر شام که پسرش سام بنا نهاد اول کسیکه
خط نسخ را اختراع نمود بعد از خط کوفی محمد علی ابن مقله بود که
وزیر بود در زمان متوکل عباسی بعد یاقوت مستعصمی او را تکمیل
نمود اول کسیکه خط نسخ تعلیق را اختراع کرد میر علی تبریزی بود اول کسیکه خط شکسته
میر عماد بود در عصر شاه عباس ثانی

اختراع نمود شعرای عجم بود بعد درویش که از متأخرین بود اول
تجمل نمود اول کسیکه نوروز را اختراع کرد جمشید جم بود و او هم
اختراع کرد حمام را اول کسیکه نوره را اختراع کرد سلیمان
پیغمبر بود اول زمینی که خداوند در او عبادت کرده شد نجف
اشرف بود اول کسیکه در نجف دفن شد خباب ابن ارت
بود که از اصحاب پیغمبر بود در بدر و کبری و صفین حاضر بود در پی آنکه
بکوفه از دنیا رفت اول کسیکه مدرسه بنا نمود نظام الملک
طوسی بود اول مدرسه در بغداد بود اول کسیکه تاریخ عربی را
وضع کرد عمر ابن خطاب بود چنانچه ابتدای تاریخ فرس قدیم
در سنه سی و دو بود و ابتدای وضع تاریخ جلالی در سنه چهار
صد و شصت و هفت بود ابتدای شرب تنباکو و توتون
در سنه هزار و دوازده بود اول چیزیکه از انسان بهشت برده شد
نود جان و امانت است اول کسیکه در سایه عرش جای گیرد
و سائلی نبود کسی است که قرض دار را مهلت بدهد اول چیزی
که در نامه عمل گذارده میشود خلق حسن است اول چیزیکه در روز
در قیامت سؤال میشود از او هر دارایی است و نماز اول چیزیکه از
دختران انسانی در رحم مادر خلق میشود فرج او است بعد خطاب عمر نامه
هذا ما مشی عنده له فلا تضیعها الا لخفقها بخبر نامه
اول کسیکه امر کرد تکفیر در نماز یعنی دست رو دست گذاردن
عمر خطاب بود چنانچه علامه در تذکره میفرماید و قتیکه اسرای
عجم را آوردند نزد عمر آمدند شباهت آنها را اسیر دستها را بر روی هم گذار
گذاردند تعظیم نمودند پرسید اینها چرا چنین کرده اند گفتند ما
اینها را بر سلاطین خود خضوع میکنند را از تو هم کردند گفت نیکو
از روی خضوع خداوند ولی تعالی شانه باین خضوع و تواضع اولی است
در نماز را اختراع کرد خاتمه در بعضی از تواریخ متعلقه
خلفای بنی امیه است

۱۳۴۱ [illegible]

انها چهارده نفر بودند که هزار ماه خلافت و ریاست نمودند که اول آن
معاویه ابن ابی سفیان بود که امام حسن از بیوفائی و نا مسلمانی ناعلاج
مصالحه کرد با معاویه شخصی از خواص حضرت عرض کرد سوّدت
وجوه المسلمین حضرت فرمود مرا ملامت مکن جدم پیغمبر ص در خواب دید
بنی امیه بمنبر او جستن میکنند مثل جستن میمون و بوزینه پیغمبر ص از
خواب بیدار شد خیلی غضبناک جبرئیل آمد سوره قدر را آورد که
لیلة القدر خیر من الف شهر یا رسول الله یملکها بعدک بنو امیه
پیغمبر تا زنده بود دیگر خنده نکرد آیه و ما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا
فتنة للناس نازل شد بر ترتیب اول از اینها معاویه بن ابی سفیان
ابن حرب ابن امیة ابن عبد الشمس ابن عبد مناف بود که مادرش هند
جگر خوار بنت عتبة ابن ربیعه ابن عبد الشمس ابن عبد مناف بود و قتیکه
ابوبکر لشکری روانه شامات کرد معاویه با لشکر مسلمانان بود
و در پیش رو لشکر یزید ابن ابی سفیان بود و او در شام بمرد و ابوبکر حکومت
شامات را بمعاویه واگذار کرد همین قسم در ایالت شام مشغول بود
ماه ربیع الاول سنه چهل و یک که حضرت مجتبی ع با او صلح کرد معاویه
غصبا داخل منصب خلافت شد تا نیمه ماه رجب سنه
شصت هجری که معاویه واصل بسقر بود گفته شد ایام معاویه
امیر عشرین سنه و خلیفه عشرین سنه و معاویه حنظلی
اکول بود چنانچه ابن ابی الحدید در شرح نهج نوشته پیغمبر ص در مرتبه معاویه
صدا زد و او غذا میخورد جواب نداد پیغمبر فرمود اللهم لا تشبع
بطنه ولی صدق بطنه کما المعاویه کان فی معانه
معاویه ولید بخت جمعی از اصحاب را وادار کرد بوضع و جعل
احادیث در مدح عثمان و مذمت امیرالمؤمنین که مفصلا در
دفترهای خودم نوشته ام

پس در مدینه چند روز بیعت اخذ بیعت نمود از ارباب بیعت یزید پلید و داد
اول کسی بود در اینکار و کاغذ نوشت بحاکم مدینه مروان بن حکم
ابن ابی العاص ابن امیه که از اهل مدینه بیعت بگیرد جهة
یزید بسنت ابوبکر و عمر عبدالرحمن ابن ابی بکر گفت بلکه بسنة
کسری و قیصر ولی در وقتی بود که مروان بالای منبر خطبه میخواند
و تبلیغ بیعت میکرد حکم معاویه را بولایت عهد یزید بسنة عمر و ابوبکر
عبدالرحمن گفت بسنة کسری و قیصر و هم سخنان دیگر مروان گفت
مروان گفت آیا تو نیستی که خداوند درباره تو فرموده یعنی
و الذی قال لوالدیه اف لکما عبدالرحمن گفت آیا تو
ابن طرید نیستی که پیغمبر پدرت را لعن کرد عایشه گفت دروغ
گفت مروان این آیه درباره برادر من نازل شده و لکن پیغمبر
لعن کرد حکم پدر مروان را در حالیکه مروان در صلب او
بود و مروان از کسانی بود پیغمبر او را لعن کرده بود در بعض اخبار
رسیده است که معاویه در وقت وفات بیکی از خواص گفت که
من سه گناه بزرگ کرده ام یکی انکه حق علی ابن ابیطالب را غصب کردم
و تغلب امر خلافت را از او گرفتم دویم انکه زوجه امام حسن را
فریب دادم حضرت حسن را مسموم کرد سیم انکه یزید را ولیعهد خود
کرداندم بیجهت خوب میگوید انوری شاعر
در کتاب دایره الله مگر نشنیدی که از او بد کسی کو به پیمبر چه رسید
پدر او لب و دندان پیمبر بشکست مادر او جگر عم پیمبر بمکید
خود بناحق حق داماد پیمبر بگرفت پسر او سر فرزند پیمبر ببرید
بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد لعن الله یزیدا و علی آل یزید
وفات معاویه در وقت مردن هشتاد سال بود چهل سال امارت
و خلافت کرد قبرش در باب الصغیر شام است و لی احمد سفاح
نگذاشت بحال خود و در زمان خلافت معاویه جمعی از معارف
از دنیا رفتند حفصه ام حبیبه صفیه میمونه سوده
جویره عایشه زوجهای پیغمبر و قثم بن عباس و عبیدالله عباس
صفوان

بعضی از اصحاب وارد شدند خدمت پیغمبر و دیدند ان حضرت حکم ابن عاص را لعنت میکند پیغمبر فرمود و یل لامتی مما فی صلب هذ
پیغمبر او را از مدینه اخراج نمود طایف رفت با پسرش مروان در آنجا بودند با عثمان خلیفه شد حکم که پسر عم عثمان ابن عفان ابن ابی العاص
ابن امیه بود او را اذن داد آمد بمدینه و در مجلس روزی معاویه که نشسته بودند بنی امیه بودند تفاخر میکردند با امام حسن و حضرت ایشان را
جواب دادند فرمود از جمله بمروان فرمود اما انت یا مروان فلست انا سببتک و لکن الله عز و جل لعنک و لعن اباک و اهل
و بیتک و ذریتک و ما خرج من صلب ابیک الی یوم القیمه علی لسان نبیه محمد صلی الله علیه و آله و صدق الله و صدق
رسول الله و یقول الله عز و جل و الشجرة الملعونة فی القرآن و نخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا و تو ای مروان ملعونه

صفوان ابن امیه و زید ابن ثابت و کعب ابن مالک و جریر ابن عبدالله بجلی
ابوایوب انصاری و سعد ابن ابی وقاص و سعید ابن زید و عبدالرحمن
ابن ابی بکر و اسامة ابن زید و ابوهریره و ابوموسی اشعری و حسان
ابن ثابت شاعر و لبید شاعر دویم یزید ابن معاویه مادرش میسون
بنت بجدل یا محبل کلبیه که معاویه در اینکار او را خطبه کرد برده
بعد از سه ماه بچه یزید به دنیا آمد که حلال بود از غلام سیاهی
بعد از پدر روز پنج رجب و هشت ماه زندگی نمود که در سنه شصت و یک
هلاک و داخل شد در سی و هشت سالگی و پنج قضیه بسیار بزرگ شنیع
در ایام او از او سر زد شهادت امام حسین قتل عام در مدینه
خرابی مکه شخصی در حضور عمر ابن عبدالعزیز اسم یزید را با امیر المؤمنین
برد عمر ابن عبدالعزیز حکم کرد او را بیست و پنج تازیانه زدند
امر ابن مردم بغداد و بالاذات چهر فاسد کرد که سالها ظلم
ریخت بخاندان رسالت دویم عمرو عاص در صفین حیله قرآنها
بالای نیزه زدند که امر حکمیت تمام شد خوارج بخلیفه مدعی شد
تا قیامت این فتنه باقی است دیگر انکه معاویه مغیرة ابن شعبه را
حاکم کوفه بود معاویه معزول کرد آن خبیث ... تا خزانه
اطرافی خود را شام وقتیکه رفت معاویه گفت چرا در آمدی
گفت من مشغول گرفتن بیعت بودم از مردم کوفه برای یزید که بعد از
تو خلیفه باشد معاویه گفت اهل کوفه بیعت کردند گفت بلی
ابن شعبه در مرتبه مغیره حاکم کوفه بود که پنج موجب تنگی دولت
مسلمانان شد بعد از یزید معاویة ابن یزید چند روز خلافت کرد و بعد
رفت بالای منبر ترک کرد گفت ایها الناس من از عهده من خارج است
این خلافت خلاف است از من برادر اخوا ببید خود تا آن اختیار است
مردم شام گفتند برگرد تو مغیر گفت من از خلافت گذشتم نکردم
تا دوام صلاح نیست بعد از آن چند روز مکث در سن بیست و یکسالگی
از دنیا رفت بعضی طلاقی را گفته اند

چهارم از خلفای بنی امیه مروان ابن حکم ابن ابی العاص ابن
امیه ابن عبد الشمس ابن عبد مناف بود و او پسر عم عثمان ابن عفان
ابی العاص را امیه گفت در سنه دوم هجری متولد شد بعضی گویند
مروان معاویة ابن یزید را خفه کرد بعد از معاویه مردم شام
با مروان بیعت کردند و مردم حجاز و عراق با عبد الله زبیر
بیعت کردند پدر مروان حکم ابن ابی العاص را پیغمبر لعنت
فرموده بود و وقتیکه مروان بدنیا آمد چنانچه در حیوة الحیوان
او را آوردند خدمت پیغمبر فرمود علیه و علی من یخرج من صلبه
لعنة الله الا المؤمن منهم و قلیل منهم در یازدهم [illegible] از
اختصاص شیخ مفید روایت کرده که وارد شد سعد الخیر ابن
عبد الملک ابن عبد العزیز ابن عبد الملک ابن مروان برادر زاده
عمر ابن عبد العزیز بحضرت باقر که آن حضرت او را سعد الخیر
نامیده بود در حالتیکه گریه میکرد حضرت سبب گریه را پرسید
عرض کرد چگونه گریه نکنم و حال آنکه من از شجره ملعونه هستم
فرمود تو از آنها نیستی اموی منا اهل البیت مگر نشنیده
من تبعنی فانه منی در حکایت ابراهیم در جای دیگر نوشته ام که
چرا اینگونه [illegible] اخبار العرب ان فاطمه [illegible] و از [illegible]
[illegible] خالد ابن سعید که از اصحاب خاص امیر المؤمنین است
حکم ابن ابی العاص در سنه [illegible] بدرک واصل شد و عوض
مروان که مغیرة ابن ابی العاص است که پسر عموی عثمان
او بوده که بینی حمزه را بریده بود [illegible] از جنگ احد
بود و عثمان او را در خانه خود پنهان کرده بود و چون شنید
که مغیره در خانه اوست عثمان رفت پیغمبر فرمود
[illegible] او را [illegible] عثمان [illegible] شد
مغیره را آورد [illegible] سه روز مهلت گرفت که او را از
مدینه بیرون کند عثمان که رفت پیغمبر فرمود اللهم العن مغیرة ابن ابی العاص
و العن من یؤویه والعن من یحمله و من یطعمه و من یسقیه و العن ۲۰

[illegible marginal notes]

در عقد الفرید

در عقد الفرید است که مروان در سنه [illegible] از هجرت متولد شد و در سنه
شصت و پنج بدرک واصل شد و خبر درک رفتن او این شد
مروان عاتکه دختر هاشم ابن عتبه ابن ربیعه که زوجه یزید
ابن معاویه بود و مادر خالد بود را خواست تزویج نموده بود و دختر
مروان [illegible] خالد را عار گرفت در [illegible]
نداد خالد اصرار کرد مروان متغیر شد گفت ساکت یا ابن رطبه
[illegible] ساکت شو [illegible] او [illegible]
کنایه از مفعول بودن یزید است خالد آمد نزد مادرش گفت عاتکه
گفت غصه مخور دیگر از این حرفها بتو نخواهد زد چون مروان بخانه آمد
و خوابید عاتکه حکم کرد کنیزان فرشی بالای صورت او انداختند
[illegible] او را خفه کردند بدرک واصل شد [illegible]
[illegible] یا امیر المؤمنین عبد الملک خبر شد آمد
عاتکه گفت تو عاتکه [illegible] پدر را [illegible]
گفت حالا تو را بقصاص میرسانم [illegible] پنجم از خلفا
عبد الملک بود در [illegible] بدرک واصل شد باد
در حال موت [illegible] خود [illegible]
ولقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرة و ترکتم ما خولناکم
وراء ظهورکم پس گفت تلک الدار الآخرة نجعلها للذین
لا یریدون علوا فی الارض ولا فسادا والعاقبة للمتقین
و گفت کاش که من [illegible] بودم و ولی [illegible]
او [illegible] الناس [illegible]
[illegible] والی از مردم [illegible]
در تواریخ است [illegible] عبد الملک [illegible]
او را [illegible] حجاج بود [illegible] که حجاج خبر کرد

[illegible marginal notes]

بد او له از بعداد شهادت امام حسین تا وقتیکه عبدالله زبیر
حجاج در مکه کشت هر مرتبه خانه کعبه را بنا کرد تقریبا نصف سال
خلافت بنی امیه متزلزل بود استقرار نداشت بس از زمان عبدالملک
استقرار پیدا کرد ششم از خلفای بنی امیه ولید ابن عبدالملک
بود والده اش عاتکه دختر یزید بن معاویه ملعون است از دو طرف
ارث برد ولادتش سنه چهل و پنج هجری و در نود و شش هجری
در شام بدرک واصل شد وکان الولید جبارا ظالما
و این ملعون پر کرد روی زمین را از جور قاتل امام حجاج
است و این ولید مملکت هند و اندلس و خوارزم و سمرقند
و کابل و فرغانه را فتح نمود و مسجد حضرت رسول را وسیع
نمود و صخره بیت المقدس را او بنا نمود بعضی ستون در
زیر آن صخره معلق ساخت و مسجد جامع دمشق را او
بنا کرد که جامع بنی امیه گویند که خراج هفت ساله شام
در او خرج شد در حیوة الحیوان است که چهار صد صندوق
که هر صندوقی بیست و هشت هزار اشرفی در او بود خرج
آن مسجد نمود و این شعر را درباره او گفتند فائده نکرد

سمعتک تبنی مسجدا من خیانة   و انت بحمد الله غیر موفق
کمطعمة الایتام من کسب فرجها   لک الویل لا تزنی و لا تتصدق

و وضع منارات از مخترعات او است با ابن خباب
بعضی خرجهای خود هم داشت بجهت هر شخص زمین گیری خادمی مقرر
نمود بجهت هر کوری عصاکشی معین کرد

هفتم از خلفا

هفتم از خلفای بنی امیه سلیمان ابن عبدالملک بود و او
عمر ابن عبدالعزیز را مثل وزیر خود قرار داد او امر او را امتثال
میکرد و عمال حجاج را عزل نمود و هر کس در زندان او بود رها
نمود و نماز اول وقت را احیا نمود بعد از آنکه بنی امیه
بتاخیر انداخته بودند ولادتش سنه شصت هجری
در حلبش روز جمعه دهم ماه صفر سنه نود و هشت یا نود
و نه هجری بود قبرش در دابق است از اعمال جبل قنسرین
و آن شهری بود در دو منزلی حلب در حیوة الحیوان است
روز جمعه سلیمان ابن عبدالملک از حمام بیرون آمد حله سبزی
پوشید و عمامه سبزی بر سر گذارد بر فراز سبزی نشست اطراف
خود را سبزه و گل چید بس در آیینه نظر کرد گفت محمد رسول بود
ابوبکر صدیق بود عمر فاروق بود عثمان صاحب حیا بود
علی شجاع بود معاویه حلیم بود یزید صبور بود عبدالملک
سائس بود ولید جبار بود و من پادشاه جوان در چهل
مردم رجوع است بروز جمعه صدای زنی را از صحن خانه شنید

انت نعم الفتی لو کنت حیا   غیر ان لا بقاء للانسان
لیس فیما بدا لنا منک عیب   عابه الناس غیر انک فانی

در مراجعت پرسید از زنها که بود این شعرها خواند منکر شدند
گفت انا لله و انا الیه راجعون جمعه دیگر واصل شد

هشتم از خلفای بنی امیه عمر ابن عبد العزیز ابن مروان ابن حکم بود
بعد از برادر عمش سلیمان رسید خلافت کنیت ابو حفص مادرش
ام عاصم بنت عاصم بن عمر ابن خطاب است زوجه اش
فاطمه بنت عبد الملک مروان است ولادتش در حلوان که
قریه ایست از قرای مصر پدرش در مصر والی بود سنه شصت و یک
و در ماه رجب سنه صد و ده در دیر سمعان از اعمال حمص
مسموما از دنیا رفت در حیاة الحیوان است در ابتدای خلافت
رفت مسجد بالای منبر گفت ایها الناس من مبتلا شدم باین
امر بدون آنکه خودم طالب باشم و بدون اذن مسلمین صلاح
بدانید و الکنون من خود را از خلافت خلع نمودم و بیعتم را
از گردن شما برداشتم هر که را میخواهید از خود اختیار نمائید
بگوئید سلیمان [illegible] گفتند اما قد اخترناک فلی
امرنا بالیمن والبرکة چون ساکت شد خطبه خواند
در آخر گفت ایها الناس من اطاع الله وجبت طاعته
و من عصی الله فلا طاعة له اطیعونی ما اطعت الله فان
عصیته فلا طاعة لی علیکم فرود آمد و وارد دار الخلافه شد
امر کرد پرده ها را کندند و فرشها را جمع کردند و همه اینها را
فروختند پول آن را داخل بیت المال مسلمانها کردند و در
زمان خلافتش لباس او را که در بر داشت از عمامه و پیراهن
و قبا و کفش قیمت کردند سای دوازده درهم شد در کتاب
مروج الذهب است که عمر در جوانیش غلامی داشت خیانت کرد
خواست انتقام نماید غلام خود را غلام گفت آیا تو خیانت
بمولای خود نکردی گفت چرا گفت آیا مولای در انتقام از تو
عجله و شتاب کرد عمر فورا متنبه شد و او را آزاد کرد و همین
سبب زهد او شد در دنیا فاقش بسیار میگفت یا حلیما لا
لا یعجل عن من عصاه در تاریخ خلفا است حضرت باقر فرمود
عمر ابن عبد العزیز نجیب بنی امیه و انه یبعث یوم القیمة امة
واحده
داری دو [illegible]

و از قیس روایت کرده فرمود مثل عمر ابن عبد العزیز فی بنی امیه
مثل مؤمن آل فرعون و کهلاه شد موسی ابن اعین گفت در زمان
خلافت او گوسفند و گرگ در یک مکان میچریدند صبحی
نفهمیدند یک [illegible] دیدم گرگ با متعرض گوسفند [illegible] شد بدو گفتم
عمر ابن عبد العزیز مرد بعد خبر رسید از دنیا رفت و کاتب استیعاب
میگوید که این مطلب مخصوص زمان امام زمان است و السلام
مسلمه ابن عبد الملک گفت رفتم بعیادت عمر ابن عبد العزیز دیدم
پیراهن او خیلی چرک است به زوجه اش فاطمه بنت عبد الملک
گفتم چرا جامه اش را نمیشوئی قسم خورد که جامه دیگر ندارد که
عوض نماید در روایت است عمر ابن عبد العزیز فهمید که زوجه اش
یک جوهر قیمتی دارد که پدرش باو داده بود که مثل و مانند
نداشت باو گفت یا باید بشو آن جوهر داخل در بیت المال
مسلمانان شود یا راضی شوی ترا طلاق دهم فاطمه گفت من تو را
اختیار میکنم و آن دانه جواهر را داد داخل بیت المال نمود
بعد از عمر ابن عبد العزیز برادر فاطمه یزید ابن عبد الملک رسید خلافت
نشست گفت بخواهر اگر میخواهی آن جواهر را بتو بدهم گفت لا و الله
من راضی نیستم که در حیاة شوهرم او را اطاعت نمایم و بعد از فوت
او عصیان نمایم مع ذلک در روضة الانوار است که عمر ابن عبد العزیز
در خواب دید [illegible] رسیده گفت یک [illegible] برادر پرده حجاب
نگاه دار شد بجهت آنکه بسوی آخرت دلی بود یا که نفسند در او فرو
رفت مجروح شد بعد عتاب کردند که چون مصالح عباد در دست
تو بود چرا باید حیف شود [illegible] خولانی بجهة عمر
نوشت اگر میخواهی تمام کارهایت خوب باشد [illegible]
خود را [illegible] که از راه [illegible] باشد عمر گفت همین
موعظه مرا کفایت است غلامی در دست خازن بیت المال [illegible]
قرار داده بود عمر [illegible] دختر داشت آمدند نزد پدر گفتند زینها

و دخترهای عتبه ماله ملاقات میکنند که شما دختران خلیفه اید
برامیر بتقاریه امروز در ترکیبید که تو باشد عمر خیلی محزون شد
غلام خازن را طلبید گفت فلان مقدار از اموال بیت المال
برای من قرض کن که برای عید بگیر برای این دخترها یا از ماهیانه خود
آن قرض را ادا کنیم غلام گفت آیا امید دارید یا سر ماه زنده
باشید که ادا کنید فرمود که قسم بکتفی تحویل امید ندارم روی کرد
به دختر گفت بروید جواب نفس را بدهید [illegible] تا از اهل بهشت باشید
چه داخل بهشت نشود مگر کسیکه شهوات نفس را فرو نشاند برای رضا
و نفقه عمر ابن عبد العزیز روزی دو درهم بود و او حسنات و
امتیازات بسیار دارد که از جمله منع سب امیرالمؤمنین
فرمود با آن ترغیب و تشابی که با بنود فرمود
و حال اتباع معاویه از سنه چهل و یک که ابتدای خلافت معاویه
بود تا سنه نود و نه که خلافت عمر ابن عبد العزیز باشد [illegible]
امیر را سب میکردند در خطب و منابر شاعر گوید
و علی المنابر تعلنون بسبه و بسیفه نصبت لکم اعوادها
امر کرد بعوض سب کردن آیه را بخوانند ان الله یامر
بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء
والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون [illegible]
[illegible] رد کرد بحضرت باقر سلام الله علیه و [illegible]
[illegible] خیلی محبت و احسان میکرد بخلاف خویشان و اقربای خود
[illegible] فاطمه بنت الحسین الشهید فرمود اکرام و زنده بود [illegible]
[illegible] احتیاج بنود و هم حضرت باقر فرمود در میان
هر قومی مرد صالحی و نیکوکاری بوده و نجیب ما در میان بنی امیه
عمر بن عبد العزیز است و در بهشت فضیلت [illegible] فاطمه [illegible]
بنی امیه میگفت پیغمبر فرموده ان فاطمة بضعة منی یسرنی
من اسرها و یسوئنی من اساءها فانا اتبع سرور
رسول الله واتقی مساءته [illegible]

افضیلة

بر فضیلت امیرالمؤمنین بر خلفا ما ضحی مثل خالد ابن سعد بن
ابی العاص و سعد الخیر که هم در شرح نهج بیان میکند که او
پسر عبد الملک ابن مروان بود و عمر ابن عبد العزیز [illegible]
نهج از سید رضی نقل میکند که فرموده است
یا ابن عبد العزیز لو بکت العین فتی من امیة لبکیتک
انت نزهتنا عن السب القذف لو امکن الجزاء
لجزیتک

و نهم از خلفای بنی امیه یزید بن عبدالملک بود و او بعد از
فوت عمر بن عبدالعزیز رسیده خلافت نشست در بیست و پنجم
ماه شعبان سنه صد و پنج از دنیا رفت در سن سی و
هفت سالگی در جای دیگر نوشته ام و هم در وقایع الایام
که حکم رذل ترین خلفای بنی امیه بود تمام عمر بعشق و نوش
بود و زنی داشت حکومت با آن زن بود حبابه [illegible]
روزی به ندمان خود گفت که میخواهم روزی بی زحمت خود هم
باغ با آن معشوقه عیش کنم و بفقه حاجت مردم [illegible]
نرسانید میخواهم تمام روز بدون غم و الم تمام کنیم رفت و
مشغول شد صاحب وقایع می نویسد آن زن [illegible] او
از انار باغ گرفت و آن را آورد نزد یزید و یک دانه انار
هم خود آن معشوقه خود ریخت یک دانه انار در گلوی [illegible]
او ماند و مرد و یا زد مرد و صاحب منتخب التواریخ
مینویسد یزید دانه های انگور با طرف آن زن [illegible]
می افکند و آن زن بدهان خود میگرفت یکدانه انگور گلوی او
گرفت و خفه شد یزید خیلی غمگین شد نعش معشوقه آن
زن مرده را نگاه داشت و چند مرتبه با او جماع کرد تا آخر الامر
بیمار شد متعفن از نعش او دفن کرد و یک هفته با کسی حرف
نزد بعد از چند روز دیگر خود نیز مرد کما قال الله [illegible]
اشخاص مدعی خلافت پیغمبر خاتم شدند عبدالملک در خواب
دید چهار مرتبه در محراب بول کرد سعید بن مسیب تعبیر کرد که چهار
پسر تو خواهند خلیفه شد همان قسم شد اول ولید دوم
سلیمان سیم یزید چهارم هشام در میان خلفای بنی امیه بعد معاویه
سیاس بودند چنانچه در مروج الذهب است
عبدالملک هشام و از هشام معروف و موصوف
بود به بخل و حرص آنقدر مال جمع کرد که هیچ یک از خلفا
آنقدر مال جمع نشد [illegible]
او [illegible] کرده [illegible]
برادر زاده وی ولید ابن یزید بن عبدالملک با هشام
عداوت داشت

عداوت داشت تمام اموال او را ضبط کرد حتی که قشری از او نگذاشت
آنقدر حسد [illegible] روزی [illegible] ماند که عفن شد آنوقت دفن کردند
یازده پسر داشت [illegible] هزار دینار ارث رسید عمر ابن
عبدالعزیز یازده پسر داشت [illegible] یک دینار و نیم ارث رسید
مع هذا اولادهای عمر بن عبدالعزیز آنقدر صاحب ثروت شدند
که هر یک از آنها صد هزار سوار [illegible] صد هزار اسب جهاد میکرد
متمول [illegible] اما اولادهای هشام آنقدر فقیر شدند که بعضی از
آنها نمیتوانستند قوت [illegible] روز خود تحصیل کنند چنانچه در
ناسخ التواریخ است و هشام ابن عبدالملک دهم از خلفای
بنی امیه بود او در سن پنجاه و سه سنه صد و بیست و پنج مرد
خلافتش نوزده سال و هفت ماه و یازده روز بود و او
در [illegible] در رصافه که خود هشام آنجا ساخته بود مدفون
شد از نوادر وقایع هشام است در حبیب السیر از شیخ احمد ابن اعثم
کوفی نقل میکند که روزی هشام با جمعی از ملازمان سوار شد
بود [illegible] گرد و غبار [illegible] ملحق شد با غلامش [illegible]
رفت بطرف غبار دید [illegible]
و [illegible] آثار صفا و نور از جبین [illegible]
و انوار معرفت از ناصیه او لامع [illegible] سلام کرد و
گفت پیرمرد از کدام قبیله هستی حسب نسب تو چیست پیرمرد گفت
حسب نسب را چه کنی والله اگر من از عزیزترین قبایل عرب باشم
برای تو سودی نبخشد اگر از ذلیل ترین قبایل باشم ضرری نخواهد
هشام خنده کرد گفت ظاهرا [illegible] حسب نسب خود [illegible]
پیرمرد گفت این تصور تو خلاف واقع است بلکه چون کراهت
چهره و قباحت هیئت تو را دیدم دانستم حسب و نسب تو که
مقدار از مردمان [illegible] دانسته بودم [illegible] خدا [illegible] علو [illegible]
[illegible] هشام گفت مگر تو از چه قبیله [illegible] گفت از
قبیله بنی الحکم هشام گفت عجب قبیله نیکی [illegible]
خوب [illegible] که از مردم [illegible] پیرمرد گفت چرا [illegible] بسبب

عیب جوئی
بیرون گفت تو را چه رسیده است که از اکابر اشراف عرب عیب جوئی گفت
مسکینی مگر تو از کدام قبیله هستی گفت من از قریش ام بیرون گفت
در میان قریش اشراف عالی مرتبه دارد و اراذل و هجی معروف
هم دارد تو از کدام طایفه هستی گفت از بنی امیه بیرون خندید
گفت خلاصه کرد الحق بنی ثقیف قبیله شرمت نیاید از این نسب
عارت بیاید از این حسب مگر نمیدانی بنی امیه در جاهلیت بودند و ل
میخوردند و در اسلام با عترت طاهره خیر الانام چه کردند
رئیس ایشان خمار و بلوفی بود در غزوات با پیغمبر فرار میکرد
و بمقتضای آیات و اخبار صحیحه شما از اهل جهنم هستید و
عجب است با این قبایح خجالت نمیکشید یکی از بزرگان قبیله شما
عفان پدر عثمان است و او بمرض ابنه مبتلا بود و در اشعار
خود در مفارقت معشوق خود میخواند دلیل واضح و شاهد
صدق است این مطلب شعر کیف لا العن النقاه قل
عجبوا عنی مولا ملیته کم تلوموني علی رجل بو سفاح
ثم سعا عنیته دیگر از بزرگان شما عتبه ابن ربیعه ابن
عبد الشمس بود و او پدر هند جگر خوار بود و در غزوه بدر
کبری علم مشرکین بدست او بود و دیگر از بزرگان شما ابو
سفیان از صحابه عرب بود که هم خمار بود هم بسط رداء و
کفار را بجنگ رسول مختار با صرار میبرد بعد هم تغیر دین
اسلام اختیار کرد با پیغمبر و آل همه را نظر بنش خود و نفاق
رفتار میکرد و دیگر از بزرگان شما معاویه بود که در خباثت
ولد عقیده و سریره چنان بود که با ولی خدا و وصی رسول
خدا جنگ نمود و زیاد ابن ابیه را بپدر خود ابو سفیان
ملحق نمود و حدیث الولد للفراش و للعاهر الحجر عمل نکرد
بلکه بعکس نمود که الولد للعاهر و للفراش الحجر در وقت مردن
هم اقرار کرد من هیچ کار بسیار بزرگ بد کردم حق علی ابن
ابی طالب را غصب و حضرت مجتبی را بقتل رساندم و یزید را
بالسلطان

بر مسلمانان امیر و پادشاه کردم و مسلط کرد اولاد را طلب معجزه خط
دیگر عقبه ابن ابی معیط ابن ابان ابن ابی عمرو ابن امیه
ابن عبد الشمس بود که از یهودان صفوریه بشمرده شد معقر
او را از قریش نفر کرد شما اولاد خود ملحق کردید آخر الامر بحکم
پیغمبر امیر المؤمنین علی ع اولاد پلیدت ضربت چه پاره از سر
از بدنش جدا کرد و دیگر از بزرگان شما ابن عقبه ولید فاسق معروف
برادر مادری عثمان ابن عفان بود وقتیکه حاکم کوفه بود چون
دائم الخمر بود صبح وارد شد بمسجد مسلمان محراب نماز صبح را چهار
رکعت خواند گفت حضرت علی دارم اگر میخواهید زیاد تر بخوانم
چراکه دماغم چاق است تقوا را و این قضیه در عثمان تازیانه شد او را
حد زد و دیگر از بزرگان شما حکم ابن ابی العاص و برادرش
مغیره ابن ابی العاص و پسرش مروان حکم است که پیغمبر هر دو را
لعنت فرموده و دیگر عبد الملک مروان بود که اشراف و صالحین را
فرار کرد و اشرار و فجار را نصرت نمود مقرب ترین مردم در نزد او
حجاج بود ظلمها میکرد او با اهل بیت پیغمبر و با بعضی از پسران خود خانه
کعبه را خراب کرد و دیگر از زنان معروفه شما هند دختر عتبه ابن ربیعه
ابن عبد الشمس بود که جگر خوار بود خود را بحمله وحشی غلام فرستاد که
حمزه عم پیغمبر را شهید کرد و این ملعونه زانیه جگر عم پیغمبر را مکید و
دیگر از زنان شما ام جمیله خواهر ابو سفیان زوجه ابو لهب
که آیه حماله الحطب در باره او است و شجره ملعونه در قرآن با نفاق
کنایه از بنی امیه است حاصل از شنیدن این حرف هشام و غلام
مدهوش شدند چنانچه بهوش آمد فرستاد بیرون بیاورند که او را
بقتل رسانند بیرون از فراست هشام را شناخته بود دلیل
خود را تغییر داده بود که کسی او را نشناسد رفت وارد کوفه شده
در ایام قاسم ابن محمد ابن ابی بکر جد امام جعفر صادق حلقه
نمود و فاطمه و سکینه دختران امام حسین حلقه گرد او بودند
و با هشام ابراهیم برادر ولید ابن عبد الملک حضرت باقر را شهید کرد

یازدهم از خلفای جلفا ولید بن یزید بن عبدالملک است مشهور بود
به ولید فاسق شد سفر خود قرآن را پاره کرد با زنهای پدرش
وطی میکرد حوضی از شراب مملو کرده بود در او فرو میرفت
آنقدر میخورد که نقص حوض معلوم میشد بحد استهار شرب منکرات
و نظایر این بکفر و زندقه اهل شام اجماع کردند خلعش کردند
مقتول شد در حوالی الحوران است   لم یکن فی بنی امیه
ادمانا للشرب واشد تهتکا و استخفافا بامر الدین
منه و لعله این ولید بعضی گفته اند لعنه الله از اقتتاح از قرآن
و ما شدن آن این در تعریف انشاء کرد
و یلعب بالخلافه هاشمی   بلا وحی اتاه و لا کتاب
فقل لله یمنعنی طعامی   و قل لله یمنعنی شرابی
و در حدیث وارد است که فرمودند لیکونن فی هذه الامه
رجل یقال له الولید و هو شر من فرعون [illegible]
یعنی ولید   تولدش در سنه نود بود قتل در سنه صد و بیست
و شش بود در ماه جمادی   دوازدهم از خلفای خلفا یزید بن
ولید بود [illegible] کثیر بود و او را یزید ناقص میگفتند رحمه الله
طایفه مردم را ناقص و کم کرد و او پسر عمر بن عبدالعزیز بوده
[illegible] خود ابن عباد و صاحب ورع بود [illegible]
خوش بود که ولید بن یزید باشد و [illegible] بقتل رسانید [illegible]
هم [illegible] از دنیا رفت در ماه جمادی الاخر یا [illegible]
سنه صد و بیست و شش در [illegible] که قریه ایست از قراء شام
در سن چهل سالگی بود   سیزدهم ابراهیم بن ولید بن عبدالملک
بعد از برادرش یزید بن ولید در [illegible] ماه صفر ۱۲۷ سنه
صد و بیست و هفت مروان حمار بر او خروج کرد او را از
خلافت خلع کرد پس ابراهیم با مروان حمار بن محمد بن مروان
بن حکم بیعت کرد و مروان حمار که چهاردهم از خلفا [illegible]
در دوازدهم ربیع الاول سنه صد و بیست و هفت بن مروان [illegible]
چنانکه در مصباح

[illegible]

چنانکه در مصباح شیخ است در سنه صد و سی و دو دولت بنی امیه و مروان
منقرض شد   صالح ابن علی بن عبدالله بن عباس ابن عبدالمطلب
مروان حمار را در قریه از قراء مصر بهمت ابومسلم مروزی بقتل
رسانید   در حبیب السیر است که ابومسلم در سنه صد [illegible] در اصفهان
متولد شد و در کوفه نشو و نما کرد و در سن نوزده سالگی خدمت
ابراهیم امام پسر محمد بن علی ابن عبدالله بن عباس رسید
ابراهیم برادر سفاح و منصور بود و ابراهیم چون در ناصیه ابومسلم
آثار اقبال مشاهده کرد او را بفرستاد بدعوت اهل خراسان
در سنه صد و بیست و [illegible] بامارت خراسان منصوب شد
و مقرر شد که ابومسلم در سنه صد و بیست و نه خروج نماید در
مرو [illegible] در آخر شهر رمضان [illegible] که عید رمضان همان
سال ابومسلم حکم کرد سلیمان کثیر را که خطبه بنام بنی عباس
بخواند و مردم را بخلافت ایشان دعوت نماید و جمعی کثیر تبعیت
کردند و ابومسلم کاغذی نوشت بنصر سیار که قبلا از جانب
بنی امیه والی خراسان بود و او را دعوت کرد به بیعت با ابراهیم
عباسی نصر متحیر ماند چه کند بعد از [illegible] خود یزید را با جمعی
هزار سوار بمحاربه ابومسلم فرستاد لشکر نصر شکست خوردند و نصر
سیار دید تاب مقاومت ندارد فرار کرد آمد بری طهران در آنجا
بیمار شد او را با محمل آوردند به ساوه در آنجا از دنیا رفت
و ابومسلم اقتدار کاملی در خراسان پیدا کرد و [illegible] نصر را
بقتل رسانید   پس معلوم شد از ابتدای خلافت معاویه که
دهم ربیع الاول سنه چهل و یک باشد تا انتهای خلافت
مروان حمار که دوازدهم ربیع الاول سنه صد و سی و دو باشد
هزار و نود و دو ماه و شش سال [illegible] و یازده ماه و [illegible]
روز خلافت عبدالله زبیر بود بنی امیه استقلال تام [illegible]
که از هزار و نود و دو ماه [illegible] مستثنی کردیم [illegible] هزار ماه که تفسیر سوره مبارکه
مبارکه قدر است خیر من الف شهر یک روز و [illegible] روز از خلافت [illegible]

فهرست تاریخ حالات حضرت صادق سلام الله علیه

ولادت طلوع فجر هفدهم ربیع الاول در سال هشتاد و سه
و در رحلت اندک اختلافی هست اصول کافی و دار السلام و مصباح شیخ مفید و روضه
الواعظین در شوال سنه صد و چهل و هشت در سن شصت و پنج
و بعضی در نصف رجب سنه مذکور و اصح همان در شوال است
حیات القلوب بیست و پنجم شوال نوشته است رحلت حضرت بلاد
بنابر مختار سن حضرت شصت و پنج سال و نه ماه و هشت روز بوده
منصور ملعون همیشه در صدد اذیت آن بزرگوار بود روزی بمحمد ابن اشعث گفت
گفت طلب کن برای من شخص عاقلی تا که هرچه میگویم عمل کند محمد
گفت ابن مهاجر مرد عاقلی است منصور او را حاضر کرد گفت این
اموال را بگیر برو مدینه خدمت حضرت صادق و عبدالله محض و
جمیع دیگر از سادات بگو من مرد غریبم از اهل خراسان و
از شیعیان شما که در خراسان اند این اموال را بجهة شما فرستاده اند
بعد که مال را گرفتند قبض از ایشان بگیر بگو من باید بصاحبان
اموال برسانم و مقصودش بهانه بود که حضرت صادق را
اذیت نماید ابن مهاجر رفت مدینه مراجعت نمود منصور پرسید چه کردی
گفت اموال را گرفتند قبض بسته دادند مگر حضرت صادق که رفتم
مسجد نماز میخواند صبر کردم تا نمازش تمام شد برخواست تشریف بردند
از دنبال روانه شدم دیدم برگشت توجهی بمن فرمود و فرمود
ای مرد از خدا بترس و مغرور مکن اهل بیت پیغمبر را که انها قریب
العهد اند به دولت بنی امیه یعنی تازه از زیر بار ظلم بنی امیه خلاص
شده اند عرض کردم مگر چه شده یا ابن رسول الله حضرت نزدیک
من آمد و تمام وقایع که ما بین من و تو بود
فرمود که گویا در آن مجلس حاضر بود که اموال را بمن دادی منصور گفت
یا ابن مهاجر هیچ وقت نیست که اهل بیت پیغمبر محدثی نباشد

امروز جعفر ابن محمد

امروز جعفر ابن محمد است در کشف الغمه است که حضرت صادق
فرمود علمنا غابر و مزبور و نکت فی القلوب و نقر فی الاسماع
و ان عندنا الجفر الابیض و مصحف فاطمه و ان عندنا
الجامعه فیها ما یحتاج الناس الیه پس راوی سؤال کرد از تفسیر
این کلمات فرمود اما غابر علمیست آنچه بعد حادث میشود
اما مزبور علمی است با خبر قبلا بوده و اما نکت در قلوب الهام
است و اما نقر در اسماع حدیث ملائکه است که کلام ایشان
میشنویم چون انه لا نبی بعده اما جفر احمر ظرفی است که
در او است سلاح پیغمبر بیرون نخواهد شد تا ظهور مهدی و اما جفر
ابیض ظرفی است که در او است تورات موسی و انجیل عیسی
و زبور داود و سایر کتب که از جانب خدا نازل شده است
اما مصحف فاطمه در او است حوادثی که واقع میشود و اسماء
ملوک زمین تا روز قیامت اما جامعه کتابی است که طول آن
هفتاد ذراع است که باملاء امیرالمؤمنین و بخط خود نوشته است
و در او است والله آنچه که خلق محتاج اند تا روز قیامت حتی
ارش خدشه و جلده و نصف جلده در ربیع الابرار است منصور
ربیع حاجب را گفت حضرت صادق را بیاور در حال حضرت
حاضر شد چشم منصور که بحضرت افتاد گفت خدا مرا بکشد اگر تو را
نکشم آیا با سلطنت من معارضه داری و عقب فتنه میگردی
فرمود من چنین نکرده ام و طالب فتنه هم نیستم اگر تو حرفی
زده اند دروغ گفته اند فرض محال بحضرت یوسف و پیغمبران
ظلم کردند آنها صبر کردند و عفو نمودند و تو هم شبیه به پیغمبران
پس منصور گفت فلان به من خبر داده که تو چنین
و چنان کرده حضرت فرمود او را حاضر کن منصور او را حاضر نمود
او گفت آیا تو شنیدی که جعفر ابن محمد چنین و چنان گفته بود
گفت شنیده ام حضرت فرمود من او را قسم میدهم او هم گفت

جزبیت ویکم

۲۱

۸۵ در اواخر سوره انبیاء جزو ۱۷ / ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر
ان الارض یرثها عبادی الصالحون / مراد از ذکر یعنی بعد از تورات و
اصل معنی زبور را کتب تعالی فی زبر الاولین یعنی کتابها پیش
و در سوره مؤمنون جزو ۱۸ / میفرماید ان هذه امتکم امة واحدة
و انا ربکم فاتقون فتقطعوا امرهم بینهم زبرا کل حزب بما لدیهم
فرحون خطاب بپیغمبران است که میفرماید یا ایها الرسل کلوا من
الطیبات و اعملوا صالحا انی بما تعملون علیم بعد میفرماید ان هذه
امتکم امة واحدة یعنی در دین واحد مثل اینکه
کفار میگفتند انا وجدنا آبائنا علی امة یعنی بر دین واحد یعنی این
جماعت ما و جماعت شما از شما امة واحده است همه عباد خدا
و دین خدا هم یکیست ان الدین عند الله الاسلام فتقطعوا امرهم
یعنی متفرق شدند در دین خود و مختلف شدند زبرا از حیث کتاب
یا حال بکسر زاء بر حال زبر تقطعوا جمع زبره علی اعتقاد زبر
و بلغة دارند مراد از زبر مکتوبی آن است متفرق شدند در
دین خود و اعتقادشان بر دین خود بر کتابهای
و کافر شدند بکتابهای خود از انجیل و قرآن کل حزب بما لدیهم
فرحون و ذرهم فی غمرتهم حتی حین سوره النحل جزو ۱۴
و ما ارسلنا من قبلک الا رجالا نوحی الیهم فاسئلوا اهل الذکر
ان کنتم لا تعلمون بالبینات والزبر و انزلنا الیک الذکر
لتبین للناس ما نزل الیهم ولعلهم یتفکرون

قسم میخورم حضرت فرمود بگو برئت من حول الله و قوته
والتجات الی حولی و قوتی لقب نعل جعفر بن محمد کذا
دکنی ابن ابی بمرد اول امتناع کرد بعد از شنیدن عباس
قسم خورد فوراً حالش منقلب شد ساعتی نکشید بجهنم واصل
حضرت فرمود با او را دگیرید بکشید ببردن ببرند
ربیع گفت وقتیکه حضرت میخواست وارد شود منصور دیدم
لبهاش حرکت میکرد هر قدر که حرکت میکرد غضب
منصور فرو می نشست تا وقتیکه از حضرت ملاقی شد و تمنی
عرض کردم یا ابن رسول الله چه دعا میخواندید فرمود دعای
جدم امام حسین علیه السلام را عرض کردم بمن هم تعلیم فرمائید
تعلیم فرمود پس من در موارد خوف میخوانم و نجات میابم
دعا این است یا عدتی عند شدتی و یا
غوثی عند کربتی

از دعاء رجوع کن بکتاب ذرایعه النجاة در وقعه یوم المانور

در اواخر سوره انبیاء

ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات
وبشر الصابرین
در سوره هود الا الذین صبروا وعملوا الصالحات اولئک لهم مغفرة
واجر کبیر   سوره زمر   انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب
استعینوا بالصبر والصلوة ان الله مع الصابرین
سوره بقره   والصابرین فی البأساء والضراء وحین البأس
اولئک الذین صدقوا واولئک هم المتقون
در آیه اول تعالی امور [illegible] صابرین جمع فرموده که از جمیع عبادات و عملی [illegible]
صلوة و صبر و [illegible] شده   من لا صبر له لا ایمان له   الصبر بمنزلة
الرأس من الجسد   اشعث بن قیس برادری داشت عبد الرحمن
از دنیا رفته بود امیر المؤمنین تشریف آورد برای تعزیت او و او جزع
میکرد حضرت فرمود ان جزعت فحق الرحم اتیت وان صبرت
فحق الله ادیت   ان صبرت جری علیک القضاء وانت محمود
وان جزعت جری علیک القضاء وانت مأزور   در [illegible]
جراغی خاموش شد بسمع فرمود   انا لله وانا الیه راجعون
عرض کردند مگر این هم مصیبت بود فرمود بلی هر چه مرد را بد آید مصیبت
اول کسیکه استرجاع کرد امیر المؤمنین بود در مصیبت برادرش جعفر [illegible]
قبل از نزول آیه بعد آیه نازل شد امیر المؤمنین [illegible] الصابرین
خواندند الخ   در سوره توبه که حکایت [illegible] سلیمان [illegible] صبر [illegible]
[illegible] در [illegible] حاصل [illegible] بود و [illegible] تمام لشکر [illegible]
تا آنکه خداوند آن ماهی را [illegible] صبح [illegible]
از دریا بیرون افتاده [illegible] تمام لشکر در آن مدت خوردند [illegible]
وضلع او [illegible] که لشکر [illegible] [illegible]
ظاهره و باطنه   سوره احزاب   ان المسلمین والمسلمات
والمؤمنین والمؤمنات والقانتین والقانتات والصادقین
والصادقات والصابرین والصابرات والخاشعین والخاشعات
والمتصدقین والمتصدقات والصائمین والصائمات

بقره والصابرین فی البأساء والضراء وحین البأس
بأسا و [illegible] مصیبة و [illegible] و [illegible]   بأس [illegible] جهاد [illegible]
صاحب [illegible] گوید [illegible] آیه جامع جمیع کمالات انسانیه است
دالاً [illegible] صفات باشد در انسانیه کامل است [illegible]
حضرت رسول فرمود   من عمل بهذه الآیه فقد استکمل
الایمان   چراکه تمام صفات حمیده رجوع [illegible] بصبر
[illegible] در هر مورد [illegible] مثلاً صبر از شهوت بطن
و فرج را عفت گویند   اگر [illegible] صبر در مصیبات باشد
اسمش همان صبر است که ضدش جزع است   اگر در بأس و
مقاتله و جهاد باشد اسمش شجاعت است که ضدش جبن است
اگر در کظم غیظ و غضب باشد اسمش حلم است و ضدش
سفاهت است   اگر صبر [illegible] و ملایمات دنیا
اسمش شرح صدر است و ضدش انضجار و تبرم است   اگر صبر
از فضول و زیادی و [illegible] معاش باشد اسمش زهد است که
ضدش حرص است   اگر صبر بمقدار یسیر و کم نماید اسمش قناعت
و ضدش شره و تبذیر است   از [illegible] سؤال کردند از [illegible]
ما الایمان قال هو الصبر   قال الرضا علیه السلام
لا یکون المؤمن مؤمنا حتی یکون فیه ثلاث خصال سنة
من ربه وسنة من نبیه وسنة من ولیه   اما [illegible] علی
خدا این کتمان اسرار   که خدا عالم الغیب فلا یظهر علی
غیبه احدا الا من ارتضی من رسول   اما [illegible] رسول
مدارا نمودن با مردم است   خذ العفو وامر بالعرف و
اعرض عن الجاهلین   اما [illegible] ولی خدا صبر در بأساء
و ضراء [illegible] مصائب و فقر
والعصر ان الانسان لفی خسر الا الذین امنوا وعملوا الصالحات
وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر   در کتاب الاخبار از
حضرت [illegible] وقت وفات پدرم مرا بغل گرفت بسینه چسباند

حتی

د) فرمود پیرجان وصیت میکنم ترا بان و صبر که پدرم امام
بمن فرمود اصبر علی الحق وان کان مرًّا که اجر بی حساب داری
حق تعالی فرموده اذا وجهت الی عبدٍ من عبیدی مصیبة
فی بدنه او فی ماله و ولده پس صبر کند در آنها بصبر جمیل
من حیا میکنم از آن بنده در قیامت میزانی برای او نصب کنم
اولئک یجزون الغرفة بما صبروا
افضل همه مراتب صبر ترک لذائذ و حظوظ جسمانی است
عرض نمود یا رسول الله خدا را شناسم به بینه فرستاده فرمود
عرض کرد صبر فرمود تفسیر صبر چیست فرمود یصبر فی
الضراء کما تصبر فی السراء و فی الفاقة کما تصبر فی الغنا
و فی البلاء کما تصبر فی العافیة فرق نکند حال او
و شکوه نکند در نزد مخلوق سوره اعراف جزء ۹
وما ارسلنا فی قریة من نبی الا اخذنا اهلها بالبأساء
والضراء لعلهم یضرعون ثم بدلنا مکان السیئة الحسنة
حتی عفوا وقالوا قد مس آباءنا الضراء والسراء
فاخذناهم بغتة وهم لا یشعرون ولو ان اهل
القری آمنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء
والارض ولکن کذبوا فاخذناهم بما کانوا یکسبون
افامن اهل القری ان یاتیهم باسنا بیاتا وهم نائمون
او امن اهل القری ان یاتیهم باسنا ضحی وهم
یلعبون افامنوا مکر الله فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون
بأساء البأس والضراء البؤس معنی عذاب مثل قحط
تنگی عیش و نازل بلاها فلما راوا باسنا قالوا آمنا
و ضراء نقصان اموال خصوصا و مرضها و نقصان نفس
و بأس بهم معنی فقر و بدحالی البائس الفقیر و قتال
و جهاد هم استعمال شود فقیر محتاجی است که لا یطوف
علی الابواب ولکن مسکین کسی است که در خانها طواف میکند
یضرعون

یضرعون بفقر یا بشکه تضرع نمایند و توبه و تذلل کنند ثم بدلنا مکان السیئة
الحسنة تغییر دادیم عذاب و محنه و بلا را از ایشان و نهادیم
ایشان را رخاء و وسعت و عافیت تا حتی عفوا تکثیر کردند و زیاد شدند
اموال و انفس ایشان مثل عفی اللحیه رها کرد محاسن خود را بلند شد
ترک کردند ذکر و شکر خدا را و گفتند که عادت دهر و روزگار بود
قالوا قد مس آباءنا الضراء والسراء ...
...
...
نزول بلا و از هیچ قوم عذاب از نزول بر داشته نشد مگر از قوم یونس
... سوره یونس جزء یازدهم و آخر سوره قرائت
فلولا کانت قریة آمنت فنفعها ایمانها الا قوم یونس لما
آمنوا کشفنا عنهم عذاب الخزی فی الحیوة الدنیا ومتعناهم
الی حین علما ایشان تعلیم کردند
علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد که دفع ممکن است بخلاف رفع
در ماه رمضان خدا امیدوار کرده در خطبه آخر شعبان دعاکم فیه
مستجاب و عملکم فیه مقبول فادعوا ربکم بنیات صادقة و
قلوب طاهرة ابواب جنان باز و ابواب جهنم مسدود و
شیاطین مغلول ...
و درهای جهنم را باز نکنید در مواعظ ...
خدا ...
ایشان زنده ... در جزء ۳ جلد ۳ وافی

تذکره کتاب ریاض العارفین اشعار منتخب از تمام شعراء و عرفا
معروف و ممدوح دنیا در ایران هر دو قیمت [illegible] تومان

سنائی

[illegible] اقبال یا ممکنت سینا [illegible]
سلها الهنا [illegible] سرید
سنائی [illegible] ز روحی [illegible]
[illegible]
که یا رب [illegible]
جان [illegible]
ولکن از طریق [illegible]
که با بخت [illegible]
روحان [illegible]
که دیر [illegible]
[illegible] او [illegible]
با شعله [illegible] ازین کان
ماند [illegible]
الفت [illegible]
[illegible]
ولیک [illegible]
خیر دنیا

ز د طبیب عقل معالجه قدم شدم
حال مزاج خویش بگفتم که حرص
دل را چه ز عفونت اخلاق آرزو
محموم دید شربت بنفشه زان کوا
گفتا بدان ز فضله آنهم مثلثیت
سوء المزاج حرص از کرده در وی
ابدا لعون مسهل [illegible] صبر
وقت است کز بنفشه کوتی ز ابتلا
مقصود از [illegible] مبانه اگر حقیقه حریست
اول قدم ز اکل فضول است حسبنا

سوره آل عمران ۱۶۰

سوره آل عمران جزء ۴ / آیه ۱۳۲ / واتقوا النار التی اعدت للکافرین
واطیعوا الله والرسول لعلکم ترحمون وسارعوا الی مغفرة من
ربکم وجنة عرضها السموات والارض اعدت للمتقین الذین
ینفقون فی السراء والضراء والکاظمین الغیظ والعافین
عن الناس والله یحب المحسنین والذین اذا فعلوا فاحشة
او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم ومن یغفر الذ
نوب الا الله ولم یصروا علی ما فعلوا وهم یعلمون اولئک جزاؤهم
مغفرة من ربهم وجنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها
ونعم اجر العاملین — [illegible]
در اتفاق خصوص رحم آیات و اخبار بسیار است — [illegible]
[illegible]
[illegible] کان حقوق قرار داده [illegible] امام
و [illegible] ومن یتعد حدود الله فاولئک هم الظالمون [illegible]
[illegible] ما حق المسلم علی المسلم
سوره ابراهیم جزء ۱۳ / ولقد ارسلنا موسی بآیاتنا ان اخرج
قومک من الظلمات الی النور وذکرهم بایام الله — سوره کهف
جزء ۱۵ / انا جعلنا ما علی الارض زینة لها لنبلوهم ایهم احسن
عملا — وقت زراعت [illegible] که [illegible]
[illegible] شرط دارد یکی آنکه از کثرت معصیت ایمان [illegible]
آنکه در حین خواندن دعا و قرآن [illegible] معصیت [illegible]
اولا یذکر الانسان انا خلقناه من قبل ولم یک شیئا — سوره [illegible]
واذکر ربک تضرعا وخفیة — ان من شیء الا [illegible]
یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم / اذکرونی اذکرکم
واشکروا لی ولا تکفرون — [illegible]
ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها / [illegible] الاسماء الحسنی
[illegible] انا نحن نزلنا الذکر وانا
له لحافظون — فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون
[illegible]
[illegible]
[illegible] یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم

[illegible margin notes]

ای یار شه خوبان داد از غم تنهائی ... دل بی تو بجان آمد وقت است که باز آئی
مشتاقی و مهجوری دور از تو چنانم کرد ... کز دست بخواهد شد پایان شکیبائی
دائم گل این بستان شاداب نمی ماند ... دریاب ضعیفان را در وقت توانائی

و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون / سوره قصص جزء ۲۰ بیستم ...
[illegible] خبر داد خدا از حالات موسی و بنی اسرائیل که ضعیف بودند زیر دست ظلم فرعون و فرعونیان
که در سر سوره مذکوره فرموده ان فرعون علا فی الارض و جعل اهلها شیعا یستضعف طائفة منهم یذبح ابناءهم و یستحیی نساءهم انه کان من المفسدین
که قرار داده بود فرعون اهل مصر را یعنی خود را شیع یعنی فرقه فرقه که بعضی اتباع و پیروان او بودند و قوی بودند و فرقه ضعیف بودند که همیشه زیر دست او بودند [illegible]
[illegible] و اصل شیعه بمعنی فرقه از تابعین است که اطلاق بر واحد و اثنین و جمع [illegible]
شود که همه کوبیده ترتیب بوده باشند و شیعه علی ابن ابی طالب بمعنی شایعه و تابعه
و ملحق و غیره بیایند و ان من شیعته لابراهیم یعنی از شیعیان نوح است ابراهیم [illegible]
در دین و توحید و عدل و شیع زیرا ذوات یکی است مثل یا [illegible]
[illegible] مگر شیعیان سلطان جائز یعنی مجبور در امر باشند و شیعه [illegible]
[illegible] اکراه ما بالعه و متابعت و شیع جائز [illegible] و اطلاق شود بجمعهای
[illegible] که وجود و [illegible] باشند [illegible] زیرا که و ان من شیعته لابراهیم در خبر است
[illegible] اسم برده شد اول بر صلوات و صلوات شیعه بعد بر او مکرر ابراهیم اول با صلوات [illegible]
[illegible] معراج که در آسمان [illegible] ابراهیم [illegible]
و سایرین از پیغمبران همه با [illegible] از او بعد و [illegible] در شب معراج همین قسمت [illegible] شیعته بودم
[illegible] وارد [illegible] نور [illegible] شد [illegible] بعد که ام [illegible]
[illegible] ابراهیم عرض کرد خدایا [illegible] شیعیان که [illegible]
که در [illegible] و ان من شیعته لابراهیم (علی) تاویل آیه مراد فرعون و هامان [illegible] که مستضعفین یعنی باشند که ضعیف شمرده آل محمد و شیعیان [illegible]
[illegible] امام زمان [illegible] ظهور [illegible] خواهند شد که [illegible]
قرار دهیم [illegible] و وارث [illegible] ایشان [illegible]
خود [illegible] الغیب [illegible] مشتاق [illegible]
و حال مطلوب ما دنیا نیست هر جا باشد هر چه باشد فرضا [illegible] که [illegible]
نخواهیم ما بزرگی دنیا نمی خواهیم [illegible] که [illegible] الا المودة فی القربی [illegible]
محبت [illegible] الکل [illegible] انکه [illegible] اتباع و [illegible]
ای [illegible] طبیب عشق مسیحا دمست و مشفق لیک ... چه درد در تو نبیند که را دوا بکند

[illegible]

ها علی بشر کیف بشر ... ربه فیه تجلی و ظهر
هو والمبدأ نور و ضیاء
هو والواجب نور و قمر ... اذن الله و عین النظر ... یا له صاحب سمع و بصر
علة الکون و لولاه لما ... کان للعالم عین و اثر ... و له ابدع ما [illegible]
من عقول و نفوس و صور ... فلک فی فلک فیه نجوم ... صدف فی صدف فیه درر
مظهر الواجب بالممکن ... صورة الواجب للمظهر ... ما رمی منه الا و کفر
ما عرفوه الا و ظهر ... اسد الله اذا ما صاح ... او الامام اذا جاد و بر
حبه مبدأ خلد و نعم ... بغضه مبدأ نار و سقر ... هو فی الکل امام الکل
من ابو بکر و من کان عمر ... لیس من اذنب یوما بامام ... کیف من اشرک دهرا و کفر
کل من مات و لم یعرفه ... موته موت حمار و بقر ... خصمه ابغضه الله و لو
حمد الله و اثنی و شکر ... خلده ببشره الله و لو ... شرب الخمر و عصی و فجر
من له صاحبة کالزهراء ... و سلیل کشبیر و شبر ... و هو النور و اما الشرکاء
ظلمات و دخان و شرر ... ایها الخصم تذکر منه ... صح بنص و خبر
اذ اتی احمد خم غدیر ... بعلی و علی الرحل نبر ... قال من کنت انا مولاه
فعلی له مولی و مفر ... قبل بعض وصی و وزیر ... هل تری فاتی نبی و بشر
و ده اوصاف فی لوح ... اوحاه الله علینا و امر ... نحن حب علی [illegible]
مثل من انکر حقا و امر ... حسن الاخلاص علی و بنوه ... نوع الانواع و احاد البشر
قوسه قوس نزول و عروج ... سهمه سهم قضاء و قدر ... ما رمی منه الا [illegible]
اخذ السیف متی قابله ... کل من جرد سیف و شهر ... اسد الله اذا جال [illegible]

یا الحجة الکبری
فلک یا الحجة الکبری نزل العقل
انجمه ذو اللب بالملک
کلما قلت فی علی شی مثلا
یا فتی [illegible] حیاة لا انه [illegible]
کلما [illegible] الفکر
ای بار [illegible]

ربنا الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی — در خلف الله تا قض نکند رشد
هر چه لازم داشته اول اعطا فرموده از جسم و گوش و زبان و عقل ثم هدی
پس هدایت کرد بعقل و جود عقل که انبیا و اولیا باشند که اصحاب ما
باشان از هر جنبش ما بشر و بالاتر است در دنیا و آخرت حتی از احتیاج
بار وح با جان که اگر اینها نباشند و نبودند ما در ظلمه کفر و ضلاله مرده بودیم
قطع نظر از اینکه انسان حیوة عالم کبیر بسته بوجود انسان است و الا
لخسف بنا الارض — مثل اینکه حیوة ما بسته بقلب است و بسته بعقل ماست

سوره النحل ۱۶ جزء ۱۴ آیه ۹۷ من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو
مؤمن فلنحیینه حیوة طیبة و لنجزینهم اجرهم باحسن ما کانوا یعملون — است
ایمان بهر که باید نفهمانند که حیات مراد چیست و زوج زمانی و لا انسان ا
و من اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا معیشت حیوة است الحی
و سلسله حیوة منتهی میشود بمحمد و آل یک حیوانی مرحمت فرمودند که زنده
و مرده شان یکسان است — در نظر بگیر قرائت مسجد الشهید بن بریده قرآن میخواندند
از همه معجزه از قرآن ... که ما ... میخوانند ...
کلیات مسموم او مقبول ... حیوة ... ندارد که همیشه ابد الدهر زنده باشد
از آنکه ... هالار همه گذشته ... قدرت خدا ... از علماء در مسجد
کوفه ما ... میخوانند ... عالم ... خاک ... را کرد ... عجبا
نمی‌گویند از قرآن چه دلیل دارید ... امام زمان ... ما ... السعید
برگشت روی ... فرمود ... دلیل آیه — فلولا انه کان من المسبحین للبث فی بطنه
الی یوم یبعثون — ... طبیعت ... ماوراء ... قول ندارد آنان همه ... شده ایم
از قوت ... محسوس میشود ... حقیقت — پس ما امام ... داریم که
که خدا ما را امام داده — الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله
پس ما بعد در دنیا

۹۰

سوره حدید جزء ۲۷ — هو الذی ینزل علی عبده آیات بینات
لیخرجکم من الظلمات الی النور ان الله بکم لرؤف رحیم — خودش
نور است و نور از نور — الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات
الی النور — پس نور نور آفتاب و کواکب و نور چراغ نیست سراج منیر ...
در همین سوره است — یوم یقول المنافقون و المنافقات للذین
آمنوا انظرونا نقتبس من نورکم حقیقه این نور ... کشف الحقایق
... شود — کاربر این نور حقیقه ... در دنیا ... است در
... شب اول شعبان ... آمد حضرت ۳ هزار نفر
... چهار نفر از این ... فرموده روانه کرد ... کشته ... از
... قتاده ... عبدالله بن رواحه ... قیس بن عاصم
قتاده ... حضرت فرمود ... یک خبر ما ... کرد
ما ... آمد ... که آمد حضرت با اصحاب استقبال فرمود
زید ... پیاده شد حضرت ... حضرت ...
... هم پیاده ... حضرت کذالک ... نفر دیگر ...
... مقام اول ... و
... که هزار نفر ... حضرت محمد ... هزار
... مقاومت ... خواهیم ... شد ... مطمئن
... حمله کردیم فرار کردند ... قلعه ... قلعه فرود آمدیم
... در قلعه ... با چهار هزار نفر حمله کردند ...
... شب ... لشکریان ما همه در خواب ... چهار نفر ...
... مشغول مناجات ... از چهار طرف ... چهار نفر نور ...
مثل ... روشن ... حمله کردیم ... در میان ...
... نور ... شمشیر ... جریح و قتیل و غارت کرده ...
... آورده ... عجیب ... فرمود ...
الحمد لله رب العالمین علی ما فضلنا به من شهر شعبان ... نور ...
اعمال ... صالح در حقیقه نور است ... ظلمه
اما قیس بن عاصم در ... شعبان امر بمعروف و نهی از منکر نمود ...
و هم در همه شب مشغول تلاوت قرآن بود — اما قتاده در شب اول شعبان
قرض ... ادا کرد — اما عبدالله رواحه بوالدین خود احسان کرد

سوره تغابن جزء ۲۸ / فآمنوا بالله ورسوله والنور الذی انزلنا الیه

واو رواالدین خود بسیار نیکوکار بود چون روزه اول شعبان شد یدی کنفس
بسر من یار نوری است میدانم این زوجه تو او را اذیت میکند
و بشی نشستم اگر نور در بعض عودات گشته نور نیلی و در بالا ما
مزبک نور لعد طغیان کنند و ضرر و انداز او در نا بسیار نور و خفد الله
کشف ممتد سیم او در نماز نیلی میکند قرحی گشت بدارم خبر را که
د نماز مکروه دارد کسی زوجه ای طلاق داد و آن نور را از عمل تو برد
اما زید بوسیدالقوم و افضلکم نورا و اضوء بی نور الشمس طالع
صحبت آن هیچ زید گشت یکی از منافقین هم زد زید کشف بیخ با زید
لا انظر الیک فی اهل بیت رسول الله و صحابه خوانت یبس و
و علی زن ای فتنه کند کشف از شده خدا از خدا ترسی القراط
تمکن در کلام و نماز یعنی فوق قدرت آن نیکی نور خلاف خدا و رسول
دوست کافر خواهد شد دین خالک باری قلبی بعوم مثلاً را ان نو بکویم در
صدر سلام سعی را صلح دولت عبدالله فرزند خود را منخواند محمد عبدالله
حسنی لا مر حصت کرد می مکروه داشتم که با زید م مرا فرزند سعد
گویند محمد احزم حسنی گفتم خواهش دارم مرا مولی رسول الله بگوید
نعز آورد گرده سعد خداوند هم مرا صدق فرمود و ما کان محمد
ابا احد من رجالکم وهم فرموده ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه
هر که از آن نور است دارد باهم دشمنان آن ان نور دیدن دارد
حیات به حضرت رسول علی را برادر خود خوانده به جمیع که نور را بر
علی فصیلت داد در همه ما بدانند خدا او را بدان و الا او هم مثل خود
لصلاة خواهد که عکس لا از قدر خود بلند تر کردند خدا خواهد که
سعی فرمود نور او را باین جهت تو قسم مکنید که مرا رسالت فرستاده در روم
قناعت خواهد معلوم شد که نور اقرا و لقرا احاطه کند و مسیر او
بیاید روشنایی دید کسی را در دنیا با به نور کی نور از خانه الله
نور قبل کنید کنیم الخانه اینکه خود خدا بعض و مودعی بیوت اذن الله
ان ترفع و یذکر فیها اسمه رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع
عن ذکر الله گرا خانه اینها نه فرض کرد بس بیوت آنها
اگر خواهید شده باشید نه مخلوق و اگر خواهید انسان باشید
حیوان و معاش و معاد بیخ تما مشغول باشد گر در لا خواهید نه تنفر
دوزخ فرعون و همان از ست گشته گو فرعون بخت خود که نور نمی
ازد او

هزار حیف عبدالغفور قدر این نور را ندانست عقل را بی منجا و از نحرش
که ثبت از این نعمت عظمی و موهبت کبری خبر شد تا معاش و معاد که
منظم نور در شکر این نعمت عمل کردن با احکام اوست
ایمرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
این مدعیان در طلبش بیخبرانند آن را که خبر شد خبری باز نیامد
بشر حافی از برکت او لباس نور حضرت ابا ابراهیم بجای رسید که
حیوانات در بغداد در روز بر او فضله نمی ریختند تا وقتی که بمرد الوفت
چون بشر حافی و باز همین ملاحظه میرفت آن بیکس قدر آن نعمت بود است که
جانش هم قربان این کعبه کرد حالا فرق میکند میخواهد زن باشد
یا مرد سیاه باشد یا سفید و هب ابن عبدالله کلبی با یار ش بکمهور
که لا انزه نکو بود در خیمه انتا خیمه آب تشکر شد مکن تمیز
شکر این نعمت شش خود تمسید و فاتح اله تمثیل مثل خاصیه
فرعون عرض میکند رب ابن لی عندک بیتا فی الجنة ونجنی من فرعون وعمله
یک زن مثل عائشه نقل سعد میخواهد دشمن سعد میشود

النور در سوره التحریم جزء ۲۸ / یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه
نورهم یسعی بین ایدیهم وبایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا واغفر
لنا انک علی کل شیء قدیر سوره مائده جزء ششم / یا اهل الکتاب
قد جاءکم من الله نور وکتاب مبین یهدی به الله من اتبع رضوانه
سبل السلام ویخرجهم من الظلمات الی النور باذنه ویهدیهم الی
صراط مستقیم سوره الانعام جزء ۸ / اومن کان میتا فاحییناه وجعلنا
له نورا یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها کذلک
زین للکافرین ما کانوا یعملون مثل کافر و مؤمن است ومن لم
یجعل الله له نورا فما له من نور

سوره قصص جزو بیستم نصف فان لم یستجیبوا لك فاعلم انما
یتبعون اهواءهم ومن اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله
ان الله لا یهدی القوم الظالمین   در سوره فرقان جزو ۱۹
ارایت من اتخذ الهه هواه افانت تکون علیه وکیلا یعنی
یا محمد کفیل نمودن کفیل و وکیل باید بدون تامل و تفکر قادر باشد تعالی
ام تحسب ان اکثرهم یسمعون او یعقلون ان هم الا کالانعام
بل هم اضل سبیلا چرا که رای کسی مردم فکر بود بفهمند خلاف حیوان
در بعضی جزوات نوشته ام
سوره روم آیه ۵۱ جزو ۲۱ فانك لا تسمع الموتی ولا تسمع الصم
الدعاء اذا ولوا مدبرین وما انت بهاد العمی عن ضلالتهم ان
تسمع الا من یؤمن بآیاتنا فهم مسلمون
آخر سوره لقمان جزو ۲۱ ان الله عنده علم الساعة وینزل
الغیث ویعلم ما فی الارحام وما تدری نفس ماذا تکسب غدا
وما تدری نفس بای ارض تموت ان الله علیم خبیر
سوره فاطر جزو ۲۲ وما یستوی الاعمی والبصیر ولا الظلمات ولا النور
ولا الظل ولا الحرور وما یستوی الاحیاء ولا الاموات ان الله
یسمع من یشاء وما انت بمسمع من فی القبور ان انت
الا نذیر   سوره مؤمن جزو ۲۴ وما یستوی الاعمی والبصیر
والذین آمنوا وعملوا الصالحات ولا المسیء قلیلا ما تتذکرون
سوره ملک جزو ۲۹ افمن یمشی مکبا علی وجهه اهدی
امن یمشی سویا علی صراط مستقیم بگو حسب من آنانکه
برو افتاده راه میرود یعنی اطراف خود را نمی‌بیند و نفع و ضرر خود را
نفهمد محو وسط راه نمی‌دانند آیا این بهتر شود یا راه راست کنند
است یا کسیکه راست بقد میرود و تمام جهات را می‌بیند و مضار
و منافع خود را میفهمد نظر الیه از خوب است نه اول که مراد کافر است
چنانچه در جای دیگر فرموده ونحشرهم یوم القیامة علی وجوههم
بعد دنبال در تعقیب این آیه میفرماید قل هو الذی
انشأکم

انشأکم وجعل لکم السمع والابصار والافئدة یعنی شما را که از عدم
وجود آورد و عقل داد و آلات تفکر و تمیز شما داد که واصل و عارف
حق شوید از هر علمی که از تفکر و نقل حاصل میشود فلما رأوه زلفة
سیئت وجوه الذین کفروا یاد قیامت کردند و آن الا آنکه شد
سیاه شد صورت کفار حاضر محقق الوقوع است یعنی وقتیکه دیدند که
مقام علی ابن ابی طالب را در نزد خدا از لفی تقربیکه و آنچه قد دیدند
سیئت وجوه المنافقین والکفار آخر سوره قل ارایتم ان اصبح ماؤکم
غورا فمن یأتیکم بماء معین تفسیر گویند مراد آب دیده است چنانکه
آن منافق وقتیکه این آیه را شنید گفت با معاول ما دو ان دیدار
میکنیم آب بیرون می‌آید بحکم خدا صبح که خواب کور شده بود که
حالا آن چشم را بیرون آور و ام معهود با الاصالة ماء الحیوة
عالم امکان امام است والسلام   سوره مزمل یوما یجعل
الولدان شیبا   در سوره رعد جزو اول سیزدهم فانك آن بر حرفه
که ترتیب نزد غیره است خوفا وطمعا ولکن انه از مقدم است تفصیله
ترس یعنی نمیتر امیر کار اسلام را پیش برد شاید بهشت پیش برد چراکه
شنیده بود شان ظلوم و جهول و هلوع است هلوع یعنی حریص که در این
شکل با کل است خلق هلوعا و از انذار و تبشیر هر حالت زنده اوزین
نه مرده که در سوره یس میفرماید لینذر من کان حیا ویحق القول علی الکافرین
واله آیات عذاب خدا هم لطف است زیرا از قبل تو نوشته او رفع حرف کلام
محبوب است همه اش محبوب است   جفا بار از چهره ما شکایه نکنیم
بیک ز نسیمه تا فی صد خطا نکند   طبیب عشق مسیحا دم است و مشغول لطف
چه درد در تو نه بیند کراد وا نکند / خدا جفا و جور ندارد اصلا ولکن کانوا
علی انفسهم یظلمون   اگر هم گوشمالی بدهد برای تنبیه و لطفه است بهم
ولنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر لعلهم یرجعون
حکایت سلطان محمود است و ایاز کاسه چینی از فیروزه جمع سلطان
هدیه آوردند که هیچ کس نمیتوانست از آن قیمت معین نماید برای امتحان خواست
لعرف ایاز را بوزرا نفهمانید هر یک تکلیف کرد نشکستند تکلیف چون
با ایاز تکلیف فرمود فورا بر داشت شکست گفت من کلام سلطان را
نشکستم که قیمتش بیشتر است

علی الحامله

باید خود را بسنجیم ببینیم یا مرده ایم یا زنده خدا میفرماید و عرض
میفرماید لا انک لا تسمع الموتی حضرت عیسی میفرماید من مرده
زنده کردم ولکن از جاهل و مرده کان بموت جاه چیست دنیا باید
نتوانستم زنده کنم در آخر سوره عم یتساءلون جزء و آخر نیز میفرماید
یسئلونک عن الساعة ایان مرساها فیم انت من ذکراها
الی ربک منتهاها انما انت منذر من یخشاها کانهم یوم یرونها لم
یلبثوا الا عشیة او ضحاها ... از آن روز ترسند ...
قبلا میفرماید یوم یتذکر الانسان ما سعی و برزت الجحیم لمن یری
فاما من طغی و آثر الحیوة الدنیا فان الجحیم هی الماوی لجنة
واما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة
هی الماوی یعنی ... ...
... در آخر سوره والسماء ذات البروج

در آخر سوره فجر میفرماید وجیئ یومئذ بجهنم یومئذ یتذکر الانسان
وانی له الذکری یقول یا لیتنی قدمت لحیاتی فیومئذ لا یعذب
عذابه احد ولا یوثق وثاقه احد الحیوانه بعد موته ...
موت ندارد ... حیوة است بخلاف ... که لا یموت ولا یحیی
و عوض کسی دیگر ... نمیکنند ... خدا مثل ... و ...
اولا ... در سوره ... که القارعة الفراش المبثوث ...
الم یان للذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله

در آخر سوره اعراف جزء نهم میفرماید واذکر ربک فی نفسک تضرعا
وخیفة ودون الجهر من القول بالغدو والاصال ولا
تکن من الغافلین

٩٣

[illegible]

بسم الله تعالی سوره یونس جزء ١١ هو الذی جعل الشمس ضیاء والقمر نورا
وقدره منازل لتعلموا عدد السنین والحساب ما خلق الله
ذلک الا بالحق یفصل الایات لقوم یعلمون ان فی اختلاف
اللیل والنهار وما خلق الله فی السموات والارض لایات
لقوم یتقون ان الذین لا یرجون لقاءنا ورضوا
بالحیوة الدنیا واطمانوا بها والذین هم عن ایاتنا غافلون
اولئک ماواهم النار بما کانوا یکسبون ان الذین امنوا
وعملوا الصالحات یهدیهم ربهم بایمانهم تجری من تحتهم
الانهار فی جنات النعیم دعواهم فیها سبحانک اللهم
وتحیتهم فیها سلام وآخر دعواهم ان الحمد لله رب العالمین
سوره حشر جزء ٢٨ یا ایها الذین امنوا اتقوا الله
ولتنظر نفس ما قدمت لغد واتقوا الله ان الله خبیر
بما تعملون ولا تکونوا کالذین نسوا الله فانساهم انفسهم
اولئک هم الفاسقون سوره صف جزء ٢٤ یوم یحشر
اعداء الله الی النار فهم یوزعون حتی اذا ما جاءوها
شهد علیهم سمعهم وابصارهم وجلودهم بما کانوا یعملون
وقالوا لجلودهم لم شهدتم علینا قالوا انطقنا الله الذی
انطق کل شیء وهو خلقکم اول مرة والیه ترجعون
جزء ١٤ ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة
وجادلهم بالتی هی احسن بعد از فتح احزاب که معجزه
بزرگی بود حضرت رسول خواند لا اله الا الله وحده وحده
انجز وعده ونصر عبده واعز جنده وغلب الاحزاب
وحده فله الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت
بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر سوره احقاف جزء ٢٦
وما ادری ما یفعل بی ولا بکم ان اتبع الا ما یوحی الی

[illegible]

بسم الله تعالی

سوره ن والقلم جزو ۲۹ وانك لعلی خلق عظیم

صاحب کتاب مواعظ عددیه که واقع کیمیای عبارت
بحث خلق که آیا اخلاق قابل تغییر و تغیر هست یا خیر ممکن
محمد غزالی در احیاء العلوم و محقق در اخلاق بر آنند که محال
باطل قول پیغمبر که حسنوا اخلاقکم یا من تباعد عن مکارم
لیس التفاخر بالعلوم الفاخره من لم تکن علیه اخلاقه
لم ینتفع بعلومه فی الاخره دیگران از اکابر علما بر خلاف
بر هستند دلیل ما و رد شعر دلیل لکل جراحة فلها دواء
وسیء الخلق لیس له دواء مثلا کسی حصه خرما را بکارد
و بخواهد او را تربیت کند که میوه دیگر مثل سیب وغیره بیاورد
محال است انسان فقط میتواند که او را تربیت کند خرما بود
فاسد و ضایع نشود چنانچه اگر آب سر او بیاید بگیرد مثل انسان خفه
نشود یا مهمل بگذارد فاسد میشود فقط انسان میتواند از قوه
بفعل بیاورد مثلا در مقام تربیت حامی نیم بعضی از درختهای
مجموعه که با هم در میوه مناسبت و سنخیت دارند پیوند میکنی تلخ را
شیرین میکنی یا به بار کلانی میشاني و اگر بخلاف قدم مناسبت
و مناسبت مثل درخت توت و دیلی یا قاتله آقاجی محال است میوه
بیاورد حالا همین طور است انسان اگر مفتی از جا بلیت تقوا
بواسطه کثرت معصیت یا خبیث الادب یا عدم مراعات حفظ
الله قابل تربیت والا فلا در اخلاق
خذ العفو وأمر بالعرف واعرض عن الجاهلین
بفرماید لا اجالس المواعظ الموتی معاصی دنیا زده اند عقل
ناطقه در زیر حجابات شهوات خمار شده حتی بینیم که
موثر است کل خوشبوی در نظام روز الی نفو بنوح فرمود انه
لیس من اهلك حضرت سعدی فرمود مرده زنده میکنم
این جاهلهای مریض را نتوانستم که تربیت کنم جهل مرکب آمده
خفه

نعوذ بالله ... یا نوح ... باقی ... تعیش علی ... مبتلی ... درامور ... نیز ... عرض ... زدن ... گوید ... جهیت العقیق ... کلاه ... تلعم ... لحو ... تتعم ... وبنقص ... تعم ... انها ... خلفك ... دوم ... حیث ... علی ... و ... ولیشیب ... اخلاق

عنوان جهل مرکب و جهل بسیط بود در جاهای دیگر نوشته ام خداوند نسناس را
انسان خلق کرده و لطف که مینا بنی آدم و حملنا هم فی البر والبحر و فضلناهم
علی کثیر ممن خلقنا بد خلق نکرده اعطی کل شیء خلقه ثم هدی هر چه را او
منحوس است اسبابش او هم در آن خلق نمود هر موجود را که کن
همین طوریست برای هر چه خلق شده بهمان مقدار چیزها را او داد
و عقول عقلای عالم حیران است ازلی قدرت کلام ما در خلق است
پس اخلاق بد را انسان خودش تقصیر کرده و کسب نموده در مقدمات
تقصیر کرده مقدمات خوب نتیجه خوب میدهد بعکس نتیجه بد میدهد لکن
باید فرق گذارد ما بین بد خلق و بد خلقی و کج خلقی اما تند خلق ظرفیت
او کم است زود غضب میکند اما بد خلق نیز متخلق با خلاق خبیثه است
سعدیا که خدا فرمود انك لعلی خلق عظیم را چه بود نیز تمام اخلاص قرآن
بود فرمود از همه نزدیکتر بمن کسی است که اخلاقش خوب باشد اول
چیزی که در ترازوی حساب میکنند از بد خلق است قال علیه السلام و یل لمن غلب آحاده
اعشاره چون گناه یکی ده نوشته میشود و ثواب را هر ثوابی ده ثواب
فلا عشر منها لها ... فرموده و از گرسنگی چیزی نکرده ها را غلبه کند
فرمود سعی لیا تنکم تعک دنیا یا کل اموالکم کما تاکل النار الحطب
لو تعلمون ما اعلم لبکیتم کثیراً ولضحکتم قلیلاً ولها تستعلیکم الدنیا
ولا ثرتم الاخره ولو تعلمون ما اعلم لخرجتم الی الصعدات و
تبکون علی انفسکم و تترکتم اموالکم لا حارس لها ولا راجع الا ما
لا بد لکم منها ولکن تغیب عن قلوبکم ذکر الاخره و حضرها
الآمال لعنه هانت اگر بفهمید خوار میشود زندگی دنیای شما میخوار زارت
صعدا وان لم الجبل والماء فتیمموا صعیداً طیباً صعید بعرفات
پاک بفرمایید آنچه را که معلم بیرون میروید بالای خاکهای سینه
گریه میکنید کما قال الحوذبان قال بعض الحکما مسکین ابن آدم لو خاف
من النار کما یخاف من الفقر لنجا منهما جمیعا ولو رغب فی الجنة

ص

کما لو رغب فی الدنیا لفاتته جمیعا ولو خاف الله فی الباطن
کما یخاف فی الظاهر لسعد فی الدارین جمیعا یا ابن
ادم اذا طلبت العز فاطلبه بالطاعة واذا طلبت
الغنی فاطلبه بالقناعة فمن اطاع الله عز وجل نصره و
من لزم القناعة زال فقره خدا هم فرماید انی وضعت
خمسة اشیاء فی خمسة اشیاء والناس یطلبونها فی غیرها الی
آخر ... المورج ص ۱۵۳ در موعظه عدد ۲ عن امیر المؤمنین
ان لله تعالی فی خلقه مثوبات فقر وعقوبات فقر فمن
علامة الفقر اذا کان مثوبة ان یحسن خلقه ویطیع
ربه ولا یشکو ربه علی فقره ومن علامة الفقر اذا
کان عقوبة ان یسوء خلقه ویعصی ربه ویکثر الشکایة
ویسخط القضاء پس فقر که مذموم است قسم دوم است که پیغمبر
از آن فقر پناه بخدا میبرد فرموده الله خالق آدم [illegible] فذلک
جسم آسمان را [illegible] جسم دیگر زمین را کذا دنیا و آخرت
جمع نمیشود کذا در یک دل جمع نتوان هم آخرت و هم دنیا
فا رعوا که فوت وقت است اگر بفهمیم از روی
روح از بدن چرا که فوت روح انقطاع از خلق است لکن
فوت وقت انقطاع از خالق است قال ص ضحک الفقراء
عبادة ونومهم صدقة فراحهم تسبیح وینظر الله الیهم
فی کل یوم ثلاث مرات وللجنة ثمانیة ابواب سبعة منها
للفقراء وواحد للاغنیاء وللنار لها سبعة
ابواب ستة للاغنیاء وواحد للفقراء
خداوند جمعا [illegible] از کلام تسبیحات اربعه [illegible]
حرس [illegible] فاطمه
از ماه های [illegible] والتین والزیتون
وطور سینین وهذا البلد الامین در المورج [illegible]

95

سوم فرمود الحضرت الثلاث ان تصدق به [illegible] توبه
این بود که توبه و هجرت از قوم وخلع اموال اگر تصدق [illegible]
[illegible] خود را کفاره بخورند بلکه تصدق بده آخر آیه نعم فرماید
انما اموالکم واولادکم فتنة یعنی امتحان شما هستند که چگونه حدود
خدا را در دین او محافظه میکنید این دین واحکام امانت خدا است
شده کان باید با مومن بدهند انا عرضنا الامانة علی السموات والارض
میان ابرو چشم توفرق نتوان داد [illegible]
در اواخر سوره انفال نعم فرماید وان یریدوا خیانتک فقد
خانوا الله من قبل فامکن منهم والله علیم حکیم اگر اراده کردند با تو
خیانت کنند پیغمبر با خدا خیانت کرده اند پس از انها [illegible]
خدا هم جلوگیری [illegible] از ایشان خدا علیم وحکیم است حدیث المؤمن اخو
المؤمن وعینه ودلیله لا یخونه ولا یظلمه ولا یغتابه [illegible]
[illegible] خیانت کردند آشکارا حق [illegible] مردم را [illegible]
[illegible] دنیا و آخرت [illegible]
وحال آنکه قرآن را خودشان جمع کردند بمیل خود و عثمان کاتب [illegible]
یک آیه در شان خودشان [illegible] از آیات که صریح
در شان امیر المؤمنین بود یا ساقط کردند یا مقدم و موخر نمودند معاویه [illegible]
عباس [illegible] قرآن را بمیل [illegible] از جمله از آیات که مقدم و موخر نمودند
یکی این آیه است که در سوره هود [illegible] افمن کان علی بینة من
ربه ویتلوه شاهد منه ومن قبله کتاب موسی اماما ورحمة اولئک
یؤمنون به
در تفسیر صافی از حضرت صادق و حضرت باقر رسیده است که این آیه مبارکه
نازل شده بود افمن کان علی بینة من ربه ویتلوه شاهد منه اماما
ورحمة ومن قبله کتاب موسی که مراد از صاحب بینه که قرآن باشد [illegible]
ومراد از شاهد [illegible] است و حاضر است [illegible]
وامام است ورحمة امیر المؤمنین است ومن قبله کتاب موسی بود
که خبر داده بود از [illegible] خاتم [illegible] آسمانی آورده بودند تا این کتاب

تو اسطه من تقدم وما خرجه قدر در تفسیر آن مردم را بحجه ... اند حضرت
امیرالمؤمنین ع فرموده من اختارهم تکم تا بن که اعظم همه فضائل من آن
منم که شاهدم و منم که از سو هستم و من تسلم مرا ای بسعی در قرآن
و منع ایشان با او تصدیق و اما قوله و یتلوه شاهد منه کف لک
حجة الله اقامها الله علی خلقه و عرفهم انه لا یستحق مجلس النبی ص
الا من یقوم مقامه و لا یتلوه الا من یکون فی الطهارة مثله
منزلته لئلا یتبع من ماسه رجس الکفر فی وقت من الاوقات
انتحال الاستحقاق فی مقام الرسول و لیضیق العذر علی
من یعینه علی اثمه و ظلمه لقوله تعالی لابراهیم لا ینال عهدی
الظالمین ای المشرکین لانه سمی الشرک ظلما ان الشرک لظلم عظیم
فلما علم ابراهیم ان عهد الله لا ینال عبدة الاصنام قال
و اجنبنی و بنی ان نعبد الاصنام دانستنا فقط که آنها
مقدم کردند خود را بر صادقین و ابرار فقد افتری علی الله اثما عظیما
و حال خدا بیان فرموده در کتاب خود فرق میان محق و مبطل و طاهر
و نجس و مؤمن و کافر و برانکه جایز نیست و حرام است عهد ... که ...
مشرک و عبادت کرسیکه از خود نمی باشد تواند ... هائی او و صد
و عدل و طهارت و فضلا قل ادعوا الی الله انا و من اتبعنی علی
بصیرة ایهم در آخر سوره رعد جزو ۱۳ قل کفی بالله شهیدا
بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب آیا غیر از امیرالمؤمنین ع
کیست که علم کتاب بغیر قرآن در نزد او باشد سوره احقاف
جزو ۲۶ و من قبله کتاب موسی اماما و رحمة و هذا
کتاب مصدق لسانا عربیا لینذر الذین ظلموا و بشری للمحسنین
قبل از قرآن کتاب موسی تورات بود امام و پیشوا و رحمت ...

سوره نحل جزو ۱۴ و اذا قیل لهم ماذا انزل ربکم قالوا اساطیر الاولین
لیحملوا اوزارهم کاملة یوم القیمة و من اوزار الذین یضلونهم
بغیر علم الا ساء ما یزرون تفسیر فرموده هر ... دعوت کند
بسوی هدایت و رشد از برای اوست مثل اجر تابعین از هدایت شده گان
بدون کم و زیاد و هر خواننده بسوی ضلالت و متابعت کنند او را
پس برای آن داعی است مثل اوزار گمراه شده گان یضلونهم بغیر علم
یعنی جاهلند تا بن ... اند در قیامت چه خواهند دید از عذابها
... که یحملوا اوزار خود را بردارند و اوزار دیگران را از عذاب الیم
... میشوند مثل الشیء در زیر هم که هم ظلم بخود نمودند هم بغیر چونکه
کفار قریش ... نفر را گماشته بودند که از شانزده نفر بر چهار نفر در سر
عقبه ما ... در ایام حج هر که برسید چه چیز نازل شده بمحمد بگویند
اسم ... را ... و اکاذیب اولین است ...
و قیل للذین اتقوا ماذا انزل ربکم قالوا خیرا للذین احسنوا فی هذه
الدنیا حسنة و لدار الآخرة خیر و لنعم دار المتقین جنات عدن یدخلونها
تجری من تحتها الانهار لهم فیها ما یشاؤن کذلک یجزی الله المتقین
و ... گفته میشود برای متقیان از شرک و معاصی چه چیز نازل کرده است خدا
... خیر است برای آنکه نیکوئی کنند در دنیا حسنه است و هم
دار آخرت بهتر است برای ... و چه خوب است جنات عدن الخ
سوره بنی اسرائیل جزو ۱۵ و ننزل من القرآن ما هو شفاء
و رحمة للمؤمنین و لا یزید الظالمین الا خسارا فرق ...
... مثل قرآن بود ... الخ

وقضى ربك الا ...
در سوره بنى اسرائيل

سوره حجر جزو ۱۴ / ولقد كذب اصحاب الحجر المرسلين وآتيناهم
آياتنا فكانوا عنها معرضين وكانوا ينحتون من الجبال بيوتا
آمنين فأخذتهم الصيحة مصبحين فما اغنى عنهم ما كانوا يكسبون
در سوره و در آيات بعضى از اقوام را كه خداوند بعذاب
هلاك نموده بيان ميفرمايد بعد از قوم لوط و اصحاب ايكه كه اينها نيز
مشرك بودند ساكن بودند در ايكه يعنى غيضه كه اسم درختى بود وان
كان اصحاب الايكة لظالمين كه قوم شعيب پيغمبر بودند كه
اصحاب مدين هم ميگويند و بعد از اين هم اصحاب حجر را ذكر ميفرمايد
كه اينها هم تكذيب كردند پيغمبران را بلفظ جمع ميفرمايد چرا كه هر كه يك
پيغمبر را تكذيب كند مثل اينست همه را تكذيب كرده لا نفرق بين احد
من رسله فهميده ميشود از اين آيه و حجر اسم مكان و مسكن اينها بود
و ايشان قوم ثمود بودند كه صالح پيغمبر بر ايشان مبعوث بود نص صريح
در سوره بنى اسرائيل وآتينا ثمود الناقة مبصرة فظلموا بها
مبصرة يعنى بينه و شاهد و اينها مساكن شان [illegible] بود
از كوه ها خانه ميتراشيدند يعنى حجارى ميكردند كوه ها را خانه درست ميكردند
[illegible] قوى القوى بودند وانها لبسبيل مقيم راجع بقريه
بعضى ضمير انها راجع بقريه قوم لوط است انهم ميفرمايد وانهما لبامام
مبين امام يعنى پيشوا و اين دو قريه در راه عظيم و [illegible] بودند
و [illegible] مردم بودند در امور در كاروان سالك اينها راه ميرفتند حالا
نگاه كنيد با آثارها كه نوشته دلالت ميكنند با اينها مقيمة با [illegible]
در سر راه هم بود كه كلمه مردم از اينجا عبور ميكردند [illegible] مقيم
در سوره بنى اسرائيل ميفرمايد افامنتم ان يخسف بكم جانب البر
او يرسل عليكم حاصبا يعنى سنگ ريزه ● الحاصب لقوم لوط
وهى ريح عاصف وفيه حصباء والصيحة لمدين وثمود
والخسف لقارون والغرق لقوم نوح وفرعون سوره يونس ۱۱
ان الله لا يظلم الناس شيئا ولكن الناس انفسهم يظلمون
فمن اظلم ممن افترى على الله كذبا او كذب بآياته
ويعبدون من دون الله ما لا يضرهم ولا ينفعهم
ويقولون هؤلاء شفعاؤنا عند الله

سوره انبياء جزو ۱۷
وكم قصمنا من قرية كانت ظالمة وانشأنا بعدها قوما آخرين
فلما احسوا بأسنا اذا هم منها يركضون لا تركضوا وارجعوا
الى ما اترفتم فيه ومساكنكم لعلكم تسئلون قالوا يا ويلنا انا
كنا ظالمين فما زالت تلك دعواهم حتى جعلناهم حصيدا خامدين
يعنى چه بسيار از شهرها كه شكستيم و خرد كرديم اهل آنها را كه بودند ظالم و ظلم
اينجا مطلق است شامل هر نوع قسم ميشود ظلم بخدا ظلم بخلق و ظلم بخود پس بعد
انشا كرديم قوم ديگر را و وقتيكه اهل آن قريه احساس كردند بأس ما را
و عذاب ما را ناگهان فرار ميكردند از آن قريه ركض يعنى بسرعت دويدن
مثل ركض الرجل الدابه يعنى با پاش ميزند در شكم شتر بعجله و شتاب [illegible]
ملائكه ايشان ندا ميكردند از روى استهزاء ميگفتند فرار نكنيد [illegible]
بسوى نعمتها كه داده شده بوديد در آن قريه و مساكن خود را همه [illegible]
فرار ميكنيد برگرديد شايد سؤال كرده شود از شما يعنى فقرا سؤال كنند
الله سؤال كرده شويد از شما و اعمال شما كه بوديد در آن جا مترفون و منعمون
[illegible] در آيات ديگر است در كافى از حضرت صادق عليه السلام
حاصل آن كه حضرت حجه اصحاب خود را ميفرستند شام دنبال بنى اميه
بنى اميه فرار ميكنند روم اهل روم ميگويند ما شما را پناه نميدهيم مگر اينكه
دين نصارا را قبول كنيد پس قبول كنند فيعلقون فى اعناقهم الصلبان
يعنى صليبها شان را بگردن بنى اميه ميگذارند و اينها را [illegible] ميكنند
و اصحاب قائم كه نزديك ميرسند اهل روم درخواست امان و صلح از آنها ميكنند
اصحاب ميفرمايند امان و صلح نيست تا بنى اميه را با ما بسپاريد پس همه را
بياورند تسليم اصحاب حجه نمايند [illegible] فارجعوا الى ما اترفتم
فيه لعلكم تسئلون [illegible]
و مال خود شان [illegible]
[illegible] سل الخليفة اذ وافت منيته اين الجنود واين الخيل

سوره فصلت جزو ۲۴
إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِي الْمَوْتَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

سوره حج جزو ۱۷

فَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا
وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَّشِيدٍ باز تهدید میفرماید که چه بسا از شهرها که
هلاک کردیم اهل آن ها را و آنها ظالم بودند و خاویه یعنی خالی
و سقفها در هم ریخته و چاه آبشان خشکیده معطل مانده از استفاده
و قصرهای مشید و محکم خراب شده هیچ صدا و ندائی از ایشان نیست
بئر معطله تأویل میکنند بعالمیکه از علم او مردم نروند منتفع نبودند
النشامام میفرماید ما هستیم بئر معطله

سوره عنکبوت جزو ۲۰ در جاهائیکه خبر میدهد به هلاک شدن از امم
و سعران ایشان از قوم لوط و قوم شعیب و عاد و ثمود و قارون
و فرعون و هامان و موسی میفرماید فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَ
مَا كَانُوا سَابِقِينَ یعنی فائق نگشتند سبقت نگرفتند فوت نشدند از خدا
که از خدا ایشان را فرا گرفت وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ در عذاب قوم
عاد و ثمود میفرماید یعنی و حال آنکه بینا و متمکن از استبصار بودند
فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُم مَّنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا
وَمِنْهُم مَّنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُم مَّنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُم
مَّنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ
مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنكَبُوتِ اتَّخَذَتْ
بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

سوره فاطر جزو ۲۲ وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ
عَلَىٰ ظَهْرِهَا مِن دَابَّةٍ وَلَٰكِن يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَإِنَّ
اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا یس وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا
ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ لِّيُنذِرَ مَن كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ

سوره زمر جزو ۲۳ اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا
مَّثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ
وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَن يَشَاءُ وَمَن
يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ لَوْ أَرَدْنَا أَن نَّتَّخِذَ
لَهْوًا لَّاتَّخَذْنَاهُ مِن لَّدُنَّا إِن كُنَّا فَاعِلِينَ بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ
فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ وَلَهُ
مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِندَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا
يَسْتَحْسِرُونَ يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ
میفرماید اصل لهو بمعنی جماع و آن چیزیست که دعوت میکند بسوی
هر چیزیکه بتوان تفریح و شهوت او را طلبید لهو شهوت و مولد الله
امر شد الرجل لهوه میفرماید یا دل آن بی تربیت جواب نضاره اعلی
و مادری بود خدا و خدایان را سلطه خواندند و کفتند مسیح پسر خداست
ملکه مریم زوجه خداست لذا میفرماید ما آسمان و زمین و آنچه در آنها
هست لهو و عبث خلق نکردیم وَإِنَّمَا خَلَقْنَاهَا تَبْصِرَةً لِلنُّظَّارِ
وَتَذْكِرَةً لِذَوِي الِاعْتِبَارِ وَتَسْبِيبًا لِمَا يَنْتَظِمُ بِهِ أُمُورُ
الْعِبَادِ فِي الْمَعَاشِ وَالْمَعَادِ فَيَنْبَغِي أَنْ يَتَشَغَّلُوا بِهَا إِلَى
تَحْصِيلِ الْكَمَالِ وَلَا يَغْتَرُّوا بِزَخَارِفِهَا فَإِنَّهَا سَرِيعَةُ الزَّوَالِ
اگر میخواستیم فرض محال اگر بنا بود لهو و لعب بگیریم قرار میدادیم
در نزد خودمان از روحانیات مثل و روحانیت ایشان فقط برای
اظهار قدرت نه در نزد شما و برای شما بلکه در نزد خودمان اگر مایل
انکار بودیم بنا بر این دلیل بعزلی نصاری زن و بچه لهو و لعب در نزد
ما اگر میخواستیم بگیریم زوجه خود قرار دهیم نزد خودمان قرار میدادیم
نه نزد شما چونکه امر هر کسی باید نزد خود وی باشد بلکه خلقت عیسی برای
این نیست لهو باطل بلکه محق کنیم که بنا بر خطا و کلیه ظاهر بشر است که
که آسمان و زمین یک آیات حقه است که نقذف می اندازیم
لیست تا حق بر باطل تا اینکه فرق او را بشکافد تا دماغ فاذا هو
زاهق یعنی نابود وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ که هم موعظه میفرماید و هم دلیل
اقدس خود دلالت تنزیه میفرماید از لهو و لعب و ملائکه تسبیح و عملی بودن
وکلامی

سوره جاثیه جزء ۲۵ / قل الله یحییکم ثم یمیتکم ثم یجمعکم الی یوم القیمة
لا ریب فیه ولکن اکثر الناس لا یعلمون ولله ملک السموات والارض
ویوم تقوم الساعة یومئذ یخسر المبطلون وتری کل امة جاثیة
کل امة تدعی الی کتابها الیوم تجزون ما کنتم تعملون هذا
کتابنا ینطق علیکم بالحق انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون
فاما الذین آمنوا وعملوا الصالحات فیدخلهم ربهم فی رحمته ذلک
هو الفوز المبین واما مومن وکفار قیل الیوم ننسیکم کما نسیتم لقاء
یومکم هذا وماویکم النار وما لکم من ناصرین لغة جاثیه ای
نهضوا مع الحزن والفزع وهم جثاء کالغراب بمعنی زانو زدن ا
معنی لا ینهضوا جثا بکم الی السماء ان اطولکم جثاء فی الدنیا
اطولکم جوعا فی القیمة مبطلون بی عدول کننده کان از حق بباطل
جاثیه که طوری دیگر هم معنی کرده اند ای بارکة علی رکبها از برک البعیر
یعنی ... مثل ... متحاصین ... نسخه
دلی مخصوص کفار ... و مومنین ... حساب اند
معنی الی کتابها یعنی کتاب اعمال ولکن بعضی فرمانیه کتاب دین ا
نستنسخ از استنساخ است مثل استکتاب ملائکه حفظ ... نسخه تمام
اعمال شده کان ... از لوح محفوظ استنساخ میکنند
... قرار ... درعذاب ... شده کان ...
ذکر ... وطاقت ...
کذا ... واتخذتم آیات الله هزوا وغرتکم الحیوة الدنیا وما
آیات ... دنیا ... داد
سوره طلاق جزء ۲۸ / وکاین من قریة عتت عن امر ربها ورسله
فحاسبناها حسابا شدیدا وعذبناها عذابا نکرا فذاقت
وبال امرها وکان عاقبة امرها خسرا اعد الله لهم عذابا شدیدا
فاتقوا الله یا اولی الالباب

بسم الله

سوره زخرف جزء ۲۵ [illegible]
ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین
وانهم لیصدونهم عن السبیل ویحسبون انهم مهتدون
حتی اذا جاءنا قال یا لیت بینی وبینک بعد المشرقین
فبئس القرین ولن ینفعکم الیوم اذ ظلمتم انکم فی العذاب
مشترکون افانت تسمع الصم او تهدی العمی ومن کان
فی ضلال مبین فاما نذهبن بک فانا منهم منتقمون
او نرینک الذی وعدناهم فانا علیهم مقتدرون
فاستمسک بالذی اوحی الیک انک علی صراط مستقیم
لغة یعش اذا ضعف بصره ... او ضعیف شده
شد مثل ... وغشاوت ... واعراض
کرده از ذکر که قرآن باشد ذکر رحمن یعنی کتاب خدا یا آیات
والله نقیض ای نقدر ونسبب فیضت قلانا معاقبته
از معارضه ای عارضته بمتاع واعطیته متاعا واخذت عوضه
جا ... به ... خوانده اند وبعضی مراد از سلطان
شیاطین ... مثل ... ضلالت
... شیطان ... اغوا شده
... اغوا کننده ... الکافر ...
... بعد مشرقین ... فایده ندار
در عذاب ... من ... الی ...
وبا ... نعنی مثل
... صدای ... حاکم
الحنب ... ولکن کالانعام
... یسمعون او
... اضل و ... خواهم
... داد ... داده ام ...
... الوداع ... لا ... ترجعوا
بعدی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض ... تعلمو

[illegible]

سوره یس

وإذا قیل لهم اتقوا ما بین أیدیکم وما خلفکم لعلکم ترحمون الآیة
امر کرده فرمود رحم الله امرءً عرف من این فی این الی این
آدم خود عن خدا بین نمود مرجع آن کو دگری از خبث [illegible]
و هب و مناسبت یا حاتم الحجم کم تسعی لحتفه
ویأکلون کما تأکل الانعام سعر فرمود که نیکه [illegible] دفعه غذا
[illegible] خورد ببرید رباط الخیل لغر طوله [illegible] حیوانات و هم در آیه [illegible]
[illegible] اند و در آیه که در سوره نمل است [illegible] صفحه نوشتیم قداد
[illegible] با المره مرده خوانده چنانکه در هامش و حاشیه صفحه گذشته نوشتیم که
مقصود در اینجا مغز دابة الارض [illegible] تفسیر مجمع البیان اذا وقع القول
علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بآیاتنا لا
یوقنون [illegible] امام زمان ظاهر شود [illegible] مرده تکلیف [illegible]
میشود توبه قبول نمیشود [illegible] دابة الارض کافر [illegible] مؤمن [illegible]
مردم میروند بسوی منی لا یدرکها طالب ولا یعجزها هارب
سؤال کردند از معصوم از دابة الارض فرمود اما والله مالها
ذنب وان لها اللحیة یعنی [illegible] دم ندارد [illegible] ریش دارد
[illegible] نشان و مهر میکند پیشانی مؤمن و کافر را [illegible] خوانده میشود
هذا مؤمن وهذا کافر [illegible] عصای موسی و خاتم
سلیمان خطاب بکفار [illegible]
شخصی از عمار پرسید دابة الارض چیست یا ابا الیقظان آیه [illegible]
[illegible] عمار فرمود بخدا قسم نخواهم خورد [illegible] دابة الارض
[illegible] امیرالمؤمنین و حضرت
[illegible] یا ابا الیقظان [illegible] عمار
[illegible] سبحان الله [illegible] قسم خوردی
[illegible] فرمودند [illegible] گفتی یعنی
امیرالمؤمنین [illegible] بمضمون از ابا ذر حدیث رسیده که ائمه قبل
[illegible] و در حکم واحد اند و [illegible] حضرت حجه [illegible] خروج قائل شوند
عن النبی انه یکون لدابة الارض ثلث خرجات من الدهر فتخرج خرجة
باقصی المدینة فیفشو ذکرها فی البادیة ولا یدخل ذکرها القریة یعنی
ثم تمکث طویلا

[illegible]

ثم تمکث طویلا ثم تخرج خرجة اخری قریبا من مکة فیفشو ذکرها البادیة [illegible] زمانا
و یدخل ذکرها القریة یعنی مکه پس مرتبه ثالثه ظاهر شود در ناحیه مسجد
الحرام در روزی که مردم بیایند بمسجد الحرام اعظم مساجد خدا اعظاما
واکراما علی الله تا بین رکن الاسود الی باب بنی مخزوم فی وسط من ذلک
بعضی فرار کنند بعضی ثابت بمانند که لا یدرکها طالب ولا یعجزها هارب
لا تسألوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم از جمله دانستن زبان
حیوانات خوب نیست همه بدانند خلاف نظام عالم است چنانکه شخصی
آمد خدمت حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام عرض کرد زبان
حیوانات بمن تعلیم فرما حضرت فرمود صلاح نیست اصرار بلیغ نمود
حضرت تعلیم فرمود آمد دید گربها با هم میگویند فردا اسب [illegible] میمیرد ما
روزی فراوان داریم اسب را [illegible] فروخت مجملا کار بجوری کشید [illegible]

در سوره سجده جزء ٢١ ویقولون متی هذا الفتح ان کنتم
صادقین قل یوم الفتح لا ینفع الذین کفروا ایمانهم
ولا هم ینظرون فاعرض عنهم وانتظر انهم منتظرون

هونا

آخر سوره فرقان جزء ١٩ وعباد الرحمن الذين يمشون على الأرض
وإذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما والذين يبيتون لربهم
سجدا وقياما والذين يقولون ربنا اصرف عنا عذاب جهنم
إن عذابها كان غراما إنها ساءت مستقرا ومقاما والذين
إذا أنفقوا لم يسرفوا ولم يقتروا وكان بين ذلك قواما
والذين لا يدعون مع الله إلها آخر ولا يقتلون النفس
التي حرم الله إلا بالحق ولا يزنون ومن يفعل ذلك يلق أثاما
يضاعف له العذاب يوم القيامة ويخلد فيه مهانا إلا
من تاب وآمن وعمل عملا صالحا فأولئك يبدل الله
سيئاتهم حسنات وكان الله غفورا رحيما والذين
لا يشهدون الزور وإذا مروا باللغو مروا كراما
والذين إذا ذكروا بآيات ربهم لم يخروا عليها صما
وعميانا والذين يقولون ربنا هب لنا من أزواجنا
وذرياتنا قرة أعين واجعلنا للمتقين إماما أو
لئك يجزون الغرفة بما صبروا ويلقون فيها تحية وسلاما
خالدين فيها حسنت مستقرا ومقاما قل ما يعبأ بكم ربي
لولا دعاؤكم فقد كذبتم فسوف يكون لزاما
سوره سأل سائل معارج گويند جزء ٢٩ إن الإنسان خلق
هلوعا إذا مسه الشر جزوعا وإذا مسه الخير منوعا
إلا المصلين الذين هم على صلاتهم دائمون والذين في أموالهم
حق معلوم للسائل والمحروم والذين يصدقون بيوم الدين

سوره نور

سوره بقره جزء دوم ليس البر أن تولوا وجوهكم قبل المشرق والمغرب
ولكن البر من آمن بالله واليوم الآخر والملائكة والكتاب والنبيين
وآتى المال على حبه ذوي القربى واليتامى والمساكين وابن السبيل
والسائلين وفي الرقاب وأقام الصلاة وآتى الزكاة والموفون
بعهدهم إذا عاهدوا والصابرين في البأساء والضراء
وحين البأس أولئك الذين صدقوا وأولئك هم المتقون
در سابق قبله نصارا بطرف مشرق بود و قبله يهود بطرف مغرب بود در جاى ديگر
ديده ام كه قبله نصارا بطرف بيت المقدس بود نه جانب نصارا و يهود ميگفتند
آيا زعم شما باطل است همه عبادتهاى ما در روزها و سنها بطرف قبله خود
كه بعضا بالله امر فرموده بالطرف و ما متابعت ميكنيم تو نفس محمد
خود قبله بر گردانيد بطرف مكه ... آورده بگو يا محمد
و عمر رضى خدا فقط رو كردن بطرف مشرق و مغرب كه مستحق غفران
باشيد ... امر خدا و ... لطف و لى الله
بلكه عمل مرضى خدا و موجب رضوان الله باشد ... ايمان بخدا و روز قيامت
و اعتقاد بملائكه و كتاب و پيغمبران و انفاق ... از محبت خدا
بر ذوى القربى ... ذوى القربى بعم ... ذوالقربى خود و اصحاب ... و ابن سبيل
و سائلين ... آزاد كردن و نماز خواندن و زكوة دادن و بعهد خود
وفا كردن ... عهد خدا ... باشد
و صبر كردن در بأساء يعنى شدة قتال با كفار و فرار نكردن از زحف كه در
سوره انفال جزء تاسع مذكور است يا أيها الذين آمنوا إذا لقيتم الذين
كفروا زحفا فلا تولوهم الأدبار ومن يولهم يومئذ دبره إلا متحرفا لقتال
أو متحيزا إلى فئة فقد باء بغضب من الله ومأواه جهنم وبئس المصير
... شديد ... احتياج با عدد محمد و آل ...
اين است در حديث ... نماز مؤمن بلكه ... و لا بالذى
و صدق حديث يعنى ... و ... مفصل نوشته ام

ان الله یامر بالعدل والاحسان در سوره نحل جزء چهاردهم که اول آیه
~~در جمیع مطالب عدد و خط مطلوب است~~ مبارکه این است

ونزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شیء وهدی ورحمة وبشری
للمسلمین ان الله یامر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی
وینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون واوفوا
بعهد الله اذا عاهدتم ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها
ولا تکونوا کالتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا در آیات بعد
ولا تتخذوا ایمانکم دخلا بینکم فتزل قدم بعد ثبوتها وتذوقوا
السوء بما صددتم عن سبیل الله ولکم عذاب عظیم دخل
بالتحریک یعنی عیب و غل و غش و خیانت و مکر است بعد سه آیه

من عمل صالحا من ذکر او انثی وهو مؤمن فلنحیینه حیوة
طیبة ولنجزینهم اجرهم باحسن ما کانوا یعملون یعنی عمل
خوب و صالح بدون ایمان فایده ندارد در مجمع و سلام است
قسم سه قسم است یکی کفاره ندارد یکی کفاره دارد یکی عذاب

عبارت حدیث عن ابی عبدالله علیه السلام قال الایمان ثلثه یمین
لیس فیها کفارة ویمین فیها کفارة ویمین غموس توجب
النار قال الیمین التی لیس فیها کفارة رجل الحلف علی باب بر
ان لا یفعله فکفارته ان یفعله والیمین التی تجب فیها الکفارة
رجل یحلف علی باب معصیة ان لا یفعله فیفعله فیجب علیه
فیه کفارة والیمین الغموس التی توجب النار یحلف علی حق
امرء مسلم علی حبس ماله کسانیکه مردم را بسند ندانند ندانم زندگی چه بوده

الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا واحلوا قومهم دار البوار سوره بقره
جزء اول / ومن یتبدل الکفر بالایمان فقد ضل سواء السبیل

ان السمع

ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا

حدیث هشام ابن حکم با عمرو ابن عبید در کتب معتبره مشهور و مستفیض است
ثقة الاسلام کلینی در کافی روایت کرده که از یونس ابن یعقوب
من با جمعی از اصحاب بخدمت حضرت صادق مشرف بودیم از جمله
بود هشام ابن حکم و او غلام امرد بود حضرت بو توجه نمود فرمود
ای هشام گفتگوی تو با عمرو ابن عبید چه شد عرض کرد قربانت در حضور
مبارکت زبان من یارای تکلم ندارد و حیا میکنم حضرت فرمود امر ما را
اطاعت کن بغیر ادب در تهمت نیست عرض کرد قربانت شوم شنیدم که
عمرو ابن عبید میاید در مسجد بصره مردم در گرش جمع میشوند نقود اداده و
میکند و حال ائمه جعفر با امامت ندارد و این بر من گران آمد رفتم بصره
روز جمعه وارد مسجد دیدم خلق بسیار گرد او حلقه زده اند مردم را کنار
زدم تا رفتم نزدیک او ... نشستم گفتم ایها العالم من
مرد غریبم مسئله دارم اجازه میدهی سؤال نمایم گفت بلی گفتم آیا
چشم داری گفت این چه سؤالی است و حال میبینی من چشم دارم

گفتم سؤال احمقانه ایست گفت بگو ولو سؤال تو احمقانه است گفتم چشم داری
گفت بلی گفتم چشم را میخواهی برای چه کنی گفت به بینم اشخاص و الوان و
احتیاج گفتم آیا دماغ داری گفت بلی گفتم میخواهی برای چه کنی گفت میخواهم
رایحه و بوها را استشمام نمایم گفتم الک اذن گوش داری گفت بلی
گفتم چه میکنی با گوش گفت بشنوم اصوات را گفتم آیا زبان و دهان
داری گفت بلی گفتم چه میکنی او را گفت میچشم طعم هر چیز را گفتم آیا قلب
داری گفت بلی گفتم قلب را میخواهی چه کنی گفت تمیز بدهم هر چیزیکه وارد
میشود بجوارح و حواس گفتم آیا ممکن است اعضا و جوارح و حواس مستغنی
باشند از قلب گفت نه خیر چگونه میشود ممکن نیست رفع احتیاج جوارح
از قلب گفتم جوارح که صحیح و سالم اند چه احتیاج بقلب دارند گفت یا بنی
جوارح وقتیکه در یک شک کردند در کار خودشان رد میکنیم بسوی قلب
تا اینکه رفع شک شود و یقین نمائیم و شک را باطل نماید گفتم که خدا
قلب را قرار داده برای شک جوارح گفت بلی گفتم یا ابا مروان خدای
متعال اعضا و جوارح تو را مهمل نگذارده امامی برای آنها قرار داده
تا صحیح را از سقیم و حق را از باطل تمیز بدهد شک را بدل بیقین نماید
آیا چگونه وا میگذارد در عالم کبیر اینهمه خلق را در حیرت و اختلاف و
شک و حال در عالم صغیر مهمل نگذارده آیا امام و حجتی نباید باشد
که مردم را از شک و حیرت نجات بدهد معترضه اگر میگفت قرآن
امام است میگفتم قرآن بصحیح قرآن معینی لازم دارد لا یعلم تاویله الا الله
کلام الله صامت تنها حجت نیست اگر بود اینهمه اختلاف چه بود معترضه
لا یزالون مختلفین الا من رحم ربک و لذلک خلقهم پس عرض نکرد و قربان
امام گردم ساکت شد سر بزیر انداخت پس سر بلند کرد گفت تو هشامی
گفتم نیستی گفتم نه گفت آیا از جلساء او هستی گفتم نه گفت پس اهل
کجائی گفتم از اهل کوفه گفت پس تو خود هشامی مرا بغل کرد و پهلوی خود
نشانید حضرت خندید فرمود یا هشام که تو را تعلیم کرد

این بیان را

این بیان را عرض کردم قربانت اینها را تمام از شما یاد گرفته ام ترکیب کردم
فرمود والله هذا مکتوب فی صحف ابراهیم و موسی پس دانسته شد که
امام قلب عالم امکان است و چنانچه اگر ضرری صدمه بقلب برسد تمام
جند و اتباع او متاثر مضطرب میشوند چراکه سلطان در مملکت بدن است
و لطیفه ربانی و مشرق فیض سبحانی است همین طور است اگر صدمه
بامام رسد موجب اضطراب و انقلاب تمام عالم کبیر خواهد بود و در
بعضی از روایات در تفسیر و اشرقت الارض بنور ربها مراد از رب چنین
در اینجا امام است که مربی زمین است و علة غائی است خلق الارض
للنبات و النبات للحیوان و الحیوان للانسان و آخر درجات
امام است که او انسان کامل است و سلطان عالم ارضین و خلیفة الله
رب العالمین و غایة هذه الاکوان فرمود نحن صنایع الله و الخلق بعد
صنایع لنا مسبب بدون سبب و علة بدون معلول و معلول بی علة نمیشود
ظاهر است اگر امام نباشد لساخت الارض باهلها بعضی جهة اعلام
عوامی که حضرت ... الف لام بین را لو گردانید کما ان القلب لا یصاب
بمصیبة الا وقد اطلع علیها کل الاعضاء من جهة تاثرها بذلک
پس ثابت شد از شهادت امام حسین انقلاب و اضطراب و تاثر در
عالم در تمام عالم هر چیز در خور حال خودش و هم باید است تاثر عالم
در جوارح فرع رجحان جوارح تابع است محقق است تا آنچه جوهر را دارو
حلول کرده را غیر حالا هر چه جوهرش قوی تر است تاثرش بیشتر است و در
عالم کبیر جوهر بسته با ایمان و توحید و تصدیق است پس اینهائیکه خط
عشق خدا نشو و نما ... مرده خوانده کافر متاثر میشود اگر همه شود
هزار برابر مانند و معرفت هم خداست بلکه رقت بشر بدیک که لا قابله
هر بشر را جنبه ملکوتی است و لو خیلی ضعیف باشد باز رقت را دارد که
از اثر جنبه است رحم کردن کفار بفقرا و ضعفاء پس هر چه جوهر قوی تر باشد

مصائب امام بیشتر از میکند باور است که بعید است احدی کسانیکه
در حقیقه نزدیک بود جان بدهد و بهمین جهة هیچ کس مثل خانم
رسالت گریه نکردند هیچ زنی از خانواده رسالت بلند شد امام
زمان میفرماید بدل الدموع دما برای احتراق قلب و تألم و تأثر
و توجع در مصیبت عظمی دل پر خون قلب [illegible] توحید و ایمان
بلکه کل ایمان است فرمود ما ذکرت عندی من الاجلی
و اعظم المصائب و از فقرات زیارت مأثوره از حضرت صادق ع
السلام علیک یا اباعبدالله انا لله و انا الیه راجعون ما اعظم
مصیبتک عند من عرف الله و اجل مصیبتک عند الملأ
الاعلی و عند انبیاء الله و عند رسل [الله] اگر کسی بیان [illegible]
منافات دارد با اخباریکه وارد شده که تمام موجودات برای امام گریه
حتی گریه کردند [illegible] جنبه و هر جهة دارد [illegible] جهة
تکوینی یا جهة تشریع و در مرتبه تکوین هر موجودی لا علاج است [illegible]
و علاج تابع عالی است و علم عالی برای ناقد [illegible] طوعا و کرها
مثل آنکه در مقام اظهار اعجاز و معجزه هرچه اراده کردند [illegible]
کن فیکون قد اطیع امره [illegible] یسبح لله من فی السموات والارض طوعا
و کرها و در مورد الم تر ان الله یسجد له من فی السموات ومن فی الارض
والشمس والقمر والنجوم والجبال والشجر والدواب که اشاره است
بسجود تکوینی [illegible] توحید در همه موجودات ساری و جاری است بعد فرمود
وکثیر من الناس وکثیر حق علیه العذاب اشاره بسجود تکلیفی و تشریعی
پس ایمان تکوینی برای جمیع اشیا ثابت است هرچند ایمان تشریعی
انها متفق باشد پس هر موجودی باندازه و درجه ایمانش در مصیبت امام
لابد است فقرات اولیه متأثر و متألم شود ولکن در مقام اختیار و ظهور
مراحل تشریع مختلف میشوند چنانچه فرمودند [illegible] دمشق وال عثمان
گریه نکردند در حقیقه منافاتی نیست بین اخبار در وسایل ص ۳۰۶

وسایل ص ۳۰۶ باب سیم در اخبار سالفه از امم ماضیه در شهادت امام حسین علیه السلام
از جمله اخبار وحی کودک است که عابدی بود در بنی اسرائیل ولد نداشت نام او [illegible]
[illegible] عاقبت بالحاح و ابرام در دعا خداوند پسری باو مرحمت [illegible]
در حال طفولیت که هیچ طفلی در آن حال تکلم نکرده عادة تکلم میکرد
خبر از آتیه میداد و اسباب وحشت و حیرت پدر و مادر شد بود و عاقبت
دست بدعا بلند کردند که ساکت شود و پس دیگر تکلم نکرد از جمله خبر داده از
از پیغمبر آخر زمان و شهادت امام حسین سلام الله علیه و واقعه کربلا [illegible]
آن اخبار را نوشتند و کتابی درست کردند در کمال سعی و اهتمام آن را
محافظه مینمودند و در سه فقره شهادت مظلوم کربلا را در کمال ظهور و وضوح
نقل نموده بزبان [illegible] فقره اول در حرف شین گوید شیئا
شیقا مشیقا عیقا و معقا عیقا و دیقا مسیقا [illegible]
[illegible] که [illegible] اند و اقع میشوند در شده و بخت و مصیبت
صاحب کتاب انباء الانبیا ملا اسمعیل قزوینی از جمله از علمای یهود بود
در اواخر عمر مستبصر شد خود کتابی در حقیقت دین اسلام نوشت از
او در یهود و سایر فرق باطله از او سؤال کردند چه شد [illegible]
بدین حقه اسلام گفت از اخبار وحی کودک دیدم [illegible] منطبق شد [illegible]
[illegible] او گوید مراد از [illegible] خواص و مراد [illegible] مظلوم [illegible]
[illegible] شهدا باشند مثل ابوالفضل و برادران خود امام و قاسم
و مراد از لاحقین اصحاب اند فقره دوم در حرف صاد گوید
صبوعا نصیعا [illegible] ونفرعا و میودعا [illegible]
[illegible] نشقشعا ترجمه آنکه صاحب محضر الشهود [illegible] یهود [illegible]
ملا اسمعیل [illegible] میگوید در کمال وضوح است خیمهای عزت و جلالت که
[illegible] اولاد او [illegible] سوخته میشود و اقربای او که [illegible]
عزت و نعمت [illegible] بوده [illegible] ظاهر میشود فقره سیم در
حرف قاف گوید قعیصا مشعرقا [illegible] سادسقا

و در کتاب زند که کتاب زردشت حکیم است مجوس او را پیغمبر دانند
و کتاب او را منزل من السماء خوانند و آن کتاب مشتمل است
بر بیست و یک نسک و هر نسکی را نامیست از جمله نسکی معظم
که نامش [illegible] مشتمل است بر اخبار آتیه از روی نظرات
النجومیه و حرکات فلکیه و آنچه از آن کتاب مطابق کلمات
منه آباد است مجوس او را زند گویند و آنچه مخالف است مجوس
او را [illegible] دانند و منسوخ بکتاب پازند است و بزعم مجوس
زردشت در این جهان مبعوث برسالت شد و معجزه اش آن بود
که روی او که خنجر بر روی سینه اش میریختند [illegible] و اول
کسیکه ترویج دین او کرد گشتاسب بود از سلاطین عجم و مجوسان
و بحکم او هزار [illegible] دباغت کردند کلمات زند را
بر آنها نوشتند و آن پوستها با نقره خالص اند و [illegible]
با آب طلا نوشتند و در اصطخر فارس گنبدی بنا کردند و در آنجا آنها
جمع نموده است آنجا گذاشت تا زمان اسکندر رومی در آن گنبد
آتش [illegible] نمودند تا آن گنبد را سوختند و از آثار
زردشت یکی درخت سروی بود در کشمیر که خود غرس کرده بود که
[illegible] بزرگ شد که [illegible] تا زمانه [illegible]
در ربع ارض بود متوکل عباسی حکم کرد بیاورند [illegible] کاتب
گوید مفصلا در مجموعه خودم نوشته ام متوکل [illegible]
تماشای آن درخت را [illegible]
آن درخت قطع کرده سوی او فرستند مجوسیان [illegible] دادند
بلکه قطع نمایند [illegible] چندین هزار [illegible] و طیور در بالا و زیر
آن درخت [illegible]
در سایه او [illegible] و قتیکه قطع شد [illegible]
بسیار از عمارات خراب شد شاخهای او را [illegible] شتر بار
کردند با پانصد هزار [illegible] تا رسید به یک
منزلی [illegible] متوکل را [illegible]

در کتاب [illegible]

در کتاب [illegible] عجم که منسوب است بجاماسب حکیم بنام گشتاسب [illegible]
نوشته در میان مجوسیان بسیار شهرت دارد و جاماسب [illegible]
زردشت بوده و در علم النجوم و افلاک مهارتی تمام داشته [illegible]
مدت پنج هزار [illegible] که ترتیب داده بود [illegible]
از بعثت حضرت خاتم [illegible] و واقعه کربلا خبر داده
[illegible]
زمان [illegible] از روی علم و عدد [illegible] اسم
امام [illegible] و اسم [illegible] میخوانند
از جمله خبر کعب الاحبار یهودی است در امالی صدوق و کتب [illegible] مشهور [illegible]
و در کتاب [illegible] صفحه ۳۰۷ مفصل نوشته و خودم اجمالا
در دفاتر و مجموعه های خود نوشته ام و از جمله خبر دادن [illegible]
که صاحب رسائل در صفحه [illegible] از مؤلفات متاخرین نقل میکند
[illegible] سبعین الف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و مدتی آخر فکر منکر بحکمت که مروی عقل از سر بدر رفته بخدا قسم بعد از قتل سیط پیغمبر زیست نخواهم کرد دیگر و همراه خود نخواهم رسید تو که گوش بوده حکایت خودم را با پدرت در سفر بگویم که سفر بسلامتی برقیم دیگر من واماندم از رفقا عقب ماندم بسیار تشنه شدم ناگهان بدری رسیدم در آنجا کوزه آب طلبیدم حالی که آب بخورد از حالات شهادت امام حسین و قاتلین او که نصف عذاب جهنم از قاتل سر معصوم است لیکن بیاد خبر شد حکم کرد زبان کاملا برایند بعد از یک روز از دنیا خلاص شد رحمة الله و رضوانه علیه

[illegible]

وسایل ص ۱۲ ج ۳ باب چهارم در ذکر آیات چند که درباره امام حسین نازل شده

یا تغییر آیا یا او لا منها وجعلها کلمة باقیة فی عقبه سوره زخرف فرموده مراد از کلمه باقیه امامت است خدا قرار داد در عقب امام حسین نه امام حسن را در عوض کرد امام حسن بزرگتر است چرا در صلب او قرار نداد فرمود موسی و هارون هر دو برادر بودند و موسی از اولو العزم بود خداوند نبوت و امامت را در صلب هارون نهاد و او حکیم است لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون کاتب گوید آیه راجع است با ابراهیم سلام الله علیه و ها ضمیر عقبه هم راجع با ابراهیم لکن منافات ندارد امام حسین از صلب ابراهیم است که خداوند

که خداوند در صلب ابراهیم گذارده بود پس امامت را در صلب امام حسین قرار داد تا قیامت نه در صلب امام حسن واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله
سهواً و فکت شاه بذبح عظیم وترکنا علیه فی الآخرین
ذبح عظیم امام حسین است از آخرین که گریه حضرت خلیل بر امام حسین نوابش بالاتر شد از ذبح اسمعیل و حسکه خوراست ذبح نماید شیطان بصورت بشر درآمد آن خلیل خدا میخواهی فرزندت ذبح کنی در رویا عوض کرد سبحان الله سر بلند در عمرش طرفة عینی معصیت نکرده چگونه دلت آید فرمود خدا امر کرده در خواب عرض کرد او شیطان نبوده ملکه خدا امر میکند و تو امامی هر گاه اینکار را نمائی مردم هم خواهند بعد از خدا اتو کرد فرمود لا واله لا اکلمک به عملی را تنها دوم کار در را گذارد چرشیل برگرداند بست کار در را گذارد فلما اسلما وتله للجبین نداء شنید یا ابراهیم قد صدقت الرؤیا انا کذلک نجزی المحسنین کو سفندی دید از جانب کوه رو بپایین میآید بگیر عوض فرزندت ذبح کن حضرت اسمعیل را بحالت رو گذارد آمده گوسفند را بگیرد فرار کرد بجمره اولی آمد خلیل هفت سنگ زد برگشت برابر او آمد جست از آنجا بجمره وسطی از عقب خلیل آمد هفت سنگ بجانب او افکند که او را برگرداند فرار کرد بجمره کبری خلیل هفت سنگ انداخت تا او را گرفت چون گبش حاضر شد جبرئیل فرمود الله اکبر ابراهیم فرمود لا اله الا الله والله اکبر اسمعیل چشم گشود فرمود الله اکبر ولله الحمد و این کلمات هم شعار اسلام شد ملائکه گفتند الله اکبر حیوان شد که صدای تکبیر از همه موجودات بلند شد امر نموده از همه برآمده صدای تکبیر بلند
دیگر در باب ۲ ملک واما قول نبی الله البکر داسحق لیلا شبیه بشقیقه امر خفی است

ومنها آیه مبارکه من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا
مظلوم مطلق امام حسین است که ولی خون ایشان آل محمد اند که ظاهر شده
انتقام میکشد از قتله و اولاد ایشان بلکه در مجلس سید الساجدین بود
عرض کرد یا ابن رسول الله اسلاف اینها مرتکب مظلومیت گشته اند مهدی ع
انتقام میکشد از اخلاف با اینکه خدا میفرماید ولا تزر وازرة وزر
اخری فرمود درست است بعد مثلی میزنند میفرماید قرآن عربی است
خدا از زبان قوم با ایشان حرف زده در اصطلاح عرب معروف است
مثلا شخصی از قبیله بنی تمیم ملاقات کرد در حالیکه بنی تمیم قبیله فلان
قتل و غارت کرده بودند در زمان پیش آن شخص رو کرده به شخص بنی تمیم
عتاب و خطاب شما کشتید و قتل و غارت کردید فلان قبیله را و کار
چنین کردید و شما چنان کردید و حال آنکه مخاطب بلکه نبی نبود از آن
قبیله و او هم در زمان قتل و غارت هیچ در دنیا نیامده بود مع ذلک از
باب توبیخ و تعییر و بند مثل این طور عتاب و خطاب میکنند همچنین مثلا
اگر حالا فقیر صاحب سنی و مصنف فاتحه باشند بلکه از آن طایفه
کسی در مقام تمجید و تعریف گوئی شما چنین و چنان هستید همه
و نشاء الله و دیگر اینکه بعض مسندی اخلاف با فعال اسلاف خود
پس اخلاف هم شریک اند در گناه اسلاف خود ومنها ووصینا
الانسان بوالدیه حسنا حملته امه کرها و وضعته کرها
وصیت کردیم ما انسان را به نیکوئی کردن بوالدین خود زیرا که حمل او
بار او برداشته در رحم خود از جهت مشقت و کراهت و سختی و
دشوار بر نهادن و از اینجا رسید این همه رنج و محنت بر شمار کردن
و حمله و فصاله ثلاثون شهرا تا ویلش خاص امام حسین است بالاخبار که
وارد شده جبرئیل خبر آورد در شهادت امام حسین و چند چیز در دنیا
عوض شهادت با امام حسین داد از خصوصیات ائمه از ذریه او و شفاء
در تربت او و استجابت دعا تحت قبه او حتی دارد که معرض کرده
که ... مقصود خط ... مقصود ما از خطا فقط نقار ...
و کی مقصود از شهادت نقار دین و ... رحمة للعالمین
ومنها

ومنها اذا الموؤدة سئلت بای ذنب قتلت ومنها الذین
اخرجوا من دیارهم بغیر حق الا ان یقولوا ربنا الله بیرون کردند
ستمگران اصحاب را بی بیرون کردند امام حسین را از مدینه و مکه گناهی
غیر این نبود که میگفتند ربنا الله اطاعت خدا میکردند ترا اصحه نکنند
باید اطاعت ما نمائید نه اطاعت سلطان فلا عدوان الا علی
الظالمین عدوان بر ظالمین در زبان حجت است توم تو حفظ الی حفیه
تتبعها الرادفه روزیکه میلرزند حرکت کننده کان میگویند
مراد از رادفه امیر المؤمنین است که بعد از محمد و امام حسین بر گردد رجعت
انها کاتب گوید ظاهر آیه و افق با این معنی نیست که مراد از راجفه اگر
امام حسین است چه معنی دارد از نه امام حسین شاید مراد از رجفه مردم
آنوقت باشند از ترس شمشیر منتقمین سلام الله علیهم اجمعین حرکت
نوبایند الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض
ومنها ما شاء و بخوانند سوره انا فتحنا که ظاهر معنی
باطنا همین است که شعیر از فرط محبت با امت مبتلا میکند الی گناه
و او تو از ... سهر انکردن من بکذا از خداوند هم بدلیل که ما تقدم من
ذنبک و ما تاخر فرماید کاتب گوید باید ... نوشته کرده
و بودن معنی ... است حضرت ... قالیه ...
گناه ... فقط ... شیعیان ما ...
بر فضیلت بکنند ... فایده با ایشان ...
رسانید شفاعت ... مردمان ... بسلامت
در عوالم ارتقیر ووصینا الانسان بوالدیه حسانا که مراد
از انسان رسول الله است و والدیه علی و فاطمه خوانده اند که مراد حسنین
باشند بی عطف داده خدا ... ام را با امام حسین حملته امه کرها
... زیرا که خداوند خبر داد از امام حسین حمل آنحضرت در بطن فاطمه و ...
مصیبات شد و شهادت آنحضرت و بعد از عوض شهادت کلیه که ...
باشد در عقبا و شهادت تا قیامت و اعلام نمود که حسین تو خواهد رجعت کرد
بر بنیاد دشمنان و قاتلان خود ... زنده کرد و کشت ایشان را

وبشره النبي ان اهلبيت يملكون الارض ويرجعون
اليها ويقتلون اعدائهم ... ويريد ان نمن على
الذين استضعفوا في الارض الآية وقوله ولقد كتبنا في الزبور
من بعد الذكر ان الارض يرثها عبادي الصالحون

ام الفضل زوجه عباس بن عبد المطلب که نامش لبابه بنت حرث بود گفت
در خواب دیدم عضوی از اعضای پیغمبر جدا شد و افتاد بحجر من و نقل من ترسیدم
که چه میکردم تا بخدمت پیغمبر رسیدم و امر را بگو خواب خود را عرض کردم فرمود زود
باشد خدا و فرزند فاطمه پسری بدهد تو اورا در بغل خود تربیت نمائی
بهمین قسم شد پس روزی امام حسین را دادم بغل پیغمبر اتفاقا بول کرد و قطره
بپیغمبر رسید من امام حسین را مخصوصی آزردم بعضی نوشته اند که گوشت تن حسین را
میان دو انگشت فشردم که آن طفل گریه کرد و پیغمبر در غضب شد فرمود دو قطره از بول این
آب است مشویم چرا حسین مرا آزردی رفتم آب آوردم دیدم پیغمبر صلی الله علیه
و آله گریه میکند فرمود بابت جبرئیل مژده داد که امت حسین تو را میکشند
لعن الله قتلته و در ام الفضل حسین تو را بیا برد اما پسر تو اولاد
و بعضی مثل صدوق این خواب را با اسم ام ایمن ذکر میکنند که ام ایمن
در خواب دید عضوی از پیغمبر افتاد بخانه او و همه او گریه میکرد و خواب را
نمیگفت خبر بپیغمبر رسید تشریف آورد فرمود بگو خواب خود را پس عرض کرد
فرمود خدا از فاطمه پسری میدهد تو خواهی او را پرستاری کرد صاحب
کشف الغمه و در النظیم نوشته اند مطلب را در فضائل امام حسن مجتبی
بنابر رفع تنافی و تحریف میشود هر دو را اقرار نموده اند متوجه حسین
ابن عباس گوید وقت ولادت امام حسین بنت جواز زهم رضی الله عنه
ابن شعبت روز دهم باز شد لعبا تا مقابل منزل جواز زهرا قابلگی
آمد فاطمه حالت گشید بنود دو نیش در حجره فورا حوریه حاضر شد از آسمان
بهشت گشته اند در آستان چهارم دید صلصائیل ملک را بهمین قسم
لعن خدا نظر میکند رسید گفت در دلم تخمی کردم خدا چگونه خواهد
آنچه در زیر دریاها و ظلمات است تا رجب و واقع است فورا خدا آوردها
بعفو پیر

لعقوبت گرفتار گرد و فرمان رسید که ما قسم نیست به سجود گن به رکوع
بازدید بخشش نکرده بسیار از ملائکه صعود و نزول میکنند آخر از
جبرئیل رسید مگر قیامت قیام کرده چه خبر است فرمود مولودی
بخیب حق و محمد مرحمت فرموده ما از تهنیت رفته بودیم گفت
برادر تو را بخدا باز رفتن بی سلام مرا جیب خدا برسان و دعا کن
مرا از عقوبت خلاص کند پیغمبر حسین خود را بغل گرفت عرض کرد
الدردائیل اول شفاعت حسین درست از تقصیر صلصائیل گذشت
در کنار کسی رد از گرد فخر میکرد من آزاد کرده حسینم مثل فطرس
صاحب وسائل مقرر باید در اخبار اشکال لاتی وارد است مثل بعضی
گشتن خدا و فطرس را و جاری شدن خون و بعضی اختلافها
مقرر باید ما ذکر کتاب بحار الانوار فی حل مشکلات الاخبار سلطی کافی
و بنا صافی در حل بیانات رفع اشکال مصاحب نموده ایم کاتب گوید
لابد علل حقه و گذارد نکرده اند ولی چلیم که دست رسی نداریم ما
کلمات ولی مشکلات بکار برده رسیده با قسمت عطف مادم ما قبل
مناسب با صفحه آخر این جزوه کا میکه حضرت ابی عبد الله
از مکه عازم عراق بود عباس و عبد الله بن عمر شرفیاب شد عبد الله
عرضها کرد و جوابها شنید حضرت رو کرد با ابن عباس فرمود یا ابن
عباس ما تقول في قوم اخرجوا ابن بنت نبيهم من وطنه و
داره و من حرم جده فتركوه خائفا مرعوبا لا يستقر في قرار ولا يأوي الى موطن
قله و سفك دماءه و لم يشرك بالله
شيئا ولم يتخذ من دونه وليا ولم يتغير عما كان عليه رسول الله
فقال ابن عباس ما اقول فيهم الا انهم كفروا بالله وبرسوله ولا يأتون الصلاة الا وهم كسالى
وهؤلاء النسوة لعنهم الله فقال ابن عباس جعلت فداك ...
اذ كنت لابد من المسير الى الكوفة فلا تسر باهلك ونسائك
سعي خصوص اگر ضرور آن قتال و شهادت باشد با معنی حمل
هؤلاء النسوة لعنهم اول الشريف بيريد ايمن و قرار شديد
ابو قاسم سيد عتاب اهم بريد و فرمود يا ابن عم الهي والله
وداع رسول الله و اني رايت رسول الله في منامي و قد
امرني بامر فهم معي و هن الضالالانقاقنني ما دمت حيا

[illegible]

بسم الله تعالی در کتاب وسائل مظفر ص ۳۸۴ در انتقام از ظالمین آل محمد
سلام الله علیهم جمعیتی در آیات و اخبار بسیار است معجزه حضرت متعال
وعده داده انتقام بکشد از ظالمین خصوصاً از قتله امام حسین
دین صلی و من الله حق تیا گرچه انتقام حقیقی در ظهور نور خدا
و زمان رجعت که امام زمان و سایرین از ائمه اطهار هر یک رجعت
مینمایند زنده میکنند ایشان را و میکشند هر قتله هفتاد مرتبه و در آخر
هم مخلد اند در جهنم ولکن قبل از رجعت هم خداوند چندان مهلت
نداد ایشان را بلکه فلما نسوا ما ذکروا به فتحنا علیهم ابواب
کل شیء حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة فاذا
هم مبلسون فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین
چون در آخرت [illegible] بترتیب مهلتشان داد بعد از شهادت
قتله کربلا [illegible] مهلت نداد که خونخواهان امام حسین [illegible] مثل
مرد خزاعی و مثل مختار ابن ابی عبیده ثقفی [illegible] نفر از ایشان
مختصر در بیست [illegible] دل شیعیان [illegible] ولکن سلطنت بنی امیه تمام شد تا هزار ماه
که هشتاد سال تقریبا باشد سلطنت و ظلم و طغیان کردند لیلة القدر خیر
ابو مخنف نوشته حال ایشان منقرض شد انتقال یافت خلافت
باطله بنی عباس که اول ایشان ابوالعباس احمد سفاح ابن محمد ابن علی
ابن عبدالله ابن عباس بود در تخت نشست از سطوت و شوکت تمام
فرار کردند متفرق شدند در شرق و غرب عالم کوهها و صحراها و جزیرها
پس سفاح نوشت تمام اطراف و اعلان کرد که بنی امیه امان دادم
بیایند سوی من که در حق شما خیر خواهم احسان کرده باید در پای تخت
حاضر شوند [illegible] خلیفه دید بنی امیه باشند و خلعتهای فاخره
برای ایشان [illegible] آل ابی سفیان و آل مروان و آل زیاد
جمع آمدند از صغیر و کبیر و وضیع و شریف که عددشان رسید بمقدار
هزار نفر و [illegible] سفاح [illegible]
از طرف [illegible] و جیب خود [illegible] داد و اکرام نمود و هر یک را منصبی
خلعتی [illegible] خلیفه [illegible] نمود که خاص و عام از این مطلب متحیر بودند
تعجب میکردند که خلیفه چگونه [illegible] اینهمه احترام میکنند تا اینکه
روزی

روزی بر تخت جلال نشسته بود و تمام بنی امیه در مجلس او حاضر بر کرسیهای طلا
و نقره از چپ و راست برقرار بودند ناگاه یکی از حجاب خلیفه وارد شد عرض کرد
در بیرون دار الاماره شخصی پیر و شکسته سیاه چهره با لباس کهنه بر شتر لاغری
سوار اذن دخول میطلبد خلیفه از شنیدن اوصاف او گفت بخدا قسم او
فلان شاعر است اذن بده بیاید چون بنی امیه اسم [illegible] را شنیدند
رنگهای شان تغییر کرد و اعضای شان بلرزه و اضطراب بر آمد و مختصر
حالات [illegible] بود و فلان بود از بنی هاشم بسیار فصیح اللسان و قوی
القلب [illegible] در موسم حج وقتیکه حجاج در مسجد الحرام ازدحام میکردند
میرفت بالای عمارت چاه زمزم خلق را صدا میکرد مردم جمع میشدند پس
شروع میکرد بمدح آقایان خود از بنی هاشم و بنی امیه را هجو میکرد و قبایح
افعال ایشان را ذکر میکرد و خلق را تحریص میکرد بر خلع بنی امیه و نصب
بنی هاشم چنانچه خدا و پیغمبر قرار داده پس سالی از سالها به همین قسم آمد
بالای عمارت زمزم و خلق بسیاری را او جمع شدند بنی امیه [illegible] گرفتند
بنی امیه او را [illegible] و زخم بسیار بر بدن او زدند بنحوی که گمان کردند مرده
بدن او را [illegible] انداختند شب زنی از بنی هاشم آمد او را [illegible] برد
و معالجه کرد خوب شد پس مدتی از ترس بنی امیه در کوهها پنهان بود بنی امیه
گمان نمیکردند او زنده است خلاصه حالا شنید خلافت بنی هاشم [illegible]
وارد شد نظر بنی امیه را داخل [illegible] خود [illegible] و شروع کرد
اول [illegible] اشعاری در مدح بنی هاشم و قدح بنی امیه [illegible] انشاد نمود
و مدح خلیفه و بعض از ظلمهای بنی امیه را تذکر داد و [illegible] مظلومیت
کربلا و مصائب [illegible] سفاح [illegible] داد [illegible]
[illegible] خوشنود [illegible] ولکن عفو کردن
خطا و غلطهای دشمن اولی است از انتقام فان اکرم الناس
من عفی عند المقدرة پس سفاح امر کرد خلعتی [illegible] زری با و دادند که
بحمام برود و حال خود را تغییر دهد فردا بمجلس ما حاضر شود

سدیف چون خلیفه نگاه کرد دید رنگهای بنی امیه خیلی منقلب و درهم است
را رستگی ایشان فرمود ای غلام فقیر و خیلی ضعیف الحال والعقل
و کثیر الجهل است چنانکه انتخاب او نمیت چه شد و چه شکا
در قیام خود ثابت است بنی امیه از مجلس بیرون آمدند با غم و اندوه
و بعض ایشان الآن فرار کرده شدند عاقبت هم راضی شدند که باید
آمده بمجلس خلیفه در صف سلام حاضر شده آمدند و خلیفه هم ایشان را
اکرام و احترام نمود باز سدیف وارد شد شعر چند در مدح خلیفه
خواند و تهدید و توبیخ نمود بنی امیه را سفاح گفت سدیف سخنهای
گذشته را بگذار از حرفهای بیفایده را ترک کن عفو کن هر که در حق
تو ظلم کرده سدیف با نهایت غم و اندوه از مجلس خلیفه بیرون آمد
چون بیرون شد خلیفه او را احضار نمود فرمود یا سدیف چه قدر تحمل
و بی صبری گفت خلیفه در صبر چه مرا گشت زخمهای دل من از بعض بنی امیه
هیچ میدانی ایشان چه ظلمها کرده اند در حق پیغمبر و اولاد پیغمبر و شیعیان
فروگذار نکرده اند هیچ ظلمی از اعمال پیغمبر را منبر زبان روم فرنگستان
بردند فرمود حاجت ترا خواهم برآورد طلبید یکنفر فصیح زبان را
در صفحه اسامی شهدا بنی هاشم را در آنجا ثبت کرده با و تعلیم کرد
که فردا وقتیکه خلیفه در مجلس نشست و مجلس خود را آراست تو در حضور
بامر خلیفه اسامی را مرتب بخوان بر طبق سؤال خلیفه پس چهار هزار
غلام شجاع را امر فرمود چوب و عمارت مسلح باشند با شمشیر
و گرزهای فولادی در وقت خلیفه عمامه از سر برداشت از دست بزنند تمام
بنی امیه را بدرک فرستند چون روز شد خلیفه امر کرد امروز روز
نوروز است خلیفه میخواهد عموما اعطاء و انعام نماید که تا بگویند که
در نظر دارم جای دیگر دیده ام و در حجرهای خودم نوشتیم نه جای است
که سفاح گفته باشد که امروز نوروز است و فلان ملکه گفته است
میخواهد خلیفه از بیت المال حقوق و وظائف اصحاب را بدهد
تقریبا بهر جای خلیفه امر کرد تا زر و درهم و دینار بسیار آوردند
دیگر بندهای

دیگر بندهای مرصع بجواهر و غیره از زینتها حاضر کردند و امر کرد در طاقچه
در طرف خاص از مجلس بنشینند پس خلائق فوج فوج با زینت تمام آمدند
و بنی امیه هم آمدند قریب هفتاد هزار از آل زیاد و آل مروان در اطراف
و عمال استقرار گرفتند با زکات کوید عده هفتاد هزار خیلی
بعید که در یک جا جمع شوند و چطور مجلس و چطور حمام بوده بقول
علامه نقله مهیا کرده بود از کشتن بنی امیه چهار صد یا چهار هزار بوده
چهار هزار هم باشند با هفتاد هزار چگونه توانستند غالب آمدند بلکه
بگویم هفتاد نفر از رؤسای بنی امیه بوده اند در آن مجلس و بعد
تدریج تو لا یا نوشت امر بقتل ایشان نمود از صغیر و کبیر تا رسید عدد
مقتولین از بنی امیه بهفتاد هزار و الا هیچ معقول نیست نمیدانم که
مؤلف اشتباه کرده یا کاتب این کتاب بهرحال سفاح با شمشیر
برهنه از بالای قصر متوجه شد به بنی امیه که امروز روز عطا و جود
خلیفه است و لکن میخواهم زمان پیغمبر باشد آیا پیغمبر اول شروع بر ایشان
میکرد از مهاجرین یا شروع از انصار میفرمود همه گفتند البته مهاجرین
در هر چیز اولی هستند چراکه خویشان پیغمبر و خلیفه اند پس امر کرد
بغلامیکه تعلیم کرده بود نزد منبر بخوان تا هر یک بیاید عطیه خود را
بگیرند غلام بصدای بلند گفت ابو عبیده ابن حارث که اسم که بدید
زمان پیغمبر بهمین ترتیب بوده بیا عطیه خود ستان خلیفه گفت رفتی
ابو عبیده چه شد بود با جل خود در شد یا او را کشتند سدیف گفت در جنگ بدر
بکار از بنی امیه که شیبه ابن ربیعه ابن عبد الشمس میگفتند کشته خلیفه گفت من
خبر او را ندارم کس دیگر را بخوان غلام گفت حمزه ابن عبد المطلب خلیفه
گفت او چه شد و کجا است سدیف گفت یک زنی از طایفه بنی امیه
که نامش هنده بنت عتبه ابن ربیعه میگفتند غلامی را تطمیع کرد در احد او را
شهید کرد و هند آمد شکم او را درید جگر حمزه را بیرون آورد جگر
پس بگردن آویخت بلکه میخواست بخورد سنگ شد در دهان او خلیفه

خلیفه گفت من خبر ندارم حالا که نیست اسم او را هم محو کن دیگر را بگو
ابن عبد المطلب
غلام گفت مسلم بن عقیل از خبر عطای خود ستان خلیفه گفت او
در کجاست وجه شد سعد نفی گفت این جماعت او را در کوفه [illegible]
کشتند اموال او را بغارت بردند خلیفه گفت من خبر او را ندارم حالا که او
نیست اسم او را محو کن دیگر را بخوان غلام گفت مسلم ابن عقیل [illegible]
عطای خود را بگیر خلیفه گفت او کجاست وجه شد سعد نفی گفت
وی را هم اینطایفه در کوفه کشتند بدنش را از بالای قصر زمین
انداختند و ریسمان به پای او بستند در بازار بالای خاک کشیدند
میکشیدند [illegible] خلیفه خروج کنند و آنها او را سب کردند
سفاح گفت من خبر او را ندارم حالا که نیست اسم او را از دفتر محو کن
دیگر را بخوان غلام گفت علی ابن ابی طالب سفاح گفت کجاست وجه شد
آن بزرگوار سعد نفی گفت ابن ملجم مرادی آن حضرت را در نماز در
محراب شهید کرد معاویه در شام عید گرفت باز خلیفه گفت دیگری را
بخوان غلام گفت کجاست حسن مجتبی پسر سعد نفی گفت او را
بامر معاویه جعده بنت اشعث مسموم کرد سفاح گفت دیگر را بخوان
غلام گفت کجاست حسین ابن علی ابن ابی طالب سعد نفی گفت ای
خلیفه آن حضرت را جماعت با یاران و عزیزان آن حضرت در کربلا
کشتند بدن [illegible] زیر آفتاب اند [illegible]
[illegible] سر کردند شام بردند خلیفه گفت دیگر را بخوان غلام گفت
[illegible] زید ابن علی الحسین در بعضی کتب است که سفاح بعد از اسم [illegible]
امام حسین [illegible] گفت [illegible] الحسین و [illegible]
جماعت که [illegible] بنی امیه کشتند که [illegible]
[illegible] هزار [illegible] بخشید [illegible] خون [illegible]
[illegible] شد ولی بعضی متعرض اند که رسید باینجا غلام صدا زد
[illegible] الامام ابراهیم ابن محمد ابن علی ابن عبد الله عباس خلیفه گفت

او کجاست

او کجاست وجه شد سعد نفی گفت که بنی امیه بقتل خود نمودند
خلیفه گفت لعن باد سعد نفی چرا اینجا ساکت کسی جواب نمیدهی
عرض کرد از شما حیا کردم و حرمت شما را نگاه داشتم از ترس [illegible]
بگویم با برادر [illegible] توجه کردند سفاح گفت تو [illegible] بگو عرض کرد
[illegible] از اینطایفه که او را مروان میکشید امر کرد سر او را در میان
توره کاه گذارده کشتند و باقی بدن او را در میان گوره
[illegible] گذاردند و [illegible] تا زیانه [illegible]
[illegible] از بنی امیه در مجلس [illegible] غلام [illegible]
[illegible] بنی امیه [illegible] حضور خلیفه [illegible] آوردند
[illegible] حکم کنید بقتل ما سعد نفی گفت که اسم معصوم [illegible]
[illegible] سفاح عمامه [illegible] صدای [illegible]
[illegible] غلامان [illegible] آوردند [illegible]
[illegible] مشغول غذا خوردن شدند سفاح [illegible]
[illegible] خود دولت [illegible]
[illegible] شده [illegible]
[illegible] و غلامان [illegible] خلعتها [illegible]
داد و [illegible] نوشت [illegible] از بنی امیه [illegible]
آوردند [illegible] طفل صغیر [illegible] میکشیدند [illegible]
[illegible] معاویه [illegible]
سلام الله علیه [illegible] امام حسن [illegible]
[illegible] و اله [illegible]
بعد از این حکم [illegible] گفت [illegible] بنی امیه [illegible]
فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین [illegible]
[illegible] سعادت امام حسن [illegible]
[illegible] رحمة الله علیه [illegible]

جوابات محمد آقا ره

۱۱۳

در خرابات لحسان از تکرار آذربایجانی نقل کرده

اگر بیاید و هم زلف عنبر اسا را — بدام خویش اگرش آورم چه حاجت ما
که از من بگسلد اگر قند روزی — به تیغ خویش کشم دختران رز ساقی
بیک نگاه ز صد مرده میکنم زنده — خبر دهید ز اعجاز من مسیحا را

از جمله قبور بزرگان در همدان یکی مولی فتح الله ابن مولی شکر الله
کاشی است در زمان دولت شاه طهماسب بوده صاحب
تفسیر منهج الصادقین بفارسی در سه مجلد و تفسیر خلاصة المنهج
در یک مجلد بزرگ ضخیم و تنبیه الغافلین در ترجمه نهج البلاغه
و کشف الاحتجاج در ترجمه احتجاج طبرسی که نسخه آن در خزانه آقای
شاه صفی در اردبیل دیده شد رحلتنا ان سنه نهصد و
تاریخ ملاذ الفقهاء ۹۸۸ قبر شریفش در همدان سنگ بزرگی
بالای قبرش رحمة الله علیه

هشت

از جمله قبر شیخ الرئیس ابو علی
حسین ابن عبد الله ابن سینا پدرش از اهل بلخ و لادتش در یکی
از قراء بخارا سنه سیصد و هفتاد و رحلتش در همدان سنه چهار
صد و بیست و هفت قبر شریفش معروف است این شعر از او

اسمع جميع وصيتي واعمل بها — فالطب مجموع بنظم كلامي
اقلل جماعك ما استطعت فانه — ماء الحياة تصب في الارحام
واجعل غذائك كل يوم مرة — واحذر طعاما قبل هضم طعام

و هم این شعر از یکی از بزرگان علمای همدان احمد ابن علی ابن [illegible]

همدان لی بلد اقول بفضله — لكنه من اقبح البلدان
صبيانه في القبح مثل شيوخه — وشيوخه في العقل كالصبيان

ثقة الاسلام نوری رحمه الله از مولی زین العابدین سلماسی نقل کرده
او [illegible] ملا زین العابدین مروزی [illegible] حالا [illegible] وارد [illegible]
باز از سفر خراسان مراجعت کردیم نگاه کردم بکوه الوند که در
قبله همدان است چیز سفیدی بنظرم آمد درست تامل کردم دیدم شیخ
نحیف سفید با عمامه سفید در صف بلندی نشسته است و اطراف او چند
سنگهای بزرگ چیده که بمان سرش دیده نشد رفقا مشغول
چای [illegible] بودند من رفتم نزد آن شیخ نزدیک شدم سلام کردم

و اینکه [illegible] از زنا و [illegible]
گفت دیدم [illegible]
فرمود [illegible]
الحق المقبول [illegible]
و اله [illegible]
الوصی [illegible]
العو من [illegible]
علی [illegible]
العو [illegible]
و [illegible]
فاذا کان [illegible]
[illegible]

در کتب معتبره نقل کرده اند چون این آیه نازل شد در مذمت یهودیان
و اذ اخذنا ميثاقكم لا تسفكون دماءكم ولا تخرجون انفسكم
من دياركم ثم اقررتم وانتم تشهدون ثم انتم هؤلاء تقتلون
انفسكم وتخرجون فريقا منكم من ديارهم تظاهرون عليهم
بالاثم والعدوان وان يأتوكم اسارى تفادوهم و
هو محرم عليكم اخراجهم افتؤمنون ببعض الكتاب و
تكفرون ببعض فما جزاء من يفعل ذلك منكم الا خزي في
الحيوة الدنيا ويوم القيمة يردون الى اشد العذاب
وما الله بغافل عما تعملون اولئك الذين
اشتروا الحيوة الدنيا بالاخرة فلا يخفف عنهم العذاب
ولا هم ينصرون بعضی فرمودند این آیه در مذمت یهود است
و لکن [illegible] در باره جمعی [illegible]
یک نکته شباهت دارند با ایشان که ایشان یهود [illegible]
[illegible] عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود ایشان طایفه هستند
در امت من و خود را از امت من میدانند و ایشان میکشند
نیکوترین ذریه مرا و پاکیزه ترین [illegible]
تغییر میدهند شریعت مرا و سنت مرا و میکشند دو فرزندم حسن
و حسین را چنانکه یهود کشتند یحیی و زکریا را خداوند لعنت
کرده بود ایشان را کذالک لعنت میکند یهود امت مرا [illegible]
از اولاد حسین من بعض [illegible] قیامت [illegible]
که [illegible] انها و اولاد انها [illegible] انما [illegible]
[illegible] قال یا بنی انك ستساق الی العراق وهی
ارض قد التقى بها النبيون واوصياء النبيين وهي
ارض تدعى عمورا وانك تستشهد بها ويستشهد
معك جماعة من اصحابك لا يجدون الم مس الحديد [illegible]
قلنا يا نار كوني بردا وسلاما على ابراهيم يكون [illegible]

مکاشفات حیوانات

توجهی من نمود جواب سلام داد تعارف کرد نشستم قدری با او انس گرفتم
صحبت کردم دیدم از فرق باطله نیست از عباد و اولیاء و عزلت
گزیده و در این مکان خدا را عبادت میکند قدری سؤالات
کردم بعضی از عجایب را برای من نقل فرمود من جمله گفت من در
ماه رجب اینمکان را اختیار کردم چون چند ماه گذشت یک شب
وقت مغرب مشغول نماز بودم صداهای عجیب و ولوله عظیم شنیدم
نماز را مختصر کردم دیدم بیابان پر از حیوانات است و همه توجه
کردند بجانب من و من خیلی ترسیدم نگاه کردم دیدم همه قسم
از حیوانات میان ایشان هستند که صید بکنند از قبیل شیر
و ببر و گرگ و همه حیوانات شکاری خیلی تعجب میکنم که چه عالم
آمدند دور من و حالت بعید میدانم که حمله بمن بنمایند یا انجام
دیدم سر بسوی من کردند ابتدا کردند فریاد کردن و صیحه زدن قصه‌ها
غریب و عجیب بیکوقت یادم آمد امشب شب عاشوراست و این
غوغا برای عزای امام حسین است که دیوانه وار عامه را بزنجیر زدم
بیرون آمدم میان آنها تماشا کردم سینه زدن حسین حسین میگفتم
نگاه باز نمودند آمدم وسط آنها و آنها دور من حلقه زدند من
میخواندم عطشان حسین مظلوم حسین آنها هم گریه میکردند و
سر بزمین میزدند بعضی خود را میزدند بزمین میافتادند حتی
طلوع فجر متفرق شدند الان همه ساله شب در بیست شب از
عاشوراها عادت ایشان این است بعضی اوقات اگر ماه
مشتبه بود از آمدن اینها رفع اشتباه میشود

114 در مکافات ظلم در دار السلام ثقة الاسلام
نوری از کتاب عقد الفرید نقل فرموده شخصی بود از صید کردن
ماهی امر خود را کفایت میکرد روزی ماهی بزرگی صید کرد و میبرد
بفروشد ظالمی دید خواست از او بگیرد ممانعت کرد ظالم
با عصائی که داشت بر سر او زد ماهی را بجبر گرفت سر بدرگاه
الهی بلند کرد الهی خلقتنی ضعیفا و خلقته قویا فخذ منه الحق
عاجلا الظالم ماهی برد زوجه اش بریان کرد و آورد ظالم
دست دراز کرد بخورد ماهی او را بدندان گرفت چنانچه بیطاقت
شد آمد نزد حکیم و حکیم گفت باید انگشت قطع شود والا
سرایت بدست میکند قطع کرد بس درد شدید آمد بکف دست
باز حکیم از بند جدا کرد که وجع متصل بباره شود ظالم صیحه
میزد آمد افتاد بازو حتی گریه میکرد استغاثه میکرد الهی این
الم را از من دفع کن خدا رحم کرد با درخواستش برد در خواب بدیدی
با او گفت تا کی اعضایت را قطع میکنی برو مظلوم را راضی
نما آمد هر قسم بود او را راضی کرد بس از تنفس خوب شد
در کتاب زهر الربیع در اصفهان مردی عصائی بر زوجه خود
زد به قصد قتل او اتفاقا آن زن از دنیا رفت مرد از این
واقعه ترسید که جواب قبیله او را چه بگوید با یکی از دوستان
مشورت کرد او گفت جوان امردی را بیاور در کنار او بکش بس از آن بعد
خبر بده بطایفه زن آمدند بگو من آمدم دیدم این جوان با این
زن زنا میکند من هر دو را کشتم همین را عمل کرد اولیاء زن
آمدند قانع شدند و او را تصدیق کردند صبح شد ملاقات
کرد شخصی را که مشورت کرده بود با او رسید انجام داد گفته

گفت دیشب پیرمرد خانه نیامده است برویم انجوان را به نعیم آمد و دید پیرمرد [illegible]
کاندین بذان من حضر الاخیر فقعد وقع فیه در دار السلام شیخ
محمود عراقی است که عالم فقیه شیخ عبدالحسین خوانساری گفت بود
در کربلای معلی عطاری بود مشهور و معروف مریض شد تمام
متاع دکانش را و اثاث البیت را فروخت صرف
مرضش نمود من رفتم بعیادتش دیدم بد حال است به
پسرش گفت رختخواب فلان اشیاء را ببر بفروش پولش را بیاور
صرف خود نمایم شاید راحت شوم یا بمردن ما صحبت
من گفتم این چه حرفیست مرضی آخر رسید گفت فلان متاع
و سرمایه زیاد داشتم در فلان سنه در کربلا مرض پیدا شد
اطبا گفتند علاجش آب لیمو شیراز است یا ترشی لیمو
خیلی نایاب و گران شد من قدری داشتم با حقه زنجبیل
ممزوج کردم با آن فروختم تا دیگر منحصر شد آب لیمو من
زیاد غش کردم فروختم سرمایه ام تمام مغشوش شد مریض
شدم همه را فروختم حرز بانه مگر همین متاع که گفتم بفروشید
شاید خلاص شوم در دار السلام عراقی است که حضرت موسی
از خدا خواست که بعضی از اسرار را بر او کشف نماید خطاب رسید که
تحمل آن مشکل است حضرت موسی اصرار کرد خطاب رسید برو سر فلان
چشمه در جای پنهان شو تا ما بدهیم حضرت آمد در جای پنهان
در میان شاخهای آن پنهان شد دید سواری رسید در سر چشمه
پیاده شد برهنه شد رفت میان چشمه شست و شوئی کرد
لباسها را پوشید روانه شد همیان پول یادش رفت
کودکی رسید همیان را برداشت رفت پس کوری آمد بر سر
چشمه نشست صاحب همیان برگشت از کور مطالبه همیان کرد
آن کور

آن کور هر چه قسم یاد کرد صاحب همیان حربه یا ... زد او را کشت
گفتم عرض کرد چه حکمت بود همیان را دیگری برده عوضش کور را کشت
خطاب رسید آن کودک پدرش نزد صاحب همیان
مزدوری کرده بود از دنیا رفته بود و اجرت او همان
مقدار همیان در نزد صاحب همیان باقی مانده بود پس
آن کودک بحق خود رسید اما آن کور پدر صاحب همیان را
کشته بود پس قاتل هم بسزای خود رسیده شد از نوشیروان
پرسیدند چه شد که تو این عدالت را اختیار کردی گفت
روزی از زمان سلطنت در جائی عبور میکردم پیاده را دیدم
که چوب دستی خود را بجای سگی زد پای او را شکست پس
سواری از آن پیاده گذشت اسب او لگد زد پای پیاده را
شکست آن سوار روانه شد پایش به سوراخ جانوری رفت
شکست پایش دانستم عاقبت ظلم وخیم است
نوشته اند که نوشیروان که ابتدا بتمام سلاطین پیدا کرد
یا توفیق قیصر روم و خاقان چین و راجه هند و سایر آمد در عالم
بود قیصر روم بدیدن او نوشیروان در قصر رسید
از تو حاجت خواهم گفت چیز مجوز از این در زد من هست که
از من حاجتی بخواه من حاجتت را روا کنم بعد از خاقان
چین رسید او گفت [illegible] در نزد من هست که
نمائید [illegible] من قادر نشوم او را عفو نمایم پس از هند رسید
او گفت محبوب تر در نزد من از نیکوکار [illegible] رسید و
و بدکار از دنیا نیست من خائف باشد نوشیروان گفت
دنیا و در زمین است که بیگناه و تقصیر [illegible] ما بیعوض
زنده گی تمام

درحیات عالم است از روح البیان نقل میکند که چون رستم با زال
با اسفندیار مبارزه میکرد چندین حملات میان ایشان واقع
شد از هر حمله جراحتی از اسفندیار به رستم رسید چون اسفندیار
روئین تن بود حملات رستم با وکارگر نمیشد آخر الامر رستم
با پدرش زال مشورت کرد زال گفت تو با دست خود هیچ
یافت الا از فلان درخت تیری که تعیین کنم با آن تیر زن
چشمهای اسفندیار را کور کن در وقت با دو دست پای رستم
همین کار را کرد و چشمهای او را نابینا کرد سبب را چنین
گفته اند که اسفندیار در جوانی شاخه درختی در دست داشت
با آن شاخه بر سر و صورت طفلی زد که آن طفل کور شد پس آن طفل
با خود اسفندیار آن شاخه را به زمین فرو برد و آن درختی
تا درزمان مجادله رستم از همان درخت تیری درست کرد چشمهای
اسفندیار را کور کرد. در باب حجة الاسلام نوری در مستدرک

فرمود که در ایام موسی الهادی برادر هارون الرشید در بغداد مردی
متمول بود و سابقه داشت فقیر آمد فقیر با آن لخت چند
آن غلام و قرار به تسخیر رضای او و غلامی در آنجا بود
گفت غلام من تو را برای مطلب مهم ذخیره کرده ام اما
معنای کفت چگونه اطاعت نمیکنم و حال آنکه تو از اندازه
مهربان تری هرچه میخواهی امر کن گفت حالا وقت نیست خدمتم
تا روزی غلام را طلبید گفت وقت است بفرما کرم
مردم میخواهند جانب من این است که این همسایه
متمول را خفه کنم غلام گفت چنین امر است او را بکشم
گفت نه مطلب او وقت شب قتل را من خواهند داد میخواهم
مرا بکشی که او را بکشند گفت مولای این چه سخن است که بکشند
مردن تو چه اتفاقی برای دل تو میشود چه او را بگیرند چه
مولی گفت

مولی گفت رضای مرا میخواهی این است آخر الامر علاجی لا علاج قبول کرد
آخر ماه شب که آمد کارد را داد به غلام گفت زخم تعجیل کن غلام
کارد را گرفت از او بگلوی مولی برید صبح شد خبر شد آمدند
همسایه را بردند مرد متمول و غلام پیغمبر هم زدند خلیفه زدند
آخر غلام اقرار کرد حکایت را گفت متوکل الهادی غلام را
آزاد کرد و دیگران را رحم نمود. در بارزدهم نجار حکایت میکند
شخصی متمولی بود شوهر ماشیر را در راه خدا انفاق میکرد از دنیا
رفت قبر او درست هر که او را میدید طلب مغفرت را تا پدر بیش
میکرد آمد از ما که این رسید که بدر من چه کرده است هرکه مرا می
بیند طلب مغفرت میکند برای او گفت پدرت مال بسیاری داشت
در راه خدا انفاق میکرد منهم بعد از او انفاق کرده ام گفت پدرم
مال خود را انفاق میکرد تو مال غیر را گفت بکاهم تو از من چه
میخواهی گفت مال من که در ذمه تو بود برای آن کردم آیا چیزی باقی مانده
گفت صد درهم مانده گفت بیاور در خدا داد است از همین صد درهم
امر را مطلع نماید رفت بطلب فضل الربیعی دید جنازه ای دید
افتاده با خود گفت با همین پول تجارت میکنم و طلب میکنم جزای
آخرت را همین صد درهم خرج دفن و کفن آن میت نمود گفت خدا
تو را بر همین نیت درهم فضل و رحمت خود را نازل کند
در این حال پدر بیدار شد بر سید که پدرم گفت پدرم طلب فضل
الهی گفت آیا چیزی در دست داری گفت همین درهم دادم گفت
اگر دلالت کنم تو را بچیزی مرا در آن امر شریک میکنی گفت
بلی گفت از این راه که میروی مرسل پدر خانه که آنجا ضیافت
میکنند آنها را اجابت میکنی چون دختر و شمشیری با خود برگرد
ببینی هرچه بر آن گرفته تجربه ببینی درهم را مضمی خواهد
بسیار بگیر ببر او را ذبح کن سرا او را بگو نازل متعشرش را ببرد
بیاور در پیر فلان شهر که سلطان کور شده است گفتم علاجی

مکو من علاج ممکنم چون هر کس بعلاجش شد نتوانسته سلطانه و حمی
او را دار زده تو البته ... روزی یک حب بخشم سلطان یک حب
نه زیادتر تا سه روز خوب میشود جوان رفت بدستور العمل
عمل نمود روز اول آثار نفع ظاهر شد روز دوم قدری بهتر شد
روز سیم چشمها کاملا مثل اول شد پادشاه گفت تو حق
حواله نکردن من داری باید خرم باشی بگو چه میخواهی گفت من
حقی ندارم که از من طلب بشود اگر من از او جدا نشوم سلطانه
گفت میخواهی باشی پیش سلطان و حرف ما هر چه لازم بود
داد بعد از چندی جوان حرکت کرد بوطن چون رسید همو منصبکه
آن مرد دستور العمل داده بود دید باز همان حاجت گفت باو
چرا وفا نمیکنی بعهد خود جوان گفت حاضرم بیا برویم منزل
گفت زن توجه میکنی گفت اولاد بمیر تو بگیر میدارم دیگری
در عوض چیز دیگر میدارد پس آن مرد گفت من هیچ نمیخواهم من بلکه
خداوند مرا امر فرمود در جزای دفن آن میت من تو را ...
کنم در علم طبابه از مرحوم حاجی میرزا ... که در صلاح و
و فن طب سرآمد دهر بود و مرحوم حاجی ملا ... و حاجی میرزا ...
برادر از مجتهدین بودند که در زهد و ورع نظیر نداشتند
حاجی میرزا ... علم طب چندان تحصیل نکرده
و اشتهار ندیده بودم از هیچ کس اینقدر مهارت و بصیرت
از برکت دادن یک قرص نان بود من در جوانی از طهران
مشرف شدم بقم در قم هم گرانی عظیم و قحطی بود که خلق رفت
باید یک قرص نان گرفت و در آن زمان رایج بود ...
در آن ... آورده بودند در بلاد
متفرق کرده بودند و من در حجرات دار الشفاء منزل داشتم در
بین ... زنی از ... طفلی در بغل دارد
از السلحا

از ریسک بعنی زرد شده چون مرا دید گفت تا مسلمانان رحم
ندارید خلق را بسر میکنید گرسنه نگاه میدارید من ضعیف و ...
آن قرص نان را باو دادم آن روز هم گرسنه ماندم چیزی
نداشتم شبها در منزل نشسته بودم ناگاه مردی داخل حجره شد
گفت خانم مرا دردی عارض شده بطاقت شده ... احتضار
اگر طبیبی داری که بگوید تا از او دستوری بگیرم من رفتم
آمد که فلان چیز خوب است بخانش ... طبیبم رفت و گفت ...
آن دوا را گرفت خورد فورا خوب شد ساعتی نکشید همان
مرد آمد با او بود یک مجموعه الوان اطعمه با یک اشرفی و با
معذرت زیاد پس قضیه معالجه دست به آن خانم از ایشان
و اقران بیان کرد که بعضی از آنها به پاره از امراض مبتلا
بودند آمدند نزد من منهم همان بعضی از مفردات ادویه که
معرفت باصل مزاج و طبیعت چیزی گفتم رفتند و خوردند شفا یافتند
باند که زمان شهرت تا اینکه اگر دم ... آوردند بسیاری
زیاد رفتند آمد آمدم طهران تحفه حکیم مؤمن بود بدست آوردم
که اکثر اسامی ادویه را بلدم ... و رفته رفته در طهران
مشهور شدم تا ... حالا ... اول ...
همه اینها از اثر ایثار آن قرص نان بود که زن فقیر داده بودم

در مناقب از حضرت سید الشهداء سلام الله علیه که فرمودند
صحیح است جدم فرموده افضل الاعمال بعد الصلوة ادخال
السرور فی قلب المؤمن بما لا اثم فیه حتی دل حیوان
سگ ... باشد در لئالی الاخبار است بعضی اکرم ...
روایت کرده زن زانیه در بهشت رفت سؤال کردم از کدام
کدام عمل باینجا رسید گفتند روزی که سگی که از عطش
زبانش بیرون آمده بود رحم کرد ...
میان چاه برآورد ... میان دهان سگ ...

ادعونی استجب لکم

کاتب گوید همان است که بر علما مستجاب دعا که بعد از حاجات
زیاد و استقصا و فی بسیار فهمیده ام و در مجموعه علمای خودم نوشتم
که شد فرمود ادعوا الله ادعو لعلکم زبان ساده
تا بحرف من بروید تا منهم بحرف نیاوردم بغیر تا مرا اجابت
نه بسبیل ... الحمد الله العلیم ... قصه از زبان و
از مردان و از علمای شیعه چه بسیار بسیار مستجاب الدعوه بودند
در بحار از ... روایت کرده که علی ابن عاصم ...
رفت به زیارت امام حسین قبل از ... مرقد مطهر امام حسین
عارفی ... ناگاه شیری آمد نزد او و او فرار نکرد و پیش
دستش را بلند کرد علی ابن عاصم ... دید که خاری
به دستش رفته و آماس کرده آن خار را از کف او بیرون
آورد ... ناچار بیرون آمد ...
عامه پاره کرد ... آن حیوان ... بود
شیر رفت بدون ... چون که ...
ملکه ... مطیع امر او میشوند در دار السلام نوری از کتاب
زهرة الربیع نقل نموده که یک سال در مکه معظمه قحطی شد
اهل مکه از استسقا رفتند بعرفات مأیوس برگشتند هفته
دیگر رفتند باز ... شدند که مأیوس برگردند دیدند غلام سیاهی
آمد ... دو رکعت نماز خواند بعد بسجده رفت سر از سجده بلند
نکرد عرض کرد ... بعزت تو سر از سجده بر ندارم
تا وقتیکه باران ... بیاید
ناگاه ... برخاست ...
... رفت خانه ...
... در ... رفتم ...
بیرون آمد گفتم ... غلام ...
آوردند نزد من ... غلام ...
در میان

در میان ... غلامی ... یک غلام سیاه
... با هم ... گفتم بیاور ... آورد دیدم همان
غلام ... گفتم چند خریده گفت بهفت درهم
... بهفت درهم خریدم غلام گفت مرا خریدی برای خدمت
گفتم ... خریدم ... خدمت تو ...
... گفت از ... مرا ...
گفتم ... الله گفت الحمد لله ... از مولای
... وضو گرفت ... رکعت نماز خواند ...
... تو ... معصیت ...
... مرا ...
... ناگاه دیدم آن غلام ...
... او را غسل دادم کفن نمودم ...
... در خواب دیدم ...
... از اولیاء خدا ... کفن ...
او ... است در بهشت

در ... ... قحط شد ...
... دعاشان مستجاب شده ...
... مستجاب ...
... است و ما ...
و از عذاب ...
او ... دعا کند مستجاب ... حضرت موسی ...
... عبور میکرد ...
... بسجده ...
ایمان و ...
... دعا ...
... یا رب ما هذا من فعالك و من ...

وما الکف عن ذلک انقضت علیک عفوک ام عاقبت آل [illegible]
من لها غلب امر اشتد غضبک علی المذنبین المستغفرین
فمن خلق الخطایا بنی ام تخشی الموت فتعجل بالعقوبة پس گرج
از مکان خود حرکت نمی‌کرد تا بلوغ رجب رسیده کان [illegible] حضرت
اولا استغفار فرمود مرد خدا اشنائی که تقوی طلب کند خواهد بر
سفید جامه و خودی سیاه باشد مقصود دراست اینها بحرف خدا اند
خدا هم بحرف شاه رفت دیگر دعا کردن هم شرائطی دارد از
شرائط آن خداشناسی است که راوی از معصوم سؤال میکند
که خدا میفرماید ادعونی استجب لکم ما هر چه دعا میکنیم مستجاب نمیشود حضرت
صادق فرمود شما میخواهید کسی را که نمیشناسید مثل بلعم ابن
باعور که در آیه در شان او نازل شده واتل علیهم نبأ الذی
اتیناه آیاتنا فانسلخ منها فاتبعه الشیطان
فکان من الغاوین از حضرت رضا روایت شده فرمود
خداوند بلعم ابن باعور اسم اعظم مرحمت فرموده بود هر دعا که
میکرد مستجاب میشد چون حضرت موسی با لشکر خود قصد
فرعونیان فرمود رفتند نزد او گفتند تو میدانی که موسی
میخواهد همه ما را بقتل رساند و ما با او طاقت مقابله نداریم
بیا برو برای ما دعا کن که شر او را خدا از سر ما دفع کند بلعم
سوار بر حمار که بیاید بالای کوه مشرف بلشکر موسی شود در بین راه
حمار نخواهید حرکت کند انقدر زد که زخم افتاد مرتبه سیم تا
حیوان بزبان آمد وای بر تو بلعم بکجا میروی جبرائیل در پیش روی ما
تو را منع میکند میخواهی در حق پیغمبر خدا نفرین نمائی بلعم از
سخن آن حیوان متغیر شد حیوان را انقدر زد تا هلاک شد
اسم اعظم یادش رفت پس رفت بالای کوه بلشکر
مطلع شد دستها را بلند کرد که در حق ایشان دعا نماید
زبانش گردید در حق فرعونیان دعا کرد و گفت
[illegible] ۱۶۰

خواست تشریف ببرد در [illegible] عرض کردند آیا توجهی [illegible] آن حجه که
فقط وجود مبارک او [illegible] دفن کردند [illegible]
علی ابن الحسین امام چهارم شما و آن حجه [illegible] بوده عرض کردند حالا
کی تشریف میبرید فرمودند کوفه زندان [illegible] از نظرها پنهان باشد
و در این حدیث شریف مژده‌ها و بشارتها و نکات است که معروف
است بحدیث ام ایمن که تمام کتب معتبره نوشته اند و در کتاب مدینة المعاجز
صفحه ۵۵ [illegible] زائده [illegible] نقل میکنند با سلسله
اسناد معتبره که ابن قولویه در کامل الزیارات نقل میکند [illegible]
فرمود یا زائده آیا زیارت میکنی قبر ابی عبدالله الحسین [illegible]
عرض کردم بلی قربانت فرمود [illegible] زیارت میکنی آیا [illegible]
با اینکه در نزد او مکان و منزلی داری و او یا فرع است [illegible] فضائل و
محبت ما که واجب است بر امت عرض کردم [illegible] من الاده
زیارت ابی عبدالله مگر للّٰه و خالصاً لوجه الله و رسول خدا [illegible]
که [illegible] رسید [illegible] فرمود [illegible] سه مرتبه
البشر ثم البشر [illegible] خبر [illegible] از [illegible]
[illegible] اخبار [illegible] شده [illegible] در نزد من [illegible]
[illegible] لطف [illegible] و جوانان [illegible]
[illegible] اضطراب [illegible]
[illegible] خدا [illegible] نصف [illegible]
[illegible] روح [illegible] طلوع [illegible]
[illegible] حالی [illegible] نفس [illegible]
[illegible] و اخوی [illegible] خدا [illegible]
و جوانان [illegible] میکنند [illegible]
[illegible] و کفار [illegible] فو الله [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] معروف [illegible] میکنند [illegible]
[illegible] ابدا [illegible]
[illegible] کفر و ضلاله

در انهار جوار الله [illegible] و تطهیر شد بالائیکه بعد از ان [illegible] علو [illegible]
ان نور ها کفیم عجه جان این حدیث را از کی شنیدی گفت
بلی ام ایمن از این نقل کرد روزی حضرت زهرا [illegible] طعام آورده
بود و آن مخدره حریره از برای پدر بزرگوارش و امیرالمؤمنین طعام از بهر
آورده حضرت [illegible] طعام که در او بوده شیر و سرشیر با کره لکن
[illegible] کف [illegible] شیر از شیر [illegible] میکوید آنچه در رسم
هدیه بگذارد حضرت [illegible] شیر خوش آمد با اهل بیت خود میل فرمود
تناول فرمود از بر برکت [illegible] دست مبارک [illegible] و امیرالمؤمنین
آب [illegible] دست مبارک [illegible] النور بالله [illegible]
با اهل بیت خود فرمود پس [illegible] طرف بنحو آسمان [illegible] زیارت سرور
از [illegible] مشاهده کردیم رو بصحرا نماز کرد و دعا کرد پس [illegible] ساعت
و [illegible] فاطال السجود و النشیج پس نشیح بالبکاء [illegible]
[illegible] متعجب [illegible] مبارک بلند کرد [illegible]
[illegible] مثل باران [illegible] پس فاطمه عرض
کرد [illegible] قلبهای ما پاره پاره کرد [illegible] ان یا امیرالمؤمنین
فرمود من نظر بشما کردم سرور [illegible] داد که هیچ وقت
مسرور نشده بودم جبرئیل نازل شد یا رسول الله خبر اطلاع شد با که
در قلب تو گذشت [illegible] سرورک [illegible]
فاکمل لک النعمة و هنالک العطیة بان جعلهم و ذریتهم [illegible]
محبتهم و شیعتهم معک فی الجنة لا تفرق بینک و [illegible]
پس مصائبی [illegible] رسید از قوم [illegible]
خودشان [illegible] گوسفند [illegible] ایشان [illegible]
لعنت میکنند [illegible] قتلا قتلا شتی مصارعهم پس یا محمد
صبر کن و حمد کن خدا را [illegible] بقضای خدا [illegible]
کردم و [illegible] رضای خدا [illegible] مصائب [illegible]
بیان [illegible] و گریه میکنند حتی [illegible] الحسین [illegible]
ارشاد کرد [illegible] امام حسین هذا المقتول و مظلوم

فی عصابة

فی عصابة من ذریتک و اهل بیتک و اخیار من امتک [illegible]
کربلاء و هی اطهر بقاع الارض و اعظمها حرمة و انها من بطحاء الجنة
[illegible] تزعزعت الارض من اقطارها و مالت الجبال و کثر اضطرابها
و اصطفقت البحار بامواجها و ماجت السموات باهلها
غضبا لک و لذریتک یا محمد [illegible] اینکه اذن میگیرد از
خدا [illegible] و نصرت اهل بیت تو [illegible] از خدا السموات
و زمینها و کوهها و دریاها و آنچه در اینهاست انی انا الله الملک القادر
الذی لا یفوته هارب و لا یعجزه ممانع و انا اقدر فیه علی الانتصار
و الانتقام بعزت و جلال خودم قسم [illegible] عذاب خواهم کرد [illegible]
عذابی که هیچ کس [illegible] عذاب نکرده باشم [illegible]
خود [illegible] یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی
الی ربک راضیة مرضیة پس گروهی ملائکه از آسمان [illegible]
در دستهاشان آنیه و ظروف از یاقوت و زمرد مملو از آب
حیوة غسل میدهند ایشان و از حلل بهشت [illegible]
[illegible] ملائکه صف در صف
[illegible] ثم یبعث الله قوما من خلقک
لم یعرفهم الکفار و لم یشرکوا فی تلک الدماء بقول و لا فعل و لا
نیة فیوارون اجسامهم و یقیمون رسما لقبر سید الشهداء علیه السلام
بتلک البطحاء یکون علما لاهل الحق و سببا للمؤمنین الی الفوز
[illegible] صد هزار از آسمانها [illegible] صد هزار [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible] تسبیح و تهلیل میکنند و گریه میکنند
و طلب آمرزش [illegible] زوار [illegible]
[illegible] امر کرده از پدر بزرگوارش رسید [illegible]
ام ایمن [illegible] بهذا البلد [illegible]
تخافون ان یتخطفکم الناس [illegible] الذی علی الجنة [illegible]
النسمة ما لله علی ظهر الارض یومئذ ولی غیرکم و غیر محبیکم و شیعتکم

ولقد قال لنا رسول الله صلی مخبرا بهذا الخبر ان ابلیس فی ذلک الیوم
یطیر فرحا فیجول الارض کلها فی شیاطینه و عفاریته فیقول
یا معشر الشیاطین قد ادرکنا من ذریة آدم الطلبة وبلغنا فی
هلاکهم الغایة واورثناهم النار الا من اعتصم بهذه العصابة
فاجعلوا شغلکم بتشکیک الناس فیهم وحملهم علی عداوتهم واغرائهم
بهم و اولیائهم حتی تستحکموا ضلالة الخلق وکفرهم ولا ینجو منهم
ناج ولقد صدق علیهم ابلیس ظنه وهو کذوب انه لا ینفع
مع عداوتکم عمل صالح ولا یضر مع محبتکم وموالاتکم ذنب غیر الکبائر
پس [illegible] گفت علی ابن الحسین فرمود [illegible] [illegible]
که [illegible] تربت [illegible] کتاب مزار [illegible] در طلب [illegible]
بر آن نیکم بود

یا امة السوء

یا امة السوء لا سقیا لربعکم | یا امة لم تراع جدنا فینا
لو اننا و رسول الله یجمعنا | یوم القیامة ما کنتم تقولونا
تسیرونا علی الاقتاب عاریة | کاننا لم نشید فیکم دینا
بنی امیة ما هذا الوقوف علی | تلک المصائب لا تلبون داعینا
تصفقون علینا کفکم فرحا | وانتم فی فجاج الارض تسبونا
الیس جدی رسول الله ویلکم | اهدی البریة من سبل المضلینا
یا وقعة الطف قد اورثتنی حزنا | الله یهتک استار المسیئینا

ابن نما [illegible] مسلم جصاص [illegible] سید ابن طاووس و ابن نما
[illegible] روایت کرده اند [illegible] حجر [illegible]
در کتاب [illegible] از [illegible] که از [illegible] حاوی مجالس
المتقدمین [illegible] المتاخرین [illegible] فاضل در فنون [illegible]
حسن بن شیخ علی الملقب [illegible] مرسلا از [illegible]
[illegible] گفت خطاب خطیبة [illegible] خاتمة [illegible]
لما [illegible] من اهل الله و اولیاء [illegible] در کوفه بودم
[illegible] در میان [illegible] بودم و [illegible] در
[illegible] و [illegible] از اوضاع [illegible]
آفاق [illegible] در و دیوار کوفه [illegible] از خون [illegible]
[illegible] که [illegible] طور [illegible] الناس [illegible]
[illegible] مردم در حرکت و [illegible] شده [illegible] و [illegible]
[illegible] فاذا [illegible] صد [illegible] [illegible]
[illegible] خاقان [illegible] مرفوعة علی الرماح
[illegible] و علی [illegible] من غیر غطاء و [illegible]
اطفالی [illegible] [illegible] در [illegible]
[illegible] کرده اند [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] جاری
[illegible] [illegible] از همه [illegible]
[illegible] که [illegible] آثار [illegible] در [illegible] ابن [illegible]
انا صاحب الرمح الطویل وانا صاحب السیف الصقیل
انا قاتل دین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
ومن ناعاة [illegible] المهد [illegible] ومن [illegible]

ویلک قل انا قاتل محمد المصطفی و علی المرتضی و فاطمة الزهراء و الحسن المجتبی [illegible]
والائمة الهدی والاشراف والاولیاء والاوصیاء [illegible]
[illegible] آل محمد [illegible] گفتم [illegible] بصورت [illegible]
[illegible] صاعقه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
وهذه [illegible] رسول الله [illegible] امیر المؤمنین و فاطمة الزهراء [illegible]
[illegible]
که در کربلا [illegible]
[illegible]
[illegible] والحیاة و انا [illegible]
[illegible]

خطبه سید الساجدین

خطبه سید الساجدین زید علیه روز جمعه امام علیه با خود مسجد در کنار محراب نشانید
از جلال خود دید با امام جلوه دید حالا ذکر معلوم نیست عمامه در اشتغال جامعه
بود با خود زید دید تمام توجه مردم با امام است اگر بار شاه [illegible] داده است
گفت اگر [illegible] داده چرا [illegible] خود نشانیده [illegible] خطیب
روی منبر مدح آل ابی سفیان و ذم آل علی بگو [illegible] خطبه [illegible] کرد
[illegible] صدر دل [illegible] امام علیه ایها الخطیب اشتریت مرضات المخلوق بسخط
الخالق فتبوأ مقعدک من النار ائذن لی یا [illegible] حتی اصعد هذه
الاعواد فاتکلم بکلمات لله فیهن رضا و لهؤلاء الجلساء فیهن
اجر و ثواب زید [illegible] گفت [illegible]
[illegible] ابی سفیان [illegible] این غلام [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
گفت هؤلاء قوم قد زقوا العلم زقا [illegible]
در کتاب [illegible] نقل میکنند از احتجاج طبرسی که شیخ ابو منصور احمد بن علی بن
ابی طالب طبرسی [illegible] که یزید خودش ابتداء [illegible] خطیب
گفت خذ بید هذا الغلام فاتت به المنبر [illegible] الناس [illegible] ابیه وجده
و لعنهم علینا خطبه [illegible] دست مبارک امام [illegible] گرفت
بالای منبر [illegible] خطب [illegible] امام در [illegible]
او [illegible] خطبه [illegible] خواند [illegible]
بعد از [illegible]
من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانبئه بحسبی و نسبی (ایها الناس)
انا [illegible] انا ابن مکة و منی انا ابن زمزم و الصفا
انا ابن [illegible] انا ابن خیر من طاف و سعی انا ابن خیر من حج و لبی
من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی انا ابن من بلغ به جبرئیل الی سدرة المنتهی
انا ابن من دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی انا ابن من اوحی
الیه الجلیل ما اوحی انا ابن من صلی بملائکة السماء [illegible]
صالح المؤمنین و وارث النبیین و قامع الملحدین و یعسوب الدین

و لم تكفر بالله طرفة عين وصی رسول رب العالمين انا ابن الطاهر الصادقين
و افضل القائمين و المجاهد بين من آل يس انا ابن من قاتل
بيد روحنين و قاتل المارقين و الناكثين و القاسطين و اول
من صلی من قريش اجمعين و اول من اجاب و استجاب لله و لرسوله
من المومنين و قاصم المعتدين و مبيد المشركين و لسان حكمة
من الله ناصر دين الله و ولی امر الله و بستان حكمة الله شيخ سخی
بهلول زكی ابطحی مدنی مقدام همام صابر صوام مهذب قوام
اربطهم عنانا و اثبتهم جنانا و امضاهم عزيمة و اشدهم شكيمة
الليث الحجاز و العراق حنفی عقبی مكی احدی شجری مهاجری
من العرب سيدها ابو السبطين الحسن و الحسين انا ابن الاول
معاشر الناس من قتلكم من ابوه كذا و جده رسول الله و جدته فاطمة الزهراء
فعلت الاصوات بالبكاء آقا و بعد حالا وقت روضه خوانده
انا ابن الصريع بكربلا انا ابن المذبوح من القفا انا ابن العطشان
حتی قضی انا ابن من منعوه من الماء و احلوه علی سائر الورى
انا ابن من انتهك حرمته بارض كربلا انا ابن من اضرم الاعداء
فی خيمته لظى انا ابن من جسمه بارض و رأسه بأخرى انا ابن
من سبيت حرمه الى الشام تهدى لا ناصر لها و لا حمی انا ابن
من رفع رأسه علی القنا و جسمه بلا غسل و لا كفن علی الثرى
اعطينا ستا و فضلنا بسبع اعطينا العلم و الحلم و السماحة و الفصاحة
و الشجاعة و المحبة فی قلوب المومنين و فضلنا بان منا النبی المختار
و منا الصديق و منا الطيار و منا اسد الله و اسد رسوله و منا
سبطا هذه الامة زنديان و كردم بودند الخ يزيد ترسيد كه مبادا
فتنه شود از روی ناچاری کمتری بجا بودن الخ و امام
بجهاز شتر زير شريف آورد فقام اليه رجل من شيعته فقال له المنهال
ابن عمرو طائی در روايت ديگر مكحول نام از اصحاب سيد سجاد آمد عرض كرد
يا بن رسول الله كيف اصبحت فی الشام در شام گفته شده فرمود
وجعلت امسينا فيكم كهيئة بنی اسرائيل فی آل فرعون لن تكونن
امّا ابنائهم و يستحيون نسائهم و امست العرب تفتخر علی العجم بان
محمد صلی الله عليه

123

فلا تطمعوا ان تهينونا و ان نكف
فنكرمكم لا و لا تحسبوا عنكم ان نؤذوكم
و الله يعلم انا لا نحبكم و لا نلومكم
ان لا تحبونا

محمد صلی الله عليه و آله و سلم و ان قريش تفتخر علی العرب بان محمدا
منهم و لكن امسينا آل محمد مطهرين مطرودين مخوفين ولنا فالی الله
نشكو كثرة عدونا و تفرق ذات بيننا و تظاهر الاعداء علينا
اللهم شكوه ميكنيم اللهم انا نشكو اليك فقد نبينا و قلة عددنا
و كثرت عدونا و تظاهر الزمان علينا الخ فرمود منهال تنها سياهم
برادر پدرم و جوانان اهل بيت و عيال پدرم عمه‌ها و خواهران و ما
مهمان ترك خوانده
ظاهر آن است منهال ابن عمر بار ديگر امام چهارم را مهمان بافراز شام ديده
چنانكه در كتاب انوار نعمانيه نقل است منهال گفت بينما انا امشی
فی السوق من دمشق فاذا بعلی ابن الحسين يمشی متوكئا علی عصا
و رجلاه كانما قصبتان و الدم يسيل من ساقيه فقلت له اخنقت (؟) العبرة
عليا السلام صفرة پس گريه كه گلوی مرا گرفت عرض آمدم عرض كردم
يا بن رسول الله گريه كرد فرمود صبح كردم و حال آنكه اسير يزيد هستم و صبح كرده
زنان ما الی الان ما شبعن بطونهن و لا اكتسی رؤوسهن با الحجاب
الليل و النهار و نحن كمثل بنی اسرائيل فی آل فرعون اصبحنا اهل البيت
مقتولين و مشردين مع ذلك هر وقت زنيد ما طلبيد بريم
كند نصرنا انا لله و انا اليه راجعون عرض كرد حالا كجا تشريف ميبريد
فرمود بان منزلی كه بما جای داده اند ليس له سقف و الشمس تصهرنا
به و لا نرى الهوى من برون آمده ام ملاقات كنم و اکتسابه
بجهة ضعف بدنم حالا بر گشته اخشية علی النساء مبادا اهل شام
اذيت كنند مگر نديده بودم زنی از بنی ميان خرابه برآمد صدا زد دردا
عينی لما مبارك ساعتی در اين مبادا اذيت تمايند برده حرملة اين حرملة
بود و من نديده كتابت خلاف دارم از ازدی اخبار كثيره كه ديدم جمع كنم
و كتاب تمام كه علی اكبر علی مقتول بوده نه زين العابدين علی التحقيق
بيان نبودن دارد

و دعا دارد

اللهم عفو البلاء و

ارح للخفا کرام

بلکه معنی در استعمال

معنی وارد ولا

مثل انما لا

دارد و قسمله زنه کفت یا سلیمه کلمسیحه وقت بکلم یعنی خفف

عثر بها زنه کفت ما یبکیک و موجو چگونه گریه من کسب ای

هم میشم سبب بهم واز حلمه سبب گریه

ام منیر قیل الی الحسن لانه لم اتمکن من الرکوب علی

ظهر جمل ادبر العجف وکلما عثر بی تعهر بی بدا اشارات الی ازجر

ابن قش فنوشحتی بالسوط فلم ار من تخلصنی من یده

ای زنده من قاصر بودم و حمل نمود ... ضعیف

ادر هر وقتسکه عثر فی زمل عنر معنی مطلع شدن

زلة و لغزش ... مثل ... فما

بلعون زجر ... عصبه ... ساعد

محرا منز ... شود مرا اندیشه و خلاص آمدن ... لغمه

در دعا میخوانی یا مقیل العثرات و غافر الخطیئات

اقاله کنند لغزشها گر یا رب لغزنده طرف معصیه بخشنده خطاها

و دنکل یوشحتی ضبع مضبت ... شده منفعانه

لعر صید و شاع شد کتاب ... انداز ادیم ... گردن

شد و قلاده مرصع بجواهر وز ... نکردن مرا ...

مرادات محذوف است تا زیانه خیانت نکردن ...

کردن شد میانه و ادیم ... بوغ ... گفت

در ادیم السماء بمعنی روی آسمان و ادیم الارض ای صعید یعنی

وجه الارض ... دیگر ... کفت

... زنده ... بیان ... از نور

... بود ... گردن ... چشم

... مشایخ ...

... وصیف ... کفهم ابن

... وصیف لعف ... ازبر ... نکته

کفهم ابن

کفهم ابن مشایخ کما انبه کعب ابن آدم اسود نوح لیست ابن ابراهیم

ابن موحر ابن عیسی فاده ... بود دیدم ... ماه ... ابن ... صحیفه

... الوجه کالنصل علی الجبهه ... برسیدم ... کفت

بسیار کیمی کفهم لا کفت ... دیدم ... قبلت

و اله رجالنا و ذهب ... هلکت و بعثنا ... جبرا ... لا

سیدیدی ... بالای ... خطاب ... لغرو طاء و لا

حجاب نتغر الشار و الفاجر ... خطاء و خطبا جسما

عدم ... کرفت و یا بیناه عضنی ... بابت ضعیفوه و قد

او ... وصف دست مرا ... کرفت ... دخل

دیدیم زن محلله ... ابیات فی سیاه ... کیوان

و بیده ... بالطخ ... بالدم ... وقت ... ان ... زنهام

... لاکمه ... باکنه و جارته ...

والمحذوره ... میخواند ... میکنند ... کیت ... محذوف

کف ... استقاطه ... خود ... ولده ... و ولده ... و دهم

... و ... دیدم ... سلام ... و بود

کفهم ... العیل ... بصورت ... کفهم ...

او ... علی ضعف ... زنه ... قده ... و ابن ... جان

قلباه ... جمیع ... السیات ... سکنه ... جان

... زنده ... مبکر دم و قد ... تعالیه و بهو مکتوب ... علی

زنده و ... فتله ... جان ... ضعیف و سکینی علی

... ازیاری ... ارکبوه ... العجف و ادبر و قد ...

... سکرکت ... لبسیل ... الارزه ... الا

... منکشفات ... جاریات ... جده ...

زدن ... منکف و جنباه ... من غیر ...

باوادار ... و قد اهلکتنی ...

... زوجه ... و کنیز ...

... خواب ...

... بصورت ... وخرقت ما کان علیها من الثیاب الفاخره

شاهت و جوهکم و قعت ... باو لاد الشجره الملعونه فی ...

... من ... تعالی ...

بهم ونسل الرجس والطغيان يا آل ابي سفيان المتهمين في انسابكم
والمعروفين بقبائح احسابكم حيث لم تفتح اسلامكم وظهرت
عند الله ايمانكم ويلكم هؤلاء اولاد يعسوب الدين الزكي
التقي امير المؤمنين علي عليه السلام وجوهها نورها
كنور البدر والشمس رسول الله والطهر خباء
الجن والانس حسين السبط مقتول بسيف لفاسق
الرجس ثم خرجت لزيد منشورة الشعر فقالت
ويلك يا زيد كف عن اولاد فاطمة الزهراء فاني كنت ساعة
نائمة فرايت في منامي كان ابواب السما وقد فتحت ورايت الفا
من الملائكة قد احاطوا القصرك وهم يقولون احرقوا هذا الدار
وقد سخط على اهلها الملك الجبار زيد كف واى [illegible]
قسم [illegible] بعد [illegible] كشتى خارجه كف آما حيث [illegible]
قتل زيد كف تقومى على قدميك وتمشى على ابن ابى طالب
وعترته كفت [illegible] لابس او جميع [illegible] بايد [illegible]
زيد امر كرد [illegible] جمع فلما اجتمعوا قامت على قدميه صدا زد
ايها الناس هذا زيد قد امرني بسب علي ابن ابي طالب وعترته
الا لعنة الله ولعنة اللاعنين والملائكة والناس اجمعين على زيد
والله وجده آل سفيان وحزبه واتباعه الى يوم الدين زيد
غضب كرد غضب شديد صدا زد كفت [illegible] بقتل آورد
[illegible] رحمة الله عليها
كمال الدين محمد ابن طلحه شافعى در كتاب مطالب السؤال
خود [illegible] از شهادت امام حسين [illegible] وخاطر
[illegible] هذا افصل مضمونه
[illegible] لسكب المدامع من الاجفان وبلهب النيران على الاكباد
ذوى الايمان مما اجرته الاقدار على ذرية النبي المختار
بسفك دمائهم وقتل كبارهم وصغارهم وجثتهم على الثرى
ومجرراتهم سبايا منهوبة وحرموا عليهم ماء المباح على الوارد

بنى امية لا انسى [illegible] الطغيان
[illegible] نبار الاله [illegible]
[illegible] فضائله
[illegible] الله [illegible] الاله
[illegible] لفاطمة
كم حرمه هتكتم فيكم [illegible]
عندك المصطفى
وكم دم يا بنى [illegible] سفكتم [illegible]
[illegible] الملك [illegible]
لو صاح بالفلك [illegible]
باعاتة الدين [illegible] الاحسان
[illegible] النبى [illegible]
وعصيه [illegible] آل
[illegible] مصيبتهم [illegible]
[illegible] الاهم اول [illegible]
على [illegible] مصطفاهم بالرا
[illegible] مصيبتهم [illegible] لكم [illegible]
والله [illegible]
[illegible]
و السباع

والسباع ثم احتزوا راس سبط نبيهم وحبيبه الحسين عليه السلام
ورفعوه كما ترفع رؤوس ذوي الالحاد على رئوس الصعاد بغير رماح
واستاقوا حرمه واطفاله اذلاء على الاقتاب بغير وطاء
ولا مهاد هذا مع علمهم بانها الذرية النبوية المسئول لها المودة
بصريح القرآن وصحيح الاسناد فوا اسفا وا لهفا على ذرية النبوية
وعترة محمدية من الرزية مقصود كلمه مع علمهم
وحضرت [illegible] چنين مع ذلك باز حضرت [illegible] ايام [illegible]
تا انكه عدد [illegible] ابنها باقى نماند خاتمه رسم اطباى حسما است ماده [illegible]
گر [illegible] با دو [illegible] معالجه نمايند دست [illegible] آلات قطاعه
[illegible] اطباى [illegible] ماده [illegible] نمايند جهاد
[illegible] وحكمه جهاد [illegible] اطباى حسمانى [illegible]
[illegible] اطباى [illegible]
[illegible] مرض [illegible] دوا وشفا كه قرآن است [illegible] لا علاج [illegible] امام حسين [illegible]
[illegible] كه عالم [illegible] باشد از جهت معاش ومعاد
[illegible] امام [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] قطع [illegible] حتى در [illegible]
[illegible] لقى القوم وبئس ما فعلوا عن ثواب الله رب العلى
[illegible] حس الجم الاكرم الادون حقها فقالوا اجمعوا
احسن الناس [illegible] الحسن لم [illegible] الله في [illegible] لعنه الله
نسل الكافرين وابن سعد [illegible] بجند كوفه [illegible]
لاشى كان منهم قبل ذا غير [illegible] فعله الحرمن بعد النبي
والنبي [illegible] الوالدين خيرة الله من الخلق ابى ثم امى فانا من خير
فضة قد خلصت من ذهب فانا الفضه وابن الذهب
من له جد كجدى في الورى او كشيخى فانا ابن العلمين فاطم الزهراء
امى وابى قاصم الكفر ببدر وحنين عبد الله غلاما يا فعا
وقريش يعبدون الوثنين يعبدون اللات والعزى معا وعلى
كان صلى القبلتين من له عم كعمى جعفر وهب الله له اجنحة

در مصیبت: انته افواج من الحن الطاهرة فقالوا له يا حسين نحن انصارك
فمرنا بما تشاء ... اكرام فرنا في نقتل تمام القوم [illegible] يلبس نحوا
قوم لا اني لا اخالف قول جدي رسول الله حيث امرني
يا الكف دم عليه عاجلا واني قد رقدت الساعة
جدي رسول الله قد ضمني الى صدره وقبل ما بين عيني
وقال يا حسين ان الله تعالى قد شاء ان يراك قتيلا
مقتولا ملطخا بدمائك مخضبا شيبك بدماء من
نحو حاضر فغاب

الله وزبيه در جواب حجاج جرمر زد بلکه حضرت تنبیه داشت کو ما
زیر محرف ثم زیر لف علیه السلام نحو القوم قال ويلكم على
ما تقاتلوني على حق تركته ام على سنة غيرتها ام على شريعة
بدلتها ام على كمثل قتلته فقالوا بل نقاتلك بغضا لابيك
ما فعل باشياخنا يوم بدر وحنين فلما سمع الحسين عليه السلام
ذلك بكا بكاء شديدا وجعل ينظر يمينا وشمالا فلم ير
احدا من انصاره الا من صافح التراب جبينه فنادى
يا مسلم بن عقيل الخ ثم حمل بنفسه على القوم فقلب
الميمنة على الميسرة وارتجز ...
انا ابن علي الطهر من آل هاشم كفاني بهذا مفخرا حين افخر
وجدي رسول الله اكرم من مضى ونحن سراج الله في الخلق نزهر
وفاطم امي من سلالة احمد وعمي يدعى ذو الجناحين جعفر
وفينا كتاب الله انزل صادقا وفينا الهدى والوحي بالخير يذكر
ونحن امان الله للناس كلهم نسر بهذا في الانام ونجهر
ونحن ولاة الحوض نسقي ولاتنا بكاس رسول الله ما ليس ينكر
وشيعتنا في الناس اكرم شيعة ومبغضنا يوم القيامة يخسر
فطوبى لعبد زارنا بعد موتنا بجنة عدن صفوها لا يكدر نا

حمله کرد و می‌گفت: انا الحسين بن علي آليت ان لا انثني
احمي عيالات ابي امضي على دين النبي در لهوف
فوالله ما رايت مكثورا قط قد قتل ولده واهل بيته
واصحابه اربط جاشا منه وان كانت الرجال لتشد
عليه فيشد عليها بسيفه فتنكشف عنه انكشاف المعزى
اذا شد فيها الذئب ولقد كان يحمل فيهم وقد تكملوا
ثلاثين الفا فينهزمون بين يديه كانهم الجراد المنتشر ثم يرجع الى مركزه وهو يقول
لا حول

[illegible] ... وعليه فقالوا ... الله ... [illegible]
لا حول ولا قوة الا بالله قال والله لقد رايت شللته مخصوص
يا آل الدم ودرعه بان عليه مقفانا وليس نوى للناظرين
[illegible] وزین ترشره و درع ... رشدو حون در
بر ما السنه ... مثل تمثالی دگر ... زره ... در کتاب
[illegible] ... و ... و مرد غزا ... محرو حين
در منتخب حتی قتل من القوم الوفا بل قتل منهم على ما نقل
عشرة الاف فارس ولا يتبين النقص فيهم لكثرتهم لعنهم الله
[illegible] اللهم صل وسلم وزد وبارك على صاحب
الدعوة النبوية والصولة الحيدرية والعصمة الفاطمة والحلم الحسني
والشجاعة الحسينية ... طف ... اهل ...
[illegible] ... النصوص ... الاعداء ... عمر سعد ... قال
[illegible] ... لم تقاتلون ... هذا ابن
الانزع البطين هذا ابن قتال العرب احملوا عليه من كل جانب
واحاطوا به وكانت الرماة اربعة الاف ... دار ذلك
... فصاح عليهم السلام ...
واحكم يا شيعة آل ابي سفيان ان لم يكن لكم دين وكنتم لا تخافون
المعاد فكونوا احرارا في دنياكم وارجعوا الى احسابكم اذ كنتم اعرابا
[illegible] ... فاطمة ... انا الذي اقاتلكم وتقاتلوني ...
[illegible] ... طوبى ... السعادة ...
[illegible] ... ثم استسقى العطش فكلما ...
حمل ... على الفرات حملوا عليه باجمعهم ...
[illegible] ... القلب ...
جاءه رجل ... ومعه آنية من خشب مملوة من الماء ...
اياه واخذ الحسين من يده وضمنه على الارض وقال ... الحسين ...
[illegible] ... الا ... على ... ثم
... انظر ... الحسين ... خلفه ...
الحسين ... فاد الحسين ... بالجراح ...
[illegible] ... به ... ناجار ... انداز ... نوكل ... بنو ...

[illegible margin notes]

رفعت مضی

یا دهر کیف بحادث ... الا انفق لما سقط الحسین من ظهر جواده الی الارض فهی الحسین مکبوبا
علی الارض ملطخا بدمه ثلاث ساعات ... مقابلا
الی السماء وهو یقول صبرا علی بلائک و رضا بقضائک
من رجعاه له ... لا معبود سواک یا غیاث المستغیثین طاهر در حالی که
... بود چنانکه از بعض اخبار مستفاد می شود
... گفت ... علیه ... ما تنظرون به اقتلوه
... ثم ان الشمر حمل علی فسطاط الحسین ...
عجبا لعبد ... قال علی بالنار حتی احرقها علی من فیها ...
الحسین علیه السلام وهو یکبو امرة ... اخری
... انت الداعی بالنار لتحرق الفسطاط علی اهلی ...
الله بالنار ... اصحاح ... تقاد ...
عجبا لمصقول ... امد ...
... خیر ... کلام ... حضرت ...
فاصبحنا ... فاجل الشمر رجل قبیح الخلقة کوسج اللحیة ...
عجبا لانتحاب ... تعال ... برمحه علی نحر الحسین ...
والشمس ... ما ... فقال الشمر ایها الامیر قال ...
عجبا لقوم ... العظمی داخل نحر الحسین ... غشی علیه ...
... الجیف والجعد ... العظمی ... بطعن
... گفت ... حوض کوثر ...
فی الهیجاء ... قضیت ... الحسین ... قال یا شمر ...
... ایا ... جایزه ... تیغ ... عذاب ...
عجبا لامیة ... جایزه زید ... انا ... بردی ... بریم
لیقضی ... خواب ... مقرون ...
عجبا لعلیم ... الملائکة فی السماء ... تو بکش ... بخدا ...
هتکوا ... الملائکة فی ... تو ... بعلم ...
مولی ... سلمها ... الا من ... تعالی ...
اجتز راسه الشریف ... العجم
البعد من التسبیح ... الارض ... المشرق والمغرب واخذ الناس ...
و ... السماء دما عبیطا (تا) ... شکار
... بعد از ساعتی ... شد ...

تتمه حالات و اولاد حضرت صادق سلام الله علیه که از جزو
بیست و نهم این مجموعه از کتاب منتخب التواریخ چهار صد و ده صفحه ۴۱۰
اما زوجه آن حضرت ظاهرا منحصر است بحمیده و فاطمه بنت حسین اثرم
ابن حسن مجتبی بر علی المرتضی چنانچه در ارشاد و هم در عمدة الطالب
واما اولاد حضرت چنانچه در ارشاد و مناقب است ده نفر بوده هفت
پسر و سه دختر اسمعیل اکبر اولاد آن حضرت است و بعد از او اکبر اولاد
حضرت عبدالله افطح است و ام فروه ولسیف نفر و الده ما در آن
فاطمه بنت حسین ... اخرین ... و بعضی شمرده اند زوجه دیگر هم دا
شته است بحمیده ام ولد که والده حضرت موسی بن جعفر و اسحق و محمد
بوده است اما اسمعیل که معروف بود باعرج که حضرت او را خیلی
دوست میداشت در حواله حضرت در عریض از دنیا رفت و مردم بالا
... آوردند بمقابر بقیع و فات او در سنه صد و سی و سه هجری بود و در
... صحیح دارد که در سنه صد و سی و سه بود و نوشته اند که حضرت صادق
... از رحلت اسمعیل که در شرف رحلت بود خیلی جزع و گریه میکرد ولکن بعد از
رحلت دیگر گریه نمیکرد ... در دشت مردم ... معروف بود و هم
... خیلی هم ... روی ... ما فرمودند ... صحابه عرض کردند
... شما ... دیدیم ... عقب ... زیاد ...
... ما ... ما ... از دنیا ... در شرف
موت ... گریه میکنیم و بعد از رحلت دیگر صبر میکنیم ... یا تسلیم رضای
خدا و بعد از حضرت صادق مردم سه فرقه شدند فرقه اول قائل شدند
بامامت موسی بن جعفر که فرقه حقه ناجیه اند فرقه دوم قائل شدند باما
اولاد اسمعیل شدند محمد ابن اسمعیل و اولاد اولاد او فرقه سوم قائل شدند
مجبو ... واز این فرقه که معروف ... علیکم الله
... اسمعیل
... بود حاضر در ارشاد مفید و در عمدة الطالب است چون هارون
الرشید رفت بحجاز محمد اسمعیل رفت نزد هارون گفت آیا خبر داری که
در یک مملکت دو خلیفه هارون گفت من و که گفت موسی بن جعفر که اموال

نزد او جمع میبود و بعضی امرا را بهارون کفت هارون امر کرد حضرت را گرفته حبس کردند و همین سبب شهادت آن امام همام شد کاتب گاهی جای دیگر یاد دیدم
منابع علی ابن اسمعیل بود ولکن محمد صحیح است آنهم در شهور العمر چو دیگری
بود که سبب فرستاد او را آوردند و روز آمد در محضر هارون همین حکایت
گفت آنها شنیده در ملک مملکت دو خلیفه جای دیگر شد حبس بدن شد امام
و محمد ابن اسمعیل پسری داشت جعفر نام و او پسری داشت محمد نام ملقب
بالحبیب جد آنها همه مردم او بلاد مشهور شدند و از اولاد او چهارده
نفر در دیار مغرب و مصر خلافت کردند از آخر دولت بنی عباس که
اول دولت ایشان شد که از سنه پانصد و پنجاه و شش بود تا سنه
هفتصد و چهار سال مدت دولت ایشان بود و ایشان نفس را سلاطین
اسمعیلیه میخواندند در مقاتل الطالبیین است که جناب حسین بن علی ابن
محمد بن علی ابن اسمعیل ابن جعفر صادق علیه السلام در تفلیس که از بلاد ارمنیه
واقع است کشته شد و ظاهرا قبر ایشان در همان تفلیس است و اما
عبدالله افطح بعد از اسمعیل اکبر اولاد حضرت بود و حضرت او را
بسیار دوست میداشت چنانچه در رجال است و او متهم بود بمخالفت با
پدر بزرگوار خود و بعد از حضرت ادعای امامت کرد بدلیل اکبریت
جمعی هم متابعت او کردند که فطحیه باشند و بعد ضعف علم دیانت
داده دیده برگشتند بامامت موسی ابن جعفر و حجه ملقب شدند زیرا
لقب او بود که سرو پاهای بعض بود مسند پای فیل و ما قصه امام نمیبود
و در رجال است که بعد از پدر بزرگوارش بود زود بیشتر زنده نماند
ابن ست حضرت صادق علیه السلام بفرزند خود موسی ابن جعفر فرمود بعد که زمین
برادرت عبدالله خواهد رسید و مجلس نشست و ادعای امامت کرد
متعرض او مشو بدرستیکه او اول کسی است که زود بمیرد خواهد رسید
و اما اسحق ابن جعفر کان من اهل الفضل و الصلاح و الاجتهاد
و محدث بود و قائل بامامت برادرش موسی ابن جعفر بود و مردم از
او می‌شنیدند نص بامامت موسی ابن جعفر از پدر بزرگوارش
و در عمدة الطالب است و اما اسحق ابن جعفر الصادق یکنی ابا محمد
و یلقب بالمؤتمن و لده بالعریض و کان من اشبه الناس برسول الله

و امه

و امه ام ولد و امه ام اخیه موسی بن جعفر و کان محمد با جلیلا و قتلته قدموا شجاعا و
روایت میکنند میگویند حدثنی الثقة الرضی و از نزد گوار شوهر
مخدره تقیه بنت حسن الامیر است که مدفون در مصر و سکان
و وی جد سادات بنی زهره خوانند مثل علی ابن ابراهیم ابن محمد
ابن ابی الحسن ابن زهرة ابن علی ابن محمد ابن احمد ابن محمد ابن الحسین ابن اسحق ابن
جعفر الصادق سلام الله علیه و اما محمد ملقب به دیباج فرزند حضرت
صادق چنانچه در ارشاد است کان سخیا شجاعا و کان یصوم یوما
و یفطر یوما و زوجه خدیجه بنت عبدالله بن حسن بن حسن مجتبی بود و
آن مخدره فرمود روزی نشد که جناب محمد با لباس بیرون رفت و با
همان لباس بخانه برگشت بیاورد دیگر که با مخدره نقل میداد و هر روز
۱۹۹
یک گوسفند ذبح میکرد بجهه مهمانهای خود و جناب محمد در سنه
صد و نود و نه در مکه خروج کرد بر مامون ملعون و مامون عیسی
جلودی را فرستاد او را گرفت او و عیسی جمعیت محمد را متفرق کرد و محمد را
دستگیر کرد و فرستاد برای مامون و مامون او را خلع احترام و اکرام
نمود و جایزه بسیار بحضرت داد در جبران ایشان حسن نظر بود تا
از دنیا رحلت فرمود سال دیگر مامون رجاء ابن ضحاک که معروف بود
که حضرت ثامن الائمه را از مدینه بمرو و خراسان آورد عمدة الطالب مسطور است
محمد ملقب شد به دیباج برای حسن صورت او بود و لقب دیگرش
مامون بود و در جرجان از دنیا رفت در پنجاه و نه سالگی محمد
کشته بود و چهارده دختر و سیزده پسر داشت و عباس ابن جعفر هم
صاحب فضل و ورع و تقوی بود
و اما علی ابن جعفر صادق چنانچه در ارشاد است کان راویة للحدیث
سدید الطریق شدید الورع و التقوی و قائل بود بامامت برادرش
موسی ابن جعفر و از حضرت اخبار و احادیث کثیره نقل میکرد و در
اصول کافی است نقل میکند از محمد ابن حسن عمار که خدمت جناب علی ابن جعفر
بود تا گاه وارد شد حضرت کنیکی محمد ابن علی الجواد علیه السلام علی ابن جعفر
از جای خود برخاست و حضرت را گرفت عبا بر شانه‌اش تمام آمد و دست امام را بوسید

حضرت فرمود عمو ما نمی بینی خدا ترا رحمت کند عرض کرد چگونه ببینم
و شما ایستاده اید حضرت نشسته علی جعفر در جای خود نشست چون
حضرت جواد تشریف برد اصحاب او را ملامت کردند که تو عموی
پدر او هستی چرا این قسم احترام کردی حضرت در غضب شد فرمود ساکت
باشید بنا بر آنچه میدانم که از این حرفها ریش من سفید شده و جعل او
... کرده فرمود خدا این ریش سفید را قابل امامت ندانسته و این
جوان را قابل دید آیا من فضل او را منکر شوم نعوذ بالله بلکه من عبد او
اصغر اولاد حضرت صادق است در زمان رحلت حضرت صادق طفل بود
بعضی مثل صاحب روضات الجنات فرموده الواحد ملقب
بزین العابدین ... احمد ابن عیسی ... محمد ... علی العریضی ...
... صادق ... در اصفهان ... که قبه عالیه دارد و مقام
و ... خود ... حضرت صادق ام فروه نام ... معلوم ... حضرت صادق
ما بین دختر علی علاقه داشته که اسم ... نهاده و ما در جانی

در ذکر جواری حضرت صادق سلام الله علیه و بعضی از اصحاب
اما جواری در ضمن جواری حضرت باقر ۴ معلوم شد و اما
باب و ... این حضرت در مناقب و اما باب محمد
ابن سنان که از اولاد ... امام ... جناب عمرو ابن حمق بود
و گفته شده که ... از شهدا در رکاب امام حسین ۴ بود ...
و اما اصحاب و روات اخبار که تلمذ کرده اند در حد متنی
تقریبا چهار هزار نفر بودند و تمام اینها متفقند که ... اصحاب
شش نفر که از همه افقه بوده اند چنانچه در مناقب است اول
جمیل ابن دراج ۲ عبدالله ابن مسکان ۳ عبدالله ابن بکیر
۴ حماد ابن عیسی ۵ حماد ابن عثمان ۶ ابان ابن عثمان
اما جمیل ابن دراج برادر نوح ابن دراج بوده و اجماع کرده
اند اصحاب بر صحیح بودن آنچه را که او صحیح بداند و اقرار کرده
اند بفقاهتش و در آخر عمر چشمهایش معیوب شد در زمان حضرت
رضا

حضرت رضا سلام الله علیه از دنیا رفت و اما عبدالله ابن مسکان
هم مثل جمیل ابن دراج بود در اجماع اصحاب بر فقیه بودن او
اما عبدالله ابن بکیر اگر چه فطحی مذهب بود لکن اصحاب همه وثوق
داشتند باو و او را در روایت اخبار مثل جمیل و ابن مسکان دانسته
اما حماد ابن عیسی نیز مثل اینها بود و در سنه ... غریق شد و از دنیا
رفت ابن حماد ابن عیسی گفت رسیدم خدمت ابا ابراهیم موسی ابن جعفر
عرض کردم قربانت دعا کنید که خدا بمن خانه و زوجه و اولادی
مرحمت فرماید و خادمی و در هر سال یک حج موفق شوم حضرت
دعا کرد اللهم صل علی محمد و آل محمد و ارزقه دارا و زوجة و ولدا
و خادما و الحج خمسین سنة حماد فرمود خمسین سنه من دانستم زیاده از
پنجاه سال دیگر عمر ندارم خداوند هر چه خواستم بود مرحمت فرمود
بدعای حضرت همه مستکفی به عنایت خانه و زوجه و اولاد و خادم
همه از دعای مولای من امام هفتم است در ... دیگر هم مثل آن
چهار نفر اند و در روضه ... از کشتی رد شد ... که حاجی
از روات هستند که اصحاب اجماع کرده اند بر تصحیح ما یصح عنهم
و تصدیق کرده اند در حق اینها فقه و فضل و ضبط و ثقه بودن او
هر چند نقل روایاتشان مرسل یا مرفوع باشد و بعضی از اینها هم
... عقیده هستند در حق بعضی از ائمه ۴ لکن وثوق و ثقه بودن
اینها ... رسیده و اینها سه طبقه هستند طبقه اول شش نفر
از اصحاب حضرت باقر که این شش نفر افقه از همه بودند زراره
معروف ابن خربوذ برید ابن معاویه العجلی ابو بصیر اسدی
فضیل ابن یسار محمد ابن مسلم طائفی و گفته اند افقه از شش
نفر زراره بعضی در عوض ابو بصیر لیث ابن البختری را گفته اند
طبقه دوم از اصحاب امام جعفر صادق هستند که در اول ذکر شد
جمیل ابن دراج ... طبقه سوم از اصحاب حضرت کاظم سلام الله علیه
و حضرت رضا صلوات الله علیه میباشند و اینها نیز شش نفر هستند
یونس ابن عبد الرحمن صفوان ابن یحیی محمد ابن ابی عمیر عبدالله ابن المغیره

وحسن ابن محبوب و احمد ابن محمد ابن ابی نصر بعضی عوض حسن ابن محبوب
حسن ابن علی ابن فضال را گفته اند بعضی فضالة ابن ایوب را گفته اند
و بعضی عثمان ابن عیسی را تمامی ایشان بجز ثقه بلکه ثقات و در تقوی
فقیه و ثقه و بمنزله اصحاب عبدالله و از خواص اصحاب حضرت صادق
یکی هشام ابن حکم است دیگر هشام ابن سالم دیگر محمد ابن علی ابن
نعمان ملقب بمؤمن طاق است معلی ابن خنیس است اسحاق ابن
عمار است معاویة ابن عمار است یونس ابن یعقوب است
اما هشام ابن حکم کندی شیبانی کوفی از اعاظم ائمه کلام
و مروج مذهب امامیه و مهذب مطالب کلامیه بوده و [illegible]
تلامذه حضرت صادق و در سال صد و هفتاد و نه در کوفه وفات
یافت چون خبر وفات او بحضرت رضا سلام الله علیه رسید حضرت
خیلی مهموم و مغموم گشت و برای او رحمه فرستاد و مباحثه او در بصره با
عمرو ابن عبید رئیس فرقه معتزله معروف است که حضرت صادق ع
فرمود روح القدس تو را تایید کرده و همین طور است در کتب [illegible]
و در بحار بکتاب در احتجاجات هشام ابن حکم است در امامت با [illegible]
و اما محمد ابن علی ابن نعمان احول ملقب بمؤمن طاق البجلی
کوفی صیرفی و مخالفین او را از عداوت شیطان طاق میگفتند
دکان صرافی او بازار در زیر طاقی واقع شده بود ملقب بطاق شد
و با ابوحنیفه مذاکراتی در مسئله نوشته ام منها در کوچه ای گوینده میگفت
با ابوحنیفه یکی ندا میکرد کسی مرا دلالت کند بصبی ضال مؤمن گفت
من صبی ضال را نمیشناسیم ولکن شیخ ضال را اگر میخواهی این است
اشاره کرد با بوحنیفه اما معلی ابن خنیس در کتاب غیبت
شیخ طوسی خیلی تعریف از احباب نموده و انه کان محمودا عند
ابی عبدالله آخر الامر در مدینه شهیدش کردند که نوشتیم حالات او را
اما یونس ابن یعقوب هم در زمان حضرت رضا از دنیا رفت و
حضرت او را تشییع فرمود در قبرستان بقیع مدفون شد و دیگران
هم در حالات ایشان مطلب مهمی نیست و ندیدم که قابل ضبط باشد
و اما حماد

واما داماد حضرت صادق سهو کرده ام در ۱۳ ورق بعد صفحه
دست چپ نوشته ام ما حاله اسمعیل حمیری سید الشعراء در روایت
کشتی چون صورتش سیاه شد عرض کرد اهکذا یفعل باولیائکم یا امیر المؤمنین
نقطه سفیدی پیدا شد سفید گردید مثل ماه شب چهارده حضرت رضا علیه السلام او
علیه در خواب دید که بزانوی حضرت رسول و انوار جمع نشسته است
چنانچه در بحار از مؤلفات بعضی از اصحاب روایت کرده است که سهل ابن
ذبیان گفت وارد شدم بحضور مبارک امام رضا ع فرمود مرحبا ابا
بخواهتم تو به طلب نام الخ که در دفاتر خود نوشته ام فرمود دیشب بارکی
صد مرقات باسمان رفتیم در طبقه صدم و انوار جمع نشسته و سید حمیری
مشغول خواندن قصیده خویش است لام عمرو باللوی مربع الخ ودر قصیده
پنجاه و چهار بیت است مطلب اینجاست که شعر با امام رضا فرمود سلم
علی الرجل یعنی سلام بده باین مرد من دیدم مرد در میان حلقه با بها ورد شد
ابتدای امامت حضرت صادق ع از حین ارتحال پدر بزرگوارش بوده
که علی الاصح هفتم ماه ذی حجه سنه صد و چهارده ۱۱۴ هجری باشد

اما وقایع مهمه که در زمان حضرت صادق واقع شد در سنه صد و یازده در شام
وبای عظیم در شهر بدر واقع شد و در خراسان بلای قحط و غلا شیوع یافت
در سنه صد و هفده ۱۱۷ از تاریخ ابن خلکان و جای دیگر محمد سکینه بنت الحسین
از دنیا رحلت فرمود که اسمش فاطمه بود در سنه صد و سی و دو علی ابن
عبد الله عباس بن عبد المطلب جد عبد الله سفاح و منصور دوانقی پسران
محمد ابن علی بن عبد الله ابن عباس بن عبد المطلب در حمیمه که از اعمال شام
باشد از دنیا رفت در سن هفتاد و هشت سالگی و گفته شد ولادتش
در شب شهادت حضرت امیر ع بود لذا پدرش اسمش را علی نهاد که
احب الناس بود حضرت امیر در نزد او و در سنه صد و بیست و چهار که
در ارشاد شیخ مفید است شهادت جناب زید بن علی بن الحسین واقع شد

در یوم دوشنبه دوم شهر صفر سنه صد و ... در سن چهل و دو سالگی متوفی شد
وکان عابداً و ورعاً و فقیهاً و سخیاً و شجاعاً یامر بالمعروف
و ینهی عن المنکر و یطلب ثارات الحسین ظهورش در سنه صد و بیست و یک
بود و شهادتش در سنه صد و بیست و دو والسلام
در سنه صد و بیست و چهار محمد بن علی بن عبدالله عباس پدر سفاح و منصور
و ابراهیم امام از دنیا رفت   در سنه صد و بیست و پنج هشام
ابن عبدالملک بن مروان در گذشت ... و ولید بن یزید بن
عبدالملک در این سنه حکم کرد یحیی بن زید مصلوب را در جوزجان
شهید کردند در سنه ۱۲۶ مردم با مروان حمار ... ابن محمد بن مروان
حکم در ماه شعبان کردند در چهاردهم ماه صفر سنه مذکوره بود
و ابراهیم را از خلافت خلع نمودند و ابراهیم بن ولید هم با مروان بیعت
نمود انتهی در بیان ابومسلم مروزی از خراسان خروج کرد و آل
بنی مروان را در هم شکست در شرح شاهنامه گوید اسم ابومسلم ابراهیم
عثمان بشار است که در سنه صد در اصفهان متولد شد و لکن آمد
بکوفه در آنجا نشو و نما کرد چون پانزده ساله شد ملحق شد بابراهیم
امام برادر سفاح ابن محمد بن علی ابن عبدالله عباس و او امر کرد ابراهیم
او را عبدالرحمن که از دید و کنیه اش را ابومسلم و در سنه صد و ... طلب
و چهار آثار بزرگی و قدرت از او مشاهده کرد پس در خفا او را
نمود گفت برو بخراسان و دعوت کن بخلافت بنی عباس که
همه ... عباس ... و اولاد او در خلافت ... اند
تا در سنه صد و ... از خراسان با جمعی بسیار خروج کرده
ابراهیم امام نوشته بود با صحابش در خراسان که ... امام ... بجای
برکنار نموده ام با ابومسلم امر کنید ... و قولش قول من ... حکم
و خود ابراهیم در سنه صد و ... با جعفر ... العراق
دنیا بنی العباس قیام کرد و از بنی امیه ادبار نمود و در سنه صد و
نصر ابن سیار در خراسان مردم را بمروان حمار دعوت میکرد و هم
ابومسلم و اصحابش مردم را دعوت میکردند به ابراهیم امام ابن

محمد ابن علی

محمد ابن علی ابن عبدالله عباس برادر سفاح و منصور و جمعی هم از خواج ...
داخل مکه و مدینه شدند و مردم دعوت میکردند به بیعت عبدالرحمن یحیی
کنند و او اسم خود را طالب حق گذارده بود و مروان حمار لشکری
زیاد فرستاد بجانب ایشان در طایف و بین ایشان مقاتله عظیم
رخ داد و عبدالله یحیی کشته شد بقیه فرار کرده رفتند ببلاد حضرموت
در این وقت امر ابومسلم در خراسان بالا گرفت و نصر ابن سیار که در آنجا
مروانیان بود خیلی ضعف پیدا کرد آمد ساوه در سنه صد و سی و یک
از دنیا رفت قبل از فوتش نامه نوشت بمروان حمار که آنوقت در حران
بین بلاد شام بود و ضعف خود و قوت ابومسلم را نوشته بود مروان
مشغول مطالعه نامه نصر بن سیار بود جاسوسهای ... مروان کاغذ را که
ابومسلم نوشته بود با ابراهیم امام در یکی از قرای شام ... نامه
از قاصد گرفتند آوردند نزد مروان داد و نامه ابومسلم را خواند و ...
زیاد به قاصد داد گفت بگیر کاغذ ببر نزد ابراهیم جواب ...
قاصد رفت جواب نامه ابومسلم را از ابراهیم بخط ابراهیم گرفت آورد
مروان و مروان نامه را خواند ضبط کرد و قاصد را هم حبس کرد ...
بحاکم آن قریه که ابراهیم در آنجا بود ابراهیم را دست بسته نزد ...
ابراهیم را آوردند ... و ابراهیم منکر شد ...
کاغذ را آورد و قاصد را هم حاضر کرد گفت آیا میشناسی ...
مروان حکم کرد ابراهیم را با جمعی از بنی عباس حبس کردند در حران که ...
رفته بود چند ماه در محبس بودند که جمعی از موالی مروان آمدند ابراهیم ...
نقل نمایند خبر بنی عباس بعد خفیاً وارد کوفه شدند جمعی کثیر با ...
ابراهیم ابوالعباس سفاح بیعت کردند بخلافت در ... ربیع
الثانی سنه صد و سی و دو روز جمعه ابوالعباس ...
بالا منبر رفت خلاف بر امیه ... خطبه خواند بخلافت نماز خواند ...
رفت منبر خطبه فصیح و بلیغ ... نمود چون ... آن روز ضعف تمام ...
در ... صد ... ایها الناس بعد از ... بخلافت با ...
یا بن ... نگذارد مگر امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب و این امام که بالای منبر

خبر نشنیده را بما نوشته بود بماند که این امر متعلق بما است و از میان ما بیرون
نخواهد رفت تا وقتیکه عیسی از آسمان نزول فرماید بعد
ابو العباس لشکر زیادی به سرداری [illegible] در طلب مروان [illegible]
عمش عبد الله ابن علی ابن عبد الله عباس پس مروان از حران
با اهلش کوچ کرد از فرات گذشت با بنی امیه آمد [illegible] عبد الله
ابن علی حران را محاصره کرد و اولاد خراب کردند و [illegible] و اموال را تصرف نمود
و مروان با [illegible] و عبد الله با لشکر [illegible]
شام شد و جمع کثیری از بنی امیه و اتباع ایشان را کشتند و بعضی
از بنی امیه را فرستادند بکوفه نزد سفاح و او همه را بقتل رسانید
عبد الله از شام رفت بطرف مصر در یکی از دهات مصر [illegible] لشکر
مروان و عسکر عبد الله مقاتله عظیم واقع شد در [illegible]
ذی حجه سنه صد و سی و دو مروان با کثیری از بنی امیه [illegible]
نمودند و جهت اینکه ابو مسلم را مروزی خواندند و حال آنکه در اصفهان
متولد شد و ابن اثیر گفته [illegible] این بود که [illegible] عباس اولاد [illegible]
مردم آنجا بلاد دعوت نماید بخلافت بنی عباس و از همانجا خروج کرد
و جهت اینکه مروان را حمار میخواندند این بود که در [illegible] هر که
صد سال [illegible] رسید او را حمار میخواندند که از زمان صلح امام حسن
با معاویه که اول ملوک بنی امیه بود تا آخر ملوک که مروان بود قریب
صد سال که گذشته بود کاتب گوید لیلة القدر خیر من الف شهر
تغییر کرده اند بمدت سلطنت بنی امیه و آن هشتاد و سه سال و چهار ماه
[illegible] پس همان که مشهور است که همیشه [illegible]
و [illegible] جنگ میکرد با بنی العباس از حمار بزیر آمد [illegible]
دیار [illegible] او هم کشته شد و جهت الدوله [illegible]
قائل بودند بخلافت بنی العباس [illegible] طایفه بودند یکی جماعت [illegible]
که میگویند احق مردم بخلافت بعد از پیغمبر عباس عموی پیغمبر بود بدلیل
آیه واولو الارحام بعضهم اولی ببعض و عباس مقدم [illegible]
چنانچه [illegible] رسید داود بن علی عموی سفاح بالای منبر گفت [illegible]

[illegible]

[illegible] در صفحه اشتباه شده متعلق بقبل است [illegible] ورق
[illegible]

و اما [illegible] حضرت صادق ع یکی اشجع سلمی بود حضرت ابا ابراهیم [illegible]
نقل نماید در خدمت پدرم صادق ع بودم اشجع سلمی وارد شد خواست حضرت را
مدح کند دید پدرم مریض است سؤال کرد حضرت فرمود [illegible] چه داری
[illegible] ألبسك الله منه عافية
في نومك المعري فقي ارقك أخرج من جسمك السقام كما
أخرج ذل السؤال من عنقك حضرت بغلامش فرمود [illegible]
چه داری عرض کرد چهار صد درهم فرمود بده باشجع [illegible]
بجا آورد برخواست رفت حضرت فرمود [illegible]
یا اشجع از پدرم و پدر پدرم از جدم بما رسید که فرمود خیر العطاء ما ابقی
و [illegible] که من بتو دادم باقی نمانده بگذار این انگشتر [illegible] ده هزار
درهم خریده ام هر وقت کار بتو دشوار شد او را بهمین قیمت بفروش
[illegible] عوض قربانت شدم [illegible] رحمت [illegible]
و در مواضع مخوفه واقع [illegible]
[illegible] پدرم فرمود هر وقت [illegible] واقع شدی [illegible]
[illegible] الاخوان
أفغير دين الله يبغون وله أسلم من في السموات والارض
طوعا وكرها واليه ترجعون اشجع گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و دیگر اسمعیل حمیری سید [illegible] که [illegible]
[illegible]
صورت [illegible]
خوشحال شدند اظهار سرور [illegible]
که [illegible] صورت [illegible]
كذب [illegible] ان علينا لم ينجي محبة من هنات
[illegible] دخلت جنة عدن وعفا لي الاله عن سيئات

ایها الناس لم تعرفنکم امام بعد رسول الله الا علی ابن ابی طالب
وهذا القائم فیکم یعنی ابو العباس سفاح و قایل بخلافت [illegible]
مولی متقیان امیر مومنان هستند لکن باذن خود عباس و [illegible]
او بود و آن طایفه تبری میجویند از ابوبکر و عمر و عثمان لعنهم الله
دیگر جماعت کیسانیه هستند گویند بعد از حضرت سید الشهداء
محمد حنفیه بود و او وصیت کرد به پسرش ابو هاشم و او در
خروج از دنیا رود وصیت کرد به [illegible] محمد
ابن علی ابن عبد الله عباس و او وصیت کرد به پسرش ابراهیم
امام پسر محمد ابن علی ابن عبد الله عباس المقتول بحران در زندان
و او وصیت کرد برادرش ابو العباس سفاح و در سنه صد و
سی و دو دولت علی عمومی سفاح و منصور از بنی امیه هر کس بود در [illegible]
[illegible] بقتل آوردند و ابو مسلم و دیگران از بنی عباس
[illegible] از بنی امیه بقتل آورده بودند صغیر و کبیر [illegible]
لعنة الله علیهم اجمعین و در سنه صد و چهار سفاح از جهان [illegible]
و در [illegible] سنه صد و سی و شش سفاح در [illegible]
[illegible] بود بعد از او منصور دوانقی برادرش بخلافت
برقرار شد و ابو مسلم را بقتل آورد چرا که [illegible] بخلافت منصور
و منصور هم خایف بود از ابو مسلم عاقبت [illegible]
[illegible] او [illegible] خود حاضر نمود [illegible] از او [illegible]
[illegible] کرد [illegible] العبد [illegible] خود [illegible]
[illegible] کفت [illegible]
[illegible] ابو مسلم [illegible] بشمشیر [illegible] با ابو مسلم
[illegible] ابو مسلم [illegible] در [illegible]
[illegible] خروج [illegible] علامات [illegible]
[illegible] و [illegible] ماه شعبان سنه صد و سی
[illegible] و در سنه صد و چهل [illegible] منصور [illegible] بغداد را بنا
کرد و در سنه صد و چهل و چهار [illegible]
حطوطی

حطوطی با او لا حسن مجتبی ابراهیم محض و حسن مثلث ابراهیم الغمر که
ابن [illegible] از فاطمه بنت الحسین بودند و حسن بن ابراهیم از [illegible]
ابراهیم حسن مثنی سلیمان عبد الله [illegible] و داود ابن حسن
مثنی بودند محمد اسمعیل [illegible] یحیی و ادریس و [illegible] ابراهیم ابن
حسن مثنی بودند هاشمی موسی ابن عبد الله ابن حسن مثنی [illegible]
در محبس هاشمیه از دنیا رفتند و در سنه صد و چهل و [illegible] ماه [illegible]
خلافت محمد بن عبد الله محض پسر حسن پسر حسن مجتبی از خلفا منصور [illegible]
در مدینه طیبه خروج کرد [illegible]
[illegible] صاحب نفس زکیه [illegible]
[illegible] دراز بود [illegible]
[illegible] حجاز [illegible]
[illegible] مالک انس فقیه مدینه فتوی داد [illegible] محمد [illegible] منصور [illegible]
[illegible] عیسی ابن موسی ابن محمد ابن علی ابن عبد الله عباس [illegible]
[illegible] محمد [illegible]
محمد ابن [illegible] و در سنه [illegible]
[illegible] منصور [illegible]
[illegible] عبد الله محض [illegible]
[illegible] الله [illegible]
[illegible] فی الجحیم [illegible]
محمد را در [illegible] ابراهیم در بصره [illegible] منصور [illegible]
[illegible] عیسی [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
ما طمع طمع فی نفر عسکر فیه مثل هذا [illegible]
[illegible]
عیسی ابن موسی [illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] ماه [illegible]

وجری بارض الجوف حان محلها · وقبر بباخمری علیه الغریبات
و سر معارکش به آنجا بعد از منصور و حضرت زید بن زید بن علی ابن
حسن ابن حسن مجتبی بود امام ششم عهد ابنشد در اردبیل از آن جهیم بود امام
هفتم عهد ابنشد و ماجرا را شانزده خروسیدی که بمنصور حمله الروم
کردند کفعلی در تباه در زندان عبد الله محض بود شهید گردید در حال الله
سر بسته آن در اثناء بقالیش بود معمار ذلیجه بعد از آن معارکش که سنه صد
و منصور در این سنه چهل و هفت از بنای بغداد فارغ شد در کامل ابن
اثیر است که منصور مبلغ چهار هزار هزار و هشتصد و سی و ۳ درهم در
بنای بغداد خرج کرد و منصور را در بغداد خود عیسی ابن موسی ابن محمد ابن
علی ابن عبد الله عباس قرار داد بولایت عهد خود و عیسی در سنه صد و
چهل و هفت خود را از ولایت عهد خلع کرد و مردم با مهدی پسر منصور
بیعت کردند · در سنه صد و هفتاد و شش حباب علی الحسن مقتل در زندگی
از دنیا رفت · در سنه صد و هفتاد و هشت در تاریخ کامل است فضل ابن
یحیی ابن خالد ابن جعفر برمکی متولد شد هفت روز قبل از تولد رشید مادر
ابن مهدی ابن منصور و مادر هارون که خیزران باشد او را به زیر
و ... شیر داد که برادر رضاعی هارون بود · و در همین سنه صد و چهل و
هشت حضرت صادق را مسموم نمودند · و باید دانست که هفت از
اصحاب در مدینه طیبه در عصر واحد هفت نفر از فقها بودند که مردم فقه را
از ایشان اخذ میکردند · اول سعید ابن مسیب سید التابعین میگفتند و او
از حواریین امام چهارم بود افضل تابعین بود · دوم قاسم بن محمد ابی بکر
بود ملقب به دیباج جد امی حضرت صادق بود بعضی گویند داماد کبیر
خال او امام چهارم بود · سیوم عروة ابن زبیر ابن عوام برادر عبد الله زبیر بود
چهارم خارجه ابن زید ابن ثابت بود که از کبار اصحاب بود که در سنه ۹۹
نود و نه در مدینه از دنیا رفت · پنجم ابو ایوب سلیمان ابن یسار بود که در
رجال است که بعضی اوقات از سعید ابن مسیب مسئله سؤال میکردند
از او ابو ایوب سؤال کنند که الیوم او اعلم است · ششم ابوبکر ابن
عبد الرحمن ابن ... ابن هشام قرشی بود که لذا به قریش ... می
میخواندند و ابو جهل ابن هشام عموی پدر او بود و در سنه نود و چهار

۹۴ در مدینه

در مدینه در سنه نود و چهار از دنیا رفت · هفتم عبید الله ابن
عبد الله ابن عتبه بود که از سادات تابعین شمرده میشد که تا بل
قبل از امام چهارم از دنیا رفت حاصل این هفت نفر که از دنیا
رفتند مذهب عامه در فروع منتشر شد و آراء ایشان مختلف
طوری که ضبطش ممکن نبود از این جهت عامه لاعلاج ملجا شدند که
منحصر کنند مذهب خود را در فروع بچهار مذهب · پس در سنه
سیصد و شصت و پنج سید مرتضی علم الهدی با خلیفه عباسی
القادر بالله قرار داد که شیعیان صد هزار اشرفی با و بدهند که
مذهب شیعه هم مثل مذهب اربعه آنها و ... شوند بدون تقیه شوند
و سید حاضر شد از جیب خود شصت هزار اشرفی بدهد باقی به
شیعیان فراهم نمایند هزار افسوس که شیعیان از قلت و ضعف نتوانستند
فراهم کنند قلت عدد و ضیق معیشت قادر نشدند بدهند کار از دست رفت
و در روضات است چون اصحاب بعض تلامذه حضرت صادق چهار هزار شده بودند
که اخذ مسائل از آنحضرت نمودند منصور بطول رسید که خلعت خلافت از او
خلع شود مردم عموما تمام ایشان شوند طلبید ابو حنیفه و مالک ابن انس که
با ابتدا از حضرت صادق اعتزال بجویند تا هم مجلس درس بگسترید فراهم نمایند هر کس
... حاضر شود ... اشرفی بدهید و بر خلاف مذهب او اختراع نمایند که
عمل نمایند بقیاس و رای و استحسان و اجتهاد و از این دنیا ایشان ...
تطمیع نمود و ایشان نیز امتثال نمودند و بعد از آن شافعی محمد ابن ادریس و احمد حنبل
منتشر شد مذاهب اهل سنه در فروع باین چهار نفر و شیعه امامیه بمذهب
حضرت صادق باقی ماندند · اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آله و آخر تابع له
شافعی ... نظر کردم بکتاب ... ابو حنیفه یافتم در آن صد و سی ورق رد
کتاب و سنه فتوی داده بود · نعمان و مالک و اوزاعی کفعمی متولد
شد در اسلام شوم تر از ابو حنیفه و مالک که فتنه ابو حنیفه ضررش بر امت
محمد صلی الله علیه و آله بیشتر است از فتنه ابلیس و در روضات است از ربیع
الابرار زمخشری از یوسف ابن اسباط نقل کرده که ابو حنیفه زیاده از چهار صد

از چهار صد حدیث از احادیث نبوی را رد کرده در حیوة الحیوان
دمیری در لغه قمری از ابن خلکان نقل کرده یکی از سلاطین حنفیه بود
فرستاد از برای سلطان محمود سبکتکین و از جمله انها طایری بود بهیئت
قمری از خواص او این بود هر وقت غذای مسموم حاضر میشد از چشمهای
ان طایر قطره اشک میریخت و اشک او مثل سنگ منجمد میشد او را
میسائیدند روی جراحت میبستند مرهم بهم میرسید و سلطان محمود
از اینکه آخر عالم بود بعلم حدیث و اکثر احادیث را موافق مذهب
مذهب شافعی دید و خود حنفی مذهب بود یک روز فقهای مذهب حنفی
و شافعی را حاضر کرد امر کرد بترجیح یکی از این دو مذهب که کدام ترجیح دارند
آخر بنا شد دو رکعت نماز خوانده شود بمذهب حنفی و دو رکعت بمذهب شافعی
پادشاه هر یک را پسندید او را اختیار نماید قفال مروزی که از بزرگان
علما بود حاضر بود برخواست دو رکعت نماز خواند بمذهب شافعی و وضو ساخت
با شرایط و ارکان و طمأنینه گفت این است نماز شافعی که ترک آن را جایز نمیداند
بعد دو رکعت نماز خواند بمذهب ابوحنیفه اول با آب خرما وضو ساخت
بعد پوست سگ دباغت کرده را که در آن نجاست بود پوشید و [?]
مخصوص [?] جمع شدند رو بقبله ایستاد بفارسی تکبیر گفت بعد بفارسی
گفت [?] بجای قرائت [?] باشد پس مانند مرغ سر بزمین میزد و
بدون طمأنینه تشهد خواند و در عوض سلام ضرطه زد بعد از آن گفت
گفت این است نماز که ابوحنیفه جایز میداند سلطان متغیر شد گفت اگر
دروغ بگوئی گردنت بزنم امر کرد کتب ابوحنیفه را حاضر کردند پس امر کرد
بنصرانی که اینها را بخواند خواندند و تمام را مطابق یافت سلطان
محمود از مذهب حنفی اعراض نمود کاتب گوید نظم [?] آید [?] علما
علی برای شاه [?] نمود [?] حضور او نماز [?] خواند [?]
یک روز ابوحنیفه در محضر اصحابش گفت مبدا علم حضرت جعفر ابن محمد از جهة
بعضی چیزها را منکرند که مرا عجب آمد از جمله اولا میفرماید خداوند در دنیا و
آخرت دیده نشود آیا میشود چیزی باشد دیده نشود ثانیاً میگوید شیطان
شیطان روز

١٣٦
شیطان روز قیامت با آتش عذاب خواهد شد و حال آنکه شیطان خودش
از آتش خلق شده آیا میشود معذب شود بچیزی که از آن خلق شده ثالثاً
افعال عباد را از خود عباد میداند و حال آنکه قرآن ناطق است که تمام
افعال مستند بخداست قل کل من عند الله جناب بهلول در آنجا حاضر
بود کلوخی را برداشت زد بسر ابوحنیفه شکست خون جاری شد ابوحنیفه
نزد خلیفه تظلم کرد خلیفه فرستاد بهلول را آورد که چرا چنین کردی بهلول
فرمود ابوحنیفه در سه مسئله بحضرت صادق ع ایراد کرد من بیک کلوخ
جواب هر سه را گفتم اول گفت هر چه موجود است دیده میشود میگوید سرم
درد میکند آن درد را بمن نشان بدهد ثانیاً گفت شیطان از آتش
خلق شده به آتش معذب نمیشود پس چگونه او را اذیت میکند خودش از خاک
خلق شده ولی چرا که کلوخ سر او را شکست ثالثاً گفت اعمال و افعال
تمام مستند بخداست پس کلوخ را خدا زده است من نزده ام [?]
و محاسن شیخ مفید نقل کرده از جمله فتوای ابوحنیفه اگر مردی عقد کند
زنی را و بداند که آن زن دختر و یا خواهر و یا مادرش است عقد بدارد
حد از او ساقط است و ولد هم باو ملحق میشود ایضاً اگر مردی پارچه حریری
با جلد خود [?] بپیچد با زنی مجامعت کند زنا نیست و حد هم ندارد لکن
بعضی غلط باید او را رجوع نمود و همچنین لواط کند حد ندارد و باید
او را رجوع کرد و در [?] سید [?] حاکم
بغداد طلب کرد علمای اربعه را گفت شنیده ام اگر کسی را ببرند بتخت
قبر حضرت موسی بن جعفر متوسل شوند حضرت او را شفا میدهد ابوحنیفه
و علمای اربعه امام اعظم است ما را امتحان [?] شنیده ام علمای عامه گفتند چرا
از ابوحنیفه هم چنین کرامات دیده میشود حاکم گفت میل دارم این کرامت
را از او ببینیم تا در دیده ما با بصار [?] علما در غروب دختری را قطع
[?] بگویند من کورم چند روز با عصا در کوچه و بازار بگردد
بعد بر سر قبر ابوحنیفه معتکف تا صبح بر آید بگوید الحمد لله شفا
چشم مرا بینا کرد و بعد بچاره [?] صبح از بقعه برآمد دید بکور [?]

آمده حاجتی بوی میبند خریدار زد ایها الناس حکایت من این است من مرد
حمال هستم حالا با چشم کور چه کنم خبر بحاکم بغداد رسید آن مرد را
طلبید و او قصه خود را نقل کرد و حاکم علما را حاضر کرد که این
شخص کور شده است باید خرج حق بلا بدهند شخص از شیعیان کنار
آب وضو میگرفت بعضی که مسح پا را میکشید سر بلند کرد دید یک
حنفی مذهب ما را مسخره میکند فورا پاها را غسل داد ... گفت
شخص حنفی گفت چرا اول مسح کشیدی بعد غسل دادی پاها را گفت
بلی چون اختلاف بود بین خدا و ابوحنیفه خدا در قرآن فرموده
وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین ابوحنیفه گفت واجب است
غسل رجلین من اول مسح کردم از خوف خدا بعد شستم از خوف
خلیفه آن شخص حنفی خندید رفت مالک بن انس ابن ابی عامر
تولدش در سنه نود و سیم فوتش در ربیع الاول سنه صد و هفتاد
و نه در بقیع دفن شد راوی گفت در مرض موتش رفتم بعیادتش
دیدم گریه میکند گفتم چرا گریه میکنی گفت والله هیچ کس سزاوارتر
از من بگریه نیست والله من حاضر هستم بعوض هر فتوی که برای
خودم در مسئله دادم هزار تازیانه بخورم چه فایده ... و
این مالک هم از تلامذه حضرت صادق بود در جلد اول بحار از شیخ
بهائی از شهید اول نقل میشود که عنوان بصری گفت من مرد پیری بودم
نود و چهار سال از سن من گذشته بود از تلامذه مالک بودم که
رفتم خدمت حضرت صادق علیه السلام که از آنحضرت کسب علم نمایم چون
ما را گفت روز در بر سفر از ساعات اوقات و اوراد کاری است
مانع از شغل خود مانع نباش بر من بحال نزد مالک میرفتی باز هم برو
من در کمال هم و غم برخواستم رفتم فردای آن روز رفتم حرم محترم
رسول الله دو رکعت نماز خواندم و دعا کردم اللهم قلب ... حضرت صادق
را بمن مهربان گردان روزی کن مرا از علم آن بزرگوار ... آنچه باید
بهدایت رسد بیایم برآمدم دیگر نزد مالک نرفتم در کمال هم و غم آمدم
خانه عزلت جستیار کردم بیرون نمیرفتم مگر بجهة ادای فرایض اگر

دیدم

دیدم صبرم تمام شد و محبتی که در حضرت از حضرت صادق علیه السلام بود
لاعلاج باز رفتم بدر خانه آنحضرت اذن دخول خواستم غلام
آمد گفت چه کار داری حضرت در مصلای خود مشغول عبادت است عرض
میخواهم سلام عرض کنم رفت و مراجعت کرد گفت ادخل علی برکة الله
سلام عرض کردم جواب فرمود بنشین غفر الله لک پس سر مبارک را زیر انداخت
آنگاه بلند کرد و ... حق من از خدا طلب توفیق فرمود بعد فرمود چه مسئله داری
عرض کردم او را استدعا میکنم از خدا بخواه ... دل ... با من مهربان
باشد که من از علم تو بهره مند شوم فرمود علم بهمه آن نیست بتعلیم و تعلم نیست
بلکه نوریست یقذفه الله فی قلب من یشاء عرض کردم فرمایید شوم حقیقت
بندگی چه چیز است فرمود سه چیز است اول آنکه بنده آنچه در دست دارد
خود را مالک نداند تا اینکه صرف کردن آن مال در مصرفیکه خدا فرموده
آسان شود دوم بنده باید خود را در امور مدبر نداند ... از شر
الامور بعیده تا اینکه مصائب دنیا را او آسان شود سیوم آنکه
تمامی اشتغالش در صرف اتیان باوامر و ترک نواهی باشد چون آنکه
اینکه با مردم بمباهات و مراء و جدال و معاطه ... ننماید پس هرگاه
خدا نخواهد او را ... گرامی دارد بنده این سه خصلت میشود باید
خوار میشود در نزد او دنیا و امر دنیا و شیاطین پس طلب نخواهد کرد
دنیا را بجهة تفاخر و تکاثر آنگاه تلاوت فرمود تلک الدار الآخرة
نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض ولا فسادا والعاقبة
للمتقین اگر ... شد تعلیمی من از شما تعلیمی ... مسئلات
عرض کردم فرمایش شد مرا موعظه نفرمایید زیاده از این فرمود دو
وصیت میکنم به نه امر که سه چیز آن در ریاضت نفس است و سه چیز
در علم و سه چیز در علم اما سه چیز در ریاضت یکی آنکه باید حذر کنی از
خوردن چیزیکه میل نداری که باعث حماقت و بلاهت میشود دوم آنکه غذا
نخوری مگر گرسنه شوی سیوم آنکه غذا حلال بخوری و ... بخوری یاد آوری

یاد آوری از حدیث رسول الله که فرمود آدمی ظرفی پر نمیکند در دنیا بدتر
از شکم و وقتیکه ناچار شد غذا میل کند بسم الله بگوید و ثلث شکم را باید
صرف غذا نمود و ثلث دیگر را بجهة آب گذارد و ثلث دیگر را
برای نفس کشیدن گذارد   اما سه چیز که متعلق است بعلم اول اینکه اگر کسی بگوید
تو که اگر یک کلمه بگوئی ده کلمه خواهی شنید بگو اگر ده کلمه بگوئی
من یک کلمه نخواهم گفت دوم اگر کسی بتو بد بگوید بگو اگر راست است
از خدا سؤال میکنم که خدا مرا بیامرزد اگر دروغ گفتی از خدا میخواهم که
ترا بیامرزد سوم اگر کسی وعده بد بتو دهد تو وعده نصیحت و موعظه بده
و اما آن سه چیز که راجع بعلم است اول اینکه وقتیکه سؤال
میکنی از عالم باید او را نرنجانی دوم معاداً دائماً عمل برای خود
ناحق بگیر از فتوی چنانچه از پیش میگویند سوم لا تجعل رقبتک
جسر اللناس یعنی گردنت را نباید قرار دهی برای مردم که هر که هر چه بگوید
تو گردن بگیری و اطاعت نمائی بعد فرمود حالا در تحت [illegible]
ملک زمین اوقات اذکار را باید رشتیکه من بگیرم در صرف کردن
اوقات خود و السلام علی من اتبع الهدی
آقا باقر بهبهانی در کتاب مقامع آقا محمد علی آقا باقر بهبهانی
در جواب مصنف سائل سؤال کرده بود فرمود اقل مدت حمل شش ماه است
بالنص و الاجماع و در طول مدت خوابیدن آن روی [illegible] و مکروه
و در سگ چهل روز است در گربه دو ماه است در گوسفند پنج ماه است
در شتر و اسب و الاغ و امثال اینها یک سال است کاملاً و در فیل [illegible]
بعضی گفته اند هفت سال بعضی گفته اند یازده سال و اکثر مدت حمل
انسانی نزد اکثر امامیه نه ماه است و نزد بعضی یکسال است
و نزد شافعی و اتباعش چهار سال میگویند ایام حمل شافعی چهار سال بود
امام شافعی تلمذ کرد نزد محمد ابن حسن شیبانی و محمد حسن نزد ابوحنیفه
و ابوحنیفه نزد حضرت صادق رجوع به همه شان آخر حضرت صادق
میرسانند امام شافعی محمد ابن ادریس ابن عباس ابن عثمان ابن شافع
ابن سائب ابن عبید ابن عبد یزید ابن هاشم ابن مطلب ابن عبد مناف است
و ائمه اربعه

و ائمه اربعه عامه دو نفرشان از تلامذه حضرت صادق بودند یکی ابوحنیفه
یکی دیگر مالک ابن انس و دو نفرشان از عرب بودند و دو نفر از عجم
احمد ابن حنبل بلال الشیبانی مروزی از عجم بود شافعی از عرب بود
ابوحنیفه که اول و اقدم ائمه اربعه است نعمان ابن ثابت ابن
زوطی جدش از اهل کابل طخارستان از عجم است اما مالک
ابن انس ابن عامر نیز از عرب است جدش از آن ده نفر است
که خدمت پیغمبر بودند   در مناقب ابن شهرآشوب است از صاحب
کتاب معرفة الرجال نقل کرده که جهة عداوت احمد حنبل با امیرالمؤمنین
آن بود که جدش ذو الثدیه بود که از بزرگان خوارج بود و امیرالمؤمنین
مدرکش و اصلش کرده بود   و بدانکه محدثین اهل سنت که صاحبان
صحاح سته هستند غالباً از اصحاب و تلامذه احمد حنبل اند و هم
تمام اینها از اهل عجم اند   اول محمد ابن اسمعیل معروف به بخاری
صاحب کتاب صحیح بخاری و او تلمیذ [illegible] محمد یحیی [illegible] و اجدادش
اینها [illegible] ولادتش [illegible] سیزدهم شوال سنه صد و نود و چهار بود
فوتش شب عید فطر سنه دویست و پنجاه و شش بود در خرتنگ سمرقند
و بخاری حاکم نشین بلاد ما وراء النهر است و جهة [illegible] از
سایرین محمد یحیی و او فوق بود دیگر آن بود که او در صحیح خود
عداوت خیلی کرده بود با امیرالمؤمنین مثلاً حدیث غدیر
و حدیث طیر مشوی و حدیث [illegible] ابواب [illegible] ذکر نکرده بلکه منکر شده
و هم چنین آیه تطهیر نزولش را در حق اهل بیت منکر شده و خلاف ائمه
باجماع مفسرین شأن نزولش در حق بود   دوم اینها داود ابن
سلیمان ابن اشعث از دو سجستانی بصری بود   سیم مسلم ابن حجاج
نیشابوری بود و او کتابی غیر از صحیح خودش دارد کتاب تفسیر
و کتابی در تاریخ اعلام هم در کتب صحیح احمد حنبل نقل کرده بود و در سنه
وفات [illegible] در سنه [illegible] از دنیا رفته
یک [illegible] از دنیا رفته   چهارم ابن ماجه محمد ابن محمد قزوینی او کتابی
غیر از صحیح خودش دارد کتاب تفسیر و کتاب تاریخ در سنه [illegible]
[illegible] در قزوین مرد و اکثر در کتب صحیح احمد حنبل نقل کرده بود

پنجم محمد ابن عیسی سلمی ترمذی و ترمذ مثل قلقل از شهرهای ماوراء النهر است
و او ضریر و مکفوف البصر بود و از تلامذه محمد ابن اسمعیل بخاری
است و سال دویست و هفتاد و نه در ترمذ مرد ششم احمد ابن شعیب معروف
بنسائی بود و نسا از شهرهای خراسان است چنانکه در مطالع
قزوین قریه بهمین اسم است بین کسا و سرخس از منازل است او
صاحب کتاب سنن است از صحاح سته که در نزد جمهور
در روضات است که او بسیار مایل بود باهل شیعه و کتابی هم
نوشت بنام خصایص در فضیلت اهل بیت و اکثر روایاتش از احمد
حنبل است گفتند چرا در فضیلت صحابه کتابی ننوشتی گفت من چون وارد
دمشق شدم دیدم مردم آنجا خیلی از امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب
منحرف اند این کتاب را نوشتم شاید از آنها هدایت شوند از خواندن
یک روز بنسائی گفتند از معاویه گفت من فضیلتی از او نمیدانم الا اینکه
بابا فرمود لا اشبع الله بطنک و اهل شام او را بیرون کردند او
آمد برمله از ارض فلسطین مشغول عبادت شد و در سنه ۳۰۳
از دنیا رفت در مستدرک است که مجموع احادیث صحیح بخاری غیر
مکرراتش ۲ هزار و هفتصد و شصت و یک حدیث است و مجموع
احادیث صحیح ابی داود غیر مکرراتش چهار هزار و هشت حدیث است
و مجموع احادیث مسلم غیر مکررات چهار هزار حدیث است فرمود
عدد احادیث دیگران معلوم نیست و تمام این شش صحاح که صحاح
صحاح همه از عجم اند و محدثین امامیه رضوان الله علیهم
هم غالبا از عجم اند صاحبان کتب اربعه که از روی چهارصد
اصل نوشته شده که سه نفرشان از محمدین ثلاث معروف اند
اول ثقة الاسلام ابوجعفر اول محمد ابن یعقوب کلینی الرازی
صاحب کتاب شریف کافی دوم جناب رئیس المحدثین ابوجعفر
ثانی محمد ابن علی ابن بابویه القمی است صاحب کتاب شریف
من لا یحضره الفقیه سیوم جناب شیخ الطائفه المحقه ابوجعفر
ثالث محمد ابن حسن طوسی صاحب کتاب تهذیب و استبصار است

و این محمدین

و این محمدین ثلاثه صاحب کتب اربعه اول محمدین شیعه هستند
و این کتب اربعه مدار احکام ائمه هستند از اصول و فروع
و اول اینها اصول محمد ابن یعقوب کلینی صاحب کتاب کافی و در
کتاب مستدرک از شهید نقل کرده که احادیث کافی
زیادتر است از مجموع صحاح سته اهل سنت و جماعت و کتاب کافی
سی و دو کتاب است و از خط علامه نقل شده که اخبار کافی را
شمرده و ضبط کرده اند شانزده هزار و صد و نود و نه حدیث
است و در فقیه نیز آنچه جمع فرموده و جمیع احادیث مسنده
کتاب فقیه سه هزار و نهصد و سیزده حدیث است و مرسلش
دو هزار و پنجاه حدیث است و مجموع احادیث استبصار پنج
هزار و پانصد و یازده حدیث است احادیث تهذیب عددش
معلوم نیست و رحلت کلینی در ماه شعبان سنه سیصد و بیست و نه
که در آن سال نیز بواسطه رحلت بزرگان از علما تناثر النجوم شد
و قبر شریفش در بغداد معروف است و در همان سال علی ابن محمد سمری
که از سفرای اربعه امام زمان بود از دنیا رفت و در همان سال
علی ابن حسین ابن بابویه قمی والد ماجد مرحوم شیخ صدوق رحلت فرمود
و شیخ صدوق رحلتش در سنه سیصد و هشتاد و یک بود و جناب
رئیس المحدثین معروف اند اسم شریفش محمد ابن علی ابن بابویه است
قبر شریفش بین طهران و حضرت عبد العظیم معروف است باقی و
محفوظ و گنبدی دارد و دارای تقریبا سیصد تصنیف بوده اند و
رحلت شیخ الطائفه محمد ابن حسن طوسی در آخر محرم سنه چهارصد و
پنجاه و شش هجری بود و قبر شریفش در نجف معروف است طوسی
و از علماء و محدثین متاخرین هم محمدین اربعه بودند یکی علامه مجلسی (ره)
دیگر جناب محمد محسن ابن شاه مرتضی مشهور بفیض کاشی صاحب کتاب
وافی و صافی و شارح اصول کافی دیگر محمد ابن حسن الحر العاملی صاحب
کتاب وسائل الشیعه تمام از عجم و فخر اهل عجم بودند

۱۶۱

این فصل در قبور امامزاده ها و دیگران که در قم مدفون شده اند
بعضی از انها صحت انتساب ان معلوم نیست بعضی معلوم است
اول قبر مطهر فاطمه معصومه علیها السلام که مستغنی از بیان است دیگر آنکه
کما اینکه این مخدره مدفون است قبرستان بابلان معروف بود
در بحار از تاریخ قم نقل مفصلی باید که جامع این تاریخ جناب حسن ابن
محمد ابن حسن شیبانی بوده و آن کتاب را بجهة صاحب ابن عباد
نوشته ظاهرا در حدود سنه سیصد نوشته شده فعلا نسخه آن
موجود نیست و در سنه هشتصد و پنج حسن ابن علی ابن حسن ابن عبدالملک
قمی این کتاب را ترجمه کرده حالا مخدره معصومه را که در سنه دویست
یک بطلب برادر که در مرو خراسان تشریف آمد و در ... در قم
مخدره مریض شده بود بعد از هفده روز از دنیا رحلت نمود و در
زمین بابلان که آن مکان مخصوص موسی بن خزرج بود دفن کردند
تفصیلی دارد و در قبر مقدس سقفی از بوریا زدند تا اینکه مخدره زینب
دختر محمد ابن علی جواد قبه بالای قبر مطهر ساخت و از این بابت
است چون این مخدره را خواستند دفن نمایند در میان قبیله سعد
اشعری اختلاف شد آیا که این مخدره را در میان قبر بگذارد در حرم که
آخر اختیار کردند مرد عالمی را از بین ده نفر از علما که این مرد
صالحی بود با چنین گمان حرکت نمایند دو سوار از بیابان آمدند پیاده
شدند نماز بجنازه این مخدره خواندند و جنازه بردند میان سرداب که
حفر کرده بودند گذاردند دفن کردند سوار شدند و رفتند ناپیدا
شدند روز و ماه و سال رحلت این مخدره درست معلوم نیست در
مزار بحار است که حضرت رضا با سعد اشعری فرمودند هر که زیارت کند
آن مخدره را جزای او بهشت است ... و در کتاب
روح و ریحان است که بنیاد گنبد مطهر حضرت معصومه در سنه
پانصد و بیست و نه شد بیگم دختر عماد ... انجام یافته
طلای گنبد و ... ضریح با درب طلای
حرم مطهر از مرحوم فتحعلی شاه مغفور است در سنه ۱۲۱۸ و ...

ولی زده

۱۲۱۳

یرزده نقره کرده و کوی کوچکی که مکلل بجواهرات است در بالای ...
میان آن نشسته ... باز الحجر طلا و حقه جواهر و
قنادیل طلا و نقره نیز از آن مرحوم است و ... رباعی از اوست

خاقانم و ملک جهان کناه آورده ام | در حضرت معصومه پناه آورده ام
بر ... توحید علی یارب | بر درگه کبریا گواه آورده ام
خاقانم و ... فتح علی | ز اورنگ خلافت شده ...
اندر حرم ... پناه | یا فاطمه اشفعی لنا عند الله ...

و در سماء و العالم است که ... مخدره از بنات حضرت جواد سلام
در جنب مرقد حضرت معصومه مدفون اند زینب ام محمد میمونه
و دو مخدره دیگر از بنات موسی المبرقع ابن حضرت جواد مدفون اند
بریهه میمونه دو مخدره از کنیزان ایشان مدفون اند یکی
ام اسحق جاریه محمد ابن موسی المبرقع و ام حبیب جاریه ابو علی محمد
ابن احمد ابن موسی المبرقع ... اول کسیکه از سادات رضوی
از کوفه قم آمدند ابن بزرگوار بود که در سنه ... و پنجاه و ...
قم آمده ... مبارکش بود و در شب چهارشنبه ...
ربیع الاخر سنه ... وفات ... در سرای محمد ابن
حسن ... خالد ... مدفون شد منها قبر شریف محمد ابن موسی المبرقع
... تقریبا ... است ...
... منها ابو علی محمد ابن احمد ابن موسی المبرقع
که در پنجشنبه ... ربیع الاول سنه سیصد و پانزده ۳۱۵ در قم ...
در مقبره ... موسی المبرقع دفن شد منها قبر احمد ابن محمد الاعرج ابن احمد ابن
موسی المبرقع ... در روز پنجشنبه ... صفر سنه ۳۵۸
سیصد و ... در ... و در مقبره محمد ابن
موسی المبرقع دفن شد ... امامزاده ... نزدیک قبر موسی المبرقع
بسیار اند و ... در خارج شهر قم در دروازه ...
منسوب بجناب علی ابن جعفر ...

در مقبره قم که منسوب بجناب علی ابن جعفر است قبریست منسوب بجناب
محمد ابن موسی ابن یحیی ابن ابراهیم عسکر ابن موسی ابن ابراهیم ابن موسی ابن
جعفر و در کنار قبرستان علی ابن جعفر قبریست منسوب بابی العباس احمد
ابن محمد ابن حسین ابن حسن ابن حسین ابن حسن افطس ابن زین العابدین
منها در دروازه شهر قبریست منسوب بجناب حمزه ابن موسی ابن جعفر و بقعه
عالی دارد و در اصطخر فارس شیراز هم بقعه هست منسوب بایشان و جمعی
صفویه که از نسل ایشان اند در انجا عمارت عالی بنام ایشان نموده اند
و جمعی در ترشیز که از اعمال مشهد مقدس است بقعه هست اقصا منسوب
بایشان لکن محقق مجلسی و مرحوم حاجی نوری است که در ری جنب قبر حضرت عبد العظیم
میباشد منها در دروازه شهر قم قبریست منسوب بجناب سلطان محمد شریف
ابن علی ابن حمزه القمی ابن احمد ابن محمد ابن اسمعیل ابن محمد ابن عبد الله الباهر
ابن امام زین العابدین ع و آن قبر مطهر واقع است در محله که آن محله
باسم او موسوم است و از زوار او اعتقادی هست که بعضی از ابنا نقبا و ملوک ری
میباشند در انوار المشعشعین از تاریخ قم نقل میکند که چهار قبر از اولاد
های جناب عبد الله باهر در قبرستان قم است اول قبر حمزه ابن احمد ابن محمد ابن
اسمعیل ابن محمد ابن عبد الله الباهر معروف بحمزه القمی دویم ولد ارجمندش
ابو جعفر محمد ابن حمزه القمی سیم ولد دیگرش علی ابن حمزه القمی چهارم
نواده ایشان علی ابن محمد ابن حمزه القمی گویا قبر ابن بزرگوار در مقبره
السکه منسوب است بشاهزاده محمد خان جناب سلطان محمد شریف ابن
علی ابن محمد ابن حمزه القمی و سه قبر دیگر از اولاد های جناب عمر الاشرف
ابن زین العابدین در قبرستان بابلان است که موضع قبر ایشان معلوم نیست
منها در دروازه شهر قم مقبره ایست منسوب بجناب ابراهیم ابن احمد ابن موسی
الکاظم و منها در خارج شهر قم مقبره ایست منسوب بمحمد ابن موسی ابن جعفر
حاصل النقد آنکه در قم و اطراف قم مقابر امامزاده های عظام الله
در همه شهر ها میباشند در مستدرک از ترجمه تاریخ قم نقل فرموده که
اول کسیکه

اول کسیکه از اولاد بعض سادات حسینیه وارد قم شدند ابو الحسن حسین ابن الحسین
ابن جعفر ابن محمد ابن اسمعیل ابن جعفر الصادق سلام الله علیه بود بعد فاطمه
بنت موسی ابن جعفر بعد موسی مبرقع بعد حسن ابن علی ابن محمد ملقب بدیباج
ابن الصادق ع و شرح حال همه یکیک را هم بیان فرموده بعد فرموده
اول کسیکه از اولاد علی ابن جعفر وارد قم شد حسن ابن عیسی ابن محمد ابن
علی ابن جعفر الصادق بوده با برادرانش و شرح حال ایشانرا هم ذکر فرموده
امر ایشان در جوار شریف بزرگان از روات که در قم مدفون هستند اول
جناب زکریا ابن ادم ابن عبد الله ابن سعد اشعری قمی است در کتاب
رجال است از زکریا ابن آدم روایت کرده است که گفت رفتم خدمت حضرت
رضا سلام الله علیه عرض کردم انا ارید الخروج عن اهل بیتی وقد
کثر السفهاء فیهم قال لا تفعل فان اهل بیتک یدفع عنهم بک
کما یدفع عن اهل بغداد بابی الحسن الکاظم ثم قال انه المامون علی
الدین والدنیا ~~[illegible]~~ زکریا ابن ادم
مامون است بر دین و دنیا محمد ابن قولویه از علی ابن مسیب الهمدانی کشف
عرض کردم بحضور مبارک حضرت رضا سلام الله علیه فرمایشات من بعیده
والشقه انه حینه دستم بدامن شما نمیرسد که معالم دین خود را اخذ
کنم پس از که اخذ کنم فرمود من زکریا ابن ادم القمی المامون علی الدین
والدنیا حاصل مدایح ایشان زیاد است قبر ایشان در شیخان کبیر معروف
بقعه و گنبد کاشی دارد دویم ابو جریر زکریا ابن ادریس ابن عبد الله ابن سعد
ابن عبد الله اشعری قمی عم جناب زکریا ابن ادم الاشعری است و او از
روات حضرت صادق سلام الله علیه است و هم از حضرت موسی ابن جعفر و هم از حضرت
رضا سلام الله علیهم که از سه امام معالم دین اخذ فرموده و از صحابه
نقل است الدرجات است موضع دفن ایشان معلوم نیست و خدمه
زکریا ابن ادم گفت شرفیاب شدم بحضور مبارک حضرت رضا سلام الله
از اول شب صحبت فوت ابو جریر بود خبر من خبر میداد حضرت رضا
ها مغفور بود رحمة الله علیه تا صبح که حضرت رفت تا صبح

سیوم قبر جناب آدم بن اسحق ابن آدم بن عبدالله بن سعد اشعری
قمی که برادرزاده جناب زکریا بن آدم باشد و قبر ایشان هم در شیخان
بزرگ معروف است چهارم قبر جناب علی بن ابراهیم بن هاشم
قمی صاحب کتاب تفسیر و غیره و بسیار شیخ جلیل القدری بوده که از
مشایخ مرحوم کلینی است و قبر ایشان در شیخان صغیر است در جنب
قبر محمد بن قولویه تفصیلش گذشت قدیم که کنار قبرستان بابلان واقع و مزور
مقابل در بیت الغلامانه و اطراف قبر ایشان چهار دیوار هم دارد
و والد ماجد ایشان جناب ابراهیم بن هاشم از بزرگان رواة
بوده و اول کسی بوده که در قم نشر احادیث فرمود و شاید قبر ایشان
هم در شیخان صغیر باشد پنجم جناب ابوالحسن علی بن الحسین بن موسی بن
بابویه القمی شیخ القمیین و فقیههم و ثقتهم و زوجه او
بنت محمد بن موسی ابن بابویه که دختر عموی او باشد و از آن مخدره
اولاد نشد پس نوشت بجناب حسین بن روح که از حضرت حجه
سلام الله علیه بخواه که خداوند مرا اولاد فقیهی مرحمت فرماید بعد
جواب آمد که از این زن ترا اولاد نخواهد شد ولکن مالک خواهی
شد جاریه دیلمیه [illegible] خداوند از او دو پسر فقیه مرحمت فرمود هر دو
فقیه یکی جناب حسین بن علی بن بابویه یکی جناب محمد بن علی بن بابویه
صدوق باشد
مرحوم شهید در ذکری فرمود که اصحاب اخذ فتوی از رساله علی بن
بابویه میفرمودند از کثرت اعتبار که با ایشان در سند و در مستدرک
است ایشان در سنه سیصد و بیست و نه که سنه تناثر نجوم است
از دنیا رحلت فرمودند در آن وقت در بغداد جماعتی نزد علی بن محمد سمری بودند
فرمود رحم الله علی بن الحسین بابویه عرض کردند او زنده است فرمود امروز
از دنیا رفت پس خبر رسید در همان روز از دنیا رفته بود و در همین سنه
جناب علی بن محمد سمری و جناب محمد بن یعقوب کلینی از دنیا رحلت فرمودند
و قبر علی بن بابویه در کنار قبرستان بابلان است که قبرستان بزرگ قم باشد
گنبد و بارگاه عالی دارد ششم جناب محمد بن قولویه والد جناب شیخ

ابوالقاسم

١٤٢ ابوالقاسم جعفر بن محمد قولویه صاحب کامل الزیاره و ایشان معاصر با مرحوم
کلینی بوده‌اند و قبر ایشان هم در قبرستان قم نزدیک بقعه جناب علی بن بابویه
واقع شده اطراف قبر ایشان هم چهار دیوار دارد هفتم احمد بن اسحق
ابن عبدالله بن سعد ابن مالک ابن الاحوص الاشعری القمی و ایشان هم
شیخ قمیون بوده‌اند و احادیث از حضرت جواد و حضرت هادی العسکری
سلام الله علیهم روایت میکنند و وکیل حضرت عسکری بوده و خدمت
حضرت حجه هم تشرف شده در قم مقابل مسجد امام در میان بازار قبری است
منسوب بایشان و در حالی که احمد بن اسحق نوشت بجناب
حسین بن روح و استیذان نموده در رفتن حج پس اذن داد و جامه فرستاد
نزد او احمد بن اسحق گفت حسین بن روح خبر مرگ مرا داده پس از حج مراجعت
نمود در حلوان که بین راه باشد رحلت فرمود و در همانجا مدفون و در آنجا
بقعه مختصری هم دارد در بندر المعشوق است گویند ظاهرا در این بقعه که
در قم مقابل مسجد امام است یکی از اولادهای امام حسن مجتبی مدفون است
هشتم ریان ابن شبیب در مجالس المؤمنین گوید که او خال معتصم خلیفه
عباسی است و ثقه است روایت از حضرت رضا میکند ساکن قم بوده
و مظنون آنستکه قبرش هم در قم است نهم محمد بن حسن القمی معروف
بصفار و جلیلش در قم بوده است در سنه ... وفات نمود و غیر اینها که
بسیاری از روات اخبار از اهل قم بوده اند و در مستدرک است که بسیاری
از قم شد رحال میکردند ... اخذ احادیث و از جمله اینها
احمد بن محمد عیسی و احمد بن محمد برقی و احمد بن محمد بن عبدالله اشعری و حسین بن
سعد قمی و محمد بن اسحق قمی و غالب اینها در قم مدفون اند از مرحوم حاجی کلباسی
رحمة الله علیه نقل شده که میفرمودند لقم در مزار قم با این همه معرفت
مفقود مجهول است این مزار شریف از علما و روات محدثین قم در فواید
رضویه فرموده که در کتابی دیدم که در زمان علی بن بابویه در قم
... هزار محدث بوده و ظاهر این است که در آن زمان عوام
و خواص همه عدد حدیث میکردند و احادیث بحفظ میکردند نیز است
دارد لولا القمیون لخسف بهم الارض

امر سوم در قبور متبرکه از ارکان علماء که در قم مدفون هستند اولی
ابو الحسن سعید ابن هبة الله ابن حسن راوندی معروف بقطب راوندی
صاحب کتاب خرائج و جرائح و قصص الانبیا و لب اللباب و
دعوات و غیر آنها بعضی دعوات نسبت میدهند بابو الرضا فضل الله
راوندی و رد نموده اند مثل مرحوم محدث نوری در خاتمه مستدرک
تصریح فرموده که این اشتباه است بلکه دعوات از قطب راوندی است
و قطب راوندی شرحی بر نهج البلاغه زده است مسمی بمنهاج البراعه
بعضی گویند اول کسی بود در شرح نهج البلاغه و در مستدرک نوری است
اول کسیکه شرح نهج زده ابو الحسن محمد ابن الحسین ابن الحسن بیهقی است
ملقب بقطب الدین کیدری و کیدر قصبه ایست از بیهق و بیهق
ناحیه است از خراسان حاکم نشین او سبزوار است و قطب راوندی
از مشایخ ابن شهر آشوب است محدث قمی در حاشیه نفثة المصدور
نوشته قطب راوندی در ظهر یوم چهار شنبه چهاردهم شوال سنه ۵۷۳
بالضم و هفتاد و سه یا بالضم شصت و سه از دنیا رحلت فرمود
و قبر ایشان در صحن جدید معلوم است و راوند قریه ایست از قراء
کاشان واقع مابین کاشان و اصفهان   چهارم تاج الدین حسن از علما
اعلام ملقب است بقطب الدین   پنجم قطب الدین محمد الحسینی ابن حسن
الکیدری السبزواری شارح نهج البلاغه که ذکر شد و این شرح اسمش
حدائق الحقائق است شیعه مذهب بود   ششم قطب الدین الرازی
محمد ابن محمد رازی و بلا شبهه بویهی شارح مطالع و شمسیه و محاکمات
در روضات از شهید اول و محقق ثانی نقل کرده که کتاب ... شهید
داده ایشان را سعادت و در امل الامل است که از تلامذه
علامه حلی اعلی الله مقامه بوده اند در سنه هفتصد و شصت و شش از
دنیا رحلت فرموده اند در صالحیه دمشق مدفون شده اند   هفتم
قطب الدین اشکوری محمد ابن علی ابن عبد الوهاب اشکوری مصنف کتاب محبوب
القلوب شیعه و از تلامذه میرداماد بوده اند در امل الامل است
انه فاضل و عالم جلیل القدر در رساله در علم ... نوشته است
بعضی معاصر با شیخ حر عاملی بوده اند   هشتم قطب الدین سید حیدر
مرتضوی التونی در مجالس المؤمنین است که نسب شریفش چنانچه از
اشعار خود کرده معلوم میشود منتهی میشود بامام زاده محمد ابن موسی
الکاظم و بسیار از خوارق عادات از وی ظاهر شده این منقبت ... در
دنیا ... شده
چنانچه در قصص

١٤٣

چنانچه در قصص داودی از کتاب نصوص با آن تصریح نموده و در کتاب
مجالس المؤمنین است وقتیکه بزیارت امیر المؤمنین سلام الله علیه مشرف
شد در روضه مبارکه شمعی مخصوص بود تکیه داد در سر تکیه گاهی
الستار نامد شمعت روز نخورد و نخوابید تا منتظر رخصت از قبر
دخول بحرم محترم بامر الله ... آواز مولانا کی از روضه مبارکه برآمد که
ساکنان النجف از خواب پریدند و شنیدند فرمود فرزند من حیدر را
دریابید آمدند در اطراف روضه مطهره گردیدند آن آقا را دیدند
از نام و نسب او پرسیدند و دانستند مراد حضرت همین بزرگوار بوده
لذا ... نوشتند و ایشان سر سلسله جماعت صوفیه بودند که
آن جماعت را صوفیه حیدریه میخوانند و رحلتش سنه ششصد
هجری بوده و قبرش در تبریز معروف است در ... ابن حجر ... است
نهم قطب الدین کازرونی محمود ابن مسعود المعروف بعلامه شیرازی
خالوی شیخ سعدی از تلامذه خواجه نصیر طوسی است گویند در مجمعی از شیعه
و سنی جمع بودند از او سؤال کردند از افضلیت امیر و ابوبکر در
جواب فرمود   خیر الوری بعد النبی من بنته فی بیته
من فی دجی لیل العمی ضوء الهدی فی بیته   مولدش در شیراز سنه
ششصد و سی و چهار بعد از ... تبریز شد در شهر رمضان سنه
هفتصد و ده در تبریز از دنیا رفت قبرش در چرنداب تبریز ... و قاضی
دهم از علمای معروفین در قم جناب مولی عبد الرزاق ابن علی لاهیجی
صاحب شوارق و مشارق و گوهر مراد ملقب بود بفیاض داماد
مرحوم ملا صدرای شیرازی با مرحوم فیض الله در روضات است که دختر
ملا صدرای که در حباله فیض بود ... شکایت کرد که خواهرم ...
فیاض است که صیغه مبالغه است اما من ... فیض ...
گفت ... بهتر است که عین فیض است در سنه هزار و پنجاه
و یک در قم رحلت نمود و قبر شریفش در ... قبرستان ...
نزدیک شیخان

سیوم مولی محمد المدعو بقاضی سعید القمی شارح توحید صدوق ره
در چهار جلد بسیار با تحقیق و دقیق نوشته و استاد آن فقیه و قاضی هم بوده
از تلامذه مرحوم فیض یا مرحوم فیاض کاشی بسبب زمان و نیز ملقب بوده بحکیم
کوچک و کان معظما عند الشاه عباس ثانی و از ایشان تصنیفات
زیادی نقل میکنند و وفاتش در حدود سنه هزار و صد بوده
چهارم مولی میرزا ابو القاسم ابن مولی محمد حسن جیلانی صاحب کتاب قوانین
و غنائم و جامع الشتات و ولادتشان در سنه هزار و صد و پنجاه
دو بوده و رحلتشان سنه هزار و دویست و سی و یک ماده رحلتش
از اینجهان بجنان صاحب قوانین رفت هزار و دویست و سی و یک
و کراماتشان بسیار است مرحوم شیخ محمد باقر حجة الاسلام خواهرزاده
که عصا از دستش افتاد صحیح خبر رحلت میرزا قمی رسید در قصص العلماء
که مرحوم میرزا هم از فراق ارتحال شریف برده بیک گردید [illegible]
توطن فرمود [illegible] انجا فرزند نشسته و جای انقراض مقام استخلاف میرزا
برآمد [illegible] روز در محضر شریف [illegible] ملای [illegible] کشف مال [illegible]
بگوئید [illegible] مرحوم میرزا کلمه [illegible] ملای [illegible]
[illegible] گفت [illegible] هم [illegible]
از در استخفاف [illegible] کشته [illegible] میگویم از او [illegible]
صادر [illegible] و میگویم صادر نشد [illegible]
بدرگاه الله [illegible] عوض کرد [illegible] از این فرکتر [illegible] طاقت
[illegible] بود [illegible] از برکت [illegible] رسید [illegible] رسید و خیلی [illegible]
[illegible] و قبرش در [illegible] معروف است [illegible] امیر [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] گفته [illegible]
[illegible] مرحوم [illegible] شهر [illegible] ده [illegible] آن [illegible]
پنجم محمد بن الحسن الصفار صاحب کتاب بصائر الدرجات معاصر بوده با [illegible]
کلینی
ششم ابو جعفر محمد بن علی [illegible] صاحب کتاب
لغة القرآن فراغ از آن کتاب [illegible] سنه پانصد و شصت و [illegible] بوده
هفتم محمد طاهر ابن محمد حسین قمی صاحب شرح تهذیب الاصول و غیره
معاصر بوده با ملا محمد تقی مجلسی و قبرشان در [illegible] کبیر خلف مرقد
زکریا ابن آدم
هشتم مرحوم حاجی شیخ فضل الله نوری [illegible] مرحوم حاجی
میرزا حسین نوری الشهید المصلوب در طهران در اوائل مشروطه در [illegible]
هزار و سیصد [illegible]

١٣٢٧

١٤٤ هزار و سیصد و بیست و هفت در تاریخ تحریر این مجموعه تقریبا بیست سال میشود
ششم ابو عبد الله محمد بن خالد البرقی و فرزندش احمد و اقدم احمد ابن محمد بن خالد
صاحب کتاب محاسن برقی در سنه دویست و هشتاد و چهار در قم وفات کرد
دهم مرحوم حاجی ملا [illegible] سبحان الله که از اجله علمای طهران بوده و از اولاد مرحوم حاجی سید
جعفر کشفی [illegible] معاصر ما [illegible] وفاتشان در [illegible] هزار و سیصد و بیست
و هفت بود و هم قبور بسیار از سلاطین شیعه در قم است مثل شاه عباس ثانی
الصفوی الموسوی در رواق حضرت معصومه دفن کردند و مثل شاه صفی اول
پسر شاه صفی میرزا ابن شاه عباس اول در کاشان از دنیا رفت جنازه‌اش
هم در رواق مطهر دفن شد و مثل شاه سلیمان و سلطان حسین موضع
دفن در حرم و در رواق معلوم است و مثل فتحعلی شاه قاجار در روز پنجشنبه
نوزدهم جمادی الاخر سنه هزار و دویست و پنجاه در اصفهان از دنیا
رفت جسدش را بقم [illegible] در صحن عتیق معروف است و مثل مرحوم محمد شاه ابن عباس
میرزا ابن فتحعلی شاه قبر نفیسش در صحن کهنه در یکی از حجرات معلوم است و تاریخ
وفات مرحوم محمد شاه چنانکه در ناسخ است شب سه شنبه ششم شهر شوال در سنه
هزار و دویست و شصت و چهار در طهران و مثل مرحوم میرزا علی اصغر خان
اتابک اعظم رحمة الله علیه در اوائل مشروطه در طهران شهیدش کردند و قبر مبارک
او در صحن جدید یکی از حجرات است و صحن جدید هم از آثار اتابک اعظم است
تاریخ بنای آن در سنه هزار و سیصد و سه بود مطابق آمد با این آیه مبارکه
نصر من الله و فتح قریب

خاتمه در عدد خلفای بنی عباس

انسب حالا در مجالس المؤمنین است که انها سی و هفت نفر بوده‌اند و مدت سلطنت
ایشان از جمعه چهاردهم ربیع الاول سنه صد و سی و دو تا شب چهارشنبه
چهاردهم ماه صفر سنه ششصد و پنجاه و شش که مطابق است با [illegible]
که پانصد و بیست و چهار سال تقریبا مدت سلطنت ایشان بود و بزرگان
[illegible] ایشان غالبا شیعه بودند تعصب امیر المؤمنین خلیفه بلا فصل معرفت
میداشتند ولکن از ترس ملک و سلطنت عقیم است غالبا اظهار تعصب
میکردند و ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین را حبس میکردند [illegible] مقام
مقاتله و مدافعه با ایشان بودند چراکه میدیدند قلوب مردم مایل است بایشان
و در واقع خلافت هم حق ایشان است تا از هجوم شیعه در امان باشند

و از مجالس المؤمنین از تاریخ یافعی نقل میکند که نسبت انتقال خلافت
به بنی العباس این بود که اعتقاد جمعی از کیسانیه آنست که خلافت
بعد از سید الشهداء علیه السلام منتقل شد بمحمد حنفیه و چون
محمد حنفیه رحلت فرمود شیعیانش اعتقاد کردند بامامت
پسرش ابو هاشم و چون ابو هاشم را در شام بامر عبد الملک مروان
مسموم کردند و ایشان عقبی نداشت خواست از دنیا رود
وصیت نمود بمحمد بن علی بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب و کتب
خود را باو سپرد و شیعیان را امر کرد بمتابعت او و چون
محمد بن علی خواست از دنیا رود وصیت نمود خلافت را بپسر
خود ابراهیم امام. مروان حمار ابراهیم را بحیله گرفت حبس کرد
و ابراهیم دانست که مروان او را میکشد خلافت را وصیت نمود
ببرادر خود عبد الله سفاح داد و او اول کسی است از اولاد عبد الله
عباس که بمسند خلافت نشست. و اینجا معلوم شد علی رغم انف
الاسعد تفتازانی معلوم شد که شیعه در همه وقت بوده
اند و کثرت و شیوع تام داشته اند چه در زمان خلافت بنی امیه
چه غیر ایشان و در میان شیعه کتب شرعیه بوده [illegible]
خود بعباس عم خود خبر داد که خلافت را اولاد تو میبرند و لم یزل
یتوقعون ذلک و یتحدثون به فیما بینهم. در حیاة الحیوان
روز جمعه سیزدهم ربیع الاول سنه صد و سی و دو مردم بخلافت
با او بیعت کردند و وزیر او ابا سلمه بود و او اول کسی است که
بوزارت نام برده شده و ملقب شده. در روضة الصفا
صبح جمعه ابو العباس در کوفه با اتباع خود سوار شده آمد بدار الاماره
مروان حمار و از آنجا بمسجد جامع رفت بالای منبر نشست بخلاف
بنی امیه که بالای منبر می نشستند چون ضعف داشت خطبه را مختصر کرد
و نشست عمش داود بن علی یک درجه پایین‌تر ایستاد و خطبه را
تمام کرد

۱۴۵
تمام کرده آخر کلام داود با اهل کوفه این بود که میان شما و پیغمبر خلیفه
بحق بالای منبر ننشسته مگر علی بن ابی طالب و این امام که بر منبر است
مدت خلافتش چهار سال و نه ماه و از سنش آنچه گذشته بود سی و دو
سال و شش ماه. در شهر انبار در سنه صد و سی و شش رحلت
کرد و همانجا دفن شد. دوم از خلفای بنی عباس ابو جعفر
عبد الله منصور بن محمد بن علی بن عبد الله عباس ملقب بدوانیقی بود
صاحب کتاب مجالس المؤمنین میفرماید الفقر خسیس و دنی الطبع
بود که از دانق و درم دریغ میکرد بعضی دیگر فرموده اند که چون بنای خواست بسازد
از مردم سری یک دانق گرفت باین جهت مشهور شد بدوانیقی و چون
در اوایل خلافت منصور علویین با او در مخالفت بودند و شیعه
از متابعت او نهی میکردند که خلافت مال اولاد علی است
منصور با اولاد فاطمه اظهار موافقت نمود که باید اینها علویین را
از خود دفع نماید و قسم خورد و الله لارغمن انوفهم و ارفع
علیهم بنی تیم و بنی عدی و مراد از تیم و عدی ابو بکر و عمر است آن بود
در خطبه اول خلفای ثلثه را اسم میبرد از فوق اسم مبارک علی را
آخر الامر عداوت خود را آشکار نمود چه بسیار از سادات علوی را
بقتل رسانید حتی گفته شد بکشتن بعد ادیبا را [illegible] دستور نهاد اینها را
از [illegible] اولاد علی و اولاد علی هم چون خود را در ذلت
میدیدند خروج میکردند که بغیرت کشته شوند نه متابع زندان
از گرسنگی و تازیانه بمیرند از آنجمله محمد و ابراهیم پسران عبد الله محض
دیدند منصور اینها را بغیر تعقیب کرده شبانه خود را رسانیده
میان زندان از پدر تکلیف خواستند فرمود خروج کنید با غیرت

[illegible]

منصور بگفت در مکه مشغول طواف بودم شنیدم که کسی میگوید اللهم انی
اشکو الیک ظهور البغی و الفساد فی الارض منصور طلبید او را
گفت این چه سخن بود از تو شنیدم گفت امان بده بگویم گفت
در امانی پس گفت آن کس را میگویم که طمع در او غلبه کرده میان او و
حق حایل شده و باعث ظهور ظلم و فساد شده در روی زمین
و او تو هستی چون ظاهراً امور بندگان خدا بدست گرفته
و همه را بغفلت میگذرانی جز خود و مسلمانی دیوار حایل نموده
از گچ و آجر و دربهای آهنین قرار دادی و بر آن دیوار از آهن و حجابها
برای مردم قرار دادی که با اینها است حربها و اسلحه نفر و وزراء ظالم و
کارکن و فاجر اتخاذ کردی که اگر اراده چشمان تو کسی بمراهی
با تو میکنند اگر اراده سوی تو باشی تو را منع نمیکنند و
اینها را قدرت دادی بر ظلمی که بخواهند و امر نکردی اینها را
بفریاد رسی مظلوم و برگردن گرسنه و پوشاندن برهنه
پس رسید بلاد از ظلم و جور و من سفر کردم به بلاد چین
دیدم پادشاه آنجا [illegible] را دیدم گوشش کر شده و
گریه میکند گفتند چرا گریه میکنی گفت گریه اینکه گوشم کر شده
و اگر مظلومی در درب خانه من بیاید من صدای او را نمیشنوم پس
حالا که گوشم کر است چشم دارم منادی ندا کرد هیچ کس نباید
لباس سرخ بپوشد مگر مظلوم روزها سوار فیل میشد گردش
میکرد که بفریاد مظلومی برسد و او مشرک شده کافر است و تو
میگویی من مؤمنم بخدا و پیغمبر و خودت بچه مسلمانان اندکی
تفحص نمیکنی منصور چون پسر در جمیع احوال و جای اکثر جمع اموال
بچه بیرون امر است یا بچه اولاد است و تو خود میدانی بچه از
مادر

از مادر که متولد میشود مال ندارد و خداوند با او روزی داده و میدهد
و تو میدهی یا بچه استحکام سلطنت است و تو خود دیدی
سلاطین گذشته اسلحه و اموال جمع کردند فایده بحالشان
نکرد یا بچه تحصیل مقام است فوق آن مقامیکه دارای در دنیا
نیست مگر کردار عمل صالح ثانی منصور گریه زیادی کرد و گفت
بالتسلیم اخلق ولم اک شیئا بعد مؤذن اذان گفت و
منصور مشغول نماز شد حتی از نماز فارغ شد منصور او را
طلب کرد هر چه سعی کردند او را نیافتند معلوم شد خضر بود
بود مدتش در ششم ذی حجه سنه صد و پنجاه و هشت در بئر میمون
که نزدیک مکه معظمه است و سنش شصت و سه سال و مدت خلافتش
بیست و یک سال و یازده ماه سیوم از خلفای بنی عباس ابو عبد الله
محمد ابن ابی جعفر منصور است ملقب بمهدی در سنه صد و شصت
مسجد حضرت رسول را وسعت داد و مهدی نسب زیاد ابن ابیه را
از ابو سفیان رد کرد و او را ملحق بعبید رومی کرد بعد از
آنکه معاویه او را ملحق کرده بود با بنی ابو سفیان روایت شده که
شبیب ابن شیبه وارد شد بمهدی گفت ایها الامیر خداوند
دنیا را بتو داد تو هم قدری از عیش خود برعیت ده گفت
چه بده هم گفت عدالت خود را بذل کن میان رعیت که اگر
رعیت از عدالت تو آسوده بخواب روند تو هم در میان قبر
آسوده خواهی خوابید ایها الامیر حذر کن از شبیکه روز ندارد
و از روزیکه شب ندارد
و مهدی عباسی اول پسر خود موسی الهادی را ولیعهد خود قرار داد
و او را فرستاد بجرجان بحکومت بعد او را خلع کرد پسر دیگرش را
که هارون باشد ولیعهد خود قرار داد و موسی را از جرجان طلبید

و موسی الهادی را از جانب مهدی طلبید و او اطاعت نکرد و نیامد پس مهدی
خودش آمد در منزلی طعام خورد خواست بخوابد دید
که شخصی در بخانه ایستاده این اشعار میخواند

کانی بهذا القصر قد باد اهله و اوحش منه ربعه و منازله
و صار عمید القوم من بعد بهجة و ملک الی قبر علیه جنادله
فلم یبق الا ذکره و حدیثه تنادی علیه معولات حلائله

معولات حلائله گریه میکردند و اولاد او بر ایشان
پس از خواب بیدار شد گریه میکرد بعد از ده روز دیگر بمرد
۲۲ محرم سنه صد و شصت و نه در ماسبذان نزدیک نهاوند
مدفون شد و چنین خوابی دیده بود و از آن ترس دیده
از جمله کارهای مهدی این شد که شخصی پیدا شده بود در
خراسان ساحر که ادعای پیغمبری کرد بعد ادعای خدائی
نامش حکیم بن عطاء مقنع و مقنع میخواندند از آنجمله از اینکه
کریه المنظر و قبیح الوجه بود از طلا و نقره غالب صورت ساخته
درست کرده بود و مردم گمراه مثل جمع چند از این را گرفته بود
میگفت خدا اول در آدم حلول کرد و بعد در نوح
همین قسم تا زمان ابو مسلم مروزی که خدا بعد از او حلول کرد
در من ... بر لحظه ... عیار ... دل ... و
میگفت ابو مسلم افضل است از پیغمبر و قلعه بنا کرده بود
اسم او ... کنار ده بود در ماوراء النهر و جمعی از
... او ... میکردند مهدی عباسی لشکر زیاد
برای دفع او چهار دفعه جنگ کرد و مقصود ... بعد از ...
کشید و خودش در قلعه سنام محصور کردند اخر دید
هلاک میشود در خود ... اصحابش ... بعد خودش
هم هلاک گردد و آن در سنه صد و شصت و سه بود چهارم
از خلفای

چهارم از خلفا ابو محمد موسی الهادی ابن مهدی ابن منصور والده وی
و هارون الرشید از کنیزی بود ام ولد اسمش خیزران و تولد هادی
در ری بود مدت عمرش بیست و چهار سال و خلافتش یکسال و
یکماه و نیم همچنین عمرش بسیار کوتاه گردید هم خلافتش زیرا که
جوانان علی و فاطمه را در فتح بلغو فخ بکشت شهید کرد که بزرگ ایشان
حسین ابن علی ابن حسن ابن حسن ابن علی مجتبی بود و در همین زمان فخ
قبر عبدالله عمر خطاب است ها در شب شنبه ۱۶ ع الاول سنه صد و
هفتاد بود و در همین شب مامون پسر هارون متولد شده
پنجم از خلفا هارون الرشید است پسر مهدی ابن منصور و
تولد هارون هم مثل برادرش هادی در ری بود و در ذی حجه سنه
صد و چهل و هشت او با برادرش هادی از یک مادر و یک پدر بودند
و فضل بن یحیی برمکی هم هفت روز قبل از هارون متولد شد که
مادر فضل هارون را شیر داد و مادر هارون فضل را شیر داد و
رشید دختر عموی خود زبیده دختر جعفر منصور را تزویج کرد و در
سنه صد و هشتاد و سه هارون پسرش امین را ولیعهد قرار داد که در این
پنج سالگی بود و در عهد هارون یحیی بن عبدالله بن حسن بن حسن مجتبی
در دیلم خروج کرد جمع کثیری دورش جمع شدند هارون فضل
بن یحیی برمکی را با پنجاه هزار لشکر بجنگ او فرستاد و فضل در نزدیکی
دیلمان کاغذی نوشت هم تهدید و هم تطمیع از هارون و یحیی
در جواب نوشت اگر هارون بخط خود امان نامه بنویسد با شرایط
... بیاید با فضل بروند نزد هارون فضل کاغذ را فرستاد
از هارون و هارون ... شد ... جواد یحیی ...
و ... با فضل آمدند نزد هارون و هارون اولاد او را

خلع جعفر امر کرد بعد بهانه جوئی کرد بعد قاضی القضاة ابو البختری را
در مجلس خواست آن امان نامه را با راه خندید قاضی باطل کرد
بعد امر یحیی حبس نمود پس در زندان حضرت را شهید کرده
و هارون گفته است در زمان خود بعضی ها او را گفت
روا رکف در نزد جعفر ابن عبد الله بودم شخصی از عراق
وارد شد جعفر احوال عراق پرسید آن شخص عراقی گفت که
هارون در حق سادات که کفار و قبر مطهر امام حسین را قطع
کرد جعفر گفت الله اکبر حدیثی از معصوم به ما رسیده است که فرمود
لعن الله قاطع السدر حالا دانستیم که هارون نخواسته است که
علامت مردم قبر امام حسین را نشناسند اما خدا اجر خود
... والعفو اقرب عن جنبه و ... علی ...
(۱) آیا قریشان ما بین در جهة عداوت با خویشان امام ...
هارون کنیزی داشت خیلی با جمال و زیرک و قاری قرآن یک شبی
(۱) با آن کنیز گفت لیست تمنی کنیز گفت قال الله تعالی و آتوهن
من حیث امرکم الله هارون گفت نساؤکم حرث لکم فاتوا
حرثکم انی شئتم کنیز گفت آن آیه منسوخ شده با این آیه مبارکه
والو البیوت من ابوابها منبر این است حکایت مهلب ابن ابی
صفره بدیعه مطربه را نزد خود طلبید بدیهه گفت و قام المعنی
لعنتونی مهلب گفت ساوی الی جبل یعصمنی من الماء
در تاریخ گزیده بهلول بر عم هارون آمد نزد هارون دید جلیسه
دید عمارت بسیار عالی ساخته هارون گفت در تعریف این عمارت
چیزی بگو در نوشتن بهلول نوشت رفعت الطین و وضعت الدین
رفعت الجص و وضعت النص ان کان من مالک فقد اسرفت
ان الله لا یحب المسرفین و ان کان من مال غیرک فقد ظلمت و
ان الله عدو للظالمین وفات هارون در شب سیوم جمادی الآخر
سنه صد و نود و سه و در سن چهل و هفت سالگی در طوس شد

۱۴۸

ششم از خلفای بنی عباس محمد امین پسر هارون است که هارون
او را ولیعهد قرار داده بود بعضی گویند هارون تمام ممالک خود را
دو قسمت که طرف مغرب را داد با امین طرف مشرق را داد بعبد الله
مامون که پسر دیگر بود مامون پای تخت خود را در مرو قرار داد بعد از آن
چند چیز سبب عداوت شد بین این دو برادر یکی آنکه فضل ابن ربیع که
وزیر محمد امین بود دید اگر مامون غلبه کند فضل را زنده نخواهد گذارد
لهذا سعی کرد تا میان این دو برادر جدائی انداخت امین نوشت که
مامون باید تبعیت موسی الناطق بالحق پسر خود مقدم شمرد و با او
بولایت عهد بیعت کنی مامون قبول نکرد لهذا امین عبد الله مامون را
از ولایت عهد خود معزول نمود مردم را وادار کرد با پسرش موسی بیعت نمایند
و در سنه صد و نود و پنج (۱۹۵) بلاد همدان و نهاوند و قم و اصفهان را داد
بعلی ابن عیسی ماهان و او با چهل هزار جمعیت مامور بخراسان نمود
با زنجیر و قیدی از نقره که مامون را زنده دستگیر کرده نزد او برند چون
خبر بمامون رسید طاهر ابن حسین ذو الیمینین را با چهار هزار سوار جلو
علی ابن عیسی فرستاد در میان ایشان جنگها واقع شد عاقبت طاهر
غلبه کرد علی ابن عیسی را بقتل رسانید و لشکر را متفرق کرد و سر علی ابن
عیسی را آورد نزد مامون و او امر کرد سر او را در بلاد بگردانند
خبر بمحمد امین رسید پشیمان شد از خلع عبد الله مامون و امر محمد امین
همه روزه در ادبار بود و امر مامون در اقبال بود و غالب بنی عباس
در آن حالت ملحق شدند با مامون و در اوائل سنه صد و نود و
هشت طاهر ابن حسین المصعبی با شمشیر برهنه وارد بغداد شد بعضی از
امرا عجم را امر کرد رفتند محمد امین را بقتل رسانیدند و بعضی
گفتند برای اینکه با هرثمه دست کتابت میکرد و خواهش نموده است

طاهر را چون سر محمد امین را فرستاده بود برای مأمون چشم مأمون که بر او افتاد
خیلی در غضب شد گفت سر برادرم را بود از من نفرستید
چرا زنده نفرستاد دید و کینه طاهر را در دل گرفت حکم کرد
هیچ وقت پیش چشم من نباید بیاید که من قاتل برادرم را نبینم
در حیوة الحیوان است یک روز مأمون وارد شد زبیده مادر
امین شنید با خود حرف میزد گفت ای مادر امین نفرین میکنی
که پسرت را کشتم گفت نه والله مأمون گفت پس چه میگفتی گفت
خواهش میکنم از این سؤال بگذری مأمون گفت حتما باید بگوئی
زبیده گفت یاد من با خود متذکر بودم که یک روز من با پدرت
رشید شطرنج بازی میکردیم بشرط اینکه هرکه برد دل بخواه خود
از طرف هرچه بخواهد پس رشید غالب شد گفت برخیز سرتاپا برهنه
و عریان شو دور این قصر بگرد هرچه عذر آوردم و تمنی کردم نشد
آخر امتثال کردم این مرتبه من غالب شدم گفتم باید بروی
میان مطبخ با کنیز سیاه هیکل اقبح صورتها باشد همین حبشی
جماع کنی هرچه هارون الحاح کرد که خراج مصر را بگیر ترک کن
مرا عفو کن گفتم محال است عاقبت آمد میان مطبخ زنی نشان دادم
که از پست ترین کنیزان بود با او بیدرنگ جماع کرد نطفه تو
منعقد شد و در واقع خودم سبب شدم از کشته شدن پسرم
مأمون گفت خدا لعنت کند اصرار را اگر من اصرار نمیکردم این
خبر را نمیشنیدم و قتل محمد امین در بیست پنجم محرم سنه صد و
نود هشت بود در سن بیست و هشت سالگی هفتم از خلفای
بنی العباس عبدالله مأمون است تولدش نیمه ربیع الاول در سنه
صد و هفتاد و در همان شبی که در آن هادی برادر هارون
از دنیا رفت
و مأمون

و مأمون معروف بود بتشیع و یکسال از محمد امین بزرگتر بود حتی آنکه
هارون امین را ولیعهد خود قرار داد باصرار مادرش زبیده و مسلک طایفه
بنی هاشم و میل وزیرش ذوالریاستین بود یعنی وزیر مأمون
و مأمون در سنه دویست و یک حضرت رضا سلام الله علیه را ولیعهد
ولیعهد خود قرار داد و درهم را باسم حضرت سکه زد و لباس سیاه را
که لباس مخصوص و معمولی بنی عباس بود نسخ کرد و امر کرد لباس سبز بپوشند
و خودش اول پوشید و از این امور بنی العباس بسیار گران آمد و بر مأمون
خروج کردند و با عم مأمون ابراهیم بن مهدی بیعت کردند و مأمون نادم
شد بیرون آمد بجهة بغداد در خراسان حضرت رضا سلام الله علیه را
مسموم نمود نوشت به بغداد که شما نقض بیعت مرا نمودید بجهة اینکه من
حضرت رضا را ولیعهد خود قرار دادم اینک علی ابن موسی از دنیا رفت
پس در جواب سخنان زشت و ناصواب نوشتند پس مأمون با لشکری
وارد بغداد شد در سنه دویست و چهار در شهر صفر و ابراهیم بن مهدی
از ترس پنهان شد عباسیون بمأمون گفتند پس ما را در لباس چرا
تغییر دادی باید همان لباس سیاه را بپوشیم مأمون گفت چنین باشد و
گفتند چرا علی ابن موسی را ولیعهد قرار داده بودی مأمون گفت خواستم تلافی
کنم با اولاد امیرالمؤمنین که عمر و ابوبکر و سایرین خلفا ایشان بنی هاشم امارت
و حکومت ندادند و لکن امیرالمؤمنین عبدالله عباس را والی بصره کرد و عبیدالله
عباس را والی یمن قرار داد و معبد بن عباس را والی مکه قرار داد و
قثم بن عباس را والی بحرین نمود و هیچ یک از اولاد عباس را بی حکومتی
و ولایت نگذاشت پس در سنه دویست و ده مأمون بوران دختر
حسن بن سهل بود تزویج نمود که در کتاب [illegible] فاضل نهاوندی
مفصل نوشته اگر زنده ماندیم نقل میکنیم با بن دفتر انشاء الله تعالی

مأمون

تتمه حالات مأمون [redacted] از جمله از کارهاش آنکه بود در سنه دویست
و یازده گفت منادی ندا کند که من بیزارم از کسیکه معاویه
را به خوبی ذکر کند که افضل خلق بعد از پیغمبر علی ابن ابیطالب
است مأمون روز پنجشنبه هجدهم رجب در سنه دویست
و هیجده در بذندون که یکی از شهرهای روم است وفات یافت
چون رومیها تعدی کرده بودند بممالک مأمون چند قریه از
ممالک او یاغی کرده بودند از سبب لشکر برد کشت و
رحمت جنگ کرد غالب شد قراء بوسی گرفت جمعی را
هم اسیر کرده آورد تا در سر چشمه بذندون که خیلی با طراوت
بود چادر زد ناگاه ماهی سفیدی بقدر ذراعی در آن چشمه
پیدا شد امر کرد فراشها بیایند ماهی را بگیرند و آب چشمه چنان
سرد بود که دست میان نمیشد نگاه داشت و هم چنان
صاف بود که سکه دینار را از زیر آب میتوان
خواند مع ذلک فراشها رفتند میان آب ماهی را
گرفتند ماهی از دست ایشان افتاد میان چشمه و آب
چشمه چنان پاچید که لباس مأمون تر شد و بدنش لرزید
فیمیکه تا خانه‌های سمع در رو شد اند چیدند و اطراف
خیمه تو آتش کردند مع ذلک ها میگفت البرد البرد
طلبید چند نفر از اهل آنجا را پرسید اسم این چشمه چیست گفتند
بذندون گفت یعنی چه گفتند یعنی مد رجلک مأمون خیلی
ترسید چرا که اهل اصطرلاب خبر داده بودند که وفات تو در
سر چشمه بذندون است بهر صورت همان جا مرد و جسد
او را بطرطوس بردند دفن کردند و قبورش هم در آنجا
گرا اتفاقه

تتمه حالات [redacted] مأمون [redacted]

دختر عبدالله در طائف و قبر عبیدالله در مدینه و قبر فضل ابن عباس
در شام و قبر قثم ابن عباس در سمرقند است و قبر معبد ابن عباس
در افریقیه است روضة الانوار نوشته است یکشنبه [illegible]
مامون خواهش کرد طلبید ندیم خود را گفت برای من قصه
بگو من بخوابم ندیم گفت امیر جعد بود در موصل و جعد دیگر
در بصره بود جعد موصلی دختر جعد بصری را خواستگاری کرد
او گفت اجابت میکنم بشرط آنکه صد قریه خراسان را در
مهر او ببخشی جعد موصلی گفت [illegible] خارج است مگر الله
یک سال صبر کن این ولایت را حکومت کنم بعد از آن ده ولایت
دهم صد هزار مامون متنبه شد هشتم از خلفای
بنی عباس المعتصم بالله است که محمد بن هارون الرشید
ابن مهدی ابن منصور ابن محمد بن علی بن عبدالله عباس است
در ماه رمضان سنه صد و هشتاد و هشت بود که متولد شد
و مردم بعد از مامون بمعتصم بیعت کردند و شهر سامره را او
بجهت عسکرش بنا کرد و در همانجا هم دارالسلطنه است و
پایتخت هفت بود و همان جا مدفون شد و او اول کسی است
که خود را نسبت بخدا داد و اضافه کرد باسم الله
المعتصم بالله و همه چیزش هشتم بود خلیفه هشتم و هشتم
از اولاد عبدالمطلب و هشتم از اولاد هارون الرشید بود
هشت هزار امیر و هشت هزار اسب یک رنگ و هشت
هشتاد هزار سوار جرار پای رکاب بود و هشت جنگ نمایان
کرد که یکی از آنها با رومیان بود خلیفه داد میزد [illegible]
و معتصم جوانی را که خیلی [illegible] بود آورده بود
ندیم خود قرار داده بقسمی که [illegible] و از حرمت معتصم
وزیر اعظم حسد برد او [illegible] در طعام قرار
داده بود گفت با [illegible] نزد خلیفه [illegible]
آمد [illegible]

وزیر آمد نزد خلیفه که این جوان ندیم شما بعضی حرفها میزند درباره
خلیفه ما نمیتوانیم بشنویم شما نان و نمک نخوریم خلیفه گفت چه میگوید
گفت میگوید دهان خلیفه بو میدهد معتصم در غضب شد طلبید او را
و آن جوان مبادا که خلیفه بدش آید با دستمال دهان خود را گرفته بود
خلیفه یقین کرد برداشت نوشت بیکی از امرا که [illegible] وقتیکه آمد
گردنش را بزن و سر نامه را محکم بست داد بآن جوان گفت ببر نزد
فلان امیر نوشته ام که انعام خوبی بتو بدهد برداشت روانه شد
وزیر او را ملاقات کرد گفت [illegible] خلیفه بتو چه کرد گفت بلی یک حواله
نوشته که فلان امیر بدهد وزیر گفت خلیفه بتو خیلی جایزه میدهد
این مرتبه را بده و بمن [illegible] داد وزیر حواله را آورد نزد امیر و امیر فوراً
[illegible] گردن وزیر را زدند صبح شد جوان ندیم حاضر حضور خلیفه
شد معتصم تعجب کرد گفت مگر حواله را نبردی گفت فلان امیر گفت [illegible]
[illegible] وزیر از من گرفت ناگاه خبر آمد که وزیر کشته شد خلیفه [illegible]
حیرت [illegible] گفت تو چرا دیروز دماغ خود را گرفته بودی
چرا گفته دهان خلیفه بو میدهد قسم خورد من چنین حرفی نزده ام
و من دماغ خود را نگرفته بودم بلکه دهان خود را گرفته بودم [illegible]
خلیفه و وزیر را پنهان کرده بود معتصم متنبه شد گفت حق بجای
خود قرار گرفت من حفر بئراً لاخیه وقد وقع فیه [illegible]
در [illegible] که در [illegible] عصبانی شد [illegible]
[illegible] بدون آنکه قصد قتل او را داشته باشد [illegible]
زوجه خود رسید آمد نزد بعضی از دوستان مشورت کرد او گفت باید
یک جوان صبیح خوبی را بخانه ببری [illegible] بعد اقارب خبر شوند
بگو [illegible] آمدم خانه دیدم این جوان با زن من مشغول زنا [illegible]
[illegible] کشتم [illegible] همین کار را کرد و اقارب زن آمدند دیدند
ساکت شدند [illegible] خوب کرد پس آن کسیکه با او مشورت کرده بود
برادر داشت صبیح و ملیح [illegible] شب بخانه نیامد آمد نزد آنکسیکه او را

او را تعلیم کرده بود که تنگدستی چون گفت آیا انکاری که ترا گفتم
انجام دادی گفت بلی گفت من به بیمم اخوان را یا دیده صحیح کرد
خاک بسر آن من بحث گفت جوان بسیر من نیست من خبر نگرا
در کتاب انیس عشریه که زن و مردی روزی با هم مرغ بریان
غذا میخوردند سائلی آمد سؤال کرد آن مرد گفت بزوجه اخر
که برو این مرد را از در خانه بیرون در را ببند چنین کرد
اتفاقا آن مرد فقیر شد زوجه خود را هم طلاق داد روزی
با شوهر تازه مشغول خوردن مرغ بریان بودند سائلی سؤال کرد
مرد گفت برخیز این مرغ را بده بسائل زن آورد دید شوهر
اول است مرغ بریان را داد خشمگریان آمد مرد گفت چرا گریه
میکنی گفت این شوهر اول من است مرد گفت والله منهم همان
سائلم خدا را خبر کرد او را فقیر   حاصل گناه [illegible] معتصم
که آمر به شهادت آن بود که حضرت جواد الائمه را شهید کرد
نهم از خلفا ابوجعفر الواثق بالله فرزند معتصم بود
ولادتش بیست و یکم شعبان سنه صد و [illegible] بود و کنیتش بود
و وفاتش در ۲۴ ذیحجه سنه [illegible] در سامری
و در آنجا هم دفن شد [illegible] در تاریخ خود نوشته که الواثق
بالله القدر با آل علی احسان کرد که یکنفر فقیر در میان ایشان
نبود چون موتش فرا رسید امر کرد فرش از زیر پایش برچیدند
صورت بالای خاک گذارد گفت یا من لم یزول ملکه ارحم من
یزول ملکه   دهم از خلفا متوکل بن معتصم که برادر
برادر الواثق بالله و او رذترین خلفای بنی عباس بود مثل یزید
در خلفای بنی امیه در کتاب هدیة الاحباب از حضرت امیرالمؤمنین
مروی است عاشرهم اکفرهم یقتله اخص الخلق به که پسرش منتصر
پسرش او را کشت بجهة آن حرکات زشت خود و وزیرش را
بود

بدرک واصل نمودند   در وضعیات است در زمان متوکل خط
نسخ را محمد بن علی بن مقله وزیر متوکل اختراع نمود که قبلا خط
کوفی معمول بود بعد خط نسخ را یاقوت نام مستعصمی که از
اقارب و اقوال علقمی وزیر بود تکمیل نمود خط یاقوتی معروف
بعد در عصر میر علی استاد میر عماد که عهد شاه عباس ثانی بود
نسخ تعلیق اختراع شد   و خط شکسته را میرزا شفیعای
عجم اختراع کرد و درویش آن را تکمیل کرد [illegible]
المستغنی الجی ماه متوکل از سادات و نجبای زمان عصر خود بود
در تذکره سلطان جوزی است که احمد بن خصیب گفت من منشی او
بودم روزی خادمش آمد که بیا سیده مادر متوکل ترا میطلبد
رفتم و او کیسه که در او هزار اشرفی بود بمن داد گفت این وجه را
تقسیم کن بین مستحقین که از پاکیزه ترین مالهاست و نوشت
اسامی اشخاص را که با ما میدهی تا اینکه بعد هر وقت
از اینگونه مال بدستم آمد باز بدهم ابن خصیب گفت آمدم اسامی
مستحقین را از رفقا پرسیدم و نوشتم سیصد اشرفی آن را بمستحق دادم
و بقیه هزار اشرفی نزد من بود که نصف شب صدای در خانه بلند
شد پرسیدم کیست گفت من فلان مرد علوی هستم در همسایگی تو
رخصت دادم آمد پرسیدم چه کار داری گفت مختصر اینکه گرسنه‌ام
من یک اشرفی باو دادم مراتب شکر گذارد و رفت پس زوجه من
خبردار شد گفت وای بر تو اولاد پیغمبر در همسایگی تو چرا یک اشرفی دادی
برخیز هر چه از اشرفیها باقی مانده ببر بده باو تا پیغمبر از تو راضی باشد
و من متنبه شدم برخواستم بعجله رفتم و کیسه اشرفی را تمام باو دادم
برگشتم پشیمان شدم که اگر خبر متوکل برسد خواهد مرا بقتل رساند
زوجه من مرا تسلی داد که مترس توکل بخدا کن در این سخن بودیم که حلقه
در بلند شد آمدم دیدم چراغها [illegible] غلامان [illegible] سیده ترا
میطلبد با کمال ترس رفتم [illegible] شنیدم صدای

چندان گریه سجده بلند است گفت ای احمد خدا بتو و زوجه تو
جزای خیر دهد در ساعت بعمه را که نزد من آمده بود
خداوند تو را و زوجه احمد خصیب را جزای خیر دهد پس
چه کلام است من قضیه را حکایت کردم داو گریه میکرد
فرستاد غلامانش رفتند چند جامه و اشرفیها آوردند
گفت این را نزد علوی و آن جامها را نزد زوجه تو گرفتم
آمدم در خانه علوی تا در را کوبیدم آمد گفت احمد بده
آنچه را که با تو هست و گریه میکرد گفتم چرا گریه میکنی گفت
چون از نزد تو آمدم زوجه من پرسید چه کردی من واقعه را گفتم
گفت برخیز هر دو ما وضو سازیم دو رکعت نماز بخوانیم و دعا کنیم
در حق احمد و زوجه اش برخواستیم نماز خواندیم دعا کردیم خوابیدیم
در خواب رسول خدا را دیدم فرمود من شکر کردم خدا را از احمد
و زوجه اش در باب جامه که بتو کردند و بهم در ساعت برای تو
چیزی بیاورند بگیر و قبول کن آن را   یازدهم از خلفا ابو جعفر
محمد المنتصر بالله ابن متوکل ابن معتصم ابن هارون بود مدت
خلافتش شش ماه و یکروز بود و در سن بیست و شش سالگی از دنیا
رفت جمیع اقبال بدرکشی بود عمرش کوتاه شد در تاریخ خلفا
یک روز منتصر امر کرد از خزانه متوکل قطعه فرشی بیرون آوردند
مجلس را فرش و مزین نمودند در وسط آن فرش دایره ای بود
در میان دایره صورت سواری بود که تاج بر سر داشته در اطراف
آن دایره خطوط بفارسی نوشته بودند منتصر کسی را طلب کرد که
خطوط آن را بخواند نوشته بود من شیرویه بن کسری بن هرمز
پدرم را بقتل رسانیدم لذا زیاده از شش ماه زندگی نکردم منتصر
در غضب شد حکم کرد آن قطعه قالی را که از طلا بافته بودند سوزانیدند

دوازدهم از خلفا

دوازدهم از خلفا المستعین بالله احمد بن معتصم بود برادر متوکل
عموی منتصر ولادتش چهارم رجب سنه دویست و بیست و یک بود
و در سیوم شوال سنه دویست و پنجاه و دو سعید حاجب او را
بقتل رسانید   سیزدهم از خلفا ابو عبدالله المعتز بالله محمد ابن
متوکل ولادتش یازدهم ربیع الآخر سنه دویست و سی و دو بود و در
اول ماه شعبان سنه دویست و پنجاه و پنج صالح وصیف او را
بقتل رسانید   چهاردهم از خلفا المهتدی بالله محمد بن واثق بالله
ابن معتصم بالله ابن هارون رشید بود ولادتش پنجم ربیع المولود
سنه دویست و نوزده و در شانزدهم ماه رجب سنه دویست و
پنجاه و شش او را کشتند موصوف بود بزهد و ورع مثلش
در خلفای بنی عباس مثل عمر بن عبدالعزیز بود در بنی امیه و حکمه قتل
او این بود که بابک ترکی که معروف بظلم و عصیان گشته بود بنی
ترکها جمع شدند او را کشتند بیرون ار [illegible] دائم کمعروف عسکر در خزائن
طلا و نقره که در خزانه بود شکست و مردم را از عرق و شراب
منع مینمود   کاتب گوید دیگر بار حالی که هم ضعف نفس شدت
مرا اذیت میکند و هم خفقان قلب بتحریر اطناب نمیرود
الحمد در حالی متحیرم که تمام قوای را از من گرفته خصوصا سنه
الشهرا نموده و جگر بقلبی خشک شده که بلغه نمیتوانم بروم
مجبورم تمام علاج هر کسی موجود شده از دو جسر دل و
[illegible] بعوالم بعد از ذلک نیست یک صفحه بنویسم لا که نتوانم
که لطف و زور حضرت در رشته تعلیم لذا خود را با اینحالت
مشغول کرده ام که کمتر خیال کنم و لکن تاریخ حالات خلفا
بنی عباس مرا کسل کرد و مطلب ایشان همه نیست که قابل تحریر باشند
ناچار مختصر چون مختصر را ملتزم شدم از جمله خلیفه بیست و دوم
المستکفی بالله عبدالله ابن مکتفی بالله است در زمان خلافت
مستکفی احمد بن بویه داخل بغداد شد مستکفی با او خلعت داد

خلعت گرانبها داد و او را ملقب کرد بمعز الدوله و برادرش
علی ابن بویه را ملقب نمود بعماد الدوله و برادر دیگرشان را
که حسن ابن بویه باشد ملقب کرد برکن الدوله و خود را
ملقب نمود بامام الحق و بالقاب سکه زد در حیوة
الحیوان از وفیات الاعیان ابن خلکان نقل کرده که بویه
پدر علی عماد الدوله و حسن رکن الدوله و احمد معز الدوله
مرد صیاد فقیری بود که معاش او منحصر بود بصید ماهی در
تاریخ خلفاست که بویه در خواب دید که از احلیل او آتشی
بیرون آمد تمام دنیا را روشن نمود تعبیر خوا گرفت تعبیر کردند که اولاد
تو در دنیا سلطنت خواهند کرد باندازه فراگرفتن آتش احلیل
در دنیا استیلا پیدا کنند لکن بعدالت نباشد چون عماد الدوله
مالک شیراز شد اصحاب و جند او از او طلب تنخواه و مواجب نمودند
متفکر بود که چیزی ندارد بآنها بدهد و نزدیک بود سلطنتش مختل
شود یک روز به پشت خوابیده بود دید ماری از سیاهی در سقف خانه
از سوراخی بیرون شد داخل سوراخ دیگر شد رسید فلان کس را
طلبید امر کرد نردبانی بگذارند که مار را بدست آورده بکشند پس
غلامان قدری ~~[illegible]~~ شکافتند غرفه پیدا شد چون غرفه را
شکافتند دیدند چند صندوق آنجا هست در صندوقها باز
کردند پر است از اشرفی شمردند پانصد هزار اشرفی بود عماد الدوله
تقسیم کرد میان جند و لشکریان خود باز در تاریخ خلفا نوشته
عماد الدوله روزی سوار بود با جمعی میرفت ناگاه دست و پای
اسبش فرو رفت پس امر کرد آنجا را شکافتند گنجینه پیدا شد
و جدشان ابن بویه مرد فقیر درویشی بود خدا خواست بدیشان سلطنت
میدهد دولت آن است که بیخون دل آید بکنار ورنه
این نیم نقش در همه جا پیداست معز الدوله در سنه سیصد و سی و چهار
المستکفی بالله را

المستکفی بالله را از خلافت خلع نمود و دیالمه خانه‌اش را که بود
همه را غارت کردند پس پسر عمش المطیع لله ابو القاسم فضل
ابن مقتدر را بجای او نشانیدند که خلیفه بیست و سیم بود
او هم در سنه سیصد و شصت و چهار از دنیا رفت در تاریخ
خلفاست که در سنه سیصد و پنجاه و یک زمان خلافت
المطیع لله شیعیان بغداد بدرهای مساجد نوشتند که
لعنة خدا بر معاویه و کسیکه فدک فاطمه را غصب کرد و لعنت خدا
بر کسیکه مانع شد حضرت امام حسن را پهلوی جدش دفن نمایند
و لعنة خدا بر کسیکه اباذر را از مدینه تبعید کرد الخ در زمان
المطیع لله بود معز الدوله احمد بن بویه حکم کرد در مصر در اذان
حی علی خیر العمل بگویند و در سنه سیصد و پنجاه و دو حکم کرد که
در عاشورا در بغداد باید دکاکین بسته شود طباخین طبخ ننمایند
علمهای سیاه برپا کنند حتی زنها گیسوان پریشان نمایند لطمه
بصورتهای خود زنند و اقامه عزا نمایند از امام حسین و این
اول روزی بود در بغداد تاسیس اساس روضه خوانی و عزاداری
شد و در مصر در زمان سلاطین فاطمیه اسماعیلیه در عزاداری
حضرت سید الشهدا اقامت برپا میکردند صاحب کتاب سیاسة
المحمدیه و سیاسة الحسینیه خوب مفصل نوشته است در سال مذکور
در بغداد روز عید غدیر جشن مفصلی کردند و در این سال دو بچه
را آوردند نزد ناصر الدوله دیلمی عمرشان بیست و پنج سال
پشتشان بیکدیگر ~~[illegible]~~ چسبیده بود توام بدنیا آمده بودند
و هر دو ناف و معده و دو احلیل داشت و دو ذوق و دو
لون در خوردن مختلف در ادرار مختلف هر یک اشتها داشتند باهم
غذا نخورند بلکه هر یک علیحده هر وقت میخواست میخورد پس یکی از
آنها مرد و دیگری زنده بود ناصر الدوله اطبا را جمع کرد بلکه این دو را
از هم جدا کنند عاجز ماندند بعد از چند روز از عفونت دیگری هم مرد

در سنه صد و پنجاه سه در مصر اذان دادند حی علی خیر العمل بگویند در اذان
و در سنه سیصد و شصت مؤذن در شام علنا گفت حی علی خیر العمل
و در سنه سیصد و شصت و سه المطیع لله مسترخی شد اعضای آن شل
شد و در زبانش ثقلی و شکنی پیدا شد پسرش الطائع لله را در
جای خود بخلافت نصب کرد پس هفتم از خلفای بنی عباس که بهمان
سی و هفت بودند ابو احمد المستعصم بالله عبدالله ابن مستنصر بود
که آخر خلفا بود در حبیب السیر است که در حدود سنه ششصد و
پنجاه و پنج هلاکو خان بعد از منکو قاان از تولی خان ابن چنگیز
چنگیز خان تاج سلطنت بر سر نهاد و برای تسخیر بلاد بصواب دید
محقق خواجه نصیر الدین طوسی برادر خود را فرستاد از راه کردستان
بغداد و لشکر تتار و مغول هم دو گروه گشته متعاقب گردیدند
در سنه مذکور فوق از همدان حرکت کرد برای بغداد و چون قبلاً
وزیر مستعصم شیعه بود و کینه بر مستعصم در دل داشت چرا که در
دعوای شیعه و سنی در بغداد با سنیها همراهی کرده بود و شیعه را
مغلوب نموده تمام محله کرخ را که شیعه بودند قتل و غارت
کرده بودند این بود چون خبر حرکت لشکر چنگیزیان باو رسید
پنهان آمد نزد مستعصم گفت لشکریان زیاد شده اند و در
خزانه چیزی نمانده و امروز هم در عالم پادشاهی مطیع مگر اهل
شما باج و خراج میدهد خوب است اجازه بفرمایید خیلی از
لشکریان مرخص شده مشغول کسب شوند و خزینه را هم پر کنیم
خالی نماند مستعصم پسندید بدین وزیرش ابن علقمی آمد جمیع از
لشکریان را مرخص کرد و قاصدی هم برای هلاکو خان
فرستاد که برادرم تو را نشنیده بود مطلب را با تو بیان مثل
حال برای او نوشته بود خبر داد از حالت خود که حرکت
بیا من لشکریان خلیفه را متفرق کردم و با تو همراهم
چون خبر

چون خبر آمدن چنگیزخان بهمدان ببغداد رسید خلیفه با وزیرش
ابن علقمی مشورت کرد عرض کرد لشکر مغول چه عوض دارند
که سپاه بغداد را شکست بدهند دیگر نهایت بغداد آب دارد
با نهرها بشکنند و یا سیبها بول کنند همه را خواهند هلاک
نمود با این حرفهای واهی خلیفه را اغفال کرد تا اینکه خبر رسید
لشکریان مغول نزدیک بغداد آمده اند خلیفه دو نفر از سر کرده
های بزرگ با ده هزار لشکر فرستاد بعد از مقابله شدید مغلوب
شدند خلیفه با وزیر مشورت کرد که چه باید کرد وزیر گفت از
قراری که بمن رسیده چنگیزیان لشکر زیادی دارند در چهار فرسخی
بغدادند کار از اینها گذشته خوب است اگر مصلحت بدانید خود با
تحف و جنسهای نفیسه تشریف ببرید همانجا تمام تابعین امر را
خاتمه دهید این بود خلیفه با وزیرش روانه شد رفت چنگیز
امر کرد حبس کرد مصلحت کرد درباره شاه همه گفتند باید کشت
کسی بر سوار کشتن راضی نشدند و جمعی از عباسیین را هم گرفتند هلاک
کردند خلافت عباسی ختم شد

بسمه تعالی احوال حالات امام هفتم سلام الله علیه است
در کتاب عمدة الطالب است که مردم میگویند موسی ابن جعفر باب الحوائج
معروف باب حوائج الی الله است و من معنی آن را نفهمیدم تا اینکه دیدم
در کتاب منتظم ابوالفرج ابن جوزی که احدی از خدا حاجتی طلب نمیکند
مگر اینکه قصد زیارت آنحضرت نماید حاجتش برآورده میشود و من و
غیر من تجربه کردیم چنین بود و والده ماجده اش حمیده بربریه در کتاب
عیون بسند معتبر از علی ابن میثم روایت کرده که حمیده والده ماجده
حضرت ابا ابراهیم از جمله اشراف و بزرگان عجم بود مثل والده حضرت
سید الساجدین عبارت اخبار از کاتب بود بحمدالله تا نجیبات ایشان افتخار
بسیار است حضرت باقر مکرر میفرمودند این [illegible] و خذها
الیک خداوند پسر از او بتو خواهد مرحمت فرمود که بهترین اهل روی زمین
باشد در اصول کافی و ارشاد مفید است ولد ابوالحسن موسی بالابواء

سنه ثمان وعشرین ومأة والواء خیر لعیت بین مکه ومدینه حضرت
ابا ابراهیم بود ابو الحسن هم خوانده اند ولکن در لسان اخبار تعبیر نفر
از ائمه اطهار بود ابو الحسن میخوانند اول امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب
دوم امام رضا علیه السلام سیوم امام علی النقی الهادی سلام الله علیهم
اما شهادت ورحلت آنحضرت در غالب کتب معتبره مثل مصباح
المتهجدین واعلام الوری وروضة الکافی ومناقب ودروس
وکشف الغمه در بیست وپنجم رجب سنه صد وهشتاد وسه بوده اما
در روز جمعه ودر اصول کافی وارشاد رحلت آن بزرگوار بود در
ششم رجب سنه مذکوره وقبر در بغداد در حبس سندی ابن شاهک و
در زمان رحلت پنجاه وپنج سال وپنجاه روز از سن مبارک گذشته بود
وسی وچهار سال وده ماه بعد از پدر بزرگوارش امامت فرمود هارون
ملعون لعنه الله بوده وعمره مفرده آمد مدینه مردم مدینه به پیش رفتند وچادر
وخیمها بیرون مدینه برپا کرده بود وحضرت ابا ابراهیم به دیدن تشریف
نبرد عاقبت غلام هارون آمد که خلیفه شما را طلبیده در چه بود که غلام
حضرت پوست چینی حضرت به معراض میکرد حضرت فرمود ما را با هارون
کاری نیست غلام هارون عرض کرد حالا که صحیح نیست تو لیکن بعد از آن میشود
حضرت به اصرار کرد وحضرت سوار شد تا نزدیک بساط چادر
خواست پیاده شود هارون صدا زد لا والله الا علی بساط حضرت
سواره میرفتند تا در خیمه پیاده شد هارون رفت خیلی احترام
کرد تا وقتیکه حضرت خواست تشریف ببرد چند کیسه زر گذارد خدمت
حضرت وحضرت سفر بود ما را احتیاج نیست آخر الامر عرض کرد به عبید
بفقرا ببرید پس رسید از فقرای اولاد تو پس گفت علی ابن
اسمعیل ابن جعفر صادق است شبانه فرستاد علی ابن اسمعیل برادرزاده
به جانب حضرت ابا ابراهیم سخنانی گفت وتبانی کردند که فردا بیاید در
مجلس هارون سعایت نماید بقولی شصت وبقولی دویست هزار درهم
برای علی ابن اسمعیل داد نوشته اند شصت هزار درهم حواله کرده از خراج فلان
ومعنی تو دادند که میخواست لذت ببرد در همان سفر داعی اسمعیل
آمد در مجلس

آمد در مجلس هارون گفت ما ظننت ان فی الارض خلیفتین حتی رأیت
و دیدم عمی موسی ابن جعفر مردم را بسوی خود دعوت میکند قریه
خریده بسی هزار دینار فروشنده گفت من این قیمت از دینار میخواهم
بلکه قسم دیگر میخواهم سی هزار دینار دیگر که او میخواست آورد داد
پس هارون آمد مدینه بزیارت قبر مطهر پیغمبر عرض کرد یا رسول الله عذر
میخواهم از تو الخ الا که درباره موسی ابن جعفر خیالی دارم که اولاد
دارد تفرقه افکند یعنی امت تو پس فرستاد حضرت را از میان
حرم جدش ... بیرهنه بردند هارون دو محمل بست وروانه کرد
با غلامان یکی بجانب بصره که حضرت در آن محمل بود یکی بجانب کوفه
بردند بصره نزد عیسی ابن جعفر منصور دوانقی برادر زن
زوجه هارون نمودند که حضرت را حبس نماید یکسال در بصره حبس بود که
آخر نوشت بجانب هارون که من هر چه خواستم ایرادی از این سید مظلوم بگیرم که او را
بقتل آورم چیزی ندیدم یا به دیگری بسپار یا روانه میکنم او را
حضرت را از بصره بردند بغداد دمعه الساکبه می نویسد حضرت یکسال در
بصره ماند بعد بردند بغداد نزد فضل ابن ربیع یک مدتی هم در حبس او بود
امر کرد حضرت را بقتل آورد او هم امتناع کرد بعد از آنجا نقل داد
بردند نزد فضل ابن یحیی ابن خالد برمکی مدتی هم آنجا در حبس بود
با او هم تکلیف کرد فضل هم اباکرد از قتل حضرت پس از آنجا هم بیرون
آورده سپرد به اراده نقد سندی ابن شاهک واو حضرت را مسموم نمود
مسافر غلام حضرت رضا سلام الله علیه میگوید در هر شب فرش خواب
حضرت رضا را در دهلیز خانه می افکندم همه شب بعد از نماز عشا به آنجا
میخوابید تا چهار سال بعد یکشب حضرت رضا تشریف نیاوردند که بخوابد
اهل وعیال تمام شب تا صبح با کمال اضطراب خواب نکردند صبح شد
دیدند حضرت تشریف آوردند اما با چشم گریان سؤال کردند معلوم شد
رفته بود بالین پدر بزرگوارش را غسل وکفن امر به تجهیز خواسته که

خواستند که صدای بیرون بلند کنند فرمود ساکت باشید که ما هم منتظریم
از جور خلفا حالا مسکن بشید اینها حکم بغیر ادعای علم غیب میکنند
صبر کنید چند روز دیگر خبر میرسد آنوقت گریه کنید و از اینجا هم
دانسته میشود که چه مقدار التقیه بوده و چه قدر خائف بودند
در رجال کبیر در ترجمه حالات علی بن یقطین وزیر هارون چند روایت نقل
میکند که اینها صریح است که حضرت چهار سال در زندان بوده
و هم در اصول کافی روایت کرده از غلام حضرت که گفت ذکر شد که در حبس
مرتبه در بغداد هارون الرشید خود دید خواست بعد از قتل حضرت نبود
نتوانست کار بر غضبان منظور آمد که قصر او را هم میخواهد بطلبید گاه
و نیمه حضرت آمد در دعوت گفته بود خدایا گمان کرد اگر موسی تو یکشب زنده گذارد
مکیش بر بیرون آورد شخص مهیبی بفرستید که او هم بکشد بر جسته
خود تو بیرون آورد گفت اگر جسارت بحضرت کنی گردنت را میزنم
بعد از لحظه باز پیر دیگر بزرگ کشید دید شخص هم شمشیر بیرون کشیده الی
و در عیون از علی بن ابراهیم از پدرش روایت کرده که گفت شنیدم
از یکی از اصحاب خودمان وقتیکه حضرت را آوردند بغداد حبس
کردند حضرت در شب تجدید وضو کرد چهار رکعت نماز خواند دعا کرد
باین دعا که خدا او را از حبس هارون نجات داد و این دعا این است یا سیدی
یا مخلص الشجر من بین رمل و حجر یا مخلص اللبن من بین فرث و دم و یا
مخلص النار من بین حدید و حجر یا مخلص الولد من بین مشیمة و رحم
خلصنی من حبس هارون که هارون در خواب دید مرد با حربه
شمشیر کشیده میگوید حضرت موسی را خلاص کن والا گردنت را میزنم از
خواب جستن کرد حاجب را فرستاد حضرت را نجات داد برد نزد
خلیفه با خشم بحضرت ادعا کرد گفت سلام علی موسی که هارون نیز
سه خلعت بحضرت پوشانید و مرکب خاصه خود را حاضر نمود

[illegible]

دعوی کرد

دعوی کرد باید کتابی کو با در سیاست باز من بنویسی و هفته دیگر در
شریف بیاور نزد من بعد بحاجب فضل بن ربیع سپرد که حضرت را
بمنزل برسان فضل پدرش ربیع بن یونس بن محمد بن کیسان حاجب
منصور دوانیقی بود بعد وزیر منصور شد و پسر فضل عباس بن فضل
بن ربیع حاجب محمد امین بود و فوت ربیع در سنه صد و
شصت و نه بود   در ذکر اولادهای حضرت ابا ابراهیم سلام الله علیهم
سی و هفت نفر بودند هیجده پسر و نوزده دختر اما پسر
حضرت علی بن موسی الرضا و ابراهیم و عباس و قاسم و اسمعیل
و جعفر و هرون و حسن و احمد و محمد و حمزه و عبدالله و اسحق
و عبدالله و زید و حسین و فضل و سلیمان اما دختران حضرت
فاطمه الکبری و فاطمه صغری و رقیه و حکیمه و ام ابیها و رقیه صغری
و کلثوم و ام جعفر و لبابه و زینب و خدیجه و علیه و آمنه و
حسنه و بریهه و عایشه و ام سلمه و میمونه و ام کلثوم اما
ابراهیم ملقب است بابراهیم المرتضی و لکن غیر ابراهیم مجاب است که
در کربلا در میان رواق مدفون است چون او پسر محمد العابد ابن
موسی الکاظم است و ابراهیم المرتضی جد چهارم سید مرتضی و سید
رضی است چون که آنها پسران ابواحمد حسین الموسوی
الابرش ابن محمد الاعرج بن موسی ابی سبحه ابن ابراهیم المرتضی
ابن موسی بن جعفر اند در ارشاد است و کان ابراهیم ابن
موسی شجاعا کریما در زمان مامون امیر یمن بود از جانب
محمد بن محمد بن زید بن علی ابن الحسین ابن علی ابن ابی طالب در مکه معظمه
با مامون خروج کرد و در سنه دویست تشریف برد به یمن و
انقدر از کفار اهل یمن را بقتل رسانید که اهل یمن گفتند ابراهیم
جزار و با اهل یمن استیلا پیدا کرد و قبرش معلوم نیست

اما عباس ابن موسی الکاظم بعد از پدر رفت نزد ابو عمران
قاضی مدینه از حضرت رضا شکایت کرد و اسحق ابن جعفر
صادق در آنجا بود برخواست و دست او را گرفت گفت برخیز
اینک سفیه ضعیف احمق بیرون کرد و قاضی هم اعتنا نکرد
خبر بحضرت رضا رسید فرمود طلب کنید عباس را چون رسید فرمود
و قرض او را ادا کرده باین حرکت امر فرمود تمام قرض
او را دادند و فرمود والله من دست از مواسات و احسان
شما بر نمیدارم تا وقتیکه روی زمین راه میروم تا هر چه
میخواهید بگوئید و عباس را پسران چند بوده منجمله
قاسم نام بود که شده نقیب و ترس از بنی العباس در یکی از
قراء مدینه بسر برده کار میکرد امر خود را میکند تا نبیند و هیچ کس او را
نمیشناخت و دختری داشت مردم آنجا جمع فرمقتضیه بجهاد
و زهد او بودند تا آنکه رفیقی در وقت آمد با او وداع کرد
مکه معظمه قاسم فرمود من یک حاجت بتو دارم این دختر را
ببری مدینه و فلان خانه را سؤال کنی و او را با جر آنجا به بسیار
مرحمت کنی قبول کرد آورد و سپرد هنوز مرحمت نکرده بود که
صدای شیون از آنخانه بلند شد در تمام مدینه منتشر شد
پرسیدند چه شد گفتند الان خبر آمد قاسم عباس از دنیا
رفت الان مرد از عراق دختر او را آورد من تعجب کردم و
برگشتم دیدم رفیق من از دنیا رفته گفتم انا لله انا الیه راجعون پسر
عباس پسر موسی الکاظم است در همانجا رانی بقعه و حوض ساخته
زیارتگاه مردم است اما قاسم ابن موسی الکاظم خیلی
جلیل القدر بود بقسمیکه حضرت امام رضا در باره او
فرمود اگر اختیار با من بود قرار میدادم امامت را در
فرزندم قاسم اما اختیار با من نیست محلی مطلوب است از

ازجمله

۱۵۸

از جمله امام زادگانیکه هم نسب ایشان معلوم و هم قبرشان معروف است
یکی هم قاسم ابن موسی الکاظم است که قبرش در هشت فرسخی حله مزور
مسلمانان و معروف است و اما اسمعیل ابن موسی الکاظم او هم
امام زاده جلیل القدر بوده که علامه بهبهانی میفرماید از اکثر تصانیف
او معلوم میشود خیلی جلیل القدر بوده صاحب کتب بسیار که از جمله
در آنها اکثر از احادیث نقل میکنند و اسمعیل هم صاحب اعقاب بوده
بعضی در مصر بعضی در شام بعضی در آذربایجان بعضی در طبرستان ساکن
بودند اما احمد ابن موسی الکاظم المشهور بشاه چراغ در
ارشاد است و کان احمد ابن موسی کریما جلیلا ورعا و کان ابو الحسن
موسی علیه السلام یحبّه و یقدّمه و وهب له ضیعته المعروفة بالیسیرة
و یقال ان احمد ابن موسی اعتق الف مملوک و اسمعیل ابن
موسی الکاظم میفرماید پدرم اولادش را برد بقریه از قراء مدینه
و بود با احمد ابن موسی بیست نفر از خدم و غیره اگر احمد می ایستاد همه
می ایستادند اگر می نشست همه می نشستند در بدایع الانوار است
که احمد قریب هزار قرآن با خط خودش نوشت و در بغداد ساکن
بود چون خبر شهادت امام رضا باو رسید شب و روز گریه میکرد
همه مخزون بود از بغداد خروج کرد بر مأمون لعنه طلب خون را در
با او بودند سه هزار نفر از غلامان و شیعیان و سه هزار نفر هم از اقوام
و عشیره آمدند بجانب خراسان چون بقم رسید حاکم قم با لشکر زیاد
از شهر خارج شد و با احمد مقاتله نمود جمعی کثیر از سادات
هاشمی و فاطمی شهید شدند که مزار انها در قم مشهور است و احمد
از قم حرکت کرد آمد با شیراز از نواحی خراسان در میان کوه
فرود آمد همانجا از دنیا رفت و قبرش در آنجا موجود است و لکن صاحب
بدایع می نویسد که حق آن است که آنجناب از خراسان مراجعت
نمود و در شیراز وفات نمود صاحب مجد الکویه قبر احمد بقعه و گنبد
طلا و صحن و خدمه بسیار دارد که مطاف عامه خلق است و در

از جمله امام زاده هائی هستند که هم جلال و قدرشان معلوم است و هم
قبرشان کاتب گوید مختصر در همین جزوات از حالات ایشان نوشتم
و کذلک برادرش محمد بن موسی الکاظم در ارشاد که کان من اهل
الفضل والصلاح طوریکه کتب زنده دار بود و تمام شب بود وضو
میساخت و نماز میخواند و عبادت میکرد و خواهرش رقیه میفرمود به
ساعتی میخواند الله باز میخواست و وضو میساخت که صدای آب
وضویش بگوش شنیدم همیشه متذکر بودم آیه مبارکه بود کانوا
قلیلا من اللیل ما یهجعون و این جناب برادر ابوینی شاه
چراغ است که بر قبرشان در شیراز صاحب بقعه و بارگاه و
گنبد طلا و موقوفات بسیار اند و اما جناب حمزة ابن الکاظم
که هم برادر ابوینی شاه چراغ است بسیار جلیل القدر است که گرده
در این جزوات حالات آن بزرگوار را نوشته ام همان است که مرقد
منورش در نزدیک قبر حضرت عبد العظیم حسنی بقعه و ضریح نقره
و بارگاه مفصلی دارد و آن قبریکه در کوی سفید تبریز است که
بنام امام زاده حمزه است قبر حمزه بن حمزه است و [illegible]
یعنی جد حمزه بوده و این حضرت اعلی جد سلاطین صفویه است
با این تفصیل که شاه سلطان حسین آخر سلاطین صفویه است
که منقرض شد و منقرض شد بفتنه افغانیه در اصفهان و او پسر
شاه سلیمان بود و او پسر شاه صفی ثانی بود و او پسر
شاه عباس ثانی بود و او پسر شاه صفی اول بود و او پسر
صفی میرزا بود که او را کشتند و بسلطنت نرسید و او پسر شاه
عباس اول بود و او پسر سلطان محمد مکفوف بود که معروف
بود بخدابنده و او برادر شاه اسمعیل ثانی بود و این هر دو پسران
شاه طهماسب بودند و او پسر شاه اسمعیل اول است که
سر سلسله سلاطین صفویه است که ابتدا از گیلان خروج نمود
با بعضی از مریدهای صوفیه خود و در سنه نهصد و شش در سن
[illegible] از دنیا رفت و او مروج مذهب شیعه بود که در
سن سی و هشت سالگی از دنیا رفت تقریبا بیست و پنج سال سلطنت کرد

و پسران

و پسرش شاه طهماسب تقریبا پنجاه و چهار سال سلطنت کرد و پسر او
شاه اسمعیل ثانی زیاده از یکسال سلطنت نکرد و معاصرین سید
المحققین سید حسین بن سید ضیاء الدین سبط محقق ثانی
شیخ علی کرکی در عهد سلطنه از دنیا رفت و جمعه معاصرین سید الرواد
که شاه اسمعیل ثانی با امر پدرش شاه طهماسب مدتی در قلعه از
قلعه های قره داغ محبوس بود و چون شاه اسمعیل اول و شاه
طهماسب صلح مذهب شیعه را ترویج میکردند علمای عامه
لعنهم الله قلوبشان از حقد و کینه مملو بود مثل میرزا مخدوم ملعون
صاحب نواقض الروافض و جمع دیگر در زمان حبس شاه اسمعیل
ثانی مشغول اغوا و اضلال او شدند و او را از رویه پدرش
بیرون بردند و از رسم جدش خارج کردند و قلب او را از علمای
شیعه منقلب و منصرف نمودند چون بعد از پدرش شاه طهماسب
بتخت سلطنه نشست با اهل ایمان بنای خصومت نهاد و بخصوص
با این سید جلیل سبط محقق حتی اینکه خواست سکه و دنانیر که پدر
و جدش با اسم ائمه سلام الله علیهم نقش کرده بودند بهانه اینکه
آن اسماء بدست کفار میافتد حک نماید جناب سید جهت
فرمود میخواهی حک بکن میخواهی نکن ولکن لا بد باید نقش کنی
هر کجا نقش کنی رد میشود و در لعن ابوبکر و عثمان و عمر معمول
سلطان شنیده گفتند در زمان زشته ملکت شاه اسمعیل با
معشوق حق مست از خانه بر آمده و در آن حال سید حسین هم تهدید
میکرد و مقابل همان شب دعای علوی مصری را خواند از خدا
خواست که او را با این حال بگیرد سلطان از خوف سید
آن شب هلاک شد فجاءة یا مسموم کاتب گوید شنیدم حقیقی
یا میرزایان امر و توبه حقه داشت از طلا که در او بود جبهای
معجون بجبه از دیاد قوه باه غلام خاص که وارد شد با خطای
خاص مثل این جبهای ساخته بود و لکن مسموم با سم زیاد [illegible]
کرده بود الله [illegible] شاه اسمعیل [illegible] معشوق [illegible]

گرفت داروا طاق شد صبح بیرون نیامد آخر در را شکستند
آمدند دیدند مرده است ناصرالدین شاه رحمة الله علیه فرزند بود
اگر ملا تم قدرت کی است تو را بیرون آورده اینجا آنست بعد
مولو هم بعد از او برادرش سلطان محمد خدابنده که
سلطنت کرد بعد پسرش شاه عباس اول که مجدد رشید بود
او را در حال خود سلطنت نمیده و او چهل و چهار سال
سلطنت کرد بعد از او نوه اش شاه صفی اول چهارده
سال سلطنت کرد و در قم از دنیا رفت بعد از او شاه عباس
ثانی بیست و شش سال سلطنت کرد بلکه یازده ماه بیشتر
بعد از او پسرش شاه صفی ثانی تقریبا بیست و نه سال سلطنت کرد
و بعد از او پسرش شاه سلیمان و بعد از او پسرش شاه
سلطان حسین که آخر سلاطین صفویه بود اما جناب
عبدالله بن موسی الکاظم همان است که بعد از حضرت رضا علیه السلام دعوی
امامت داشت و بعد از شهادت حضرت ثامن الائمه
جمعی از علما و فقها از امصار و بلاد حرکت کردند برای
تحقیق امام که بعد از حضرت رضا کیست اول آمدند مکه معظمه
بعد آمدند مدینه وارد شدند خانه حضرت صادق روز جمعه نشستند
تا ناگاه عبدالله بن موسی بیرون آمد در صدر مجلس قرار گرفت
بعضی علما برخواست مسئله پرسید [illegible] نشنیده
در حال دیگر نوشته خصوص در مناقب ابن شهرآشوب بعد نوشته
پس علما تعجب کردند اولاد [illegible] بعد از حسین امامت در کجا قرار داد
[illegible] جمع شدند تا مسئله [illegible] که در [illegible] محلی
[illegible] دو [illegible] جوان و [illegible] ای جواد [illegible] عبدالله
گفت [illegible] که زوجه اش بگوید انت طالق بعدد نجوم السماء
طلاق محجوب میشود اما [illegible] جوان [illegible]
[illegible] کرد و [illegible] نمی [illegible] گفته
علما از [illegible] متحیر بودند چگونه برخیزند و کجا بروند
تا ناگاه

۱۶۰
تا ناگاه در از صدر مجلس باز شد موفق غلام از جلو آمد بعد حضرت
تقی جواد وارد شد در حالتی که ازعمامه [illegible] جلوه عجیب
سلام کرد و نشست مردم بعد از تواضع ساکت و صامت بودند آن
سائل اول از علما برخواست عرض کرد یا ابن رسول الله چه میفرمائید
درباره کسیکه به زوجه اش بگوید انت طالق بعدد نجوم السماء فرمود
اقرء کتاب الله عز و جل الطلاق مرتان فامساک بمعروف او
تسریح باحسان [illegible] و بلطلاق است عرض کردند
عمویت [illegible] گفت حضرت فرمود عمو جان از خدا بترس فتوا داده با
آنکه اعلم از تو هست [illegible] سائل [illegible] فرمود اگر [illegible]
باید تعزیر کرد [illegible] جوان [illegible] باید [illegible] باید آن
جوان [illegible] از شهر بیرون کرد علما عرض کرد [illegible]
فرمود لا اله الا الله عمو یا عم انه عظیم عند الله در روز قیامت [illegible]
نگاه [illegible] چرا [illegible] در حالیکه از تو اعلم بوده
عرض کرد [illegible] حضرت رضا علیه السلام فرمود [illegible] حضرت فرمود [illegible]
جواب [illegible] خصوص [illegible] فرمود که هم [illegible] کرده [illegible]
[illegible] کرده بود [illegible] قبر عبدالله در استرآباد [illegible]
صاحب کتاب مجالس المؤمنین فرماید قبر عبدالله و فضل و سلیمان
برادران حضرت کاظم در [illegible] است که در [illegible] فرسخی ساوجی است از
محال قم و این همه جا شیعیان بوده بخلاف ساوه که [illegible]
[illegible] بوده اند و همه [illegible] و این نزاع بوده اما اسحق
اسحق برادر امام موسی الکاظم [illegible] از اصحاب
حضرت رضا بوده اند و در عمدة الطالب است که اسحق اولاد
بسیار [illegible] ابوجعفر محمد بن حسن [illegible] بن
اسحق در شیراز مقتول شد و مدفون شد ظاهرا [illegible] است که
[illegible] است اما [illegible] زید النار بن موسی الکاظم
در مجالس المؤمنین است [illegible] ابراهیم بن موسی الکاظم المعروف [illegible]
باب السرایا در کوفه خروج کرد محمد مشهور به ابن طباطبا [illegible] بود
نائب امام رضا قرار داد و اولاد [illegible]

زید النار را و فرستاد به تسخیر بصره و زید مثل شعله آتش بجان ایشان
آتش زد و خانهای عباسیان را سوزانید تا بسبب او را زید
النار گفتند آخر الامر دستگیر شد و فرستادند بمرو نزد مامون و در
قصه در سنه صد و نود و نه بود در تکار است که حضرت رضا ع
دید مامون زید را فرستاده خدمت آن در فرمود من
حرف نمیزنم تا زید تو را مغرور کرد قول سفهای اهل کوفه که
میگفتند فرمود فاطمه خدا احرام کرده است ذریه فاطمه را بر آتش و
ذلك للحسن والحسين خاصة آیا حسینی است که تو معصیت کنی بهشت
روی و موسی بن جعفر اطاعت خدا کند به بهشت رود و تسی دراکم
تو اکرم از موسی بن جعفر خواهی شد در نزد خدا انجا قسم خورد
با آنچه در نزد خداست مگر با طاعت خدا و تو گمان کرده بالا معصیت
میرسی زید عرض کرد انا اخوک و ابن ابیك
از تو پسر بود مثل نوح نبی فرمود انه ليس من اهلك برون کرد خدا او
را از اهل بودن بواسطه معصیت خدا مامون از جرم او گذشت
او را و رشاد خدمت حضرت رضا ع حضرت فرمود که با او تکلم نمیکنم
پس مامون از قرار بیان عمدة الطالب او را مسموم کرد و در مرو
مدفون شد از جمله از برای حضرت کاظم محمد نام است که قبرش
در محال فراهان قم و عراق است دیگر سایر اولادهای حضرت
در کتب معلوم نیست و منهم خسته شدم و از اصحاب آن حضرت
است علی بن یقطین و علی بن سوید و محمد بن سنان و محمد
بن ابی عمیر ازدی و محمد مفضل بن عمر جعفی سلمان
ابن حی کتاب علی بن یقطین گفت من نسخه عطایا
علی بن یقطین را ضبط کردم صد و پنجاه هزار نفر حاجی کرده
بود که اقل عطایش بهر یک صد و پنجاه درهم بود و اکثرش ده هزار درهم
عبدالله بن یحیی کاهلی روایت میکند من خدمت امام بودم
دیدم علی بن یقطین طرف حضرت می آید حضرت فرمود
من سره ان یری رجلا من اصحاب رسول الله فلینظر الى هذا
المقبل مردی از اصحاب عرض کرد آیا او از اهل بهشت است

فرمود من شهادت میدهم که او از اهل بهشت است ولادت علی بن
یقطین در کوفه سنه صد و بیست و چهار و در خلافت سنه صد و هشتاد
و دو در سنه صد و هشتاد و یک از دنیا رفت
١٦١
در کلمه طیبه است که یقطین والد علی گفت مردی والی اهواز بود
از منشیان یحیی بن خالد بود و باقی مانده بود بر ذمه من از
مالیات دیوانی قدری که تمام اموالم را میداد من شاید خلاص
نگردم من از ترس او از اهواز فرار کردم و حال او شیعه بود رحیم
مکه معظمه بعد از فراغ از اعمال رفتم بمدینه خدمت حضرت صادق
مطلب را بحضرت عرض کردم فرمود باکی نیست بر تو برگرد رقعه
کوچکی نوشت بسم الله الرحمن الرحیم ان لله فی ظلال عرشه
ظلا لا یسکنها الا من نفس عن اخیه کربة او اعانه
او صنع الیه معروفا و لو بشق تمرة و هذا اخوك والسلام مهر کرد
آن رقعه را بمن داد فرمود تو با اهواز برگرد آمدم باهواز و
رفتم منزل والی دق الباب کردم گفتم من رسول حضرت صادقم
ناگاه والی با پای برهنه بیرون آمد چشمش که بمن افتاد سلام کرد
میان دو چشمم را بوسید گفت ای مرد تو رسول مولای منی گفتم
بلی قسم گفت فدای چشمها تو دست مرا گرفت برد گفت بنشین
گذارد مولای مرا گفتم بحمدالله نیکوترین حال باز چیزی و قسم داد
من رقعه را آوردم دادم بوسید بچشمهایش کشید خواند گفت ای
برادر حیثیت حاجت تو گفتم در دفتر دیوان چند هزار درهم بر ذمه من
و در او هلاک شدن من است پس دفتر را طلبید و محو کرد آنچه
بود و بمن خطی داد برائت ذمه من از آنها پس طلبید صندوقها
نقد و جنس از اموال تمام را با من مناصفه یعنی قسمت کرد و
همه اسبها و جامها و سایر املاک خود را با من تنصیف نمود
بولته میگفت خوشنود شدی از من برادر من میگفتم آری بالله
مسرور کردی و سرورم افزودی حال موسم حج شد گفتم تلافی
کنم با برادرم و لکن بگذارم حج آمدم عرض او حج که ادا کردم

مراجعه آمدم بمدینه مشرف شدم خدمت حضرت صادق و آن بزرگوار را
مسرور و خوشحال دیدم فرمود چه شد کار تو با فلان واقعه را عرض
کردم حضرت خیلی خوشحال شد عرض کردم ای مولای من آیا شما هم
از او خوشحال شدید فرمود بخدا قسم مسرور کرد پدرهای مرا و مسرور
کرد خدا را   در دمعه آنکه از عیون المعجزات سید علم الهدی
روایت فرموده از محمد ابن علی صوفی که گفت ابراهیم جمال اذن گرفت
که وارد شود بر علی ابن یقطین وزیر او را اذن نداد و در همان سال
علی ابن یقطین بحج رفت آمد بمدینه از حضرت موسی اذن دخول
خواست حضرت اذن نداد روز دیگر حضرت را ملاقات کرد و عرض
کرد سیدی گناه من چه بود مرا از زیارت خود منع فرمودید فرمود چون
تو برادرت را مانع شدی خداوند سعی تو را قبول نمیکند تا ابراهیم
از تو بگذرد عرض کرد در این وقت ابراهیم جمال کجاست که او را از خود
راضی نمایم من در مدینه ابراهیم در کوفه فرمود چون شب شود برو
ببقیع بدون اینکه کسی از اصحابت بفهمد و اینجا مرکب نجیبی
موجود است سوار شو برو تو را میرساند علی ابن یقطین گفت بخدا
قسم قدری نگذشت که خود را در درب خانه ابراهیم دیدم در را کوبیدم
منم علی ابن یقطین صدا زد علی ابن یقطین چه میخواهی ابراهیم از درب خانه
گفتم امری بزرگ است قسم دادم درب خانه را باز کرد گفتم ای
ابراهیم مولای من مرا قبول نکرد تا تو از من بگذری ابراهیم گفت خدا تو را
ببخشد قسم داد ابراهیم را که بگذار صورتم را زیر پای تو
بگذارم ابراهیم ابا کرد چند مرتبه قسم داد ابراهیم اطاعت کرد
[illegible] میگفت اللهم اشهد پس سوار شد همان شب و حتی بگذشت
خود را در درب خانه موسی ابن جعفر دید دق الباب کرد و حضرت
او را اذن داد

و از جمله اصحاب اخیار ابا ابراهیم صفوان ابن مهران جمال است که روایت
کرده حضرت باو فرمود کل شیء منک حسن جمیل ما خلا شیئاً واحداً
عرض کرد کدام است فرمود کرایه دادن شترهای خود است باین مرد
یعنی هارون لعین علاوه براینکه اعانت ستمگری او است آیا راضی
نیستی بقدر زنده بماند تا کرایه شترهایت بدهد عرض کرد بلی فرمود
همین قدر در معصیت کفایت است صفوان فوراً رفت شترهای خود را
فروخت هارون گفت چرا فروختی عذر آورد هارون گفت میدانم
از کجا تو گفته   و از جمله محمد ابن ابی عمیر است اسم ابی عمیر زیاد ابن
عیسی است   در رجال کشی وارد است انه ممن اجمع اصحابنا
علی تصحیح ما یصح عنه و شیخ در فهرست فرموده انه اوثق الناس
عند الخاصة و العامة و او درک و صحبت نمود سه نفر از ائمه
سلام الله علیهم را درک کرده حضرت موسی ابن جعفر و حضرت
رضا و حضرت جواد و لکن از امام رضا و حضرت جواد روایت
نمیکند   در تهذیب است که محمد ابن ابی عمیر رضی الله عنه آخر
تمام اموالش از دستش رفت فقیر شد و از مردی ده هزار درهم
طلبکار بود او خانه مسکونی خود را فروخت آورد که قرض خود را
بدهد محمد ابن ابی عمیر گفت از کجا آوردی آیا ارث بتو رسیده گفت نه
فرمود آیا مزرعه داشتی فروختی گفت لا خانه ام فروختم که دینم
ادا کنم فرمود آن پول را مکان من نمیخورد از حضرت صادق علیه السلام
مگر نه خانه مسکونی مسقط الراس از دین مستثنی علما شده که حالا
محتاج یکدرهم هستم یک پول داخل در ملک من نمیشود و انفع در رجال کشی
که مأمون ملعون چهار بار او را حبس کرد و چون کتب بسیار تصنیف
کرده در فقه خواهرش از ترس دفن کرد همه آن کتب ضایع و
فاسد شد ولی بعد از شهادت حضرت رضا بود که مأمون تمام
نعمتی او را از او گرفت چون سعایت کردند از او نزد خلیفه
که او اسماء شیعیان عراق را میداند آوردند صد تازیانه
ببدن مبارکش زدند خیلی متألم شد نزدیک بود بروز دهد
ندائی شنید مثل صدای محمد یونس بن عبدالرحمن یا محمد ابن ابی عمیر
اذکر موقفک [illegible] عز و جل باعث قوت صبرش شد

در ابتدا السنه ابن شاهک ملعون بامر هارون او را گرفت و حبس کرد
و صد و بیست تازیانه یا دوازده و از صد و بیست و یک هزار درهم
از مال خود داد از حبس خلاص شد رحلتش در سنه دویست
هفده بود   فضل ابن شاذان گفت شیخی از عراق شنیدم
که شخصی با هم جوشی گفت ابن ابی عمیر گفت تو چرا عالم نمیشوی محتاجی
در معانی تکلفات و من انس نیستم از تو از کثرت سجود و از
جبینهای تو تا پینه نمود دیگری گفت اگر سجده زیاد کسی کند
پیشانی باید اول جبینهای ابن ابی عمیر کبود شود که صبح
سجده میرود ظهر سر از سجده بر میدارد و کنیه این او ابو احمد بود
از جمله از اصحاب حضرت محمد ابن احمد است و او همان کسی است
که در محضر سلطان با قاضی موصل مباهله کرد در خصوص امامت
چون قاضی از مجلس بیرون رفت تب کرد و آن دستش سیاه
شد و ورم کرد روز دیگر به درک رفت   مثل میرزا مخدوم شریفی
که مجلس اول در شرح من لا یحضره الفقیه در مجلس شاه اسمعیل
ثانی مباهله کرد با میر مرتضی روز سیوم میرزا مخدوم را از ایران
منعدم کردند مشهور است   و از جمله از وقایع و ظلم در زمان حضرت
ابا ابراهیم واقع شد شهادت سید حسین عابد صاحب فخ است
که در شهور سنه صد و شصت و نه در زمان خلافت هادی
ابن مهدی ابن منصور در مدینه از جور و ستم حاکم از اولادهای
عمر ابن خطاب بنام عبد العزیز به تنگ آمدند و خروج کردند که
یحیی و سلیمان و ادریس اولادهای عبدالله محض و عبدالله
افطس پسر حسن مثلث و ابراهیم ابن اسمعیل طباطبائی و عمر ولد
حسن ابن علی ابن الحسن مثلث و عبدالله ابن اسحق ابن ابراهیم ابن
حسن مثنی و عیسی ابن زید ابن علی ابن حسین ابن علی ابن ابیطالب
که جماعه ۲۲ نفر بودند از اولاد امیرالمؤمنین بودند با جمعی از
حاجیان و جمعی از موالیان و بسیاری از مسلمانان خروج کردند همه جا
فتح کردند تا در فخ یک فرسخی مکه شهید شدند
دعبل گوید

دعبل گوید   افاطم قومی یا ابنة الخیر فاندبی   نجوم سموات بارض فلات
قبور بکوفان واخری بطیبة   واخری بفخ نالها صلوات
از جمله از وقایعات شهادت جناب یحیی پسر عبدالله محض ابن حسن ابن
علی ابن ابیطالب صاحب دیلم است که بعد از شهادت سید حسنی
صاحب فخ فرار کرد به دیلم مردم بسیار دورش جمع شدند امرش بزرگ شد
هارون شنید فضل ابن یحیی برمکی را با لشکر بسیار فرستاد او را والی
نواحی مشرق مثل خراسان و غیره نمود نوشت یحیی امان بده که
نزد ما و مقدار جایزه زیادی با نامه از برای یحیی فرستاد که صلاح در این است
که خود را تسلیم کنی که خلیفه ابدا متعرض تو نمی‌شود قبول کرد نوشت یحیی هم که
هارون به خط خود امان بدهد هارون خوشحال شد به خط خود امان نامه
نوشت یحیی آمد هارون خیلی احترام نمود و جایزه بسیار زیاد داد ولکن
پیوسته در خیال قتل یحیی بود تا اینکه جمعی از حجاز وارد شدند هارون
از جمله عبدالله ابن مصعب پسر عبدالله زبیر بود و از جمله وهب ابن وهب
ابو البختری بود با هم قسم یاد کردند سعایت کنند نزد هارون از جناب
یحیی پس از آنکه با هم سعایت کنند نمودند صاحب مقاتل الطالبیین می‌نویسد
یک روز هارون ابن بهانه یحیی در مجلس حاضر کرد عبدالله مصعب در
حضور هارون گفت یحیی مرا دعوت نموده به بیعت با خودش جناب یحیی
فرمود دروغ میگوید آیا شما او را تصدیق میکنید و حال آنکه او پسر
عبدالله زبیر است که چهل جمعه در خطبه ترک صلوات نمود و گفت اهل بیت
مردم را اذیت کنند گفت چرا در میان آل محمد مردمان [illegible] بد بودند
[illegible] اینها خون جگر شوند و عبدالله زبیر بود که ظلم زیادی کرد
بجد تو عبدالله عباس حتی روزی که در زد او رفت کردند و هم
[illegible] خطبه عبدالله رد کرد نفرین [illegible] گفت پسر ابن زبیر
جگر بود [illegible] خطبه کرده پسر زبیر بود که [illegible]
کرد [illegible] وقت [illegible] عبدالله [illegible] گفت [illegible]
من مردم [illegible] نزد خویشان خود [illegible] ابن مصعب بود که

در دیلم خروج کرد در سنه صد و [illegible] حکایت یحیی صاحب دیلم

۱۶۳

که برادر من ابراهیم قتیل باخمرا بود در سنه مهدی عباسی خروج کرد
و این شعر گفت قوموا به ببیعتکم ننهض بطاعتنا ان الخلافة
فیکم یا بنی حسن ابن مصعب منکر شد گفت بالله الذی
لا اله الا هو این شعر از من است یحیی گفت امیر بخدا قسم شعر
مال اوست و من پیش از قسم بخورده ام نزد است و نه بدروغ
و من او را دعوت بمصعب خود کرده ام اجازه شد من او را
قسم بدهم قسمیکه احدی اینطور بدروغ قسم نخورد مگر اینکه هلاک
شد و نشد گفت قسم بده فرمود بگو برئت من حول الله و قوته
و اعتصمت بحولی و قوتی و تقلدت الحول و القوة من دون الله
استکبارا علی الله و استغناء عنه و استعلاء علیه ان کنت
قلت هذا الشعر و یحیی دعوت کرد او را عبارت حجر فارسی از
کاتب است که جای دیگر دیده ام پس ابن مصعب امتناع کرد
هارون غضب کرد فضل ابن ربیع گفت قسم یاد کن ابن مصعب
همین قسم را یاد کرد جناب یحیی دست بشانه او زد فرمود قطعت
والله عمرک والله لا تفلح بعدها ابن مصعب از جای خود برنخواسته
بود که مبتلا بجذام شد و بعد از سه روز مدرک و وصل شد چون
او را میان قبر گذاردند قبر منخسف شد او را فرو برد و غبار عظیم
بلند ابو البختری هم امان نامه یحیی را باطل کرد بجهت
هارون او را قاضی القضات کرد و یحیی حبس کرد در جای
تنگ و تاریکی که امر فرمود صد عصا او را بزنند تا از دنیا رفت
از جمله وقایع کشتن حمید ابن قحطبه در طوس شصت نفر از سادات
در یک شب بحکم هارون الرشید علیه لعنة الله در زمانیکه هارون آمده بود
بطوس چنانچه عبدالله بزاز نیشابوری میگوید در زمانیکه حمید ابن قحطبه در
طوس بود من رفتم خراسان حمید خبر شد او را افطار کرد در روز
ماه رمضان وقت نهار دیدم سفره غذا با اینکه تشنه اند آب
آوردند گفتم بجای افطار گفت امیر من نه مریضم نه مسافر
امیر گفت که افطار میکنم گریه کرد بعد از غذا گفت
بحکم هارون یک شب شصت نفر از سادات را کشتم روز قیامت چه بیارم
(از تاریخ)

از تاریخ طبری استفاده میشود هارون در سنه صد و نود و سه مریضا
وارد خراسان شد و در نیمه شب شنبه سوم جمادی الآخر همین سال
واصل شد مدت عمرش چهل و پنج سال و مدت خلافتش بیست و سه سال و
اصح روایات در تاریخ شهادت حضرت ابا ابراهیم بنابر
اصح روز جمعه بیست و پنجم رجب سنه صد و هشتاد و سه بوده و
مدت امامتش سی و چهار سال و نه ماه و چهار سال در زندان
محبوس بود علیه السلام سلیمان ابن مهران کاهلی که مشهور باعمش بود
در حدود سنه رحلت حضرت از دنیا رفت آدم فقیه و عابدی بود
اعمش گفته از خاطر او بود که همه چیزها ... نزد هشام ابن
عبدالملک نوشت که سلیمان که قدری از مناقب عثمان و از
مثالب علی ابن ابیطالب را بمن بنویس قاصد نامه را آورد سلیمان
خواند نامه را که گذاشت میان دهان گوسفند گفت بگو که جواب اینجا
جواب نامه همین است و او فرمود جواب همین که دیدی قاصد اصرار کرد
نوشت فلو کان لعثمان مناقب اهل الارض ما نفعتک
ولو کان لعلی مساوی اهل الارض ما ضرتک در سنه ۱۴۹
منصور از بنای بغداد فارغ شد و در سنه صد و پنجاه
جعفر ابن ابی جعفر منصور پدر رشید از دنیا رحلت کرد و هم
ابو حنیفه در بغداد بمرد و او هم از اهل بابل و یا کابل بود و در سنه صد
و پنجاه و دو خوارج معن ابن زائده که از اسخیا معروف و حاکم بود
لا سجستان بود کشتند معن ابن زائده شیبانی گوید در سالیکه
که او خلیفه ... بودم منصور در طلب من جدیت میکرد و جایزه ... کرد گفت
من در بغداد مختفی بودم و ... رسیدم کسی مرا بشناسد ...
خود را بصورت ... دادم ... مثل جمالان ...
بغداد که ... بادیه بردم ... از دروازه بغداد خارج شدم
چون شمشیر حامل رسید دست آورد زمام شتر مرا گرفت و خوابانید
دستهای مرا گرفت من ترسیدم گفتم چه میشود تو را گفت تو ... ان

این که امروز تو را طلب میکند گفتم مرا کیست گفت معین این بقعه
گفتم از نزد آنجا رسیده من هستم گفت من خوب میشناسم تو را بعد
پس یک عقدی از جواهر در دستم بود دادم گفتم که این جواهر با صنعت
مضاعف بیشتر است از دو صد منصور نمی ارزد به خیال بنده که
را ندیده باعث بخشش چون شما شده پس آن شاه آن جواهر نگاه
کرد بعد گفت غایت قیمت او دو است گفت از تو چیزی سؤال میکنم
اگر درست گفتی تو را انعام میکنم گفتم بپرس گفت امروز تو سجاده
منصور را آباد قیمتی شد که تمام اموالت را بخشی گفتم نه گفت
آیا شد که نصف اموالت را بخشی گفتم این قسم تا رسید بعشر مال
شرمم آمد که بگویم نه گفتم چرا انعقد ار شده است گفت من یک
سیاه بیاده هستم که منصور را بیست درهم می بیند و قیمت این
جواهر چند من هزار دینار است اکنون من جواهر را تو بخشیدم و
تو را هم بخشیدم از تو سخن ... بسیار
او را صدا زدم جواب نگفت معین ... روز ...
ملک بیاده امر کرد یک اسب و یک شتر و یک الاغ و یک جاریه
با و داد به گفت اگر عذر انها معقد السلیم ... تو معیاد ...
کو بد مقتضا ... است از عمر من میکند ... در کفایه
نوشته نوشته خواندیم ولکن سخن ندیدیم والسلام
معدوم شد مروت و مفتوح شد تنگنا که آن نیز جز نام ماند فی عجب ... بکیمیا

در مجمع البیان است از ابراهیم ادهم منقول است که شد چرا ما هر چه دعا
میکنیم مستجاب نمیشود گفت شما خدا را شناختید اطاعت نکردید
پیغمبر را شناختید اطاعت نکردید ... اهل علم نکردید بهشت
دانستید طلب نکردید و جهنم را دانستید از خود دور نکردید و لیکن
شیطان را شناختید او را اطاعت کردید مرگ را دانستید
خود را مهیا نکردید مرده ها را خود را میان قبر گذاردید عبرت
نکردید حاصل این است که شما بعهد من وفا نکردید که خدا فرماید
منهم وفا نکردم اوفوا بعهدی اوف بعهدکم بحرف خدا نرفتیم
خدا هم بحرف ما نرفت بلکه بحرف دشمن خدا رفتیم شیطان
بدانکه

165

بدانکه از سعادت عظیمه بود جنازه است بحرم محترم ائمه دین سلام الله علیهم
ثقة الاسلام نوری در دار السلام از عالم جلیل ملا اسمعیل سلماسی و او از
والد ماجد خود عالم عامل و کامل ملا زین العابدین سلماسی نقل کرده
که در سنه هزار و دویست و چهل و شش که سنه طاعون عام بود در تمام بلاد
آب دجله زیاد شد که بلد مقدس کاظمین علیهما السلام را فرا گرفت و آب اطراف میان
صحن مقدس را پس جمعی از کاظمینی یکشنبه فرار کردند بسر من رای کاظمین
خلوت شد که چهار روز در صحن مقدس بسته بود بعد متولی آستانه
مقدس امر کرد که خادم من در صحن را باز کردند من داخل صحن شدم
دیدم ملا علی نامی که از اهل علم و فضل بود آنجا میان صحن است که در تمام
این چهل روز میان صحن بوده گفتم در این مدت از کجا امر تو میگذشت جواب
حیوان انسان تشنه بطعام است گفت عجب از اعتقاد ضعیف شما مگر آیه را
نخوانده اید و فی السماء رزقکم و ما توعدون معلوم شد در این مدت روزی
او را غیب میرسید پس در حرم مطهر را باز کردم مشرف شدم بعد هر روز
وقت ظهر مقابل در حرم را باز میکردم مشرف میشدم نماز میخواندم
بر میگشتم باز در حرم را می بستم یک روزی در خواب دیدم میان حرم
مشغول زیارت هستم ... دیدم جنازه ها وارد
صحن مقدس نمودند از در باب ... با ... مبارک و با او بودند نه نفر یا
یازده یا دوازده نفر و هر نفر هم سفید پوش بودند از هیئتشان فهمیدم
اینها ملائکه که موکل جنازه هستند آمدند تا رسیدند نزدیک ایوان
شریف پس دیدم مولی من حضرت موسی بن جعفر سلام الله علیه در میان
حرم است با آن چند نفر بزبان فارسی فرمود (اجرت تا اینجا) پس آنها
نعش ملک خیال کنید برگشته رفتند جنازه را آوردند میان حرم محترم
زیارت و طواف مختصری دادند سؤال کردم از جنازه کیست گفتم کسی
بودند که من میشناختم که آدم بد عمل و متهتک و متجری در معاصی بود
تعجب کردم که چطور شد که این آدم که کارش باینجا رسید که مورد لطف
و انعطاف ائمه شد پس من از شدت شوق و شعف و امید ...
ائمه سلام الله علیهم گریه میکردم پس از خواب بیدار شدم وضو ساختم آمدم

بزیارت در همان موضع که در خواب دیدم ایستادم ناگاه دیدم
جنازه بهمان شخص به همان عدد وارد حرم مطهر نمودند زیارت مخصوصی
دادند او را بردند چنانچه هیچ فرقی با خواب من نداشت الا آنکه
حضرت موسی ابن جعفر را ندیدم حتی از اسمش پرسیدم دیدم همان است
که در خواب گفتند مرحوم ملا زین العابدین اسمش بود گفت که زوار [illegible] و حضور ملکی مهم
نشود و در بلده کاظمین مقبره ایست منسوب بدو بزرگوار
برادر یکی سید مرتضی علم الهدی یکی سید رضی جامع نهج البلاغه
در میان بازار نزدیک صحن معروف است ولکن اهل تاریخ و
خبر محققا ضبط نمایند قبر ایشان را در کربلاست محل دفن ایشان و تاریخ
ولادت ایشان و رحلت ایشان معلوم و محقق است ولی موضع
در کاظمین شاید که موضع دفن ایشان است در اول و بعد نقل
داده اند بکربلای معلی چون کاظمین معروف است بمقابر قریش
باید امام بوده زیارت باشد انجا لکن درست معلوم نیست و لکن از
علمای اعلام شمارند منهم الشیخ الاجل السعید محمد بن محمد بن النعمان
المشهور بالمفید در روضات است که تولد شیخ در یازدهم
ذیقعده سنه سیصد و سی و شش بوده است و رحلت ایشان شب جمعه
سیوم ماه رمضان سنه چهارصد و سیزده بوده و سید مرتضی بجنازه
مفید نماز گذارده و در رواق پائین پای امامین مدفون شده
و او از اجل مشایخ شیعه و رئیس و استاد همه بوده که متاخرین تمام
از او استفاده کردند او اوثق و اعلم اهل زمان خود بود در فقه
و در کلام ریاست امامیه باو تمام شد و در وقتش قریب دویست
کتاب تصنیف کرده منها مقنعه و ارشاد و کتاب عیون و
کتاب مجالس و روایات غالبا از شیخ جلیل ابوالقاسم جعفر
ابن محمد قولویه است و از شیخ صدوق و جمع کثیری هم از علما
از ایشان روایت کرده اند مثل شیخ طوسی و نجاشی و سالار
ابن عبد العزیز دیلمی و سید مرتضی و سید رضی و شیخ ابوالفتح کراجکی
و حضرت حجة الله سه توقیع رفیع بایشان مرقوم فرموده اند
و قضیه

در عنوان هر سه الاخ السدید والولی الرشید الشیخ المفید ابی عبد الله
محمد بن محمد نعمان ادام الله اعزازه در سه سال متوالی هر سالی یک توقیع
١٦٦ که در غیبت کبری از کسی توقیع نیامده مگر از این بزرگوار و وقتیکه
دفنش کردند صبح دیدند بالای قبر بخط حضرت این شعر نوشته شده

لا صوّت الناعی بفقدک انه — یوم علی آل الرسول عظیم
ان کنت قد غیبت فی جدث الثری — فالعدل والتوحید فیک مقیم
والقائم المهدی یفرح کلما — تلیت علیک من الدروس علوم

شیخ مفید و سید مرتضی در مسئله مباحثه کردند هر یک رای علیحده داشتند
تا قرار شد بنویسند بگذارند بالای ضریح امیر المؤمنین سؤال کنند
مسئله را نوشتند و گذاردند صبح آمدند دیدند نوشته شده الحق
مع ولدی والشیخ معتمدی یکروز شیخ مفید در مجلس علی ابن عیسی
رمانی تشریف داشت شخص بصری سؤال کرد از او آیا حدیث غدیر درست
حدیث بودن ابوبکر در غار با پیغمبر درست و صحیح است یا خیر علی ابن عیسی
گفت حدیث غار درایت است و حدیث غدیر روایت است و درایت
مقدم بر روایت است بصری ساکت شد شیخ مفید فرمود اما کسی که با امام
جنگ نماید در حق او چه میگوئی گفت کافر است بعد گفت فاسق است
مفید فرمود آیا امیر المؤمنین امام عادل بود یا نه گفت البته عادل
بود فرمود آیا طلحه و زبیر در جنگ با امیر المؤمنین مقاتله کردند یا خیر گفت
بلی و لکن توبه کردند مرحوم مفید فرمود جنگ شان درایت است اما توبه شان
روایت است درایت مقدم بر روایت است علی ابن عیسی گفت
انت المفید حقا و مراد شیخ مفید عایشه و معاویه هم بود و لکن
تقیه فرمود خبر مناظره ایشان بعضد الدوله دیلمی رسید جناب او
طلبید خلع احترام و تعظیم نمود و وجه تسمیه ایشان این است
و دیگر از شیخ الاقدم الاعظم ابوالقاسم جعفر ابن محمد بن قولویه
القمی است صاحب کتاب کامل الزیارة روایت میکند از کلینی
و ایشان از بزرگان اصحاب سعد ابن عبد الله قمی اند که سراسر

شنیده‌اند در سنه سیصد و سی و نه باشد قصد حج فرمود حضرت رشیده
که قرامطه سنگ حجر الاسود را می‌برند بجای خود نصب کنند
از شرف ملاقات حضرت حجت قصد حج کرد که جز معصوم کسی
نمیتواند حجر را نصب نماید چون بکاظمین رسیدند مریض شد
نایب گرفت کاغذ عریضه هم با نام زمان نوشت سؤال کرد
از عمر خود و شفای از این مرض الخ

حاصل همان شد که حضرت حجت فرمود سی سال دیگر زنده بود و بعد در
سنه سیصد و شصت و نه در کاظمین از دنیا رفت قبرشان
در رواق مطهر پایین پای مبارک نزدیک قبر شیخ مفید است

سوم علامه الکبیر سلطان الحکماء والمتکلمین محمد بن محمد بن
الحسن مشهور بخواجه نصیر الدین طوسی در مستدرک است که ولادت
ایشان در سنه یازدهم جمادی الاولی سنه پانصد و نود و
هفت بود در طوس و اصلا از اهل جهرود قم بوده و وفات
در بغداد سنه ششصد و هفتاد و دو قبر شریفش در رواق
بالای سر مبارک معلوم است معاصر است با محقق اول
و روزی خواجه در درس محقق وارد شد محقق بجهت احترام خواجه
درس را قطع نمود خواجه گفت شما درس را فرمود تا منتهی
باینجا شد که مستحب است تیاسر در قبله خواجه گفت وجهی برای
استحباب تیاسر بنظر نمی‌آید بجهت اینکه اگر تیاسر از قبله است بغیر قبله
حرام است اگر از غیر قبله است بقبله واجب است پس وجهی برای
استحباب نیست مرحوم محقق فرمود تیاسر از قبله است بقبله خواجه
ساکت شد و محقق رساله در این باب نوشت بجهت خواجه
فرستاد و خواجه پسندید و آن رساله را ابن فهد در مهذب نقل
فرموده که استحباب تیاسر برای اهل عراق است و بالاتر از این
بنا بر آن است که قبله بعید حرم باشد و جهات حرم مختلف است
سمت یسار کعبه بیشتر از یمین کعبه است پس تیاسر انحراف است از قبله
بقبله لا منها الی غیرها و از تحقیقات مرحوم خواجه نصیر است که چون

حضرت

١٦٧

جزو سی و ششم

مختصر از بلاها و محنتهای حضرت ثامن الائمه سلام الله علیه و علیهم اجمعین
البته معلوم است صدمات روحی و قلبی شدیدتر است از صدمات جسمانی
مأمون ملعون صدمات روحی بحضرت زد و اهانت خیلی نمود قسمیکه در
عیون اخبار الرضا مذکور است حضرت روز جمعه محزون از مسجد
جامع بیرون آمد دستها را بلند کرد بدرگاه اله عرض کرد
اللهم ان کان فرجی مما انا فیه بالموت فعجل لی الساعة
از جمله از اهانت ... آنحضرت مسموم نمود عید فطری که
مأمون حضرت را تکلیف کرد نماز عید حضرت عذر آورد باز
اصرار کرد آخر حضرت فرمود میروم بشرط الا بر سمیکه جدم پیغمبر
و پدرم امیر المؤمنین میرفتند بردم عرض کرد هر قسم که دلت میخواهد برو پس
حضرت عمامه سفید را بسر مبارک گذاشت یک سرش را بالای سینه
انداخت و طرف دیگر بین کتف سر پای کشفی تا زانو دامن بالا زد
با پای مبارک برهنه و عصائی در دست بیرون تشریف آورد
یکبار سر بآسمان کرد چهار مرتبه فرمود الله اکبر گویا همه موجودات
حضرت را جواب میدادند مردم همه تکبیر گفتند و صداها بلند
بلند کردند طوریکه همه مرو یکپارچه ضجه و گریه شد فضل ابن سهل
خود را بمأمون رسانید گفت اگر حضرت رضا با
این حال بمصلی برود همه مردم شیعه او خواهند شد
صلاح است امر کنی او برگردد مأمون فرستاد که برگردید حضرت کفشهای
نعلین خود را خواستند و برگشت پس ببینیم چه قدر اهانت شد حضرت
در عیون است که بعد از ولایت عهد مدح ابو نواس شاعر شعر مدحیه
گفتند بغیر دعبل حضرت ... بواسطه قدم حضرت رضا شد ...
ولایت عهد مأمون خبر مأمون رسید از حضرت خواهش کرد نماز باران که
... برنه حضرت فرمود در روز جمعه انشاء الله دستها را حضرت
بلند شد ... بلند شد تا ده ابر ... فرمود ... فلان
بلد است ... فرمود ... نخواهد بارید تا ...
عالمها ... تمام ... و غدیرها پر شد مردم زنده شدند ...
و ... هم ...

فاید: [illegible] شیخ عباس [illegible]

حسادت و منافقین مأمون که قصد تو وصی رسول الله است که خلافت
باشد از اولاد عباس خارج و منتقل باولاد علی ابن ابی طالب
شود مأمون اظهار غضب کرد که چگونه امر گذشته حمید بن مهران
گفت امیر مخاصمه او با من واگذار تا من در مجلس رسانم
که قابل ولایت عهد تو نیست مأمون گفت ما احب الی منی
من هذا حمید گفت و جواهر مملکت را از قضات و فقها
در مجلس حاضر کن مأمون مجلس [illegible] ترتیب داد آمدند بزرگان
مرشد خود نشستند حمید صدا بلند کرد که مردم در حق دو صنف
[illegible] معترف میکنند که اگر مطلع شوید خود [illegible] حمید بود
[illegible] عادت خدا مقصد [illegible] بود ترا معجزه قرار داد
[illegible] و اقرار [illegible] از همه مردم افضل است و او
[illegible] تا مقام رسانیده در باره او مردم [illegible]
[illegible] فرمود اما [illegible] صاحب تو این مقام [illegible] داده
[illegible] نداده بلکه [illegible] مثل [illegible] داده [illegible]
[illegible] خود [illegible] نداد حق [illegible] غاصب [illegible]
[illegible] گفت یا ابن موسی تو از حد خود تجاوز کردی
[illegible] از خود معجزه قرار دادی [illegible] معجزه [illegible]
[illegible] آورده که خدا [illegible] ظهور [illegible]
[illegible] گرفت [illegible] اعضا [illegible] متفرق شده جمع
[illegible] اگر [illegible] باین صورت [illegible]
[illegible] مأمون [illegible] بجان من [illegible]
[illegible] صورت [illegible] الفاجر
[illegible] کردند یا ولی الله ماذا تأمر
[illegible] اشاره کردند بمأمون و آن ملعون [illegible]
[illegible] امام رضا غش کرد [illegible] در باره [illegible]
[illegible] معجزات انبیا [illegible]
[illegible]

در سنه صد و نود یحیی ابن خالد برمکی در زندان هارون [illegible]
و در سنه نود و دو [illegible] رافع ابن لیث [illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] در حاشیه صفحه مقاتل نوشتیم از مرو خروج کرد [illegible]
و در سنه صد و نود سه [illegible] هرثمه ابن اعین [illegible]
و رافع ابن لیث مقاتله شد و هرثمه ظفر یافت این [illegible]
که هارون خود نیز با لشکر زیاد آمده بود و مأمون [illegible]
با خود در [illegible] مأمون آورده بود [illegible] روز قبل از
مردن خود [illegible] مأمون [illegible] گرفتار [illegible]
فتح کرد [illegible] و برادر [illegible]
بود [illegible] اسیر کرد [illegible] هارون [illegible]
[illegible] با تو محاربه [illegible]
گفت [illegible] اگر از عمر من القدر باقی باشد که بگویم اقتلوه
[illegible] در حالتی که مریض بود [illegible]
[illegible] حکم کرد [illegible] قطعه [illegible]
[illegible] مردم از دور [illegible] متفرق شدند [illegible]
در سنه صد و نود [illegible] در سن چهل و هفت سالگی [illegible]
[illegible] در خانه حمید ابن قحطبه طائی که در [illegible]
[illegible] بود خانه و باغی در سناباد طوس [illegible]
در آن خانه دفن کرد و مأمون [illegible]
[illegible] موقوف شد [illegible] در سنه صد و نود [illegible]
مأمون امر کرد حضرت رضا سلام الله علیه را ببرند [illegible]
[illegible] حضرت معصوم [illegible] که آن حضرت [illegible]
اهواز [illegible] و از آن عبور فرمودند [illegible] مأمون [illegible]
[illegible]
[illegible]
آباد [illegible]
[illegible] عبور فرمودند تا [illegible]
آباد منزل کردند [illegible] مطلع الشمس بود

[illegible] و عجیب

[illegible] و لکن معتبرین از اهل اخبار و سیر مثل کشف الغمه از کتاب تاریخ نیشابور

[illegible] کرده و قصه امام هشتم ع وارد نیشابور شد وارد شد

[illegible] به محله قرد نیها در آنجا حمامی بود و چشمه که آبش کم شده بود

[illegible] چند بیل در کو در انداخته بود پس حضرت تشریف در میان چشمه

[illegible] غسل فرمود و نماز خواند فعلا هم موجود است مردم بقصد ترک

[illegible] میروند دیگر آبش کم نشده و در لب چشمه مردم نماز میخوانند و حاجت

[illegible] و مطلبشان دعای ایشان مستجاب میشود و آن چشمه معروف است

کشف الغمه مینویسد و قصه حضرت وارد [illegible] یعنی کربلا

[illegible] نیشابور شد در میان بازار دو نفر از علمای اخبار و حفاظ

[illegible] که یکی ابو زرعه بود و دیگر محمد بن اسلم طوسی با شهد آمدند جلو

[illegible] آن حضرت عرض کردند ایها السید ابن السادة ایها الامام

[illegible] و ابن الائمة ایها السلالة الطاهرة الزکیة ایها [illegible]

[illegible] الزاکیة النبویة بحق آبائک الاطهرین و اسلافک الاکرمین

[illegible] الا ارفعتها وجهک المبارکة المیمونة و رویت لنا حدیثا عن

[illegible] آبائک و عن جدک نذکرک به پس بغله ایستاد [illegible] حضرت

[illegible] توقف نمود و پرده محمل را از [illegible] چشمهای مردم [illegible] منور حضرت

[illegible] روشن شد و جالس در میان [illegible] که شبیه ماه بود [illegible]

[illegible] و رسول الله مردم تماشا میکردند و از

[illegible] میکردند بعضی صیحه میزدند بعضی جامه میدریدند بعضی خود

[illegible] بلای خاک [illegible] نعره میزدند تا زوال ظهر [illegible] مردم

[illegible] منبر با بلال [illegible] بود تا آنکه ائمه و قضات فریاد زدند

[illegible] معاشر الناس گوش دهید [illegible] نشود و اذیت نکنید

[illegible] پس حضرت حدیث سلسلة الذهب [illegible]

[illegible] حدیث بیست هزار قلم [illegible] قلم و دوات بیرون آوردند

از روایت کشف الغمه ظاهر میشود که [illegible]

[illegible] اقلا صد هزار نفر بوده اند و [illegible] چهار هزار قلمدان

[illegible]

معقول

معقول است محدث قمی در فوائد الرضویه مینویسد [illegible]

چون حضرت وارد نیشابور شد محمد بن [illegible] در [illegible]

حضرت [illegible] که [illegible] هزار محدث بودند [illegible]

شد در زمان [illegible] بیست هزار محدث

بودند [illegible] که در آن زمان خواص و عوام

[illegible] میکردند هر کسی [illegible] خود حفظ میکرد علاوه [illegible]

[illegible] در تواریخ [illegible] در [illegible] معقول است در ایران

[illegible] در آن زمان از [illegible] جمیع [illegible] ایران بوده

[illegible] معقول [illegible]

[illegible] از آنجا بیرون آوردند فعلا [illegible] و چشمه دیگر

[illegible] که [illegible] حمام الرضا میخوانند بعد حضرت [illegible]

[illegible] ده مرحله منیح الله عرض کردند [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] عرض کردند آب [illegible] حضرت [illegible] مبارک [illegible]

[illegible] پس چشمه ظاهر شد همه وضو [illegible]

خواندند و آن چشمه الحال هم باقی است و ده [illegible]

[illegible] شریف [illegible] خراسان است [illegible]

[illegible] مبارک [illegible]

اللهم انفع به و بارک فیما اخرج منه [illegible]

[illegible] از آن [illegible]

[illegible] از آن روز مردم [illegible]

[illegible] پس حضرت وارد شد [illegible]

[illegible] در آنجا [illegible] تشریف [illegible]

[illegible] هذه [illegible] و فیها [illegible]

[illegible] و اهل [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] لال محمد و آل

فاسقا و [illegible] و لو کانوا فاسقین [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] مبارک [illegible]

اکرچه در خواب حضرت رضا سلام الله علیه بیکی از وزرا عطای قرون
فرموده بود که مامون در اول بما قصد نیکوئی نمود [illegible]
از دادن ولایت و لکن بعضی میفرمایند مقصود [illegible] بود که
خود را [illegible] که اگر حضرت ولایت را اولا قبول فرماید پس
معلوم میشود که خلافت او هم غصب بود و حضرت هم [illegible]
بعد از اصرار بقبول خلافت حضرت فرمود اگر این خلافت
لک است که خدا بتو داده [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] پس دیگر را چطور بدیگری میدهی
بعد در اصرار بولایت عهد

حضرت فرمود منهم میدانم تو از راه اصرار [illegible] عرض کرد [illegible]
که مردم بفهمانی که از من [illegible] بود [illegible]
[illegible] رسید به عهد حکم نمود ولایت عهد [illegible]
[illegible] انتظار خلافت [illegible]

علی علیه السلام در سینه پدر بزرگوارش امیر المؤمنین بود که میفرمود ان ههنا
لعلما جما اشاره بسینه مبارک نمود از حضرت [illegible] من الائمه
[illegible] در کتاب کفایه الموحدین از قاضی ابو الفرج بغدادی
نقل میکند که [illegible] فرموده که ظاهر شود از صلب موسی ابن جعفر
[illegible] من فرزندی علی نام ملقب رضا و او موضع علم و
معدن علم است بعد فرموده یا ابی المقتول فی ارض الغربه
ابو صلت هروی گفت شنیدم از حضرت [illegible] ابراهیم که [illegible]
میفرمود هذا اخوکم علی ابن موسی عالم آل محمد فاسئلوه
عن ادیانکم و احفظوا ما یقول لکم فانی سمعت ابی جعفر
محمد یقول لی ان عالم آل محمد لفی صلبک لیتنی ادرکته
فانه سمی امیر المؤمنین در زیارت جوادیه [illegible]

السلام علی من کثرت له [illegible] والده امیر المومنین
حتی خصم ابن [illegible] الکتب و ثبت قواعد الدین
مامون در مرو مجلس مفصل ترتیب داد جمع کرد علمای مذاهب
و ملل جاثلیق نصاری و راس الجالوت یهود و روسای
صابئین و هیربد اکبر و اصحاب زرادشت [illegible]
و تصدیق کردند مراتب علم و فضل آن حضرت [illegible]
[illegible] محمد [illegible] ماه [illegible]
مامون امر کرد بانکه مردم [illegible] بپوشند [illegible]
سیاه که [illegible] خیره کرده [illegible]
[illegible] در بغداد با مامون [illegible]
[illegible]
[illegible] عمامه سبز مخصوص سادات
[illegible] اطراف [illegible]
علی الاشرف و الاشرف السلطان [illegible]
شرفا لیعرفهم من الاطراف ۳
[illegible] طغرل بک سلجوقی تخت سلطنه
نشست وزیرش منصور ابن محمد کندری ملقب بعمید الملک [illegible]
متعصب بود که با شیعیان امیر المومنان [illegible]
[illegible] ذکر مناقب و فضایل آل محمد
[illegible] مناقب [illegible] امر کرد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] زیارت [illegible]
خواجه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خواجه نظام الملک

و در سنه چهارصد و پنجاه و پنج طغرل بیک از دنیا رفت و از دنیا
او الب ارسلان بتخت سلطنت نشست و وزیر خان
خواجه نظام الملک طوسی رحمة الله علیه بود و بواسطه این
وزیر عالم و عاقل مفاسد مذهبی اصلاح شد و چون
الب ارسلان سلطان بسیار عادل بود و آنچه از فضل
ملک و خواجه علمای حنفیه و شافعیه که از ترس
فرار کرده بودند بمساعدت خواجه مراجعت بخراسان نمودند
در مدت کمی مورد توجه و توسل شیعیان شد در سنه
چهارصد و شصت و پنج الب ارسلان بتصویب خواجه
نظام الملک ملکشاه فرزند خود را ولیعهد قرار داد
در سنه چهارصد و شصت و پنج الب ارسلان از دنیا
رفت و ملکشاه در جای او برقرار شد بعد برکیارق جلال
الدین ابن ملکشاه بجای او نشست که تاریخ جلالی که در
تقویمها نوشته میشود منسوب است باو و در سنه چهارصد و
هشتاد و یک رعایای مرو از حاکم خود بدرگاه وزیر خواجه
نظام الملک شکایت کردند و خواجه این خدمت را در عهده
ابوطاهر ابن سعد القمی گذارد و او مدت چند سال عامل
مرو بود که ابتدای آن از زمان سلطنت ملکشاه بن سلطان
الب ارسلان بود و انتهایش در سلطنت سلطان سنجر ابن
ملکشاه ابن الب ارسلان ابن طغرل بیک بود و
چون خواجه از دنیا رفت سلطان سنجر منصب وزارت را
به ابوطاهر داد و ابوطاهر بعد از سه ماه از دنیا رفت
و او فعالیت متدین و متشرع بود و در جوار حضرت رضا ع
۵۲۰ مدفون شد و مقبره خلف ابوطاهر در آنجا بود و در سنه
بوده و در سنه پانصد و چهل و شش طایفه از ترک
غز ختنی که معروف بودند به تاتار و مغول با سلطان سنجر
یاغی شدند و بخراسان حمله کردند چنانچه در کامل
ابن اثیر است
ثم غزوا الطوس

(۱۷)

ثم غزوا الطوس و هی معدن العلماء و الزهاد فنهبوها
و سبوا نسائها و قتلوا رجالها و خربوا مساجدها
و مساکن اهلها و لم یسلم من جمیع ولایة الطوس الا
البلد الذی فیه مشهد علی بن موسی الرضا ع
و این خود معجزه بزرگی بود از حضرت رضا ع و از این
عبارات معلوم میشود که سناباد و نوقان در آن تاریخ
شهر بوده ببرکت حضرت رضا ع از حمله مغول و تاتار
سالم مانده ولی در واقع بزرگترین معجزه است از مرقد مطهر
و در آن تاریخ نه دولت استیلا داشت نه طلب لذا در
آن حمله جمعی از علمای طوس هم شهید شدند در سنه ۵۵۶
از حمله مغول در طوس دنیا بود حوادث عظیمه واقع شده
و در آن انقلاب بنیاد بکلی منهدم شد و تمام ابنیه
عالیه که در طوس بود از بین رفت و کتابخانه نفیس بسیار
بزرگی در حال حریق شد و مسجد عقیل که نحوی معروف بود
خراب شد و هشت مدرسه حنفیه و هفده مدرسه شافعی
خراب شد و پنج کتابخانه موقوفه و مصحف کتابخانه با کمال
و خوب و غارت شد نهبوا طوس نهبا فاحشاً
ولی متعرض بقعه مطهره نشد و در سنه پانصد و نود و نه
چنگیزخان جد هلاکو خان بسلطنت برقرار شد و حمله بر
آفاق و فتح او مشهور شد بخاک سلطان محمد خوارزم
شاه و سلطان محمد فرار کرد و چنگیز تمام ایران را بتصرف خود
و تمام ممالک سلطان محمد را در دست و پای لشکر چنگیز پایمال شد
و اول شهری که از ممالک خوارزم گرفت بخارا بود که لشکر مغول
سواره وارد مساجد شدند و کتابها را لگدمال کردند و چهار
شهر معتبر خراسان که بلخ و هرات و مرو و نیشابور باشد
سپاهیان چنگیز بریاست تولی خان خراب و قتل عام
کردند و مقتولین این بلاد چندین کرور نوشته اند

چنگیز خان در سنه ستصد و هفده ابیورد و طوس و هر
نیشابور را قتل عام کرد چنانچه ابن اثیر در کامل و ابن الجوزی
در مرآة خطبه ملاحم نوشته در یک روز هفتصد هزار
نفر را بقتل رسانیدند و قبر سلطان سنجر را در مرو
نبش کردند و او را آتش زدند مدتی طایفه مغول و تاتار
طایفه صحراگرد و چشمه بودند در نواحی ... سکنا داشتند
الامر [illegible] و تاتار ...
کاهی از مساکن خود حرکت میکردند ... باطراف
میکردند همه اسباب انقلاب دول عالم از ... اینها
... بودند که از همه اینها سخت تر حمله چنگیز بود که بهر جا
روی میاورد ابداً آثاری نمیگذارد ... و هرکه میکرد
در امر ... ممالک اسلامی نصف از دیار مالک
شد چون چنگیز هم از طایفه مغول بود از جمیع طوایف و قبایل
مغول و تاتار را مطیع خود کرد ... و در سنه ستصد و بیست
چهار چنگیز خان در مرو از دنیا رفت و تمام ممالک خود را
میان چهار پسر خود تقسیم کرد و سلطنت ایران را به تولی خان
داد و تولیخان چهار پسر داشت سلطنت کرد و از دنیا رفت بعد
او ... منکو قاآن و هلاکو خان در سنه
ستصد و پنجاه و ... هلاکو خان از جیحون عبور نموده
بطوس عازم تسخیر بغداد مرحوم خواجه نصیر طوسی بواسطه
عداوت با خلفای بنی عباس با هلاکو خان همراه شد
تا وقتیکه آمدند بغداد مستعصم را بقتل آوردند و ...
منقرض شدند هلاکو خان رفت تبریز آذربایجان
مراغه را پایتخت خود قرار داد و در مراغه ...
دنیا رفت در سنه ستصد و شصت و سه چهل ... سال
از عمرش گذشته بود و در سنه هفتصد ... نبیره
هلاکو خان

هلاکو خان اولجایتو خان ابن ارغون خان ابن
هلاکو خان المسمی بسلطان محمد خدابنده سلطنت
داد مدت علامه حلی شیخ یافت ... از سلاطین
مغول شد ... مختلفه داشتند و او بعد سلطان محمد ...
... کرد در خود ... مغول و تاتار که ... کنند و او در
شب ... سنه هفتصد و یازده در شهر سلطانیه که
از بناهای خود بود از دنیا رفت و ... فوق سلطانیه
که الان هم گنبدش باقی است ... در سنه هفتصد و ...
امیر تیمور گورکانی متولد شد و در سنه هفتصد و هفتاد و
یک امیر تیمور خروج کرد که اغلب ممالک روی زمین را او
تصرف کرد در سنه ... امیر تیمور و
لشکریانش شهر طوس خراب شد حاجی بیک جانی ... از جانب
امیر تیمور والی خراسان بود ... فرمان ...
... چندی ... آورده بود که ... سلطنت ...
خراسان در دماغ او جا گرفت امیر تیمور هم ایالت ...
... و او با لشکر ... آمدند جنگ ...
زیاد ... واقع شد آخر ... حاجی بیک جانی فرار ...
لشکر ... میان شهر طوس ... و ...
شهر طوس ... و زنان و دختران طوس ...
از میان شهر طوس ... کشیده ... از آباد ...
آن ... قریب ... هزار نفر کشته شدند ... آمدند در
دروازه ... بغداد ...
اطراف مشهد و قبه حضرت رضا ... خانه ...
شاهرخ ... طوس که قلعه ... طوس ...
مردم طوس که در ... جمع شده بودند ... شدند
تا بنای طوس ... قرار داد ... در
هشتصد ... امیر تیمور در ...
از دنیا رفت ... کردند

۱۷۳

در سنه ... هفتصد و ... امیر تیمور ... سلطان ...

چون در سنه نهصد و سی شاه اسمعیل صفوی در محال سراب در سن
سی و هشت سالگی از دنیا رفت مدت حیات و جهانبانی
سلطنه مستقله داشت جنازه او را بردند در پهلوی
جدش دفن کردند سلطنه شاه طهماسب بن شاه اسمعیل
در اوایل سلطنه او بواسطه حداثت سن و اختلاف امراء قزل
باش اختلالی در امور خراسان پیدا شد و از اختلال در
ماوراء النهر بکوچی عبید الله خان ازبک رسید بطمع تصرف
خراسان آمد و شاه طهماسب هم بقصد مقابله با او
آمد خراسان را بجای او خود تصرف کرد بعد از آنجا از راه جام
بجانب هرات رفت شکست فاحشی بلشکر عبید الله رسانید
مراجعت بقزوین نمود بعد هم چند مرتبه عبید الله بخراسان تاخت
و تاز آورد هر دفعه شکست خورده مراجعت کرد تا آنکه در
نهصد و چهل و شش عبید الله بخارائی کشته شد باز در سنه
سپاه و ملک محمد سلطان ازبک آمد مشهد مقدس را
قتل عام کرد   در سنه نهصد و پنجاه و چهار شاه طهماسب
در مشهد مقدس کسی از دنیا رفت و قریب اهم در زمان حرم محترم
و از طایفه ازبکها لطمه های زیاد بخراسان رسید در سنه
نهصد و نود و شش عبد المؤمن خان ازبک که حاکم بلخ بود
با لشکر زیاد بقصد تسخیر مشهد مقدس حرکت کرد چهار ماه شهر
مشهد را محاصره نمود بعد از تصرف حکم بقتل عام کرد حتی
سادات و صلحا و علما که پناه بحرم محترم برده بودند مقتول
شدند بقسمی که در روضه مقدسه خون مثل سیل آب جاری بود
هنوز از کف رفته خاک مشهد را بقیه از فرط خوف تا کربلا رفتند
و هر چه در روضه مقدسه از طلا و نقره بود بغارت بردند از ظروف
و فروش و ظروف شمعدان قنادیل طلا و نقره حتی بعض کتب
و قرآنهای بسیار که از اقصی بلاد آورده بودند جمع شده بود
و قرآنها که بخط ائمه معصومین علیهم السلام نوشته شده بودند ازبکهای
ملعون افغان هزار اشرفیها بردند بیست روز قتل عام بود
چه خوب گفته

چه خوب گفته است   مکن ملکی که ز جور او کفاره نباشد
بکن ملکی که شیطان نبود چاره نباشد   از جمله از
نفایسی که عبد المؤمن خان ازبک از مشهد غارت برده بود
قطعه الماسی بود بقدر تخم مرغی که قطب الدین شاه رکنی
تقدیم آستانه مقدسه نموده بود   مثل جوزی طلائی بود که مرحوم
شاه طهماسب آن را فوق ضریح مطهر نصب و وقف کرده بود در
سنه هزار و نه یار محمد میرزا که از شاهزادگان ازبکیه
بود آمد باصفهان خدمت شاه عباس قطعه الماس بسیار
گرانبها پیشکش آورد بعد معلوم شد که این همان الماسی
بوده که عبد المؤمن خان از مشهد حضرت بغارت برده
در قتل او بدست ازبکها افتاده که از آنها بدست مجموعه
دیگر بود مرحوم شاه عباس بتصویب علما فرستاد بعتبه
نجف ... فرو خشم آورد چند پارچه ده خرند
آنکه نماید که نمود   بقیه مرد و زن که از قتل عام باقی مانده بودند
آمدند در اطراف عبد المؤمن تضرع زیاد و صیحه و ناله میکردند که
دیگر بس است حتی اگر خون ما ... بنحو گفتند ...
آب بریزید ان ما الاسلام ... من دست ... از
خون ریزی ... چند و شکست او هم دست ...
گویند چند روز بعد عبد المؤمن خان امر کرد بعد روز قتل علماء
او را قاتله آن سفر با لشکرش در خارج شهر چادر زده بود
شنید حکم ... بالای ... حضرت ... میکند
از آنجا در بیرون آمد بعد خلفا ... لعن میکنند قسم یاد کرد که در مشهد
مقدس ... زنده نگذارد

بدانکه عبدالمؤمن خان و پدرش عبدالله خان ازبک
بسیار متعصب و شقی النفس بودند و فاضل روزبهان
متعصب ملعون معلم و مربی عبدالله خان بود و کتاب
مقاصد المتکلمین آن ملعون در اصول عقاید اهل سنت
نوشته است باسم عبدالله خان رجم کرده است و کتاب
ابطال الباطل او در نقض کشف الحق علامه حلی نوشته
بعد مرحوم قاضی نورالله شوشتری هم کتاب احقاق الحق
نوشت و از کلمات و کتب عامه نقض آن ملعون نمود
هر جا که قال المصنف رحمه الله مرادش علامه حلی است بعد
هر جا که قال الناصب خذله الله مرادش فاضل روزبهان
و در کتاب احقاق الحق شوشتری و کتاب عبقات میر حامد
حسین هندی بهترین کتب است برای اثبات حقانیت
مذهب شیعه با ادله که از کتب خود اهل سنت است

در سنه هشتصد و چهارده والده گوهرشاد آغا در مشهد
از دنیا رفت و در سنه هشتصد و بیست بناء مسجد
گوهرشاد باتمام رسید در سنه هشتصد و پنجاه و یک
یا شصت و پنج در عهد میرزا شاهرخ نزد ملک شهریار از
دنیا رفت جسد او را بعد بهرات نمودند در مدرسه
گوهرشاد بیگم آغا نزد قبر زوجه اش دفن شد پنج
پسر داشت میرزا الغ بیگ میرزا ابراهیم سلطان سیوم

174 سیوم میرزا بایسنقر بود که خطش بسیار ممتاز بود در کتیبه
اطراف ایوان مقصوره مسجد گوهرشاد روی کاشی
خطوط او موجود است بنام تبریزی در جوانی پدر از
دنیا رحلت نمود غیر از میرزا الغ بیگ. در سنه نهصد و شش
ابتدای جلوس شاه اسمعیل ابن سلطان حیدر ابن سلطان
جنید ابن ابراهیم ابن شیخ خواجه علی ابن شیخ صدر الدین
موسی ابن شیخ صفی الدین اسحق ابن شیخ امین الدین
جبرئیل ابن شیخ صالح ابن شیخ قطب الدین ابن صلاح الدین
رشید ابن محمد الحافظ ابن فیروز شاه زرین کلاه ابن محمد
ابن حسن ابن ابراهیم ابن جعفر ابن اسمعیل ابن محمد ابن
احمد الاعرابی ابن قاسم ابن حمزه ابن الامام موسی الکاظم
و تاریخ جلوسش مطابق است با کلمه مذهبنا حق
در آن وقت خراسان دست محمد خان شیبانی ازبک
بود و شاه اسمعیل در عنفوان جوانی حرکت کرده آمد
خراسان را از تصرف محمد خان بیرون آورد و این
محمد خان ازبک هم از احفاد چنگیز خان بود و لشکر شاه
اسمعیل معروف بودند بقزلباش چون کلاه هاشان قرمز بود
بشکل تاج درویشان مشتمل بر دوازده ترک مخصوص بعدد
دوازده امام که الان هم بعضی از دراویش بسر دارند
در سنه هزار و نه شاه عباس بطرف خراسان حرکت کرد
تا هرات که آمد بعضی از ولایات خراسان که در تصرف
ازبکها بود بدون نزاع تصرف نمود بعد از آن باز در سنه
هزار و [illegible] عبدالمؤمن خان مجدداً بخراسان آمد نیشابور
و اسفراین را از تصرف شاه عباس بیرون آورد چندی
در مشهد توقف نمود پس رفت ببلخ [illegible] القلب بود بعض
از خوانین خود را کشت امراء از بلخ هم او را کشتند و بعد
در سنه هزار و هفت بود [illegible] سلطنه نکرد در باد الله
بود هرج و مرج شد و مرتبه متصرف شاه عباس گردید
یعنی خراسان

شاه عباس کبیر که شاه عباس اول است مخوانند از سلاطین
صفویه با ارشاد و دین پرور و معدلت گستر بوده تمام
مدت سلطنت وی که چهل و [illegible] سال بود همه به فکر عمارت
و آسایش مردم بود صدقات جاریه و ابنیه خیریه که
در ایران شاید بشمار نیاید باز [illegible] آمده و دیگر
بخراسان آمده چه برای جنگ با مخالفین چه غیر آن از جمله
حسب نذر در سنه هزار و [illegible] از اصفهان با پای پیاده
بمشهد رضا به زیارت مشرف شد و شعبان آنجا بماند
کشیک مسجد [illegible] میکرد خودش با مقراض شمع
قسمتی از چراغ میگرفت که مرحوم شیخ بهائی بالبدیهه گفته

پیوسته بود ملائک علیین   پروانه شمع روضه خلد برین
مقراض باحتیاط زن ای ظل الله   ترسم ببری شهپر جبریل امین
از بهر طواف شه فرخنده حریم   جبریل ز عرش آید [illegible]
[illegible] شاید که بدین وسیله گردد مقیم

در سنه هزار و پنجاه شاه عباس حکومت مشهد را به
شاه نظر خان داد و هنگامی که در مشهد بود که مهربان
خان قاجار بود معزول کرد و حکومت مرو را باو داد
در سنه هزار و [illegible] عمارات [illegible] قدمگاه نیشابور را
احیا فرمود در سنه هزار و سی و هفت در صبح پنجشنبه
بیست و چهارم جمادی الاولی در فرح آباد مازندران
رحلت فرمود که مطابق بود با ظل حق جنازه او
حرکت دادند برای اصفهان آخر در امامزاده حبیب بن موسی
مشهد کاشان دفن کردند بعضی گویند جسد او در
نجف اشرف است زیر عتبه که از پائین پای مطهر که
داخل حرم میشوند است که جنت مکان گویند

ایضا
[illegible] السنه

[illegible]

۱۷۵

جزو سی و هفت

الصا[illegible]

در سنه هزار و پنجاه و دو شاه صفی که از نواده های شاه عباس کبیر
باستدراج و [illegible] امرای ایران در کاشان [illegible] جنازه حرکت
دادند یکی بطرف نجف یکی بقم یکی بمشهد مقدس که معلوم نشد
کجا مدفون است آورده اند بقم در رواق مطهر قبرش معروف
ضریح چوبی هم دارد بعد از او برادرش شاه عباس ثانی
سلطنت گرفت او هم در سنه هزار و هفتاد و هشت از دنیا
رفت قبر او هم در قم در زاویه غربی رواق مطهر صندوق
منقشی از آهن دارد   در سنه هزار و صد و سی و پنج که
ابتدای اختلال سلطنت شاه سلطان حسین [illegible]
ملک محمود سیستانی که در طوس بود مشهد رضا را
تصرف نمود در [illegible] فتحعلی خان قاجار ابن شاه قلی
خان ابن مهدی خان بیگلربیگی جد سلاطین قاجاریه که
در خواجه ربیع مدفون است از جانب سلطان حسین حکومت
داشت و ملک محمود سیستانی از بلاد خراسان متصرف آمد و
دعوی سلطنت نمود تاج کیانی بر سر نهاد   در سنه هزار و صد و سی و پنج
در بدایت [illegible] زوال افاغنه بریاست سلطان محمود افغان
اصفهان را محاصره کرد آب و نان [illegible] منع کرد آخر
اهل اصفهان تسلیم شدند افاغنه بخشید اصفهان خلقی از اعیان
و اشراف را کشتند و سلطان حسین را با برادران و فرزندان
حبس کرده بودند تا سلطان محمود افغان بدرک واصل شد سلطان
اشرف جای او نشست با امراء [illegible] حمامها و مساجد و مدارس اصفهان را
خراب کردند   در سنه هزار و صد [illegible] شاه طهماسب دوم
پسر شاه سلطان حسین با فتحعلی خان قاجار آمد بطهران مشهد

[illegible]

قاجار
مشهد مقدس را محاصره کرد فتحعلی خان در محاصره کشته شد
و در همین محاصره نادر قلی خان بیگ افشار که بعد نادر
شاه شد از جانب شاه طهماسب قورچی باشی شد دو ماه
محاصره بود ظفر نشد آخر الامر میر محمد نام از ملازمان ملک
محمود بود دروازه میر علی اموته را که در شرق مشهد است
باز نمود نادر قلی وارد شد قلعگیان تسلیم شدند ملک محمود را
نادر کشت بعد حکومت مشهد را به پسرش رضا قلی خان
داد بعد نادر در سنه هزار و صد و چهل و یک هرات را
فتح کرد آمد مشهد فاطمه سلطان بیگم خواهر اولین شاه طهماسب
بجهة پسرش رضا قلی میرزا حاکم مشهد تزویج کرد چون خبر
مصالحه شاه طهماسب را با دولت عثمانی شنید خیلی غضب
کرد این مصالحه را منفور شد عریضه شکایت آمیز بجهة
شاه نوشت و خود با لشکر گران حرکت کرد به اصفهان
در سنه هزار و صد و چهل و چهار نادر شاه شاه طهماسب را
از سلطنت خلع نمود و محبوسا از راه یزد او را بخراسان
فرستاد به پسرش رضا قلی میرزا سپرد تا هنگام مسافرت نادر
که نادر شاه به هند و ستان میرفت شاه طهماسب را
از مشهد به سبزوار بردند محمد حسین خان قاجار پسر
فتحعلی خان او را مقتول ساخت بحکم رضا قلی میرزا
بعد پسر شاه طهماسب که شاه عباس ثالث باشد
در سن هشت ماهه نامزد نادر تخت سلطنت نشانید حکم کرد که
سکه با اسم او زدند پس در سنه هزار و صد و چهل و هشت
نادر اسم او را از سکه ها برانداخت و دیگر از صفویه را
یکمرتبه برچید سکه بنام خود زد و تخت سلطنت نشست در تاریخ
جلوس نادر شاه

۱۷۶

جلوس نادر شاه بعضی گفته اند (الخیر فیما وقع) بعضی گفته اند
(لا خیر فیما وقع) که مدت سلطنت صفویه دویست و چهل و دو سال
بوده و نادر شاه بعد از فتوحات هند و ستان و ترکستان
در سنه هزار و صد و پنجاه و سه به مشهد مقدس آمد قندیل
طلای مینائی مرصعی که نذر فتح هند و ستان بود و قفل
مرصعی که در تسخیر ترکستان و خوارزم نذر کرده بود آورد
هر یک را در جای خود وضع و نصب کرد پسرش نصر الله میرزا
را حاکم خراسان کرد در سنه هزار و صد و شصت و یک
ماه جمادی الثانی در قوچان مقتول شد جنازه اش را آوردند
بخراسان در مقبره نادری دفن کردند مدت سلطنت او سیزده
سال شد در تاریخ او بعضی گفته اند نادر بدرک رفت لیکن
نباید چنین گفت چه اگر آدم خوش عقیده بود کارهای
او و خدمت گذاری او با میرالمؤمنین و از خوابها و رؤیای
صادقه معلوم شد که اهل نجات بوده و در عالم خود مغفور است
در سنه هزار و صد و شصت و دو محمد حسن میرزا پسر فتحعلی خان قاجار
ملقب با خته در استرآباد مقتول شد بدست شیخ علی خان
زند و سر او را آوردند طهران نزد کریمخان زند و کریم خان
امر کرد سر او را عزت و احترام کردند شاهزاده عبدالعظیم
دفن کردند در سنه هزار و صد و شصت و دو احمد شاه درانی
افغان با جمعی از افاغنه از قندهار به مشهد مقدس آمد و
ایلات را هم بعنوان جهاد دینی با خود همراه کرد با چند زنجیر
فیل و چند عراده توپ شهر را محاصره کرد نصر الله میرزا پسر
شاهرخ پسر رضا قلی خان پسر نادر شاه برآمد در کمال شجاعت
دفاع و مقاومت نمود با هزار نفر از ایشان را کشت آخر امر
کار بمصالحه ختم شد احمد به قندهار رفت و نصر الله میرزا هم
رفت بشیراز نزد کریمخان زند برادر خود نادر میرزا را جای خود
گذارد که مقصد امور خود

و نادر میرزا دست تعدی باستان مقدس گشود خشتهای طلا
را با سر طوق طلای گنبد مطهر که مکلل بجواهرات بود همه را
بمصرف رسانید و قالی زربفت را که در آن زمان بهفت هزار
تومان قیمت داشت بفروشید [illegible] از او طلا برآورد
و در جواهرات را که شاه عباس نصب کرده بود
برکند بمصرف رسانید مدت شش ماه در مشهد حکومت [illegible]
توانست تعدی کرد آخر الامر محمد خان عرب زنکوئی که حاکم
طبس بود او را دستگیر کرد   در سنه هزار و صد و نود و
[illegible] محمد حسن میرزای قاجار ملقب بجهانسوز شاه
پدر فتحعلی شاه در [illegible] وفات یافت [illegible]
و در سنه هزار و صد و نود و [illegible] در استرآباد [illegible]
در ماه صفر کریم خان زند در شیراز از دنیا رحلت کرد
سلطانی با رافتی بود از جمله روزی در دیوان مظالم زنی
گفت از کثرت تظلم مردم خسته شده بخواب رفته [illegible] شد در
[illegible] کریم خان رسید
[illegible] گفت من مرد [illegible] از [illegible]
کرده اند [illegible] گفت [illegible] کردند [illegible] بودی
گفت من در خواب بودم [illegible] گفت چرا خوابیدی [illegible]
محافظت [illegible] گفت من خیال کردم [illegible] بیدار [illegible] از
این حرف خوشش آمد گفت تمام قیمت اموال او را از خزانه
دادند   در سنه هزار و [illegible] محمد شاه قاجار ملقب
[illegible] محمد حسن خان ابن فتحعلی خان در طهران [illegible] سلطنت
و او [illegible] سلسله سلاطین قاجاریه است در [illegible]
[illegible] قاجاریه سلطنت کردند رحمة الله علیهم [illegible]
[illegible] مسلمانی بودند در سنه هزار و [illegible] محمد شاه
عازم خراسان شد [illegible] خراسان [illegible]
نصر الله میرزا نوه نادر شاه بود محمد شاه [illegible] توقف داد

توقف کرد صادق خان شقاقی را با جمعی مامور کرد بمحاصره [illegible]
آمدند در روز [illegible] مشهد را محاصره کردند و شهر را از [illegible]
نصر الله میرزا نوه نادر [illegible] محمد شاه [illegible]
در [illegible] مشهد پیاده شد آمد باستان [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] روز در مشهد توقف نمود همه روزه در [illegible]
خدام مشغول [illegible] بود بعد از چند روز شاه رخ [illegible]
اولادهایش [illegible] را [illegible]
از دنیا رحلت [illegible] ایالت خراسان را محمد شاه [illegible]
داد   محمد شاه [illegible] طلای مرصع [illegible] و جواهر
[illegible] باستان مقدس [illegible]
طهران   و در سنه هزار و [illegible] محمد شاه امر کرد [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] طلا کاری نمودند   و در سنه هزار و [illegible]
[illegible] در حوالی [illegible]
[illegible] از ملا زینب [illegible] فاجر این [illegible] نمودند
جنازه [illegible] رواق مطهر [illegible]
کردند   و در دار السلام از جناب ملا [illegible]
کربلای معلی نقل کرده و او از جناب آقا محمد [illegible]
نقل میکند که ایشان [illegible] محمد شاه قاجار [illegible]
[illegible] که از محمد شاه [illegible]
کرده بودند از قتل مسلمانان و [illegible] اموال [illegible]
[illegible] خواب دیدم وارد حرم محترم امیر المؤمنین شدم [illegible]
[illegible] ایوان مطهر [illegible]
[illegible] کردند [illegible] واقع شده [illegible]
ایوان و [illegible] از حجرات [illegible]
دیدم در میان حجره [illegible] در آخر [illegible]
شخص کوتاه قامتی که [illegible]
[illegible] گفت [illegible] که از
[illegible] اشاره کرد با شخص کوتاه قد

[illegible] گفت که نادر شاه است تو جواب اسعد [illegible] میگفتی پس نادر
[illegible] شمشیر را از میان بیرون آورد و گفت تا محمد خان تا یکی
[illegible] از مزاج خود زمینداران بکذارد آخوند رودی کار
[illegible] این بیچاره شقاوت ما بلا دیده اما و شغبتیر مبدا
[illegible] من عطوفت امیر الموضعانی بلا دیده خود از وقتیکه
[illegible] جواب لا دیدم هر وقت از قرب ال محمد عفو [illegible]
[illegible] مصالحه منوا [illegible] بعد از محمد شاه برادر [illegible] زاده اش
[illegible] فتحعلی شاه ابن حسین قلی خان [illegible] حسین خان ابن
[illegible] فتحعلی خان در تخت سلطنت نشست [illegible] نادر میرزا [illegible] شاه
[illegible] رخ میرزا از هرات آمد مشهد را تصرف کرد فتحعلی شاه
[illegible] بعزم سرکوبی او از طهران حرکت کرد آمد مشهد را محاصره
[illegible] اول الامر نادر میرزا تسلیم شد فتحعلی شاه
[illegible] مراجعت کرد [illegible] در سنه
[illegible] هزار و دویست و شانزده نادر میرزا دست تعدی
[illegible] تا باز فتحعلی شاه آمد بعزم سرکوبی او مشهد
[illegible] محاصره کرد نادر میرزا در این حمله بود که [illegible]
[illegible] نجف گشود از فساد [illegible] که [illegible]
[illegible] معلوم شاه آورده بود و [illegible] بود فتحعلی
[illegible] امر محاصره [illegible] خان [illegible] نمود [illegible]
[illegible] طهران رفت پس [illegible] مشهد که [illegible]
[illegible] متولی [illegible] اشاره کرد [illegible] را
[illegible] [illegible] تصرف کردند نادر میرزا
[illegible] متحصن شد پس [illegible] مشهد [illegible] کرد
[illegible] فرار کرد بعد از [illegible] اولاد [illegible] کردند و
[illegible] با [illegible] اولاد [illegible] میان [illegible] الله
[illegible] اولاد [illegible] طهران [illegible] فتحعلی شاه اولاد
[illegible] ۸ [illegible] اعدام [illegible]
[illegible]

۱۷۸

۱۲۱۲

الهجره در سنه هزار و دویست و دوازده بود که طایفه ضاله وهابیه لعنهم الله
هجوم آوردند بکربلای معلی ریختند بحرم محترم و مقتل سید الشهدا
اجمالش آنکه عبدالوهاب نامی از اعراب بادیه نشین در وقت
بلوغ از علمای بصره از او توجه کرد و ادبیات تعلیم گرفت پس از آنجا
آمد با بعضی ایران و در اصفهان توقف نمود و مشغول
تحصیل علوم دینیه شد از نحو و صرف و معانی بیان و فقه و
اصول از اول الامر مدعی اجتهاد شد و گفت خلفا بر حق مجتهد
بودند که استخراج احکام از کتاب الله میکردند و خیلی از احادیث را
بدعت دانست من جمله بنای قباب عالیه بر قبور ائمه علیهم
و ائمه [illegible] من جمله مذهب تقبیل زر و سیم و وقف نمودن
اشیاء نفیسه بر مضاجع ایشان و طواف بر مرقد و تقبیل
عتبه متبرکه دانست و مرتکبین این اعمال را [illegible]
برا [illegible] دانست پس از اصفهان رفت بوطن خود و عبدالعزیز
که از مشایخ عرب بود با او هم عقیده شد پس ابن سعود نام که
در شجاعت معروف بود با دوازده هزار نفر از اعراب بادیه
آمدند نجف اشرف را محاصره کردند که قبر امیرالمومنین را
خراب کنند و موقوفات و اشیاء نفیسه را غارت نمایند
ولیکن [illegible] رفتند بکربلای معلی در صبح عید غدیر
پنج هزار از مرد و زن را کشتند و ضریح مبارک را درهم شکستند
آلات زر و سیم و جواهرات هر چه بود که سالها [illegible] از
سلاطین آورده بودند و در آنجا [illegible] و نقره
طلا [illegible] طلای ایوان [illegible] بود غارت [illegible]
در اطراف [illegible] ایران [illegible]
روضات [illegible] صاحب [illegible]

وکذلک در سنه هزار و دویست و شصت و چهار مرحوم حاجی ملا
مولی محمد تقی قزوینی ملا باقر دختر برادرش قرة العین که نام
او زرین تاج خانم بود شهید شد و شوهرش ملا محمد
پسر عموی خودش بود و خود زن فاضله بود در روش حرجی
فرمولی چون منسک از فر از علوم عربیه و تفسیر و علم حدیث
حظ وافی داشت از شو القضاء شیفته میرزا علی محمد باب
شد که طریقه او را تبلیغ کرد و حجاب را از میان
برداشت ملکه زن را نکاح بدو مرد تزویج کرد اصحاب
میرزا علیمحمد باب از جمله او حظ وافر میبردند که بی او
شمس الضحی و کاهی طاهره الحی خواندند که با حرف خود غبی دیو
آلوده میکرد هاله چون در عظات و صحابیش با موعظه
میکرد مردم عامه بد گمانش ملا میبودند و ملا محمد تقی
عم او بود و عروسش بود او را بیرون کرد و طرد و لعن کرده
قرة العین هم که عالم و وحید العصر محمد تقی امر بقتل
عمو کرده در اول صبح در مسجد خود مشغول نماز بود مقتول شد
و خود قرة العین از قزوین بیرون رفت از دعاة باب شد

و در آن سال محمد شاه ابن عباس میرزا ولیعهد فتحعلیشاه
از دنیا رفت در شب چهار ... و یازدهم ماه آذر
جنازه اش را بقم در یکی از حجرات صحن دفن کردند و هم
آثار خیریه در آن زمان است منها ضریح نقره حضرت ابو الفضل
سلام الله علیه   در همان سال که هزار و دویست و شصت
و چهار باشد ناصرالدین شاه پسر محمد شاه در سن هفده سالگی از راه
آذربایجان به مسند سلطنت نشست و شاهزاده سلطان مراد
میرزا حسام السلطنه را مأمور بفتح خراسان نمود و حسام السلطنه
... در فتنه آصف الدوله از ایالت خراسان

بخشید بخانه ولی سید جلیل عالم خود ملا قتلا و ... بود و حاجی
دیگر خواند از جوانب طفلی که مانده بود نقل کرده وقت
بیکی از ملاها نهایت که مرحوم میر بخشید اینجا شب زد رگی بود
در را سید با بچه از این نهایت شد توکل کرد و ... ها آمد
کسی ملا در خانه ندیدند آمدند بالا خانه خدا او را
کرد سید ملا ندید نه خبر داد را ملا میر بخشید را سید دید
در ... گشتی بنشست و گفتند عجب عجب

فلعوا انجمه الشریف و کسروا اضلعه و جعلوا
المنیف و وضعوا تحت هاون القهوة فوق
راس الحضرة المقدس علی وجه التحقیق
طبخوها و شربوها لا احد ما قال حاج حاجی
ملا علی رازی در حاشیه وقایع الایام نوشته که احمد
ابن عبد الحلیم ابن عبد السلام که معاصر علامه
حلی بود صاحب کتاب منهاج السنة ... عجب
و ما نسیته است و این کتاب که در رد کتاب منهاج الکرامه
علامه حلی نوشته است که مشحون از کفر است علامه
سالها تفحص نمود تا کتاب را بدست آورد ... طبع
موجب ... فایده باشد ... الاسلام
آقا سید حسن صدر کاظمی ... کتاب منهاج السنه
نوشت که الحق خدمت بزرگی باسلام و مسلمانان

... و در سنه هزار و دویست و شصت کشته میرزا علی
محمد باب بکار شده و او پسر میرزا رضا بزاز شیرازی بود
یک ... از ملا ... از تلامذه سید کاظم رشتی بود
که او از مهترین شاگردان شیخ احمد احسائی بود و
طریق شیخ احسائی مشی میکرد مشغول ریاضات ... و لکن

[illegible]

ه در قصبه و نفس ختم شد و در سنه هزار و دویست و [illegible] مرحوم
شیخ مرتضی انصاری در نجف اشرف رحلت فرمود و در سنه
هزار و دویست و هشتاد و [illegible] وبای شدیدی در مشهد
ظاهر شد که جلال الدوله پسر ناصرالدین شاه [illegible]
داشت [illegible] در مشهد از دنیا رفت و در هزار و دویست
هشتاد و هشت قحط و مجاعه شدیدی در مشهد و سایر
بلدان ایران ظاهر شد و در سنه هزار و دویست و نود و
هفت میرزا حسین خان سپه سالار قزوینی که والی خراسان بود
از دنیا رفت ماده تاریخ سپه سالار اعظم حیف از جهان رفت
و در سنه هزار و [illegible] ناصرالدین شاه به زیارت
حضرت شاه خراسان مشرف شد و جبه سلطنتی را تقدیم
آستان مقدس نمود در بالای طاق بالای سر مبارک [illegible]
نصب کردند و در سنه هزار و سیصد و سه حاج شیخ جعفر شوشتری
مصنف کتاب خصائص الحسینیه و منهج الرشاد و فوائد المشاهد
از دنیا رحلت فرمود رحمة الله علیه و فوائد المشاهد موعظه
و تقریرات آن مرحوم است که علما بار [illegible] نوشتند و نصیحت خود
منبر رسانیدند و در سنه هزار و سیصد و [illegible] مرحوم آیة الله
حاج میرزا حسن شیرازی اعلی الله مقامه حکم تحریم تنباکو و توتون
فرمود و عموم طبقات مسلمانان [illegible] نمودند قلیانهای [illegible]
شکستند و در سنه هزار و سیصد و نه وبای عظیم در ایران
روی کرد که جمعی از طبقات علما و ارکان از دنیا رفتند
و در سنه هزار و سیصد و دوازده در آخر شعبان مرحوم حجة الاسلام
و آیة الله حاج میرزا حسن شیرازی از دنیا رحلت فرمودند در بلده
مبارکه سامره جنازه ایشان را بالای دست به نجف اشرف بردند
و در سنه هزار و سیصد و سیزده در ۱۹ ذی قعده مرحوم ناصرالدین شاه را

معزول شده بود و تفویض شده بود به پسرش محمد حسن خان سالار
و محمد خان بیگلربیگی هم سرکرده خراسان بود و این دو برادر اتفاقا
بنای مخالفت با دولت گذاردند و طغیان کردند پس در سنه
هزار و دویست و شصت و سه حشمت الدوله با لشکر زیادی
مأمور به مشهد شدند محمد حسن خان به دست اجلاف فرار نمود
چون حشمت الدوله وارد مشهد شد سالار برگشت حمله
به مشهد کرد و برادرش بیگلربیگی در قلعه [illegible] مشغول [illegible]
کرد و میرزا عبدالله خوئی متولی باشی در درب مسجد گوهرشاد
[illegible] رجب [illegible] کشته شد و قریب [illegible]
از قوشون [illegible] کشته شدند و بقیه قوشون با حشمت الدوله
در ارگ محاصره کردند چون خبر فوت محمد شاه به حشمت الدوله
رسید او با برادر محمد خان [illegible] فرار کردند به طرف تربت و
سایر قوشون هم فرار کردند به طهران و مشهد منحصر شد به قوای
سالار و مردم خراسان هم چاره ندیدند مگر اطاعت سالار
همراه شدند تا آنکه حسام السلطنه با امر ناصرالدین
شاه وارد خراسان شد چهار ماه مشهد را محاصره [illegible]
از سالار تنفر کردند چرا که سالار [illegible] مشهد جمع [illegible]
[illegible] و چه [illegible] کرده جمعی از اشراف
و علمای اعلام با حسام السلطنه در خواجه ربیع [illegible]
[illegible] و مشهد را محاصره کرد و دید که اصلاح
معقول نیست [illegible] به مشهد [illegible] و در سنه
هزار و دویست و شصت و شش [illegible] حسام السلطنه به زیارت
حضرت رضوی مشرف شد و محمد بیگ سالار را
آزاد کرد و [illegible] سالار و محمد خان برادرش
[illegible] را گرفت به جزای عمل خود رسانیدند و قبر
[illegible] در خواجه ربیع [illegible] سالار [illegible]
در [illegible]

[illegible]

در میان حرم حضرت عبدالعظیم تقریب شش ساعت [illegible] میرزا رضای کرمانی بقتل
رسانید بعد از چهل و نه سال سلطنت در سن شصت و شش سالگی
رحمة الله علیه در سنه هزار و سیصد و بیست و چهار مظفرالدین شاه
از دنیا رفت و در چهاردهم جمادی الثانیه همین سال دستخط مشروطیه
مشروطیه را داد و [illegible] روز قبل از فوتش نظام نامه مشروطیه تمام شد
بامضاء مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه ولیعهد و میرزا نصرالله
خان مشیرالدوله که آنوقت صدر اعظم بود رسید و در سنه هزار
و سیصد و بیست و پنج در ماه رجب میرزا علی اصغرخان
صدر اعظم را در جلوخان مجلس شورا عباس آقای ترک تبریزی
ششلول مقتول ساخت رحمة الله علیه نعشش را در یکی از حجرات قم
در صحن جدید که آثار خیریه خودش بود دفن کردند در سنه هزار و سیصد
و بیست و هفت هجری از دهم ماه رجب مرحوم حاجی شیخ فضل الله نوری را
بدار زدند رحمة الله و رضوانه علیه در سنه هزار و سیصد و [illegible] سنه
نه مرحوم آیة الله ملا محمد کاظم خراسانی در نجف شهر [illegible]
از دنیا رحلت فرمود و در سنه هزار و سیصد و سی در ایالت [illegible]
رکن الدوله و تولیت مرتضی قلیخان نائینی قبر مطهر حضرت
غریب الغربا را با توپ [illegible] کردند در زیارت [illegible]
السلام علی الامام الرئوف الذی هیّج احزان یوم الطفوف
و اقعاً این مصیبت تجدید کرد مصیبت یوم الطف را و خود
حضرت هم از مصیبت قبر مطهرش خبر داده به دعبل فرموده است
و قبر بطوس یا لها من مصیبة الحت علی الاحشاء بالزفرات
گرچه بطریق جزم و حتم نمیتوان گفت که مراد حضرت در این شعر مصیبت
قبر مطهرش بوده چه آنکه اولا ضمیر لها ضمیر قصه و [illegible]
مصیبة بیان آن را میکند چنانکه شایع است بین علمای نحو
نه اینکه راجع بقبر باشد چه آنکه ضمیر مؤنث است و قبر مذکر است

و ثانیاً مصیبة

ثانیاً این مصیبت که در کلمه الحت علی الاحشاء است مصیبت خود حضرت است
نه مصیبت قبر حضرت و کرر بسیاری از قبور ائمه سلام علیهم [illegible]
و مصیبت رسیده خصوص بائمه بقیع صلوات الله علیهم لکن مصیبتی که
تجدید کرد مصیبت جدش حسین را از حیث [illegible] و غیره همان مصیبت قبر
مطهر حضرت رضا سلام الله علیه است و اجمال این قضیه این است
در اوایل محرم سنه مذکوره قشون و عسکر روس با توپ بسیار [illegible]
مشهد مقدس شدند همه بعده با شیپور آمدند و صاحب منصبها
و افراد ایشان در ارگ منزل کردند و رکن الدوله رسماً [illegible]
نمود و قنسول روس [illegible] با این عده قشون [illegible]
تبعه و رعیت خود داراد کرده ام چون [illegible] روسا و اشراف
با او ضدیت ندارند یوسف خان هراتی را او دستور داد که در
نزدیکی قبرستان میر هوا مجلسی ترتیب داد و اظهار میکرد که ما
مشروطه نمیخواهیم و احمدشاه را سلطنه نمیشناسیم سلطان ما
در این دنیا محمدعلیشاه است پس جمعی از مردم بیخبر و ساده گرد او
گرفتند چند روز بعد سید محمد یزدی طالب الحق و نایب علی اکبر
هم پیش قسم مجلس در [illegible] ترتیب داد طالب الحق
نطق میکرد که ای گرامیها همه باقی اند با نظمیه و عدلیه و مالیه
و غیرها را نمیخواهیم تمام این ادارات بابی و کافر اند [illegible] مردم
مجلس ایشان قوت گرفت و طالب الحق روزها عصر میرفت [illegible]
[illegible] ما نداریم چرا که محمدعلیشاه را میخواهیم با او بیعت کنیم
قرار مشروطه میگفت مردم هوشیار باشند که دین و مذهب [illegible]
کردند کم کم عده شان زیاد شد یوسف خان در صحن جدید حجره
بالای [illegible] منزل کرد و طالب الحق هم حجره بالای کفشداری
مسجد و مسجد [illegible] از امام جمعه بود [illegible] در میان صحن [illegible] متفرقین
که در اوایل ماه ربیع الاول الواد و اوباشها اطراف یوسف خان

جمع شده‌اند و اولا سردار نامیده‌اند و هم بیرون بازار میان صحن که از ده بود
متحصنین خود را شلاق میزد و متصدی زیارت میداد عنقریب
محمدعلی‌شاه به زیارت خواهد مشرف شد و سالارالدوله با قو
زیاد نزدیک قوچان رسیده و دیگر از قوشنها و اجزاء و ادارات
جرئت نمیکردند میان لشکر و حرم و صحن و مسجد بیایند و هر کدام
یکی از اینها را میدیدند میزدند نزد یوسفخان سردار و اولا
فحش میداد و جرم معترف کار بجائی رسید که دکاکین و تجارتخانه
بسته شد از متولی پول زیاد میگرفتند پس یوسفخان با محمد تبریزی
قوش آباد نیشابوری که از اشرار معروف بود و اسمعیل ترک
و جمعی از سربازهای گارد نظامی و جمعی از اهالی نیشابور از اشرار
شدند که تقریبا پانصد نفر میشدند کلید سقاخانه و سردرهای صحن کهنه
سنگر قرار دادند و عصر جمعه میان صحن جدید جمع شدند
یوسف خان نطق مفصلی میکرد که غرضهای جمعی بیرون تماشا
میخواهند از زبان محمدعلی‌شاه نوید میداد که ایشان را [illegible]
خلعت و منصب و سید محمد طالب الحق و نایب علی اکبر خان
توچانی و جمعی از اشراف محلات کلید سقاهای مسجد گوهرشاد و سردر
سردرهای مسجد را سنگر کرده بودند [illegible]
و درب‌ها و کتیبه‌ها کلید سقاهای مسجد شاه را سنگر کرده بودند
و دیگر اسیر بسته با یکدیگر زد و خورد داشتند و در بین جمعی از مظلوم
کشته میشدند و یا مجروح از اواسط ربیع الثانی متصل بالا رفت
که احدی جرئت نمیکرد از منزلش بیرون آید صدای گلوله متصل از طرف
بلند بود و در اواسط ماه مذکور جمعی از سالدات در چند مرتبه از اطراف
بست مبارک بالای بامها چادر زده بودند بهانه حفظ رعایای
خود دستان تا صبح روز شنبه دهم ربیع الثانی که هم عید نوروز بود
سنه هزار و سیصد

سنه هزار و سیصد و سی صاحب کتاب گوید من مهمان مسجد جامع بودم
شخصی بادکوبه که مغازه بزرگی نزدیک بست بالا خیابان
داشت و [illegible] از روی بامها بالای دکان او چادر زده بودند
آمد نزد من با چشم گریان گفت هر قدر [illegible] بکنند
که امروز [illegible] توپ بکنند [illegible] گفتم [illegible]
کجا میگویند گفت اول اینکه دعای خود بمن خبر داده‌اند
برای روز [illegible] توپها از هر طرف بسمت حرم محترم که از ده
و نگاه [illegible] حلوائی توپها [illegible]
خبر کشته من [illegible] منزل [illegible]
اینکه حضرات متجاسرین و اشرار [illegible]
در بقعه باشند و اسلحه متفرق بشوند و [illegible]
نباید اتفاق شود این اجتماع خلاف [illegible]
این جرئت که [illegible] و دل [illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] اطلاع [illegible] از علمای [illegible] اول باید حاضر شوند
گفتگو شود تکلیف معلوم شود من [illegible] بعجله [illegible]
علما [illegible] منزل آقا [illegible] ابراهیم [illegible] بود که
[illegible] آقا [illegible] مرتضی قلیخان متولی [illegible]
با عبدالحمید خان [illegible] سپهر حاضر بودند عبدالحمید
[illegible] گفت [illegible] قبول [illegible]
لکن اگر حضرات متجاسرین متفرق شوند و خلع اسلحه
و دکاکین باز شود [illegible] گلوله توپ [illegible] از
اطراف [illegible] متفرق [illegible]
و حیران ماندیم [illegible] قلیخان متولی [illegible] گفت متفرق
ساختن متجاسرین صحیح [illegible] باقی با آقایان [illegible]
حقیر [illegible] صاحب کتاب [illegible] و آقای حاج
سید [illegible] شاه رودی و [illegible] جعفر [illegible]
[illegible] الحق بودند [illegible] مسجد [illegible]

متفرق نمائیم آمدیم دیدیم ما بالا رو بیم جا مجدد خلوت است لکن همه
سالادها روس ایستاده اند با تفنگها وارد شدیم بمجلس بعد از
تعارفات گفتیم ما از طرف ایالت جلیله از قنسولگری جهت نظام [illegible]
رسیده مطلب ایالت جلیله را گفتیم که مردم ساده اند اشتباه کرده اند
از بعضی کاغذی آورده که خط روسی را ترجمه کرده بودند [illegible]
ما جهت رفع جان میگوئیم ولکن ماها [illegible] بجهت مسلمانی
نخواهیم کرد معلوم شد قنسول گرفته بوده که خیال [illegible]
جهت خواهیم کرد و مترجم ملعون [illegible] ترجمه کرده بود ما با ایشان
گفتیم خوب است [illegible] مطلب را روید بالای منبر
بگوئید که بهانه را از قنسول [illegible] گفتند خوب است [illegible] لفظ
[illegible] گفت [illegible] اول [illegible] گلوله قطعه قطعه
از [illegible] ما [illegible] گفت و او [illegible]
تمام [illegible] بیرون رفتیم [illegible] بیرون [illegible] شده بودیم
تمام گفتند الحمدلله میان [illegible] آمدیم از صحن عتیق [illegible]
نام یکی از [illegible] گفت فلانی از [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] قبرستان [illegible] منزل آمدیم تقریبا [illegible] ساعت [illegible] غروب
مانده صدای توپها بلند شد با توپهای قلعه کوب از چند موضع
بقعه مبارکه را توپ میزدند یکی از پشت بام [illegible]
از پشت بام [illegible] دیگر از [illegible] باغ [illegible]
از درب دروازه [illegible] خیابان در [illegible] مقصود متفرق نمودن
اشرار بود ولکن در باطن مقصود خراب کردن بقعه مبارکه بود
از [illegible] غروب وارد در [illegible] شدند با توپهای مسلسل تا اول غروب
وارد صحن مطهر شدند زوار و متحصنین رفته بودند میان حرم و
در [illegible] حرم را بسته بودند روسها یکدسته رفتند بالای بام حرم
با توپهای مسلسل از پنجره های پشت بام ضریح مقدس حرم مطهر را
گلوله باران

۱۸۳

گلوله باران کردند یکدسته با توپهای مسلسل آمدند میان دار السیاده
از شبکهای پنجره نقره ضریح مطهر را توپ میزدند و یکدسته از
پشت پنجره صحن مطهر بحرم و ضریح توپ میزدند تقریبا از مردمیکه
میان حرم و رواقها و پشت بام حرم و میان صحن بودند
بقدر [illegible] نفر از شیعیان کشته شدند بعضی میان حرم مثل آن
جوان شوشتری بالای سر مطهر دستهایش بشبکهای ضریح مطهر
گلوله به پیشش خورد و مثل شیخ [illegible] بالای سر مبارک [illegible]
کشته بود و سر بچه [illegible] بالای [illegible] گلوله نصف سر بچه را
برد بعضی میان دار السیاده مثل سید [illegible] که از جمله زهاد و عباد
بود بعضی میان ایوان طلای صحن عتیق مثل ملا حیدر قادری
بعضی پشت بام حرم مثل [illegible] در [illegible] اول [illegible] تا دو
ساعت از شب گذشته مشغول بودند و فریاد و گریه [illegible] بلند بود
[illegible] قلیان هم میان حرم بوده دستهایش را بالای سر عصا نموده
از شکاف درب توحید خانه بطرف ایوان طلا بیرون کرده
که علامت امان آوردن بود روسها شیپور زدند دیگر توپ
زدن را موقوف کردند داخل حرم مطهر شدند چند نفر از مسلمین
[illegible] که [illegible] بودند جان بدر [illegible] کشته ها را از حرم
بیرون آوردند میان صحن عتیق درب مدرسه میرزا جعفر [illegible]
انداختند و متحصنین حرم و رواق هر چه زنده بودند همه را
در گوشه صحن جا دادند که تقریبا [illegible] بودند بهوای [illegible]
اینها [illegible] خلق [illegible] شده بودند و آنشب هم [illegible]
[illegible] بود شب یازدهم عید نوروز بود [illegible]
[illegible] تا صبح گرسنه و تشنه [illegible] ناله [illegible]
[illegible] نوبت ما رسید پس روسها اجازه دادند [illegible]

و گلدسته‌ها را هم ببرند دفن نمایند و در روضه‌ها با بالای صحن و ایوانها
حرم و رواقها بودند و چهار شبانه روز از شلیک اول تا
شلیک آخر حرم در تصرف روسها بود. در چهارم ربیع
الثانی اذن دادند عموم را برای زیارت متولی باشی
فرستاد بیاییم برای تطهیر حرم من با چند نفر از طلاب برای ادای
حق آمدیم در راه کوچه‌ها هم دربان باشی را نگاه کرد و دار زده شده هم
دیدیم منور توپها در غرفه‌های طرف صحنه محاذی حرم مطهر
گذارده و سالداتها هم پشت توپ نشسته‌اند یا استاده‌اند
و بعض از سالداتها هم طرف ایوان عباسی محاذی ایوان
طلا با تلاشی سیگار استاده‌اند و طرف دیگر صحن نو ایوان
طلا مرتضی قلیخان متولی باشی و حاج سید جعفر نایب التولیه
و حاج میرزا عبدالمجید ثقة الاسلام [illegible] التولیه [illegible]
در دلشان [illegible] روسها را جاروب [illegible]
خیال [illegible] متحیر شدیم که متولی باشی کیفیت تطهیر حرم را
دستور میداد و مذاکره نمود [illegible] با طلاب وارد
حرم شدیم دیدیم حرم چه رواقها [illegible] خونی [illegible] زمین و
دیوارها و [illegible] ضریح مطهر تماماً خون آلود پس بدقت
تمام [illegible] را با آب تطهیر نمودیم بعد دیوارها [illegible] بعد
رواقها را متولی باشی امر کرد [illegible]
زمین حرم را تطهیر نمودیم بعد دار الحفاظ و دار السیاده
و توحیدخانه و دار السعاده تا چند روز مشغول بودیم
بعد فرشها [illegible] با جمعی از خدام و دربانها [illegible]
کار را بردیم [illegible] مشهد [illegible]
زیاد [illegible] از خوف حالی [illegible] نمودیم و
در آب جاری [illegible] تطهیر نمودیم بعد از چند ماه حرم مطهر باز شد
[illegible] در [illegible] نگاه کردم از درون حرم
دیدم

۱۸۴

دیدم تقریباً بیست جای گنبد مبارک را گلوله توپ سوراخ
کرده است و بر قالب توپ مثل [illegible] سبز و [illegible]
بود شکلاً و حجماً علاوه بر توپها گلوله خورده بود گنبد
و [illegible] سوراخ نکرده بود پس بعد از چندی توپخانه [illegible]
عمل خود رسید مخصوصاً روسها او را [illegible]
روز [illegible] و طالب الحق بودیم ببغداد و معرفت [illegible]
پس پنج ماه بیش نگذشت که جنگ اروپا برپا شد [illegible]
و [illegible] در واقع امام رضا سلام الله علیه
باز [illegible] نگاه دار [illegible] و الا خیر روسها
ما [illegible] آنهم [illegible] دنیا که [illegible] تمام فساد
عالم [illegible] الاسلام
ظاهر [illegible] و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر [illegible]
مأمور [illegible] که در واقع [illegible]
[illegible] علم کردند [illegible] محرم [illegible]
مسلمانان را میان حرم بکشند [illegible] امام [illegible]
علیه [illegible] که [illegible] روضه خوان [illegible]
المصائب [illegible] اظهار قدرت [illegible]
معجزاتیکه از [illegible] ظاهر شد [illegible] در [illegible]
مجاور [illegible] دروازه [illegible]
طول [illegible] گلوله توپ و تفنگ
[illegible] یکی از آنها [illegible] حتی [illegible]
در [illegible] بودند که [illegible] گلوله [illegible]
روز [illegible] بالا کرده بود [illegible] گلوله [illegible]
[illegible] شد و [illegible] گلوله تفنگ [illegible]
[illegible] یکی از [illegible]
که [illegible] حضرت [illegible] بود [illegible]
از [illegible] کردم

در عیون و ارشاد است که حضرت رضا سلام الله علیه بود در خانه
حمید ابن قحطبه دفن کردند در قریه سناباد که بقدر یک صد
رس از نوقان است از اراضی طوس و در اوست قبر هارون
و قبر حضرت در جلو قبر اوست در بحار از خرایج نقل فرموده
ملخص بیش این است و قد تقدم فی وصیته ان یحفر قبره مما
یلی الی القبلة و یبقی قبر هارون ثلثه اذرع و تجدون
صخرة من نحاس و علیها کتابة بالعبرانیة هذه روضة علی
بن موسی و تلک حفرة هارون الجبار از این عبارت
معلوم میشود که صفه بالای سر مبارک در آن زمان مسدود
بوده چون فرمود مما یلی الحائط و یلی یعنی نزدیک است بطوا
بنابراین حجره پشت سر مبارک حضرت زیر شبکهای ضریح مطهر که فعلا محمد
خارج از ضریح باشند لیس جمع شود و درست که مؤمنین اطراف
بالای سر نزدیک ضریح روند در عیون از اباصلت هروی
که حضرت رضا امر باو فرمود رو و از اطراف این قبه شو که در او
قبر هارون است از چهار طرف هر طرفی مشتی خاک بگیر بیاور
آوردم فرمود بده لی هذا التراب و هو من عند الباب
پس خاک گرفته نزدیک در آورده بوسید فرمود اینموضع بلا
قبر من قرار دهند ولی سنگی پیدا شود اگر تمام کلنگهای خراسان
جمع شوند نمیتوانند ذره از آن بشکنند از چهار طرف دیگر
گرفته بوسیده همین فرمایش را کرد بعد خاک قبله هارون را
طلبید بوسید فرمود این خاک قبر من است و قبر را در اینجا
حفر کنند هفت درجه حفر نمایند و از زیر قبر من لحدی
بکنند دو ذرع و شبری خداوند او را وسعت دهد هر قدر
که بخواهد و آنگاه از جانب سر رطوبتی پیدا شود دعائی که
بتو تعلیم

بتو تعلیم میکنم بخوان بقدرت خدا آب جاری گردد و ماهی ریزه
چندی ظاهر شود بعد ماهی درشتی پیدا شود که ماهیان ریزه را
بچیند آنگاه دست بآب بگذار و دعا را بخوان آن آب
فرو رود ولی عمل نکنی مگر بودن مأمون ابوصلت گوید
همین طور عمل کردم یکی از وزراء مأمون گفت که حضرت رضا صلوات
تو را فهمانده مثل دولت شما مثل آن ماهیان ریزه است و حضرت
بنی عباس را چیده شود شخصی بعد از شما مسلط نماید مثل ماهی بزرگ
همه شما را بچیند از روی زمین را انداز و هم از این روایت
معلوم میشود که صفه پشت سر که صفه شاه طهماسب باشد در
آن زمان مسدود بوده فقط از انجا در بوده باز نشده
بطرف حرم حاصل از این روایات ظاهر میشود که قبر هارون تقریبا
در زاویه شمالی حرم مطهر بوده از دیوار پشت سر تا قبر هارون
اقلا سه ذرع فاصله بوده و از دیوار بالای سر تا قبر هارون
اقلا چهار ذرع فاصله بوده که ممکن بوده در این طرف قبر حضرت
رضا را حفر نمایند و از قبر هارون هم تا قبر مقدس حضرت سه ذرع
فاصله بوده بنابراین قبر مطهر در وسط صفه دیوار پیش رو و دیوار
پشت سر واقع شده ملکه فضای پیش روی مبارک تقریبا دو ذرع
زیادتر است از فضای پشت سر و وضع صندوق و ضریح مطهر
هم شاهد است و اسکه قبر هارون هم در وسط باشد خلاف
مستفاد از روایات است و ظاهرا قبر مقدس میان سرداب باشد
چون این تعارف گفت و چیکه فرش حرم را عوض میکردند از
پشت سر مبارک شکافی بسرداب باز شد و بنده سرداب هم
از دیگر قبر مرحوم حاجی میرزا موسی خان است میلفت من بله اول
سرداب را من دیدم

غربت فی الشرق شمس فلها علوی تفجع
ما رأینا قط شمس غربت من حیث تطلع

بدانکه تاریخ وضع صندوق مبارک که از قدیم است قبل از سلجوقیان در حدود
سنه پانصد بوده چنانکه در روضات از کتاب ثاقب
المناقب نقل کرده که انوشیروان مجوسی اصفهانی دارای
مقام و منزلتی بود نزد سلطان محمد خوارزمشاه پس سلطان
محمد او را برسالت بمرو بسفارت نزد سلطان سنجر داد و مبتلا بود
بمرض برص چنین مرض موجب تنفر طبایع است خطور اگر
شود و عفو هم باشد و عقر سیه باینحال از سلطان
سنجر از او چون رسید بمشهد مقدس تقرب یافت و کشید اگر روی
میان آن بقعه و زیارت دلضریح کنی صاحب بقعه برای
شفیع کنی در خانه خدا شفا حاصل خواهی از کعب من
مرد رستم مجوسی شاید مرا شفا بخشد خدام و واله نذر کند
نقصد لکانت ... کرده ...
تضرع و بقرار از حرم برآمد ... آنکه ... آثار برص
ندید آمد منزل ... نیافت ... آثار ...
مسلمان شد نیکو مسلمان و از برای قبر مطهر صندوق در
از نقره و معلوم است که سلطان سنجر در حدود سنه پانصد
بوده و هم ثابت میکند که حضرت خدام داشته لاابد
اما نسبه دیگر هم داشته و بعدها خواهد ذکر شد که در سنه
هفتصد و ... چهار این بطوطه که مشرف شد قبر مطهر صندوق
داشته از چوب و ملبس بوده بصفحات نقره و فعلاهم
صندوق مبارک که از چوب است ولکن روی آن را صفحه
صفحه طلا

صفحه طلا کوبیده اند و در عتبه صندوق اسم شاه عباس بوده و حکاکی
تحقیق کرده اند و فرش ضریح مقدس خشت طلا بوده است و
ضریح مطهر اطراف با نیم ذرع است و سه طرف دیگر
تقریباً نقش کرده است اما ضریح مطهر مسلما در حدود سنه
هزار برای مرقد منور ضریح بوده و قبل از آن معلوم نیست چنانچه
در حکایت عبدالمؤمن ازبک گذشت که از جمله غنایم
مشهد مقدس غارت نمود یکی قطعه الماس بود تقدیم ضریح و
منجمله مید طلائی بود فوق ضریح منور که شاه طهماسب وقف
کرده بود محتمل است وضع ضریح در زمان شاه اسمعیل شده
باشد و مرقد مطهر سه ضریح دارد هر سه از فولاد و هر ضریح
طولاً پنج ذرع و عرضاً سه ذرع است ضریح اول که نزدیک
صندوق مبارک است در پیشانی و اطراف آن نوشته
بل ابی الحظ ثلث کتیبه شده تاریخ و بانی معلوم نیست محتملاً
که شاه اسمعیل نصب کرده باشد ضریح وسط در هر قبه از اسلیمی
آن چهار دانه یاقوت اصل در چهار گوشه آن و گلدانه
زمرد اصل در وسط آن بالای ورق طلای ضخیم منقش
تلفیق بکثرت نصب است و قبهای الماس صحیح است علاوه
بر هزار قطعه دارد و در پیشانی این ضریح مقدس با خط
نستعلیق طلاکوب کرده اند و در آن اسم شاه رخ ابن
میرزا الی نادر شاه افشار است که وقف و نصب این ضریح با
قبهای مرصع چهار گوشه موفق شده است در سنه هزار و صد
و شصت و ... تاریخ اولت و میرزا سعید خان در ایام
تولیت آستانه مقدسه دستور بجهت حفظ جواهرات شبکه
صفحه مس مطلا روی این ضریح گذارد که محفوظ بماند ضریح سوم
که مورد تقبیل و استلام زائرین است طولش ده ذرع ...

[illegible]

و با نیّ آن معلوم نیست و عرض این نقش ذراع است و ارتفاع
آن تقریبا چهار ذراع است و در دهنه وسط پائین پا
درب مرصع جواهرنشانی است که مرحوم فتحعلیشاه قاجار
در سنه هزار و دویست و سی و سه تقدیم نموده بشکرانه فتح
و شکست افغان سلطان محمود و در آن دانه‌های زمرد
و فیروزج و یاقوت و لعل منصوب است بالای نگین طلا که
بعضی بدرشتی پسته و بادام است و در درب ضریح مطهر است
بلکه درب ضریح رو بقبله نزدیک زاویه جنوبی است که در
بیت نیز نوشته بخط جلی [illegible] در صفحه طلا نقش است که
هی والله روضة من ریاض الجنة و این جزء روایت
در عیون است از حضرت رضا قال ان بخراسان لبقعة یاتی
علیها زمان تصیر مختلف الملائکة ولا یزال فوج ینزل
من السماء و فوج یصعد الی ان ینفخ فی الصور
فقیل له یا ابن رسول الله ای بقعة هذه قال هی
بارض طوس وهی والله روضة من ریاض الجنة
از روضه تو مطاف [illegible] روضه و [illegible]
محروم از این روضه [illegible] است بین الجبلین روضه [illegible]
و [illegible] است تقریبا ده ذرع و [illegible] ده ذرع و
و زمین تا زانوی [illegible] سنگهای مرمر است تا که صورتها
در آنها مرئی میشود و در جنب ازاره دیوار نقش روی
قریب زاویه جنوبی نزدیک [illegible] رباعی نوشته [illegible]
[illegible] شمع نور [illegible] در بازوی نور [illegible]
در عالم علوی [illegible]
چهار صفه در چهار طرف حرم مفتوح است در بالای هر صفه
نزدیک

نزدیک بمقطعه حرم مطهر یک خوانچه از جواهرات در کمال زینت
نصب شده و در آنها است جقه و شمشیر و جعبه جواهرنشان اند
و تسبیح مروارید و غیرها که سلاطین و ارکان وقف کرده
شاید قیمت این چهار خوانچه متجاوز از یک کرور تومان باشد
و در فوق صفه بالای سر مبارک جقه سلطنتی ناصرالدین شاه
در زیر آئینه نصب است که هنگام تشرف آن در سنه هزار و
دویست و هشتاد و چهار تقدیم اعتاب ملک پاسبان نموده اند
بعضی از جقه‌های خوانین قاجاریه و ارتفاع حرم تا سقف
آن تقریبا شانزده ذرع است چنانچه از سقف حرم تا [illegible]
گنبد طلا نیز تقریبا چهارده ذرع است صفه جنوبی بدار الحفاظ
باز میشود صفه شرقی به گنبد حاتم خان و بدار السعاده
باز میشود و این درگاه را شاه عباس کبیر در سنه هزار و ده
که مشرف شد باز نمود و یک زوج درب مرصع بجواهر هم در آن
درگاه نصب نمود که نادر [illegible] شاه رخ ابن رضاقلی خان
ابن نادرشاه [illegible] صفه شمالی برواق
[illegible] باز میشود در اول [illegible] مرحوم شاه طهماسب بن مرحوم
شاه اسمعیل صفوی صفه غربی باز میشود بمسجد بالای سر و این مسجد
شریف است گویا همان مسجد است که در عیون الاخبار حاکم [illegible] روایت
کرده که من در جوانیم خیلی عداوت داشتم نزد حضرت رضا [illegible]
میکردم هر چه داشتند از آنها میکردم یک روز آهویی در اطراف
دیدم تازی را عقب او فرستادم آهو پناهنده شد بدیوار مسجد تازی
مقابل آهو ایستاد هر قدر سعی کردم جلو نرفت هر وقت آهو [illegible]
از دیوار مسجد جدا میکرد تازی حمله میکرد باز آهو پناهنده دیوار مسجد
تا آنکه آهو داخل شد بفرجه که میان حرم محترم بود منهم داخل
شدم اثری از آهو ندیدم از آن وقت عهد کردم دیگر زوار حضرت [illegible]

آنقدر نکنم علاوه هر وقت حاجتی داشتم متوسل میشدم بقبر مطهر
وحاجات خود را از خدا میخواستم برآورده میشد مخفی نماند
از این روایت معلوم میشود در آنوقت اطراف قبر مطهر
آبادی نبوده چراکه آهو وحشی است در صحرا چرا میکند شاید
از آن روز حضرت رضا ضامن آهو خوانده باشند مثل آفتاب
روشن است که هر که پناه ببرد بقبر مقدس نجات یافت
شاید مراد از این مسجد علامه مجلسی در تحفة الزائرین
بسند معتبر از حضرت امام علی النقی علیه السلام روایت کرد
که هر که او را بسوی خداوند حاجتی باشد زیارت کند قبر جدم
حضرت رضا را در طوس با غسل و نزد سر مبارک دو رکعت نماز
بگذارد و در قنوت حاجت خود را از خدا بخواهد مستجاب میشود
مادامیکه گناه یا قطع رحم طلب کند بدرستیکه موضع قبر آن
حضرت بقعه ایست از بقعات بهشت و ظاهر این است که در
زمان حضرت علیه السلام آنجا صفه بالای سر بوده
و بعد از حضرت [illegible] از مسجد مسافتی نموده پس نماز بالای
سر مبارک فرموده اند بجای مسجد باشد و طول این مسجد شریف
از جنوب بشمال هفت ذرع است و عرض این مسجد [illegible] ذرع
و [illegible] سنگ مرمر [illegible] و [illegible] سنگ [illegible]
ازاره این سنگ مرمر و فوقش تا سقف آینه کاری است و در
بالای ازاره این مسجد قصیده ایست بخط نستعلیق بر سنگ
حجاری شده اول قصیده این است
این مسجد خجسته که از مسجد اقصی دارد شرف از مشهد سلطان خراسان سقف
ختم فی تاریخ طراز [illegible] به تمام [illegible] عباس
وتاریخ قبه مطهر اجمالا معلوم است که بعد از شهادت حضرت
و بعد از درگذشتن هارون بوده تقریبا هزار و بیست و نه بود
که مأمون را این بقعه بنا کرده و در مقامات [illegible] آرد با
روایتکه

روایتکه جابر ابن عبدالله انصاری از حضرت که رسول نقل میکند که
دلالت منصوص بدوازده امام است [illegible] مبارک
حضرت رضا میفرماید تقتله عفریت مستکبر و یدفن
فی المدینة التی بناها عبد الصالح الی جنب شر
خلق حق القول عیسی لا اسمیه بحجب ابنه
مراد از عبد صالح اسکندر ذوالقرنین است که بعد ظاهر
خرداد [illegible] مدفون شود یکی از پادشاهان
در ارض [illegible] و [illegible] میشود طوس بنا کرده این عبد
صالح را در من اسکندر ذوالقرنین که زیارت نماید
[illegible] مکند خدا [illegible] حاصل عبارت این
نقل میکنی [illegible] استفاده کردیم که بقعه حضرت رضا
اسکندر بنا کرده چراکه دارد اسکندر رسید باین سر زمین
چادر زد خوابید در خواب چه دید که [illegible] است در این موضع
گنبد هارونی چه ساخت تا کار نماند و هم هارون الرشید
[illegible] را اینجا دفن کنیم در [illegible] بود و [illegible] دیدم
شود اینجا یکی از پاکان اولاد آدم [illegible] آن گنبد خراب
ولکن از حدیث صریح معلوم میشود که بنای شهر طوس و یا دو قاه
گنبد هارونی [illegible] بدر سلطان محمود خراب کرد چه
عداوتیکه با خلفای بنی عباس داشت که از زمین تا سقفش
مأمون ساخته شانزده ذرع بوده گویا این خرابی در عهد
سنه [illegible] بوده تا وقتیکه سلطان زنده بود قبر مطهر
متروک و مهجور افتاده بود بعد با مر امیرالمؤمنین در خواب
سلطان محمود سلطان محمود ساخت در کامل ابن الاثیر
وجدد سلطان محمود عمارة المشهد بطوس الذی فیه
قبر علی ابن موسی الرضا والرشید واحسن عمارته

دکان الوه سکنگیز به دکان اهل طوس بوده من نزوره
فمنعهم من ذلك تا درخواب امیر سلطان محمود را بجگرد
فرمود تا کی باید اینجا خراب باشد و اشاره فرمود بقبر مطهر
و معلوم نیست که بنای سلطان محمود از حملات مغول و تاتار
خراب شده باشد و حال آنکه حمله اخیره مغول از همه حملات
اشد بتمام حملات بوده چنانچه ابن ابی الحدید در ابن اثیر نقل
و خربوا المشهد الذی فیه علی بن موسی الرضا و احرق
حتی جعلوا الجمیع خرابا ثم صار و الی هرات زیرا که آثار
باقیه از سنه پانصد و دوازده و ششصد و دوازده که تاریخ
قبل از حمله چنگیز بوده هنوز در ایوانهای حرم مطهر باقی است
و مراد از خرابی که این مورخ خبیر نقل کرده اند سایر عمارات
و آبادیها و غایبات باشند نه قبه مبارکه و لکن در کتاب
مجالس المؤمنین و هم تاریخ مشهد که سیاح الکلبی نوشته و هم
بفارسی ترجمه کرده اند بنوشته اند در عهد سلطان سنجر سلجوقی
ابو طاهر قمی از عمال خود که وزیر او بود یا وکالة از عمال سلطان
عمارت نموده است و عمارتی و بنایی بوده نه ترمیم بعضی گنبد
فوق را ساخته که سطح محدبش مزین است به خشتهای طلا چون
از حدود سنه چهارصد که سلطان محمود قبه مبارکه را ساخت
تا حدود سنه پانصد که ابوطاهر قمی قبه مبارکه را ساخت فوق
قبه سلطان محمود دیگر معلوم نیست سانحه و خرابی در قبه
مطهره واقع شده باشد بحسب ظاهر ممکن است که اساس و
بنای سلطان سنجر باقی است چرا که مصالحش بسیار محکم و با دوام
کمال از سنگ و آب و آهک و پشم مخلوط کرده اساس ساخته
علاوه آنکه بنای سلطان سنجر بالبرودت زیاد از حمله سنگی مثل است که
در اواخر دفتر بزرگ نوشته ام

الحاصل

۱

الحاصل قبه فوق ضریح مطهر در حدود سنه چهار صد هجری بوده
که بانی او سلطان محمود بوده و گنبد مطهر فوق قبه سلطان محمود
در حدود سنه پانصد هجری و بانی آن ابوطاهر قمی بوده
و در سنه ششصد بعده حملات مغول و تاتار شد و لکن
معلوم نیست که بگنبد و بقعه مبارکه آسیبی و صدمه‌ای کرده
باشند از کتاب تحفة النظار قاضی شمس الدین علی ابن
بطوطه گفته در سنه هفتصد و سی و چهار در عهد سلطان ابو
سعید ابن سلطان محمد خدابنده از طوس به مشهد مشرف
شدم مختصر وصف گنبد مطهر و حرم منور همه خبر دارد از صفه و فرش
مفروش و قندیل شمع و چراغ مسجد و مدرسه از ذروه
ابن بطوطه چه خبر معلوم میشود ملی اسلم مسجد دارشته که باید
های مسجد بالا است زیارتنامه و مسجد گوهرشاد در آن زمان نبوده
و مدرسه اش شاید تغییر کرده

و این تعمیر و مرمت کاری بابت والای سلطان محمد خدابنده شده
که از برکات نفائس قدسیه علامه حلی شیعه شد که اول سلطان
از سلاطین مغول است که مذهب شیعه اثنی عشریه را اختیار کرده و او در
سنه هفتصد و سیزده بسلطنت گذشت و در سنه هفتصد و شانزده
در سلطانیه از دنیا خلاص شد و شاه طهماسب
گنبد مطهر را طلا نمود و یک مناره هم قشنگی ساخت
و مطلا ساخت و هم نوشته اند شاه عباس اول گنبد
مذهب نمود ممکن است بگوییم از زمان شاه طهماسب تا زمان شاه
عباس طلا ها محو شده باشد یا اینکه از بعضی سرقت کردند یا آنکه
بعضی را شاه طهماسب و بعضی را شاه عباس طلا کرده باشند
در سنه هزار و ... چهار در عهد شاه سلیمان زلزله شدیدی شد که
گنبد مطهر شکست برداشت و خشتهای طلای گنبد فتاد و بدلش ساخته

[illegible]

در صفه خوبی قبر مرحوم میرزا ابراهیم خان امین السلطان پدر میرزا
علی اصغر خان اتابک صدر اعظم میباشد که در سنه هزار و
سیصد دفن شده و مرحوم میرزا علی اصغر خان چندین
هزار تومان در این رواق بجهت [illegible] خرج کرد از
فرش سنگ مرمر و ازاره و کتیبه و آئینه کاری تا سقف
دار الضیافه به حساب اجل عالی میرزا محمد علی قائم مقام
در سلسله سادات رضوی در سنه هزار و دویست و پنج
تعمیر کاملی کرد و ملکی هم وقف کرد و چند نفر حفاظ معین
فرموده که صبح و شام قرائت قرآن نمایند نیز در بسیار عالی
دارد و کاشیهای معرق بسیار عالی دارد که از طلا کمتر نیست
و عالیا عالی [illegible] آستانه مقدسه انجمن منعقد میشود و در
نزدیکی ایوان طلا صفه دائره گلدسته بالای ایوان
طلاست که صفه دیگر او میان دو ایوان است و در مغرب
یکپارچه سنگ آب مجوف بسیار بزرگ عظیم است که تقریبا
دو کر آب میگیرد و در اطراف این سنگ آب بخط خوشی
حجاری شده السلطان المعظم شاهنشاه الاعظم
مولی ملوک العرب والعجم ذو المناقب والمناصب محمد
مسعود اعز الله انصاره در اوایل [illegible] نصب و حقا
و نفیست. اما خصوصیات و تواریخ درب های حرم مطهر
و رواقها بدانکه در آستانه مقدسه سه درب طلا و پنج درب
نقره و سه درب چوبی است اول درب طلا که از دار
الحفاظ وارد بحرم محترم میشود این درب در سنه هزار و دویست
و هفتاد و [illegible] در تولیت میرزا محمد حسین عضد الملک قزوینی
طلا شد آیات و احادیث بسیاری بطلا نقش شده است
و در اطراف این درب نوزده بیت از قصیده مرحوم میرزا
[illegible]

میرزا محمد علی [illegible] مرحوم بطلا نقش شده و در آخرش این بیت
گوئی این حرم خلد برین بود در رحمت — ملک علوی بر درش [illegible] یعنی
کلک مشکین بر درش از بهر تاریخش نوشت — [illegible]
را این در و بابه نقره [illegible] زینت — و در کاشیهای اطراف
چهار چوب اشعار منسوب به مرحوم خواجه نصیر طوسی اعلی الله مقامه

لو ان عبدا اتی بالصالحات غدا — و ود کل نبی مرسل و ولی
و صام ما صام صوام بلا ملل — و قام ما قام قوام بلا کسل
و عاش فی الدهر آلافا مؤلفة — عار من الذنب معصوما بلا زلل
فلیس فی الحشر یوم البعث ینفعه — الا بحب امیر المؤمنین علی

و در میان این در اشعار الحی [illegible] در مدح حضرات ائمه

مطهرون نقیات ثیابهم — تجری الصلوة علیهم اینما ذکروا
من لم یکن علویا حین تنسبه — فما له فی قدیم الدهر مفتخر
الله لما بری خلقا فاتقنهم — صفاکم و اصطفاکم ایها البشر
فانتم الملأ الاعلی و عندکم — علم الکتاب و ما جاءت به السور

[illegible] درب طلای پایین پای مبارک از کتیبه [illegible] واقع و حرم
مطهر و این درب طلای خالص است تاریخ هزار و دویست و هشتاد و چهار
در [illegible] او بعضی از احادیث شریفه بطلا نقش شده و [illegible]
[illegible] با این قصیده که مشتمل است بر اسامی ائمه اطهار سلام الله
علیهم و آن یازده بیت است مطلعش این است

صل یا رب علی شمس الضحی — احمد المختار نور الفلق

و نیز این قصیده بسیار عالی از [illegible] در آن درب طلا نقش شده

زهی زروی طلائی در سعادت باز — در حرم علی ابن موسی جعفر [illegible]
در [illegible] خواهد رضوان زرده دامان — در [illegible] سایه کیوان برآستان

بجای حلقه زرین حلقه کمین زنند بر در بارگاه شمس و قمر
نورش الله از این بقعه عالم اعلی انجلد تا زد ازین روضه نموده اعجد
در زمان تولیت مرحوم عضد الملک قزوینی طلا شده
در سلطنه تولیت که از توحید خانه وارد حرم میشود
این در مشبک است و طرفین آن هم نیز نقره است و تاریخ
هزار و دویست و نود و چهار در تولیت مرحوم سعید خان وزیر
امور خارجه از نقره آستانه مقدسه که در خزانه موجود بود
ساخته شد چهارم در نقره که از دار السیاده وارد
دار الحفاظ میشود بانی آن سلطان مراد میرزای حسام
السلطنه پسر عباس میرزای نایب السلطنه است پنجم
در بیست که از حرم کشیک خانه وارد دار الحفاظ میشود
بانی قسمت آن حسام السلطنه است ما لقی در با نقره
که حالا خراب است و لکن تاریخ آن از آن در بهای چوبی که
دو واقع امروز از عتیق در بها میشود بسکه در آن بانیست
کتیبه اند از سور قرآنی ثبت نموده اند الخط خفی
میتوان گفت از طلا بهتر است در قیمت از کثرت استعمال
و بوسیدن ساییده شده و جوهره بسیار کرده و تاریخ
اینها هم از تاریخ بعضی صحیح مقدم است باز هیچ حرف آن
کنده شده و تغییر نکرده و صحن عتیق که در سمت روضه
مقدسه واقع است مرحوم مطهر است طول آن مشرق به مغرب
هشتاد و شش ذرع است و عرض آن شصت ذرع جمعا مساحت
پنج هزار و صد و شصت ذرع است و بانی صفه جنوبی
آن امیر علیشیر وزیر سلطان حسین بایقرا ابن میرزا
منصور ابن میرزا بایقرا ابن عمر شیخ ابن امیر تیمور است
که در سنه هشتصد و هفتاد و دو این صفه بنا کرد
و بطرف

جزو سی و یکم ۳۱

و بطرف صحن امیر علیشیر طلا کشیک خانه در باب و در
دیگر مجاذی با زرگری است و در وسط صحن ایوان
طلا است این ایوان مقدس که زیر طاق است طولش از
مغرب به مشرق نه ذرع است و عرض آن هفت ذرع
و نیم است جرز زیر این ایوان سنگ مرمر است و ازاره آن
سنگ مرمر نیم است و قد تا میتوان گفت سنگ ازاره
از نفایس است و بالای ازاره کتیبه است که بعضی از
احادیث در فضیلت زیارت حضرت رضا علیه السلام بر سنگ
محجر شده بخط نستعلیق بسیار خوب فوق این کتیبه حشمهای
طلا است با سقف و در محراب ایوان قصیده طلا نقش است
که از آن اشعار قصیده معلوم میشود که این ایوان مقدس را
با کاشی تمه فوقش نادر شاه طلا کرده است و در آخر کتیبه
نوشته کتبه محمد علی ابن سلیمان الرضوی غفر الله ذنوبهما فی
شهور سنه خمس و اربعین و مائه و الف و این ایوان
مقدس چهار غرفه فوقانی بالای چهار در نقره که در ایوان
است وارد و در منطقه ایوان فوق این غرفه ها کتیبه
در فضیلت زیارت حضرت رضا علیه السلام نقش شده و در پایه
قبلا ایوان نزدیک در دری سقا خانه قصیده از مرحوم
ناصر الدین شاه سنگ مرمر محجر شده مقصود [illegible]
و در زلزال باعث ایجاد عدم [illegible] نزد ملک العرش تو این طاق
از این کاخ فرو ننهاده [illegible] کرد آب شعاب خود و
در پای کرم الله و در آخر قصیده مکتوب است [illegible]
سلطان صاحبقران که در دوام معاصر [illegible] حرکه عقوبت
در کتیبه سر در ایوان طلا سوره مبارکه [illegible] الحجت کاشی
رقم شده و در [illegible] آن بخط کوفی نوشته رقم شده

[illegible marginal notes]

نقل کرد از ... [illegible]

فرمود فوراً باید مشغول شوند و زود تمام نمایند در دار السلام
از ثقة الاسلام و او از کتاب حبل المتین سید شمس الدین
نقل نموده که من صد نفر و اسمم بنام کربلائی محمد حسن گفت
من حرکت کردم بجهة زیارت حضرت رضا ع و در بین راه شخص
اعجمی با من همراه و رفیق شد غذای او و ما هر شب [illegible]
کرد هم از خدا تا وارد مشهد شدیم رفتیم کار و اسباب منزل
کردیم رفتیم مشرف شدیم بزیارت چون شب شد آن کور بیچاره
نیامد لابد من خوابیدم هنگام سحر در صحن ایستادم گویا داخل
صحن مطهر شدم در طرف پنجره شخص بزرگواری نشسته بود و آن کور
مقابلش ایستاده بود ناگاه صدائی از فضای حرم مطهر بلند شد
شفا [illegible] مولای من پس آن بزرگوار بیکی از این دو نفر فرمود
چند قطره از این آب بده در چشمهایش بچکان پس من بیدار
شدم غسل کردم وارد حرم شدم دیدم رفیقم چشمهایش
باز شده در کمال خوبی که همه متحیر مانده گفتم چه شد که شفا
یافتی گفت رفتم بالای سر مبارک از حضرت شفا خواستم و
گریه زیاد نمودم دیدم قطره ای در چشمم ریخت شفا یافتم
معلوم شد همان وقتی بود که من خوابیده بودم و بعضی از اعجم [illegible]
هم همت والای شاه عباس بانی شده که در دو جا کتیبه
هست اول در پیشانی سردر ایوان عباسی در سنه ۱۰۵۰
هزار و پنجاه سه دوم در بالای در صحن بالا خیابان بخط ثلث
نظیر همان مضمون که من نوشتم مضمون نوعی که سنگ حجاری
شده مقابل ایوان طلا ایوان عباسی است که عرض
و طولش باندازه ایوان طلا است و تعمیر ایوان عباسی بنام
محمد شاه قاجار شد کاشیهای معرق جنوبی تمامی بسیار ممتاز
داد

و در پیشانی این سردر بخط زرد بسیار ممتاز در کاشی معرق
نوشته شده فی ایام دولت السلطان الاعظم و
الخاقان المعظم مالک الرقاب الامم مولی [illegible]
ملوک العرب و العجم شاه سلطان حسین من [illegible]
با نقر خلد الله ملکه و بلور ایوان طلا [illegible]
بسیار با شکوه است که ناصر الدین شاه مرحوم فرموده

در طور جلال کبریا مریم — در پرده تجلی خدا هستیم
در کفش کن حریم نور موسی — موسی کلیم با عصا هستیم

هذا الافق المبین فعلا لک فاسجد متذللاً و عفر خد
ذا الطور سینین فاغضض الطرف به هذا حرم الاله
فاخلع نعلیک اگر [illegible] بود بدا حرم العزم [illegible]
خوش نیامد حرم [illegible] الا الله [illegible] معصوم [illegible]
و در کفش کن سیاده جبرئیل [illegible] جاروب [illegible] زلف حور العین
سازند غبار کفش زوار تو را کحل البصر [illegible] علیین

مناره که بالای ایوان طلا هست طلا [illegible] از [illegible]
و کلاهی [illegible] نادر شاه طلا کرده چنانچه از اشعار و تاریخ کتیبه
آن معلوم میشود در سنه ۱۱۴۲ و نصف شمالی صحن کهنه
مرحوم شاه عباس کبیر ساخته چنانچه در تاریخ عالم آرای
شاه عباس در سنه هزار و صد و [illegible] مشرف شد
بزیارت و امر فرمود که صحن مقدس را وسعت دهند و
خیابانی از دروازه غربی شهر تا دروازه شرقی آب زنند
و آب چشمه [illegible] از دروازه غربی داخل
شهر نمایند که از وسط شهر و وسط صحن مطهر بگذرد و در
دروازه شرقی از آنجا خارج شود [illegible]
آمد

ودر بالای محراب ایوان عباسی گلدسته طلا نسبت محاذی
گلدسته طلای بالای محراب ایوان طلا واقع و بنا نادر
شاه افشار ساخته و طلا کرده و آنرا کرد تا مدت چهار روز
باید تمام شود چرا که در میان حرم حاجی از حضور شاه الله
بوده بیرون آمد حاجی را آورده شد در اواخر محرم
فی ذی قعده الحرام هزار و صد و چهل و یک قاجار

در خصوصیات صحن جدید است و بانی آن اساس مرحوم فتحعلی شاه قاجار
در سنه هزار و دویست و هجده مرحوم حاجی میرزا موسی خان
متولی باشی در سنه هزار و دویست و شصت در سلطنت محمد شاه
ابن عباس میرزا ابن فتحعلی شاه کاشی کاری کرد و ایوان
طلای صحن جدید که وصل به دارالسعاده است طرف شمال
مجوف ده ذرع است و عرض آن همانقدر که زرهاق
شش ذرع است مرحوم میرزا محمد حسین خان عضد الملک قزوینی
در ایام حکومت حسام السلطنه با امر مرحوم ناصرالدین شاه
قاجار او را طلا کرد و آن در سنه هزار و دویست و ... بود
ودر این ایوان کتیبه با طلا نوشته شده و آن مشتمل
بر یک بیت که مطلعش این است این بارگاه کیست که از عرش برتر است
انوار او ... کتیبه ... و در اول کتیبه خط
ثلث نوشته سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین در طرف
دیگر نوشته سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار
و این ایوان طلا هم مثل ایوان طلای صحن عتیق چهار غرفه دارد
ودر وسط این صحن هم سقاخانه ایست از یک پارچه سنگ سیاه
که بانی آن مرحوم میرزا رضا خان مؤتمن السلطنه بود

مخفی نماند که صحن عتیق صاحب حرم است که اگر زوار
حرم وارد شود بجهة منزل معطل نماند و حجرات اطراف
صحن منزل نمایند با این قطع ... زوار خرج میکنند حجرات
فوقانی و تحتانی درست میکنند شاید علاوه و صد و پنجاه
حجره بوده باشد ولکن هزار افسوس که حجرات تحتانی صحن را
تجار و اعیان طرز خود مقبره ساخته اند و درب آنها را قفل
کرده اند و بعضی نشینند اصلاً قدم نگذارد و حجرات
فوقانی را هم آنچه مرغوب است اعیان و اشراف متصرف
مقدسه اینها را مقفل نموده اند با اسم خود ضبط کرده اند
وکسی را اجاره هم راه نمیدهند اما مسجد گوهرشاد که
در واقع بمنزله صحن جنوبی حرم معظم است بانی آن گوهرشاد
آغا زوجه شاهرخ ابن امیر تیمور است که در سنه هشتصد و
... بیگ بانی این شده و ساخته اسم ... در آن موضع
مسجد در کاشی معرق ضبط شده که خواهیم ذکر کرد
اما طول این مسجد از جنوب بشمال تقریباً پنجاه و هفت ذرع است
و عرض ... ذرع است صحن کوچک ...
مساجد و معابد و گنبد مفصل دارد ...
... مسجد منظر تماشا است و در تمام در و دیوار آن آیات قرآنی
و احادیث نوشته است خصوصاً ایوان مقصوره که در جنوب
مسجد واقع شده گنبد بسیار عالی دارد و دو گلدسته در دو طرف
ایوان دارد و دهنه ایوان مقصوره دوازده ذرع و طول
آن سی و چهار ذرع و ارتفاع گنبد تقریباً بالاتر و چهار ذرع
و در خارج دهنه ایوان کتیبه ایست بسیار درشت ...

بخط بایسنقر ابن شاه رخ ابن امیر تیمور و گوهرشاد آغا
بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تعالی انما یعمر مساجد الله من
و قال النبی ص من بنی لله مسجداً لیذکر اسم الله فیه
بنی الله له بیتاً فی الجنة تا اینجا خط بایسنقر است بعد خط
محمد رضای امامی نوشته فقد انشاء هذا المسجد الجامع
الاعظم والبیت المحرم فی ایام دولة السلطان المعظم
والخاقان الاعدل الاکرم مولی الملوک العرب والعجم
السلطان ابو المظفر شاه رخ ابن امیر تیمور گورکان
الحضرة العلیا والجلیلة الکبری گوهرشاد دامت
عصمتها وکثرت من کانها من عین مالها ما لها
و اصلاح بالها دوام الدهر یوم تجزی کل نفس اعمالها
ابتغاءً لوجه الله باز از لفظ الله تا آخر کتیبه خط
بایسنقر است فی سنه احدی و عشرین و ثمانمائه
در بسیاری اول مقصوره الخط بکاشی معرق بعض جزء
نوشته آخرش نوشته کتبه محمد رضای امامی اصفهانی
سنه سبع احدی و عشرین و ثمانمائه و در
مبارک امیر المومنین در این سنوات در ایام جاهلیت بخط
بقایع کاشی کاری چرا که زمان تقیه بوده ولکن محققاً گوهرشاد
آغا و میرزا بایسنقر شیعه امامیه بوده اند و تقیه میکردند
گوهرشاد آغا را در سنه هشتصد و شصت و یک میرزا سلطان
ابو سعید ابن سلطان محمد میرزا ابن میرانشاه ابن امیر تیمور
در هرات بقتل رسانید و قبرش در باغ زاده در سمت هرات
معروف است ولکن معتبرین معترفانند که قبر گوهرشاد آغا
و نوه ام بک

و نوه اش و میرزا بریسه در هرات در مدرسه ایست که خود احداث
بنا کرده در سنه هشتصد و هفتاد و دو یادگار محمد ابن میرزا سلطان
محمد ابن میرزا بایسنقر ابن میرزا شاه رخ ابن امیر تیمور نبیره
گوهرشاد و سلطان ابو سعید را بقصاص جده خود بقتل
رسانید و در سنه هشتصد و هفتاد و پنج سلطان حسین
ابن میرزا منصور ابن میرزا بایقرا ابن شیخ عمر ابن
امیر تیمور یادگار محمد نبیره گوهرشاد آغا را در ارک
هرات بقتل رسانید ذکر شد که در دو جا اسم گوهرشاد
آغا مرسوم شده یکی در کتیبه بایسنقر یکی هم در بسیار
بشاخی در ب نقره ایوان رو بقبله اسم شاه رخ شاه
و اسم شاه عباس کبیر و اسم شاه سلیمان و اسم
سلطان حسین صفوی نیز مرسوم است معلوم میشود که در زمان
این سلاطین از سلاطین صفویه هم این مسجد مبارک تعمیر شده
مشهد مسجد و مدرسه دارد یکی از اینها در مسجد معروف است
مشهور بمدرسه بالا سر یا که در پشت مقبره شیخ بهائی واقع شده
تاریخ آن سنه هزار و پنجاه و شش است باقی این مدت
همان مختصر بود که از فقیر نشد و ...
لعنه ازل الاصحی ... جستجو ... بودم بیرم خانه
ای ... نکات ... در آخر دفتر بزرگ نوشته ام

شوهر گوهرشاد
در زمان سلطنت میرزا شاه رخ ابن امیر تیمور
آقا امیر سید خواجه ملا فرستاد بطوس که حصار مشهد طوس را
عمارت نمود و بنا کند و مردم طوس که از غلات مغول و بابار از
طوس فرار کرده بودند و در مرقد مطهر جمع شده بودند ملا وصی
شده اند که برگردند بطوس و مشهد مقدس ملا ماهی خود قرار
داده بودند چون جمعیت شان زیاد بود و قلعه مشهد هم
کوچک بود لذا امیر سید خواجه مقدار بیشتر جماعت قلعه
بنا کرد و این در حدود سنه هشتصد و هشت بوده است
بعد شاه طهماسب ابن شاه اسمعیل صفوی سند مشهد را
وسعت داد و ساختمان محکم نمود باید دانست که از
القاب این زمین مقدس است که این زمین را
حضرت ثامن الائمه سلام الله علیه مدفن و بلاد غربت
تعبیر فرموده چنانچه شیخ صدوق در امالی و عیون از امام
ابا صلت هروی روایت فرموده که گفت شنیدم از امام
هشتم فرمود والله ما منا الا مقتول شهید
فقیل له من یقتلک یا ابن رسول الله قال شر
خلق الله فی زمانی یقتلنی بالسم ثم یدفننی
فی دار مضیعة و بلاد غربة الا فمن زارنی
فی غربتی کتب الله له اجر مائة الف شهید و
مائة الف صدیق و مائة الف حاج و معتمر
و مائة الف مجاهد و حشر فی زمرتنا و جعل
فی الدرجات العلی فی الجنة رفیقنا [illegible]
مرقد مطهر خود را مدفن مضیعه و دار غربت تعبیر فرموده
در اینجا دو امر است اول چون قدر و منزلت قبر مقدس
حضرت بواسطه مجاورت با قبر هارون ضایع شده که
اینکه اهل خراسان متنفر بودند از هارون و مأمون بلکه
از بنی العباس با اینکه چه قدر زحمت کشیده بودند با ابو مسلم
همراهی کردند در تاسیس دولت بنی عباس آخر دیدند که
منصور

منصور دوانیقی چگونه ابو مسلم را بحیله گرفت و بقتل رسانید
و مامون با فضل بن سهل چه کرد که ظاهرا این چنین
ذو الحسنین چه کرد آخر الامر با امام رضا چه کرد و قبر هم
معروف بود بقبه هارونی لذا قبر مقدس حضرت چندان
ضایع و مهجور ماند مدتها غریب بود و متروک چنانچه
از اخبار و آثار معلوم است مجلسی در عیون اخبار الرضا ع
حمزه نامی از مصر آمد بزیارت حضرت رضا نزدیک غروب
رفت میان بقعه زیارت کرد و نماز زیارت خواند در آن وقت
ملا زری بغیر او نبود بعد نماز مغرب و عشاء را هم ادا کرد خادم
خواست او را از حرم خارج نموده درب را ببندد مرد مصری
خواهش کرد بگذار امشب بمانم قبول کرد درب را بست بروی
او و رفت مصری هم احتیاج به بیرون نداشت مشغول نماز و
تضرع و نوافل شد تا خسته شد سر بزانو گذاشت که ساعتی
استراحت کند چون سر برداشت دید مقابل صورتش رقعه ای است
که با ورق چرمی مکتوب ملا نوشته اند
من سره ان یری قبرا بوحشته یفرج الله عمن زاره کربه
فلیأت ذا القبر ان الله اسکنه سلالة من نبی الله منتجبه
باز برخاست تا سحر مشغول نماز شد دو مرتبه نشست سر بزانو نهاد
چون سر برداشت دید آن رقعه بدیوار نیست صبح شد در باز
نمود بیرون رفت از این روایت معلوم شد که در آن زمان
حضرت ائمه ندانسته که خادم ملا منشی شده ملا زوار کم آمد
ایضا مستفاد میشود که آن زمان ملا زیارت القرادی بوده که
گفت ملا زری غیر او نبوده و کذلک از کشف الغمه [illegible]
محمد جمال گفت وقت غروب مشرف شدم بزیارت امام رضا و
و قصد کردم آنجا بیتوته کنم از خادم پرسیدم حکم است گفت
مانعی ندارد ولی چراغی از او گرفتم در وقت شب و وقت من بماندم

در یک شب آوازی شنیدم که قرآن میخواند گفتم شاید غیر من
کسی دیگر را هم اذن داده است آمدم دیدم کسی نیست
درب هم بسته است چراغ هم خاموش شد در یک گوشه
دیدم صدای قرائت از میان قبر مطهر است گوش دادم میخواند
این آیه مبارکه را با حزن تمام خواند یوم نحشر المتقین
الی الرحمن وفدا و نسوق المجرمین الی جهنم وردا
و حال آنکه در قرآن نحشر بصیغه متکلم مع الغیر است و هم
نسوق الخ بصیغه مع الغیر است مراجعت نمودم
این را گفتم نزد عباس ابن فضل ابن شاذان گفتم آیا
کسی این آیه را اینطور قرائت کرده گفت بلی
اینطور قرائت شده [illegible] ۱۶
از این روایت هم استفاده میشود غربت و مجاورت امام
رسما چراغ بوده و خادمش یک زنی بوده
الخ [illegible] حکایت محمد ابن عمر نوقانی گفت من در
بالاخانه خود در نوقان خوابیده بودم در یک شب [illegible]
خواب بیدار شدم دیدم قبر مطهر مشهد مقدس را نور
فرا گرفته مثل روز روشن و از نوقان مشهد صدای آن
صدای [illegible] میرسید و [illegible] در امامت حضرت رضا
[illegible] عقیده بصاحب قبر [illegible] من ابن الحلی
[illegible] گفتم خیالات شیطانی است
شب دیگر باز بهمان طور دیدم [illegible] دیدم
[illegible] حمد و شکر خدا را بجا آوردم [illegible] آمدم
زیارت حضرت دیدم [illegible] گفتم اگر این امام
[illegible] در باز بود [illegible] باز شد در دلم
وسوسه [illegible] باز بوده [illegible] چنانچه
[illegible] در

١٩٦

خبره در از اندرون [illegible] شنیدم در محکم شد باز عرض کردم الهی
اگر امامت [illegible] در باز شود [illegible] دیدم در
باز شد پس هر روز جمعه از نوقان [illegible] زیارت الحی
الامام [illegible] نور خدا [illegible] کرد با مرقد معجز [illegible] انکار
نمود [illegible] خراب شد دیگر باره خوارق
عادت [illegible] مرقد مطهر [illegible] انکار امیر المؤمنین هم در
خواب سلطان محمود فرمود [illegible] خراب باشد الخ
امر [illegible] چرا باید امام [illegible] غربت و حال آنکه
غالب [illegible] بود غربت از دنیا رفتند مخصوص [illegible] العلم
یک [illegible] است [illegible] از وطن مالوف [illegible]
غربی [illegible] خصوص اگر در آنجا [illegible] و [illegible]
[illegible] نمودند امید این [illegible]
[illegible] بیان فرمود اما صلت در خانه [illegible]
در امالی و عیون الاخبار فرمود حتی دخل العادی و امراه
[illegible] در [illegible] از روایات
[illegible] شده در امالی حضرت امیر سلام الله علیه
فرمود سیقتل رجل من ولدی بارض خراسان بالسم
اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابن عمران موسی [illegible]
[illegible] فی غربته غفر الله ذنوبه ما تقدم منها و ما تأخر
و لو کانت مثل عدد النجوم و قطر الامطار و ورق الاشجار
[illegible] امالی حضرت صادق فرمود [illegible]
[illegible] مدفون شود در ارض طوس یقتل فیها بالسم
[illegible] فی غربته [illegible] یوم القیمة و ادخله الجنة
و لو کان من اهل الکبائر [illegible]
حقه قال یعلم انه امام مفترض الطاعة غریب شهید
[illegible] اعطاه الله اجر سبعین شهید

در عیون اخبار حضرت رضا به عمل فرمود لا تنقضی الایام واللیالی
حتی یصیر الطوس مختلف شیعتی و زوّاری الا فمن
زارنی فی غربتی بطوس کان معی فی درجتی یوم القیمة مغفورا
له انتهی در امالی از حضرت رضا قال انی مقتول
و مسموم و مدفون بارض غربة اعلم ذلک بعهد عهده
الی ابی عن ابیه عن آبائه عن رسول الله الا فمن
زارنی فی غربتی کنت انا و آبائی شفعائه یوم القیمة
و من کنا شفعاءه نجی و لو کان علیه مثل وزر الثقلین
انتهی در خصال از حضرت رضا قال و من زارنی علی
بعد داری آتیته یوم القیمة فی ثلاث مواطن حتی
اخلصه من اهوالها اذا تطایرت الکتب یمینا و شمالا
و عند الصراط و عند المیزان در فوائد الرضویه محدث
قمی رحمه الله علیه حکایت کرده از جناب ملا شیخ علی که گفت
در [illegible] جناب آقا شیخ مهدی ملا کتاب مشرف شد
من در خدمت ایشان متکفل امورات ایشان و اهل خانه
بودم چون وارد مشهد شدیم چند روز که گذشت دیدیم
تکفل خرج مخارج باقی مانده بعد از نهای مرحوم شیخ قضیه
گفتم این بیچاره ها متحیر شدند که چه خواهد شد پس من
با جناب ملا شیخ مهدی مشرف شدیم بزیارت بعد از نماز زیارت
خواندیم ناگاه شخصی آمد پهلوی شیخ نشست کیسه پولی گذارد
میان دست شیخ مرحوم شیخ فهمید که شاید اشتباه
این مرد گفت آیا شما همانی که برای ما حق مظهر صفتی بسته
حضرت رضا متکفل احوال غربا میشود و این کیسه از حضرت
رضاست که بشما دادم برخواست رفت مرحوم شیخ
اشاره کرد بمن و من کیسه بردم رحیم با او غذای
خوبی درست کردم از برکت [illegible] های شیخ احمد [illegible]
عن بابی

با این غذا اضافه کنند تا ده با او سیر کردی چه غذای مهیب(؟)
از هر شب شکر نعمت من قضیه را نقل کردم دو دریان گفته
جهالت با شیعیان تعداد شر فی خلود نظیر این حکایت بسیار حکایت
شیخ حسن نجفی نقل شده که مشرف شده زیارت حضرت
رضا و نفقه اش تمام شده تا که از شبکه های ضریح مقدس
صدائی شنید بزبان فصیح عربی لا تهتم اما علمت
ان کل امام مظهر لامر و الامام علی بن موسی الرضا
ضامن امور الغرباء باید دانست که زوار حتی الا
الامکان چند چیز را ترک ننمایند اول نماز حاجت بالای
سر مبارک چنانچه علامه مجلسی ره در تحفة الزائر نقل فرموده
از حضرت امام علی النقی سلام الله علیه روایت کرده که هر کس
حاجتی داشته باشد بخدای خود رود زیارت نماید قبر جد ما حضرت
رضا را در طوس در حالتی که غسل کرده باشد نزد سر آن حضرت
دو رکعت نماز بخواند و حاجت خود را در قنوت از خدا طلب
نماید مستجاب میشود مادامی که [illegible] گناهی و قطع رحم نباشد
دیگر خواندن نماز جعفر طیار ظاهر این است مراد از بالا
سرها ان مسجد بالای سر است مجلسی در تحفه فرموده بهر که نماز
جعفر طیار را نزد قبر یکی از ائمه اطهار بخواند نوشته شود بهر رکعتی
ثواب کسیکه هزار حج و هزار عمره کرده باشد و هزار بنده آزاد
کرده باشد و هزار مرتبه در جهاد ایستاده باشد با پیغمبر مرسل
دیگر زیارت امام رضاست در اوقات خاصه روز رجب
و بیست و یکم ذی قعده و بیست و سیم ذی قعده از دور یا از نزدیک دیگر
اول ماه رجب را در خدمت حضرت جواد عرض کرد که من بعد از حج
در رجب رفتم مدینه قبر مطهر پیغمبر را زیارت کردم بعد رفتم کربلا
زیارت کردم حضرت امام حسین را پس رفتم کاظمین زیارت

موسی
علی بن
و زیارت حضرت و بار
[illegible]
سلطان حسین [illegible]
و دیگر نقل [illegible]
[illegible]
وارد [illegible]
در گفتار

بعد رفتم بوطن خودم خداوند مال زیادی مرزوق من فرمود آیا
باز بحج مشرف شوم یا زیارت پدر بزرگوار آن حضرت رضا فرمود
روز زیارت پدرم [illegible] که در ماه رجب   مرحوم میرداماد
در کتاب الاربعة ایام فرموده در هر سالی چهار روز عظیم
القدر است و اکرم ایام سال است   اول روز دحو الارض
است و پنجم ذی قعده   دوم عید غدیر هیجدهم ذی حجه   سوم
روز تولد حضرت هفدهم ربیع الاول   چهارم روز مبعث
که روز بعثت بیست و هفتم ماه رجب است   عن قسم در تمام سال
چهار شب است   یکی اول ماه رجب است   دوم شب نیمه شعبان
سیم لیلة فطر   چهارم لیلة اضحی عید قربان   مجلسی هم در [illegible]
[illegible] باید زیارت امام رضا در ایام و لیالی فاضله البته
[illegible] معتبر است [illegible] روز تولد شان که یازدهم ذی قعده
[illegible] و شهادت شان که آخر ماه صفر است   سید ابن طاوس
در اقبال [illegible] باید روز [illegible] ماه رمضان [illegible] ظاهر
حقوق امام رضا علیه السلام [illegible]
[illegible] و بعد از هر [illegible] سبع مرتبه [illegible] صلی الله علیه و آله
آن است در حرم حضرت است   از جمله [illegible]
ترک کرد در مشهد [illegible] هم زیارت قبور علمای مجتهد است مثل
خواجه ربیع و شیخ طبرسی و شیخ بهائی و شیخ حر عاملی
اما شیخ طبرسی   الشیخ السعید امین الاسلام ابو علی
فضل بن حسن بن فضل طبرسی مشهدی صاحب تفسیر مجمع البیان
که در نیمه ذی قعده الحرام سنه [illegible] از تالیف
آن فارغ شده است و اولاد جناب حسن بن فضل
ابن حسن

ابو نصر حسن الطبرسی صاحب کتاب مکارم الاخلاق است
و سبط ایشان ابو الفضل علی ابن الحسن صاحب کتاب
مشکاة الانوار است   و مرحوم شیخ طبرسی صاحب مجمع
در سبزوار مدرس بود معلوم میشود از مجتهدان اعلم بوده است
چنانچه در کتاب لمعه در مبحث رضاع از ایشان نقل میکند
قول بعدم اعتبار اتحاد فحل [illegible] در شرح [illegible]
[illegible] امر [illegible] ضعیفه است که مشهور است در السنه
خواص و عوام   در روضات از صاحب ریاض نقل کرده
ایشان را سکته عارض شده بجهت گمان کردند مرحوم شده
بعد از غسل و کفن دفن شده و در میان قبر که آمدند دیدند
[illegible] قرار نداده [illegible] اگر از [illegible]
[illegible] بیدار کنند کتابی در تفسیر قرآن [illegible]
[illegible] بقصد بردن کفن قبر ایشان را نبش کرد مرحوم شیخ [illegible]
[illegible] فرمود [illegible] زنده [illegible] سکته کرده [illegible]
[illegible] خانه شیخ [illegible] سکته [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] خانه [illegible] مرحوم شیخ [illegible]
کفن توبه کرد [illegible]   این حکایت [illegible]
[illegible] فتح الله کاشی هم [illegible] صاحب تفسیر منهج الصادقین [illegible]
در روضات است که ایشان در شب عید اضحی سنه [illegible]
[illegible] در سبزوار از دنیا رحلت فرمودند جنازه او را
آوردند مشهد در قبرستان قتلگاه دفن کردند در محله [illegible]
[illegible]   دفن فی مغسل الرضا   در مشهد [illegible] که
الله صالح بشهید   معلوم میشود [illegible]
این است که معلوم شد و کتاب احتجاج طبرسی از مؤلفات
جناب ابی منصور احمد ابن ابیطالب طبرسی است که از مشایخ
ابن شهر آشوب است قبر ایشان در طبرس [illegible]

دیگر شیخ بهائی است محمد ابن حسین ابن عبد الصمد حارثی
عاملی مجلسی اول در شرح من لا یحضره الفقیه از شهید
ثانی نقل کرده و در اجازه این را از شیخ حسین والد شیخ
تصریح کرده با اینکه شیخ حسین پدر شیخ بهائی از اولاد حارث
همدانی است که حضرت امیر فرمود یا حار همدان من یمت یرنی
و شیخ مرحوم مدتی در شام بود و اظهار میکرد مذهب شافعی
یک روز از اعلم علمای شافعی از ایشان پرسید که
شیعه حجه قاطعی دارند بر حقانیت مذهب خود
شیخ فرمود حجه اینها زیاد است گفت یکی از آنها را
فرمود شیعه میگویند در صحیح بخاری از حضرت رسول روایت
فاطمة بضعة منی من آذاها فقد آذانی و من
اغضبها فقد اغضبنی بعد از چهار ورق روایت کرده
انها خرجت من الدنیا و هی غاضبة
علیهما شیخ فرمود بعد از این جواب [illegible]
عالم شافعی [illegible] گفت این دروغ است
امشب میروم صحیح بخاری را نگاه میکنم [illegible] گفت
من نگفتم اینها دروغ میگویند حاصل این [illegible]
[illegible] ورق نه چهار ورق مرحوم بهائی را اشعار عربی و فارسی
[illegible] از جمله هذا الافق المبین قد لاح لک
از جمله در شوق زیارت [illegible] در ورق اول این جزوه نوشته ام
امام رضا
ان جئت اقص قصة الشوق الیک
ان جئت الی طوس فبالله علیک
[illegible] عنی مولای فقل
قل مات بهائیک بالشوق الیک
و بفارسی

[Right margin, diagonal:] مولد [illegible] مولی محمد باقر بن مولی محمد تقی مجلسی اعلی الله مقامه [illegible] در اصفهان بوده [illegible] تاریخ وفات [illegible] تاریخ تولد [illegible] و [illegible] [illegible]

جزو چهلم ۴۰

۱۹۹

و بفارسی فرموده   هر که را توفیق حق آمد دلیل
عزلتی بگزید و رست از قال و قیل   عزلت بی عین علم [illegible]
دار بود بی لام زید او علت است   [illegible]
شاه عباس کبیر که شاه شیعه بود اصلاح میکرد انشاء فرمود
نوشته بود [illegible] تعلیقه شیخ   در جزوه چهل نوشته ام
شیخ داماد و بعضی از علماء [illegible] بوده [illegible]
[illegible] سید ماجد ابن هاشم الحسینی بحرانی [illegible]
فیض رفت با صفهان خدمت مرحوم شیخ بهائی و شیخ او را
نهایت تعظیم و احترام فرمود و اجازه داد [illegible]
دعای [illegible] و در محضر شیخ شخص مشتغل از آن آقایان سید و آقا
بسبب احترام شیخ جواب مختصر و مجملی داد [illegible]
و در [illegible] شیخ [illegible] آب جاری شد [illegible]
با این آب [illegible] وضو گرفت عرض کرد [illegible]
[illegible] شیخ تحسین فرمود [illegible]
القلوب قطب الدین اشکوری است روزی شیخ در مجلس شاه عباس
حاضر بود شاه عباس گفت این [illegible] میگویند علمای [illegible]
جهان که اعتقاد دارند اعمال عجیبه از اینها ظاهر میشود در ایران
[illegible] از این قبیل از علمای [illegible]
شیخ فرمود اینها در نزد علمای ما از باب [illegible] اعتباری ندارد
عبد الصمد [illegible] شیخ بهائی هم حاضر بود [illegible]
[illegible] بعد از لحظه [illegible] بر آوردند [illegible]
ولکن [illegible] نگاه [illegible]
شد مردم همه [illegible] قرار کردند [illegible] شیخ
برگشت بصورت اول

[Left margin, diagonal:] [illegible]

لعل شیخ فرمودن این عالم بالا بعضی از اولادش که در
اصفهان معرکه میکردند از اول تعلیم کرده‌ام شان علمای
اسلام با نهایت تبصر تعجب کرده و مجالس کشیده خواست رفت
در روضات الجنات از مجلسی اول نقل فرموده که گفت شنیدم
از شیخ بهائی که فرمود پدرم و اجدادم در جبل عامل شیخ
اهل عبادت و ریاضت بودند و صاحب کرامات و مقامات
بودند جدم شیخ شمس الدین فرمود روزی در جبل عامل برف
عظیمی آمد و در منزل ما هیچ چیز از قوت لایموت نبود و اطفال
از جوع گریه میکردند پس جد ما بجده ما فرمود بیا اطفال
هم جمع کن بنشین دعا کنیم خداوند ما طعام بدهد پس از
دعا جده‌ام رفت جده ما بر در رفت سر تنور که گرم بود
بر تنها به بصورت قرص نان درست میکرد معلوم بود اطفال
بیا تند برای شان نان طبخ کنم ساعتی نکشید نان پخته از
تنور بیرون آورده همه خوردند و شکر خدا کردند ما هم در جبل
عامل بودیم از این کرامات داشتیم چون آمدیم آن عجم
خوردیم از ما سلب شد مرحوم شیخ بهائی روز پنجشنبه هفدهم
محرم سنه نهصد و پنجاه و سه در بعلبک که یکی از بلاد جبل
عامل است متولد شد دوازدهم شوال سنه هزار و سی و
یک در اصفهان از دنیا رحلت فرمود مرحوم ملا محمد تقی
مجلسی اول در شرح عربی من لا یحضره الفقیه مفصل حالات شیخ بهائی را
بیان فرموده معلوم باید من در جنازه او با پنجاه هزار نفر
نماز خواندیم و جسد ایشان را قبل از دفن بمشهد مقدس
حمل فرمودند

و قبر شریفش در مشهد مقدس معروف است متصل به ان
در مسجد گوهرشاد و صحن جدید است و این مقبره طولش
از شمال بجنوب هشت ذرع است و عرضش چهار ذرع
و نیم است و صندوقی هم دارد از برنج و کتیبه هم
دارد که معلوم میشود که در زمان دولت عضد الملک قرار
تعمیر شده سنه هزار و دویست و هشتاد و ... در بعضی از
تالیفات نوشته است که گفت والدم شیخ حسین ابن
عبد الصمد حارثی فرمود در مسجد کوفه ملکی عقیق سبز شد که
دارای این عبارت نقش و نوشته شده انا در من السماء
زوجه شیخ بهائی صبیه شیخ زین الدین علی معروف بمنشار
العاملی بود و آن مخدره عالمه فاضله محدثه و فقیهه بود و چهار
کتاب از والد ماجد خود بارث رسیده چرا که غیر از این
دختر اولادی نداشت علی و در اول شیخ علی منشار شیخ الاسلام
اصفهان بود بعد از او منتقل شد بشیخ بهائی مخفی نماند که
بعضی از مخدرات بودند مثل زوجه شیخ بهائی من جمله مخدره
فاطمه بنت سید تاج الدین محمد ابن معیه استاد شهید اول
و این مخدره استاد فاطمه بنت شهید اول بوده منجمله عالمه
فاضله العارفه بالفقه و علم الرجال حمیده خاتون بنت
ملا محمد شریف رویدشتی و پدر این مخدره از تلامذه شیخ
بهائی بود و این مخدره ... حاشیه بر کتاب استبصار
نوشته و دختر این مخدره نیز عالمه فاضله بود منجمله فاطمه بنت
شیخ محمد ابن احمد ابن عبد الله ابن حازم عکبری بود این مخدره
از مشایخ سید تاج الدین محمد ابن معیه حسنی بود و شیخ شهید
از او روایت کرده بتوسط سید ابن معیه منجمله فاطمه
بنت سید رضی الدین علی ابن طاوس و سید در کتاب

[illegible]

مسجد السهله فرموده وقف کرده مصحفی تمام مشتمل بر چهار جزء
رد جزء حافظة القرآن فاطمه دختر آخوند شیخ حر عاملی
سید محمد بن عبدیه و خواهرش اجازه داده بود میرزا محمد
مفت سید مرتضی علم الهدی و از جمله علما سلف در مشهد
مدفون اند الشیخ المحدث محمد بن حسن بن علی بن محمد
ابن الحسین الحر العاملی در جوار الرضویه محدث قمی فرموده
که نسب او میرسد بجناب حر بن یزید الریاحی قوله [illegible]
در شب جمعه بیست و یکم ماه رجب در سنه هزار و صد و چهار در [illegible] هشتم [illegible]
یکی از قراء جبل عامل در حلب [illegible] در شب و [illegible]
سنه هزار و صد و چهار [illegible] نعش در ایوان رو [illegible] قبله [illegible]
که در صحن [illegible] ایوان [illegible] مدرسه میرزا جعفر [illegible] در
اصفهان بوده بعد شیخ الاسلام مشهد شد و [illegible]
در مشهد در محله خوضان توطن [illegible] و ایشان در رساله
بدایة الهدایه فرموده اند واجبات هزار و صد و [illegible]
و محرمات هزار و چهار صد و چهل و [illegible]
از اصول و واجبات و محرمات [illegible]
که فروع هریک از واجبات و محرمات جمع [illegible]
در روضات [illegible] یک وقتی در مجلس قضاوت [illegible] بعضی از
طلاب شهادتی دادند [illegible] گفت آقا این طلبه [illegible]
[illegible] در اصول میخواند شیخ شهادت او را رد کرد [illegible]
[illegible] از علمای اخباری بود و در [illegible]
ایشان نقل کردند که زمان تحصیل خود در اصفهان [illegible]
وارد شد بمجلس شاه سلطان صفوی قبل [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] گفت این شیخ
کیست گفتند از علمای عرب شیخ محمد حر عاملی است سلطان
خواست او را [illegible] گفت با شیخ فرق [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] فرق دارد سلطان
و [illegible]

٢٠١
[illegible] در تحفة الطوسیه [illegible] شیخ حسین
و والد شیخ محمد حر عاملی [illegible]
بسیار عالم و [illegible] بود در سنه هزار و [illegible] و در
بین [illegible] مشهد مقدس [illegible] از دنیا رحلت کرد
پسرش شیخ زین العابدین [illegible] مشهد مقدس
در اطراف [illegible] پای مقدس [illegible] دفن کرده و در آن
وقت مرحوم شیخ محمد [illegible]
علی ابن محمد عالم و فاضل و ادیب بود از تلامذه شیخ
حسن صاحب معالم الاصول و شیخ محمد صاحب مدارک
بود در نجف [illegible] از دنیا رفت در حاشیه امل الامل
از عموی پدرش جناب محمد بن الحسین الحر العاملی نقل فرموده
که از طریق [illegible] هرگاه کسی بخواهد کاغذی
بنویسد [illegible] اول بنویسد بسم الله الرحمن الرحیم
ان الله وعد الصابرین المخرج مما یکرهون والرزق
من حیث لا یحتسبون جعلنا الله وایاکم من الذین
لا خوف علیهم ولا هم یحزنون بعد مطلب خود بنویسد

راجع به [illegible] شیعه [illegible] خود
[illegible] سنه [illegible] عبد الرحمن [illegible]
[illegible] عبد المؤمن خان [illegible] مشهد آمد قتل و غارت
زیادی کرد علما و فقها و صلحای مشهد [illegible]
[illegible] که [illegible] غارت [illegible]
صلحای مشهد جواب نوشتند که [illegible]
[illegible] لا اله الا الله
محمد رسول الله [illegible] افعال و اقوال [illegible]
که موجب کفر باشد طائفه شیعه چون سب و لعن شیخین و ذا النورین

و بعضی از زوجات طاهرات مثلما ئشه کفر است و در همه مسلمین
قتل و دفع انها لازم است و تخریب البقیه است لا و اخذ
اموال شان جایز است و از خلیفه زمانشان با قدرت
با انبساط قضیه مساحه نماید فردا جلو بزار محمد جواب بلکه
متعال خواهد برآمد و بخصوص دلیل لعن رسخیف و دالنوره
و سب بعضی از زوجات پیغمبر کفر است اول ان افعال
و اقوال پیغمبر وحی است ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
در احادیث کثیره پیغمبر شان را مدح فرموده پس سب ایشان
موجب انکار قول پیغمبر شود و ان کفر است کما قال الله تعالی
و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله
امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم ثانیا بر هر عاقلی
واضح است جماعتی که پیغمبر از انها تعظیم و توقیر نموده
سب و لعن انها رد پیغمبر است و ان کفر است ثالثا
خلفای ثلثه مشرف شده اند بصحبت پیغمبر و طریقه
خدمت و مراعات بجا آورده اند سالها در اعلای
کلمه حقه در رکاب پیغمبر مقاتله با کفار نموده اند البته انها
ممدوح و مستحق ثواب خواهند بود خصوصا که ایشان در بیعة
شجره با پیغمبر بوده اند لقد رضی الله عن المؤمنین اذ
یبایعونک تحت الشجرة بشرف رضوان ملک متعال
مشرف شده باشند و اولئک الذین هدی الله
فبهداهم اقتده و نیک مخفی که پنجمی و دالنوره
از این جمله بودند چنانچه شجاعت امیر المؤمنین برای
و عدم مخالفت مع ذلک با انها مقاتله نفرموده
بلکه بعض

بلکه بعض فرموده با انها بحکم ذو النورین مصاهرت پیغمبر فرموده بود
و مخاطبه پیغمبر از شخص خود شان عظیم است خداوند
در قرآن بفرماید الخبیثات للخبیثین است و الطیبات للطیبین
آیا لست چنانچه زوجات پیغمبر بلی خواهد متحیر شده نعوذ
بالله من ذلک اگر کسی نسبت بزوجه یک نبی سرور این
نسبت را بدهد چه خواهد ماو گذشت اگر شیعه بگوید ما انکار
داریم که زوجه پیغمبر است و لعن کرده ما شیم بلکه شاید بعضی
از عوام شیعه سخنی گفته باشد میگویم شما که انکار کرده و ملامت
در حکم انها خواهند بود شنیدم الله ابوبکر مشرف شد بمصاحبت
پیغمبر اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا پس در واقع
فضائل
منکر این آیه منکر و معارض قرآن خواهد بود پس با این مقدمات
معلوم شد که اینها نفر حمل ایمان و اخص و اقوی العرب پیغمبر
مسلمان کل صحابی است انه لا تاطوا اموالکم بینکم بالباطل و
حدیث ما احل مال امرء مسلم الا بطیب نفسه سابل نعوذ
کسانی که از زمره کفارند و از این قبیل است بعضی از معاملات
که امیر المؤمنین فرموده در زمان خلافت خود و نوشته امیر اگر
امران دیار از در پیغمبر جمع نمایند رتق و فتق کویا انه عمل
تخواهد انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح و صالح بین
و صلاح فرع ایمان و اسلام است چون جواب نامه از شیعه
نمودن و شده بود از علمای شیعه جناب مولی محمد مشکانی که از علما
و بهم خدام آستانه مبارکه بود جواب نوشت که حاصل این است
که از دین و انصاف چند کلمه بعرض میرسانیم از قبول الفاظ حاجت
شد فتهاد الا من اتجه مرط بلوغ است باید متکوم

بعضی که تصدیق علمای ماوراء النهر کرده اند مثل مشهورات
هر که شهادت القاضی رد و بعضی رد میکرده علمای اهل سنت
حنفیه خاطرنشان عوام کرده اند که مذهب شیعه مبتدع
و مخترع است اصلی ندارد و تحلیل علمای اثنی عشریه مشرف
شده اند که بطلان و اذلال اینها را هم بشنوند تا از روی
بصیرت اهل المذهبین را اختیار کنند اجماع لا اصل دینی در
کتب شیعه و سنی ضبط شده که متفق علیه فریقین است پس
احتیاط در آن است که آنچه متفق علیه است بوده باشد
منافات نداشته باشد با احادیث مختلف فیه متروک شود زیرا که
اهل اسلام فعلا منحصر اند باین دو فرقه که یا علی بلا فصل خلیفه
بلا فصل بعد از نبی یا ابوبکر را و علی را خلیفه رابع بعد
و قول ثالثی نیست پس احادیث متفق علیه مجمع علیه اهل اسلام
است طرح اینها جایز نیست بعد از این تمهید معلوم شد آنچه
که در اوایل گفتند که لعن پیغمبر حرام است مخصوص و ما متفق علیه
و شیعه که مخالفت خلفا را میکنند مخالفه [illegible] کرده اند
در شیعه گفته است جوابش آن است که همین دلیل بطلان
خلفای ثلثه بلکه کفر اینها است موجود در کتاب شرح
مواقف آمدی که از بزرگان اهل سنت است نوشته که
در مرض موت پیغمبر فرمود بیاورید قلم و دوات تا بنویسم
برای شما چیزی که بعد از آن گمراه نشوید ابدا عمر گفت
دعوا الرجل فانه لیهجر حسبنا کتاب الله پس صحابه اختلاف
کردند تا صداها بلند شد پیغمبر فرمود تنحوا عنی ولا ینبغی
لدیکم عندی ما انتم علیه و این حدیث در اوایل صحیح بخاری

و در اکثر کتب

و در اکثر کتب اهل سنه بعبارات مختلفه مذکور است تا اینجا که
در مرض موت حضرت رسول فرمود که لشکر اسامه ابن زید
روانه کنید کفار را از جزیرة العرب بیرون کنند بعضی از جیش
اسامه تخلف نمودند خبر به پیغمبر رسید حضرت بمبالغه فرمود
و فرمود لعن الله من خالف او من تخلف عنه با وجود
این خلفای ثلثه مبالغه تخلف کردند و در کتب شیعه هم این
مطلب مذکور است پس معلوم شد فرموده پیغمبر را نافرمانی
و رد آن کفر است و کافر قابل خلافت نیست چون سلب
قابلیت از عمر شد لازم میاید ابوبکر و عثمان هم خلیفه
نباشند چونکه ابوبکر وصیت کرد بخلافت عمر و عمر هم امر
شوری اند مخلوط [illegible] نتیجه که خلافت با شوری باطل
عثمان بشود اجماع هم در کار نبود یا باید بر سه خلافت
صحیح باشد یا هر سه باطل و هم تخلف از جیش اسامه موجب
لعن پیغمبر است و باتفاق فریقین اینها تخلف جستند دیگر
اهل سنت اعتراف کرده اند که قتل پیغمبر هم حرام است پس ازواج
پیغمبر بر مردان حرام است و آوردن عثمان الحکم
بمدینه عظیمه کردن با و کفر است اما آنچه فرمودید که عمر
از علاقه تعظیم و توقیر میکرد جوابش آن است که عقوبت قبل از صدور
عصیان جایز نیست یا الا معلوم الصدور باشد لذا امیر
المؤمنین از عدوان ملجم خبر داد و عقوبت نفرمود و آنچه
گفتند فرمودید اینها مصاحبت پیغمبر و شرف بیعة الرضوان
مشرف شده اند جواب مسلم است که بعضی از افعال حسنه از
اینها صادر شده ولکن مثلا بعضی افعال سیئه و قبیحه هم از اینها
ظاهر و آشکار شد که خلاف عهد و بیعت است حالتی که غصب خلافت
نمود و مخدره فاطمه را خشم آورده بود که در صحیح بخاری است
فرمود که من اغضبها فقد اغضبنی

والفقیر هست الیه مثنوی لغز هایشد
کاتب گوید بحمد الله تعالی علمای ما شیعه رضوان الله علیهم و جمعی
رحمت ها کشیده اند تحقیقات در این باب فرموده اند
جمع نموده و منها حدیقة الشیعه مقدس حواله
القلوب جمعی گرچه کافی است لکن دیگر از کفره ستمها فرود کرده اند
نکرده اند از روی کتب خودشان دفع هم در مجموعه حقیر
خود بسیار نوشته ام

فرد دیگر از علما در مشهد حافظ رجب برسی است در برسی قریه
است بین حله و کوفه صاحب کتاب مشارق الانوار است
القول قبرش در مزار قتلگاه مشهد است تاریخ تولد و رحلت او
معلوم نیست الا اینکه تاریخ کتاب مشارق در سنه هشتصد و
یک بوده و شعرهای خوبی بعربی فرموده من جمله اشعار ذیل که

العقل نور و انت معناه — والکون سر و انت مبداه
والخلق فی جمعهم اذا جمعوا — الکل عبد و انت مولاه
یا آیة الله فی العباد و یا — سر الاله الذی لا اله الا هو
فقال قوم بانه بشر — و قال قوم لا هو الله
یا صاحب الحشر و المعاد و من — مولاه حکم العباد ولاه
یا قاسم النار و الجنان غدا — انت ملاذ الراجی و ملجاه

از جمله قبور عظما که از بزرگان علما در مشهد مقدس است یکی هم قبر جناب
آقا میرزا محمد حسین ابن میر محمد صالح خاتون آبادی است ابن عمه مولی
محمد باقر مجلسی ... خاتون آبادی از رجال و وزراء اصفهان است
بزرگوار و صدر و شیخ ... و وفات کرد شیخ الاسلام زمان خود
بوده جمیع اعیان بعضی جنازه او را حمل کرده در مشهد مقدس

واما آنچه ذکر کرده از حضرت امیر سخنی و بیان آن در اعلا
کلمه حق معلوم بود مع ذلک با آنها مقاطعه نکرد و طلاق بعضی
زوجات خود را ترک نمود به حضرت امیر قلت اتباع و بیم
هلاک اهل حق با حاجات دیگر دلالت بر حقانیت آنها
نمیکند در جواب حارث همدانی مسند سلطنه بود و ادعای
خدایی کرد خلق کثیری را گمراه کرد که بنده او نبود و
حضرت احدیت باو فرصت و مهلت داد
بر کاه در ماده حقیقتاً با خبر در دفع جمیع جایز باشد
در باره بنده بطریق اولی جایز است و بعلاوه حضرت
هم با آنها درو غش بلا اکراه و بلا تقیه ممنوع است و
این مسئله محقق در این مقام نگنجد اما آنچه با تقیه
عثمان همصا بودن پیغمبر تأمل شد خداوند در قرآن میفرماید
الخبیثات للخبیثین مراد این نیست که زوجیت در اسلام
و کفر در ممدوح و مذموم بودن من جمیع الجهات منظور باشد
ا گر یکی متقی باشد دیگر زاهد باشد دیگر هم متقی باشد
و الا منقصت شود زوجه حضرت نوح و حضرت لوط صحیح و
امرأة نوح و امرأة لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا
صالحین فخانتاهما و فرعون و آسیه علیها السلام آیه الخبیثات
باید مؤول باشد تا به الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة
الزانیة لا ینکحها الا زان او مشرک هرگز حالی نیست
که لفظه نسبت زوجات پیغمبر خود نسبت خبث دهند و
این البته حرام است ولکن چون عایشه از آیه مبارکه وقرن
فی بیوتکن تخلف نمود بمصره آمد با امام زمان خود
محاربه کرد و پیغمبر فرمود یا علی حربک حربی و این حدیث در کتب
و نیز

چنانچه در حاشیه روضات است در کتاب فیض القدسی است که
و هو من عجائب زمانه از فوت شیخ نقل شده که بلاد
شاه در اوائل سلطنه اش اصرار در شیخ [illegible] اهل
روم [illegible] با [illegible] چون وارد اصفهان
شد از این سید جلیل استفتاء کرد سید بعدم جواز فتوی داد
در بلاد [illegible] ایران آمد سید فرمود ما بخلاف حق فتوی نمیدهیم
و حاضریم که از مملکت تو خارج شویم روضات از [illegible]
نقل فرموده که در سنه هزار و نود در سیل وادی [illegible] جدا
شد که در اول کتابت بخط سرخ نوشته و نقش بود
بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله
قتل الامام الشهید المظلوم الحسین ابن الامام علی ابن ابی طالب
و کتب بدمه یا ذلت الدوله علی ارض [illegible] و سیعلم الذین
ظلموا ای منقلب ینقلبون آن سنگ [illegible] حکایت
سلیمان صفوی از بهم فرستاده نزد جدم علامه مجلسی اگر حکایت
حاذقین از اصحاب صنایع [illegible] و خطاطان [illegible] آورده
با هر زبانه نمودند که این خط از صنعت بشر نیست بلکه خط قدرت
خدا [illegible] سلطان سلیمان امر کرد او [illegible] نصب
که [illegible] نظیر این حکایت از [illegible]
نقل شد در همین جزوه پنج ورق قبل از این

همه گفتند که [illegible]

در ذکر مشاهیر

در ذکر مشاهیر بعضی از سلاطین که قبرشان در مشهد مقدس است
اول قبر شاه طهماسب ابن شاه اسمعیل ابن سلطان
حیدر موسوی صفوی است که سلطان [illegible] از صفویه
رحلتش در شهور سنه نهصد و هشتاد و چهار بود قبرش مقابل
حرم صحن [illegible] مبارک است که معروف است به صحن شاه
طهماسب [illegible] ده سال که سلطنت کرد زیاده از پنجاه و
سه سال سلطنت کرد معروف بود بعدالت و دیانت
دوم قبر نادر شاه است از طایفه افشار ابن امام قلی
پوستین دوز و افشار هم از طایفه ترکمانیه بود در سنه هزار و
صد متولد شد بعد از فوت پدر [illegible] هرچه داشت فروخت
اسب و اسلحه خرید رفت به ابیورد که [illegible] او بود
وارد شد بیابا علی بیک حاکم ابیورد که بزرگ ایل افشار
دختر او را بحباله خود در آورد در سنه هزار و صد و سی و یک
خداوند باو پسری داد مسمی رضا قلی میرزا بعد از چندی
بابا علی بیک فوت کرد نادر خودش حکومت مستقله با اکراد
و ترکمانها زد و خورد میکرد در آن اوقات شاه طهماسب
ثانی پسر سلطان حسین صفوی در [illegible] در سنه
[illegible] میکرد نادر بشاه رفت [illegible] در
هزار و صد و چهل و پنج نادر شاه طهماسب پسر سلطان حسین را
از سلطنت معزول کرد پسر هشت ساله او را که [illegible] بود شاه
عباس ثالث بسلطنه نامزد کرد خودش تمام ایران را ضبط
کرد که در واقع سلطنه ایران با او بود در تاریخ [illegible]
که هزار و صد و چهل و هشت باشد نادر شاه [illegible] سلطنه
گرفت در صحرای مغان که بین اردبیل و تبریز است و در سنه هزار
و صد و پنجاه مملکت کابل و هند و لاهور را فتح نمود و در [illegible]

[illegible]

در هزار و صد و پنجاه و یک سنه وفوج آن پسر فتح نمود
در شب یکشنبه یازدهم جمادی الاخره سنه هزار و صد و شصت
و یک بابخوای برادرزاده اش علیقلی خان که در قلعه
فتح آباد در منزل قوچان کشته شد جسدش را آوردند
بمشهد مقدس در مقبره نادری دفن کردند بعضی در تاریخ
او گفتند لا اخر فیها و جمع بعض گفتند نادر به درک رفت
چه یکی کاتب گوید نه صحیح است بلکه از وزن یا بای حادثه
دیده شد که معلوم میشود حذف یا لیکن منظور نظر ایشان
بوده مقام نیکو دارد مثل قصه ربودن پای ملا
بازند بعونی که در معنی خود دست که شت و قبل جواب
سید با خلیفه که در بقعه رود امراء اشنها که در قریه
حاصل همان وقت نادر برادرزاده اش علیقلی میرزا
بسلطنت نشست و رضاقلی میرزا با بقیه اولاد نادر
بقتل رسانید غیر شاهرخ میرزا پسر رضاقلی میرزا
که چهارده ساله بود و چون علیقلی میرزا بسلطنت
مستقر شد اسم خود را علیشاه نامید بعضی عادل
نامیدند و ضریح مرصعی که نادر بجهت قبر و مقبره خود
بود روی ضریح مطهر حضرت رضا علیه السلام نصب کرد بعد ابراهیم
خان برادر علیقلی میرزا خروج کرد و غالب شده و
علیقلی میرزا را کور کرد و شاهرخ میرزا هم که نوه
نادرشاه بود از خراسان خروج کرد و بسلطنت
نشست و علیقلی میرزا با ابراهیم خان بقتل رسید
در سنه هزار و صد و شصت و یک مکافات و تقاص
خون نادرشاه و اولاد او بعد از حسن علی میرزا
خان زنگوئی که حاکم طبس بود خروج کرد بسلطنت

برادر خود شاهرخ میرزا را کور کرد و شاهرخ را میرزا نصرالله دیگر
نادر میرزا دیگر نصرالله میرزا و بعضی اینجو برادر سفاق بود
شاهرخ میرزا در زمان سلطنت خود نادر میرزا را ولیعهد
خود قرار داده بود و نصرالله میرزا را ولیعهد نموده بود بعضی از
ایلخانی زند قبر علیقلی میرزا که عادلشاه خوانده
برادرزاده نادرشاه و قاتل نادرشاه در زیر گنبد است
میان قبرستان قتلگاه نزدیک غسالخانه است
قبر فتحعلی خان قاجار اعلا جد قاجاریه پدر محمد حسن خان
رئیس حرکت قاجاریه و او پدر محمد شاه جد جنتمکان
خاقان پدر فتحعلی شاه و او پدر عباس میرزا ولیعهد
او پدر محمد شاه و او پدر ناصرالدین شاه قبرش در زیر
گنبد خواجه ربیع ابو خثیم است که بسعی نادرشاه افشار
در هزار و صد و سی و چهار در شب در مشهد کشته شد
در زیر گنبد خواجه ربیع دفن شد و سنگ مرمر بالای قبرش هست
قدش یک ذرع و یازده گره است و نیم است که از ذرع
نیم گره کم است و عرضش یازده گره و نیم است و قطرش یک
ذرع است در سنگ او نقش است
از خود گفتا مقابل سایه طوبی لطف

دیگر قبر جناب حسن ابن اسحق ابن شرفشاه حکیم ابوالقاسم فردوسی
الشیعه الامامی الملقب بحسان العجم
کشاعر دیگر در اسلام مثل فردوسی نیامده و او از
طوس بوده که قریه رزدان شش فرسخ مشهد باشد حکیم انوری
که ملک الشعرای عهد خود بود او را مدح کرده

آفرین بر روان فردوسی — آن همایون نهاد فرخنده
او نه استاد بود و ما شاگرد — او خداوند بود و ما بنده

در کتاب ریاض السیاحه حاجی زین العابدین شیروانی نوشته
چون فردوسی متولد شد پدر او در خواب دید بالای بامی رفته
رو به قبله کرده نعره زد جواب شنید و آنگاه رو به سمت دیگر
کرد نعره زد جواب شنید صبح از شیخ نجم الدین که دانا
ترین معبران بود خواب بیان و سؤال کرد شیخ گفت برای تو
پسری سخن گوی شود که آوازه و شهرت او به همه عالم رسد
فردوسی از کثرت جور و عدوان حاکم طوس رفت به غزنین
نزد سلطان محمود کس سخنان او گوش نداد یکروز وارد شد
بمجلس عنصری شاعر دربار شاگردهای او که عسجدی و فرخی
باشند آنجا بودند عنصری بفردوسی گفت مجلس شعر است شاعر باید
حاضر شود فردوسی گفت ما هم بهره هست عنصری بداهتاً
گفت چون عارض تو ماه نباشد روشن عسجدی گفت
مانند رخت گل نبود در گلشن فرخی گفت مژگانت همی گذر
کند از جوشن فردوسی گفت مانند سنان گیو در جنگ پشن
عنصری گفت مگر تو را از تاریخ ملوک عجم وقوفی هست فردوسی
گفت آری عنصری او را نزد سلطان محمود گفت اکنون
از عهده نظم تاریخ عجم برآید این مرد خوان خواستنی است

فردوسی بداهتاً در مدح سلطان محمود گفت

چو کودک لب از شیر مادر بشست ز گهواره محمود گوید نخست

سلطان خوشحال آمد فردوسی را امر کرد بنظم شاهنامه پس
فرمود ایاز مرا علتی رباعی در مدح کند فردوسی بداهتاً گفت

مست است بتا چشم تو و تیر بدست بس کس که ز تیر چشم مستت بخست
گر پوشد عارض تو زره عذر رواست کز تیر بترسد همه کس خاصه ز مست

الله درک

سلطان بغایت در حیرت آمد گفت مجلس ما را فردوسی کردی بر کنید
گویند از آنجا ملقب شد بفردوسی

سلطان

[illegible]

سلطان محمود بخواجه حسن میمندی فرمود بهر بیتی که فردوسی گفت
هزار مثقال طلا بده فردوسی قبول نمیکرد بطمع اینکه همه را
یکمرتبه بگیرد بنای بند طوس را درست نماید چون شاهنامه
تمام شد سلطان زر را کم کرد بوزرای که بفردوسی چه بدهیم بعضی گفتند
پنجاه هزار درهم بعضی گفتند او رافضی است دهقانی
این مبلغ او را زیاد است ولی اشعار بعد شاهنامه دیدند

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی خداوند امر و خداوند نهی
که من شهر علمم علیم در است درست این سخن قول پیغمبر است
منم بنده اهل بیت نبی ستاینده خاک پای وصی
اگر چشم داری بدیگر سرای بنزد نبی و وصی گیر جای
بر این زادم و هم بر این بگذرم چنان دان که خاک پی حیدرم
هر آنکس که در دلش بغض علیست از او خوارتر در جهان زار کیست
نباشد جز از بی پدر دشمنش که یزدان بسوزد در آتش تنش

سلطان محمود شصت هزار درهم باو داد عوض بیتی یک درهم که
از اول زمان کیومرث تا زمان یزدجرد این شهریار تنظیم
آورده شصت هزار بیت شده فردوسی بسیار رنجیده شد در عکه
والظاهر تشیع او سبب حق او را حاسدین ضایع کردند له اختیه
هجو سلطان و شاهنامه ملحق نمود

ایا شاه محمود کشور گشای ز من گر نترسی بترس از خدای
نترسم که دارم ز روشن دلی بدل مهر آل نبی و علی
اگر در کف پای پیلم کنی تن ناتوان همچو نیلم کنی
بر آن زادم و هم بدین بگذرم نتابم سر از مهر و حیدرم
منم بنده هر دو تا رستخیز اگر شه کند پیکرم ریز ریز
بسی رنج بردم بشهنامه رنج که تا شاه بخشد مرا تاج و گنج

باو رسید که بحث بسبب تعصب بود در بین راه خیلی تعب باو رسید
مریض شد از دنیا رفت در سنه دویست و قبرش در [illegible]
معلوم است بقعه مختصری هم دارد علی ابن مهزیار اهوازی
از حضرت جواد و از حضرت هادی روایت میکند و از حضرت جواد ع
نیز در حق او [illegible] است و کان ثقة فی روایته و کان صحیح الاعتقاد
بعد از عبادتها که تا اول آفتاب مشغول بود از اول آفتاب سر
بسجده میگذارد و [illegible] تا در حق هزار نفر از اخوان مومنین
دعا میکرد از کثرت سجده پیشانیش مثل زانوی شتر [illegible]
در قبرستان کهنه از شهر جارجرم بقعه است منسوب بایشان
و کتیبه مختصری از گچ وجود دارد و توقیعی از حضرت جواد سلام الله
علیه بایشان رسیده از جمله نوشته بودند فلو قلت انی لم ار
مثلک لرجوت ان اکون صادقاً فجزاک الله جنات
الفردوس نزلا فما خفی علی مقامک ولا خدمتک فی
الحر والبرد واللیل والنهار فاسئل الله اذا جمع الخلائق
للقیمة ان یحبوک برحمة تغتبط بها انه سمیع الدعا
و دیگر از قبور بزرگان از مشاهیر علما در مشهد است یکی هم حجة الاسلام
زین الدین ابو حامد محمد ابن محمد ابن احمد الغزالی طوسی است [illegible]
در سنه پانصد و پنج و قبرش در شرقی شهر طوس است [illegible]
محمد ابیوردی در تاریخ وفاتش گفته نقضی حجة الاسلام [illegible]
[illegible] حیاة بهجة و بهجة وفات پانصد و پنج لکن
فعلا از برای قبرش اثری موجود نیست قاضی نور الله در مجالس
از ایشان خیلی تمجید میکند و بادله ایشان را از شیعیان امامیه
میشمرده میفرماید در سنه چهار صد و پنجاه در طوس متولد شد و در
نزد ابو المعالی جوینی المشهور بامام الحرمین تحصیل علم میکرد
بعد جناب

بعد جناب نظام الملک وزیر ملاقات نمود با جمعی از افاضل که خدمت
ایشان بودند مباحثه کرد بر همه غالب آمد بعد رفت ببغداد
و تدریس نظامیه بغداد باو تفویض شد و اهل عراق شیفته
او شدند مدت ده سال آنجا بود بعد برگشت بوطن [illegible]
اختیار نمود مشغول تصنیف و تالیف شد من جمله کتاب احیاء
العلوم است و بسیار بسیار ابو حنیفه را تخطئه و مذمت بلیغ نموده
مفتیان حنفی که در زمان سلطان محمود بودند قتل وی فتوی
دادند اما [illegible] از محمد ابن ابی القاسم طوسی که از
تلامذه غزالی است نقل شده که غزالی در سفر حج خدمت سید مرتضی
مشرف شد که سید مرتضی علم الهدی [illegible] و [illegible]
علم الهدی بدلایل قاطعه و براهین ساطعه اصول عقاید امامیه
برا و ثابت کرد الله و چون غزالی مراجعت کرد برادرش احمد غزالی
او را ملاقات کرد گفت شنیده ام بقول سید مرتضی مذهب شیعه را
اختیار کرده و این معنی بغایت از تو عجب است محمد غزالی در جواب
برادرش گفت آن مذهبیکه در این باب اختیار کرده بودم از من عجب
[illegible]
شهید اول منکر است شیعه بودن غزالی را باین دلیل [illegible]
وفات سید مرتضی سنه چهار صد و سی بوده و ولادت غزالی سنه
چهار صد و پنجاه بوده دیگران گویند محقق است که ملاقات غزالی
با سید ~~علم الهدی~~ سید رضی بوده [illegible] ابو احمد که بعد از عم خود
سید مرتضی شریف و لقب علویه بوده و سید صاحب [illegible]
الکلام بلیغ دارد در شیعه بودن غزالی میگوید اگر او شیعه [illegible]
از تشیع [illegible] ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~

یکی از کتاب سر العالمین است مشهور است که غزالی شیعه بوده
چونکه حدیث خم غدیر را در آن کتاب ذکر کرده پس گفته عمر ابن
خطاب در آن روز گفت بخ بخ لک یا ابا الحسن ثم گفته
و هذا رضا و تسلیما و احکاما و لایته ثم بعد ذلک
غلب الهوی وحب الریاسه علیه فحمل عمود الخلافه الی ان
قال ثم ان ابابکر قال علی منبر رسول الله اقیلونی فلست
بخیر منکم و علی فیکم — و هم در روضات است که از مرحوم
محقق کرکی نقل است فرموده غزالی از ناصبیت بعد شیعه
مرحوم فیض در کتاب حیاء الاحیاء فرموده غزالی شیعه است
برادرش احمد غزالی در علم و فقاهت تالی مرتبه حجة الاسلام
غزالی بوده در سنه پانصد هجده یا بیست در قزوین وفات
کرد و قبرش در قرب مزار امام زاده حسین است سید الله
که آنجا مزار بوده دارای بقعه و صندوق مشهور با نام
و حد آن ما الذی کان علما در زمان سلطنه محمد شاه
آن مزار را خراب کردند که مردم اغراء جهال نشوند
کالتشه گویند ... عاجز ...
و لعمه بوده ام بعد تقریبا سی سال ... قبل از آن
حضرات شیخ الاسلام مرحوم سعد الاسلام ...
عمارت فرمودند یک مسجد کوچک کشیده ... و حیوان
کوچکی که دارای چهار صفه باشند برای آنجا قرار دادند که
سالها آنجا روضه خوانی میکردند الان هم امام جماعت
دارد و بعضی آنجا منزل دارند از فقرا از جمله ...
یکی هم فرشیخ گفتنی است ابو عمر محمد ابن عمر ابن عبد الغنی
صاحب کتاب ... و اختیار الاحتساب دعه همه علما عقیده
دارند که او ثقه است و بصارت تام در اخبار دارد

از تلامذه عیاشی بوده که ابو النضر محمد ابن مسعود ابن محمد عیاشی
کوفی باشد مفسر معروف بعیاشی بوده در بدایة الاسلام
محدث قرائت که شیخ عیاشی تمام ترکه پدرش را که سیصد
هزار اشرفی بوده انفاق در علم و حدیث کرده و خانه اش مثل
مسجد مملو از عالم و محدث بوده و زیاده بر دویست کتاب تصنیف
فرموده و صحیح است که بعد فوت شیخ کشی در جهان گذشت و کشی
با الفتح و التشدید بر وزن شتر در شیخ جرجان و جرجان
شهر عظیم بوده بین خراسان و طبرستان و گنبد قابوس
اسمیه گبر در نزدیک جرجان است و قابوس کنیه اش ابو الحسن
و لقبش شمس المعالی بوده و پدرش وشمگیر سلطان استرآباد و
جرجان بود بعد از او پسرش بهستون سلطنت بعد از
برادرش قابوس با سلطنت رسید و او بدربار فخر الدوله
رکن الدوله دیلمی است در سنه چهارصد و یک قابوس را
بقتل رسانید و قبرش در جرجان معروف و بالای قبرش گنبد
معروف گنبد قابوس را او ساخته و در جنب ...
قل للذی بصروف الدهر عیرنا هل عاند الدهر الا من له خطر
در زینت المجالس است که صاحب ابن عباد هر گاه سطری از خط
قابوس میدید میگفت هذا خط قابوس ام جناح الطاوس
در روضات الجنات است که سید محدث میر محمد حسین اصفهانی
سبط علامه مجلسی فرموده لا جل علم شکله در بطن ستر دلالی در ...
سفر اول ... بالا ... ابو القاسم محمود ابن عمر
الزمخشری ملقب بجار الله چون سالها زیارت در مکه معظمه بوده گفته
مرقومه من از مطالعه کتاب ربیع الابرار مطلع شدم که ملا ...
که صریح است شیعه بوده گفته که صحیح قائل باول شیعه و معجزه
صاحب تفسیر کشاف است که در مدحش گفته است در ...

در نخستین قریه بزرگیست از خوارزم و خوارزم ناحیه بزرگیست
که قصبه او جرجانیه است و تولد وی در سنه چهار صد و شصت
و هفت بوده و رحلتش در جرجانیه و خوارزم روی داد در سنه
پانصد و سی و هشت الی از جمله قبور ارباب هنر سلسلهای علام
عباسیه میر شمس الدین محمد است که پیر سلسله سادات رضوی که خدام
آستانه مبارکه بوده‌اند باشد ایشان منسوب میشود و ایشان انیس
میرزا ابوالصالح و ایشان پسر رشید میرزا الغ اند که در بالای سر
در باغ خواجه ربیع از طرف بیرون بر سنگی حجاری شده در ایام
آن کلمات ثبت بتاریخ هزار و سی و یک هجری سنگی مثبت علامه
دعاگو الغ رضوی الخادم اتمام یافت و ایشان را پسری بود مسمی
بمیرزا محمد رضوی که در سنه هزار و بیست و شش متولی آستان
قدس شد جد اعلای میرزا ... اول و دوم و چهارم و ایشان
بمصاهرت جنت مکان شاه عباس اول ...
اختصاص یافتند که شاه صبیه خود فخر النساء بیگم را بعقد نکاح
او در آورده و املاک زیادی وقف اولاد ذکور خود نموده که در
در جنب مزار رحمت دعا کرده بود که اولاد ذکور من از ... نفر
زیاد تر نشوند و از نسل میرزا محمد رضوی چند اولاد ...
باقی ماند یکی از آنها میرزا ابوالصالح بود بانی مدرسه صالحیه مشهور
بمدرسه نواب که هزار و هشتاد و شش ساخته شد در عهد شاه
سلیمان صفوی بوده و املاک زیادی هم وقف آن مدرسه نموده
در سنه هزار و ... هفت مصیبتی خارج از شهر ...
صدر الممالک متعرض شد و عقب از ایشان باقی نماند رساله
تالیف کرده ... بنام شعرای معتبر را از متقدمین و متاخرین
بترتیب حروف تهجی در آن کتاب جمع کرده و خود نیز طبع شعر
داشت که بعض از آنها را درج کرده است
و این رباعی

و این رباعی از اوست
گر نامه سفید و گر سیاه است مرا
لطف تو بخیر عذر خواه است مرا
چون هست مراد وسیله چون گرمست
دیگر چه غم از جرم و گناه است مرا
من جمله از اولاد ... صاحب ...
این میرزا الغ جد معصوم میرزا است که والده وی فخر النساء بیگم
دختر شاه عباس است و هم پسری داشت مسمی باسم جدش میرزا الغ
که جد میرزاهای عظام ... میرسد و منتهی الیه این سلسله است
یکی هم میرزا حیدر است که جد میرزاهای چهار ... بود و او ...
طالع سعید و طبع موزونی داشت
یا رب چکنم که با الهام ...
هر لحظه ... توبه ...
از ایشان هم چراغ ظالم تیره ترست
... توبه که ... گناه دگر است
از سه نفس چه ... مطلب
... مطلب
دنیا که بجز نفس کافر ناکی
و میرزا حیدر را پسر داشت یکی میرزا مقیم یکی میرزا محمد حسین ... که بلا عقب ماند
و از او دو پسر باقی ماند یکی میرزا محمد حسین ...
و دیگر میرزا خلیل و والده ایشان رقیه سلطان بنت امام قلی بن
شاه عباس اول بود ... در تقیه ... مرحوم است ...
میرزا ابراهیم و او را پسری بود میرزا عبد الغفور و دیگر از اولادهای
میرزا عبد الغفور کسی بلا عقب نماند تا در سنه هزار و ... بود
و لیکن یکی از احفاد نسل میرزا محمد علی بود که در ... سنه
هزار و سیصد و نه مرض وبا از دنیا رفت و او عالم و فاضل و
ادیب بود که بعضی از اشعار ایشان است در مصیبت امام حسین
اشعار و ... تخمیس فرموده است

مخفی نماناد از جمله سادات رضوی سادات اخوی هستند که ساکن طهران میباشند
و نسبشان با این تفصیل است السید حسن اخوی ابن حسین ابن جعفر
ابن صالح ابن جعفر ابن صالح الدین ابن طاهر ابن میر محمد ابن طاهر
ابن عماد الدین کسری ابن عمران ابن عماد ابن طاهر ابن
عماد الدین ابن عمران ابن موسی المبرقع ابن الامام الهمام
محمد جواد ابن الشیخ ابن سادات تقریبا بازده بطن بامام
علیه السلام میرسند اما سبب ملقب شدن ایشان بسادات اخوی
آنکه محمد خان قاجار برادر زاده او مریض شد بقسمیکه اطبا عاجز
شدند از معالجه پس آقا محمد خان با این سید جلیل سید حسن عرض کرد
اگر دعا کنی برادر زاده من از مرض خوب شود در ملک و دولت
خودم تو را شریک میکنم سید جلیل در آن وقت بمنزل بود با کمال
تضرع مشغول دعا شد چون پاسی از شب گذشت مریض بهوش
آمد گفت در واقعه دیدم سید حسن مرا شفا داد صبح سید را
احضار نمودند از این سبب در همه شنیده گمان کرد مریض از دنیا
رفته از خوف جرئت رفیق نکردند شنید حاضر خرف نشست
دعائت مستجاب شد چون در خبر شد سلطان محمد گفت
آخیت و انت کذلک فی دولتی از آن روز مشهور شدند
باخوی

[illegible]

در حالات حضرت تقی جواد سلام الله علیه اسم مبارک و
کنیه اش مثل امام پنجم است ابن اخت ابو جعفر ثانی منتجب الله
اما ملقب بتقی شده چنانچه در مجمع البحرین است لانه اتقی الله
تعالی من المأمون اذ دخل علیه باللیل و هو سکران
فضربه بسیفه حتی ظن انه قتله فوقیه الله تعالی منه
اما ملقب بجواد مخصوص صاحب در زر کوارش او ولد وصیت بجود
فرموده در عیون اخبار از بزنطی روایت کرده گفت خواندم
کاغذی بود که حضرت امام رضا بفرزندش حضرت جواد الائمه
نوشته بودند یا ابا جعفر بمن خبر رسیده وقتیکه سوار میشوی که
از منزل خارج شوی غلامان تو بجهة بخلی که دارند ترا از
باب الصغیر خارج میکنند مبادا خیرت بخیل باشد بحقیکه من
بتو دادم دخول و خروجت را از باب کبیر قرار دهید بیرون
سوار میشوی درهم و دینار با خود بردار که احدی از تو سؤال
نماید مگر اینکه عطا کنی اگر اعمامت از تو چیزی بخواهند کمتر
از پنجاه اشرفی با او نده اگر از عماتت از تو چیزی بخواهند کمتر از بیست
و پنج اشرفی نده بیشتر باده با اختیار تا خلفه و نده تو ترا ارکرند نماید
بی انفاق بنما مترس از فقر و تنگدستی   والده ماجده آن حضرت
سبیکه نوبیه ام ولد که جاریه بود ام ولد منتجب الله است از اهل بیت
ماریه قبطیه والده ابراهیم پسر پیغمبر است و کانت افضل نساء
زمانها   در شب جمعه یازدهم شهر رمضان سنه صد و نود و
پنج متولد شد و لکن بعنوان گذشت از دعا منقول حضرت
حجه امر فرموده بخوانند آن دعا که در مصباح شیخ طوسی است
اللهم انی اسئلک بالمولودین فی رجب محمد بن علی
الثانی و ابنه علی بن محمد المنتجب که تولد حضرت جواد
در ماه رجب بوده   کشود ابند

مسعودی در اثبات الوصیه روایت کرده از زکریا بن آدم
گفت من خدمت حضرت رضا بودم که حضرت جواد وارد شد
در سن چهار سالگی بود پس دستش بلرزه زمین و سرش بآسمان
بلند کرد و فکر زیادی کرد حضرت رضا فرمود بدرستی فدایت
چه فکر میکنی چرا عرض کرد یاد کردم از ظلمها بیکه بمادرم فاطمه
نمودند اما والله لاخرجنهما ثم لاحرقنهما ثم لانسفنهما
نسفا یعنی بخدا هر آینه خواهم بیرون آورد آن دو لعین را و خواهم
آتش زد و خاکستر ایشان را بدریا خواهم انداخت اما تاریخ وفات آنحضرت
اصح و اکثر اینستکه در آخر ماه ذی قعده الحرام سنه ۲۲۰ [illegible]
بوده در حالتیکه دارد از سنه بیست و پنج بلکه [illegible]
کمتر از نقصان در وقت رحلت بیست و پنج سال و دو ماه یا [illegible]
روز بوده و در وقت رحلت پدر بزرگوارش هفت سال و چند ماه و
یازده روز بوده   غالبا علت شهادتش آن بود که [illegible]
بوده که حسد میبردند و وقتیکه میدیدند مردم در خانه اش [illegible]
میکنند این بود میکردند حبس میکردند که باعث اختلال [illegible]
نشوند چنانچه در قضاوت اول حضرت [illegible]
فقهای فتوی داده از نقطه [illegible] معتصم [illegible]
عرض کرد تا چه جا باشد فرمود [illegible] عاقبت بعد از اصرار
دو خوانی فرمود باید اصابع را قطع کرد عرض کرد چه دلیل
فرمود پیغمبر فرموده السجود علی سبعه اعضاء الوجه و الیدین
و الرکبتین و الرجلین پس اگر دستش را ببرند یا بقول بعضی از
الی قصاب از مرفق جدا نمایند دیگر باقی نمیماند که با او سجده
نماید و نیز فرموده ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا
و ما کان لله لم یقطع معتصم امر کرد انگشتها را قطع کنند

[illegible]

این است صاحب ابن ابی داود گفت کاش من بیست سال قبل مرده بودم
خیال روزی بنزد معتصم رفت در خلوت به معتصم گفت نصیحت خلیفه
بر من لازم است گفت چه چیز گفت تمام امراء و اشراف فتوای [illegible] اگر کسی
که غالب مردم خلافت ترا حق ایشان میدانند نیز [illegible] کافی است
را باشد پس معتصم و جعفر ابن مأمون را اشاره کرد به ام الفضل
که ام الفضل در انگور [illegible] حضرت را مسموم کرد بعد پشیمان شد
و گریه میکرد حضرت فرمود چرا گریه میکنی والله خداوند مبتلا خواهد
نمود ترا بفقر و مرضی که دوا نداشته باشد آخر بود در فرجش مرضی پیدا شد
آخر مفلس شد و پولش [illegible] هر چه داشت خرج کرد فقیر شد [illegible]
سرگذرها گدائی میکرد تا بمرد و جعفر [illegible] کوئید معتصم [illegible]
[illegible] امر کرد حضرت را با مراه [illegible] در عنب از زهر
داخل نمود الخ [illegible] حضرت در مجلس مأمون هم
در جمیع امتحان خود را داده بود با قاضی القضاة یحیی ابن
اکثم و غیره نوشته اند در یک مجلس سی هزار مسئله را جواب فرمود و
این عبارت مخالف عقل است شاید در چند مجلس و مکان بود
ولکن در جلسات متعدده یا اینکه هر مسئله که سؤال میشد چنان
جواب میفرمود که جواب از چند مسئله باشد مثلا مثل سؤال
یحیی از محرمی که صیدی را بقتل رسانید حضرت فرمود در حل بود
یا در حرم عالم بود یا جاهل عمداً بقتل رسانید یا بخطاء حر بود
یا عبد صغیر بود یا کبیر اول قتلش بود یا اعاده کرده
الصید از طیور بود یا از غیر از صغار طیور بود یا از کبار آن
مصر بود بر فعلش یا نادم بود در شب بود یا در روز محرم بعمره بود
یا بحج [illegible] چند مسئله کشف شد مأمون گفت [illegible]
کرد حالا خود بفرمائید حضرت بیان فرمود بعد فرمود یحیی
مسئله از تو بپرسم جز بگو مردی که نظر کند بزنی حرام شد
حلال

چون روز بلند شد آن زن بر آن مرد حلال شد وقت زوال
آن زن بر آن مرد حرام شد وقت عصر حلال شد وقت
مغرب حرام شد وقت عشاء آخر حلال شد نصف شب
حرام شد وقت طلوع فجر حلال شد در یکشبانه روز یکزن
بیکمرد چهار مرتبه حلال و چهار مرتبه حرام شد یحیی گفت والله
من نمیدانم جواب بفرمائید حضرت فرمود این کنیز غیر بود
که اول صبح اجنبی با او حرام بود وقت نهار او را خرید پس
نظرش باو حلال شد وقت زوال او را آزاد کرد نظرش
باو حرام شد وقت عصر او را تزویج کرد نظرش او را حلال
شد وقت مغرب او را ظهار کرد نظرش باو حرام شد
وقت عشاء آخر کفاره داد نظرش باو حلال شد نصف
شب او را طلاق داد حرام شد وقت طلوع فجر رجوع کرد
حلال شد در بحار و عیون المعجزات چون حضرت رضا ع
از دنیا رفت حضرت جواد هفت ساله بود در بغداد و دیگر
شهرها سخن در میان شیعه زیاد شد در کوفه جمعی از بزرگان
شیعه در خانه عبد الرحمن ابن حجاج جمع شدند گریه میکردند که
یونس ابن عبد الرحمن گفت آیا تا وقتیکه حضرت جواد بزرگ
شود تکلیف شیعیان چه خواهد بود و احکام الهی از که باید اخذ
کرد پس ریان ابن صلت برخواست گلوی او را گرفت سیلی
بصورتش میزد و میگفت وای بر تو که اظهار ایمان میکنی لکن
شکی بود اگر این آقا خود از جانب خدا منصوب شده
طفل یک روزه باشد مثل پیر مرد خواهد بود والا یکی از
ما خواهد بود پس مردم ملامت کردند یونس را [illegible] مثل
عیسی ع قال ابی عبدالله آتانی الکتاب وجعلنی نبیا
والسلام علی یوم ولدت ویوم اموت ویوم ابعث حیا و
هذه ایام الله که خدا فرموده [illegible]
ذکرهم

پس هشام نفر جمع شدند از علماء آمدند مدینه از اخبار
رفتند قریه صریا آنجا که عبد الله بن موسی الکاظم ادعای امامت
میکرد الخ   در سنه دویست و پنج مامون امارت کرد
عبد الله را تا اقصی بلاد مشرق به طاهر ابن حسین ذو الیمینین
داد و در دویست و هفت طاهر از دنیا رفت ذو الیمینین
میگفتند از اینکه با هر دو دست مینوشت و واحد العینی
بود داده بود قاتل محمد امین   در سنه دویست و هشت
سیده نفیسه بنت حسن ابن زید ابن علی ابن حسین
از دار رحلت فرمود و دفن شد بین مصر و قاهره
و در نزد قبر آسیه بنت مزاحم زوجه فرعون
در سنه دویست و یازده مامون امر کرد منادی ندا کند که
انی بریئت ممن ذکر معاویة بخیر او قدمه علی احد
من اصحاب رسول الله و ان افضل الخلق بعد رسول الله
علی ابن ابی طالب   و این است که میگفتند مامون را
شیعه میگفتند   در سنه دویست و هجده مامون در سراب
برندون از ارض روم از دنیا رفت لعنة الله علیه
در سنه دویست و نوزده محمد ابن قاسم بن عمر ابن علی ابن
الحسین ابن علی ابن ابی طالب در طالقان خراسان
ظهور کرد مردم دعوت میکرد به پسندیده شده از آل
محمد که مراد نفر جواد باشد آخر الامر او را گرفتند و
فرستادند نزد عبد الله ابن طاهر والی خراسان او هم
فرستاد نزد معتصم خبایر آن ملعون او را نزد مسرور
خادم حبس کرد در لیله عید فطر از حبس گریخت معتصم
هر که خبر او را بیاورد صد هزار دینار با وعده [illegible]
تفحص کردند خبری از او نیافتند   در آن زمان علماء و
اصحاب [illegible] دانستند در معرفت امام حضرت علما حتی مردم
[illegible]

ایراد کردند در شمائل مبارک حضرت رسیدند قائلین را آوردند
و کان به سنگ [illegible] الائمه   چنانکه در کلاه دارش عکس غلام
در و لیس خلیفه میکرد چرا باید آقا [illegible] رنگ مبارکش [illegible]
[illegible] باشد

۲
۲۱۶

در روضات است یکی از فقهای نجف اشرف نقل کرد گفت
در بعضی از اجازات مرحوم سید جزائری دیدم نوشته
که من در اطراف بلاد گردش میکردم جهت تحصیل مراتب علمیه
تا رسیدم علامه مجلسی در اصفهان طلوع فرموده رحیم
با اصفهان جهت اقتباس از انوار علمیه شان بعد از گرفتن
و استفاده خیلی مقرب شدم خدمت ایشان مثل یکی از
اهل بیت ایشان و در این مدت آیات عظمت و جلال و زینت
با ثواب و زنهای نیز در ایشان ملاحظه کردم که خلاف زهد
میدانستم در سینه خود آن گونه های باب آن در این باب
داشتم و خود بودم در مقام ایشان که اظهار کنم قادر نبودم
آخر روزی عرض کردم در باب تمایل شما به دنیا بعضی مقدار
در سینه ام ایراد بمقام رفیع شما دارم لکن ملاحظه آمد بمیدم
پس خوب است عهد کنیم هر یک زودتر از دنیا رفتیم بخواب
دیگری آئیم تا منکشف شود که حق با من است یا با شما بعد از
چند روز مجلسی مریض شد از دنیا رحلت فرمود بعد سه روز
تمام طبقات مردم اصفهان مشغول عزاداری بودند می
از همه بیشتر و بمعاده خود را با ایشان فراموش کردم بعد
از یک هفته رفتم سر قبر ایشان خیلی گریه کردم قرآن خواندم
طلب رحمت و مغفرت نمودم تا خوابم ربود دیدم ایشان
از میان قبر بیرون آمدند با یک لباسهای جمیله در هیئت حسنه
بطرفم آمد ایشان از دنیا رفته اند خیلی ترسیدم گردم بودید
ایهام ایشان نه که رفتم عرض کردم وعده نیکو فرموده
بگوئید حق با من است یا با شما فرمود ولدی حق با شما مریض شدم
تجدید مرض شدت کرد که از طوق بشر خارج بود که تحمل کند
پس بنای تضرع و بیقراری نمودم بدرگاه احدیت که خود در قرآن
فرموده لا یکلف الله نفسا الا وسعها فرج عنی ارحمنی

در سنه دویست و بیست و ده آخر ذیقعده همین سال حضرت جواد مسموم شد
محمد بابویه در کتاب اربعه امام بعد آمده از حضرت موسی ابن جعفر
روایت شده که فرمود من لم یقدر ان یزورنا فلیزر
صالحی اخوانه یکتب له ثواب زیارتنا ومن لم یقدر
ان یصلنا فلیصل صالحی اخوانه یکتب له ثواب صلتنا
هر کسی که قادر نیست زیارت ما را پس زیارت کند برادران
صالح خود را جانشین ما را زیارت کرده و هر که قادر نیست
صله کند ما را پس برادر دینی خود را صله بنماید
ثواب صله کردن ما را ای او حتی در جاده دیگر دارد ثواب
زیارت قبور مؤمنان السلام علی اهل لا اله الا الله
در روضات

دوگانه‌ای ادا ناگاه دیدم شخص جلیلی آمد ببالین من پایین
پای من نشست احوال مرا پرسید من به تضرع که با خدا داشتم
عرض کردم دیدم آن شخص کف دست را گذارد بالای شکم سینه‌ام
پاهای من گفت آیا درد آرام گرفت گفتم بلی آنجا یک کمی
ناراحت درد میکند همین طور دست را بالا میکشید بقدر مو
آرام شد تا به سینه‌ام رسید دستش بالای سینه‌ام
گویا تمام الم و درد از من دور شد دیدم جسد من افتاده و من
منهم در گوشه خانه ایستاده‌ام حیران بجسد خود نگاه میکردم
دیدم تمام اهل و عیال و آقارب بالای جسد من گریه میکنند و
صیحه میزنند هرچه میگویم من خلاص شدم چرا گریه میکنید
اهل من نشنیدند ناگاه دیدم جمعی زیادی آمدند جسد مرا حمل
عماری گذارده بردند منهم جلوی جنازه میرفتم تا بعد از فراغ از
غسل و کفن و نماز آوردند میان قبر گذارند و من نزد جنازه
حاضر میکردم اگر جسد مرا میان قبر گذارند من با او بگور هم
رفت چون میان قبر گذاردند من از آنجایی که بیرون جسد
دیدم طاقت نیاوردم منهم داخل شدم سر قبر را پوشانیدند
رفتند پس بدار رسید از منصور جلال یا محمد با فرجه چیزی مهیا کرد
برای امروز من هرچه داشتم شمردم هر یک را از او گرفت
قبول شد در آن وحشت و دهشت بودم یادم آمد که من
یک روز سواره از بازار بزرگ اصفهان عبور میکردم
دیدم مردم اطراف یکنفر را گرفته‌اند که من او را میشناختم
آدم خوبیست او را میزدند با کفش و غیره و دشنام میدادند
من دلم سوخت گفتم تا کی آزار این مردم باید نمود رو به کسی آمدم
صیحه زدم دار تا جدا آن بیچاره را از ظلم آنها رها کنید
که آنی

که از شما مهلت میخواهد تمدید نمیدهید تا من طلبهای شما
بدهم همه بخوردم منزل تمام قرضهای آن مؤمن را دادم
همین عمل خود را الحمد اعرض کردم قبول فرمود مرا امر زنده‌ی
در جهت روی من باز شد بجانب انتهای قبر من وسیع شد
فلله الحمد الله تعالی شفاعت من الان تا نور من شستم بزیارت موصوف
که بدیدن من میآیند و منتفع میشوم بدعوات صالحین و
صدقات و قرائت مؤمنین آنها را میفرستند پس فرمود
ای سید شریف اگر من غربت و عظمت دنیا میدیدم مشغول میشدم
قرضهای آن مؤمن را ادا کنم و او را از چنگ ایشان خلاص
نمایم سید فرمود من از خواب بیدار شدم دانستم که اگر کسی از
مال و منال دنیا جمع کرده بمقتضی وقت و مصلحت بوده کانت
گویند پس از این خواب چند چیز دانسته شد اول عمل باید خالص برای
خدا باشد والا هیچ ثمر ندارد دوم برآوردن حاجات مسلمانان
مثل صله کردن و احسان کردن با تمام هیئت و خاندان حضرت مصطفی
سلام الله علیهم است سوم زیارت اهل قبور رحمه معلوم فایده دارد
چهارم دانسته شد که فقر بد است و خیلی هم عشق بودن بدا
بلکه همان است که فرمود خیر الامور اوسطها ما هم امت وسطیم
که باید در تمام موارد نه افراط و نه تفریط باشد و این عین
عدالت و ولا یشتهی است ان الله یأمر بالعدل والاحسان
شد و در تمام نماز باید سوره حمد را بخوانیم غیر المغضوب
علیهم و لا الضالین

مخفی نماند سید جزائری الموسوی صاحب تصانیف بسیار است
در مستدرک از ایشان نقل کرده که فرمود جد ما سید شمس الدین
قدس الله روحه گاوی داشت که با او شیار میکردند روزی
رفته بود بصحرا کردن شیری آمده بود شکم گاو را دریده بود
خبر بسید شمس الدین دادند بهمان سیمائیکه گاو را می بست
برداشته آمده اند جست کردن شیر آورد خانه گفت باید
عوض گاو را زمین شیار کنی مردم التماس کردند تا جان
او مرد مرا خواهد درید مردم هرگز جرئت نمیکنند او را و بعضی از آنها علفش
پی را کرد ولادت سید نعمة الله در هزار و پنجاه بود در
در قریه جایدر از قراء خرم آباد در شب جمعه ۲۳ شد
شوال سنه هزار و صد و دوازده بوده جناب آخوند
ملا محمد تقی والد ماجد مجلسی صاحب شرح من لا یحضره الفقیه
بالعربی و الفارسی اسم شرح عربیش روضة المتقین است
ایشان شاگرد مرحوم ملا عبدالله شوشتری و شیخ بهائی بوده
صاحب نوادر در تحفه قدسی از شرح من لا یحضره نقل میکنند که
یعنی مجلسی اول که من در اوایل بلوغ خیلی سعی میکردم در طلب
مرضات الله [illegible] تا اینکه در بین النوم
و الیقظه دیدم حضرت صاحب الزمان سلام الله علیه را در
مسجد جامع قدیم اصفهان ایستاده من سلام کردم خواستم
پای مبارکش را ببوسم نگذاشت دست مبارکش را
بوسیدم و بعضی مسائل را که مشکل شده بود پرسیدم یکی
عرض کردم من قدری وسواس دارم نمازهایی که قضا شده خود
قضا میخوانم از شیخ بهائی پرسیدم نماز شب بخوانم فرمود
نماز ظهر

٢١٨

نماز ظهر و مغرب عصر را بقصد نماز شب بخوان منهم چنین میکردم
آیا نماز شب بخوانم فرمود بخوان از این ببعد [illegible] شیخ بهائی
نخوان چنینکه تا الحال میکردی من بعد مگو بعد سؤال دیگر هم
نمودم جواب شنیدم پس عرض کردم مولای من ممکن نمیشود
خدمت شما برسم پس کتابی بمن مرحمت فرمایید که با او عمل
نمایم فرمود من کتابی بجهت تو داده ام بمولی التاج برو و از او بگیر
من در عالم خواب رفتم نزد محمد التاج چون مرا دید گفت حضرت
صاحب الزمان تو را فرستاده نزد من عرض کردم بلی دست
برد کتابی از جیبش برآورد و داد بمن چنین فهمیدم کتاب دعاست
بوسیدم بالای چشم گذاردم خواستم برگردم خدمت حضرت حجة
از خواب بیدار شدم دیدم کتاب هم در دستم نیست [illegible]
مهموم شدم شروع کردم بگریه تا [illegible] تا آن کتاب را
طلوع صبح پس مشغول شدم بتعقیب صبح و تعقیبات بعد از خواتیم
رفتم خدمت شیخ محمد تاج دیدم کتاب صحیفه کامله را مقابله
میکند خوابم را باو نقل کردم گفت بشارت باد تو را بعلوم
الهی و معارف حقه قلبم آرام شد گریه کنان از نزد ایشان
برخواستم گفتم خوب [illegible] کتاب [illegible] در خواب رفته ام
بهمان راه رفتم [illegible] محله [illegible] دیدم
مرد صالحی که اسمش آقا حسن بود و لقبش تاجا بمن رسید با و سلام
کردم فرمود فلانی بعضی از کتب وقفیه در نزد من است طلاب
علیه که عمل بشرایط میکنند تو عمل میکنی بیا آنچه کتب داری
ببر من با ایشان رفتم بکتابخانه شان اول کتابی که بمن داد
همان صحیفه کامله بود که در خواب دیده بودم با گریه
گرفتم رفتم با نسخه شیخ محمد تاج مقابله کردم تا آخر

[illegible]

از جمله از ارکان علما که در اصفهان مدفون شده اند مولی محمد ابن
ابن حسن ابن محمد اصفهانی مشهور بفاضل هندی صاحب کتاب
کشف اللثام فی شرح قواعد الاحکام وغیر آن ولادت آن
در سنه هزار و شصت و دو نشو و نمایش در صغر سن ببلاد هند بوده
و رحلتش در اصفهان بیست و پنجم رمضان سنه هزار و صد و سی
هفت و مرقد شریفش در شرقی بقعه تخت فولاد است کنار راه
قافله که بشیراز میرود و قبرستان قبه و عمارتی ندارد چرا که در زمان
رحلتش آتش فتنه افغان در اصفهان مشتعل بود که سلسله
صفویه مستاصل شده بودند رجال [illegible] و فتنه افاغنه
هجوم آوردند باصفهان رئیس شان سلطان محمود بود شهر را
محاصره کردند آخر اهل بلد مستاصل شدند در ماه [illegible] کردند
امیرشان با تمام سپاه وارد شهر شدند سلطان محمود بسلطنه
نشست در حدود سنه هزار صد و سی و شش بود حکم کرد سلطان حسین
صفوی را حبس کردند با برادرها و فرزندانش در اواخر جمادی الاول
سنه هزار و صد و سی و هفت امر کرد جمعی از ارکان دولت را
بقتل رسانیدند در بیست و پنجم رمضان سنه مذکور فاضل هندی
از دنیا رحلت فرمود و سلطان محمود را [illegible] چون عارض شد
او را حبس کردند در محبس از دنیا بدرک رفت اشرف سلطان افغانی
او نشست آن ملعون قریب به پانصد مسجد و حمام و مدارس را خراب
کرد سلطان حسین را در محبس بقتل رسانید به کسی [illegible] عمل
نکرده اند چند [illegible] رسیده
آخرالامر چند کشیری از جانب نادر کار زدم آمدند بجهت مقابله
با اشرف بعد از [illegible] سلطان حسین [illegible]
این واقعه در محرم سنه هزار و صد و چهل بود الی [illegible] مرحوم فاضل
فاضل هندی

کشف اللثام

فاضل هندی در صغر سن بدرجه اجتهاد رسیده خود فاضل در [illegible]
خود فرموده که من فارغ شدم از معقول و منقول و حال آنکه سیزده
سال من تمام نشده بود و فرموده که فخرالمحققین قبل از ده سال
کسب معقول و منقول نموده بود بر [illegible] علامه حلی خواید و از فضل
خداوند بعید نیست که من در سن سیزده سالگی فارغ از تحصیل شده
باشم پس شروع کردم بتصنیف و تالیف و حال آنکه بیش
از دوازده نرسیده بودم در مستدرک است که صاحب جواهر در
هر مسئله [illegible] کشف اللثام در نزدش حاضر نباشد
[illegible] از فاضل هندی در عجم نبود کان [illegible] فقه عجم
رفته باشد و والدش تاج الدین حسن که تاج ارباب عمامه بوده
در سنه هزار و پنجاه و [illegible] از دنیا رفت از علمای مدفون در
اصفهان مولی محمد ابن عبد الفتاح تنکابنی اند از تلامذه
[illegible] و سبزواری بودند در سنه هزار و صد و [illegible] و چهار از
دنیا رحلت فرمودند حکایت عجیبی در روضات از [illegible]
نقل [illegible] که در کربلا [illegible] حمله اولاد میرود [illegible]
[illegible] غایب میشود از اهل قافله از او [illegible]
[illegible] در هر منزل [illegible] طعام میکرد [illegible]
[illegible] نظر کرد و دید او در [illegible]
[illegible]
خود طلبید از حقیقه امرش سوال کرد گفت من [illegible] از
بلای عظمی [illegible] شدم با خدا عهد کردم اگر نجات بدهد اکنون
در کتاب یکی از علمای شیعه بکربلا روم فرمود پس اگر از [illegible]
[illegible] چرا از مردم طعام میگیری گفت از فقرای قافله [illegible]
غذا [illegible] گفت هرگاه [illegible] صورت [illegible]
صبح [illegible] میگیرم [illegible] میکنیم [illegible] میگیرم [illegible]

به بلیند بکنفر ضلالی در عقل و دماغ او پیدا شده بدانند از این
علاج حرکت قدری از آب شراب بگیرند مقداری زیت با سرکه
مخلوط کنند و قطره در سوراخ دماغ او بچکانند خوب بشود
و آن جنیکه او را مسح کرده میمیرد و او خلاص میشود باذن
خدا من چند منزل بعد وارد شدم بیک منزلیکه صاحب آن
تمام جمع احترام میکرد دیدم آن حسن آمد گفت بصاحبخانه
بفرمایید آن خروس سفید را که شما ذبح کنید من گفتم او را
ذبح کرد ساعتی نگذشت صدای شیون و گریه از خانه اش
بلند شد صاحب خانه آمد مهموم و مغموم گفتم چه میشود گفت
گفت از وقتیکه ما خروس را ذبح کردیم یکی از صبایای من
دیوانه شده مغشیا علیها افتاده بعد از آن جلنیم گفتم
منزل دوری در نزد من است آب شراب و سرکه فراهم
نمایید حکایت بدو حکیم بگذاشت خوب شد دیگر مصروع
و فکر از ناحیه خانه شنیدم گریه و ناله میکنند میگویند آن خودم
ملک کلّه باعث ضرر خود شدم فهمیدم این جن است و دیگر من
او را ندیدم باز از علی صاحب روضات نقل میکند
که در نفوس از دهاتی عدیده پسرعمی من او را گفت ناگاه
دیدم چند آمدند پسرعم مرا ربودند رفتند با اسبهای خود دنبال
هر قدر تاختیم نتوانستیم او را بگیریم تا اینکه در عصر آن روز
دیدم پسرعم من آمد با حال وقار و مسکینه گفتیم های چه گفت
برتو گفت مرا بردند میان طایفه از جن یکی میگفت این مرد
به امر اینها است بعضی میگفتند عمر را بعضی میگفتند پسرعم مرا
هجوم آوردند ببرند ناگاه رفیقشان گفت بگو با الله و
با الشریعة المحمدیة من گفتم پس رو گردانیدند تا اینکه این شخص
ببرید بشرع مقدس مرا آوردند و شیخ کبیر شیخ گفت ولیکن
از او دانید

اناورداید بگذارید ادعای خود را بکنند باز یکی گفت عمو جان الحمد
گفتم جانشان و کلا با نفرین بیت الهشیم با این منزل بسیار هم
از دهاتی سیاسی باالوبه قصور رسانیدیم قاضی گفت او را
رها کنند من خودم در بطن نخله از شعر شنیدم فرمود من نیز من
نفس زکیه فی مهلة ان قتل فلا دیة له روایت
دیگر من خرج عن زیه فدمه هدر پس مرا رها کردند آوردند
و دیگر حکایت ابن محمد خونساری بود صاحب مشارق الشموس
در شرح دروس و ایشان از تلامذه مجلسی اول و میرفندرسکی
و سید ابوالقاسم بود مرحوم محقق سبزواری شوهر همشیره آقا حسین خونساری
بود و آقا حسین خونساری هم شوهر همشیره محقق سبزواری بود فرمود
در صحن مستمالی در مدرسه من که شد که و ضعف نمود آنجا بود
قدرت این نداشتم که بستر فراهم نمایم یک لحاف پاره داشتم
آن را به بستر خود در گوشه میان حجره بود میرفتم بلکه قدری بخوابم
بعد از رگت علم کارش بجائی رسید که یک روز وارد شد شاه سلیمان
صفوی دید جبه نفیسی بسیار عالی پوشیده که اطرافش با جواهرات مرصع
و مزین نموده اند منظر من چشم روزگار ندیده بود پس آقای
خونساری دست رو زیر جبه خلع نمیدید کرد بعد که تشریف برد سلطان
سلطان امر کرد آن جبه را میان بقچه گذارند ببرند بحکم آقا حسین گفت
عرض کنید این جبه لیاقت شما را ندارد بلکه خوب است معلم کرد و ثبات
و ابر خوانساری خوب بفرمایید صاحب میگوید یک روز آقا حسین با صاحب
صاحب ذخیره از بازار اصفهان عبور میکردند دیدند طلبه خوش
بالا الاخی آنجا جمع اند میبرند بخارج شهر صاحب ذخیره اشاره
کرد گفت آقا این صاحب شما است و مود بیت آقا صاحب و
صاحب ذخیره خوانساری بود و خوانساری در باب الاخ میدانند فرمود
الحمد لله الذی لم یزل حمل اخواننا علی اعناق احبائکم جلنیم
در اصفهان در آخر سنه هزار و صد و نه بود و در تحفه فولاد

[illegible]

دیگر مولانا حجة الاسلام حاجی سید محمد باقر شفتی و جیلانی ابن سید محمد
نقی موسوی صاحب کتاب مطالع الانوار و تحفة الابرار و غیرهما
تلمذ ایشان در خدمت سید بحر العلوم و میرزای قمی و آقا سید علی
صاحب ریاض بود و استنهار و مرجعیت ایشان مثل آفتاب
یک روز فتحعلی شاه در خارج شهر اصفهان میان عمارت خود
نشسته بود دید فیلی را بار کرده میاورند بگمانش فیل را برای او
میاورند دید از میان ایل بیرون بردند جانب شهر سلطان
پرسید از کیست و بار چیست عرض کردند از مسلمانان هند
و بار پول است برای حجة الاسلام آورده اند از وجوهات خود
چون آوردند خدمت سید حجة الاسلام وجه آن را لاصف کرده
فیل را فرستاد برای فتحعلی شاه دولت و ثروت حجة الاسلام
بعقیده در میان علمای اسلام نداشته حتی سید مرتضی علم الهدی
وقتی معلوم است بجمله مشرف بود کتابخانه او را قیمت کردند
پنجاه هزار تومان بود دستگاه محمد شاه وارد اصفهان شد حجة الاسلام
مراسم سواری بدیدن سلطان جلو ایشان حجة الاسلام بجای تو
بفوت حجاب سید غلیظ قبل تلاوت قرآن میکرد چون از
در ورود سید علیغفلتی این آیه را خواند قل اللهم مالک الملک
محمد شاه گفت تصدیق که عزت و ذلت بدست خداست تعز من تشاء و تذل من تشاء
که این مرد را اینقدر عزت داده چون برخاست باز برای
این آیه را خواند یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم
سلیمان و جنوده و هم لا یشعرون یعنی بشاه [illegible] حکمت
دولت و بازی را نتوانسته اند که از اعمال
چون بعد برای محمد شاه رسید آیه را خواند انا ارسلنا الیکم
رسولا الی فرعون رسولا فعصی فرعون الرسول
هزار حالت و لعنت است در جنبه که خود حجة الاسلام
در مسجد و مدرسه بنا داد که خودش بانی بود دفن
الان مقبره ایشان زیارتگاه شده مثل مقابر انبیا و
باز از جمله

باز از جمله مشاهیر علما در اصفهان جناب حاج محمد ابراهیم ابن
محمد حسن کلباسی است صاحب کتاب اشارات و غیره و ایشان
از تلامذه آقای بهبهانی و سید بحر العلوم و میرزای قمی بوده اند در
نهایت زهد و ورع شخصی خدمت ایشان بجهه شهادت
فرمودند شغل تو چیست عرض کرد من عالم شرابی عمل را
از او پرسید جواب داد عرض کرد ما بعد از عمل زر کوب
یک سختی هم میکونیم فرمود چه میگوئید عرض کرد میگوئیم خوب
لباونت رحمی و برای او شهادت خدمت حاجی سید
اکفر حیری از او میخواهد بیاید میخواهد و شاید بدیم
قسم میداد و آن فعریه هم قسم میداد که اسراف نکنی بعد
وجه نجاه را باز میداد انتظار بودند که صاحب کرامات
بودند یکنفر از همسایه های حاجی مشغول لهو و لعب و ساز
بود حاجی پیغام داد که این عمل را ترک کن گفت برو بحاجی بگو
باید عمل بجای من بکذارد شخص پیغام برآید ذهن قسم
عرض کرد فردا شد تشریف برد مسجد بعد از نماز تشریف برد منبر
فرمود منکه اختیار نیستم خدایا که بجای او عمل بکذارم نبود
بکذ از این همان شب بنصیحه درد در دست آمالی کرد صبح
واصل شد بدبخت الهی ما عصیتک اذ عصیتک بل
در شفاه الصدور است که یکنفر از فضلای اصفهان منبر
بالای منبر در محضر ایشان خواند که امام حسن فرمود زینب ای زینب
مرحوم کلباسی صدا را بلند کرد فرمود دختت را نشکنید امام
فرمود زینب رحلت ایشان در سنه هزار و در شب نصف
از عارف شعرا که در شیراز مدفون اند یکی جلال الدین محمد مولوی رومی
صاحب کتاب مثنوی است در روضات است که سعدی در زمان حیات
مولوی رفت نزد ملای رومی یک روز پیش خود گفت من غزلی
مثنوی بگویم گفت هر شاگردانی عالم بهم بر آید هر چه کرد
مصرع دیگر را نتوانست بگوید چون رفت نزد ملای رومی اول حرف

ملا زاده گفت   هر سست اگر این عالم بهم بر آید   فلک
وجود ما را گرد از عدم بر آید   سعدی تعجب کرد اعتقاد
کامل بصفای خاطر ملا پیدا کرد   از اساتید شعرا سعدی [illegible]
یکی از ارکان اربعه ملک فصاحت و بلاغت والله [illegible]
ارکان اربعه   شیخ سعدی   حکیم فردوسی   حکیم انوری
شیخ نظامی است   و سعدی را بلبل هزار دستان خوانند
و دیوانش را نمکدان شعرا گفته اند   قاضی نورالله
در مجالس المؤمنین اصرار دارد که سعدی شیعه بوده است و
بعضی اقوالش را بر حمل تقیه کرده است   شخص عجم اشعار عربی
خوبان انشاء کرده که اساتید از شعرای عرب قدرت ندارند
بلغ العلی بکماله الخ گوید   سعدیا [illegible] از خود [illegible]
بنسبت بعد مصطفی مولای ما الاعلی الخ   منم گرفتار
شدم مولای حیدر   امیر المؤمنین شاه صفدر
علی گویند خدا نیست و خوانند   با مر حق ولی کردگار [illegible]

چو در سال عمر از چهل در گذشت   مزن دست و پا کآبت از سر گذشت
چو شیبت در آید بروز شباب   شبت روز شد دیده بر کن ز خواب
چو باد صبا بر گلستان وزد   چمیدن درخت جوان را رسد
نزیبد ترا با جوانان چمید   که بر عارضت صبح پیری دمید
دریغا که فصل جوانی گذشت   بلهو و لعب زندگانی گذشت
دریغا که بگذشت عمر عزیز   بخواهد گذشت این دم چند نیز
[illegible] الخ   ابد الاعلام شاه [illegible]

[illegible] کاتب گوید حکیم مثل خواجه نصیر الملة والدین طوسی علیه الرحمة
[illegible] ذکر فرموده که [illegible] از این بعضی اشعار و تقیه بوده
دیگر بعد از مستعصم چرا گفتی   آسمان را حق بود گر خون ببارد بر زمین
بر زوال ملک مستعصم امیر المؤمنین   پس در بغداد [illegible] رجوع
با [illegible] که [illegible]
من جمله از قرما

من جمله از قرمای شعرا در شیراز قبر ملا محمد حسن شیدا است که این رباعی از اوست
در حضرت تو روسیاه آوردم   طاعت نبدم بار گناه آوردم
نومیدم از آن در که چه سازم   زیرا که ز تو بتو پناه آوردم
این رباعی را در حافظیه [illegible] گفت

از جمله نظامی است ابو محمد صاحب داستان خسرو و شیرین و مجنون
و مخزن الاسرار ظاهرا شیعه بوده از اهل گنجه است و گنجه از
بلاد ایران است و ایلات از بلاد قفقاز [illegible] است [illegible]
قراباغ و [illegible] اشعار بسیار نمکین دارد [illegible]

صد بیت کودکی و خودپرستی   رها کن کو خیالی بود و مستی
چو اسر درگذشتی پاکه اینست   همت بد تو را چون غافلان است
نشاط عمر باشد تا چهل سال   چهل رفته فرو ریزد پر و بال
پس [illegible] نماند [illegible]   بصر کند [illegible] و پای سستی
چو شصت آمد نشست آمد پدیدار   چو هفتاد آمد افتد آلت از کار
بهشتاد و نود چون در رسیدی   بسا زحمت که از گیتی کشیدی
و از آنجا گر بصد منزل رسانی   بود مرگی بصورت زندگانی
[illegible]   هنوز این [illegible] بیرون [illegible]

در حیات عالم از حکما نقل فرموده که انسان از حین تولد تا سی سال
[illegible] و از آن حد تا چهل یک حال میماند از چهل تا پنجاه همه
سال نقصانی در قوای انسانی پیدا میشود و از پنجاه تا شصت هر
ماهی نقصان در قوی پیدا میشود و از شصت تا هفتاد هر هفته
نقصان پیدا میشود از هفتاد تا هشتاد هر روزی نقصانی پیدا میشود
از هشتاد تا نود هر ساعتی نقصانی پیدا میشود و از نود تا صد هر لحظه
نقصانی در قوی پیدا میشود   کاتب عبد الفقیر [illegible]
و [illegible] فعلا در هفتاد و هشتاد میروم مگر حضرت اکرم الاکرمین
پناه بدهد که در عقبات سنوات بعد چه خواهد شد [illegible]
[illegible] الملک

بسم الله تعالی چند حدیث در قضاوت امیرالمؤمنین و مطاعن عمر است
اول دو نفر در سفر با هم رفیق شده‌اند چنانچه در تهذیب است
وقت غذا خوردن یکنفر در سفره اش پنج قرص نان بود یکنفر دیگر
سه قرص شخص دیگر از آنجا عبور میکرد با او تعارف کردند آمد
آن هشت قرص نان را با هم خوردند وقتیکه رفت خواست برود
هشت درهم کنار سفره گذارد و رفت صاحب سه قرص نان گفت
این وجه را نصف میکنیم صاحب پنج قرص گفت بلکه پنج درهم
مال من باشد سه درهم مال تو آخر آمدند خدمت حضرت امیر ع
حضرت هفت درهم داد بصاحب پنج قرص و یکی هم داد به
صاحب سه قرص فرمود آیا تمام هشت قرص نان را هر سه بقدر
یکدیگر نخوردید عرض کردند بلی فرمود پس هر یک از شما سه قرص نان
خورده اید الا ثلثی پس شخص داره از دادن سه قرص یک ثلث
نان خورده و از صاحب پنج قرص دو نان و یک ثلث خورده
عوض هر ثلث نان یک درهم داده میشود انتهی در کتاب تهذیب دیگر که
از کتب اربعه است یک شخصی با کسی در قید بود قسم خورد تا وزن
این قید را نداند از جای برنخیزد آمدند خدمت حضرت امیر ع
عرض کردند آیا چاره هست برای رفع قسم حضرت فرمود پای
خود را با قید میان ظرف آبی بگذارند که آب روی او را بگیرد
بعد آهن قید را بالا بکشید عوض قید آهن بریزند تا آب مساوی
اول شود که در اول با قید تا کجای ظرف بود تا همانجا آب
برسد بعد آهن را بکشید معلوم میشود وزن آهن قید
انتهی در کتاب کافی که نیز از کتب اربعه است از حضرت
باقر سلام الله علیه روایت کرده مردی در زمان حضرت امیر ع

از دنیا

از دنیا رفت پسری داشت و بنده هر یک ادعا میکردند که من
پسر مرد متوفی هستم دیگری بنده است آخر داد رفتند خدمت حضرت امیر
بمحاکمه حضرت فرمود در دیوار مسجد دو جا را سوراخ کنند و بگوید
بزنید هر یک از این دو سرشان را میان سوراخ بیرون کنند
بقنبر فرمود شمشیر بکش آهسته فرمود [illegible] اطاعت بکن
بعد فرمود سر از گردن بنده را آنکه بنده بود سرش را بیرون کشید
حضرت فرمود این بنده است دیگری پسر میت است انتهی در کتاب
ارشاد مفید است که دو زن در خلافت عمر ابن خطاب نزاع کردند
درباره طفل هر یک ادعا میکردند این طفل از من است [illegible]
[illegible] آمدند نزد خلیفه و او متوسل بحضرت امیر شد حضرت
آن دو زن را طلبید هر قدر موعظه فرمود فایده نکرد فرمود یک
اره حاضر کنید زنها گفتند اره را چه فرمود نصف کنم هر یک
از شما نصفه بدهیم ناگاه یکی از زنها گفت یا امیرالمؤمنین من از حصه
و سهم خودم گذشتم بده بآن حضرت فرمود الله اکبر این پسر از تو است
که برای رقت کردی راضی نشدی دیگری هیچ اقرار کرد انتهی در کتاب
مطالب السئول است در خلافت امیر که هفت نفر با هم بسفر رفتند در
مراجعت شش آمدند آن یکنفر نیامد عیالش آمد پرسید گفتند خبر نداریم
آمد خدمت امیرالمؤمنین عرض کرد کاظم این است اینها شوهرم را
کشته اند استدعا دارم اینها را استنطاق بفرمائید حضرت یکنفر
از اینها را طلبید فرمود هر یک را در یک زاویه مسجد نگاه دارند
هر یکنفر را هم بموکل بگذارید که مبادا با رفقایش صحبتی بنماید بعد
طلبید یکنفر از اینها را از حال این مرد سؤال کرد منکر شد حضرت
بصدای بلند فرمود الله اکبر چون آن پنج دیگر صوت مبارک حضرت

حضرت امیر علیه السلام تکبیر شنیده بودند گمان کردند که ضعیف است اقرار کرده
بعد که آنها را طلبیدند همه یک یک اقرار کردند آن شخص که اول
عرض کرد منکه اقرار نکردم فرمود آنها شهادت دادند که
تو هم بودی و شریکی پس حضرت حکم الهی را جاری فرمود کاشف
شاید حکم الهی آن بهانه و دیه باشد چرا که شنیدن تکبیر را …
نمیکشند علما معتقدند. الحمد در کار از لطف قضاء المعضله
در خلافت عمر زنی طفل خود را بالای پشت بام گذارد طفل
را دست و پا رفت بالای ناودان بام نشست مادر یک مرحمه کرد
نیامد مادر صیحه میزد و اقارب طفل هم گریه میکردند آمده نزد
عمر او هم متحیر ماند گفت ما لهذه الا علی بن ابی طالب
حضرت تشریف آورده مادر طفل متحیر فرمود کسی بفهمید چه بود
بعد فرمود طفل دیگر مثل خود او بیاورید آن طفل بطفل دیگر
نظر کردند با هم حرف زدند پس آن طفل را بالای ناودان بام
آمده پشت بام اهل مدینه خوشحال شدند مثلش دیده شده
بعد از امیر سؤال شد که این دو طفل با هم چه گفتند که آمد بالا
بام فرمود او این طفل بالای ناودان بام … سلام کرد مهربان کرد
گفتم … التکلیف ندارد گفتم طفل دیگر مثل خود بیاورید
زبان طفل با او حرف زنند گفت یا اخی ارجع الی
السطح ولا تحزن قلب امک و … در جواب
گفت برادر بگذار مرا قبل از آنکه بالغ شوم و شیطان بر من
مسلط شود هلاک شوم طفل گفت بیا پشت بام
شاید تو بالغ شوی خداوند از صلب تو …
که … باشد خدا و رسول دوست … رسول الله
… طالب باشد پس آن طفل بگریه …
… الباقر

در مناقب ابن شهرآشوب جوانی آمد نزد عمر ابن خطاب گفت پدر من
وفات کرد من طفل صغیر بودم اموال پدرم را عمو گرفت تو آورد
مال پدرم را گرفت عمر صیحه بر او زد او را طرد کرد آن جوان بیرون
رفت شکوه میکرد که خدا از خلیفه که حضرت امیر رسید فرمود
او را بیاورید حضرت تا امر او معلوم شود آوردند حضرت از
او تفصیلا سؤال فرمود پس فرمود حکم خواهم کرد که خداوند
در فوق آسمانها حکم فرموده باشد و حکم میکنم بان حکم
کسیکه خدا از زنده باشد او را بعلم خود بعضی از اصحاب فرمود
… وکلایی حاضر کن تشریف برد سر قبر پدر آن جوان فرمود …
… بکنید … از اضلاع … او بیرون
آوردند حضرت فرمود که یکی از ضلع او را … بگیرد
تا بو کنند خون از … و … رسید فرمود …
اولاد از میت است عمر گفت از دماغ خون … او
شود فرموده او حق با این مالیست …
دیگران استشمام تابینه … استشمام کرد خون …
دادند بان جوان … استشمام کرد خون جاری شد پس مال …
گرفت تسلیم آن جوان فرمود. الحمد در مناقب …
آوردند نزد … که بالای … کشته بود حضرت …
فرمود تو کشتی مولای خود را … عرض کرد … فرمود چرا کشتی
گفت با من عمل قبیح کرد حضرت با اولیاء مقتول فرمود …
سه روز دیگر بیایید و بعد فرمودند این بنده را تا سه روز …
بعد از سه روز بگو اولیاء مقتول حاضر شوند چون سه روز گذشت و
اولیاء مقتول حاضر شدند حضرت عمر را … با خود برد
سر قبر مقتول فرمود میت خود را از قبر بیرون آورید دیدند نیست
اما … قبر … مرتبه حضرت عمر فرمود …
بخدا قسم دروغ نگفتم شنیدم از ابن عم رسول خدا فرمود هر …

از اهل من که عمل کنند عمل قوم لوط را و بهمان عمل از دنیا روند
بعد از دفن بسه روز بیشتر در میان قبر نمانند که ملحق میشود بقوم لوط
و محشور میشود با ایشان در بحار از جمعی از مفسرین مثل زجاج
وغیره نقل نموده که جمعی از یهود آمدند خدمت امیر المؤمنین ع
عرض کردند که رجوع با اصحاب اصحاب کهف کنیم فرمایید در قرآن
ولبثوا فی کهفهم ثلث مائة سنین وازدادوا تسعا
یعنی اصحاب کهف در کهف و غار خود سیصد سال ماندند و نه
زیاد کردند ۹ سال و این مخالف تورات است فرمود نیست
مخالف بجهة اینکه معتبر در نزد یهود سنه شمسی است و در نزد عرب
سنه قمری است و تورات نازل شده بلسان یهود و قرآن
نازل شده بزبان عربی سیصد سال شمسی سیصد و نه
قمری است ظاهر این است سنه شمسی در هر سال نه روز زیاد
تر است از سنه قمری و اینهم مخالف ظاهر آیه مبارکه است
پس کاتب گوید من نفهمیدم باید عطف بذهن تا حاصل این
ولکن باید دانست که علمای هیئت گفته اند که سنه شمسی
سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت و پنج دقیقه و
ثلث یک ثانیه است و سنه قمری سیصد و شصت روز است
چون عالم آنانی معلوم است و شش ماه با نقص و نقلان
پس فرق سنه تقریبا یازده روز است و شش ساعت
پس تقریبا هر سی و سه سال قمری سی و دو سال شمسی میشود
و هر صد سال قمری نود و هفت سال شمسی میشود پس سیصد
و نه سال قمری سیصد سال شمسی میشود تقریبا
شرفیاب شد خدمت حضرت امیر ع عرض کرد علمنی
من اقل عدد ینقسم منه الکسور التسعة حضرت
بداهتا فرمود اضرب ایام اسبوع علی فی ایام سنتک
تحقیق ۸۷

مخفی نماند که حاصل ضرب هفت ها در سیصد و شصت و

در کتاب ... است که نه نفر بودند در قبیله از عرب یک خواهر داشتند
بخواهر گفتند با هر چه از مال دنیا که خدا بما بدهد بهیچ چیز از تو مضایقه
نمیکنیم بشرط اینکه شوهر نکنی بغیرت ما میکشیم خواهر قبول کرد تا اینکه
روزی در وقت مهمان چیزی که در آن نزدیکی بود کرتنا شوهر فی کند
فلانی بجوش ... کم کم بزرگ شد آن علقه و کرم آنکه حامله داد
پیدا شد برادر ها کشف کردند خواهر ... مستحق شده و حمل را دید
گفتند چرا با ما خیانت کردی این ننگ بالا رفته از تو برادر
تو را ... چه بود که تو خدمت برادر ها ... در دنیا گاه
احرام ... هر چه قسم خورد برادر ها قبول نکردند قصد کشتن او
نمودند بعضی از برادر ها گفتند ببریم در کوفه خدمت امیر المؤمنین تا
اینکه آن حضرت حکم الهی کند آوردند حضرت فرمود طشتی حاضر نمودند

و این طشت را پر از حمأت و موشک گوشت نمایند امر فرمود
آن زن را رو میان طشت بنشیند رفت نشست پس همینکه آن
علقه و کرم بوی آن موشکهای گوشت را استشمام
نمود از جوف زن بیرون آمد مردم گفتند یا علی انت ربنا
الاعلی حضرت صیحه زد بر ایشان فرمود توبه کنند من از بعضی
شنیده بودم الخ و در بحار از کتاب فضائل الشیعه روایت
عمار گفت من خدمت امیر بودم ناگاه صدای عظیم شنیدم که
گویا جامع کوفه بهم زده حضرت فرمود عمار برو ذوالفقار
مرا بیاور بعد برو مگذار این مرد بان زن در باب ناقه
ظلم کند عمار گفت رفتم دیدم این داد و فریاد از اینجاست مردی
عنان ناقه زنی را گرفته میگوید مال من است گفتم امیر
امیرالمؤمنین تو را نهی میکند از ظلم کردن بان زن گفت امیر
علی برود کار خود را اصلاح کند دستش را از خون مسلمانان
بشوید که در بصره کشته است عمار آمد خدمت حضرت حرف آن
ملعون را عرض کرد حضرت برخواست در حال غضب آمد فرمود ای
وای بر تو بگذار این ناقه خود را ببرد عرض کرد شتر مال من است
بچه بعضه و نشهو میخواهی مال مرا بان بدهی فرمود شاهدی خواهی
شهادت داد که احدی نتواند او را تکذیب کند فرمود ای
ناقه خودت شهادت بده آن ناقه بزبان فصیح عرض کرد
السلام علیک یا امیرالمؤمنین مدت نوزده سال است من مال
این ملعون زن هستم حضرت بان زن فرمود شتر را
ببر پس یک ضربت آن ملعون را دو نصف کرد پاره کرد نعم
در فروع کافی از حضرت صادق سلام الله علیه روایت کرده
جوانی را در میان خرابه دیدند کارد خون آلوده در دستش و هم
کشته را دیدند که در خاک افتاده رحم آن جوان را گرفته خدمت حضرت امیر
آوردند قضیه را عرض کردند حضرت بان جوان فرمود چه میگویی
تو بی قاتل

تو بی قاتل آن کشته عرض کرد بلی فرمود حالا که خودش اقرار میکند
ببرید قصاص کنید همینکه قدری راه بردند شخصی آمد که او را نکشید
بیایید امیر ما را میخواهد برگشتند آوردند شخصی که بود بدند در خدمت
امیر عرض میکند یا امیرالمؤمنین بخدا قسم قاتل آن کشته منم
نه این جوان حضرت بان جوان فرمود تو را پس چه وادار کرد اقرار
کردی بقتل او عرض کرد با این شهود با این کارد خون آلود با
مقتول خون آلود که منهم در آنجا استاده بودم چگونه انکار کنم
که کسی از من قبول نمیکرد من در پهلوی آن خرابه گوسفندی ذبح کردم
مرا بول گرفت رفتم بول کردم این کشته را دیدم ایستادم از روی
تعجب نگاه میکردم که این مردم مرا گرفتند آوردند خدمت حضرت
فرمود اینها را ببرید نزد فرزندم حسن حکم کند آوردند فرمود اگر چه
در حسن قاتل است لکن چون یکنفر را از کشتن نجات داده و او بقتل
واقع نشده که بتصریح من احیاها فکانما احیا الناس جمیعا
هر دو را رها کنید دیه مقتول را از بیت المال بدهید قضیه
در روضة الجنان از ابو الفتوح رازی نقل کرده جهودی از
از عمر بن الخطاب سؤال کردند از شهوت آدمی گفت مرد یک سهم
از ده سهم دارد و زن نه سهم گفتند پس چه شد که زن بر نهایت باید
بمال یک شوهر باشد لا غیر لکن از مرد تا چهار عقدی و متعه مطلقا
و کنیز حلال شد عمر عاجز ماند از جواب رفتند خدمت حلال مشکل
حضرت فرمود طشتی آوردند بعد فرمود هر یک از شما شیشه را پر از آب
نمایند بیا و بریزید میان این طشت چنین کردند فرمود حالا هر زنی
آب شیشه خود را جدا کند عرض کردند نمیشود اگر جدا کنند فرمود که
بهای حکمت اینست تا در نسب اولاد و میراث اشتباه نشود کا نب گویم
با اینحال پس میخواست نفس باشند مرد و زنا ها در شهوت
علی و آله ان را بهم حکمت الله از این است در کار حکیم چون بجوانان باید
مقصودم این بود که چرا گفت این ایراد را بیاورده که حضرت جواب
بفرماید که امروز من تا چه اندازه ام

در مناقب از اصبغ ابن نباته نقل میکند پنج نفر زنا کرده بودند آوردند
نزد عمر خطاب او گفت برند این پنج نفر را سنگسار کنید حضرت
امیر فرمود عمر خطا کردی همه را یک حکم نیست یکی را
آوردند فرمود گردن زنید دوم را فرمود سنگسار کنید سوم
فرمود حد زنند چهارم را فرمود نصف حد زنند پنجم را آوردند
فرمود تعزیر کنید عمر عرض کرد که چرا پنج نفر را حکم مختلف فرمود
یعنی اول چون کافر ذمی بود با زن مسلمه زنا کرده بود و خارج
شده بود از ذمه اسلام این بود باید گردنش را زد دومی چون
مرد زن دار بود محصن لذا امر به رجم شد حد تازیانه سیم چون کافر
غیر محصن بود امر شد نصف حد چهارم چون کافر عبد بود
امر به نصف حد شد بجای تازیانه پنجم چون دیوانه بود لذا
امر شد به تعزیر عمر گفت خطا نیست در آن امت که تو باشی
ایضا در مناقب از حضرت صادق روایت میکند عقبه
ابن ابی عقبه چون از دنیا رفت امیر المؤمنین با جمعی از
اصحاب و عمر خطاب بجنازه اش حاضر شدند حضرت بغلام
عقبه فرمود عقبه از دنیا رفت حالا تو بر تو حرام است مباد
با او مضاجعه نمائی عمر عرض کرد یا علی تمام قضایای تو عجب
ولی این عجب است که کسی بمیرد زوجه دیگری بر او حرام شود فرمود
یعنی این غلام زوجه حره دارد که زوجه او وارث عقبه است
و الیوم بعض از شوهرش مملوک این زوجه شده و تزویج این
زن بعبدش حرام است تا وقتیکه زوجه این اولاد آزاد
کند بعد زوج آزاد شده او را تزویج کند و تعجب کرد
لقد کتموا آثار آل محمد محبیهم خوفا و اعدائهم بغضا
فاخرج من بین [illegible] ینبت تملأ الله الی السماوات
در عالم امکان بعد از پیغمبر از زمان اعلم از علی ابن ابیطالب
بحق خلق کسی نبوده و نیست فضل این روز [illegible] این ملعون
در رد رشف الحق علامه حلی گفته انکار فضائل آل محمد
کا نکار

کالانکار رحمة البحر و سعة البر و نور الشمس و جود السحاب
و سجود الملائکة لآدم له الا الاستهزاء بمنکره و کیف
یمکن انکار فضل جماعة هم معدن النبوة و خزنة العلم و حفظة
آداب الفتوة و افضلیه علی مسلم باعتراف الصدیق فی
انه قال اقیلونی فلست بخیر منکم و علی فیکم و المنقول
عن الفاروق انه قال فی مواضع لولا علی لهلک
عمر و قال ایضا نعوذ بالله من قضیة لیس فیها ابو الحسن
کاتب گوید در جزوهای گذشته مختصری از حالات [illegible] بودیم
نوشتیم که از بزرگان علمای عامه بوده در سمرقند و بخارا معه
ابن ابی الحدید در مقدمه شرح نهج البلاغه میگوید استولی بنی امیة
علی سلطان الاسلام فی شرق الارض و غربها و اجتهدوا
بکل حیلة فی اطفاء نوره و التحریف علیه و وضع المعایب
و المثالب له و لعنوه علی جمیع المنابر و توعدوا مادحیه
بل حبسوهم و قتلوهم و منعوا من روایة حدیث
یتضمن له فضیلة او یرفع له ذکرا فما زاده الا رفعة
و سموا و کان کالمسک کلما ستر انتشر و کلما کتم تضوع
نشره کالشمس لا تستر بالراح و کضوء النهار ان حجبت
منه عین واحدة ادرکته عیون کثیرة هو راس الفضائل
و ینبوعها و سابق مضمارها تعبیر میکنند نهج البلاغه را
باخ القرآن میگویند انها دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق
عجب بلکه اعجب از این چیز است که بعضی کس از علمای
میگویند امیر المؤمنین نمیشد که افضل از او کسی نبود با وجود این
میگویند افضلیت منافات ندارد با مفضولیت از حیث کثرت
ثواب ابوبکر اکثر ثوابا بود و اجرا از امیر المؤمنین و این ضعیف
چرا که کثرت ثواب مترتب است بر علم و عمل و فضیلت معلوم است
که افضل است علما و عملا النه ثواب هم بیشتر است

محمد ابن طلحه شافعی در کتاب مطالب السؤال خود از عقیص ابن عبدالله
روایت کرده که گفت من در خدمت نعمت بودم شخصی سؤال کرد
از معنی که امیرالمؤمنین مراتب فضیلت حضرت فرمود
قسمت الحکمة عشرة اجزاء فاعطی علی تسعة اجزاء
والناس جزءاً واحداً و در خبر دیگر فرمود اعطی علی
تسعة اعشار العلم و انه لاعلمهم بالعشر الباقی
امیرالمؤمنین فرمود لو شئت لاوقرت سبعین بعیراً
من تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم

نوری ان نقطه بالای فاء فوق ایدیهم
که در گاه تنزل تحت تسمیه ادبا باشی

ده محفل زند رواق و از ثبت هست
حکمت احترام از نقش جهد نامه نوشت

کز بعج حواس و چار ارکان و سه روح
از ذره و عالم چه تو یک کس نسرشت

ای مصحف آیات الهی رویت
وی سلسله امر و لایت مویت
سر چشمه زندگی لب دلجویت
محراب نماز عارفان ابرویت

روزی امر [illegible] با اولی و عمر و ابی بکر نشسته بود امیرالمؤمنین در وسط
بود و آن دو بلند قامت بودند و امیر متوسط الخلقه عمر گفت
یا ابا الحسن انت فی بیننا کنون لنا حضرت بداهتا فرمود
اما ان لم اکن فکنتم لا بدانکه کلمه شریفه علی مطابق
است با نمک بعد هر که او را نشناخت نمک نشناس است
در خوان رحمت خدا چه نمک و چه گوهر است اسم مطابق است
با کلمه طاق یعنی ثانی ندارد اسم مطابق است با کلمه مبتهج
که حضرت حقیقه فذ کرست اسم مطابق است الحق یعنی
علی مع الحق والحق مع علی حیثما دار اسم مطابق است با کلام
با انت منی و با کلمه عطوف و شیعه او مطابق است
با فرقه که نبی فرمود امت من هفتاد و سه فرقه میشوند
حب علی ابن ابی طالب مطابق است با دین اسلام

اما ان

خاصیت سوره حمد

اما ان بیو نفر غاصبین حق او روی هم با جالت رفع اولی
مطابق است با آیه شریفه انا من المجرمین منتقمون است
و اولی بالخصوص مطابق است با دزد و دوا و در حال
بعضی مطابق است با کلمه اول مفسده و دویمی بالخصوصه
مطابق است با کلمه منکر و نفر مطابق است با بیسر که اسما الحمد انکبیر
و سیومی بالخصوص مطابق است با شجره زقوم ان شجرة الزقوم
طعام الاثیم و کلمه یزید مطابق است با کلمه سجا و کلمه ابن
زیاد مطابق است با زنازاده بعضی از کلمات در مطابقه
قبلی هم مناسبت دارد مثل دو دیگی با آلوده گی و عبد با گناه
و توبه با پشیمانی و علم با عمل و خواب با راحت و صبر با عقل
و دل با امل و صلح با نزاع و صباح با مساء و نحو با [illegible]
کلمه عقرب با کاشان و اصفهان با زرگ و لعل با نگین و
شاب با سهو الحنیف اشرف با جنت سرا و کوهستان با دار القرار
در شرح شافیه ابو فراس است که قیصر روم یکی از خلفای بنی عباس
نوشت ما در انجیل دیده ایم هر که سوره بخواند که خالی از هفت حرف
باشد خداوند جسد شر را با آتش جهنم حرام میکند و آنها
ث ج خ ز ش ظ ف و ما طلب کردیم در توریة
و زبور و انجیل نیافتیم که هیچ یک از این حروف نباشد آیا
شما در کتب خود چنان سوره دیده اید خلیفه علما را جمع کرد ایشان
جواب ندادند فرستاده خدمت امام علی النقی الهادی سؤال
نمودند حضرت فرمود او سوره حمد است عرض کردند حکمه نبودن
این حروف در سوره حمد چه چیز است فرمود ث ثبور است ج جحیم
خ خبیث است ز زقوم است ش شقاوت
ظ ظلمت ف فرقت یا آفت است که هر که سوره حمد را بخواند در آن از
این حروف نباشد اسم حجی اسم خوبی است مثل محمد و علی
قیصر مسلمان شد والسلام

این کلام جزء حدیث نیست

جزو چهل و چهار ۴۴

که در سنه دویست و چهل و چهار متوکل ملعون
و دار المسلوک است ... یعقوب ابن اسحق ابن سکیت را که مؤدب اطفالش بود
و امام نحو و لغت و یکی از قراء معتبر بود و به سید حسینی بغدادی
... و آلت دار را بپرس معتز و مؤید یا ابن سکیت ازو
... ایشان را نفت گفت و الله قنبر غلام علی خیر منک و من ابنائک
متوکل امر کرد زبانش را از قفا بیرون کشیدند همان ساعت از
دنیا رفت رحمة الله علیه او از اصحاب جواد و هادی بود و این
رباعی از اوست

یصاب الفتی من عثرة بلسانه ولیس یصاب المرء من عثرة الرجل
فعثرته فی القول تذهب رأسه وعثرته فی الرجل تبرء عن مهل

در سنه دویست و چهل و شش ... از دنیا رفت در سنه
دویست و چهل و هفت منتصر متوکل و فتح ابن خاقان را به
کشتن رسانیدند عمرش قریب بچهل سال بود و صبح شد مردم گفت
فتح ابن خاقان پدرم را بقتل رسانید منهم او را بقتل آوردم
و شش ماه بعد از پدر زندگی کرد که وفات یافت و منتصر اول
دار مردم را به زیارت امام حسین بعد از منتصر مردم با احمد ابن
معتصم برادر متوکل ملقب بمستعین بالله بیعت کردند در سنه
دویست و پنجاه و دو مستعین بالله با امر برادرزاده اش المعتز
بالله ابن متوکل بقتل رسانیدند و قبور شریفه در قزوین اول
شاه زاده حسین است در تاریخ گزیده حمدالله مستوفی نوشته است
که حضرت علی ابن موسی الرضا سلام الله علیه متواری به قزوین
تشریف آورد در خانه داود ابن عیسی ابن سلیمان غازی نزول
فرمود و آن بزرگوار را پسری بود مسمی به شاه زاده حسین در سن
دو سالگی انجا از دنیا رفت و دیگر سید جلیل صاحب کرامات
سید حسین ابن ابراهیم ابن محمد معصوم حسینی قزوینی صاحب
شاگرد شرائع محقق مرقد شریفش در قزوین معروف است

[illegible]

در کتاب کشف الغمه از محمد ابن طلحه روایت کرده است که روزی حضرت
امام هادی سلام الله علیه از سر من رای تشریف برد به یکی از قراء
شخصی از اعراب آمد خدمت حضرت رسید گفت به فلان قریه
تشریف برده عرب آمد به آن قریه مشرف شد عرض کرد من مردی
هستم از اعراب کوفه و عموم و پدرم از دوستان شما هستم
قرض زیادی بر من بار شده که سنگینی آن مرا بغیر از شما که عرض
حال خود بنمایم کسی نیست حاجت من حضرت فرمود مهم
تو خاطر دارم که هرچه میگویم اطاعت کن عرض کرد چشم پس
نوشت بخط خود در قوم فرمود بر ذمه من است فلان مبلغ از
مال فلان که عند المطالبه مثلا رد کنم داد باعرابی فرمود
... که رفتیم بسر من رای تو بیا در آنجا در وقتیکه جمعی مردم
... از من مطالبه کن ...
... عالمه ... لغت گر عرض کرد چشم آمد ...
... امام ... مطالبه ... حضرت ...
... جواب ... حضرت ...
... حضرت ... متوکل سی هزار ...
... امام ... وجه ...
... عذر خواهی کرد ... وجه قرض خود ...
... صرف نفقه عیالات ... عرض کرد ...
... اعلم حیث یجعل رسالته
... حضرت رضا وارد حمام شد در ...
... شخصی که حضرت ... عرض کرد ...
... حضرت ... مردم ...
... عتاب و خطاب کردند ...
... حضرت ... مؤمن ...

[illegible]

بسر رحمه تاریخ رحلت آن هزار و صد و چهل و پنج بوده جد [illegible] سید
علی محمد معصوم معاصر مجلسی اول بوده دیگر قبر منور مولی خلیل قزوینی
[illegible] الغازی آن بزرگوار فاضل و عالم متکلم محقق مدقق ثقه
صاحب شرح کافی فارسی المسمی بصافی و شرح عربی آن
[illegible] میرزا شافی و شرح عده در اصول و غیر اینها ولادتش
در قزوین سنه هزار و یک رحلتش هزار و هشتاد و نه رحمة الله علیه
دیگر رفیع الدین محمد ابن مولی فتح الله صاحب کتاب ابواب
على ابواب الجنان فاضل و عالم و واعظ از تلامذه مولی خلیل
قزوینی رحلت آن در قزوین سنه هزار و هشتاد و نه دیگر
محمد ابن الحسن قزوینی مشهور به آقا رضی الدین صاحب کتاب
شرح شکر و لسان الخواص و لسان [illegible] هم از تلامذه غازی
خلیل بوده اند دیگر احمد ابن محمد طوسی غزالی [illegible] اما
ابی حامد محمد غزالی صاحب احیاء العلوم کان [illegible]
دیگر سکاکی محمد ابن عبدالرحمن قزوینی مشهور بخطیب [illegible] صاحب
تلخیص المفتاح در سنه هفتصد و [illegible] رباعی [illegible]
در عامه صوف [illegible] زنار [illegible] در صومعه [illegible] دل [illegible]
زنار [illegible] یکرحمت و صد هزار [illegible]
[illegible] ملا تقی شهید [illegible] حاجی ملا صالح برغانی قزوینی در سنه هزار و
[illegible] و چهار [illegible] در مسجد [illegible]
شهید کردند [illegible] از تلامذه شهید صاحب ریاض [illegible]
[illegible] حاجی ملا صالح [illegible] زیارت امام
حسین [illegible]
[illegible] مروج [illegible]
[illegible]
در سجده یک نیزه بحلقوم شریفش فرو بردند [illegible] سجده [illegible]
[illegible] نیزه زدند که یکی از [illegible] مبارکش آمد [illegible]
رحمه الله [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

در اسماء شریفه آباء و اجداد پیغمبر تا بجناب عدنان اختلافی نیست
که جد بیستم حضرت است و از عدنان تا آدم اختلاف دارد
در حاشیه باب حادی عشر از فخر الدین طریحی نقل شده پدرهای
پیغمبر از آدم تا جناب عبدالله بن عبدالمطلب پنجاه و یک پدر بعدد
رکعتها و رکعات نمازهای یومیه از فرائض و نوافل که بعضی نفر از
آنها انبیاء بوده اند و چند نفر از اوصیاء و اولیاء بوده
و چند نفر آنها از ملوک و سلاطین بوده اند بعدد نمازهای فریضه
و تمام اینها مؤمن و موحد بوده اند بنص قرآن الذی یراک
حین تقوم و تقلبک فی الساجدین و امین الاسلام مرحوم
ابوعلی فضل ابن حسن ابن فضل طبرسی در ذیل آیه شریفه اذ قال
ابراهیم لابیه آزر نوشته که آزر جد امی حضرت ابراهیم است و پدر
آن حضرت و والد ابراهیم تارخ است و این متفق علیه و اجماع
علمای امامیه است و شیخ صدوق محمد بن علی ابن بابویه القمی در رساله
اعتقادات خود همین فرمایش فرموده بلکه فرموده که جناب
عبدالمطلب حجة خدا بوده و ابوطالب وصی او بوده
واما ابن ذبیحین یکی عبدالله و یکی اسمعیل است حضرت رسول
برادر و خواهر نسبی نداشت و لکن رضاعی داشت علی المشهور
و مرضعه در نشئه یکی ثوبیه اعلا کنیز ابولهب بود چند روزی
پیغمبر را شیر داد و دوم حلیمه سعدیه

اولاد عبدالله و آمنه منحصر به پیغمبر بوده

و جناب امیر و ابو طالب برادر عینی ابوینی حضرت عبدالله بودند
و جاریه ثوبیه یک پسر مسمّی به مسروح و قبلاً هم
چند روزی جناب حمزه پسر عبدالمطلب را شیر داده بود چنانچه
در تاریخ گزیده است و ثقة الاسلام قمی در منتهی الآمال
منقول است حضرت امیر عرض کرد به پیغمبر دختر حمزه را تزویج
فرمایید حضرت فرمود که نمی‌شود این دختر برادر رضاعی
من است چهار سال قبل از تولد پیغمبر حمزه به دنیا آمده
ولی ثوبیه بعد از پیغمبر ابی سلمة بن عبدالاسد را شیر داده
و او شوهر جناب ام سلمه بود بلکه محمد حسن خان اعتماد السلطنه
نوشته است ثوبیه عبدالله ابن جحش را هم شیر داده
از حلیمه سعدیه یک برادر و دو خواهر رضاعی داشت [illegible]
پدر حلیمه بود و شوهرش حارث ابن عبدالعزّی بود و فقط
و از آن یک پسر و دو دختر رضاعی پیغمبر یکی عبدالله
و یکی انیسه و دیگر خذامه و بعضی عثمان ابن مظعون
قرشی را نیز از رضاعی پیغمبر خوانده اند و لکن از آمنه
شیر نخورده و حضرت هم از مادر او شیر نخورده بلکه ممکن است
ثوبیه و یا حلیمه او را شیر داده باشند و هم ابوسفیان بن
حارث پسر عبدالمطلب را ثوبیه شیر داده پس معلوم شد که
برادران رضاعی پیغمبر از این زن رضعه حمزه ابوسفیان
پسر حارث ابو سلمه عبدالله ابن جحش عثمان بن مظعون
و والده جناب عبدالمطلب سلمی بنت عمرو خزرجیه بود
که عروس سلمی و هاشم در مدینه شد در [illegible] هاشم از دنیا
رفت

از دنیا رفت در دفتر بزرگ ص ۳۰۶ نوشته ام و جناب مطلب برادر هاشم که عبد مناف
و جناب عبدالمطلب که شیبة الحمد نام داشت فرزند هاشم است از سلمی
که در بچگی در نجار بودند میگفتند که مطلب آمد مدینه بعد از فوت هاشم
شیبة الحمد را که برد وقت بردن برادر زاده را ردیف خود سوار کرده بود
مصلحة میگفت عبد من است لذا معروف شد به عبدالمطلب و این جناب
چاه زمزم را کند و احیا کرد چون سالها بود پر شده بود [illegible] خدا [illegible]
[illegible] قربانی کند

و این عبدالمطلب در مکه دهم ربیع المولود سال هشتم ولادت پیغمبر از دنیا
رحلت فرمود باقی ماند از او ده پسر ابولهب که اسمش [illegible]
و حارث و عباس و ابولهب و عبدالله پدر پیغمبر و زبیر
و جحل و ضرار و مقوم و حمزه [illegible]
امیمه برّه عاتکه صفیه اروی ام الحکیم [illegible]
و از اولاد عباس است ابراهیم امام عبدالله سفاح و منصور
[illegible] محمد علی ابن عبدالله عباس ابن عبدالمطلب و عبدالله سفاح اول
خلیفه بود از بنی عباس که در [illegible] دهم ربیع الاول سنه ۱۳۲ [illegible]
با او بخلافت بیعت نمودند در دفتر مدارک المعارج ص ۲۳۶
در [illegible] تولد علی ابن عبدالله عباس [illegible] و القراض بنی عباس مفصل
نوشته ام که مختصر گفته بودند هر گاه ۱۵ اولاد عباس با اولاد
حارث ازدواج کنند دولت [illegible] بنی عباس منقرض خواهد
و خلفای بنی عباس سی و هفت نفر بودند مدت خلافتشان
تقریبا پانصد و بیست و چهار سال [illegible] و آخرین مستعصم
بالله بود که او را هلاکو خان [illegible]
خواجه نصیر الدین طوسی وزیر مستعصم [illegible]

و ماده تاریخش کلمه خون است که شیعه گویند در آن وقتیکه مال و عرض خوردند بود
از هجرت ششصد و پنجاه و شش بود — در کتاب [illegible]
ص ۱۱۵ مؤید الدین ابوطالب محمد ابن محمد ابن علی علقمی
بغدادی از شیعیان امیرالمؤمنین علیه صلوات الله المنان بود و وزیر
مستعصم عباسی بود در سال ششصد و پنجاه و شش ۶۵۶ هجری
نزاعی شد بین طایفه شیعه در محله کرخ بغداد بودند با طایفه
سنیها پس ابوبکر رکن الدین پسر مستعصم محض تعصب با عامه همراهی کرد
حمله بردند بمحله کرخ مال و جان [illegible] قتل و غارت کردند بلکه استباحه
اعراض ایشان نمودند [illegible] این مطلب [illegible] فوق الطاقه گران آمد
در خفیه هلاکو خان را دعوت بتسخیر بغداد و عراق عرب نمود که
در دائره المعارف است که طریق دعوت این بود مردی را [illegible]
سر او را تراشیدند در کمال دقت بعد مطلب را [illegible]
[illegible] بعد [illegible] زیر [illegible]
نگاه داشت تا موهای سرش خوب بلند شد پس او را فرستاد
نزد پادشاه تتار هلاکو خان گفت وقتیکه رسیدی بگو سر تو را
تراشند تراشیدند خواندند حاصل مضمون [illegible] مستعصم
معطل و فلج است [illegible] همراه [illegible] در آخر نوشته بود که
اقطعوا الورقه [illegible] کاغذ را پاره کنند فورا [illegible] کردند
زدند

و خلاف است که آیا بنی امیه و بنی هاشم با یکدیگر پسر عمو هستند یعنی دو
اعلا جد یکی میشوند یا خیر بعض میفرمایند یکی جد [illegible] بعضی هاشم
ابن عبد مناف است که از والده ماجده اش عاتکه بنت مره سلیمیه
با برادرش عبدالشمس جد بنی امیه توام بدنیا آمدند و انگشت یکی به
پیشانی دیگری چسبیده بود خون جدا کردند خون جاری شد
گفته شد یعنی اولاد این دو در همیشه خون ریزی خواهد شد و
خلفای بنی امیه بغیر عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن
عبد الشمس چهارده نفر بودند اول معاویه ابن ابی سفیان ابن حرب
ابن امیه ابن عبد الشمس و آخرشان مروان بن حکم ابن ابی العاص
بن امیه بن عبد الشمس ابن عبد مناف بود که مروان حمار گفته
معاویه در نیمه ربیع الاول سنه چهل و یک هجری بخلافت نشست
بعض میفرمایند نه چنین است بلکه عبدالشمس جد بنی امیه غلامی بود
از روم آورده بود [illegible] امیه پسر او بود هیچ نسبتی با هم [illegible]
چنانچه ابن ابی الحدید در شرح نهج نقل میکند که [illegible] در جواب
نامه معاویه نوشت   اما قولک انا بنو عبد مناف
فکذلک نحن ولکن لیس امیه کهاشم ولا حرب کعبد المطلب
ولا ابوسفیان کابی طالب ولا المهاجر کالطلیق ولا
الصریح کاللصیق ولا المحق کالمبطل ولا المؤمن
کالمدغل [illegible] لصیق و ملحق معلوم میشود بنی امیه خود الحاقی
و ملصق بوده بنی هاشم نه اینکه واقعا پسر عم بوده اند و وقتیکه
اعتراض کردند به امام حسن چرا صلح کردی فرمود جدم [illegible] در خواب
دید [illegible] بر منبر [illegible]
[illegible] جبرئیل حاضر شد سوره قدر آورد یعنی
قدر بهتر است از سلطنت هزار ماه بنی امیه [illegible]
تا اینکه حساب کردیم دیدیم بدون کم و زیاد سلطنت بنی امیه

و عمه پس هند همکر خواهر بنت عتبه زوجه ابوسفیان مادر معاویه بود
مع ذلک از سفیان بود و عامی حضرت امیر بود در مصر معاویه
پسر عمه پس خلع تا که منکر ده او که سب کن قطع الله احیا تا نکرد
امیر مصر با امارت او بیعت کردند بعضی بیعت نکردند مثل قاتل محمد
ابن ابی بکر و غیره معاویه در رفتن بصفین آمد بمصر گفت عمه محمد ابن
ابی حذیفه بود گرفت حبس کرد و بعد از جنگ صفین او را کشت
از جمله خالد ابن سعید است که از یاران حقیق امیر المؤمنین بود از حواره
اول بود که آمدند مسجد با ابوبکر احتجاج کردند و او را رسوا کردند اول
بنی خالد بود در حجرات کشف رحجه از که با انست و از اولاد قصی جد
چهارم زبیر نام آنکه یکی زبیر ابن عوام ابن خویلد که برادر زاده خدیجه کبری
میباشد عامه او را و عثمان بن عفان را از عشره مبشره میدانند
از زبیر خالو زاده فاطمه زهرا است دو عمه زاده پیغمبر و علی بر نقض است و الکل
زبیر صفیه بنت عبد المطلب است خواهر حمزه و هم داماد ابوبکر است و
اسماء ذات النطاقین و عبدالله زبیر از اسماء بنت ابی بکر است و
اسماء بعبد الله حامله بود که از مکه هجرت کردند و اسماء در سن صد
صد سالگی بعد از فوت پسرش عبد الله بچند روز از دنیا رفت و هم
زبیر و پسرش در جنگ جمل شدند یسنی و نفی بعد کشته شد در جواب
دیگر زبیر ابن عبد المطلب است و از پسران عبد المطلب شش نفر اولاد
داشتند اول از حارث و یا حرث که پسر بزرگش بود با بن جمه عبد المطلب
ابو الحارث مکنی بود ربیع پسر داشت اول ابو سفیان ابن حرث با جابر
که برادر رضاعی پیغمبر هم بود از ثویبه تقدیم یا زیاد تصغیر باید خواند
و او از شعرای معروف بود که در سنه بیست از هجرت از دنیا رفت
اما زبیر یک پسر و دو دختر عبد الله ضباعه و ام الحکم عبد الله در غزوه روم
روم شهید شد اما ضباعه زن مقداد بود کنیز را نامرد
بدانید ام الحکم عبد الله الفقیل در عمده الطالب است که اولاد زبیر
ابن عبد المطلب منقرض شد از عبد الله فقط یکمه متولد
او داود

و عامه گویند عثمان که خود را خلیفه سیم میدانند عفان ابن ابی العاص
ابن امیه ابن عبد الشمس بن عبد مناف است که در سنه ششم از
عام الفیل متولد شد و در روز هیجدهم ذی حجه سنه سی و پنج
هجری بعمر خود در جهد شد و مادر عثمان اروی بنت کریز
ابن ربیعه ابن حبیب ابن عبد الشمس بود ابن عبد مناف
و عمو داشت یکی حکم ابن ابی العاص پدر مروان بود که
پیغمبر او را لعنت فرمود و از مدینه اخراج فرمود و حکم رفت
بطایف تا زمان خلافت عثمان او را بمدینه آورد و در
سی و یک هجری حکم بدرک واصل شد و عموی دیگرش مغیره
ابن ابی العاص بود که پیغمبر خونش را هدر فرمود و عثمان
او را پناه داد بعد از غزوه احد شرحش در جای خود است
در بعضی از زیارات ماثوره مثل زیارت عاشورا
لعن بر امیه قاطبه وارد است لکن بعضی از آنها خوب بودند
که در اخبار مدح آنها رسیده است یکی سعد الخیر ابن عبد الملک
ابن عبد العزیز ابن عبد الملک ابن مروان ابن حکم ابن ابی العاص
ابن امیه ابن عبد الشمس است در یازدهم بحار از اختصاص شیخ
مفید روایت کرده که سعد الخیر برادر زاده عمر ابن عبد العزیز
وارد شد بر حضرت باقر گریه میکرد فرمود چرا گریه میکنی
عرض چرا نکنم و حال آنکه از شجره ملعونه ام حضرت فرمود
تو اموی هستی ولی از مائی نشنیدی قول خدا را که فرموده من تبعنی
فهو منی حضرت او را سعد الخیر نامید و دیگر محمد ابن ابی
حذیفه ابن عتبه ابن ربیعه ابن عبد الشمس است که عتبه جد
او در بدر اکبر جزو مشرکین بود که امیر المؤمنین او را
با برادرش شیبه و پسرش ولید بدرک واصل فرمود
دو
ایکی

و جناب ابوطالب چهار پسر داشت هر یک بفاصله ده سال از فاطمه
بنت اسد متولد شدند طالب و عقیل و جعفر و امیرالمؤمنین
و دو دختر داشت یکی ام هانی که اسمش فاخته بود که زوجه
ابی وهب هبیره ابن عمرو ابن عائذ ابن عمران ابن مخزوم
قرشی بود دیگر جمانه زوجه ابوسفیان ابن حارث ابن عبد
المطلب والده عبدالله ابن ابوسفیان ابن حارث [illegible]
ابولهب ۳ پسر داشت عتبه و عتیبه و معتب که مادر ایشان ام
جمیل بنت حرب خواهر ابوسفیان است که در قرآن [illegible]
وامرأته حمالة الحطب در مجالس المؤمنین است که فضل ابن
عباس ابن عتبه ابن ابی لهب شاعر معروفی بود او است صاحب
قصیده معروفه در حق امیرالمؤمنین ما کنت احسب هذا الامر منصرفا
عن هاشم ثم منها عن ابی الحسن الیس اول من صلی لقبلتهم
واعلم الناس بالایات والسنن واخر الناس عهدا بالنبی ومن
جبرئیل عون له بالغسل والکفن [illegible]
حسان ابن ثابت است [illegible]
[illegible] ابن عبدالملک مکنی به ابوالفضل [illegible]
[illegible] فضل [illegible]
[illegible]
و هم در [illegible] که عبدالله بود که
اولاد عباس بود [illegible] محمد حنفیه [illegible]
[illegible] هذه الامة [illegible]
[illegible] عبیدالله است که
از عبدالله کوچک تر است [illegible]
[illegible] معاویه متوجه [illegible] امام حسن
[illegible] خطبه خواند مردم را [illegible]
[illegible] جواب نداد جناب [illegible] حاتم [illegible]
گفت

گفت مردم من پسر حاتم سبحان الله چه قدر قبیح است که امام شما را [illegible]
و جواب ندهید مردم را تهییج نمود حضرت در حق او دعا کرد بعد
قیس ابن سعد ابن عباده انصاری با بعض دیگر برخواستند مثل [illegible]
عدی اداکردند حضرت درباره ایشان هم دعا کرد پس حضرت از کوفه
به نخیله تشریف برد و مغیرة ابن نوفل ابن حرث را بجای خود [illegible]
۱۰ روز در نخیله توقف فرمود جمعی بسیار آمدند به نخیله حضرت عبیدالله
عباس را با [illegible] ده هزار نفر روانه فرمود بر جنگ جلوگیری از لشکر معاویه
فرمود اگر عبیدالله را حادثه رخ دهد قیس ابن سعد بجای او امیر باشد
عبیدالله رسید به لشکر معاویه فردا آن روز معاویه کس فرستاد
نزد عبیدالله از قول معاویه گفت امام حسن فرستاده نزد من و
حاضر شده که تن به صلح و تسلیم امر به من اگر تو هم اطاعت کنی از
من متبوع خواهی بود والا داخل خواهی شد در حالتی که تابع باشی
اگر داخل شوی هزار هزار درهم بتو خواهم داد نصف آن را نقد و
نصف دیگر بعد از ورود به کوفه عبیدالله شبانه ملحق شد به لشکر معاویه
صبح مسلمانان دیدند عبیدالله نیامد نماز جماعت با او بخوانند
چون خبر شد که ملحق شده به معاویه پس قیس ابن سعد با ایشان نماز خواند
بعد خطبه خواند مسلمانان را امر بصبر کرد و تثبیت نمود مسلمین طاعت
نمودند معاویه کاغذی نوشت به قیس او را بجانب خود دعوت نمود
در جواب نوشت لا والله ملاقات نخواهی کرد مگر با نیزه و شمشیر
معاویه مأیوس شد نوشت اما بعد فانک یهودی ابن یهودی
تشقی نفسک الی قیس در جواب نوشت اما بعد فانک وثن
ابن وثن دخلت فی الاسلام کرها و خرجت منه طوعا الخ
چهارم قثم ابن عباس در زمان معاویه قثم و عباس با سعید ابن
عثمان ابن عفان بجانب سمرقند رفتند در آنجا شهید شدند و
قبرشان در آنجا معروف است که معبد و عبدالرحمن دیگر و
صبیح و سعید باشند حالات آنان معلوم نیست

چرا چنین کردی گفت قصدم این نبود زنا هم جاری شد حالا یک
چاره میکنم زنان خود را زینت کنند بعنوان سوداگری با لشکر
خود بفرستید میان لشکر فرعون تا خود را بایشان عرضه کنند هرگاه
یکنفر از انها زنا کنند دیگر دعاشان مستجاب نمیشود زنهار که یکنفر
از قوم موسی یکنفر زنا کرد تا [illegible] نکشید که خداوند طاعون
فرستاد هفتاد هزار نفر از انها هلاک شدند و دیگر تمام معاصی از
خدا [illegible] است و خدا هم با این [illegible] نمیکند امتحان میکند بنده کان
خود را وما کان الله لیذر [illegible] حضرت موسی وعده داد به بنی
اسرائیل که سی روزه دیگر الواح تورات را برای انها بیاورد وقت میقات
کاه برادر خود هارون را بجای خود نشانید سی روز که گذشت نیامد
بنی اسرائیل گفتند موسی دروغ گفت از دست ما فرار کرد خواستند
هارون را بقتل رسانند شیطان بصورت مردی آمد نزد بنی اسرائیل
گفت موسی از دست شما گریخت [illegible] طلا و حلی خود را بیاورید
من برای شما خدائی بسازم او را عبادت نمائید سامری هم از قبطیان
[illegible] بود روزیکه فرعون و اتباعش را خدا غرق میفرمود جبرئیل
[illegible] اسب [illegible] هر جا قدم میگذارد [illegible] حرکت [illegible] گویا
حیواتی دارد [illegible] آن جا که [illegible] میگرفت میان [illegible] خود
سلطان از طلا و حلی کوساله [illegible] ساخت [illegible] گفت آنخاکرا
که در زیر [illegible] ریخت و انداخت [illegible] کوساله [illegible] حرکت
آمد صدای کوساله برآورد هفتاد هزار نفر از بنی اسرائیل او را سجده کردند
هارون گفت یا قوم انما فتنتم به وان ربکم الرحمن فاتبعونی
واطیعوا امری قالوا لن نبرح علیه عاکفین حتی یرجع الینا
موسی

اما دختران عبدالمطلب که عمه‌های پیغمبر بودند شش نفر بودند
اول امیمه که زوجه جحش ابن رئاب بود و از این مخدره متولد
شد عبدالله که در بدر و احد حاضر بود [illegible] متولد شد ازاو
زینب بنت جحش زوجه پیغمبر دوم برّه که زوجه عبدالاسد
ابن هلال مخزومی بود و از ان مخدره متولد شد ابوسلمه ابن
عبدالاسد که قبل از پیغمبر شوهر جناب ام سلمه بود سیوم
عاتکه زوجه ابی امیه ابن مغیره مخزومی بود از او متولد شد
ام سلمه [illegible] نقل [illegible] از کتاب اصابه [illegible] معلوم میشود
هم از کتاب اسد الغابه که از عاتکه متولد شد زهیر و عبدالله
پسر ابی امیه [illegible] ام سلمه زوجه پیغمبر بود
وهم معلوم میشود که والده ام سلمه عاتکه زوجه ابی امیه
[illegible] مغیره [illegible] نوشته اند که عاتکه بنت عبدالمطلب زوجه
ابی امیه ابن مغیره والده جناب ام سلمه زوجه پیغمبر بوده
بنابر نقل این مورخ [illegible] معلوم میشود ابی امیه مغیره دو زوجه
[illegible] مسماة بعاتکه بوده یکی از انها عاتکه دختر عامر ابن ربیعه
بوده و از او متولد شده ام سلمه و دیگری دختر عبدالمطلب
از او متولد شده عبدالله و زهیر چهارم صفیه زوجه
عوام ابن خویلد و از او است زبیر ابن عوام پنجم ام حکیم
که زوجه کریز ابن ربیعه ابن حبیب ابن عبدالشمس ابن عبد
ابن عبد مناف است و ام حکیم مادر اروی بنت کریز
[illegible] بالاتفاق [illegible] ومصغرست واروی مادر عثمان بن عفان
[illegible] و ولید [illegible] اما از اروی اولادی متخلف شد
[illegible] که باقی مانده [illegible] نکرده اند که از اعمام [illegible]
[illegible] شدند ابوطالب حمزه و عباس است
و از عمات صفیه و اروی و عاتکه است اصغر اعمام
عباس بود آخر کسیکه از اعمام [illegible] از دنیا رفت عباس بود

زردشت

نوشته اند که اگر این عمل نکند رفع ظلم ظالم است که مظلوم از ظالم
با حد شکایت نکند و صبر کند تا خدا و الله از او ظالم کنده نکشود
تو فیضی شیخ انصاری با جمع مشرف شد که تسلیت بهشتی معطی و رجعت
نجف از ملاء نو برج باب شکسته و آخر طواده ملا حاجی
از ملک خود و ربع خودشان من جمله از همراهان شیخ حاجی
حاجی سید علی شوشتری بود که از جمله علما و حضور مرحوم شیخ بود و شیخ
در وقت سوار شدن کفش خود را کند از دم بالای ورش یکی از
مشایخ عرب و او از حسد و تکبر که داشت بنا کرد جسارت
کردن بشیخ که عجمها آداب و معرفت ندارند مرحوم شیخ ساکت شد
هیچ حرفی نزد آقا حاجی سید علی بشیخ عرض کرد شیخنا رحمة الله علیه
دلو بکلمه بغیر حکم کن راو و لو بلکه کلمه باشد جواب او را بگو با
حالا شیخ فرمایشی نمود جمعی عمر آن روز شیخ عرب فقه لنج
کرد صبح جنازه او را از طواده بیرون آوردند و دفن کردند
در روضة الصفا است چون زردشت مهارت تامی
در علم نجوم داشت فهمید که شخصی خواهد مبعوث شد
بغیر عیسی بلبلی ابلیس ادعا کرد که ایشان [illegible] سلطان ازمنه
آتش با او حرف زد و عجائباتی نمود در زردشت الکلمات
جمع کرد اسم آن را زند نهاد بعد اولاد بشرح او اسم آن
پازند نامید پس مردم را با آتش پرستی دعوت نمود پس مردم آتشکده
در اطراف ساختند ظاهراً در زمان گشتاسب بود که آن بد
هم ایمان آورد بزردشت و دین او را ترویج کرد و در محل تولد
او اختلاف است بعضی گویند زردشت از اهل بابل است
بعضی گویند ولادت او در محال [illegible] در جنوب بلخ و اسم قصبه
ان [illegible] بعضی گویند مولد او در آذربایجان است [illegible] ۱۲
دکشتاسب

وگشتاسب بدر اسفندیار است و او مرد بسیار شجاع بوده چون
رستم ابن زال ابن سام ابن نریمان از گشتاسب رنجیده بود
اطاعت او را نمیکرد گشتاسب پسرش اسفندیار را بقلع و قمع رستم
بسیستان [illegible] رستم اسفندیار را [illegible] رستم کشته شد
با ان تیری که از چوب درخت [illegible] بود اسفندیار را [illegible] کرده بود
گشتاسب از داغ [illegible] پسر شجاع خیلی افسرده شد تاج
کیانی بنوه خود بهمن پسر اسفندیار بخشید که نامش ارده شیر بود
خودش از خلق عزلت گزید بهمن بخونخواهی پدر لشکر بسیستان
[illegible] فرامرز پسر رستم را مقتول نمود و بعد رستم را اسیر کرد
والحجب المنصور بیت المقدس [illegible] او [illegible] و غارت [illegible]
نمود نوشته اند علاوه بر مردها و زنها صد هزار اطفال اسیر نمود و
در اوایل سلطنة بهمن رستم بن زال هم بحیله برادرش کشته شد
او را آوردند بسیستان دفن کردند و بعد زنده کافر رستم
ششصد سال بود ظاهر این است که در اینجا [illegible] اشتباه کرده
گشتاسب بعضی اخبار دارد که رستم از یاران کفار امام عصر
صلوات الله علیه است نظیر حکایت زردشت است حکایت مرحوم
علیمحمد باب جناب محمد الاسلام آقا میر سید علی زنوزی در کتاب [illegible]
الحجه از جناب کثیر از موثقین استماع فرموده من جمله از عالم فاضل
جلیل حاجی ملا حسن واعظ [illegible] شنیدم که فرمود در سنه
هزار و [illegible] جناب آخوند ملا صادق زنوزی که [illegible]
او موافق با اسمی بود شنیدم گفت وقتیکه من در زنوز مشغول تحصیل
بودم مزاجم بهم خورد بحدیکه از ابناء نوع متوحش بودم تا کار
بجائی رسید که توقف در شهر ممکن نشد رفتم بقریه [illegible]

در انجا هم با کسی معاشرت نداشتم روزها میرفتم بقبرستان خارج از ده
شبها بسر میبردم روزی ندائی شنیدم که کسی با اسم مرا صدا زد هر چه
نظر کردم کسی را ندیدم و مکرر این ندا و صدا میشنیدم و شخص را
نمیدیدم آخر روزی گفتم ای نداکننده کیستی چه میگوئی گفت
من ملک الموتم بقبض روح تو آمده ام هیبت مخصوص بخواب تا بمن
روح ترا قبض کنم منهم رو بقبله خوابیدم و من خود را تسلیم کردم
اند احتم طول کشید گفتم پس چرا قبض نمیکنی روح مرا گفت الحال
بتعویق افتاد برو بخانه جمعی از عدول را خبر کن وصیت کن منهم
رفتم خانه وصیت کردم رفتم باطاق خلوت رو بقبله خوابیدم
گفتم بسم الله روح مرا قبض کن گفت حالا دیگر حاصل شد حالا باید
بمقامات عالیات برسی ترقیات کلی را برای تو حاصل شود تو
چند روزی با هم صحبت میداشتیم متکلف مردم خواهند در باره تو
بد گمان شوند ولکن الله خوف مکن عنقریب صاحب مقامات
خواهی شد تا الله شبی خاص کردم چیزی نمی خورد مثل اینکه سر
پائی من زدند صدائی شنیدم گفت برخیز تهجد بجای آور و
رو بالای بام اذان بگو من بقبله ادعا کردم بعد از اذان اسم
چند نفر را شمرد گفت انبیا اجابه تو معاینه بتو اعتراض میکنند
که تقسیم اذان در شرع ما وارد شده مخالف شرع است اجتناب کن
تو باید جمیع ترقی کنی طول کشید همان اشخاص نام برده
آمدند همان اعتراض میکردند که در همان اثنا که چراغی از آنها
معتبر بود بمن گفت ما و بگو خودت در خلوت فلان عمل صحیح
میکنی حالا آمدی مرا از عبادت منع میکنی بحق اینکه من این
سخن را گفتم دیدم مثل حالت تلون و اضطرابی در او پیدا شد
نوعی خجل شد که سر بزیر انداخت دیگر حرف نزد بالجمله

۱۲۱ دوزه

هر روز ده هر شب صدا میشنیدم مرا امر و نهی میکرد و از مغیبات
من خبر میداد روزی بشارت داد که شخص در انفر تبریز فوت کرده
گفت این خبر اصلی ندارد چند روز دیگر کاغذش میاید حتی و
خبران آمد بعد از چند روز دیگر خبر آمد همان قسم و هم
خبر آمد که شریعتمدار آخوند ملا محمد تقی محقق رحمة الله علیه
بمن گفت این خبر هم دروغ است آخوند در خواه است و از
این مرض خوب میشود همان قسم خبر آمد یکو شخص هیولائی
در هوا مشاهده کردم در نهایت زرکی و لطافت که با من
حرف میزد که مرا ترغیب و تشویق مینمود مثلیکه عمل کردن تو با اینها
که من میگویم موجب رسیدن بمقامات عالیه است اندک اندک
حالت تجرد من بجائی رسید بنظرم میامد که من تمام اقالیم بلاد
زمین را مشاهده میکنم و همه در پیش نظرم نصب اند و بنظرم
میامد که من گردش افلاک را مشاهده میکنم گاهی میدیدم فلکی
در حال حرکت توقف کرد فورا اقیام مینمود و مکرر از موت بعضی
خبر میداد و موافق بود تا وقتی مرا امر کرد که شخص را از بالای بام
بزیر انداز من رسیدم عمل نکردم وقت دیگر خبر داد که
امام زمان در امر ظهور فرموده تو باید بروی بحضور شان اگر
میخواهی تو را با بر سوار کنم یا میخواهی صلوات بفرست در هوا
بروی گفتم بر کشت ولا تو صلاح بدانی گفت برو بالای بام
صلوات بفرست با پای هوا راه برو رفتم صلوات فرستادم
آمدم لب بام خواستم پا را بردارم ترسیدم هر چه گفت جرأت نکردم رو
برگردیدم رفتم بعد از مواجه با من مأیوس شد گفت تو باید
بمقامات عالیه برسی اما از من الحال چند جا با من پای بحث خود
زدی من از پیش تو میروم نزد میرزا علی محمد شیرازی که قایمیت دارد

باید دانست که متفق علیه اهل کتاب و تمام ملیون دنیاست که
بعد از نشأه دنیا عوالم و نشآت دیگر هم هست چنانچه
در کتاب آسمانی ما در سوره اذا وقعت الواقعه بعد از بیان
مطالب روز قیامت و وصف بهشت و جهنم [illegible]
ما تمنون ءانتم تخلقونه ام نحن الخالقون نحن قدرنا
بینکم الموت و ما نحن بمسبوقین علی ان نبدل
امثالکم و ننشئکم فیما لا تعلمون و لقد علمتم النشأة الاولی
فلولا تذکرون نشأه اول بعد از این عالم برزخ است
و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون ارواح که خارج شوند
از ابدان مؤمنین و غیر مؤمنین در عالم مثالی تعلق میگیرند [illegible]
مؤمنین میروند با عالم مثالی نوادی السلام نجف که بهشت [illegible]
در بهشت که خدا خلق فرموده از انظار ما پنهان است همچنین
برزخ است ما بین دنیا و آخرت تعبیر به الجنة که بهشت آخرت
نه بهشت دنیاست ولکن بهره چیزها از نعم بهشتیه آخرتی دارد که [illegible]
ارواح کفار در عالم [illegible] میروند به برهوت که وادی است [illegible]
از بلاد یمن ولکن علاقه دارند با ابدان عنصریه و ابدان [illegible]
قبور خودشان از عذاب متألم میشوند که مثل مانند عذاب [illegible]
عنصریه است بعضی با بدن ابدان عنصریه هم باشند که تا حال معصیت کرده اند
چنانچه در قیامت هم همین طور است [illegible]
[illegible] در خدمت [illegible] گفت که [illegible]
[illegible] شده [illegible] شدم
[illegible] عرض کردم [illegible] شدم [illegible]
[illegible] فرمودند با مؤمنین این
گرفته بودم عرض کردم [illegible] با ارواح فرمود ارواح الله
باجه

باجه اگر مرده بر زنده [illegible] خواب دید که مؤمنین حلقه حلقه [illegible]
نشسته اند صحبت میکنند مؤمن [illegible] در [illegible] روی زمین
بعد از مردن روحش گفته میشود ملحق شد بوادی السلام که اینجا
نقطه [illegible] از بهشت عدن دیگر [illegible] مؤمن وارد میشود
مؤمنان [illegible] [illegible] خود بگذارید از هول عظیم خلاص
شده [illegible] جان دادن [illegible] بعد از او خبر [illegible]
فلانی چه شد اگر گفت مرده است گویند هوا [illegible] هلاک شد اگر
گویند زنده است باز امیدی دارند که با ایشان وارد شود.
[illegible] مرحوم [illegible] نجف [illegible]
[illegible] وادی السلام [illegible]
ناگاه [illegible] جنازه [illegible] وارد کردند [illegible]
[illegible] با ایشان وارد [illegible] شدم دیدم [illegible]
[illegible] داخل شدم دیدم جوانی [illegible]
بالای تخت نشسته [illegible] نشسته [illegible]
[illegible] خود [illegible] تمام [illegible]
[illegible] جنازه [illegible] وارد کردند [illegible]
[illegible] از ملائکه [illegible]
[illegible] برزخ [illegible]
[illegible] و بعضی از [illegible]
احوال [illegible] یادم آمد [illegible] حکایت [illegible]
پدرم [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] آمدم نجف اشرف [illegible]
[illegible] عیال [illegible]
[illegible] در کتاب [illegible] خود [illegible] نوشته

ایضاً در دار السلام عراق مرد بسیار صالحی از متوطنین نجف
نقل کرد که من رفتم بوادی السلام وقت غروب بود دیدم مردی
با بهاءت حسن و جمال و عظمه و جلال با جمعی اسبها بلا سوار وارد
من نزدیک رفتم سلام کردم یکی از آنها گفت با ملک تعالی جستیم
این کسی که با امت از اجر اهوا زده جوزه است او بلا اورد دیدم از
بوادی السلام تو هم با ما بیا قدری راه رفتیم دیدم مکان بسیار
وسیعی که مثلش در لطافت آب و هوا نشنیدم دیدم یکی از آنها
پیاده شد آن سوار هم پیاده کرد داخل کرد در قصر فاخری که مملو
بود با انواع فرشها و اقسام زینتها در صدر مجلس نشانیدند و
او بلا بشارت و تحیه گفتند با قسام نعمتها شروع کرد بخوردن و
منهم تعارف کرد بخور بعد گفت میدانی چرا اینها را بتو کشف
کشف شد از اینکه پدرت از من خدمتی کند من طلب داد
خداوند خواست نعمت خود را بر تو تمام کند و من گفتم بلا [illegible]
تا چیزی از نعمتی کم شود پس بگفت اشاره کرد عبایش را بلا بر
برکشید از گندم بر گردند گدرا درند نزدیک دیدم همان وادی السلام
است و کسی هیچ اثری از آن اوضاع نیست گندم بلا آوردم
همه تنها خوردیم کم نشد تا آنکه مطلب شایع شد در نجف تمام شد
ایضاً ثقة الاسلام نوری در دار السلام شیخ محمد تقی ملا کتاب
برادر من [illegible] شیخ مهدی ملا کتاب عزم مکه معظمه کرد از نجف گفتم
حاج عرفه بلا درک [illegible] کسی عشرت گفت بد و بلا حظ
میخواهم مکه روم یکی از آنکه اشتیاق بود و خدا [illegible] مخصوص گشت
در بلده مکه بمیرد شاید منهم دراباب و وقت بمیرم
فائز فوز عظیم دارد که در طواف و عرفه با امام زمان [illegible]
پس روانه شد حج بعد فرمود روز عرفه در عرفات مرا اجمال
خود دم بگذارید کسی مرا طلب نکند روز عرفه تا بدید شد هر چه
خواهد

۲۴۰ جستجو کردند پیدا نشد مراجعت آمدند بعضی از نجف و حمل شیخ مرحوم شد
از دنیا رفت حمل و حل جنازه بلا بر [illegible] لا علاج
همانجا دفن کردند و آنها در نجف [illegible] نمودند [illegible] محزون
بودیم غصه میخوردند از دفن او در بلاد غربت قدری گذشت شیخ [illegible]
شیخ محمود عبودی از رفقای شیخ مهدی ملا کتاب بود صبح روز [illegible]
گفت دیشب جنازه شیخ بلا بردند بنجف رفقا انکار کردند خواب
دیده فرمود نه اینطور نیست من با چشم خود دیدم شیخ بلا
تا خواهید من بعد بود و قدری گذشت دیدم چند نفر با [illegible] اسبها
نجیب آمدند سر قبر شیخ من از جای خود حرکت کردم گفتم از کجا آمدند
اینها گفتند آمده ایم شیخ بلا ببریم نجف در جوار امیر المؤمنین ناگاه
دیدم خود شیخ هم [illegible] من دو دیدم تکلم منهم [illegible]
چند قدمی رفتیم دیدم شیخ [illegible] رکاب فرمود [illegible] گفتم باز
رفتیم [illegible] گفت [illegible] دل خوش شد که روز سیوم [illegible] بمانی
او هم شد شیخ محمود عبودی از دنیا رفت — ایضاً در کتاب
دار السلام نوری قدس سره [illegible] جناب حاجی میرزا حسین [illegible] مرحوم
خلیل فرمود شنیدم از ملا محمد کاظم [illegible] که [illegible] نقل
بسیار ثقه فرمود ما در مجلس درس شیخ الکل [illegible] در مسجد
پای صحن مقدس کربلای معلی بودیم ناگاه مردی [illegible] که در
زی لباس قوالی آذربایجان بود وارد شد سلام کرد و گفت
السلام [illegible] یک [illegible] که میان او زن او [illegible] بود از
ملاقات که از حضرت شیخ عرض کرد این [illegible]
میخواهید [illegible] فرمود قضیه این چه چیز است عرض کرد
حکایت عجیبی دارد من از [illegible] فلان [illegible] یاد دارید

هستم مسافرت نمودم بیکی از بلاد روسیه از برای تجارت و من
صاحب ثروت بودم روزی چشمم بر یکی افتاد ملک دختر
بی اختیار دیوانه او شدم که عشق او تمام قلبم را گرفت
خود داری نتوانستم رفتم نزد کسان آن دختر که از اعیان بودند
اظهار کردم گفتند در تزویج عیبی نیست الا اینکه در دین مخالف
ما نیستی اگر مذهب ما را اختیار کنی این دختر را بتو میدهیم
من مایوس از نزد آنها برخواستم چند روز صبر کردم دیدم روز
بروز محبتش در دل من بیشتر میشود که خواب و خوراک ندارم
آمدم ظاهرا مذهب آنها را اختیار کردم دختر را بمن
دادند چون چندی گذشت از فعل قبیح خود پشیمان شدم
خود را سرزنش میکردم نه قدرت داشتم بوطنم برگردم و نه
بود چرا که عمر بوطن نقض عهد ایشان نمایم و از شرایع اسلام هم
چیزی نبود مگر بر امام حسین یا بر مصائب حضرت گریه میکردم
گریه میکردم آن دختر چون علامات ظاهر برای گریه من میدید تعجب
تعجب میکرد آخر الامر روزی از من جهت گریه ام را پرسید من توکل بخدا
حقیقت امر را گفتم همینکه اسم شریف و نام مبارک سید الشهدا
سینه نیز اختیار رسید او هم جاری شد نور ایمان در دلش
تابید او هم اسلام اختیار کرد با من در مصائب حضرت سید الشهدا
میکرد روزی باو گفتم بیا خفیه با هجرت نمائیم برویم بکربلای
و آنجا مدون تقیه اظهار اسلام و آداب اسلام نمائیم قبول کرد
مشغول تدارک شدیم که دختر بیمار شد بعد از چند روز از
دنیا رفت اولیا و اقارب او جمع شدند اورا با آداب نصرانیت
نصرانیت تجهیز نمودند با جمیع حلی و زینتی که داشت میان قبر
گذاردند من چون واله بودم حزن و اندوه من زیاد شد عاقبت با خود گفتم
شب نه مردم جسد او را بیرون میآورم میبرم بکربلا
بلا

٢٤١

بلا با آداب غسل داده دفن میکنم شب آمدم قبر را نبش کردم دیدم
مردی ریش زرد است که دفن کرده اند و آن دختر نیست
و متحیر شدم آمدم خوابم ربود در خواب دیدم یکی میگوید دل
خوش دار ما بجهت توسل تو که کردی جسد عیالت را ملائکه حمل
کردند بکربلا معلی در میان صحن مقدس طرف پائین پا
نزدیک مناره کاشی و این جسد فلان عیسائی است که
امروز او را آوردند اینجا دفن کردند چون او از کربلا آمده
و اینجا و عمال بود در دیدم جای او دیگری حسد و نقل از او
کرده شد من بیدار شدم فورا آمدم دیدم روانه کربلا
آمدم از حفظ صحن مقدس رسیدم که در فلان روز و اسم او روز که
عیسائی فوت شده بود پای مناره دفن کردند گفتند
فلان عیسائی من قصه خودم را بر ایشان نقل کردم آمدند
قبر او را شکافتند دیدند مطلب از حرم نقل شده در میان
دیدم علامت خود دختر است با آن زینت و زیور همانطور بلکه من خودم
بودم دفن کردند پس حق و زبور او را نور در اسم مزار قبر او پوشاندند
از حرم بجهت آن گرفت داد نفرات کربلا در کتاب ... با
الله برهان علی علیه است از حضرت صادق روایت است چونکه
از طایفه بنی مخزوم آمد خدمت حضرت سید الشهدا عرض کرد یا ابا الحسن
از دنیا رفته و من خیلی محزونم از فوت او فرمود مخزوم را از او
رسیدی عرض کرد بلی فرمود بیا جراد او را ملاقات کن حضرت جامه بعجز
و لشد شریف رد سر قبر او لبهای مبارکش حرکت داد سپس
بانگ قبر زد آن شخص سیر از قبر آورد در حالتی که بزبان فارسی
حرف میزد حضرت فرمود تو عرب بودی چرا بزبان فارسی حرف
میزدی گفتم سنت فلان و فلان از دنیا رفتم زبان من

در لوامع الاخبار است ابو قلابه گفت من در خواب دیدم وارد
شدم بقبرستانی که قبرها شکافته شده اموات کنار قبرهای خود
نشسته اند مقابل هر یک از ایشان طبق نوری لکن همسایه خودم
ندیدم طبق نور ندارد سبب پرسیدم گفت ایشان اولاد صالح
دارند و اصدقاء دارند بجهة آنها صدقه میدهند و دعای
خیر میکنند و پسر من صالح نیست بلی نمیکند از خواب بیدار شدم
خواب خود را به پسرش گفتم گفت الان من در نزد تو توبه میکنم
عابد شد صدقه میداد طلب مغفرت میکرد برای پدرش تا اینکه
وقت دیگر خواب دیدم مثل همان قصه مقابل همسایه من هم
طبقی از نور مثل آفتاب میدرخشید بمن گفت یا ابا قلابه خدای
بتو جزای خیر دهد بخبر نمودن من جملة الخیرات — در لوامع روحی
از بلاحی است زنی بود عابده و صالحه چون نزدیک فوت
او شد سر بسوی آسمان بلند کرد و عرض کرد یا ذخری و یا ذخیرتی
ومن علیه اعتمادی فی حیاتی و مماتی لا تخذلنی
عند الموت ولا توحشنی فی قبری چون از دنیا رفت
پسری داشت که هر شب جمعه بسر قبر او میرفت قرآن میخواند
و دعا و طلب مغفرت میکرد برای مادرش و اهل قبرستان شبی
مادر خود را بخواب دید گفت مادر حالت چه طور است
گفت پسر جان از برای مرگ سختیها است و محنتهای سخت دارد
من بحمد الله در برزخ جائی دارم فرش شده از سندس
و استبرق و ریحان است تا قیامت گفت مادر آیا حاجتی
داری گفت بلی پسر جان دست از زیارت اهل قبور و خواندن
قرآن و دعا برایشان بر مدار من مسرور میشوم بآمدن تو
در شب و روز جمعه و تمام اهل مقابر مرده ها خوشحال میشوند که پسرت آمد
آن پیر گفت من در هر شب جمعه زیارت میکردم چه
شب

آنس الله وحشتکم ورحم غربتکم
قبر مادرم تو دعا میکردم
وتجاوز عن سیئاتکم وتقبل حسناتکم یک شب خوابیده بودم
دیدم جمعیت زیادی وارد شدند پرسیدم گفتم آیا که هستید گفتند
دارید که هستید ما اهل قبوریم آمدیم از تو تشکر نمائیم و خواهش کنیم
که از ما قطع نکنی قرائت قرآن و دعا را از لئالی الاخبار
فقط را ... نقل است در خبر است که مرده گان در هر شب جمعه
ماه رمضان میایند بصورت خودشان گریان و نالان میگویند ای
اهل بیت ما و فرزندان و خویشان ما مهربانی کنید با ما خدا
شما را رحمت نماید رحم کنید بر غربت ما و ما را بخاطر بیاورید و
فراموش نکنید بخل نکنید بدعا و صدقه برای ما چه از آنکه ما هم
بیچاره شده اید رنج که ما هم توانا بودیم ما هم بنده گان خدا
این زیادیهای مال شما که در دست شما است در دست ما هم بود
چه قدر نزدیک است شما هم مثل ما بشوید رحم کنید بر نفسهای خودتان
مثل ما و فایده نکند چنانچه ما که پشیمانیم و نفع نمیدهد ما را
در دار السلام نوری از عالم و فاضل و تقی حاج ملا ابو الحسن نقل نموده
که فرمود من در کشتی ... قصد ... مسمی بملا جعفر ابن ملا
محمد حسن طبرستانی وصی ... علم آمد جمع کرد آخوند ملا جعفر را
وصی کردند عطا چون مردند جناب آخوند اموال ایشان را جمع
بعض از آنها بمصرف رسانید از دنیا رفت تمام آنها ضایع شد و
بمصرف نرسید آخوند ملا ابو الحسن فرمود من بعد از رحلت ایشان
متصرف شدم ملا را در خواب دیدم مرده ... آنچه ... از اوقاف
آنچه ... زبان او بلند ... تا سینه اش چون
مرا دید آمد بطرف من دیدم ... تعجب کردم ...
... گفت ... آنچه ... تمام ...

و من از فشار آن حالت رسیدم صبح زودم بیدار شدم از جمله
من یکنفر از علما که نزدیک من خوابیده بود و بیدار شده خواب خود
برای او گفتم پس مشرف شدم حرم زیارت و دعا کردم برای ملا جعفر
و همان سال مشرف شدم بحج مکه معظمه و رفتم مشرف شدم
زیارت رسول الله صلی الله علیه و آله پس مریض شدم بحدیکه از
حرکت باز ماندم پس برفقای خود التماس کردم که مرا با همین حال
لحال مرا نعوض کنید ببرید بروضه مطهره حضرت رسول رفقا مرا
گفتم بعد آوردند چون داخل حرم شدم بیهوش افتادم چون
بهوش آمدم مرا بردند نزدیک ضریح بعد از زیارت شفای خود
شفاعت رسول را از خداوند خواستم و طلب کردم شفاعت
آن حضرت را برای ملا جعفر و رفقای خود که وفات کرده بودند
الخصوص ملا جعفر بنا الحاح نمودم در طلب مغفرت او و شفاعت او
پس در مرضم تخفیف حاصل شد بپای خود بمنزل آمدم چون خوابیدم
الحمد لله حرکت نمایم رفتم با جمعی در خواب دیدم ملا جعفر
در نهایت خوبی که جامهای سفید در بر دارد و عمامه با تحت الحنک
بر سر دارد و عصا در دستش آمد بجانب من آمد گفت جزاک الله
والعلاقة من در این مدت در بلا و شدت و محنت بودم تو از
روضه مطهره رسول الله بیرون نیامدی مگر آنکه من از عذاب
خلاص شدم الان دو روز یا سه روز است مرا فرستاده اند
الجام و مرا از قذارت پاکیزه کرده اند و این جامهها را حضرت
رسول بمن مرحمت فرموده و این عصا را حضرت بمن عطا فرموده که
دمی آمدم برای مشاهده و بشارت دهم ترا تو سلامت بر
رسی و بزودی با بدن خود با اهل خود سالم آید

اجابتم

اخبار هم بر طبق اینها بسیار است در فروع کافی است از حضرت رسول
که حضرت عیسی گذشت بقبری که صاحب آنرا عذاب میکردند بعد
بعد از یکسال عبور کرد دید عذاب برداشته شده وحی رسید
یا روح الله صاحب این قبر طفلی داشت ابجد بلوغ رسید صالح
بود طریقی برای مسلمانان درست و اصلاح کرد و طفل یتیمی
پناه داد پس آمرزیدم او را بعمل ولد و پدر او را بسبب این عمل صالح
میراث الله من عبده المؤمن ولد یعبده من بعده
باز در خبر دیگر حضرت عیسی گذشت بقبری که صاحب او را عذاب
میکردند بعد از مدتی باز آنجا گذشت دید عذاب از آن رفع
شده از خدا خواست که سبب برای او کشف شود وحی شد یا عیسی
صاحب این قبر طفلی داشت بزرگ شد مادر او را بمکتب و معلم سپرد
معلم با او بسم الله الرحمن الرحیم تعلیم کرد پس من حیا کردم از بنده ام
فرزند که در زمین مرا رحمن رحیم گوید و من او را در شکم زمین
عذاب نمایم در فروع کافی است ابو صلاح گفت من در خدمت
حضرت صادق مشرف بودم شخصی آمد شکایت نمود از اولاد
و اخوانش از جفاهای آنها را در گریه پس حضرت فرمودند مرا
از برای حق دولتی است و از برای باطل هم دولتی است و هر یک در دولت
دیگر ذلیل اند ادنی چیزیکه بمؤمن میرسد در دولت باطل عقوق
اولاد و جفای اخوان است و مؤمن در دولت باطل رفاهیت
نمیرسد مگر آنکه قبل از مرگ عملا مبتلا شود ببلیه در دار السلام عراقی
از مرحوم حاجی ملا فتحعلی سلطان آبادی نقل میکنند که عادت آقا
این بود هر که از محبین آل محمد از دنیا میرفت و من میشنیدم دو رکعت نماز
برای او میخواندم چه میشناختم او را و چه نمیشناختم پس هم از اعراض محبین
بود تا روزی یکنفر از دوستان مرا دید گفت که شب در خواب دیدم فلان
شخص را که در این ایام وفات کرده بود از حال او پرسیدم که چه
گفت من در سختی و بلا بودم الا اینکه آن دو رکعت نماز که

[illegible]

در دار السلام عراق از جناب ثامر ابو القاسم تفرشی که زنده بود
صلاح و سداد آن والد بود نقل میفرماید که شخص خواجه نقل کرد که
من همراه جنازه یکی از اعوه رجال دولت ناصری که مبتلای معطلی
میبردند بودم در منزلی نزدیک تابوت با جمعی از همراهان نشسته
بودیم که شنیدیم تابوت حرکت کرد سنگ بد صوتی از میان تابوت
بر آمد و رفت هیچ حیرت کردیم چون میان تابوت نگاه کردیم چیزی
ندیدیم لاعلاج جیزی با چوب تعبیه کردیم بستیم مجدداً میان تابوت بغداد
حتی مشمع را فهم که کسی او مطلع نشود بردیم کربلا دفن کردیم
در کتاب ملاحظه از روح این سید جلیل نقل میکنم وقتی من در قم بودم
شنیدم که شخصی از بزرگان دولت ناصری که از رجال مستغنی استیفا بود
از مقبره او اسرار بیرون شده تقصیر کسی از [illegible] الاتی فرود
و اسباب تعبیه سوختنیده چون شنیدم آمدم بچشم خود مشاهده کردم
صدق آن واقعه را تقصیر بود که دیوارهای مقبره را سیاه کرده بود
و بعضی از چوبهای آن سوخته بود لذا از مرمت تعمیر آنها تجدید نمودند
ایضاً در دار السلام عراق از آقا سید محمد عراقی که سید جلیل بود
نقل میکنند در عراق شخصی بود که میشناختم مرد در فلان مقبره
دفن کردند با مدت چند روز جول و مستعمر شد اثر آن
از قبر او آشکار میشد و ناله جان سوزی شنیده میشد یک شب
ناله و جزع او شدت کرد که من از خوف و وحشت بخود لرزیدم که
نزدیک بود که غش کنم بعض از کسان من مطلع شدند آمدند
مرا بردند بخانه بعد معلوم شد صدق شخص مباشر عمل دیوانی حمله
بود که از یکی از سادات ما لیات مطالبت میکرد سید نداشت مدتی
آن سید را حبس کرده و مدتی تعرف آویخته است که
ما قائل تحجیم اعلا لهم

چون دیگر

چون دیگر این حروف اجتهاد مینمودم کاینه که یک جلد و مجلد نامه شده
بود و خود هم نیز نقض و تحشیه نمودم بعنایت عزوجل ختم کردم
و قدری از حکایات مختصر سقیفه اله را میخواستم درج
نایم صرف نظر کردم مگر حکایات شهر یار رحمت حمله که ایشان
درج شد ملتفت باشید مجموعه سفید بود که شروع نمایم

جزو دوم

انموذج احوال حال ابا در بعد نوشته ام

پیغمبر فرمود ولدت فی زمن ملک عادل و سبب عدالت انوشیروان
چند چیز است اول مزدک و زرتشت بود که اساس میلکرا بنا
را نهاده و اشتراک بود چندین هزار نفر بودند قلع و قمع کرد
ثانیا میگویند روزی در شکارگاه اسب دوانید از غلامان دور افتاد
چنانچه در ~~زینت~~ المجالس است در مجموعه و [illegible] است پس بکوخی رسید
دید زنی دم کوخ نشسته کسری را تکلیف کرد کسری پیاده شد داخل
کوخ شد بعد از ساعتی دختر آن زن از بیابان آمد با او گاوی بود
زن برخواست گاو را دوشید شیر بسیاری از پستان گاو آمد کسری نظر
میکرد و در دل خیال کرد که از این رعیت گاوی خراج بسته نمود چون
قدری از شب گذشت آن زن بدختر گفت برخیز گاو را بدوش
دختر آمد دید شیر ندارد صدا زد مادر بخدا قسم سلطان خیال ظلم کرده
گاو شیر ندارد کسری تعجب کرد که این دختر نمیداند من پادشاهم
بخدا قسم نخواهم خراج نهاد باز قدری گذشت زن بدختر گفت
برخیز گاو را بدوش رفت دوشید شیر بسیاری داشت فریاد زد مادر
بخدا قسم قلب سلطان برگشت صبح غلامان آمدند نوشیروان را
بردند بقصر خود حکم کرد آن زن و دختر را آوردند احسان زیادی
بانها نمود فرمود تا از کجا دانستید که پادشاه قصد ظلم کرده زن
گفت مدتی من در این بیابان هستم تجربه کردم هر وقت سلطان
قصد عدالت میکند بیابانها سبز و عیش ما زیاد میشود و هر وقت
قصد ظلم کند صحرای ما خشک و معیشت ما سخت میشود برکات قطع میگردد
انتهی در زینت المجالس پادشاهی از عالمی سؤال کرد که سبب عدالت
انوشیروان چه بود عالم فرمود که مرا انک نظر عبرت [illegible] کرده
در عنفوان جوانی با غلامان بشکار رفته بودم غلامان از پی [illegible]
اسب میدوانیدند ناگاه پیاده سنگی بپای سگی زد پای سگ
بشکست و پیاده چند قدم نرفته اسبی لگد زد پای پیاده بشکست
و اسب چند قدم رفت پایش بسوراخی فرو رفت و بشکست

من بخود آمدم گفتم دیدی رحم کردند و رحم دیدند و از اینجا معلوم شد
مکافات در دنیا است و مجازات در آخرت از جمله حکایت
وارده آیات و اخبار هم مستفاد میشود از معاصی مکافاتش
در دار دنیا هم میرسد که روایات و حکایات در این باب بسیار.
در کلمه طیبه از کتاب انیس عشریه نقل کرده مردی با عیال خود
مشغول غذا خوردن بود سائلی در خانه اظهار جوع نمود مرد
سائل را صیحه زد و او را محروم کرد زمانی نگذشت امرش فقیر شد
از زندگی زوجه خود را طلاق داد و آن زن شوهر دیگر کرد
روزی با شوهر دوم مشغول غذا خوردن مرغ بریان میخوردند
ناگاه سائلی در خانه اظهار گرسنگی کرد شوهر بزن گفت برخیز
قدری از نان و مرغ بریان بسائل بده زن آورد دم در دست
نگاه کرد دید شوهر اول اوست گریه کنان آمد مرد جهت گریه پرسید
زن گفت این شوهر اول من بود حکایت را بیان کرد مرد گفت قسم
بخدا و الله آن سائل من بودم که شوهرت صیحه بروی من زد
حکایت از عدالت نوشیروان پادشاه روم رسولی فرستاد بجانب
سلطان عجم جهت تغیر رحله سلطان در بزرگی طاق کسری افتاد
که بر سر سلطنه نشسته ملوک در خدمتش دید عجب ایوان با این
وسعت و ارتفاع یک گوشه او کج و معوج است جهت اعوجاج
پرسید گفتند آنجا خانه عجوزی بود که راضی نشد بفروشد پادشاه
او را مجبور نفرمود بفروش یارگرد گفت هذا الاعوجاج احسن
من الاستقامه ولعمری پادشاه شما را نه در گذشته کسی دیده
و نه در آینده کسی خواهد دید
خواب میکنند با [illegible] گاه کسری نیز
خوار حسن عمل بس که روزگار ...
من جمله محقق سبزواری در روضة
الانوار نقل نموده که مامون در زمان خلافت در ایوان کسری
گردش میکرد یکی از علما در نزد او حدیثی از معصوم نقل کرد که بدن
پادشاه عادل نمی پوسد مامون گفت بگردید قبر او را پیدا
کنید من میخواهم جسد نوشیروان بدانم تماشا کنم صدا کرد
نبش کردند دیدند تر و تازه مثل کسیکه خوابیده باشد حلقه
انگشتر در هر یک سطر اول پارسی و دشمن ... در او را
نوشت قناعت کن تا عیش بیش مامون او را بوسه داد

او را کرد آن خاک را با عطر بیالایند و بیالودند و سر قبر را پوشانیدیم.
کاتب گوید این حکایت مخالف است با خبری که در شهر آشوب در مناقب نقل
در طی معجزات امیرالمؤمنین ذکر فرموده که کله و جمجمه را در مدائن حاضر
شده دیدند در قضیه حضرت گردش میکرد در یک مکان
از نوشیروان را نشان میداد مثلا اینجا بار تخت و اینجا ایوان
و اینجا مطبخ حضرت کله و جمجمه را فرمود بیاوردند و هم طشت آبی
و جمجمه را میان آن طشت آب گذاردند حضرت دعا کرد بامر الله کله
بزبان آمد حالا خود را گفت که من انوشیروانم در جهنم هستم
ولکن آتش مرا نمیسوزاند الی جمیع شان نشانه
دیگر در جوهره در درة الملوک است که نوشیروان روزی رفت بالای
مکانی متفرج از حالات شهر خود چشمش افتاد بیک زن بسیار جمیله
پرسید شوهر دارد این کیست گفتند زن یکی از خدمه خود مال است
نوشیروان آن مرد را مامور کرد بیکی از قراء بعیده در وقت نبود آن
زن چشم زن سلطان افتاد در خوابیت بوسه داد و
کسری او را بسوی خود طلب نمود زن امتناع نمود گفت ای ملک
عمل قبیح را از خود بشنیدم از شاه نخواهم شنید سلطان خواند
السلطان پادشاه عادل لیس الا لائق بمقام سلطنه نیست کنوز خوابیدند

اذا وقع الذباب على طعام ... رفعت یدی و نفسی تشتهیه
وتجتنب الاسود ورود ماء ... اذا كان الكلاب ولغن فيه

باز هم کسری اصرار کرد باز آن زن شعر دیگر را خواند

تاله ما نال القائل ابدا ... قد يأكل الليث من فضلة الذئب

حاصل آنست که شیر و نسیه دیگر از حیوانات را نمیخورد و لکن باقی
حیوانات فضله و ریزه های پاینده شیر را میخورند پس کسری فورا از خواهش
رفت و شوهر زن آمد آثار ورود کسری دید فورا زن را بخانه
پدر زن فرستاد بعد از زمانی پدر زن داماد خود را برد پیش امیر
نزد کسری عرض کرد من مرد از زمین مزرعه و بوستانی خریده و تصرف
نموده و از میوه آن خورده حاضر بدون علفه و سبزی نیمی داده

[illegible]

و معروف است که طایفه بجهنم میروند و نمی‌توانند یکی پادشاه عادل
و لو کافر باشد دیگر مرد سخی و لو شریر و حاتم معروف است در دنیا همیشه
بلی خوب خوب است از هر که باشد و بد بد است از هر که باشد
نوشته اند بعد از وفات حاتم برادرش خواست در جای او بنشیند
مادرش گفت هیهات نمیشود والله خیلی فرق است ما بین تو و حاتم
حاتم وقتیکه متولد شد هفت روز شیر نخورد تا اینکه طفل دیگر
در همسایگی ما بود یک پستان مرا گرفت بعد آن خود او آن وقت
حاتم پستان دیگر مرا گرفت و لکن تو وقتیکه بدنیا آمدی یک پستان
مرا بدهان گرفتی و دست آوردی بالای پستان دیگر محکم گرفتی
در کلمه طیبه از حضرت رضا سلام الله علیه فرمود که بعد از
ابن حاتم فرمود خدا از او عذاب سخت را برداشت بواسطه
سخاوت نفس او و حتی دختر حاتم را اسیر کردند آوردند خدمت
پیغمبر عرض کردم من دختر حاتم ام حضرت او را آزاد فرمود و جهاز فرمود
خلعتی و حله بخشید و او رفت نزد برادرش عدی که اسلام قرار
نموده بود او را ترغیب نمود که برود خدمت پیغمبر وقتیکه آمد
حضرت ردای خود را از دوش مبارک گسترده زیر پای عدی پهن
فرمود و خود بالای زمین نشست و جناب عدی در رکاب امیر
خدمتها کرد و پسرش در رکاب امام حسین طرماح بن عدی شهید شد

تحقیق مقام

تحقیق مقام در سبقت اسلام امیرالمؤمنین سلام الله علیه اول من آمن از
رجال امت اول من آمنت خدیجه از زنان بود در بعثت سیزده و یا دوازده
سال بود اجماع است و خلاف نیست در اول من آمن علی بود
منتهی بعضی از معاندین عثمانیه طعن زده اند که علی در سن صغر سالگی
در صغر سن بوده بواسطه عدم بلوغ بحد تکلیف ایمان علی از روی
معرفت نبوده بلکه تلقینی و تقلیدی بوده بخلاف ابوبکر و عمر در کمال عقل بودند
بعد از شیخ مفید جواب داده اولا بمقتضای بسیاری از اخبار سن مبارک حضرت
یا ده و یا دوازده بوده حتی در بعضی اخبار است سیزده و در بعضی
و هشت ساله بود که حضرت پیغمبر متولد شد و بعضی اخبار در سیزده سالگی بوده
لذا اختلاف است که سن امیر شصت سه بوده یا شصت پنج و اختلاف
بجهة اختلاف در حین تولد حضرت است ثانیا بلوغ در حد تکلیف
معتبر است در احکام شرعیه نه در احکام عقلیه منافاتی ندارد در صغر سن
باشد با کمال عقل چنانکه در قصه یحیی فرمود و آتیناه الحکم صبیا و هم
در قصه عیسی فرمود قال انی عبد الله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا و هم
مفسرین فرموده اند در قول خدا و شهد شاهد من اهلها که آن شاهد
طفل بود شهادت داد بر برائت یوسف و تهمه را از او برداشت
از گهواره بود معلوم نیست ایمان علی از روی معرفت باشد محتمل است که
تلقینی و تقلیدی باشد جواب گوئیم ایمان تقلیدی قابل فخریه و مدح
نیست که در نزد دوستان و دشمن احتجاج نمود و از مناقب جلیله
و فضائل عظیمه شمرده بود چنانچه پیغمبر بفاطمه زهرا فرمود اما ترضین
انی زوجتک اقدمهم اسلاما و هم فرمود لقد صلت الملائکة
علی و علی علی سبع سنین ذلک انه لم یکن احد یصلی من الرجال
غیری و غیر علی و خود امیر در موارد عدیده بسبقت ایمان فخریه نموده
من جمله فرمود انا الصدیق الاکبر آمنت قبل ان یؤمن ابوبکر و اسلمت قبله

فی ذکر امیر المؤمنین
محمد النبی اخی و صهری
و حمزة سید الشهداء عمی
و جعفر الذی یضحی و یمسی
یطیر مع الملائکة ابن امی
و بنت محمد سکنی و عرسی
منوط لحمها بدمی و لحمی الخ

کاتب گوید واله خیلی عجیب است کسیکه خودش محض ایمان و یاب فهمیده باشند
بلکه بشرط بلکه روح ایمان باشد طرف کنند با بت پرستهای ولد الزنا
چه کنیم که اختیار و امهال جلوگیر بابت و هم دنیا تابع اهل سیف است
امیر المؤمنین کسی است که صدوق در خصال از حضرت صادق ع مروی
روایت نماید که فرمود عرج بالنبی صلی الله علیه و آله السماء مائة و عشرین مرة
و ما من مرة الا و قد اوصی الله عز و جل فیها النبی بالولایة لعلی
و الائمة اکثر مما اوصاه بالفرائض در اصول کافی است که
راوی از حضرت صادق سؤال کرد پیغمبر چند مرتبه بمعراج تشریف
فرمود دو مرتبه و منافات ندارد با خبر که گویا که صد مرتبه یا بیست
در روح تشریف برده و صد و بیست مرتبه با روح و دو مرتبه با ...
رفته با بقیه با اسمانها در دعا وارد است و عرجت بروحه الی
سمائک سبحان من خص بالاسراء مرتبه
تقربه حیث لا کیف و تمثیله بالجسم الشبحی و ان الروح خادم
له من الله تعظیم و تبجیل در شب شنبه هفدهم رمضان شش ماه
قبل از هجرت در سن پنجاه و دو سالگی بمعراج تشریف برده در بعضی از
تفاسیر وارد قبل از هجرت یکسال معراج حضرت بوده
آیا تشرف ... در شب ... داد میزند معنا ان الله اشتری
و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله در لیلة المبیت
پیغمبر ... تشریف برد بغار ثور سه روز ماندند در این شب
اسماء ذات النطاقین دختر ابوبکر زوجه زبیر بن عوام آب و نان
می برد روز سیم حضرت پیغام داد بتوسط اسماء بمولی امیرالمؤمنین
که امشب باید سه شتر در فلان موضع حاضر باشد حضرت امیر
بتوسط مردی که نامش اریقط ابن عبد الله بود فرستاد سه شتر حاضر
... برند ناسخ التواریخ میگوید در سنه هجرت
که سنه بود از هبوط آدم شش هزار و دویست و شانزده سال شمسی
و هر سی و دو سال شمسی ... سال قمری میشود و چون سال ...
مسعود ... پنج روز و ربعی میشود و سال قمری ... پنجاه و چهار روز

... الاول ... ربیع ...

در سال ششم هجرت ابراهیم از ماریه قبطیه متولد شد و در سال زینب دختر
رسول الله از دنیا رفت و در این سال منبر از برای پیغمبر ساختند و در سال
سال هشتم عمرو عاص و خالد ابن ولید وارد مدینه مسلمان شدند و در این
سال جنگ موته اتفاق افتاد که در اراضی شام است چنانکه
پیغمبر نامه نوشته بود بحارث ... پادشاه روم بتوسط حارث ابن عمیر
ازدی شرحبیل ... او را گرفت و دستهایش را بست و گردن زد
مسلمانان ... شدند ... آمدند سه هزار لشکر فراهم کردند
... نفر که پیغمبر معین فرموده بود آمدند با صد هزار نفر طرف شدند در این
غزوه که بعد از احد ... اسلام ... رسیده بود ...
جعفر و زید بن حارثه و عبدالله رواحه کشته شدند شرحبیل ... از
امرای بزرگ لشکر روم بود جعفر حمله کرد که چشم همه لشکر ... کرد
او ... دیدند فرار میکردند ... که ... رومی
حمله کردند با نیزه ... بقتل رساندند اما زید بن حارثه شوهر ام ایمن
بود و ام ایمن اول کنیز خدیجه بود به پیغمبر بخشید پیغمبر آزاد کرد ...
امیرالمؤمنین با فواطم هجرت به مدینه و ام ایمن شوهر ... پیغمبر
او را بزید داد و اسامه از او متولد شد و زید در موته شهید شد
اما جعفر پسر ... بود ... اسلام ... چهار خصلت که در او بود
پیغمبر ... عبدالله جعفر ...
... امیرالمؤمنین ...
اما ... و در سال هشتم ... فتح مکه شد که پیغمبر ... هزار ...
هزار ... رسیدند ... ابوسفیان بتوسط عباس ...
پیغمبر ... مسلمان شد ...
حضرت رسول ... خالد بن ولید ...
...
... خالد ...
... قریش ...
... کعبه ... پیغمبر ... لیطوف خلق المسجد الحرام
ان الله امرنی و محلقین رؤسکم و مقصرین لا تخافون ...
... ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد
خانه ام هانی ... پیغمبر ... فرمود ...

سوره فتح را میخواندند تا رسیدند بکعبه سیصد و شصت بت منصوب بود حضرت
با چوب دستی اشاره میفرمودند تا بت ها یک یک برو میافتادند و میفرمود
جاء الحق و زهق الباطل و خدیجه ترا تا بالای دیوار کعبه
نصب کرده بودند امیر علیه السلام عرض کرد یا رسول الله پای مبارک بدوش
من بگذار ارو سوار شو نتمکن فرمود علی علیه السلام تو پای رکب اند احت
بعد فرمود بلال ابن رباح برو بالای بام کعبه اذان بگو وقت
اذان گفت در بیستم شهر رمضان بود بعد غزوه حنین شد
پس جمع عظیم شد ابو بکر چشم زد لشکر بسیار که ده هزار نفر بودند فرار
نمودند مگر امیر با جمعی معدود که خدا ملائکه بسیار فرستاد
در سال نهم غزوه تبوک واقع شد در نقطه جنگ هوای گرما بود مردم
رومیان ولی از ترس لشکر اسلام فرار کرده و بیست هزار بودند خود سعی تر الف
برد و علی را در مدینه خلیفه گذارد مردم گفتند علی نبرد جهت
اینکه شوم بود معاف از او را از لشکر رسید امیر سعید
رد است روانه شد بعد مدتی آمد از جهت عرض کرد فرمود الا
ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی منافقین هم شد
میرفت چاه کندند تا حضرت بوشیده شد که در جمعت علی سقفه جاه
از اول کشید درزا عقب مولا تا اصحاب سواره از روی فوقه
عبور نمودند و رفت منافقین خوار شدند در این غزوه غنیمت
بسیار آوردند اولا الحقه به پادشاه الحدود آن اطراف بود
بعضی تجزیه شد بعد امان نامه نوشت تا آنکه دو مبین خالد
ولید با لشکر مامور شد بگرفتن دومة الجندل پس اکیدر پادشاه
انجا بوار شد داخل شهر شدند اکیدر جمیع املاک کرد او را
گرفتند غنیمت بسیار خدمت حضرت آوردند و خواهش صلح نمود و از
طرف دیگر پادشاه روم تحقیق کرد دید پیغمبر موعود است بلی
تابعین خود اسلام اختیار کنید قبول نکردند و خود اسلام
آورد ولکن از ترس زوال سلطنت اظهار ننمود پیغمبر مامور
بجنگ او نشد مراجعت فرمودند تبوک تا مدینه چهارده منزل
در آخر سال نهم بر قول علماء نصارای نجران فرستادند برای اختبار
پیغمبر که عاقبت عنوان مباهله کشی آمد

در الکلام دیدم

و در سال دهم حجة الوداع و عنوان خم غدیر در ذکر الغدیر از مراتب
که هیهات این سرا گفت در خواب دیدم امیرالمؤمنین را فرمود بگو این
اشعار بکتب نما ویوم الدوح دوح غدیر خم الخ در آخر شعر
ارغوانی ملحق فرمود ولم ار مثل ذاک الیوم یوما ولم ار مثله
حقا اضیعا و در آن روز عمرو عاص اشعار ذیل انشاد کرد
با آل محمد عرف الثواب وفی ابیاتهم نزل الکتاب وهم
حجج الاله علی البرایا بهم و بجدهم لا یسترا و لا سیما
ابوالحسن علی له فی الحرب مرتبة تهاب طعام سیوفه
مهج الاعادی وفیض دم الرقاب له شراب علی الدر و الذهب
المصطفی وباقی الناس کلهم تراب هو البکاء فی المحراب لیلا
هو الضحاک اذا اشتد الضراب هو النبأ العظیم و فلک نوح
و باب الله و انقطع الخطاب که امام خزیمه ۳ از ارجوزه
حسان گفت یناد بهم یوم الغدیر نبیهم الخ
چهارده نفر روسای منافقین معاهده کردند که در باب کردند بیعت نمود
ظلم را عطا له عبدالرحمن عوف سعد ابی وقاص ابو عبیده جراح
معاویه عمرو عاص ابو موسی اشعری مغیرة بن شعبه اوس بن حدثان
ابو هریره ابو طلحه و بعضی که ذکر صحیفه ملعونه بخط سعد
سعد ابی وقاص نوشته شد ابو عبیده جراح بردند و جمعی حاضر شدند
در آن شدند ابو سفیان حرب عکرمه ابو جهل صفوان امیه
خالد ابن ولید و جمعی دیگر کاتب گویند معلوم نشد منافقین در مکه
صحیفه ملعونه نوشته اند که تا خلافت را از علی بگیرند خلافت گشتند
دیگر در مدینه مراجعت از حجة الوداع سر ظاهر شده از قرعی
تعاد رفته
صحیفه شد در ذکر مجمع الکلام از بساط حال آنچه شیع بود
که ادعای خدائی کرده رفت آمد مدینه اسلام آورد در آن سال
مسیلمه کذاب صد هزار نفر را گمراه کرد با ادعای نبوت و سجاح
دختر حارث از بنی تمیم ادعای نبوت کرد حنیفه از بنی
ملعون مؤذن او بود مسیلمه او را ملاقات کرد دید دختر حنیفه
معاشرت او را اختیار کرد با هم صلح کردند در زمان ابو بکر خالد ابن ولید
با بیست هزار نفر رفته جنگ شد مسیلمه فرار کرد و خشرا و ولوخت

در مرتبه

تاریخ ولادت بعمر ۳ شش هزار و صد و شصت و سه سال بعد از
هبوط آدم بوده سنه شمسی اما سنه قمری تقریبا شش هزار و
سیصد و پنجاه و پنج سال و هفت ماه بعد از هبوط بوده چون
هر سی و دو سال شمسی تقریبا سی و سه سال قمری میشود و حضرت آدم
نهصد و سی سال عمر کرده مدفنش در مسجد خیف و گفته شده در جبل
ابو قبیس بود نوح آورد بنجف اشرف و ولادت حضرت
خاتم ص پنج هزار و ششصد و هشتاد و ۳ سال بعد از ولادت
هبة الله بوده و حضرت شیث نهصد و دوازده سال عمرش بود
و قبر جناب شیث در خارج شهر موصل است جنگل چه قبر جناب
جرجیس در خود شهر موصل است و قبر جناب دانیال نبی در
شوش است از توابع شوشتر که عمرو عاص در فتوحات بخاریه
حکم کرد با بد حکما باز شود دیدند بالا سنگی تر و تازه خوابیده است
نوشته بخدمت عمر داده از امیر ع پرسید حضرت فرمود دانیال است
و بنده در دفتر مفصل نوشته ام
و پنج هزار و سیصد و [illegible] سال بعد از ولادت ادریس ع بوده و اسم
شریف ادریس اخنوخ بن یارد بن مهلائیل بن قینان بن انوش
ابن شیث بن آدم و جناب ادریس را مثلث میخوانند چون هم
پیغمبر بوده و هم سلطان و هم حکیم بود اول کسی بود استخراج علم حکمه
و علم النجوم و علم ریاضی نمود حکمة الهی و طبیعی هم بنیان نمود اول
کسیکه بقلم خط نوشت ادریس بود و در سیصد و شصت و پنج عروج
بآسمان نمود و چهار هزار و پانصد و شصت و یک سال بعد از ولادت
حضرت نوح بن ملک ابن ادریس بود بین نوح و آدم هشت پدر فاصله
و عمرش مختلف است در دار السلوک از ابن عباس که عمرش هزار و
چهارصد بوده [illegible] پنجاه سال قبل از بعثت و نهصد و پنجاه
بعد از بعثت و قبر او از طوفان [illegible] سال بعد از طوفان قبر
در نجف اشرف و ۳ هزار و سیصد و چهل سال بعد از ولادت
حضرت ابراهیم خلیل بوده و عمر ابراهیم صد و [illegible] سال و قبر او
و حضرت اسحق و ساره خاتون در شهر خلیل است نزدیکی بیت المقدس
از شهر مزبور تا کنعان قریب نیم فرسخ است پسر تارخ بود و با خاء مهمله
و نجده پدر فاصله تا آدم است غالب این تاریخها از ناسخ التواریخ
و ۲۳ هزار

و عمر حضرت یعقوب [illegible] صد و چهل و هفت سال بوده و فاصله مابین
ابراهیم و یعقوب [illegible] پدر بوده و قبر حضرت اسمعیل و والده اش
حضرت هاجر با جمعی از انبیاء در حجر اسمعیل است و قبر یعقوب در نزدیکی رکبان
است منسوب به ابی العرب قیداد ابن اسمعیل ابن ابراهیم است
و ۳ هزار و پانصد و چهل و هفت سال بعد از ولادت شعیب پیغمبر بود
و عمر شعیب [illegible] و [illegible] سال و قبرش در بیت المقدس است و بلعم و باعور
برادرزاده شعیب پیغمبر بودند و ۳ هزار و چهار صد و پانزده سال بعد از
ولادت موسی کلیم بوده و حضرت موسی و برادرش هارون پسران عمران بن
مصهر ابن ناهث ابن لاوی بن یعقوب ابن اسحق بن ابراهیم بوده در مجمع
البیان است هارون از برادرش موسی شش ماه بزرگتر بود عمر حضرت موسی ع
صد و بیست سال و قبرش در شش فرسخی بیت المقدس است عوج بن عناق
بدست حضرت موسی بدرک رفت و ۳ هزار و سیصد و نود سال بعد
از ولادت یوشع ابن نون وصی موسی ع بوده و یوشع خواهرزاده حضرت
موسی بوده و [illegible] صد و بیست سال عمر کرده قبرش در کفر حارس ده و قریه
است از شام و در خارج کاظمین قبریست در مسجد بعد قبله مسجد براثا
اولا هم نسبت میدهند بیوشع [illegible] و ۳ هزار و ششصد و [illegible] سال بعد از
ولادت حضرت داود بود و عمر داود [illegible] سال بود و ۳ هزار [illegible]
هفتاد و [illegible] سال بعد از ولادت حضرت سلیمان بود و عمر سلیمان
پنجاه و یک سال بود و قبر حضرت داود و سلیمان در بیت المقدس است
و ۳ هزار و هفتصد و نود سال بعد از ظهور حضرت لقمان حکیم بوده
و مدت عمر لقمان [illegible] سال و قبرش در ایله شهریست کنار دریای
قلزم گفته شده اوایل حجاز است و اوایل شام و آن شهر یهودیان
است از اعمال فلسطین و در روضات است که قبر لقمان در طبریه [illegible]
که پیغمبران [illegible] باشند و [illegible] در روضات [illegible] حکیم را در
از تلامذه لقمان بوده است که در علم نجوم ماهر بود قبرش در فارس است
ایضاً از تلامذه لقمان است فیثاغورث که در علم موسیقی بسیار ماهر بود
و بقراط حکیم شاگرد [illegible] است و سقراط حکیم شاگرد بقراط
است و افلاطون شاگرد تلمیذ سقراط است و ارسطو تلمیذ افلاطون
و بلیناس حکیم تلمید ارسطو است جالینوس حکیم تلمید بلیناس است

و قبر حضرت [illegible] و عمر اسمعیل [illegible] یعقوب [illegible]

در کتاب منتخب التواریخ که واقع با احاطه و اسلوب خوب جمیع کرده
در ص ۳۰۸ در عنوان مجدد دین اسلام بهر ماه [illegible]
مجدد در این ماه اولی حضرت امام محمد باقر و صادق علیهما السلام
و شهادت حضرت باقر علیه السلام علی الاصح در دوشنبه هفتم ماه ذی الحجه
سنه صد و چهارده هجری و از سلاطین در آن حدود عمر
ابن عبد العزیز بود که بواسطه سب امیر المؤمنین ضعیف شده بود
و مجدد ماه ثانیه حضرت ثامن الائمه بود و رحلت حضرت [?]
ماه صفر سنه دویست و سه و از سلاطین مامون الرشید بود که
بغداد و مملکت از علمای اثنا عشری آورد بحیله [?] تحقیق
حضرت همه را باطل کرد مجدد در این ماه سوم جناب ثقة الاسلام
محمد بن یعقوب کلینی بود که کتاب اخبار و احادیث اصول الدین
ماه را ترتیب نمود از اول کتاب طهارت تا آخر دیات بر جزئی
در هر باب خود ذکر فرمود و اصول را نیز در اواخر جمع آوری کرده
در تدوین آن سال همه را نوشت که اضبط و اتقن کتب شیعه
الکافی کاف لشیعتنا امام عصر در شأن کتاب مرقوم فرموده و معاصر
و در شأن در زمان سلاطین آل بویه بودند عماد الدوله بلند
و لکن چون در آن اوان قرامطه که رئیس ایشان ابوطاهر بود
بمکه معظمه مستولی شده هزار حاجی محرم را روز عرفه بقتل رسانید و
حجر الاسود را از رکن عراقی برکند و بلاد اسلام را خراب کرده
فتک و غارت نمود لیس مقتدر بالله عباسی دین اسلام را رواج داد
و همه قرامطه را قلع و قمع کرد و رحلت جناب کلینی در بغداد سنه
سیصد و بیست و نه بود که سنه تناثر النجوم و مقبره اش در
جسر بغداد معروف است و در همین سال جناب علی بن محمد سمری
که آخر نواب حضرت حجت بود از دنیا رفت و هم در این سال
علی بن بابویه قمی پدر شیخ صدوق از دنیا رفت مجدد ماه
رابعه جناب علم الهدی سید مرتضی المسمی بعلی ابن حسین ابن
موسی ابن محمد ابن ابراهیم ابن موسی ابن جعفر بود تولد ایشان در
سنه سیصد و پنجاه و پنج رحلت در پنجم ربیع المولود سنه ۴۳۶
چهار صد و سی و شش در حلب انجاب

[illegible]

برادر مادر فاطمه زهرا سلام الله علیها در خواب از تلامذه جناب
شیخ مفید بود بعد سید مرتضی و سید رضی که مفتوح شده برای ایشان
انواع علوم و فضائل که مشهور است در آفاق ثقة الاسلام
نور سعید ماجده والده ماجده شان فاطمه بنت الحسن ابن احمد
ابن حسن الناصر الاصم صاحب دیلم ابن حسن ابن علی ابن ابی طالب
و در زوج و رجال [?] از سید مرتضی نقل فرموده

شبت علی الدنیا فقلت الی متی ... اکابد هم بره لیس ینجلی
اکل شهیق حد علی الجدود ... حرام علیه العیش غیر محلل
فقال التئم یا ابن الحبیب [?] ... سهم صادق حین طلقتنی [?]

بعضی از علما فرموده اند مجدد در این ماه رابعه شیخ مفید است الملقب
بابی عبد الله محمد بن محمد بن نعمان که امام زمان از طرف نامه برای ایشان
فرستاد در توقیع نوشته بود للاخ السدید الولی الرشید الشیخ المفید
ابی عبد الله محمد بن محمد بن نعمان ادام الله اعزازه و کتب مؤلفه شان
مشهور در کتب رجال مسطور که امام زمان سلام الله علیه در رثای [?]
بالا قبر نوشت

و شیخ مفید نیز در زمان عضد الدوله دیلمی ابن رکن الدوله بود عماد الدوله
از سلاطین آل بویه و مجدد در این ماه پنجم امین الاسلام ابو علی فضل
ابن حسن طبرسی بود صاحب کتاب مجمع البیان در تفسیر قرآن
و ایشان در زمان سلاطین سلجوقیه بوده اند مثل الب ارسلان
و طغرل بیک و رحلت ایشان در شب عید قربان سنه بالضبط
چهل و هشت در سبزوار بود سالکی و مدفن ایشان در میان قتلگاه
مشهد مقدس معلوم است در روضات الجنات است دفن فی معتقل
الرضا و وجه تسمیه آنجا بقتلگاه آنکه در اواخر دولت صفویه بعهد
عبد الله خان افغان آنجا قتل عام واقع شد و پسر ایشان رضی
الدین ابو نصر حسن بن فضل صاحب مکارم الاخلاق و سبط
ایشان ابو الفضل علی بن حسن بن فضل صاحب کتاب مشکوة الانوار
معلوم شد

و محمد در این ماه ششم سلطان المحققین محمد بن محمد بن حسن طوسی المعروف
بخواجه نصیر طوسی وزیر هلاکو خان ابن تولیخان بن چنگیز خان بود
و چنگیز خان اول از سلاطین مغول بود و اینها بعد از سلاطین خوارزم
شاه در ایران سلطنت کردند ترویج نکرد احدی از علمای اعلام مذهب
حقه امامیه مثل مرحوم خواجه نصیر رحمة الله علیه و قبل بعد از آن رأی کلی
بود که فرمود قبل از این تقیه میکردی بعد از استعصم که تقیه نبود چرا
کفشی آسمان از خوف نبارد
در نزد خواجه ثابت شد که شیر بیت بود امر کرد انقد چوب زدند که بمرد
تولد خواجه در سنه ۵۹۷ و نود و هفت شنبه یازدهم شهر جمادی
الاولی و رحلتش آخر روز دوشنبه یوم الغدیر سنه ششصد و هفتاد و دو
قبرش در رواق بالای سر حرم کاظمین علیهما السلام معلوم است

و محمد در این ماه هفتم علامه علی الاطلاق حسن بن یوسف بن مطهر
حلی الملقب به آیة الله و از مستدرک استفاده میشود علامه حلی و
همشیره زاده محقق اول بوده و در علم اصول و فقه تلمذ محقق بوده
و در علم حکمه و کلام در نزد خواجه تلمذ فرموده و مرحوم علامه حلی بود
که سبب گردید از شیعه شدن سلطان محمد خدابنده ابن ارغون خان
ابن اباقاخان بن هولاکو خان بن چنگیز و ولادتش در شهر حله نوزدهم
ماه رمضان سنه ششصد و چهل و هشت و رحلتش در بیست و یکم
محرم الحرام سنه هفتصد و بیست و شش و قبرش در نجف اشرف معروف

محمد در این ماه هشتم الشیخ الشهید السعید محمد بن جمال الدین معروف
بشهید اول که از تلامذه فخر المحققین پسر علامه حلی بوده در اواخر
امرش و شهادتش در نهم جمادی الاولی سنه هفتصد و هشتاد و
شش و در عهد سلطنت امیر تیمور گورکان که اول سلاطین تیموریان

محمد در ماه نهم شیخ علی بن عبد العال کرکی عاملی شارح قواعد
قواعد الاحکام علامه المدعو به مروج المذهب الاثنا عشریه و بعض
از اهل سنت او را مخترع مذهب شیعه میدانند در حقی که تقیه شده
که بعد از خواجه نصیر احدی مثل محقق ثانی اعلای اعلام مذهب
جعفری ننمود حکایت شده در عهد شاه طهماسب بن شاه
اسمعیل یک روز مرحوم محقق با سفیر روم که سنی بسیار متعصب بود
در مجلس سلطان حاضر بودند سفیر بمحقق عرض کرد تاریخ اختراع مذهب
شیعه مذهب ناحق است

شیعه مذهب ناحق است که سنه نهصد و شش بود که در آن سنه
شاه اسمعیل صفوی اول از سلاطین شیعه بود برادرش بود
که عدد مذهب ناحق نهصد و شش است و عمر احسن از زمان
شاه اسمعیل شده و عدد مذهب ناحق مطابق است با سنه
جلوس شاه اسمعیل صفوی که نسب اینها بموسی کاظم علیهم السلام مطلقه
میرسد مرحوم محقق فوراً و بدیهتاً فرمود ما عرب هستیم کلام ما
را بلغت عرب جاری است نه عجم و در لغت عرب باید مذهب را بالاضافه
گرد بضمیر متکلم مانند کلمه هو مذهبنا حق نه مذهب ناحق
نه مذهب ناحق که عجم بگوید و در روضة الجنان از تاریخ جهان
آرا نقل کرده که محقق ثانی در نجف اشرف در یوم غدیر سنه
نهصد و چهل از دنیا رفته مدت ما بین شاه طهماسب و تاریخ
رحلتش مقتدای شیعه است و ظاهراً قبرش در نجف است و لکن
معلوم نیست و پسرش شیخ عبد العال کرکی تاریخ رحلتش سنه
نهصد و نود و نه بوده که ماده تاریخ این مقتدای شیعه است
در روضات الجنات است که محل دفنش در مشهد مقدس
در دار السیاده مبارکه است

و محمد در این ماه دهم شیخ
الشیخ الاسلام و المسلمین بهاء الملة و الدین محمد بن حسین عاملی
المشهور بشیخ بهائی ولادتش در بعلبک روز پنجشنبه هفدهم
محرم سنه نهصد و پنجاه و سه و رحلتش دوازدهم شوال سنه
هزار و سی و یک و قبرش در مشهد مقدس معروف و مشهور است
و ایشان وزیر شاه عباس اول ابن سلطان محمد بن شاه
طهماسب بن شاه اسمعیل بودند

محمد در این ماه یازدهم مرحوم
مولانا محمد باقر ابن محمد تقی ابن مقصود علی اصفهانی المشهور
بمجلسی و ترویج ایشان شاید از ترویج خواجه نصیر کمتر نبود
و هم از ترویج محقق ثانی نیز در مستدرک از تحفه عبد
الحی ناصبی نقل کرده که گفته لو سمی دین الشیعه بدین
المجلسی لکان فی محله و در دار السلام از مرحوم صاحب
جواهر نقل میکند که در خواب مجلس بسیار بزرگی دیدم که بر در
آن جا بسیار داده الله بن اذن گرفتم داخل شدم و دیدم جمیع
از علمای متقدمین و متاخرین در آن مجلس حاضرند و در

و در صدر مجلس علامه مجلسی نشسته تعجب کردم سؤال کردم از جواب
که چرا مجلسی از همه بالاتر نشسته گفتند چون در نزد ائمه صلواة الله
علیهم معروف است بباب الائمه و جهة اینکه باین مقام و منزلت
رسیده این است در میان شیعیان سنت نمود چادرشب را بر زوار
و از آقا احمد ابن آقا محمد علی ابن آقا باقر بهبهانی در کتاب
مرآت الاحوال نقل کرده نیست ملکی را از بلاد اسلام و کفر مگر اینکه
از تصانیف مرحوم مجلسی در آن بلد هست و گویند وقتی جمعی
از مسلمانان میان کشتی نشسته بودند طوفانی شد ایشان کشتی خود
بتعب زیاد بجزیره از جزایر کفار رسانیدند که ابدا اثری از آثار
اسلام نبود ناگهان شخصی ایشانرا میهمان کرد و معلوم شد این
شخص مسلمان است گفتیم اهل این بلد همه کافر هستند سبب چیست
که تو مسلمانی رفت میان کاشانه این کتاب حق الیقین مجلسی را آورد
گفت که من از برکت این کتاب مسلمان شدم و ولادت مجلسی در
سنه هزار و سی و هفت موافق جامع کتب بحار الانوار و رحلتش
روز شنبه بیست و هفتم شهر رمضان سنه هزار و صد و یازده موافق
با این مصراع ماه رمضان که بیست و هفتش کم شد
تاریخ وفات باقر اعلم شد قبر شریفش در اصفهان مشهور
معاصر با آخر سلاطین صفویه شاه سلطان حسین بوده باقر
محمد رالی ماه چراز دیم معلم الفقها مولانا آقا محمد
ابن محمد اکمل بهبهانی بود تولدش در اصفهان در سنه
هزار و صد و هفده یا بیست و هفت رحلتش در کربلا سنه هزار و دویست
و هشت بود مرقد شریفش در رواق حضرت سید الشهداء است
پایین پای شهدا معلوم است ایشان معاصر سلطان
محمد خان قاجار ملقب بآغا ابن محمد حسن خان ابن فتحعلی
خان قاجار و محمد در ماه سیزده هم آیة الله الحاج میرزا
محمد حسن شیرازی ابن میرزا محمود حسینی در رحلتشان در سامرا
شب چهارشنبه بیست چهارم شعبان سنه هزار و سیصد و
دوازده سیزده چراز ده کاتب عبد الغفور گوید در آن
سنه دو در فرامان عراق بودم که اول بهار حرکت کردم بجهت
کربلای معلا حیدر قبل از حرکت در خواب دیدم میان زمین
و آسمان ایستاده اذان میگویم خبر رسید که میرزا شیرازی رحلت
نمود در چهار

پس در هر عصری و این برهه جسم و روح با هم مرکب و مؤلف شدند
و دین را تازه گردیدند و حضرت جسمانی که سلاطین باشند قوه مجریه
بودند که احکام را بموقع اجرا میگذاردند گرچه هر یک سهو کردند
و لکن میخواهم باز ساعیه را قدری شرح دهم که سلطان محمد ابن
ارغون خان ابن اباقا خان ابن هلاکو خان در اول شوال
سنه هفتصد و نوزده از دنیا رفت چون ملکوتش رسید که دین
محمدی بمرتبه ضعیف شده که مردم در نماز بعد از تشهد ترک صلوة
بر محمد و آل محمد شدند آنمرحوم جامع سلطانیه حکم کرد با حضار
علمای اسلام از فضلای صلواة بر محمد و آل سؤال کرد باتفاق گفتند
بحکم خدا صلواة بر محمد و آل لازم است علما شافعی گفتند بدون
صلواة در تشهد نماز باطل است بعضی گفتند امام اعظم ترک
صلواة را مکروه میداند سلطان محمد خدابنده گفت چرا باید
صلواة بر آل مخصوص پیغمبر خاتم باشد نه سایر انبیاء همه از جواب
عاجز شدند خدابنده گفت من میفهمم که چون معاندین پیغمبر گفتند
نسل پیغمبر خود بیده قطع کشد بلکه همه ان شانئک هو الابتر
نسل خود شانرا قطع کرد کسی از آنها نمانده اگر هم باشند کم هم
و در نسل پیغمبر القدر است که خود کسی عمدا الله و صلواة بر محمد
ایشان لازم شد که موجب اثبات اولاد و ذریه پیغمبر باشد
دیگر چون ادیان تمام پیغمبران در محل نسخ بود بجز دین خاتم
که تا قیامت باید باشد لهذا تا بعد پیغمبر لازم است برای اثبات
اولاد پیغمبر تا قیامت صلواة را بر انها فرستند و هم فرمود باید که
نیز لازم است بدون اذن اولادش در مملکت محمد و آل که
اول آل محمد علی و آخر محمد مهدی است تصرف کنیم و الا
غاصبیم علما تصدیق کردند پس امر فرمود خطبه بنام ائمه اثنی عشر
بخوانند و سکه بنام ایشان زنند الحمد لله کاتب گوید در این آیة
انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون ذکر در تفسیر قرآن است
و در تأویل اوصیاء پیغمبر خداوند وعده کرده حفظ کا...
نموده حفظ

در مختصر از تاریخ فاطمه زهرا سلام الله علیها والده ماجده ایشان
خدیجه بنت خویلد ابن اسد ابن عبد العزی ابن قصی که جد
پیغمبر است و والده خدیجه فاطمه بنت زائده ابن اصم ابن
رواحه ابن حجر ابن عبد ابن معیص ابن عامر ابن لوی ابن غالب ابن
فهر است عوام پدر زبیر برادر [illegible] خدیجه است که زبیر عمه
زاده پیغمبر و امیر المؤمنین است و خالو زاده فاطمه
خدیجه اول زوجه عتیق ابن عائذ مخزومی بود دختری آورد جاریه
نام پس تزویج شد با ابو هاله ابن منذر اسدی ازاو هم پسری
آورد هند نام و بعد از آن به شوهری پیغمبر سرافراز شد در بحار
مجلسی بود که پیغمبر ذکر خدیجه بسیار مینمود و توصیف میفرمود عائشه
عرض کرد چه قدر توصیف میکنی خدیجه را او زن پیری بود خدا
از تو گرفت تبدیل کرد زن جوانی بهتر از او پیغمبر غضبناک
شد فرمود لا والله ما ابدلنی الله خیرا منها آمنت بی اذ
کفر الناس و صدقتنی اذ کذبنی الناس و واستنی
بمالها اذ حرمنی الناس و رزقنی منها الولد دون غیرها
عائشه عهد کردم ذکر حرف خدیجه نزنم تولد فاطمه در بیستم
جمعه بیستم جمادی الثانی مجلسی میفرماید مستحب است زیارت فاطمه
در اوقات شریفه پنج سال بعد از بعثت که چهل و پنج سال از
سن شریف پیغمبر گذشته بود بعضی میفرمایند دو سال قبل از
بعثت بود و از سن مبارک ~~[illegible]~~ سی و [illegible] سال [illegible]
اول اقرب است و در روز هجرت از سن مبارک فاطمه علیها السلام
هشت سال و هشت ماه و ده روز در سنه یازدهم از هجرت
از دنیا رفت در سال رحلت پدر بزرگوارش اختلاف معتد به
در اینها هست لکن اختلاف در حواله آن مخدره است بعد از پدر
که از هشت ماه زیاد گفته شده و از چند روز کمتر هم گفته
و بنابر تحقیق سن آن مخدره هفده سال و یازده ماه و سیزده روز
بوده مجلسی در بحار میفرماید بیت فاطمه بین المعرکة [illegible]
در کشف الغمه دارد بعد از عصر مصباح انوار از حضرت صادق
در وقت ارتحال فاطمه حسن و [illegible] حاضر نبودند حسنین ع

تشریف آوردند

تشریف آوردند دیدند مادر رو بقبله خوابیده امام حسین [illegible] آمدند
[illegible] دست ها را عرض کرد برادر جان آجرک الله فی الوالده
حسین گریان آمدند مسجد مولانا خبر کردند حضرت تا شنید غش کرده بود
بعد تشریف آورد وصیت نامه از زیر سر فاطمه بیرون آورد نوشته
بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما اوصت به فاطمه بنت رسول الله اوصیت
و هی تشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و ان الجنة
حق و النار حق و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من
فی القبور یا علی انا فاطمه بنت محمد زوجنی الله منک لاکون لک
فی الدنیا و الاخرة انت اولی بی من غیری حنطنی و غسلنی و
کفنی باللیل و صل علی و ادفنی باللیل و لا تعلم احدا و استودعک
الله و اقرء علی ولدی السلام الی یوم القیمه مجلسی در بحار میفرماید
اصح آنست آن مخدره در خانه خود دفن شده چنانچه در اصول
کافی از محمد ابی نصر روایت است که سئلت ابا الحسن عن قبر
فاطمه فقال دفنت فی بیتها فلما زادت بنو امیه فی المسجد صارت
فی المسجد که فعلا ضریح بین منبر و قبر رسول الله است مسلما امکان دارد قبر فاطمه
امام زمان هم فرمود عند قبر ابیها وصیت فاطمه ع که قبرم را [illegible]
اما صداق آن مخدره پانصد درهم شرعی که [illegible] از ده نخود و سه [illegible]
نخود است پس هر چهل درهم [illegible] و یک مثقال [illegible] صیرفی میشود که پانصد
درهم شرعی [illegible] و [illegible] مثقال [illegible] صیرفی میشود به قران
یک [illegible] چهار نخودی [illegible] قران [illegible] میشود درهم
بعض اخبار دارد خمس دنیا و ثلث بهشت و چهار نهر از دنیا نیز
مهر آن مخدره است و چنانچه در بحار حضرت باقر فرمود که جبرئیل
عرض کرد خدا میفرماید و جعلت نحلتها من علی خمس الدنیا و ثلث
الجنة و جعلت لها فی الارض اربعة انهار الفرات و نیل
مصر و نهروان و نهر بلخ و زوجها انت یا محمد بخمس مائة درهم
تکون سنة لامتک در مصباح المتهجدین دارد که روز اول ماه
ذی حجه فاطمه را پیغمبر تزویج فرمود با امیر المؤمنین و مجلسی در جلاء العیون [illegible]
شیخ مفید [illegible] روایت کرده اند که [illegible]
سادات [illegible] سنه [illegible] محرم سال سوم از هجرت بوده
[illegible] که عقد در ذی حجه بوده زفاف ۲۱ محرم [illegible]

ام ایمن عرض کرد یا رسول الله فاطمه را تزویج کردی چرا بر سرش نثار نفرمودی
فرمود در آن وقت خداوند امر کرد باشجار بهشتی که نثار نمایند از
حلی و حلل و استبرق و یاقوت و زمرد از جواهرات حمیری گوید

لقد بخل الجلیل بحیل نثرا   فی ظل طوبی من متون زبرجد
یشهد الملائکه الکرام و ربهم   وکفی بهم و بربهم من شاهد

و نثرت طوبی علیهم لؤلؤا و زمردا متتابعا لم یعقد کوفه
در کشکول والد ماجد بهائی شیخ حسین عاملی نقل کرده که در مسجد
در در سنگ دیده نوشته   انا درّ من السماء نثرونی الحی

در سیزده گان از مفضل ابن عمر از حضرت صادق روایت مفصلی
نقل کرده از جمله فقرات فرمود روز قیامت خدیجه کبری و فاطمه
وارد و محسن سقط شده همراه فاطمه صیحه زنان فرماید هذا یومکم
الذی کنتم توعدون الیوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا
و ما عملت من سوء تود لو ان بینها و بینه امدا بعیدا بنت
مفضل عرض کرد چه معنا دارد در معنی اذا الموؤده سئلت بای
قتلت حضرت گریه شدیدی کرده فرمود روز ... مراد ... که پشت شکسته
موؤده محسن سقط شده فاطمه است هر که غیر این بگوید تکذیبش نمائید
در احتجاج در خبر مفضل حضرت مجتبی بمغیرة ابن شعبه فرمود یا مغیره
فانت لله عدو و لکتابه نابذ و لنبیه مکذب و انت
الزانی و قد وجب علیک الرجم تا آنجا که فرمود و انت ضربت
فاطمه بنت رسول الله حتی ادمیتها و القت ما فی بطنها

اما اولاد فاطمه منحصر است به سه پسر و دو دختر حسن و حسین و محسن و زینب کبری
و ام کلثوم کبری اما مخدره زینب را عقیله بنی هاشم میخواندند و از
امام حسین فدای کوچکتر بود و عقیلت خدرت شد به امهات خطبه در
جود فاطمه را که در مسجد در خصوص فدک خوانده بود تماما را
حفظ و ضبط داشت معلوم میشود که در خدمت مادرش بوده استفاده
از پسر عمو و نوه عمو خود عبد الله جعفر چهار پسر داشت و یک دختر علی و عون
و عباس و محمد و ام کلثوم و این مخدره در خواستگاری مروان بیاید که
بو سعید او را امکین فرمود با ام کلثوم مخدره شباهت دارد و دختر سعد
ام کلثوم که خاله اش بود در عمدة الطالب است ام کلثوم دیگر
دختر فاطمه نامش رقیه الکبری بود ولی مخدره است که بعضی گویند
عمر مجبورا و تهدیدا او را ازدواج نمود چون آمد خدمت امیر

جز رستگاری کرد امیر المؤمنین عذر آورد که او بچه است عمر آمد نزد عباس
عمویت بعمر گفت آیا در من عیبی است گفت چه شده مگر گفت خواستگاری
ام کلثوم نمودم امام مرا رد کرده قسم بخدا از برای شما کراهتی بخواهم کرد
و شما را اقامه میکنم که او دزدی کرده دستش را ببرم لا اقطعن
یمینه عباس آمد خدمت امیر خبر داد گفت عمر اینطور گفته امر را
بمن واگذار اید که والد از ناچار خیابات بست امیر واگذار بعباس فرمود
عمر آن مخدره را تزویج نمود حسب الظاهر جز دو رکعت از سید طاوس
در طرائف روایت کرده است و تا بشد معکس سن خبر را کرده العهده
مرحوم اعتماد السلطنه در کتاب حجة السعاده می نویسد زینه تیکه بسر اهل
وارد مجلس یزید کرده بودند سفیر روم آنجا حاضر بود پرسید اینها از چه
طائفه اند یزید گفت از بنی هاشم تمام صاحب سیر بود پرسید گفت حسین
ابن علی گفت کدام علی گفت داماد پیغمبر سفیر گفت یکی از دختران علی
زوجه عمر ابن خطاب بود یزید گفت مگر تو دیده بودی گفت بلی علی
میشناسی و دختر او را میشناسی گفت بلی انگشت من ان مخدره
بود که از زوجه امیر طور با شأن نبود
ولی ام کلثوم یقینا در حجله نشده اولاد از عمر دانسته زید ابن عمر و جنبه
بنت عمر لیلی و ام کلثوم در زمان امام حسن از دنیا رفت اول پسرش
زید در یک روز بعد خودش بعض مغرضه شد نقد کرد با عمر محلی
و هم شیخ حر عاملی در وسائل الشیعه از عمار یاسر نقل میکند که
اخرجت جنازة ام کلثوم بنت علی و ابنها زید بن عمر و فی الجنازة
الحسن و الحسین و عبد الله بن عمر و عبد الله بن عباس و ابو هریرة فوضعوا
جنازة الغلام مما یلی الامام و المرأة وراءه و قالوا هذا هو
السنة   و بعضی هم گفته اند که حضرت امیر جنیه را امر فرمود که
شبیه ام کلثوم شد و عمر او را گرفت بعد از عمر از شر رها

و هم از کنیزان فاطمه سلام الله علیها فضه خادمه بود

قوله و از کنیزان فاطمه یکی ام ایمن است چنانچه در کتاب اصابه و کتاب
خیرات حسان است ام ایمن کنیز عبدالله و آمنه خاتون بود
نامش برکه بنت ثعلبه بعد در حضانت ام ایمن بود و او
شوهر اولش عبید حبشی بود و ایمن از او متولد شد شوهرش
مرد و ام ایمن به پیغمبر منتقل شد و حضرت او را به زید بن حارثه
تزویج فرمود و زید بن حارثه در جاهلیت اسیر شد در بازار
عکاظ فروخته شد حکیم بن حزام برای خدیجه آورد و خدیجه
او را به پیغمبر بخشید و پیغمبر او را خیلی دوست میداشت بواسطه
تقوی و عبادت او حضرت ام ایمن را تزویج کرد و زید
از او صاحب [illegible] اسامة بن زید که در جنگهای امیرالمؤمنین
با منافقین تخلف جست همراهی ننمود چرا که عمر [illegible]
پنج هزار دینار از بیت المال برای او حقوق قرار داده بود بجهة اینکه
او را از [illegible] دست بردارد و وعده
حکومت با او میداد ولی در مجالس المؤمنین از حضرت باقر روایت
کرده که فرمود اسامه آخر رجوع بحق کرد تکذیب نشد درباره او مگر خیر و در
کتاب اصابه است که پیغمبر فرمود ام ایمن مادر من است [illegible]
با او [illegible] و او از بقیه اهل بیت من است [illegible]
و بعضی گفته اند در زمان خلافت عثمان از دنیا رفت و دیگری
گفته پنج ماه بعد از رحلت پیغمبر از دنیا رفته و در مقام جمع [illegible]
چون ام ایمن دیگر [illegible] پنج ماه بعد از پیغمبر از دنیا
رفت کنیز فاطمه بود و آنکه در زمان عثمان مرد [illegible]
[illegible] ام ایمن است که بعد از فاطمه هجرت کرد [illegible]
تشنه شد [illegible] دلو از آسمان [illegible]
~~[illegible]~~
[illegible] با صریح آیه فلما قضی زید منها وطرا
زوجناکها لکیلا یکون علی المؤمنین حرج فی ازواج
ادعیائهم که مشهور است زینب بنت جحش [illegible]
پیغمبر بزید داده بود و خیلی پیغمبر او را دوست میداشت [illegible] که
[illegible] مثل امیرالمؤمنین با محمد بن ابی بکر مردم
او را [illegible] پیغمبر میخواندند آیه در این باب نازل شد
وما جعل ادعیائکم ابنائکم ذلکم قولکم بافواهکم و هم از
کنیزان

[illegible]

دارض مدینه بسیار ارض مبارکیست در مزار از کامل الزیاره نقل شده
پیغمبر فرمود من مات فی احد الحرمین مکة او المدینة لم یعرض
الی الحساب ومات مهاجرا الی الله وحشر یوم القیمه مع اصحاب بدر
الخ وفرمود المدینة مهاجری وقبرها مضجعی ومنها مبعثی
بالاثر اول چیزی که مدفن پیغمبر خاتم است در خلاصة الوفاء
فی اخبار دار المصطفی اخبار بسیار وارد کرده گویند اعلا درم مزار
نفر از اصحاب پیغمبر و اخیار در انجا مدفون اند چون پیدا آن زمان رسم
نبوده علامت بالای قبور و یا سنگی و لوحی بالای قبور نیست که
فالان معلوم نیست صاحب کتاب منتخب التواریخ جمعی از انها را
ذکر میکند ولکن قبور صاحب نقیب منها قبر حلیمه سعدیه مرضعه پیغمبر
در بقیع نزدیک بیت بقیع منها عباس عموی پیغمبر در سنه سی و دو ٣٢
از هجرت که از ده ماه رجب مرقدش پست لقبور ائمه که زیاده کسی
درحرم رو قبله با ستند منها قبر صفیه دختر عبدالمطلب والده زبیر
عوام نزدیک بباب بقیع منها قبر جناب عقیل در سنه پنجاه هجری
در سن نود و شش رحلت فرمود و نقص در بیابان هم گفته اند منها
در بقیعه عقیل عبدالله جعفر است در سال هشتاد هجری در جود مشهور
آفاق بود در سن نود سالگی مرحوم شد بعضی گویند ابومسلم مرد در رحبه
جعفر بود در هرات جبی که تا از دینار قیمت قرضی در هرات معروف است
منها قبر اسمعیل ابن جعفر صادق ع منها قبر جناب مقداد بن اسود
در سنه سی و سه هجری در سن هفتاد سالگی در جرف یک فرسخی مدینه
او وفات رفت تا بالای دوش آورده به مدینه در بقیع دفن شد
بعضی در شهر دمشق میگویند ولکن انجا قبر شیخ خلیل فاضل مقداد
ابن عبد الله حلی صاحب باب حادی عشر است منها قبر جناب
جابر بن عبدالله که در سنه هفتاد و چهار یا هفتاد و هفت در سن نود و
چهار منها قبر جناب مالک اشتر در مجالس المؤمنین است
که در حوالی قلزم معاویه بقتل مسموم شهید شد جنازه او را
حمل بمدینه کردند منها قبر عثمان بن مظعون که بعضی بنا حق آن را
قبر عثمان بن عفان میخوانند منها سعد بن معاذ در قبه معروف به
قبه فاطمه بنت اسد و قبر شهدا راحه در یکفرسخی مدینه است

برالا

تذکره چند نفر از زنها که خدا در قرآن یاد فرموده با المراصد الکفایه بسم ره
اول حوا آمادر عالمیان یا آدم اسکن انت وزوجک
الجنة در سوره بقره دوم جناب ساره زوجه ابراهیم در سوره
ذاریات قالوا لا تخف انا رسل ربک وبشروه بغلام
علیم فاقبلت امرأته فی صرة فصکت وجهها وقالت
انی عجوز عقیم این تحذیر سوء ظن داشت ابراهیم بخط شکوه
کرد خطاب رسید مثل زن مثل ضلع هر چه بخواهی راست بکنی
بخواهی او را تو راست کنی میشکند دیگر ام کلثوم زوجه زکریا
در کهیعص الخ قال رب انی وهن العظم منی واشتعل الرأس
شیبا ولم اکن بدعائک رب شقیا وانی خفت الموالی
من ورائی وکانت امرأتی عاقرا فهب لی من لدنک ولیا
یرثنی ویرث من آل یعقوب واجعله رب رضیا
دیگر بلقیس زوجه سلیمان ع در سوره نمل انی وجدت امرأة
تملکهم واوتیت من کل شیء ولها عرش عظیم
دیگر صفورا دختر شعیب زوجه حضرت موسی در سوره قصص سفر نامه
قال انی ارید ان انکحک احدی ابنتی هاتین علی ان
تأجرنی ثمانی حجج فان اتممت عشرا فمن عندک لایحقه
دیگر زلیخا زوجه حضرت یوسف قال الذی اشتراه من مصر لامرأته
اکرمی مثواه عسی ان ینفعنا او نتخذه ولدا در جلد هفتم بحار
از علل الشرایع از حضرت صادق ع زلیخا استند ان یوسف که وارد
شود بر یوسف ملازمان گفتند ما میترسیم تو را بر تو برسد از تو آنچه گفت
من نمیترسم که بکو از خدا بترسد چون وارد شد بر تو گفت ...
برنج تو بود که زلیخا بر بده زلیخا گفت الحمد لله الذی جعل الملوک
بمعصیتهم عبیدا و جعل العبید بطاعتهم ملوکا فرمود تو نو بوجه
وادار کرد که تا من چیزی گذری گفت چیست حال تو فرمود چنین
چه خوابی کرد آن سفر آخر الزمان بود به بینی که اسم محمد است حال او
از من بهتر اخلاق او از من نیکوتر سخی تر است وجود مث از من زیاد تر
زلیخا گفت بلی است ملکوت فرمود از کجا دانستی من بلی است معلوم
گفت چون اسم شریف بود از در محبت ان حضرت در دل من جا کرد
و در نفعی بلی است مبلو ... چون حب بلی است میدارد کلام من تو

دیگر مریم بنت عمران در چند موضع از قرآن اسم برده منها در سوره
آل عمران قالت الملائکة یا مریم ان الله اصطفاک و طهرک
و اصطفاک علی نساء العالمین طهرک یعنی از سفاح و زنا
در تمام قرآن صریحاً مخصوص است بمریم در اسم بردن [illegible]
نفهمانند بالتزکیه آن مخدره بود از نسبت زنا و ردّ [illegible]
خود بود دیگر خدیجه بنت خویلد است فوجدک عائلا فاغنی
یعنی از مال خدیجه تو را غنی کردیم در کتب معتبره پیغمبر صلی الله علیه
فرموده در مراجعت از معراج جبرئیل گفتم آیا در زمین حاجتی
داری عرض کرد بلی سلام خدا و سلام مرا بخدیجه برسان دیگر
فاطمه زهرا سلام الله علیها است که در آیات متعدده تلویحاً ذکر
فرموده آیه مباهله سوره هل اتی تمام نعم بهشتی را اسم برده
مگر حورالعین را بجهت خاطر فاطمه منها انا انزلناه فی لیلة القدر لیلة القدر فاطمه
یعنی چنانچه قدر و شب قدر را نفهمیدند و [illegible]
فاطمه چنانچه نفهمیدند چه شب است نفهمیدند فاطمه چه مخدره
منها تفسیر فرموده المخدره را بمشکوة الله نور السموات
منها سوره کوثر است دیگر آیه مرج البحرین آیه تطهیر
در خاتمه [illegible] ابن بابویه از پیغمبر روایت کند که فرمود بهشت
مشتاق چهار زن است مریم بنت عمران آسیه زوجه فرعون
که زوجه پیغمبر است در بهشت و خدیجه بنت خویلد در دنیا و آخرت
زوجه پیغمبر است و فاطمه بنت محمد و چند زن هم خداوند
در قرآن مذمت فرموده است زوجه نوح زوجه لوط پیغمبر که
در سوره تحریم ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأة نوح و امرأة
لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما زوجه
نوح کافره بود بمردم میگفت نوح مجنون است زوجه لوط خبر میداد
قوم را بمهمانهای او زوجه نوح اسمش واغله بود زوجه لوط
اسمش واهله بود دیگر زوجه ابولهب بود [illegible]
اسم زن ابولهب ام جمیل بود و در حدیث قدسی فرموده اگر خواهم
برای بنده ام خیر دنیا و آخرت را جمع کنم قرار میدهم برای او قلبی
خاشع و لسانی ذاکر و بدنی در بلا صابر و زوجه صالحه [illegible]
[illegible] العقود نه دنیا دارد نه آخرت امان از زن بد
[illegible]

اگر در عالم زنها نبودند قسمتی خرابی دنیا و آخرت از انها است
و هم مثل [illegible] و اولیاء ایشان [illegible] لعنت کرده اند
و هم در میان مردها نیز اگر خوب [illegible] ولکن زنها در خلقت
حسب حکمت از سه چیز ناقص اند در [illegible] و [illegible]
بلی کسی هم از زنان خوب بوده من جمله زوجه عالم ربانی
ملا مقصود علی والده ملا محمد تقی مجلسی جده مولانا محمد باقر
مجلسی دختر مولی کمال الدین درویش محمد شیخ حسن عاملی
در کتاب فیض قدسی عارفه و مقدسه و صالحه بوده وقتی
از برای شوهرش مولی مقصود علی سفر پیش آمد فرزندش جناب
مولی محمد تقی را با ملا محمد صادق برد نزد جناب عالم زاهد عابد
ملا عبدالله شوشتری سپرد بجهت تحصیل علم و خواهش نمود در تعلیم
[illegible] فرزندش [illegible] و مصارف [illegible]
نزدیک عید شد جناب ملا عبدالله سه تومان داد بفرزندش
او که ببرد در عید صرف نماید ملا محمد تقی عرض کرد
من نمیتوانم بدون اجازه مادرم این وجه را تصرف نمایم آمد
اجازه خواست مادرش گفت [illegible]
[illegible] معین نموده [illegible] مبلغ عادت ننموده ایم اگر
از این مبلغ بخواهد زیاد شود تا عادت [illegible] خود را [illegible]
فراموش خواهید کرد [illegible] نزد ملا عبدالله
اطعام فقرا نمایند [illegible] بعد ملا عبدالله که شنید در حق
آن [illegible] دعا فرمود من جمله مخدره مکرمه آمنه بیگم زوجه مولی
محمد صالح مازندرانی شارح کافی بنت ملا محمد تقی مجلسی همشیره ملا
محمد باقر مجلسی [illegible] مترجم قرآن و صاحب
تصنیفات کثیره [illegible] ریاض العلماء [illegible]
عالمه و فاضله بود [illegible] ملا محمد صالح با [illegible]
[illegible] بعضی از عبارات [illegible]
[illegible] از جناب مولی محمد تقی [illegible]

و دختری فاضله مقدسه که مجتهده و بالغه در علوم کثیره بود فرید عصر
آمنه بیگم را طلبید فرمود من اراده کرده‌ام تو را تزویج نمایم بمردیکه
در غایت فقر و منتهای فضل و صلاح است و این موقوف است
باذن تو آن مخدره معروض کرد فقر عیب نیست جناب ملا محمد تقی هم
مجلس عالی ترتیب داد و آن مخدره را تزویج نمود بملا محمد صالح
چون شب زفاف شد جناب ملا محمد صالح داخل شد بر مخدره و
برقع از صورت او برداشت جمال او را دید رفت بگوشه حمد
و شکر خدا را بجای بیاورد مشغول مطالعه شد اتفاقاً مسئله بر
او مشکل شد هرچه فکر کرد نتوانست حل نماید مخدره آمنه بیگم
بحس فراست که در آن شب فهمید که مولانا چیزی در فکر است صبر کرد تا
وقتیکه ملا محمد صالح رفت برای تدریس آمد محل مطالعه نگاه کرد
حل مسئله را نوشت گذارد جای مطالعه چون مولانا عود کرد در اثناء
مطالعه کاغذی دید برداشت دید آن مخدره مسئله را خوب حل کرده و
نوشته فوراً بسجود شکر افتاد تا صبح مشغول عبادت شد بجهة
شکرانه این نعمه مولا محمد تقی بدامادش گفت اگر این زن پسندیده
نیست بگو تا دیگری را برای تو تزویج نمایم عرض کرد تقصیر با کار نیست
من هر قدر در عبادت شکر گذاری نمایم نمیتوانم بگذارم شکر این
نعمت را بجا بیاورم من جمله زنهایست اهل فضل و اهل صلاح و علم
شیخ الشیعه فاطمه المدعوه بست المشایخ بنت چنانچه در
در روضات الجنان بتعبیر شیره و بمعرفت المشایخ تعبیر شده
در روات جبار و ثبته نقله آثار گفته اسم او فاطمه بنت
شیخ شهید سعید ابو عبدالله محمد بن شیخ جمال الدین مکی العاملی
بشهید اول در حضرت والد ماجدش تلمذ فرموده و والد
جلیل او را مدح بلیغ نموده امر میفرمود زنان را در مسائل حیض و
احکام نماز رجوع بان مخدره نمایند کاتب گوید وجه تسمیه
این مخدره بلقب المشایخ در رساله شاید از جهت نفر از مشایخ
اجازه اجتهاد داشته باشد چنانچه سید تاج الدین استاد
شهید اول باین مخدره اجازه اجتهاد داد که تقلید نمایند
یا با صلاح علما گوینده فلان صاحب ملا چند مشیخه است

البته زنهائی

البته زنهائی هم حاجت دارند اعلا درجه آنستکه عارفه و عفیفه
و شوهر دوست باشد و رضای خدا و شوهر را رعایت نماید و جهنم
ادنی درجه آنستکه جاهله و غیر عفیفه و بداخلاق باشد روایت کرده
در کتاب من لا یحضره الفقیه از حضرت صادق روایت
که حضرت فرمود اغلب عذاب مؤمن زوجه بد او است در زمان
علی ابن ابراهیم است که بود شغلی تضرع بود و رحمة بود برای آنجناب
قومی آمدند در خانه او در باب گرفتند زوجه بود آن زوجه
سلوک گفتند زنها عقیمند بار نمی آید خشکیده امهم بود عاقبه
خدا با ایشان بدهد زن بود گفت از او مستجاب الدعوه بود او
در حق خود دعا میکرد که زنها عنقی از خکم او سوزد گفتند بود
حکایت گفت در فلان موضع حاجت آمدند بود عرض کردند
یا نبی الله زنها عقیمها از دست رفته از نیج آمد خشکیده دعا
کن تا خدا با ایشان باعطا کند حضرت دو رکعت نماز خواند و دعا
کرد بعد فرمودند خانهای خود با ایشان خواب آمد عرض کردند
یا نبی الله زوجه شما چنین و چنان گفت فرمود من از خدا خواستم
ام او را با من بدارد عرض کردند چرا فرمود خداوند منفعتی
خلق نفرموده مگر برای او حدودی باشد که او را آنقدر کنند اگر عهده
من کسی باشد که من با آنکه او با شما نصیحت است از آنکه دستش
که او مالک من باشد در کتابی للاخبار است مشهور قصه
قزل شیخ ابو الحسن خرقانی رحمة الله علیه که احباب بلا زیارت یا بند
زوجه او آمد عقب در گفت چرا آمده چه کنید شیخ را گفتند
دیدار نمایم آن زن هر چه بد خواست شیخ گفت گفتند حال شیخ در
کجا است گفت رفته است بیابان هیزم بیاورد در این ضمن آمدند
دیدند شیخ هیزم را دلها بر شتر بار کرده خودش هم سوار شده
و دیگر مار برهم در دست او عوض تازیانه چیزی تعجب کردند از
حال گفتند ما بدیدن شما رفته بودیم زوجه شما فحش زیاد بشما داد
فرمود من باین مقام رسیدم مگر بصبر کردن بر اذیتهای آن زن

آنچه در جلد پنجم بحار است از کتاب قصص الانبیاء روایت شده
که حضرت باقر فرمود که در بنی اسرائیل مردی عاقل متمولی بود و یک
زن عفیفه داشت و از او پسری داشت و یک زن غیر عفیفه هم
داشت و از او دو پسر داشت چون حوالت آن دنیا رسید وصیت
کرد که مال من و اموال من مال یکی از شما پسرها باشد بعد از فوت
آن مرد این سه پسر هر یک مدعی شدند که مراد از من بوده با یکدیگر
مرافعه و مخاصمه نمودند تا اینکه آمدند نزد قاضی و قاضی گفت
بروید نزد سه برادر که با بنی صنعت هستند از ایشان سؤال نمائید آمدند
نزد یکی از ایشان دیدند پیرمردی افتاده شده از او سؤال کردند گفت
من برادری دارم اکبر از من است بروید از او سؤال نمائید آمدند نزد
برادر وسطی دیدند مرد میان سالی است سؤال کردند او هم گفت بروید
نزد برادرم که او بزرگتر از من است سؤال کنید آمدند دیدند ظاهر
از همه جوانتر است گفتند اول ما از حال خود را شما سؤال نمائیم
سؤال کردند که شما که بزرگتر از آن دو برادر معرفی کردند و حال آنکه
شما جوانتر هستید از ایشان گفت بلی آن برادر اول ما از همه کوچکتر است
ولکن زن بداخلاقی دارد و صبر میکند مبادا مبتلا بدتر از آن گرفتار
شود که نتواند صبر نماید لذا اخلاق زوجه او را پیر کرده اما
برادر وسطی زوجه دارد که گاهی او را اذیت میکند و گاهی محبت میکند
اما من زوجه دارم که در همه حال مرا مسرور میکند ابداً مکروهی
او بمن نرسیده تا شب که جواب مسئله معلوم شد پس باید مراد
این باشد که مال و اموال مال آن پسر است که مادرش عفیفه بود
ولکن در خاندان طهارت از غیر معصوم زنها بدا شده که هرچه
در نزد ایشانیم زنان اند مرد رو نتوان مرد گفت و بر زنی
نتوان زن گفت مضا کلثوم نفسه

اشاره مختصره بکالات و شهادت امیر[ع] ابن ملجم در روز بیست و یکم ماه خبر
مجتبی در کتب تواریخ مذکورند و بسبب طول درو[غ] است و از جمله آنکه
در خون امیرالمؤمنین شریک شده بنقل بعضی امام حسن مجتبی اشعث
ابن قیس کندی است که منافق بود و در صفین مخالفت نمود از
امیرالمؤمنین کناره کرد و صدمه جنگ کرد تا غضب کرد ابوموسی
اشعری بود از حکمیت بین دو لشکر و دخترش جعده حضرت مجتبی را
مسموم کرد و پسرش محمد اشعث قاتل جناب مسلم و هم از قاتلین
امام حسین است زوجه اشعث ام فروه خواهر ابی بکر ابن ابی
قحافه بود و خودش یعنی نهروان از جملین شده آخر قاتل شدند
از تاریخ ابن خلکان اول سالی که بالای قبر امیر[ع] واقع شد بنای
تاروان شده بود که امر بگچ کرد و محمد قبر مطهر باید بعضی گفته
اند بنیاد کرد از خشت پخته بنائی کردند و از طین احمر طاق زد
و در اوان و ایام دولت سامانیه و بنی حمدان در بنای آنجا
زیاد کردند و در زمان دولت دیالمه امر آنجا بالا گرفت که عضد
الدوله در تعمیر آنجا خدمت نیکوئی بعمل آورد و در تاریخ گزیده
مشهد امیر[ع] و مشهد امام حسین و باروی مدینه هم عضد الدوله
درست کرد و عاقبت بمرض صرع درگذشت و در مشهد امیر[ع]
مدفون شد وجه اختفای قبر مطهر در اول حرب مردم خوف
از خوارج نهروان بود چنانچه عمرو ابن قیس یکی از اولاد خوارج
بود که صاحب دار السلام از عالم جلیل سید نصرالله حائری نقل
میکند عمرو ابن قیس مرد کافری بود که مال زیادی و خدم و حشم زیادی
در شتر یک ضمیمت آباء و اجداد دلش بهیجان آمد تعقیب علی ابن
ابی طالب گشت گفت الان قبرش در کجا است گفتند در نجف
الملعون چهار هزار سوار و چند هزار پیاده برداشت آمد برای
خرابی آن حرم محترم بعد از شش روز دعوا با اهل نجف قلعه
کرد آمد داخل بلد شد رفت میان حرم گفت یا علی تو بیاوه

اشاره مختصره بکالات
و شهادت امیر

و احدی از کشیکچی قصد کرد که ضریح را بمکند و خراب کند و نقش کند
پس از آنکه شمشیر مبارک حضرت ذوالفقار بیرون آمد از ضریح مطهر حمله
بکمرش زد دو نیم شد بدون خون و فوراً سنگ سیاهی شد و
این سنگ آنها را بردند پیش شهر اند چنانچه هر کس بزیارت
النجف میآمد اینها را لعنت میکرد از جمله شخصی بود که هیچ
حیوانی را او نمیگذاشت مگر آنکه بر او بول میکرد و بعد این آنها
بعضی از جهال بردند به مسجد کوفه به مرقد امام از بنی [illegible] علما
نکنند خدا ذلیلشان و خوارشان کند کسی را که این معجزه ها قبه را از
النجف اشرف برد اما طلای قبه را از قبر مطهر فرزندش امام حسین (ع)
برو آورده اند الغرض در دار السلطنه اسلامبول که سلطان مراد از آل
عثمان مشرف شد بزیارت النجف اشرف از سر چهار فرسخ
که حشمی بقبه شریفه اختیار پیاده شد امرا و [illegible] جهه
رسیدند گفت چون حشم بکشند مطهره اهل اعصای کمر زنید
طور [illegible] قدرت نبوده [illegible] گفته بوده [illegible] تعالی [illegible]
بزنید و تقصیر کردند و وزیرش سنی متعصب بود [illegible] تورک
پیرت [illegible] شاه تعالی [illegible] تعالی [illegible]
آیه آمد فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی امر کرد
گردن وزیر را زدند اینهم خود معجزه بود تا [illegible] چهار فرسخ
پیاده بالکل حافیه آمد چون حشمی بضع الکتاب [illegible]
افتاد سؤال کرد جهه او را حکایت [illegible] را بیان کردند
از دشمنان گفت من با به صدق و کذب این مطلب [illegible]
خود حضرت بخواهم آمد امر کرد زبان او را قطع کردند
بعد فردا صبح آمد معلوم میشود در خواب برای او کشف شده
و کسه مطهر نجف را نادرشاه طلا کرد و زنجیر طلائی [illegible]
کشف میکند [illegible] کردن حرم [illegible] شد بر هم هیچ کس جرئت نکرد
آخر بکفو از بیرون [illegible] آمد زنجیر را [illegible] نادر الله احضا
برد به رواق حرم برگشت ان شخص را زحرم دیگر کس او را ندید
همان زنجیر را از سقف [illegible] ایوان آویخت در حدود سنه
هزار و صد و پنجاه و نه

هزار و صد و پنجاه و نه [illegible] که قبه مناره شریفه جداً نقش کنیم
جهار مرتبه گفت [illegible] حساب کردند با تاریخ آن [illegible] بود (منکده)
مثل دیگه سؤال کردند فوق قبه با کتیبه الواح چه نقش کنیم [illegible]
بعد [illegible] فوق [illegible] فردا آن روز وزیرش میرزا مهدی [illegible] گفت
شاه که [illegible] مرتبه سؤال کنید گفت [illegible] دیروز گفتم
همه معجزه است و در سنه هزار و [illegible] چهار با امر محمد شاه [illegible]
ضریح نقره در طهران ساختند و بردند نصب کردند [illegible]
هزار و [illegible] ناصر الدین شاه بنا بر امر کرد گنبد امام حسین علیه السلام
طلا کردند و در [illegible] [illegible] در نجف جهار [illegible]
در غایة [illegible] محدث [illegible] از کتاب [illegible] النجاة عالم جلیل
سید [illegible] نقل فرمود گفت شنیدم از شیخ خود که ثقه بوده
که یک نفری [illegible] در نجف نزد امیر المؤمنین (ع) معادل [illegible]
جهار [illegible] از [illegible] علام و [illegible] شیخ [illegible] نقل فرمود
از حضرت [illegible] نقل [illegible] یک [illegible] در جوار [illegible]
بهتر [illegible] از عبادت [illegible] سال [illegible] و [illegible] نزد قبر امام
حسین مقابل با [illegible] سال است

سلام الله علیها
در ذکر زوجات امیر المؤمنین سلام الله علیه است اول فاطمه زهرا
دوم مخدره امامه بنت ابی العاص که والده مکرمه اش زینب دختر
حضرت رسول بود و زینب خواهر امومتی حضرت زهرا بود چه که
خدیجه کبری خواهر امومتی هاله مادر ابو العاص بود پس جناب زینب و
ابو العاص دختر خاله و پسر خاله بودند حسب الوصیه فاطمه
بعد از ۹ نه روز حضرت امیر امامه را تزویج فرمود یا بیست شب
۳ سوم خوله بنت جعفر ابن قیس مشهور بحنفیه واو از اولاد بکر بن
وائل است که در خلافت ابی بکر اسیر شد که در کتاب الخرایج نقل است
که جابر ابن یزید جعفی از جابر ابن عبد الله انصاری روایت کرده است گفت
وقتیکه اسرای یمامه را آوردند نزد ابی بکر در آنها بود خوله حنفیه
چون چشم خوله بالجمعیت افتاد رو کرد بقبر مطهر پیغمبر با ناله وزاری
عرض کرد السلام علیک یا رسول الله وعلی اهل بیتک من بعدک هؤلاء
امتک سبونا سبی النوب والدیلم والله ما کان لنا من ذنب الا
المیل الی اهل بیتک آنوقت رو کرد بمردم که شما چرا ما را اسیر کردید
و حال آنکه ما گوینده لا اله الا الله و محمد رسول الله هستیم گفتند از اینکه
زکوه نمیدهید گفت پیغمبر قرار داد ما زکوه خود را بفقرای قبیله خود
بدهیم [illegible] مردها زکوه نمیدادند ما زنها چه گناه داشتیم از جواب
عاجز شدند پس طلحه و خالد هر یک عبا را بسوی او جانب او انداختند
گفت من برهنه نیستم جامه دارم گفتند مقصود این است هر که بیشتر دهد
وجه صبیه تو در سهم او باشد گفت والله کسی مالک من نخواهد شد مگر کسیکه
بگوید من در وقت ولادتم چه گفتم [illegible] مردم لال شد متحیر
ابوبکر گفت چون این زن سفیده قوم است [illegible] ندیده لذا مبهوت
است [illegible] چه میگوید و [illegible] گفت [illegible]
دروغ نگفتم پس طلحه و خالد جامها را رد [illegible] امیر المؤمنین
وارد شد و متحیر شدند فرمود او صادقه است [illegible] حنفیه را در
وقت ولادتش نقل فرمود که وقتیکه از مادر متولد شدیم ندا
کرد لا اله الا الله محمد رسول الله عما قلیل یملکنی سید
سیکون له ولد منی پس مادرش [illegible] لوحی از رصاص نوشت
و دفن کرد در موضع وضع حمل خود و [illegible] چون [illegible] رسید
لوح را با خود نگاه دار الان در میان [illegible] گیسوان تو

[illegible]

[illegible]

موجود است صاحب آن لوح منم بده ومن بیده آن لیس. چهارم مخدره
ام البنین فاطمه بنت حزام ابن خالد بن ربیعه کلابیه [illegible]
[illegible] کرد

خامسه اسماء بنت عمیس که اول زوجه جناب جعفر ابن ابی طالب بود
و بعد از جعفر که بچه بپر آورد در حبشه جعفر عبد الله عون محمد بعد از
جعفر که در موته شهید شد ابوبکر گرفت که محمد ابن ابی بکر از او است بعد از
ابوبکر امیر المؤمنین اسماء را تزویج نمود که پسری یحیی نام از او متولد شد
ششم لیلای بنت مسعود ابن خالد دارمیه تمیمیه. هفتم
ام سعید بنت عروة ابن مسعود الثقفی عمه جناب لیلا بنت ابی
مره ابن عروه ابن مسعود الثقفی زوجه حضرت سید الشهداء سلام الله علیه
هشتم محیاة بنت امرء القیس بن عدی الکلبیه و [illegible] امرء القیس
کلبی است که از شعرا معروف بود امیر المؤمنین ملاقات [illegible]
امرء القیس بن عدی را که آمده بود در مدینه [illegible] ابی طالب پسر عم
[illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] عرض کرد [illegible]
[illegible]
تزویج کرد با امیر المؤمنین [illegible] امام حسن [illegible]
نهم صهباء بنت عباد [illegible] ربیعه [illegible] ام حبیبه بنت ربیعه [illegible]
کتاب منتهی الآمال است که از این زنها بعد از شهادت امیر [illegible]
چهار نفر باقی بودند [illegible] امامه وام البنین
لیلا و اسماء [illegible]
نوفل و ابو الهیاج [illegible] ابن ابی سفیان [illegible] امامه را خواستگار

[illegible]

در عدد اولاد حضرت امیر اختلاف است صحیح آن جنابرا هجده پسر و دختر شد

شیخ مفید است هفت و هشت اولاد است که هجده پسر و دختر شد

دختر اما پسران امام حسن و امام حسین و محسن چهارم زینب کبری

پنجم ام کلثوم کبری و این پنج از فاطمه زهرا سلام علیها بودند ششم

محمد حنفیه است که بعد از حسنین اکبر اولاد آنحضرت است از خوله بنت

جعفر بن قیس مکنات بابی القاسم در شهر ربیع الاول سنه شصت و دو

در سن شصت و پنج سالگی از دنیا رفت بنابر قولی ولادتش در سنه شانزده هجری

بوده در هیچ کس اسم پیغمبر و کنیه اش در جمع نشد مگر محمد حنفیه و جماعت

کیسانیه بعد از امام حسین او را امام میدانند و هم گویند مهدی

موعود است و گویند است که از انظار غائب شده رفت در جبل رضوی غائب

شد ابن ابی الحدید نقل میکند که محمد باتفاق همه اهل دنیا از همه حاضرین

وحید عصر خود بود شجاعت و کان اتم الناس از هر جهة و اما آن

بزرگوار در صفتی شجاعت چنانچه در روز جمل و صفین بزرگوار

تولا متصدی میدان میشد و کل میگفت او را فرستادن برادران حسنین

فرمود انهما من جسم بدر امامه و من بمنزله دست پدرم و ایشان چشم بوده

با دست محافظت مینماید و باز مرتبه دیگر حرف نزدند فرمود انا ولد

و هما ولد رسول الله چنانچه ابن ابی الحدید گفت که امیر المؤمنین فرمود

نگاه دارید حسنین را تحفظ اینکه قطع نشود نسل رسول الله بعضی گویند

قبرش در بقیع و یا طائف است ولی کاتب گوید آنچه از خارج گفت آن

شهرت است که منفرد شده خط در جبال رضوی است چنانچه حضرت

صادق با سید حمیری نشان داد و زنده کرد محمد که صفتهم اسمهم

و دهم عباس و جعفر و عثمان و عبدالله چهار از ام البنین

فاطمه بنت حزام بن خالد کلبیه اند و هر چهار در کربلا شهید شدند

تتمه حالات و فضائل آن جناب است اما فضیلة ابو الفضل سلام الله علیه

امام چهارم فرموده رحم الله عمی العباس جان خود را اختیار نمود بالله

دست او را قطع نمودند خداوند به او بال عطا فرمود که در

بهشت با ملائکه طیران میکند و ان للعباس عند الله تعالی منزلة

یغبطه بها جمیع الشهداء یوم القیمة و در مقاتل الطالبین است

و کان العباس رجلا جسیما و سیما جمیلا یرکب الفرس المطهم

ورجلاه تخطان فی الارض و کان یقال له قمر بنی هاشم

و هم کسی بود امان نامه را کسی آورده لعنت کرده میر و امان

قال امان الله خیر من امان ابن سمیه بلکه دو مرتبه امان

نامه آورده و در تاریخ طبری از ابی مخنف روایت که عبدالله بن ابی المحل ابن

حزام برادرزاده ام البنین بنت حزام بابن زیاد گفت که ایشان

خواهرزاده با امام حسین اند خواهش میکنم امان نامه بنویسی برای

ایشان ابن زیاد نوشت و او را به غلامش کرمان نام آورد

گفت هذا امان بعث به خالکم قال العباس اقرء خالنا السلام

و قل له لا حاجة لنا فی امانکم امان الله خیر امان و در جواب شمر فرمود

تبت یدک و لعنک الله و امانک اتؤمننا و ابن بنت

لا امان له یا عدو الله اتأمرنا ان نترک اخانا و سیدنا

الحسین و ندخل فی طاعة اللعناء و اولاد اللعناء در یک

آنحضرت است که اصحاب نیز سنگ آب آوردند از شجاعت ابو الفضل

که هنگام نهر گشت بالقر فرار کردند اصحاب همه خوردند و همه بردند ظاهر

در شجاعت مشهور بوده و هم لعنت صف الالفین صحیح عالم بوده در جواب شمر

ابن الفضل چه فرمود

اعلام ۲ ... از زبان
[illegible] حضرت ... الازری ... [illegible]
[illegible]
البحر [illegible]
[illegible]
البحر [illegible]
البحر [illegible]
البحر [illegible]
[illegible]

اعظم مصائب ابو الفضل از خودی دست و حسرت بود که دید آب ندارد
تشنگان بنوشاند و فرستاد که خواست از اسب بیفتد تیرها بر بدن او و
باطن بدن فرو رفت
عدد اسم عباس که صد و سی و سه باشد مطابق است با باب حسینی
ابو الفضل و ابو القربه مسمی اند

گویند ختم مجربست بعدد اسم عباس صد و سی و سه مرتبه بگوید
در حالیکه خطاب بحضرت عباس باشد
یا کاشف الکرب عن وجه الحسین اکشف کربی بحق
اخیک الحسین از ختوم مجربه است

در عمدة الطالب است که ابو الفضل دو پسر داشت یکی فضل و یکی عبید الله
و مادر ایشان لبابه بنت عبید الله بن عباس بن عبد المطلب است و فضل
اولاد نداشت نسل و عقب ابو الفضل از عبید الله است و این جناب
عالم و فاضل و دانشمند بود و عبید الله دو پسر داشت یکی عبد الله
و دیگر حسن و عقب عبید الله از حسن است و عبد الله بن عبید الله
بلا عقب ماند و مادر حسن دختر عبید الله بن معبد بن عباس بن عبد المطلب بود
و بسیاری از اولاد جناب حسن عالم و اهل حدیث و رواة بودند
در مزار فیاشه

در مزار فیاشه ن سید جلیل و نبیل آقا سید مهدی قزوینی که بحضور مبارک
امام زمان سلام الله علیه در مجموعه جات خود نوشته ام که این سید معروف
از اهل حله بیش از هزار و ... مردم سیر ... علم و اجلاء علمی بسید گان ...
نگریست کردند زیارت امام زاده حمزه فرمود امام زاده حمزه در ...
السلام ... وی بیشتر مردم ... گشتند امام زمان ...
آورد فرمود چرا انکار دارید مردم روند زیارت امام زاده حمزه ...
که من نمیشناسم امام زاده حمزه در ... است فرمود نه این امام زاده
حمزه بن عبید الله بن عباس بن علی ابن ابی طالب است عرض کردم که
دلیل فرمود بدلیل همان کتابیکه در ... کتاب بحر الانساب
باز کن در فلان ورقه فلان صفحه خواهی دید از لطف ...
... سید اول کتاب بحر ... را بگشت دید بدون کم و زیاد است
از جمله اولاد ابو الفضل عباس بن حسن بن عبید الله بن عباس است
که فاضل و شاعر و فصیح اللسان بود که گفته اند در حق سید جلیل
ما رأی هاشمی اعذب و افصح لسانا منه در زمان
هارون ببغداد تشریف آورد هارون خیلی احترام میکرد و بعد از هارون
مأمون هم خیلی احترام میکرد و دیگر جعفر بن فضل بن حسن بن عبید الله بن
عباس است که قبرش در شیراز مشهور است ملقب است بغریب سید جعفر
غریب و دیگر عبید الله بن علی بن ابراهیم بن حسن بن عبید الله بن عباس که
از علماء و دانشمندان عصر خود بود و تمام شهرها و بلاد را گردش
کرد و کتابی جمع کرده در فقه اهل بیت مسمی بالجعفریه در سفینه
سعید و ... در قاهره مصر وفات فرموده و دیگر جناب ابراهیم
بن محمد بن عبد الرحمن بن عبد الله بن عباس است در قزوین کشته شد و قبرش
ظاهراً ... در قزوین است و الحال معروف ... شاهزاده ...
باشد و دیگر حمزة بن قاسم بن علی بن حمزة بن حسن بن عبید الله بن
عباس است که شرح احوالش بعد از حمزه اول ... نوشتیم و شاید
حمزه [illegible] یا [illegible] باشد در [illegible] نزدیک حله

دوم از اولاد امیرالمؤمنین و برادران او بود ابوالفضل عبدالله ابن علی ع
در مقاتل الطالبیین است در وقت شهادت بیست و پنج ساله
بود و قاتل او هانی ابن ثبیت است سیم جعفر ابن علی ع
در وقت شهادت بیست و یک ساله بود قاتل او خولی از زهد نوزده ساله
اصبحی چهارم عثمان ابن علی بیست و یک ساله بود قاتل
او مردی بود از بنی دارم والده ایشان ام البنین بود
بیامد بقیع چنان گریه میکرد مثل مروان حکم هم عبور میکرد گریه
میکرد تنقیح الاسلامی در تنقیح المقصد در حق شعر از ربیع
ام البنین نقل میکند لا تدعونی ویک ام البنین
تذکرینی بلیوث العرین کانت بنون لی ادعی بهم
والیوم اصبحت ولا من بنین بالتشبیب ... اجره
با ان عباسا قطیع الیمین ستشم خبا که در ارشاد
عبید الله ابن علی با جناب محمد اصغر که معروف به ابوبکر
ابن علی باشد از یک مادرند که لیلای بنت مسعود دارمیه

اما برادران و خواهران امیرالمؤمنین ... داشت ... ابو
طالب عقیل جعفر ام هانی که اسمش فاخته بود و جمانه
و ما طالب از همه بزرگتر ... قبل از ... کفار ... علی
ولکن در جنگ الطالب ... کفار ... اولاد ... کرد ...
... سوار ... بر ... طالب
ده سال از عقیل بزرگتر بود و عقیل ده سال از جعفر بزرگتر
از مدینه رفت ... و ... شام و در شام ... شرح ...
... معاویه ... علی ...
رفت ... گفت معاویه امر کرده است من علی را لعن ...
فعلیه لعنت الله الا فالعنوه ... معاویه ...
عقیل ... تقول ان ... معاویه ...
... گفت ابولهب ... خدا در ...
... گفت ... گفت عمو ...
عقیل فرمود ... زن ابولهب ... که ...
و ...

٢٦٦

و امرأته حمالة الحطب گفت ... شاره کرد
بمعاویه ... و ام جمیل دختر حرب ابن امیه خواهر ابوسفیان
بود بعد گفت ... معاویه ... بجز ... بالای
عمه تو ... معاویه گفت دلیل ... که عقیل هم
با ما است عقیل ... در جنگ ... با ما بود ... اما جهت
اینکه عقیل شام رفت ... او بود که معاویه ... و
... من ... با علی ... دنیای ... علی را ... بیت المال
چون ... عقیل ... خود و عیالش ... از بیت المال
عقیل ... روز ... قدری ذخیره ... ذخیره ... داد
قدری ... قدری ... داخل در نان ... عقیل
گفت خوب ... برادرم ... دعوت کرد ... تا
طعام ... حاضر کردند امیر ... فراهم ... عقیل ...
عرض کردند فرمود ... از مقدار معمول ...
... عرض کرد ... مقدار ... اسیری
... که ... زیاده ... بر همه ... الله
... اطفال ... و عقیل ... کرد ...
... داد فرمود ...
... فرمود ... چه شد ...
... معاویه ... بالا منبر ...
... دفعه اول که وارد شد معاویه
معاویه امر کرد ... عقیل ... صد هزار ...
... عقیل ... گفت ... و عقیل
... کسب ... در ...
فرش ... فعالیت
... گفت ... ضحاک ابن قیس ... گفت ...
... جیب ... گفت
... زیاده ... بود ...
... گفت ابوموسی اشعری عقیل گفت ...

که مادر این [illegible] بود در مجلس معاویه نشسته بود [illegible] اعلم [illegible] به نسب و علم
اعراب و [illegible] گفت درباره من چه داری حرامزاده گفتی
برادر آن [illegible] و عار [illegible] عقیل فرمود معاف دار این آخر
فرمود [illegible] گفت عقیل [illegible] است قریب
معاویه فرستاد [illegible] آن زن [illegible] جامه [illegible]
آن زن [illegible] معاویه [illegible] آن زن گفت آیا
[illegible] گفت [illegible] گفت جامه [illegible]
در [illegible] و صاحب [illegible] بود معاویه [illegible] غضب
عقیل در سنه پنجاه هجری [illegible] رفت بعضی [illegible]
آن [illegible] در مدینه و بعضی در شام [illegible] سعادت
او که [illegible] در کربلا شهید شدند [illegible] امام
مسلم جعفر عبدالرحمن [illegible] امیرالمؤمنین بودند

اما جعفر طیار

اما جعفر هم ده سال از امیر بزرگتر بود در یک حال و یک در سنه
هشت از هجرت در موته شهید شد در [illegible]
جعفر هشت پسر داشت [illegible] عقب او از عبدالله شوهر [illegible]
بود و السلام [illegible] یکی عمیس بود و عبدالله جعفر
در سنه هشتاد و یا نود از هجرت از دنیا رفت در ابوا یا در
بقیع دفن شد [illegible] عبدالله مکفوف البصر بود امام حسین
فرمود برادرم [illegible] حالت تو [illegible]
عرض کرد حالا که [illegible]
عون و محمد [illegible] قبول فرماید [illegible]
قبول فرمود [illegible] عبدالله جعفر دعا کرد [illegible]
عبدالله جعفر بعادت اطفال [illegible]
فرمود این [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بعد از حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
فرزدق آمد نزد مروان حاکم مدینه گفت [illegible]
چیزی نداد عبدالله جعفر [illegible] طلبید فرمود چه مقدار توقع بود
[illegible] گفت [illegible] هزار اشرفی فرمود [illegible]
[illegible] که زنده [illegible] گفت [illegible]
[illegible] هزار اشرفی فرزدق [illegible]
[illegible] عبدالله جعفر
[illegible]
[illegible] گفت [illegible] از فقرا [illegible]
فرمود [illegible] گفت چهار هزار فرمود دوازده هزار درهم
باو دادند

جعفر
قاضی نورالله در مجالس مینویسد عون بن عبدالله جعفر و محمد بن عبدالله
هر دو در شوشتر شهید شدند و قبر محمد در یک فرسخی دزفول
است از توابع شوشتر و بنای عالی دارد و گویند در [illegible]
در قزوین جناب محمد بن السعید ابن ابراهیم بن محمد بن عبدالله
ابن ابی الکرام بن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب
کشته شد. اما ام کلثوم بنت ابوطالب زوجه هبیره
ابن ابی وهب بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم قرشی
و بنت فاخته از هبیره چهار پسر آورد جعده هانی و
عمرو و یوسف و جعده زوج ام الحسن بنت امیرالمؤمنین بود
در حال [illegible] عتبه بن ابی سفیان بجعده هبیره گفت [illegible]
شجاعت که منکشف در جنگها از قبل خالوشت امیرالمؤمنین است
جعده فرمود اگر خالوی تو مثل خالوی من بود پدرت را [illegible]
[illegible] در حضرت امیر جعده را امارت خراسان داد
اما جمانه زوجه جناب ابی سفیان بن حارث ابن عبد
المطلب برادر رضاعی [illegible] بود والده جناب عبدالله ابن
ابی سفیان بود و نام [illegible] جابر و [illegible] دختر همه از جعده
فاطمه بنت [illegible] بود

در ذکر بعضی

در ذکر بعضی از خوارق امیرالمؤمنین ع است اول از آنها اخبار عمرو بن الحمق
خزاعی است که هم از خوارق پیغمبر شمار میرود و هم از خوارق
امیرالمؤمنین فی البحار ان عمرو بن الحمق کان صاحب رسول الله
ثم صاحب امیرالمؤمنین [illegible] بعد از شهادت امیر
معاویه عمرو را طلب میکرد که بقتل آورد جناب عمرو [illegible]
[illegible] رفت در غاری [illegible] بود [illegible] مثل بودن سلمان [illegible]
[illegible] صاحب الانوار که معاویه او را امان داد و با
عهد [illegible] معاویه او را
گرفت بقتل رسانید دیگران گویند که زنان او را [illegible]
[illegible] در موصل [illegible] دشمنان بغار [illegible]
در آن غار مار او را زد [illegible] آمدند دشمنان [illegible]
کردند سر او را برای معاویه فرستادند و این اول سری بود که بالای
نیزه کردند برای معاویه فرستادند دیگر میثم [illegible]
ارشاد که ده روز قبل از شهادت امام حسن در کوفه [illegible]
[illegible]
که [illegible]
امام حسن

دیگر از خوارق [illegible] محمد ابن ابی بکر بود و در حجاب کبیر از امیرالمؤمنین
ان المحامد تأبی ان یعصی الله عرض شد که نیسته محامد
و مراد محمد بن جعفر و محمد ابن ابی بکر و محمد ابن ابی حذیفه
و محمد بن حنفیه بود اما مادر محمد ابن ابی بکر اسماء بنت عمیس بود و
مادر عایشه [illegible] عبدالرحمن [illegible] ام رومان
بنت عامر ابن عمیر [illegible] بود و محمد در سنه حجة الوداع
متولد شد بعد از ابوبکر مادرش [illegible] امیرالمؤمنین بود
از شیعیان خاص علی [illegible] که محمد [illegible]
قرشی [illegible] حضرت امیر حکومت مصر را [illegible]
بعد از آنکه مالک اشتر در حوالی قلزم مسموم شد [illegible] معاویه
معاویه عمرو عاص را با شش هزار نفر فرستاد [illegible] مصر
[illegible] ملک مصر شدند معاویة بن خدیج با جمعی از عثمانیه که در
مصر بودند ملحق شدند به عمرو عاص طلب خون عثمان را از
محمد نمودند و محمد نامه نوشت به کوفه به حضرت استمداد خواست
حضرت دو هزار نفر سردار [illegible] مالک بن کعب [illegible] و محمد
دو هزار نفر سردار [illegible] لشکر از مصر بیرون [illegible] جنگ
تا پایان امر [illegible] محمد مغلوب شد [illegible]
جمعی کشته شدند [illegible] محمد رسید اصحاب محمد از [illegible]
شدند و محمد با عده قلیل بیرون آمد جهاد کرد [illegible] محمد تنها
خود را میان خرابه [illegible] معاویة بن خدیج [illegible]
وارد خرابه شد محمد را [illegible] آورد [illegible] عبدالرحمن
ابی بکر که در لشکر عمرو عاص بود گفت لا والله [illegible]
برادرم را [illegible] عمرو عاص معاویة بن خدیج [illegible]
داد که او را [illegible] معاویه گفت لا
والله [illegible]

جناب محمد ابن ابی بکر

و جناب محمد ابن ابی بکر فرمود [illegible] معاویه
ابن خدیج گفت [illegible] عثمان
تشنه کشته شد [illegible] شام [illegible] محمد [illegible]
[illegible] در لشکر حمار مرده [illegible]
[illegible] محمد [illegible] عایشه شنید
سبب جزع [illegible] بعد از هر نماز معاویه و عمرو عاص و معاویة بن خدیج
لعن میکرد و عیال و اولاد محمد را در خانه خود [illegible]
خدمت امیر عرض [illegible]
[illegible] محمد [illegible] خوشحال [illegible]
صد مقابل محزون [illegible] عرض کرده [illegible]
[illegible] محمد فرمود [illegible]
[illegible] که حضرت [illegible] هزار نفر [illegible]
محمد [illegible] چون [illegible] بیرون [illegible] قتل
جناب محمد رسید [illegible] عایشه [illegible]
[illegible] امیر در خطبه فرمود رحمه الله
محمدا کان لله عبدا صالحا و لنا ولدا صالحا [illegible]
محمد در [illegible]
در مصر قبری [illegible] منسوب به محمد ابن ابی بکر [illegible]
[illegible]
[illegible] فاتحه [illegible]
از [illegible] محمد ابن ابی بکر بود [illegible]

[illegible]

عجب از عامه عمیاء است معاویه را خال المؤمنین میخوانند که همشیره او
خواهرش ام حبیبه زوجه پیغمبر بود اما محمد را نمیخوانند و حال آنکه
خواهرش عایشه بقول خود ام المؤمنین میخوانند افضل النعم
چون منکر خلافت شیخین میدانند کافر و لعن میخوانند و ما
معاویه را که با امیر شمشیر زد و بر منبر سب کنید با آنهمه جور و ظلم
از سعی و انکار خلافت وصی و خلیفه پیغمبر را مسلمان میدانند
و محمد بن ابی بکر را فرزندی بود قاسم و ام فروه که والده
ماجده شان دختر یزدجرد همشیره شهربانو بود و ام فروه
والده حضرت صادق دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است و حضرت
قاسم با امام چهارم پسر خاله بودند و قاسم از فقهای
سبعه مدینه طیبه بود چنانچه در اصول کافی از حضرت صادق ع
مروی است کان سعید بن مسیب و قاسم بن محمد بن ابی بکر و ابو خالد
الکابلی من ثقات علی بن الحسین ع
دیگر از اولیاء فرقه ... است که در شمار زهاد ثمانیه شمرده میشود و زهاد
چهار لعنتیان خوب بودند چهار دیگر بد و رد اما چهار خوب
اویس و ربیع بن خثیم که حالش معروف است و در امور ... است
سال حرف نزد مگر در مرتبه یکی از تلاوت و دیگر گفت بعد از
زنده بشکفت نه دیگر فرمود در حرمت مسجد ... شکفت
فوز ... شنیدن شهزاده ان در کشید دیگر در شهادت امام حسین ع نمود
یکی از قاتلین بود در ملاقات نمود فرمود چشم لهای بوتو
الشهید ... معلقات علی اسنة الرماح و والله لقد
قتلتم صفوة لو ادرکهم رسول الله ص لقبّل افواههم
واجلسهم فی حجره ثم قرء اللهم فاطر السموات والارض
عالم الغیب والشهادة انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه
یختلفون ... دیگر حرف نزد تا از دنیا رفت فقهاء الاسلام
در کتاب ... حالات ربیع را مفصلا
بیان فرموده اند در جواب شاه عباس ... ربیع ...

و موجود خواجه ربیع از تلامذه امیر المؤمنین بود و لیکن بعد
کشتن عثمان مرتکب بود و حضرت صادق فرمود از آنجا که ... سلمان
فائده رسید مگر زیارت خواجه ربیع که در ملک ... مشهد است
در حدود دستگردی ... از زیارت آنحضرت و قبر ... از روی
نقل میکنند بنابر مصلحتی بوده نه تعرض که از روایت ابن ابی
الحدید استفاده میشود که خواجه هنوز شک داشته که نبرد از ...
با صحابه بعضی مرضیند گفته انا قد شککنا فی هذا القتال
علی معرفتنا بفضلک ... فرمانید که از اصحاب خاص
بعضی از کلمات شنیده شده لمصلحة من جمله سفیان ابن
ابی لیلا که از حواریین حضرت مجتبی بود گفت یا مذل المؤمنین
و یا مسود وجه المسلمین چرا با معاویه صلح کردی و مثل کلمات حجر بن
عدی از حواریین امیر ع گفت و الله لوددت انک مت قبلنا
و متنا معک ولم نر هذا الیوم الخ و در کلمات ... خشیدا
سیم از زهاد که از اصحاب امیر بود هرم بن حیان ابن قیس
و کان من زهاد ثقات مع امیر المؤمنین ع چهارم عامر بن عبد قیس
در کتاب رجال است که در ... زهد ... و از ...
مولی بوده اند اما چهار دیگر که از اصحاب نبوده و بد بوده
اول حسن بن ابی الحسن بصری که ...
میل آن ... و ... روایت خود قرار
داده بود دوم ابو مسلم خولانی که از اصحاب معاویه بود و
الحرص می نمود بقتال علی ع سوم مسروق ابن اجدع بود
که عشار بود از جانب معاویه چهارم اسود بن یزید النخعی بود

ابن حرث

من جمله جناب مالک اشتر نخعی است [illegible] الجمد [illegible] در صحیح [illegible]
اکثر [illegible] که غلط [illegible] در حرب [illegible] مثل مالک [illegible]
در همه صفات حمیده مثل مولی او [illegible] کان [illegible] کتابی در
[illegible] امیر فرمود والله در مالک و ما ادراک ما مالک
کان لی کما کنت لرسول الله وهل قامت [illegible] مثل مالک
در کیفیت شهادت آن بزرگوار در دفتر [illegible]
و نیز امیر المؤمنین حکومت مصر را بعد از محمد ابن ابی بکر بمالک
داد در بین راه [illegible] مصر در شهر قلزم نافع غلام عثمان عسل
مسموم [illegible] مالک خورانید شهید شد و خبر شهادت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] الله [illegible] و گفت [illegible]
قطع کردم [illegible] عمار در صفین [illegible] مالک در [illegible] امروز و بعضی
گویند جنازه جناب مالک را آورده [illegible] دفن کردند و کان
فارسا [illegible] شجاعا [illegible] من [illegible] و عظمائها
و الشهادت مالک [illegible] در [illegible]

از جمله از اصحاب کبار و حواریین رسول مختار و امیر حیدر
جناب عمار یاسر است مکنی به ابی الیقظان در انوار [illegible]
که در ایام عمر والی کوفه شد در کوفه فضایل امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] خبر به عمر رسید معزول کرد گفت ای عمار آیا محزون شدی
از عزل خود فرمود که در منصوب بودن مسرور نبودم تا
در عزل محزون باشم و در خلافت عثمان [illegible]
با نشر فضائل امیر المؤمنین [illegible] نقل میکرد عثمان [illegible]
امر کرد [illegible] زدند که [illegible] شکست
در رجال [illegible] از مهاجرین [illegible] از اصحاب [illegible]
و در غالب غزوات با پیغمبر بوده [illegible] در صفین
بدرجه شهادت رسید پیغمبر فرمود عمار آخر غذا [illegible] در دنیا
شیر است [illegible] بود [illegible]
[illegible] صفین [illegible]
[illegible] جنگ [illegible]
حضرت باو شیر داد [illegible] گفت صدق رسول الله [illegible] ابو العادیه
فزاری نیزه به پهلوی عمار زد [illegible] نیزه بیرون آید [illegible]
جدا کرد آورد [illegible] از قتل عمار
محزون [illegible] گفت [illegible]
تقتلک الفئة الباغیه معاویه گفت قاتل او علی است که [illegible]
بجنگ آورده عمرو عاص گفت پس قاتل حمزه پیغمبر [illegible]
[illegible] الا ایها الموت الذی
پدر او یاسر [illegible] کشته [illegible] و او اول کسی بود در [illegible]
اسلام کشته شد [illegible] ابو جهل نیزه [illegible]
کشته شد و [illegible] اول زن بود در راه اسلام کشته شد

و من جمله رشید هجری است ٤

من جمله کمیل ابن زیاد نخعی است در سنه هشتاد و سه هجری در سن نود سالگی
بامر حجاج بقتل رسانیدند

من جمله از حواریین مولی حجر ابن عدی است کان من اجله اصحاب الامیر
و کان ذا علم و حلم و شجاعه و کرم و فصاحه و کان من الزهاد
شب و روزی هزار رکعت نماز میخواند مسعودی در مروج الذهب
نوشته که در سنه پنجاه و سه هجری و با پنجاه و یک هجری معاویه
او را بقتل رسانید و او اول کسی است که در اسلام بقتل صبر
کشته شد در زمان گرفتاری عمرو ابن حمق خزاعی در کوفه محبوس
محبوس بود بامر زیاد ابن ابیه بعد از شهادت حجر زیاد ملعون
او را با نه نفر از اصحابش از اهل کوفه و چهار نفر از غیر
کوفه مغلولا بشام فرستاد چون نزدیک شام رسیدند حجر
بمعاویه دادند او مرد اعور یک چشمی را باستقبال فرستاد
حجر ابن عدی فرمود نصف ما کشته خواهیم شد از اینکه این مرد
یک چشم دارد چون نزدیک آمد گفت یا معدن الکفر و
الضلال معاویه امر کرده است ترا و اصحابت را بقتل
مگر اینکه از کفر خود برگردی و علی را لعن کنی در این وقت حجر تبسم
حجر رو کرد باصحاب فرمود الصبر علی حد السیف ایسر علینا
بار ... نداریم الی المصطفی ... فالقدوم علی الله و علی نبیه
و علی و وصیه احب الینا من دخول النار نصف
از اینها ... خلاص شدند نصف دیگر کشته شدند
نوبت آمد کسی بحجر فرمود بگذارید دو رکعت نماز بخوانم بعد
... همه را بشهادت رسانیدند در سنه پنجاه و یک و حجر
... حجر ابن عدی در شام معروف است وقت بزیارتش تشرف
... نداریم و خون ... روشن شد ...
... با معاویه مخاصمه تمام ... حجر را در
... صاحب ... یا ناصحی لا تزعجوی
دشمنان حجر ابن عدی ... و ... فرمود ...
بود

و من جمله

من جمله از حوادث غریبه اصحاب حضرت جعفر [illegible] پادشاه نموده بود
[illegible] امیرالمؤمنین که هر وقت مولی بیرون [illegible]
[illegible] شمشیر رسید [illegible] دنبال حضرت پس گفت حضرت فرمود
[illegible] عرض کرد [illegible] فرمود [illegible] یاری
عرض کرد [illegible] فرمود [illegible] یعفو الله عن [illegible]
مگر باذن خدا [illegible] در [illegible] روزی حجاج گفت من
[illegible] از محبین علی [illegible] تقربا الی الله [illegible]
نشان داد [illegible] امر کرد آوردند گفت [illegible] گفت
گفت [illegible] گفت [illegible] علی
گفت من بنده خدا [illegible] علی ولی الله [illegible] گفت باید از
دین علی بیزار [illegible] گفت [illegible] بیزاری
جویم از دین گفت پس باید [illegible] چه قسم [illegible] داری فرمود
هر قسمیکه [illegible] مولای [illegible] شهادت
من [illegible] حجاج امر کرد [illegible] کردند [illegible]
که [illegible] انا مولی من ضرب بسیفین وطعن برمحین
وصلی القبلتین وبایع البیعتین وهاجر الهجرتین ولم یکفر بالله
طرفة عین انا مولی صالح المؤمنین ووارث النبیین و
خیر الوصیین ویعسوب الدین وقاتل المجاهدین [illegible] تاج البکائین
[illegible] مرحوم ثقة الاسلام نوری [illegible] نقل [illegible]
[illegible] نجف [illegible] کوفه وجمعی از بزرگان اصحاب امیرالمؤمنین
[illegible] مثل خباب [illegible] که معلوم است [illegible]
[illegible] که [illegible] وقدری [illegible] از
[illegible] در [illegible] باشد وکذا [illegible] خباب [illegible] در
[illegible] فرماید در [illegible] شام و حلب

من جمله [illegible] عدی

من جمله [illegible] در مروج الذهب [illegible] که عدی
وارد شد بر معاویه معاویه گفت [illegible] گفت در کجا
مولایم علی کشته شد معاویه گفت [illegible] او لا کشته
شوند و اولاد علی خودش زنده باشد عدی گفت [illegible]
[illegible] کشته شود [illegible] باقی [illegible] قطع
[illegible]
[illegible]
[illegible] معاویه گفت هنوز از [illegible]
باقی مانده [illegible]
[illegible] عدی بود

در اصابه [illegible] در سنه [illegible] از هجرت [illegible] در جنگ
صفین بود [illegible]
[illegible] دنیا رفت [illegible]
[illegible] امام حسن [illegible]

من جمله قیس بن سعد بن عباده بود پدرش سعد در جاهلیت و در اسلام
همیشه رئیس و بزرگ قوم بود و ده پسر داشت با قامتهای بلند که از یک
ده وجب بود بخصوص خود قیس و لذا جناب قیس جمال بیمثالی که با
معاویه بیعت نکرد و قسم خورده بود و در کتاب حضرت مجلسی ملاقات
نکرد معاویه با او مگر با شمشیر و نیزه و پدرش سعد هم با ابوبکر و عمر
بیعت نکرد عمر گفت یا باین بیعت کن یا از مدینه بیرون رو او
رفت شام و در آنجا قبیله جمیع در یک روز در قریب سالی از خیال
تیر او رسید و او را شهید کردند در مجالس قاضی که خالد بن ولید بود
بتحریک عمر تیر بجناب سعد زد و قبرش در غوطه دمشق معروف است
و این شعر را از قول اجنه ساختند گفتند شیاطین او را کشتند اند

قد قتلنا سید الخزرج سعد بن عباده
فرميناه بسهمين فلم نخط فؤاده

و قیس هم بعد از مصالحه با امام حسن از دو اختیار کرد و در شش جهت
از او نبا رفت و در جنگ جمل و صفین خدمتها با امیرالمؤمنین کرد و همراه
اکثریت همیشه در دنیا با اخس و ارذال بود از قریش بیع نکرد با امیرالمؤمنین
بودند مانند سیزده قبیله با معاویه بودند و آن پنج محمد بن ابی بکر و هاشم
ابن عتبه ابن ابی وقاص مشهور بمرقال و جناب جعده بن هبیره
مخزومی همشیره زاده امیرالمؤمنین و محمد بن ابی حذیفه بن عتبه بن
ربیعه و ابن ابی العاص بن ربیعه داماد پیغمبر و جناب هاشم
ابن عتبه پسر عموی عمر سعد است با آن سعادت و عمر با آن شقاوت
هر یکی از کجاست تا بکجا و چه اینکه پسر از اصلاح اعدا و پنج ابی
و مرقالش گفتند از علم بلا دست او داد در صفین که یکی از
علمداران بود تا علم بلو گرفت زیرا که شجاع بود فوراً حمله کرد ابی
از قلت فی شر بالغوا اشعث الی امشهو شد بمرقال و چون خبر
قتل عثمان رسید با بو موسی اشعری فرمود بیا بیعت
با بهترین امت محمد گفت صبر کن بخدا ملک هاشم دست چپ خود را
دیگرش بنهاد گفت این دست راستم علی و این دست چپم که در اللاشاء

ابایع غیر مکترث علیا ولا اخشی امیرا اشعریا
ابایعه و

ابایعه و اعلم ان سارضی بذاک الله حقا والنبیا
و این بزرگوار با عمار یاسر در یک اردو بود در صفین شهید شد بعد
قولی دارد که تا شب آخر شب کار در کربلا خود را رسانید با پسر عم
خود عمر جنگ کرد شهید شد مثل صاحب کتاب مخزن البکاء و غیره
اما جناب محمد بن ابی حذیفه پسر عتبه بن ربیعه برادرزاده هند زوجه
ابوسفیان که مادر معاویه باشد بود در خلع عثمان مردم را
تحریص میکرد از قول زوجات پیغمبر نامهها مینوشت در طعن عثمان
با اهل مصر تا بیعت کردند با محمد بن ابی بکر با امارت و ولایت او
هند را بکشت که یکی از انها معاویه کرد خدیجه نصیحت بود که قاتل محمد
اما جعده بن ابی هبیره مخزومی و الده با جده این فاخته ملقبه
بام هانی خواهر امیرالمؤمنین بود ابی العاص بن ربیع
بنت خویلد خواهر خدیجه کبری بود سعد و دختر بزرگ خود را که زینب با
بابی العاص داد از او دختری آورد امامه زوجه حضرت امیر
بعد بعضی از قریش و غیره جمیع امیرالمؤمنین را دشمن داشتند
اول خالد بن ولید بن مغیره بن عبدالله که پسر عم ام سلمه بنت امیه
ابن مغیره زوجه پیغمبر بود و مادرش لبابه صغری دختر حارث بود
داد حضرت با جمیع اذیت کرد تا در سنه بیست و یک از هجرت
در شهر حمص بجهنم واصل شد دوم عمرو عاص بن وائل ابن
هاشم و بسیار جمیع عمرو جنگ نهروان صفین او رسانید او که
مادرش نابغه بنت حرمله بود از مشاهیر زانیه ها مکه بود در طهر
واحد با او زنا کردند ولید بن مغیره و عثمان بن حارث و نضر بن
حارث بن کلده و ابوسفیان بن حرب و عاص بن وائل پس حامله
شد عمرو بدنیا آمد و چند نفر ادعا کردند او پسر ما است
پس خود نابغه عاص را اختیار کرد و عمرو عاص در سنه
چهل و سه از هجرت در سن نود سالگی در مصر بدرک واصل شد
و پدرش از مشهورین بغض پیغمبر بود سیوم زیاد بن ابیه بود که
مادرش معلوم سمیه زانیه ولی پدرش معلوم نبود ابوسفیان ادعا
نسبت بخود کرد و لذا جناب معاویه در شام با تیب کرد برادری
او نبود

هفتم مروان حکم بن ابی العاص پسر عم عثمان بن عفان ابطح الفتن بود
و وزیر و داماد و کاتب عثمان بود و مادر مروان امیه بنت علقمه
ابن صفوان امیه بنت [illegible] در [illegible] سال [illegible] هجری متولد شد و در رمضان
در سنه شصت پنج هجری بدرک رسید و [illegible] پدر او حکم ابن ابی
العاص را از مدینه اخراج کرد رفت طائف و در زمان عثمان
اولا آورد مدینه [illegible] و اولاد او عبدالملک و [illegible]
ابن ولید بن عبدالملک [illegible] و اولاد [illegible] امام حسن در
مجلس معاویه فرمود اما انت یا مروان فلست انا سببتک
و سببت اباک ولکن الله لعنک ولعن اباک و اهل بیتک وذریتک
وما خرج من صلب ابیک الی یوم القیمة علی لسان نبیه محمد
الی ان قال صدق الله وصدق رسوله القول والشجرة
الملعونة فی القرآن هشتم عبدالله زبیر ابن عوام بود که با [illegible]
در حق امیرالمؤمنین [illegible] جمعه صلوات را ترک کرد و بعد از
انکار اهل [illegible] در ذکر صلوات [illegible] شد و این عبدالله پسر اسماء
ذات النطاقین بنت ابی بکر است و مادر [illegible] اسماء [illegible]
بود که زوجه ابوبکر و مادر اسماء و عائشه و عبدالرحمن بن ابی بکر بود
[illegible] ما زال الزبیر منا اهل البیت حتی نشأ ابنه
عبدالله فتنه و پدرش زبیر [illegible] داشت که با طلحه
بیعت امیرالمؤمنین را شکستند [illegible]
تالیف [illegible] حضرت [illegible] مقاتل [illegible]
[illegible] زبیر [illegible] عائشه گفت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] زبیر [illegible]
فرمود زبیر روز [illegible] که با علی جنگ [illegible] ظالم [illegible]
ظالم [illegible] زبیر [illegible] گفت [illegible]
[illegible] رفت [illegible]
کرد

چهارم مغیرة بن شعبة بن ابی عامر بن مسعود ثقفی [illegible] مکار و اریب
از اصحاب ثقیفه بود [illegible] از رجال بیعت گرفتند در زمان
عمر در کوفه [illegible] رفت امیرالمؤمنین [illegible] کرد و او حاکم بصره بود
در سنه [illegible] هجری با ام جمیل زنا کرد و [illegible] بمسجد
[illegible] یا مردم نماز [illegible] ابوبکره [illegible]
[illegible] در خبر [illegible] او را عزل کرد
ابوموسی را نصب کرد پنجم اشعث ابن قیس کندی [illegible]
او معروف است [illegible] روز [illegible] شهادت امیر [illegible] در کوفه بود
واصل شد در خون امیرالمؤمنین شریک بود [illegible]
در [illegible] تمام فساد [illegible] در خلافت امیرالمؤمنین
اصلش [illegible] ششم ولید بن عقبة بن ابی معیط [illegible]
[illegible] عبد الشمس [illegible] ولید اروی [illegible]
ولید با عثمان بن عفان برادر مادری [illegible] در فتح مکه [illegible]
[illegible] برادر ولید خالد بن عقبه اسلام آورد [illegible]
ولید را بقبیله بنی مصطلق فرستاد [illegible] پیغمبر خبر آورد که
مرتد شده اند [illegible] نازل شد ان جاءکم فاسق بنبأ
فتبینوا و قصه امارت او در کوفه [illegible] شراب نماز صبح
با مردم چهار رکعت خواند در مسجد کوفه گفت [illegible]
[illegible] در قضایا [illegible] هجری
و حضرت مجتبی علیه السلام در مجلس معاویه [illegible]
فرمود اما انت یا ولید والله ما الومک ان تبغض علیا
وقد جلدک فی الخمر ثمانین جلدة وقتل اباک فی الجاهلیة
بین یدیه کیف تسبه وقد سماه الله تعالی مؤمنا فی عشر
آیات من القرآن وسماک فاسقا [illegible] افمن کان
مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون وقوله ان جاءکم فاسق
[illegible] ولید عقبه [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] ولید فاسق [illegible] بود
بعد از قتل عثمان ببصره رفت از آنجا بجزیره رقه [illegible]
بمرد

و عبد الله بن خالد بود و عائشه در جنگ جمل بود با امیر جنگ کرد بعد
در سنه شصت و پنج هجری بعد از یزید مردم بخلافت با او بیعت کردند
در حجاز و یمن و عراق و خراسان ... روز سه شنبه
هفدهم جمادی الاولی یا جمادی الاخر در مکه معظمه کشته شد در سنه
هفتاد و سه هجری در سن هفتاد و سه سالگی تولد در سنه اول هجرت بود
مردی شجاع و فصیح بود لکن بخیل و بدخو بود نامش ابوبکر بود و ...
و ... قبیله است در یمن معاویه او را ... و مغیره بن شعبه
و عمرو عاص ... جعل کنند در توهین امیر المؤمنین بسیار زدند
احمق بود در زمان ... حاکم مدینه بود در ... مرفت
فوت منقطع الطرفین ... والاعمی در زمان ... هجره و
هشت هجری ... واصل شد در سن هفتاد و هشت سال ...
و هم شریح قاضی است ... که عمر او را بقضاوت
کوفه برقرار کرد شصت سال در کوفه قضاوت نمود مگر سه سال
در خلافت عبد الله زبیر که او را از قضاوت معزول کرد بعد از
فوت عبد الله باز زمان حجاج باز قضاوت کوفه بود ...
حجاج او را عزل کرد عمرش یکصد سال و زیاده نوشته‌اند
در سن هفتاد و هشت هجری ... رفت ... بن احمد و
امیر شام معاویه بود که امر کرد ... خطبا ... و کانت
بنو امیه اذا استمعوا المولود سمیه علیا قتلوه ابن ابی
الحدید نقل کرده معاویه بسمرة بن جندب صد هزار درهم
که آیه و من الناس من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا و یشهد الله
علی ما فی قلبه و هو الد الخصام و آیه و اذا تولی سعی فی
الارض لیفسد فیها و یهلک الحرث والنسل والله لا
یحب الفساد را در باره امیر المؤمنین نزول داده بود
روایت کند و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضاة الله
را در حق معاویه ... تنزیل نماید سمره قبول نکرد تا اینکه
چهار صد هزار درهم گرفت قبول کرد در وضع معجزه ...
... بود و هر که بود ... اسما و رسما ولکن

حذا ...

خدا نجیب و کفر و شقاوت ... ظلم ... مردم ... و ...
لقد کنتم ... محبتهم حرفا واحدا ... بعضا ...
فان ... من الفریقین ... انها ... الله ...
واحد ... ما بین ... قد ... والخافقین و جندب — سمرة
و لعن ... از اعدای اهلبیت بودند که ... ذکر ... مثل سمره بن جندب
و انس بن مالک و زید بن ارقم و جریر بن عبد الله بجلی و کعب الاحبار
... امیر المؤمنین ... شد و در ...
... در زمان خلافت ... بود امر ... معاویه
... معاویه ... ولکن ظاهر ...
او بعید ... الحسن بصری ... کان ...
صوفیه است در جنگ جمل حضرت ... زفت
در سن هشتاد و هشت سنه صد و ده هجری ... واصل شد واو
... ماننده

بدانکه در اواخر سنه یازده هجری پیغمبر مسلمین [illegible] اسامة بن زید طاهر
فرمود که جانب روم و متخلفین را لعنت فرمود و اسامه مراد پیغمبر
این بود که منافقین در مدینه نباشند در وقت خود که مبادا در
خلافت امر اخلال کنند و هم ثابت فرمایند که مرتبه انها پست
است از مرتبه اسامه که اسامه امیر و حاکم را انها باشد
چون دیدند مرض پیغمبر شدید شد از لشکر [illegible] که [illegible]
برگشتند بعد از رحلت پیغمبر [illegible] در سقیفه بنی ساعده که
از [illegible] قبیله که در مدینه بودند اوس و
خزرج [illegible] قبیله خزرج که [illegible] جمع بودند گفت منا امیر
و منکم امیر [illegible] معین کنند هم [illegible] خود دایم
بعضی از مهاجرین گفتند نحن المهاجرون اول الناس اسلاما
واکرمهم احسابا و اوسطهم دارا و احسنهم وجوها و اقربهم
برسول الله رحما و انتم اخواننا فی الاسلام و شرکاؤنا فی
الدین نصرتم و واسیتم فجزاکم الله خیرا فنحن الامراء و انتم
الوزراء [illegible] قبیله خزرج که سعد بن عباده [illegible]
معین شد از جانب انصار [illegible] نعمان رئیس قبیله اوس
بود [illegible] تا بعد از [illegible]
با ابوبکر بیعت کرد ابو عبیده بعد از عمر [illegible] خلفای [illegible]
که خلف و [illegible] بودند که [illegible] امر [illegible] خلافت
برقرار شود بعد قبیله اوس هم بیعت کردند بعضی آمدند تا شهرت
دادند اجماع [illegible] شد که پیغمبر فرمود لا تجتمع امتی علی خطاء و
با خلاف و حال انکه اجماع نبود چنانکه سعد و قبیله اش بیعت
نکردند و عباس و اولاد [illegible] و [illegible] از ده نفر
از [illegible] بودند و [illegible] با ابوبکر [illegible]
[illegible] و آنچه از ده که [illegible] نفر از مهاجرین بودند و
[illegible] از انصار خالد بن سعید بن عاص سلمان فارسی
ابوذر غفاری مقداد اسود عمار یاسر بریده اسلمی
حصیب اسلمی ابو الهیثم ابن تیهان [illegible]
سهل بن حنیف عثمان بن حنیف ابی ابن کعب و
ابو ایوب انصاری [illegible] از ده نفر ابتدا [illegible] کردند
وجمع دیگر

و جمع دیگر بسیار اند زبیر بن عوام عتبه بن ابی لهب براء بن عازب
و قیس بن سعد گفت اگر ابوبکر قابل خلافت بود پیغمبر اسامه را بر او
امیر نمیکرد کما لایخفی خلاصه آنچه از ده نفر [illegible] کردند
روز [illegible] مسجد ابوبکر از محراب و منبر بکشند [illegible] امر
مانع شد خالد [illegible] حالا ما بشمشیر [illegible] کلام
آمدند هر یک [illegible] و هر یک [illegible] فضائل مولی علی [illegible]
پیغمبر رسیده بود بیان کردند [illegible] کار رسید که
ابوبکر بزیر آمد گفت اقیلونی اقیلونی لست بخیرکم و علی فیکم و امیر
در خطبه شقشقیه اشاره بهمین میفرماید
فیا عجبا بینا هو یستقیلها فی حیاته اذ عقدها لآخر
بعد وفاته [illegible] عمر [illegible] گفت یا لکع [illegible] نتواند در این
مقام [illegible] احتجاج کند [illegible] قصد کردم
برای [illegible] سالم مولای ابی حذیفه بس.
[illegible] ابوبکر بیرون [illegible] عمر و خالد بن ولید و معاذ
ابو جهل و سالم [illegible] با سه هزار نفر آمدند [illegible]
آوردند مسجد عمر قسم خورد هرکه مخالفت کند با شمشیر [illegible]
[illegible]

در سنهٔ سیزدهم هرقل پادشاه روم در خلافت عمر شنید و لشکری زیاد
فرستاد برای دفع عرب ابوبکر ابوعبیده بن جراح را بسالاری لشکر آنجا
و سپه‌سالار کرد و در سنه صد و پنجاه نفر از اصحاب در این جنگ
شهید شدند و در این سال جنگ با مسیلمه کذاب [illegible]
که صد و بیست هزار نفر را گمراه کرده و از مسلمانان جمعی کشته شدند
و وحشی قاتل حمزه مسیلمه را کشت گفت قتلت خیر الناس فی
الجاهلیة و شرهم فی الاسلام

و در سنهٔ سیزدهم ابوالعاص بن ربیع شوهر زینب دختر پیغمبر
از دنیا رفت [illegible] ابوالعاص [illegible]
در سال سیزده عمر در جای ابوبکر خلیفه شد [illegible] جمادی الآخر
و او خلیفه [illegible] یازده روز مرض ابوبکر طول کشید
در شب [illegible] سه‌شنبه [illegible] جمادی الاخر برد [illegible]
[illegible] ماه مذکور بود [illegible] مدت خلافت
ابوبکر دو سال و سه ماه و [illegible] در اعداد
[illegible] ابا و [illegible]

و در ابتدای خلافت عمر جنگ مسلمانان با عجم واقع شد و سپه‌سالار
ابوعبیده ثقفی پدر مختار بود و در این جنگ ابوعبیده و جمعی از
مسلمانان کشته شدند و شش هزار نفر از اعاجم کشته شد
که آخر فتح با مسلمانان شد در سنهٔ چهاردهم هجری عتبه ابن غزوه
مازنی بامر عمر از مدینه آمد العراق بنا کند شهر بصره را و عثمان نام کرد
و در این سال ابوعبیده ابن جراح فتوحاتی در بلاد روم نمود شهر شام
و حمص را تصرف نمود خالد بن ولید را آنجا گذارد آمد بعلبک را فتح
نمود و در این سال عمر پسر خود را که شراب خورده بود در ملاء عام حد
اقامهٔ اسلام جاری زد و در ماه رمضان همین سال نماز تراویح را
بدعت گذارد یعنی نمازهای نافله را بجماعت بگذارند اینهم هر چهار
رکعت را با یک امام [illegible] بجماعت [illegible] بود اسم آن نماز تراویح
گذاردند در سنهٔ پانزدهم هجری باز هرقل پادشاه روم لشکر زیادی
بجنگ مسلمانان فرستاد عمرهم سرداری ابوعبیده لشکر زیادی فرستاد
و در این جنگ ماهان کافر عمرو بن نوفل جناب مالک زد که از علامت
خود قدری از چشم مالک جا گرفت خود معروف شد با شتر و در این
جنگ عظیمی مسلمانان و پادشاه عجم یزدجرد اتفاق افتاد که عده
مجوسیان هفتاد هزار نفر بودند و عده مسلمانان هفت هزار نفر مع
هذا لشکر اسلام غلبه کردند سی هزار از مجوسیان با رستم سردار کشته شدند
وارد مداین شدند داخل ایوان کسری آنچه زینت بود غارت کردند
غنیمت زیادی بردند پادشاه عجم یزدجرد فرار کرد و در این سال ابومحجن
پدر عثمان و سعد بن عباده رئیس قبیله خزرج دنیا را وداع گفتند
اما جناب سعد بیعت نکرد رفت شام عمر شخصی را فرستاد که
او بیعت بکند سعد امتناع نمود آن شخص تیری انداخت او را بقتل
رسانید شهرت دادند اجنه زدند که در این جزوه [illegible] و در سنه
شانزده عمر حکومت [illegible] مسلمانان دادند و در همین سال مسلمانان
شهر حلوان را فتح کردند که در عراق بغداد کوفه و بصره و بغداد
شهر بان آبادی نبود و بعضی [illegible] درزد یکی [illegible]
معروف است به پل [illegible] احمد [illegible]

و در سنه هفده سعد وقاص به امر عمر سعد شهر کوفه را بنا کرد و هم
بیت المقدس به دست لشکر اسلام فتح شد بقولی کعب الاحبار
در این سال اسلام اختیار کرد و هم لشکر اسلام شهر حلب را به سرداری
ابوعبیده فتح کردند و هرقل از انطاکیه فرار کرد به قسطنطنیه
در سنه ١٨ هجده ابوعبیده در شهر حمص تمرض و بمرد در سن پنجاه
و هشت سالگی بلا عقب بود و امارت لشکر را به معاذ جبل داد
بعد از چند روز عبدالرحمن بن معاذ بمرد و بعد خود
معاذ بمرد و این معاذ در تمام غزوات خدمت پیغمبر بود و عمرو عاص را
نایب خود قرار داد و عمرو عاص بجنازه او نماز خواند بعد جمیع از
شهرها در این سال به سرداری عیاض بن غنم به دست مسلمانان فتح شد
و در این سال عمر حکومت شام را به معاویه داد و حکومت بصره را
به ابوموسی اشعری داد و شریح را قاضی کوفه کرد و در این سال عمر
مسجد الحرام را توسیع کرد و در مدینه طیبه خانه عباس ابن عبد
المطلب و خانه مروان حکم را خرید جزو فضای مسجد پیغمبر نمود
و هم تاریخ هجری را وضع کرد و در سنه بیستم شهر شوشتر که
پای تخت اهواز است به سرداری ابوموسی اشعری فتح شد و اهواز
از بلاد خوزستان است مشهور است به عربستان و آن ناحیه بزرگی
بین واسط و بصره و شیراز و هم در این سال شهر تکریت و موصل به دست
عبدالله معتم فتح شد قیصر گوید فتح در سنه نوزده بود و هم در
بیست مصر و اسکندریه به سرداری عمرو عاص فتح شد و مدتی در آنجا
حکومت کرد و فسطاط مصر را عمرو عاص ساخت و در این سال
عمر سعد ابی وقاص را از حکومت کوفه عزل کرد و
عمار یاسر را به جای او نهاد و سعد وقاص را سپهسالاری
لشکر نمود و هم در این سال زینب بنت جحش زوجه پیغمبر از دنیا رفت
در بقیع دفن شد سنه ٢١ عمر سعد ابی وقاص را از سپه
سالاری عزل کرد و یزدجرد ابن شهریار صد و پنجاه هزار مرد
دلاور در شهر نهاوند به سرداری فیروزان حاضر نمود و عمار یاسر
از کوفه به عمر خبر رسانید و عمر خواست که لشکر اسلام را از

از شام و ام

از شام و مصر و سایر شهرها جمع کند بجنگ پادشاه عجم لشکر کشد و خود نیز
رود حضرت امیر صلاح ندانست که عمر خود رود و فرمود مدینه پایتخت
اسلام است و حراست آن واجب است و هم صلاح نیست شام
که در جهت زیاد گرفته از لشکر خالی بگذاری مبادا هرقل سلطان روم
بقصد از کمین بیرون آید مسلمانان را بکشد و همچنین شام را لشکر
نماند عرض کرد پس جهاد کرد فرمود صلاح نیست تو در مدینه باقی
مردی شجاع را سردار لشکر تازی روانه کنی اگر مغلوب شوند یا رفع
درهای خود را تجهیز لشکر دیگر نمائی و فرمود نعمان ابن مقرن لیاقت
سپهسالاری لشکر دارد نعمان ابن مقرن مزنی است عمر حکم کرد
نامه نعمان نوشت او را سپهسالاری لشکر نهاوند منصوب و روانه
نمود و پس از مقاتله زیاد در نهاوند فتح با لشکر اسلام شد و این
جنگ را مسلمین فتح الفتوح نامیدند و یزدجرد فرار کرد و سلطنت
عجم منقرض شد بعد شهر اصفهان و توابع در این سال به دست مسلمانان
با سرداری ابوموسی اشعری افتاد و در این سال بلال ابن رباح حبشی در
شهر شام از دنیا رفت به مرض طاعون و مقدار سال عمرش بود
و اسم مادرش حمامه بود حضرت رسول جمع اخوت میان او و
بین او و ابوعبیده جراح اخوت نموده بود اول غلام امیة بن
خلف بود و او بلال را جمع اذیت میکرد در روز در آفتاب سوزان
او را در بطحا به پشت میخوابانید سنگهای گران روی سینه اش
میگذاشت و میگفت یا آنکه با محمد کافر شوی و او
میگفت احد احد حضرت ابوبکر با امر پیغمبر خرید بلال را و ویرا
از حضرت تکرفت اولا آزاد کرد پس بود در خدمت پیغمبر در جمیع
غزوات و در این سال خالد ابن ولید و مغیره ابن عبدالله مخزومی
وفات کردند قبر خالد در حمص است مادرش لبابه صغری بنت
حارث همشیره ام المؤمنین میمونه زوجه پیغمبر بود و همشیره ام اسماء بنت
عمیس بود و خالد از شجاعان قریش بود و جمیع از بلاد عجم به شمشیر
او فتح شد و او پسر عم ابوجهل و ام سلمه زوجه پیغمبر بوده

[illegible]
وقد خالد معوه ابن عبدالله است واو غیر مغیره ابن شعبه است لعم واو
بسیار محیل و مکار بود و فتنه سقیفه از او انتهٔ بر پا شد و در
سنه بیست و دوم همدان دماوند گرگان طبرستان
قومس دامغان بسطام بسرداری نعیم بن مقرن برادر نعمان
بدولت مسلمان آمد و هم آذربایجان و باب الابواب
بلنجر خزر در این فتح شد اصفهان شیراز و توابع آن
بسرداری ابوموسی اشعری و حکم ابن ابی العاص برادر عثمان ابن
ابی العاص ثقفی و مجاشع عمرو مختار فتح شد و اکثر خراسان
سنه ۲۳ کرمان سجستان که سیستان باشد تا سرحد قندهار
مکران بسرداری عمرو عاص و عبدالله ابن عمر خطاب فتح شد و در این
سال عمر از روز [illegible] سیم و عثمان [illegible] بود [illegible]
[illegible] چون مراجعت بمدینه نمود مغیرة ابن شعبه که حاکم کوفه بود
با غلامش ابولولوء مسمی بفیروز آمد [illegible] روزی ابولولوء آمد
نزد عمر از مغیره شکایت کرد که [illegible] هر صبح در [illegible]
میخواهد [illegible] عمر گفت [illegible]
[illegible] صنعت دارم [illegible] بالا از همه [illegible]
[illegible] عمر [illegible] مغیره شده و [illegible] در عجم [illegible]
[illegible] عمر گفت [illegible] گفت [illegible]
[illegible] عمر گفت [illegible]
روز دیگر [illegible] بطرف مسجد [illegible] گفت
[illegible] نزدیک شده امر خلافت [illegible]
[illegible] گفت چه میگویی در حق علی ابن ابی طالب [illegible]
از هر حیث سبقت دارد در اسلام عمر گفت [illegible] میگویی [illegible]
[illegible] طمع [illegible] است [illegible] او در حیات و ممات
خلافت کند [illegible] گفت [illegible] مزاح است [illegible] خلافت نمیخورد
[illegible] گفت عثمان چطور است عمر گفت اگر او والی شود
[illegible] بر مسلمانان خواهد کرد [illegible] دیگر گفت

اما نوادر عثمان

اما نوادر عثمان والله سرکش از تو بهتر است گفت طلحه چطور است
گفت او مردیست متکبر [illegible] رسول الله آزرده است
بجهة آن کلمه که در نزول آیه حجاب گفت [illegible]
چون آیه نازل شد طلحه گفت چه فایده دارد امروز حجاب
[illegible] بمیرد ما زنهایش را نکاح میکنیم آیه نازل شد
وما کان لکم ان تؤذوا رسول الله ولا ان تنکحوا ازواجه
من بعده ابدا گفت چه میگویی درباره زبیر عوام
گفت او مرد شجاعی است ولکن [illegible] است از صبح تا شام
[illegible] چون [illegible] گفت تو مفید و [illegible]
[illegible] گفت سعد وقاص چطور است گفت
او مرد [illegible] است ولکن قابل خلافت نیست [illegible]
[illegible] از عهده رعایا [illegible] گفت
[illegible] عبدالرحمن عوف چطور است گفت او مرد ضعیف
[illegible] گفت یا ابن عباس اگر معاذ بن جبل یا سالم مولای حذیفه
یا ابوعبیده جراح [illegible] قابل خلافت بودند [illegible]
[illegible] در [illegible] معاذ بن جبل و فلان
از امیر المؤمنین [illegible] همه [illegible] شده [illegible]
چند روز [illegible] در حجه سنه [illegible] ابولولوء
[illegible] زخم [illegible] اوفتاد [illegible] وصیت
کرد که بعد از من [illegible] تا [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] شش نفر را [illegible] علی عثمان طلحه
زبیر سعد وقاص عبدالرحمن عوف [illegible]
[illegible] بعد [illegible] چهار نفر یا پنج نفر [illegible] و یک نفر
[illegible] در آن [illegible] یا یک نفر [illegible] بقتل رسانید
اگر سه نفر [illegible] و سه نفر دیگر [illegible] صواب با آن طرفی است
که عبدالرحمن در آن طرف است سه نفر دیگر را [illegible] بزنید هرگاه
[illegible] سه روز [illegible] اتفاق نکردند [illegible] را [illegible]

و در روز اول ذی‌الحجه عمر در مسجد ضربت خورد و وصیت [illegible] و هلاک شد و روز اول محرم
او را دفن کردند مدت خلافت ده سال و شش ماه و [illegible] روز
بود. بحث در اینست که سلمان و مقداد و اباذر و عمار یاسر از
اختیار اصحاب بیعت کردند [illegible] اتفاق فرقه چرا داخل در این شوری نکرد
خواهند گفت مثلاً اینها داخل در قریش نبودند عمر فرموده که
فلقد سمعت کلام رسول [illegible] حتی الاتفاق [illegible]
رسول فرموده ان الائمة لا تکون الا فی قریش. گویم عمر گفت
اگر معاذ بن جبل یا سالم مولی حذیفه میبود او را خلافت [illegible]
بودند اینها که از قریش نبودند و عمار در این شوری راه نمیدهند جهت
کفر او را ثابت میکنند عباس و دیگران که از قریش
بودند چرا داخل مشورت ننمود اگر گویند اینها از عشره مبشره نبودند
گویم که سعد [illegible] که از عشره مبشره بود چرا داخل نکرد و [illegible]
در روز شوری امیرالمؤمنین عنوان قرار داد شوری را [illegible]
ابن عباس [illegible] گفت [illegible] عباس [illegible] کردند با او
چنانکه با جد [illegible] کردند در زمان [illegible]
قسم [illegible] اینها [illegible] حق [illegible] داده [illegible]
گفته اگر [illegible] و [illegible] حق با آن طرفی است
که عبدالرحمن [illegible] است و [illegible] میکنید با [illegible]
[illegible] فی عبدالرحمن پسر عم سعد وقاص است و عثمان [illegible]
و داماد عبدالرحمن است عرض کردیم [illegible] عمر [illegible] که
سعد وقاص و عبدالرحمن و عثمان [illegible]
کرد [illegible] که بیعت کردند و [illegible] نفر دیگر
خواهند [illegible] کرد و باقی ندارند که [illegible] و طلحه و زبیر گشته [illegible]
[illegible] خلافت عثمان را ثابت میکنند [illegible] قسم [illegible]
فعاقبت باد [illegible] دارم

بعد [illegible]

بعد از حاضر شدن شش نفر عبدالرحمن گفت از ما که حق خود را
به دیگری بخشد طلحه حق خود را بعثمان بخشید و زبیر عوام هم
حق خود را بامیرالمؤمنین بخشید که پسر خاله خودش بود چرا که زبیر پسر
صفیه بنت عبدالمطلب بود و سعد وقاص بعبدالرحمن بخشید
چرا که هر دو از اولاد زهره از کلاب بودند عبدالرحمن آمد بحضور
میان اصحاب دست دراز کرد و جانب امیر عرض کرد انا ابایعک
علی کتاب الله و سنة رسول الله و سیرة ابی بکر و عمر حضرت فرمود ابل
[illegible] الله و سنة رسول الله و اجتهاد رأیی عبدالرحمن کلمات را
بعثمان گفت و او قبول کرد و عثمان قبول کرد پس با او بیعت کرد و
دیگران هم بیعت کردند [illegible] و جمعی از کبار اصحاب مثل عمار یاسر
و مقداد و جمعی دیگر [illegible] سخنان درشتی بعثمان گفتند و در
[illegible] عرض [illegible] شایع شد و جمعی مردند مثل [illegible]
[illegible] الرعاف [illegible] عثمان عمال خود را با طراف فرستاد
و [illegible] پسر عم خود مروان را حکم داد و فدک را بمروان داد
نمود و در [illegible] آل مروان بود تا زمان عمر بن عبدالعزیز در سنه ۲۵
عثمان سعد وقاص را از حکومت کوفه عزل کرد و برادر مادری خود ولید
ابن عقبة بن ابی معیط را در جای او نصب کرد و آیه شریفه
یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا درباره همین
ولید [illegible] نازل شده [illegible] عثمان معاویه را [illegible] امیرالمؤمنین
[illegible] و عقبه [illegible] صورت [illegible] و در
جنگ [illegible] هم [illegible] عثمان [illegible]
[illegible] عمر در اطراف مسجد الحرام خریده بود که مسجد را وسیع کند
[illegible] در سنه ۲۶ عثمان [illegible] مسجد الحرام را
مسجد [illegible] کرد [illegible]
ابن [illegible] بحکومت فارس [illegible] و [illegible]
و [illegible] حاکم [illegible] کرده بود عمرا [illegible] عزل کرد حکومت [illegible]
[illegible] داد و در سنه ۲۷ [illegible] عبدالله بن سعد
ابن سرح که حاکم مصر بود افریقیه را فتح کردند [illegible]

و در سنه ٢٤ بو موسی اشعری را از حکومت بصره معزول و عبد الله عامر را نصب نمود
و عمرو عاص را از [illegible] عزل نمود برادر رضاعی خود عبد الله [illegible] را نصب نمود
و عثمان احنف را فاتح طبرستان نمود و در این سال یزید متولد شد
در مصباح المتهجدین است یزید روز چهارشنبه ربیع الاول سنه
شصت و چهار بعمر سی و هشت سالگی بدرک واصل شد
و عثمان در سنه ٢٦ و سنه ٢٧ بزیارت بیت الله رفت سراپرده
سلطنتی را برسم [illegible] در منی نصب کرد و نماز چهار رکعت در منی
و عرفات تمام خواند و از مسلمانان جمیع را انکار آمد و در
سنه ٢٦ ولید بن عقبه را که [illegible] را از حکومت کوفه عزل کرد و
سعد را [illegible] بجای او نصب نمود و جهت این بود که ولید پلید
[illegible] مست بود یک روز صبح در حالت مستی بمسجد آمد نماز صبح را
چهار رکعت خواند اهل کوفه [illegible] او را بعثمان نوشتند عثمان
او را از کوفه با جمعی که شاهد بودند طلبید [illegible] از ایشان
پرسید که شما دیدید که ولید شراب خورد گفتند [illegible]
او را ندیدیم و لکن شراب [illegible] قی میکرد دیدیم [illegible] بود
عثمان امر کرد [illegible] حد زدند [illegible] ولید شد و [illegible] عزل
کرد او را و در [illegible] از کتاب [illegible] العرب حکی
شافعی نقل کرده که ولید [illegible] شب [illegible] ادا
صبح گفت امام مسجد نماز صبح را [illegible] چهار رکعت خواند و در
رکوع و سجود [illegible] اشرب [illegible] بعد از سلام [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
ابن مسعود گفت لا زادك الله خيرا ولا من بعثك الينا
و در این سال تمام قرآن در هر جا [illegible] جمع کرد [illegible]
ابوبکر [illegible] نوشته بود و از او بعمر و از عمر [illegible] حفصه
و از او بعثمان رسیده بود [illegible] طلبید گفت
از روی آن مصحف مصحفهای بسیار [illegible] نوشتند
و در این سال مقداد [illegible] در جرف [illegible] مدینه رحلت نمود
جنازه [illegible] آوردند [illegible] عثمان [illegible]
و در همین سال

و در همین سال عائشه ارث خود را از عثمان مطالبه نمود که در تصرف او
[illegible] خود هم نوشته ام عثمان گفت آیا تو و حفصه و مالک
ابن اوس شهادت ندادید که پیغمبر فرمود نحن معاشر الانبیاء لا
نورث و بهمین روایت فاطمه ارث ندادید و حق او را باطل کردید
عائشه گفت [illegible] هزار درهم [illegible] کاتب بیت
المال [illegible] او را قطع کرد [illegible]
گفت و عثمان هم رفت بالای منبر گفت هذه الزعراء و عدو الله
ضرب الله مثلها و مثل صاحبتها حفصة في الكتاب فقال ضرب الله مثلا للذين كفروا
امرأة نوح وامرأة لوط كانتا تحت عبدين من عبادنا صالحين
فخانتاهما الى قوله وقيل ادخلا النار مع الداخلين تأويل
[illegible] عائشه و حفصه [illegible] بروز جزاء [illegible]
عائشه گفت یا عثمان انما سماك رسول الله نعثل اليهود
في اليمن و لعنت کرد او را و عثمان هم او را لعنت کرد عائشه گفت
[illegible] گفت اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا و
[illegible] مروان [illegible]

و در سنهٔ سی و چهار اصحاب بسبب قبایح اعمال عثمان نامه نوشتند
دادند بعمار یاسر که بر عثمان برساند آورد عثمان چند سطر از آن
خواند در غضب شد غلامان خود را امر کرد آنقدر عمار را زدند
که اعضای بیخودی آمد آنقدر لگد بر شکم و پشت و اعضای او زدند
که علت فتق پیدا شد و بیهوش شد تا نصف شب بیهوش بود
نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا از او فوت شد و دختر دیگر
زیاد بر بنی امیه از خویشان و اقارب خود داد بمروان الحکم
و زید بن ثابت صد هزار دینار داد از بیت المال مسلمانان او را
بخواستی تغیر تعریض کرد خبر به اباذر رسید این آیه را خواند که
والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله
فبشرهم بعذاب الیم خبر بعثمان دادند بسیار غضب کرد یک روز
عثمان در محضر جمع گفت ایها الناس آیا جایز است که والی مالی
از بیت المال بقرض بردارد کعب الاحبار گفت لا باس بذلک
جناب اباذر فرمود یا ابن الیهودیین آیا دین ما را تو یاد
میدهی عصائی که در دست داشت چنان بر سر کعب الاحبار زد
که سرش شکست عثمان در غضب شد اباذر را اخراج نمود
بشام و در شام مردم را بسیار از غصب خلافت و حقوق
مینمود کار بجائی رسید معاویه او را حبس کرد نامه بعثمان
نوشت تکلیف خواست عثمان نوشت اباذر را با کمال اهانت
بر شتری که شب و روز او را راه ببرد روانه کن معاویه
بمدینه آورد در حینی که عثمان افعال تغیر نمود و اکراه
مابین ایشان شد که عثمان باز غضب کرد فرستاد بربذه

در الربذه مرد

و در سنهٔ سی و پنج هجری قریب بهزار نفر از مصر آمدند و از بصره و کوفه
و جمعی از مهاجر و انصار جمع شدند خلاف های او را اعتراض
میکردند چرا عم خود حکم ابن ابی العاص را که پیغمبر از مدینه طرد
فرموده بود تو آوردی چرا عبد الله ابن ابی سرح را که پیغمبر خون
او را مباح کرده بود والی مصر نمودی و دختر خود را بمروان حکم
دادی و حال اینها متجاهر بفسق بودند و چرا کتب
سوزانیدی چرا دوستان خدا و پیغمبر را مثل عمار زجر و اذیت کردی
و از مدینه اخراج کردی چرا در جنگ احد فرار کردی پیغمبر را تنها گذاشتی
گذاردی چرا در بدر حاضر نشدی امثال این تعرضات بسیار نمودند
یک روز جمعه عثمان رفت منبر مردم طاقت نیاوردند و پیش کردند و
بر منبر او ریختند و زدند او را غشیا علیه افتاد بعضی مثل امام حسن و
سعد ابن وقاص و زید ابن ثابت مردم را از او جدا کردند و او را بردند و
او را بخانه رسانیدند پس عثمان را مردم محاصره کردند در خانه
او را کردند پس از مسلمانان خواهش شد که عبد الله ابن ابی سرح را
از مصر عزل نماید و محمد ابن ابی بکر را بجای او بگذارد عثمان قبول کرد
چنین کرد پس جناب محمد ابن ابی بکر با جمعی از مهاجر و انصار روانه
مصر شدند بعد قاصدی را دیدند که با تعجیل میرود بطرف مصر
او را گرفتند تفتیش کردند نامه در زیر مطهره پیدا کردند بخط مهر
عثمان که بعبد الله ابن ابی سرح نوشته بود که در حکومت ثابت باش
محمد ابن ابی بکر را غفلةً بقتل برسان پس محمد ابن ابی بکر با مهاجر و انصار
برگشتند بمدینه صحابه جمع نمودند که نامه عثمان را خواندند عثمان
مغیرة ابن شعبه و عمرو عاص را فرستاد بنزد آن جماعت که راضی
خواطر ایشان را بدست آورند و مردم فحش زیاد بعثمان دادند
اهل مصر و مهاجر و انصار جمع شدند در خانه عثمان او را محصور کردند
آن وقت مروان حکم و سعد ابن عاص و مغیرة ابن حارث و عبد الله

وعبدالله وعبدالرحمن و سایر خویشان عثمان با پانصد نفر با سلاح تمام
جنگ کردند آخر غلبه کردند و بخشیدند و عثمان محمد ابن ابی بکر ریش
عثمان را گرفت و کنانه ابن بشر عمود بر فرق عثمان زد و سودان
ابن حمران تیغ بر او زد و جناب عمرو ابن حمق روی سینه عثمان نشست
و نه ضربت طعن باو زد تا بدرک واصل شد خانه او را غارت
کردند و در صبح عید غدیر بود مدت خلافتش یازده سال
و یازده ماه و نه روز بود و هشتاد و چهار سال عمر کرد
در روز جمعه بیست و پنجم ذی حجه همان سال مردم در مسجد اکبر بجمعیت
با امیرالمؤمنین بیعت کردند و جمعی از آنها تخلف ورزیدند نفر
مثل عبدالله عمر و سعد وقاص و حسان ابن ثابت و اسامه ابن زید
خصوص وقتیکه حضرت مال بیت المال را مثل پیغمبر بالسویه
تقسیم فرمود جمعی از قریش کینه قلبی خود را اشکار کردند و اظهار [illegible]
نمودند تا اینکه در روز پنجشنبه دهم جمادی الاول شروع بجنگ
در بصره شد و در این جنگ که جنگ جمل جناب [illegible] شد
و در روز اول جنگ مروان حکم تیری بجانب طلحه [illegible] انداخت
خطا [illegible] طلحه [illegible] عبدالله [illegible] طلحه [illegible]
و چهار [illegible] و [illegible] روز [illegible] موعظه و [illegible] حدیث
فرمود روزی بیاید که با علی جنگ کنی [illegible] تو ظالمی [illegible] معلوم کنار
گیری کرد رفت بوادی السباع و در آنجا شب در خواب [illegible]
[illegible] جرموز سر او را در میان خیمه از بدن جدا کرد [illegible]
آورد خدمت امیر حضرت [illegible] شمشیر او را گرفت و [illegible]
و جنبش داد و فرمود سیف ماجلی به الکرب [illegible]
عمرو ابن جرموز عرض کرد یا علی جایزه مرا بده فرمود شنیدم از پیغمبر
زبیر را قاتلش در آتش است عمرو در غضب شد سر شمشیر خود را
گذارد بشکم خود و هلاک کرد خود را یا علی دشمن تو [illegible]
مردم گفته شوم کند [illegible] در نهروان با خوارج کشته شد
و در [illegible]

و در این جنگ لشکر حضرت بیست هزار بودند و هزار و هفتصد نفر از لشکریان
حضرت سواره و پیاده کشته شدند و [illegible] بود و هشت نفر که مهار
ناقه عائشه را بدست میگرفتند قطع شد و مالک اشتر سه مرتبه حمله
کرد بشتر عائشه در هر مرتبه یک پای جمل را قطع کرد محمد حنفیه که علمدار
بود نتوانست خود را بشتر رساند جناب امام حسن خود را رسانید
بیک نیزه شتر را معطل کرد امیرالمؤمنین آمد فرمود عائشه را محمد
[illegible] امر کرده بود عرض کرد [illegible]
در نیمه جمادی الاولی بصره فتح شد و لشکر عائشه سی هزار نفر بودند
و سیزده هزار کشته شدند

بیت الله تعالی در عنوان بعضی از قصور که از امام بوده و علما اعلام
در نجف و کوفه و اطراف آن بلید واقع است مسلم و هانی
تا سید ابراهیم که قبرش مقابل قبر مسلم نمایان است در دو فرسخ بطرف
کسیکه از کوفه بنجف میاید در مدینه الزار است که بعضی احتمال
داده اند که قبر جناب ابراهیم عبدالله محض ابن حسن ابن حسن مجتبی است
که آن را باخمری میشناسند که دعبل اشاره کرده است
واخری بارض الجوزجان محلها وقبر بباخمری لدی الغربات
وباخمراء بروزن حمراء قریه ایست نزدیک کوفه و از آنجا تا کوفه
شانزده فرسخ است و محمد نیست قبر ابراهیم الغمر ابن حسن ابن حسن
برادر جناب عبدالله محض و غمر بفتح غین معجمه آب بسیار را
گویند و چون مغمر جوانمرد بسیار سخی آمده است و عمدة الطالب
در ترجمه ابراهیم مینویسد وهو صاحب الصندوق بالکوفه
یزار قبره و محمد نیست قبر ابراهیم طباطبا ابن اسمعیل دیباج
ابن ابراهیم الغمر ابن حسن ابن حسن مجتبی باشد منهم حسن مثلث
منهم ابراهیم ابن حسن ابن حسن مجتبی منهم عبدالله محض ابن حسن ابن حسن مجتبی
که والده ماجده پسر حسن مثنی بود و والده شان فاطمه بنت
الحسین منهم علی الزاهد ابن حسن ابن حسن ابن حسن مجتبی که پدر حسین صاحب
فخ باشد که در روز ترویه در زمین فخ با جمعی از سادات بامر موسی
الهادی پسر مهدی ابن منصور شهید شدند منهم عیسی ابن
اسمعیل ابن جعفر ابن ابراهیم ابن محمد ابن علی ابن عبدالله ابن جعفر طیار
که در نجف با جمعی از سادات در زندان هاشمیه که زندان
مشهور دوانیقی است از دنیا رفتند و قبرشان در میان همان
زندان است و هاشمیه شهری بود در حوالی کوفه مشهور دوانیقی
او بنا کرده بود و تفصیل احتمال داده اند که زندان هاشمیه
همان مقبره سید ابراهیم باشد که مقابل مقبره مسلم است

ودر کوفه

و در کوفه از روات اخبار و احادیث اهل بیت زیاد مدفون اند
و لکن قبور شان معلوم نیست چنانچه ابن جوزی از ابوالغنائم که از
عباد محدثین امین مسلمه است گفته در کوفه سیصد نفر از صحابه
پیغمبر از دنیا رفته و مدفون شده اند و قبر صحیح یک معلوم نیست
اول کسیکه از اصحاب پیغمبر در نجف مدفون شد جناب خباب ابن
ارت بود که در غزوات پیغمبر از بدر و احد خدمت پیغمبر بود و در
رکاب امیرالمؤمنین هم در صفین و نهروان بود در کوفه از دنیا
رفت امیرالمؤمنین بجنازه اش نماز خواند و فرمود رحم الله خبابا
اسلم راغباً وهاجر طائعاً وعاش مجاهداً وابتلی فی
جسمه احوالا ولن یضیع الله اجر من احسن عملا منهم
قبر کمیل ابن زیاد النخعی الیمانی از اصحاب سر امیرالمؤمنین بود
قبرش در ثویه و آنجا کوه تلی است نزدیک مسجد حنانه در بین
کوفه و نجف علامه نوری فرموده بر کجا هم است که قبر جناب
رشید هجری که جلال و قدر شیخ از کمیل خیلی بالاتر است در همین
ثویه باشد و قبر احنف ابن قیس که در حلم با ومثل میزنند هم
در ثویه است و قبر بعضی از اخیار غیره مثل زیاد ابن ابیه و مغیره
ابن شعبه وابوموسی اشعری هم محتمل است در ثویه باشد
اما قبور علمای اعلام اول رئیس الافاخم و شیخ الطائفه حقه
علی الاطلاق ابوجعفر ثالث محمد ابن حسن الطوسی تولدش در طوس
شهر رمضان سنه سیصد و هشتاد و پنج و رحلتش بیست و دوم
محرم سنه چهارصد و شصت و قبر شریفش در نجف فعلا مسجد
طوسی واقع شده و وجه تسمیه ابوجعفر ثالث آنکه
چون شیخ کلینی ثقة الاسلام و شیخ صدوق رئیس المحدثین و شیخ طوسی
هر سه اسمشان محمد و کنیه شان ابوجعفر است محمدون ثلاث
خوانند و شیخ طوسی در سن بیست و سه سالگی از طوس ببغداد در
آمد در خدمت شیخ مفید تلمذ نمود بعد از رحلت سید مرتضی در سنه

یکی از فضلاء نقل میکند که جنازه را از زراق حب ابو صبیه چرکس داده
بحجّه نجف اشرف در بین راه در یکی از منازل من بجنازه افتادم که
این مسافت بعیده مبادا لیس بدن متعفن شده باشد و قاریها
هم که جنازه مشغول قرائت بودند مبادا انها تنفر شوند در خواهم
آمدم استشمام کردم دیدم بوی مشک و عنبر از آن بلند است
تا نجف اشرف بخدا قسم ابدا عفونتی ظاهر نشد بلکه بوی عطر
از جنازه اش استشمام میشد ابدا در آن هوای گرم تغییر نکرده بود
در میان صحن مطهر پشت سر مبارک دفن شد و سنگی ممتاز مرمر
بالای قبر انداخته‌اند که معروف است السید الاجل صاحب مقامات
و کرامات سید محمد باقر قزوینی جواهر نموده سید بحر العلوم رحلتش
در لیلهٔ عرفه سنه هزار و دویست و شصت و ... بیت و مزارش
در نجف اشرف معروف و گنبد عالی دارد دیگر السید الاجل العابد
سید محمد مهدی قزوینی برادرزاده مرحوم مذکور سید محمد باقر رحلتش
دوازدهم ربیع الاول سنه هزار و سیصد مدفنش در نجف مقابل
مقبرهٔ شیخ محمد حسن صاحب جواهر و گنبد عالی دارد دیگر فهّام
و فهام شیخ محمد حسن ابن شیخ باقر صاحب جواهر الکلام رحلتش
غرهٔ شعبان سنه هزار و دویست و شصت و چهار در سنهٔ
جلوس مرحوم ناصر الدین شاه و مقبره اش محله عماره گنبد عالی
دارد دیگر خاتم الفقهاء و المجتهدین شیخنا الاعظم رئیس
امامیه الحاج شیخ مرتضی ابن مرحوم مولی محمد امین انصاری
که نسب شریفش منتهی میشود بجابر انصاری ولادتش سنه هزار و
دویست و چهارده و رحلتش شب شنبه هیجدهم جمادی الاخری
سنه هزار و دویست و هشتاد و یک و مرقد منورش در باب قبله
صحن مطهر امیر المؤمنین طرف چپ کسیکه از باب رو وارد صحن
مطهر میشود در جوار عالم و فقیه شیخ حسین نجف طاب ثراه دفن
شده و شیخ حسین در زهد و کثرت عبادت ضرب المثل بوده

[illegible]

چهارصد و سی و ... در بغداد در سنه ... کاظمین ... در نجف اشرف
ما در نجف از دنیا رحلت فرمود دیگر مجدد مذهب امامیه در
راس ماه هفتم آیة الله العلامه علی الاطلاق حسن ابن
یوسف ابن مطهر حلّی تولدش در حله نوزدهم شهر رمضان
سنه ششصد و چهل و هشت و رحلتش در حله شب شنبه
بیست و یکم محرم سنه هفتصد و بیست و شش و مدفنش در حجره
میان ایوان طلای صحن نجف اشرف در سمت راست کسیکه
داخل رواق مطهر میشود دیگر مقدس علی الاطلاق احمد
ابن محمد اردبیلی رحلتش در نجف سنه نهصد و نود و سه بوده
مدفنش در حجره میان ایوان طلای صحن مطهر دست چپ کسیکه
داخل رواق مطهر میشود دیگر بحر العلوم علی الاطلاق آیة الله السید
مهدی ابن السید مرتضی طباطبائی البروجردی تولدش در کربلا
معلّی شب جمعه ... شوال سنه هزار و صد و پنجاه و پنج بود
و رحلتش در نجف اشرف سنه هزار و دویست و دوازده
مدفنش در نجف اشرف نزدیک مسجد طوسی دیگر فخر الدین
و البحر صاحب مجمع البحرین رحلتش در نجف اشرف سنه هزار و
هشتاد و پنج و قبرش در نجف اشرف محله براق معروف است
دیگر فقیه اریب شیخ جعفر ابن شیخ خضر نجفی رحلتش
در نجف اشرف اواخر ماه رجب سنه هزار و دویست و
بیست و هفت و مدفنش در نجف معروف است که قبه عالیه دارد
و در مقبره مرحوم است قبر اولاد و احفادش شیخ موسی و شیخ
علی و شیخ حسن دیگر فحل الفحول الحاج ملا احمد ابن مهدی نراقی
... المجتهد بن شیخ مرتضی انصاری رضوان الله
علیها و رحلتش در قضیه نراق ده فرسخی کاشان در ماه
ربیع الاول سنه هزار و دویست و چهل و چهار ... و با
شد و جنازه اش را بنجف اشرف حمل نموده دفن کردند
... صاحب ... علی از فضلاء

[illegible]

دیگر مجدد این ماه چهاردهم حاجی میرزا محمد حسن شیرازی ابن
میرزا محمود حسینی رحلتش در شب چهارم شعبان سنه هزار
و سیصد و دوازده یکسال قبل از رحلت مرحوم ناصر الدین شاه
قاجار و مدفن شریفش در نجف اشرف مشهور است محقق [illegible]
سید صدر الدین محمد ابن سید صالح موسوی العاملی والده ماجده
ایشان دختر شیخ علی ابن محیی الدین ابن شیخ علی ابن الشیخ محمد ابن الشیخ حسن
ابن شهید ثانی و زوجه ایشان دختر شیخ جعفر کبیر تصنیفات
زیاد دارد توطن در اصفهان آخر الامر در نجف اشرف لیله جمعه
چهاردهم محرم سنه هزار و دویست و شصت و سه از دنیا رحلت نموده
در یکی از حجرات صحن مقدس طرف بالای سر مبارک مدفون شده و
ایشان والد ماجد حجة الاسلام آقا سید اسمعیل صدر بودند و هم در آن
مقبره میرزا شیخ محمد طهرانی مدفون شده چند روز بعد از وفات
سید مرحوم از دنیا رفت و مخفی نماند که سید صدر الدین موسوی
صاحب عنوان غیر سید صدر الدین رضوی صاحب شرح وافیه است
دیگر که چهاردهم ایشان است السید الجلیل النبیل عمید الدین
عبد المطلب ابن سید مجد الدین ابی الفوارس محمد ابن علی ابن
اعرج الحسینی الحلی المشهور بعمیدی و شهید اول جمیع [illegible]
شفا فرموده شرح تهذیب و [illegible] کرده علامه حلی و از
احفاد جناب حسینی اصغر ابن علی ابن الحسین بودند تولدشان
شب نیمه شعبان سنه ششصد و هشتاد و یک و رحلتش در بغداد
سنه هفتصد و پنجاه و چهار و نعش او را از بغداد حمل نمودند
بنجف اشرف دیگر ۱۵ عالم جلیل مقداد ابن عبدالله حلی
السیوری صاحب کنز العرفان فی فقه القرآن و التنقیح
و شرح باب حادی عشر و شرح نهج المسترشدین که در سنه
هشتصد بوده که از آن فارغ شده و از دنیا رفت در روز
[illegible] ایشان مجاور نجف اشرف بودند حیاً و میتاً و در آخر
[illegible] مدفن [illegible] که نزدیک نهروان است مدفن

این مرد جلیل

این مرد جلیل باشد که وصیت فرموده باشد در سرداب دار دفن نمایند
دیگر ۱۶ مجدد مذهب امامیه در این ماه تاسعه المحقق الثانی
و الشهید الثالث علی ابن عبد العالی الکرکی که در عهد سلطان
طهماسب اول مسموماً شهید شد در نجف اشرف یوم الغدیر سنه
نهصد و چهل تاریخ فوتش مقتدای شیعه دیگر ۱۷ سید
محمد باقر داماد ولد سید شمس الدین استرآبادی رحلتشان سنه
هزار و چهل بوده بعضی از اجله گفته اند قبرشان در [illegible] عتبه درب
رواق مطهر حضرت امیر است وقتیکه از ایوان داخل رواق می شوی
دیگر ۱۸ الشیخ الفاضل الجلیل مولانا شیخ ابراهیم قطیفی و ایشان
از علمای ماه تاسعه و از تلامذه محقق کرکی بودند دیگر ۱۹
حسین ابن میرزا رفیعا الملقب بسلطان العلماء رحلتشان در حدود
هزار و شصت و چهار در بلده اشرف مازندران بوده جنازه ایشان را
آورده در نجف دفن کردند دیگر ۲۰ مفخر الشیعه و نجم الائمه رضی
الدین محمد ابن حسن استرآبادی و ایشان از اعاجیب زمان خود بودند که
[illegible] افتخار کرده و معاملات [illegible] شیعه [illegible]
الاسلام در سنه ششصد و هشتاد و شش و از چند نفر اخبار محل دفن
ایشان در نجف معلوم نیست و اخیر آیة الله خراسانی محمد کاظم ابن
شیخ حسین هروی رحلتش آن مرحوم در ذی حجه هزار و سیصد و بیست و نه
و آیة الله آقا سید محمد کاظم یزدی که در اواخر شهر رجب هزار و سیصد و
سی و هفت ماده تاریخ لقد فاز فوزا عظیما [illegible]
حاج میرزا حسین نوری در هزار و سیصد و بیست بوده و محل دفنشان معلوم
و از سلاطین که در نجف مدفون اند عضد الدوله ابن رکن الدوله
دیلمی و او اول کسی است که ملقب شد بشاهنشاه [illegible]
[illegible] معاصر بود با شیخ مفید و جمعی از اجلاء [illegible]
و آثار خیر او بسیار است [illegible] تجدید عمارت حرم حضرت امیر از او شد
و در بغداد هشتم شوال سنه سیصد و هفتاد و دو از دنیا رفت
وصیت کرد در نجف در روضه مبارکه حضرت دفن نمایند و منهم
شاه عباس اول ابن سلطان محمد ابن شاه طهماسب اول و شاه
السعید [illegible] سلسله سلاطین صفویه در فرح آباد مازندران رحلت نمود

در سنه هزار و [illegible] وقت جنازه اش را حمل کردند بنجف اشرف در رواق
مطهر حضرت امیر بجنب عتبه مقدسه در درب حرم مطهر سمت پائین
پای مبارک مدفون شد و در عهد محمد شاه قاجار ملقب به [illegible]
دین محمد حسن خان پسر فتحعلی خان قاجار و اولاد او [illegible]
بر سلسله قاجاریه است در سنه هزار و سیصد [illegible] از دنیا رفت و
جنازه اش را حمل نمودند بنجف اشرف در حجره میان رواق
بالای سر مطهر دفن کردند بعضی از علماء [illegible] بوده که
مرتکب مکروه بلکه مباح هم نشدند من جمله عالم جلیل سید ابن طاوس
ثقة الاسلام نوری [illegible] از اصحاب [illegible] اند در صدور
کرامات [illegible] از بعضی کتابهای عالم [illegible]
خصوصا کتاب کشف المحجه معلوم میشود که باب لقای امام زمان
برایشان مفتوح بوده هر وقت میخواسته شرفیاب میشود [illegible]
و در کتاب فتح الابواب [illegible] با ختم مناجات [illegible] که خالی از اداء
الست مختص است بغیر [illegible] از عبادات و [illegible]
در عمدة الطالب است وقتیکه هلاکو خان وارد بغداد شد [illegible]
مستعصم عباسی را [illegible] معتصم [illegible] خلیفه
صحیح [illegible] مستعصم [illegible] نقیب
[illegible] سید رضی [illegible]
قبول کرد [illegible] سید رضی که دارای اسم اعظم بوده
چنانچه [illegible] اسم اعظم [illegible]
تعلیم [illegible]
[illegible] در مستدرک از مجموعه شهید نقل کرده است که
وفات او صبح دوشنبه پنجم ذی قعده سنه ششصد و شصت و چهار
و ولادت او پنجشنبه نیمه محرم سنه پانصد و هشتاد و نه و قبرش [illegible]
در نجف باشد [illegible] قبه عالیه است منسوب بالجناب
و سید علی [illegible] سید احمد [illegible]
پدر سید احمد سید عبدالکریم است و مادر [illegible] والده
دختر شیخ الطائفه [illegible] و سید احمد [illegible] شیخ سعید
و راوی [illegible] سید [illegible]

[illegible]

و بزرگوار بوده [illegible] طاوس [illegible] داود [illegible]
حسن ابن حسن المثنی [illegible] و او [illegible] حضرت صادق بود
علامه داود منسوب است باو از جمله ملا عبدالله شوشتری است
در مقام موعظه به [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] نکردم [illegible] مرتکب نشدم [illegible]
و نه مندوب [illegible] در روضات است که مدت [illegible] سال [illegible] که از
از من صادر شده از احکام خمسه بغیر واجب و مندوب و
ایشان از تلامذه مولانا احمد اردبیلی بوده اند و وفات ایشان در
شب یکشنبه [illegible] محرم سنه هزار و بیست و یک اول در [illegible]
اصفهان [illegible] در مقبره [illegible] به کربلا
معلی دفن کردند و [illegible] ملاقات [illegible]
[illegible] سؤال کردند [illegible] باین مقام رسیدی فرمود روزی [illegible]
[illegible] از مسجد جامع اصفهان بیرون آمدم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ملا محمد صالح [illegible]
[illegible] مجلسی [illegible] در خواب [illegible]
[illegible]
[illegible] فی الحیوة [illegible]
[illegible] خطاب [illegible]
[illegible]
[illegible] اخبار و تفسیر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] طفل [illegible]
[illegible]

ومثل شهید اول محمد بن جمال الدین مکی عاملی بعد از مولانا محقق
مطلق افقه جمیع علمای آفاق بوده تو حدیث آن در حدود
فقه و احکام مسلم عند الکل است مثل تفرد شیخ صدوق در
نقل احادیث اهل بیت و مثل مسلم بودن شیخ مفید و سید مرتضی
در اصول کلام و شیخ طوسی در سعه دائره و کثرت تلامذه
و آن بزرگوار را در سنه هفتصد و هشتاد و شش بجرم تشیع
اولا با شمشیر کشتند بعد بدار زدند و سنگسار نمودند بعد جسد
بعد بدنش را سوختند و مثل شهید ثانی شیخ زین الدین در جواب
دیده نمیشود جامعیت گویا معلوم است و در شهدا که در دنیا بالا
بیرون گردد عالم شیعه از شاهپر علما و لکن پهلوی اکثر شهید اول
بلکه اکثر سهمیت خالی کرد شیعه سؤال کرد از کدام کتب
لمعتین را بر شما معتنا شده از آن توقف داشت که کدام کتب
در مقام شرح بر کتب شهید را به بعضه مثل لمعه و الفیه و نفلیه
صاحب روضات میفرماید و لم اجد الی هذا الزمان الذی هو
من حدود ثلث و ستین و مأتین بعد الالف ۱۲۶۳
احدا من العلماء یکون مجلا لقدره و وسعة صدره و عظم
شأنه و ارتفاع مکانه شهادتش در شهر اسلامبول در
سنه نهصد و شصت و شش در سن پنجاه و چهار سالگی بدن
مبارکش سه روز بالای زمین افتاده بود بعد انداختند
میان دریا و در روضات از کتاب مقامات سید جزائری
نقل کرده که در خطها خون ... کلمه الله الله ... در هم
شده بود پس از فراغ شهادت نمودند اسم او را که از دنیا
مرحوم زین الدین و از بعضی از مؤلفات شیخ بهائی علیه
الرحمه نقل شده که شهید ثانی گذارش اخبار مصرح خود
را بخط ... فرموده در میان خون شخص لوزی رنگی بود
بعد از خلف نور از بدنش ساطع است سمت آسمان
و در آن نور رقعه دیدند نوشته رب انی مغلوب فانتصر و
در طرف دیگر رقعه نوشته شده بود ان کنت عبدی
فاصطبر گرچه این مطالب زیاد در دفتر و عمر بجا هم بود
نوشته ام باز هم جمیل است قوله الله هو المسک ما کررته یتضوع

در کلمه طیبه

در کلمه طیبه از مرحوم حاجی شیخ جعفر شوشتری نقل کرده که حاکم رو بروی
پدر سید مرتضی پدر بحر العلوم آمد در مسجد جمعه در صحن خانه حاکم
حاکم اخطار به بحر العلوم که در اول جوانی طفل بود حاکم رسید از او
تفتیش کرد آقا زاده سید مرتضی است حاکم بهش التماس از طلع العمارت
به آقا زاده نمود و خیلی وقت بحر العلوم به پدر عرض کرد بابا
مرا از این شهر بیرون فرمود چرا عرض کرد عقیدم بلا
نزدیک از وقتیکه حاکم الطهار بهر ما من کرده ظلم بو ما اهل بیعتم
و این حدا و سکه با بدنا حاکم ظالم در شهریکه ما هستیم نباید دیگر
در این شهر بمانیم تا بدنه تشنه بسبب همت آن بزرگوار انتقال در
بیان کتاب از آخوند ملا زین العابدین سلماسی که از تلامذه
خاص بحر العلوم بود نقل میکند و او از سید جواد عاملی صاحب
مفتاح الکرامه نقل میکند شبی کسی در درب خانه را کوبید حضرت
آدم بحر العلوم بود شتاب آمدم عقب در خادم گفت شام حاکم
حاضر است کذا ارحمه الله منتظر شماست وقتی بتعجیل روانه شدم تا خدمت
سید رسیدم اعتنا فرمود آیا از خدا نمیترسی و حیا نمیکنی عرض کردم چه
واقع شده فرمود مرد از برادران ایمانی تو هم روزه از
بقال برای خود و عیالش خرمای نظر میکرده قرض میکرده که بغذا ان
ممکن نبود امروز رفت که از آن بقال خرما بگیرد بقال گفت
قرض تو بفلان مبلغ رسیده پس حیا کرد دیگر از آن خرما نگرفت خود
و عیالش امشب گرسنه اند و تو میخوری و خوش میکنی و حال که
خانه او معهود است بخانه تو و تو از احوال همسایه ... سید جواد عرض
کرد و الله من مطلع نبودم از حال او فرمود اگر مطلع بودی و
شام میخوردی با او همسایه در هر آنکه یهودی بودی نه مسلمان غضب
ما از آنست که چرا باید از حال برادر مسلمان و همسایه خود بی
بیخبر باشی و بخشش نفس بلکه این مجموعه را خادم بردار برو تا در خانه
او بنه میسپارد باو بگو خوش داشتم با تو شام بخورم و این

وار کرامات مرحوم ... ربیع ... از الاغ ...
بلکه فرزانه ... و اطفال ... بیاده ... و در بعضی ...
با ضعف و اطفال ... و مجموعه ...
بعد از آن با ... جحرت و ... عیال ... با ...
یک الاغ ... عیال ... و ... با ...
و ... بیک الاغ ... زیارت ...
سوار یک ... بعد از ... حرم ...
من ... آنکه ... الکرم ...

والکسه بول الامام ... از قرص او بگذارد و مجموعه بلاهم از او بگذار
زنگ در دان می شام نخورم منتظر نوشتم تا خبر بیاوری که او ...
خورد و دیر شد پس سید جواد وارد شد از آن مؤمن همسایه
مجموعه گذارد فرمود من منزل کردم امشب یا شما هذا نخوردیم آن فقیر
گفت جای بان طعام کردید و عجب طبخ نفیسی است عرب گفتوا انه انظر
دمی ازلی غذا نخوردم تا خبر بدهی از حقیقت این امر اصرار زیاد کرد
سید لا علاج گفت واقعه این است گفت والله ...
از امر این مطلع نشید تا چه رسید راه ...
از دو کشف کرامات دانسته است و در کیسه بول الشهید ...
که اسم او کلباسی آن زمان بود و از جمله صاحب کرامات و مقامات
آاسید محمد باقر فرزند ... است که برادر بزرگ ... آقاسید محمد مهدی
... بنقل ... ماهر چنانچه در کتاب ... است ... من عم ...
بود آاسید محمد باقر و جمعی دیگر در کشتی نشسته بودیم ناگاه ...
وزیدن گرفت که کشتی با جمله ... اهل ... و در میان جماعت
... بود ... و اضطراب از همه بیشتر بلکه ... میکرد و متوسل ...
و آاسید محمد باقر مثل کوه ... نشسته بود ... و اضطراب ...
و دید ... جرع میکند فرمود یا فلان ... اضطراب ...
... انی ... و ... همه مخلوق ... مطیع و منقاد ...
... عباس جمع کرد ... اشاره کرد بباد فرمود قری هاک
... گویا باد ... فوراً ساکن شد الامام گرفت ... از جمله آنها
عالم المؤید السید الشریف المجید علی ... الرضوی النجفی ...
... در علم بحر العلوم و شیخ ... بود ... غلامش گفت ...
... نیامدیم ... اشرف ... بعضی از اوقات عقد جواهر
... بیرون بیاورد از جیبش ... میکرد با ...
... مردم ... بلند ... در ... دیده بود و
... چند ... بلند ... در میان ...
من عقد جواهر داشتم ... ضعف ... گم شده
با ...

با بدن تمام ... و لباسهای ... تفتیش تمام گرفت ... یک ...
... سید جلیل دید ... این عقد به سید البد ...
همه امر ... خواهند ... قصد ... سید العقد ...
میان دریا عرض کرد یا امیر المؤمنین ... امانت ... سماوی ...
طور ... مطلع ... تا ... سید ... مجلس کرد
... رفت چون کشتی ... از ... سید ...
کشتی ... سید ... فرمود ... داریم ...
... آمدم ... فقط یک ... متعفن ...
... عرض کردم ... متعفن
فرمود ... شکم ماهی ... عقد
جواهر ... سید ... من ... جناب ...
ابوالقاسم ... صاحب جواهر ... اردو ...
... مقبره مبارکه مرحوم میر ... بود و ...
... گفت ... از ... اهل ... بقصد زیارت ...
و ائمه ... علیهم ... و ... زیارت ... مدینه
منوره بقصد زیارت ائمه عراق ... در وقت ...
... همان ... میان دریا ... قطع شده ...
لا علاج ... خود ... تا خود ... شرف ...
... حرم مطهر امیر المؤمنین متوسل شدم ...
فرمود ... خودم از سید جلیل ... ابوالقاسم ...
... تعجب ... همان دریا ... طبقه ...
... خود ... در ... گوید ... خادم ...
آمد گفت آقا خوابیده صبر کن تا بیدار شود گفتم من ...
میخواهم بروم خادم ... گفت خودت در ...
در ... صفحه ... بلند شد یا فلان ... خواند فرمود ...
... تعجب ... آورد همان ...
درو ... او را ... آورد و داد ... گفتم ... وطن ...

... سید ... ابوالقاسم ... اذن ... و ... بوده ... وطن ...

و صدقات عمر گرد در عمدة الطالب است عاش بماه سنه ومات بینبع وکه
و هو بینبع موضع تقال له حاجز مادر ایشان و مادر ام الحسن و ام
الحسین ام بشر بنت ابی مسعود الانصاری بود و نام ابی مسعود
عقبة بن عمرو بود یا عقبة ابن ثعلبة عمر حبنه و ایشان مدعی امامت
شدند و کسی هم مدعی امامت ایشان نشد الثانی حسن الحسن
والده ما جده این ~~خولة بنت منظور الفزاریه~~ و این بزرگوار بسیار
جلیل و فاضل و صاحب ورع بود و حضرت مجتبی علاقه با وداد
لذا اسم خود بود باو نهاد و صدقات امیر المؤمنین در دست
وی بود و در کربلا بود از کثرت جراحات افتاد و کی زنده
باند که در جای خود نوشته ام که اسماء ابن خارجه طوق
نسبتی با والده جناب حسن الحسن داشت تو سط کرد مرض را معالجه
کردند برد کوفه معالجه کرد خوب شد بمدینه تشریف برد و بعد از
سی و پنج سال که از عمر وی گذشته بود عبد الملک مروان سبب ولید عبد الملک
در شام حبالی را مسموم کرد و در بقیع دفن شد و فاطمه بنت
الحسین در خانه حسن الحسن بود پسر آورد جنانکه در اعلام الوری
اول عبد الله محض دوم ابراهیم الغمر سیوم حسن مثلث
و فاطمه نو بر قبر او خیمه زد بیست زد که بعد از یکسال خیمه
را بالای قبر حاضر زد و باید بعد چرا که در دنیا سعیده
بل وجدوا ما فقدوا بل یئسوا فانصرفوا انقلبوا در کتاب
تذکره سبط ابن جوزی است که بعد از حسن مثنی عبد الله محض فاطمه
زوجه حسن مثنی او با مادرش داد بعبد الرحمن عمرو و عثمان
ابن عثمان عفان واز او متولد شد محمد دیباج کابی گوید خفیف
بعید مینماید که فاطمه بنت الحسین بر عثمان شوهر کند علاوه
محمد دیباج فایده باید تو اگر امام لوده باشد من منفعهم
چه او ضایع است یقیناً روایت از خالفی باشد مثل
صاحب تذکره دیگر قاسم ابن حسن است دیگر عبد الله حسن
دیگر عمرو ابن حسن والده پسر یک جاریه بود نامش ام ولد بود

در عدد تزویجات امام حسن و طلاق فقد اینها اما عدد زنهای که
از حیث پنجاه زن بوده اما جهة تعدد مجدده مشهور با غیر سبب
بود که زوجه امام حسن یا بسیار و بعضی خود داده بود که در بنی
حسن و حسین هر که بلا زنی افتد که بر نسب بگو با بسر ایشه از
درباره او خواهد بود پس امام حسن از این جهة زن بسیار میگرفته که
آن فلانیت در او باشد میدید طلاق میداد در است روزی که حضرت
امام حسن برادرش عرض کرد عقب خود بلا رحمت داده دیگر بلا
تو طلب میکنی من با ختم حسن دانست که ایشه از صلب او خواهند بود
پنجاه زن که طلاق داد امیر المؤمنین فرمود یحیی من زن بشهید
بدو آشنی کرد انه رجل مطلاق تا اکبر شد عرض کرد دو طلاق
بدهید ما دختران خود را با وتزویج میکنیم چرا که او پسر محمد و پسر
فاطمه زهرا است و ما فخر میکنیم در مناقب شهر آشوب است که
تمام زنها عقب جنازه حضرت پا برهنه حاضر شدند از
اراده دو طلاق دو شنیده حاضر نمیشدند شاید یک حکمه طلاق
دادن آنحضرت این باشد چون در مدینه سلام فقوس عبد الله حنطله
در شنیده از طلاق بلکه اعتقاد حرمت آن داشتند حکم آن
بگویم با مورد من الله بکثرت تزویج و طلاق آن ولی اکثر امام
امتحانات آن بزرگوار بود و عمده عادت مخالف با هوای نفس
علیا شد و کثرت معاشرت با نسوان با این درجه خود
مخالف با هوای نفس است طبع با این درجه مایل هر جنب نیست که
در واقع بلا است لکن مثلا در غور دارد و انشاء الله معلوم است
و تنها در اعتقاد بنده معلوم نشود و اگر در خور خطر معلوم
میشود و ز بزرگتر امتحان حق امتثال امر پروردگار است
در تزویجات بنا که در ارشاد مفید است که آنحضرت از
تمام زوجات هشت پسر و هفت دختر داشت اما پسرها
اول زید بن حسن که اکبر اولاد آنحضرت بود و متولی امر ماشم
و صدقات جاریه حضرت رسول در دست او بود تا زنده بود

وصلی الله علی…

شیخ طبرسی در اعلام الوری میفرماید امام حسن دختری سکینه
بعبدالله حسن زوجه فرموده بود قبل از وصال در کربلا شهید شد
و در زیارت ناحیه بجای عمرو بن حسن ابوبکر بن حسن در جمله که از جمله
منتهیات است و در لهوف است که زید بن حسن و عمرو بن حسن
و حسن بن حسن هر سه گرفتار بودند اسیر شدند با اسرای کوفه
دیگر عبدالرحمن بن حسن است که در خدمت عمش امام حسین بمکه
رفته بود در منزل ابواء نه ابواء بیاء والموحده ملکه با یاء
تحناشیه بین مکه و مدینه از دنیا رفت و والده زن ام ولد بود
دیگر حسین ابن حسن ملقب به اثرم مادرکه دیدان جلوس الفقا
بود خوش مرتبه زبانه با شکسته بود دیگر طلحه بن حسن که او را
طلحة الجواد میخواندند و هر طلحه و حسین و فاطمه بنت الحسن
ام اسحق بنت طلحة ابن عبدالله تیمی بود کذا در عمدة الطالب
ثقة الاسلام نوری در نفثها الالمک میفرماید طلحه های مکه
معروف بجود بودند شش نفر بودند اول طلحه بن عبدالله تیمی
که اولرا طلحة الفیاض میگفتند و طلحه بن عمر بن
عبدالله بن معمر تیمی و او را طلحة الجود میگفتند دوم طلحه بن عبدالله
بن خلف که طلحة الطلحات میگفتند سوم طلحه بن عبدالرحمن
عبدالله ابن عوف طلحة الندی میگفتند چهارم طلحه بن عبدالرحمن
ابی بکر معروف بود بطلحة الدراهم ششم طلحه بن حسن مجتبی
اما دختران امام حسن ع ام الحسن و ام الحسین که از محمد
خواهران ابوینی جناب زید بن الحسن بودند و فاطمه و دیگر
مخدره خواهر ابوینی جناب حسین اثرم و طلحه بن حسن بود
و ام عبدالله و فاطمه و ام سلمه و رقیه هر یک از مادر
متعدده بودند و ام الحسن زوجه عبدالله ابن زبیر ابن
عوام بود کذا فی عمدة الطالب و ام عبدالله زوجه حضرت
زین العابدین والده ماجده حضرت باقر ع بود و ام حسن و حسین
و عبدالله القاهر بود و این مخدره در میان دختران حضرت مجتبی
بجلالت قدر و بزرگواری از هر حیث ممتاز بوده و بعضی عبدالله

و والده امام

والده امام محمد باقر و ام الحسن بنت حسن مجتبی بوده و اما ام سلمه زوجه
جناب عمر الاشرف ابن زین العابدین بود و اما رقیه بنت الحسن
زوجه عمرو ابن منذر ابن زبیر ابن عوام بود چنانچه در عمدة الطالب است
و در ذخیرة الدارین سید عبدالمجید حائری نوشته ام الحسن و ام الحسین
دختران امام حسن والده ایشان ام بشر بنت مسعود انصاری
بود و دیگر مخدره ها عاتکه بنت مسلم ابن عقیل که بعقد ... بود
در کربلا و قتیکه لشکریان بخیام طاهرات ریختند هر سه در زیر
سم ستوران بهلاکت شدند و در عمدة الطالب است که از اولادهای
حضرت مجتبی از هیچ یک عقبی نماند مگر از دو پسر و یک دختر که جناب
زید و جناب حسن مثنی و مخدره ام عبدالله که والده حضرت امام
محمد باقر باشد چنانکه از اولادهای امام حسین عقبی نماند مگر از
یک پسر و یک دختر که امام زین العابدین و فاطمه بنت الحسین ع
زوجه حسن مثنی و والده جناب عبدالله محض و ابراهیم و حسن
مثلث بود

در ذکر بعضی از پسرهای حضرت امام حسن مجتبی

در عمدة الطالب است که زید بن حسن مجتبی را یک پسر داشت
مسمی بحسن امیر و یک دختر داشت مسمات بنفیسه و مادر زید
لبابه بنت عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب بود و اول لبابه
زوجه عباس بن علی ابن ابی طالب بود چون حضرت عباس در کربلا
شهید شد جناب زید او را تزویج کرد و حسن امیر و نفیسه
از ایشان آمدند و حسن بن زید بن حسن مجتبی از قبل منصور حاکم مدینه
بود و عقب جناب زید منحصر بود از او و او بسیار عاقل
و بزرگوار بود و با بنی عباس خلطه و آمیزش داشت و ملبس
بلباس ایشان از جامه سیاه که شعار بنی عباس بود و شعار بنی
هاشم لباس سبز بود و جناب حسن امیر در سنه صد و شصت در
سن هشتاد سالگی در حاجز نزدیک مدینه از دنیا رفت و در بقیع
آنجا مدفون شد زمان منصور و مهدی و هادی و رشید و هم
در کف حکومت بود و ایشان با بنی عم خود عبدالله محض و ام
پسران او محمد و ابراهیم بیعت نکردند و قضیه ابراهیم

منصور
[illegible] با جماعتی شهید کردند سرش را میان طشتی زر نزد
گذاردند حسن امیر حاضر بود منصور گفت صاحب این سر
میشناسی گفت بلی و گریه کرد اما مخدره نفیسه که او را
نفیسه العلم می‌نامند و گویند نفیسه یعنی قائم است بسیار عابده
و متقیه بوده و قبر شریف نفیسه در قاهره مصر است معروف است
و اهل مصر خیلی مزار آن مخدره را تعظیم میکنند و با قسم یاد
میکنند و بسیاری از علما است به کفیه الله نفیسه دختر جناب
حسن امیر ابن زید ابن حسن مجتبی است و در خطرات الجنان
گوید نفیسه دختر حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب در
مصر مدفون است مزار او زیارتگاه خاص و عام است و
ملقبه است بکریمة الدارین در باب صدق و جد و سعی [illegible]
مکه معظمه متولد شد با جناب اسحق مؤتمن پسر جعفر صادق
هم بستر بود و یک پسر و یک دختر آورد قاسم و ام کلثوم پس
با شوهر و فرزندان خود بمصر رفتند بعد از هفت سال از
شهر رمضان سنه [illegible] و هشت رحلت فرمود شوهرش
میخواست او را بمدینه منوره حمل نماید اهل مصر [illegible]
آن طاهره مطهره را از مصر بیرون نبرد قبول فرمود
جناب اسحق [illegible] مدینه طیبه
نوشته الله ان مخدره قائمة اللیل و صائمة النهار بود و [illegible]
ساعات روز [illegible] خدا [illegible] در حالت احتضار روضه
[illegible] فرمود [illegible]
مشغول گردید [illegible] روزه [illegible]
[illegible] در وقت احتضار [illegible]
آه [illegible] طبیبی و دعو حبیبی [illegible]
[illegible] امام شافعی [illegible] زیارت آن مخدره
میآمد [illegible] دعا میکرد و در آن [illegible]
احمد [illegible] طولون [illegible] مصر حکومت داشت و ظلم و تعدی میکرد

اهل مصر [illegible]

عصمت [illegible] در دار السلام [illegible] روایت [illegible] کردند [illegible] صاحب [illegible] اهل مصر [illegible] عبدالله [illegible] روایت [illegible] بود [illegible] فاطمه [illegible] در وقت [illegible] و نمازها [illegible]

مردم مصر خدمت آن مخدره تظلم کردند و گفتند چه روز
احمد سوار میشود عرض کردند فلان روز پس بجای روز
تشریف آورد مرتبه اولی صبر زد احمد با شنید فورا
پیاده شد در کمال تعظیم جعفر بالله فرمود [illegible] نامه را
بخوان دید نوشته ملکتم فاسرتم قدرتم فقهرتم
فعف علیکم ان سهام الاسحار نافذة غیر مخطئة
لاسیما فی قلوب اوجعتموها و جباد [illegible]
اعملوا ما شئتم فانا صابرون و جوروا فانا
مستجیرون و اظلموا فانا الی الله متظلمون و سیعلم
الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون احمد استغفار کرد و
دست از ظلم کشید و جناب حسن امیر هفت پسر داشت
اول قاسم که مادرش ام سلمه دختر جناب حسین بن ابراهیم
ابن حسن مجتبی بود دوم علی الشدید سیم زید چهارم
ابراهیم پنجم عبدالله ششم اسحق [illegible] حسن الامیر هفتم ابن
اسمعیل [illegible] حسن امیر در ذکر اولادهای جناب قاسم
حسن امیر اما پسر اول عبدالرحمن الشجری و شجره قریه است از قراء
مدینه طیبه و از اولادهای اوست علی بن عبدالرحمن ابن قاسم بن حسن امیر
که در قریه از قراء [illegible] شهید شد الثانی از اولادهای اوست محمد ابن القاسم
ابن علی ابن عبدالرحمن شجری [illegible] و اولاد در شهر
[illegible] شهید شد الثالث از اولادهای اوست [illegible] و اولاد در [illegible]
ساکن بود و بوفور زهد و عبادت از سایر سادات ممتاز بود و
الرابع از اولادهای اوست جناب حسن بن قاسم بن حسن بن علی ابن
عبدالرحمن شجری ملقب [illegible] صغیر در شهر [illegible] شهید شد الخامس از اولاد
های اوست محمد ابن حسن ابن محمد بن عبدالرحمن شجری که در [illegible] مدفون
میباشد و حسن ابن ابراهیم ابن علی بن عبدالرحمن شجری که در شهر
[illegible] بود و حسن ابن طاهر در [illegible] و [illegible] رحلت فرمود

و اولاد و احفاد عبدالرحمن شجری زیاد اند هم از اولاد قاسم ابن
حسن امیر محمد بطحانی ابن قاسم ابن حسن امیر و بطحانی اسم وادیست در مدینه
و از اولاد ها مراد است بحسن ابن شرفشاه ابن عباد ابن محمد ابن الحسینی
الاطروش ابن علی ابن محمد بطحانی که جناب حسن ابن شرفشاه جد
سادات کلستانه هستند که در اصفهان ساکن اند ایضا از اولاد
محمد بطحانی حمزه ابن عیسی ابن محمد بطحانی است که در طبرستان شهید شد
سیم جناب حمزه ابن قاسم ابن حسن امیر ابن زید ابن حسن مجتبی است
چهارم حسن ابن قاسم ابن حسن امیر ابن زید ابن حسن مجتبی
اما خدیجه دختر او بنام خدیجه بود که زوجه پسر عمش جناب عبدالعظیم
مدفون در ری است و نام عبیده زوجه پسر عم خود طاهر ابن زید ابن
حسن ابن زید ابن حسن مجتبی بود مطلب چهارم در ذکر اولاد های
و عالا اغر الشدید است ابن حسن امیر که در حبس منصور از دنیا رفت
و از احفاد این بزرگوار است جناب عبدالعظیم ابن عبدالله ابن علی ابن عبدالله
ابن حسن امیر ابن زید ابن حسن المجتبی المکنی بابی القاسم و
المدفون بری در کتاب دمعات الساکبة در آخر حالات امام حسن ع
مرحوم مفید در ارشاد فرمایند اولاد امام حسن پانزده ۱۵ نفر بوده
از پسر و دختر زید ابن الحسن و دو خواهرش ام الحسن و ام الحسین مادرشان ام بشیر
بنت ابی مسعود عقبة ابن عمرو ابن ثعلبة خزرجیه و حسن ابن حسن مادرش
خوله بنت منظور الفزاریه و عمر ابن الحسن و قاسم و عبدالله مادرش
ام ولد و عبدالرحمن و حسین ابن حسن ملقب باثرم و برادرش
طلحه ابن حسن و خواهرش فاطمه بنت الحسن مادرش ام اسحق بنت طلحه
ابن عبیدالله تیمی و ام عبدالله و فاطمه و ام سلمه و رقیه مادرهای دیگر اند
اما زید ابن حسن والی صدقات پیغمبر بود از همه بزرگتر بود و کان
جلیل القدر کریم الطبع و ظریف النفس و کثیر البر و شعراء
مدح بسیار کردند سلیمان الملک امر کرد صدقات رسول الله را
از زید گرفتند بکسی دیگر داد والی صدقات نمودند پس در زمان
عمر بن عبدالعزیز

عمر ابن عبدالعزیز امر کرد رد کردند و مرتبه زید ابن حسن و جناب زید از دنیا
رفت ادعای خلافت نکرد و نه در حق کسی از شیعیان قائل بامامت
شد و شیعه بر دو قسم است امامی و زیدی و امامی اعتقاد
او در امامت بنص و نصوص است و این قسم امامت در اولاد
امام حسن معدوم است بالاتفاق و هیچ کس از اولاد امام حسن
ادعا نکرده برای خودش که واقع بود در او شک و زیدی
را عادت نمیکنند در امامت بعد از امیرالمؤمنین و حسنین مگر دعوت
و جهاد بعد ادعا بکند و قیام بجهاد نماید و زید ابن حسن از اینها
عاری بود و با بنی امیه بمسالمت و تقیه بوده میرفت و رای
او بر این بود که با دشمنان بتقیه و الفت بوده رود و در ضعف سلک
زیدیه است اما معتزله لا یری الامامة الا لمن کان علی رایها
فی الاعتزال و من یولوهم العقد له بالشوری والاختیار و
اما حشویه معتقد اند با مامت بنی امیه و قائل نیستند ابدا
امامت را در اولاد رسول الله اما خوارج منکر امامت
هستند که امیرالمؤمنین را امام بدانند و اولو [illegible] باشند
اما حسن ابن حسن کان جلیلا رئیسا فاضلا ورعا و کان یلی
صدقات امیرالمؤمنین ع فی عصره از دنیا رفت در سن سی و پنج
سالگی و برادرش زید زنده بود وصی خود قرار داد برادر مادری خود که
ابراهیم ابن محمد ابن طلحه ابن حسن بود و طلحه ابن حسن کان جوادا معروفا
کمال الدین محمد ابن طلحه شافعی میگوید که عقب امام حسن از دو نفر
ماند یکی زید ابن حسن یکی هم حسن ابن الحسن اسامی اینها حسن و زید
و عمرو و حسین و عبدالله و عبدالرحمن و عبیدالله و اسمعیل و محمد
و یعقوب و جعفر و طلحه و حمزه و ابوبکر و قاسم والسلام

مطلب سیوم در ذکر اولادهای جناب ابوطاهر زید بن حسن الامیر
اولادهای او است که در صنعای یمن هستند که مادر شان که از
اهل صنعا بود مطلب چهارم در ذکر از اولادهای جناب
ابرهیم بن حسن امیر و از اولادهای او است محمد بن حسن بن محمد
ابن زید بن ابراهیم بن حسن امیر و این جناب در صفراء از محلات مدینه
از دنیا رفته مطلب پنجم در ذکر از اولادهای جناب عبدالله
ابن حسن امیر و از اولادهای او است زید بن عبدالله بن حسن
امیر [illegible] در آنجا خود شد و کشته شد الله
[illegible] از احفاد او است محمد بن عبدالله بن زید بن عبد
الله بن حسن امیر که در نیشابور در حبس از دنیا رفت مطلب ششم
در ذکر از اولادهای اسحق ابن حسن امیر بن زید بن حسن المجتبی [illegible]
[illegible] نام معروف بکوکبی [illegible] از احفاد او است محمد بن جعفر
ابن هارون بن اسحق بن حسن امیر که در شهر [illegible]
ابن آلات [illegible] او را شهید کرد و قبر او در [illegible]
زیارت گاه معروف است مطلب هفتم در ذکر اولادهای
اسمعیل ابن حسن امیر که او را اسمعیل طالب الحجاره میگفتند و
از احفاد او است احمد بن محمد بن اسمعیل طالب الحجاره [illegible]
[illegible] فرار کرد یا سفر کرد و در آنجا فرزندان آورد و [illegible]
[illegible] از احفاد او است جناب امیر حسن الملقب بداعی کبیر ابن
زید بن محمد بن اسمعیل طالب الحجاره بن حسن امیر و مادر [illegible]
بنت عبدالله اعرج بن حسین اصغر بن علی بن الحسین ابن
علی بن ابی طالب در سنه دویست و پنجاه هجری در طبرستان
خروج کرد و در سنه دویست و [illegible] از دنیا رفت و در [illegible]
سلطنت [illegible] از سادات حسنی بود [illegible]
[illegible] احمد بن محمد بن اسمعیل ابن محمد بن عبدالله الباهر بن علی
ابن الحسین بن علی ابن ابی طالب [illegible] عبدالله بن علی [illegible]
حسن بن حسین بن جعفر ابن عبدالله بن حسن اصغر ابن علی [illegible]

مطلب سیم

و ایشان از جانب داعی حکومت قزوین و زنجان و بلاد داشتند
تا بسطه تمام موسی ابن بغا با ابن حرمله ایشان را بگرفتند و طبرستان
داعی کبیر بر حرص ابن بغا حاضر کرد و در برکه آب غرق کرد تا که
هر جرح جان داد و بعضی جسد ایشان را در سرداب انداخت
تا وقتیکه یعقوب لیث بطبرستان آمد داعی در دیلم بود جسد
ایشان را از سرداب بیرون آوردند و بخاک سپردند و قتل این
جریده جلیله در سنه دویست و پنجاه و هشت هجری بود سیوم
از مقتولین داعی کبیر جناب حسن ابن محمد بن جعفر بن عبد الله بن
حسن الافطس ابن علی ابن الحسین بود المعروف بسید عقیقی
که او را داعی کبیر دست بگردن بسته با شمشیر گردنش را زد
و دیگر جمعی از اهل طبرستان را با خود دشمن داشت قصد کرد
که ایشان را بقتل آورد لیکن چند بیماری نمود بعد آوازه مرگ
خود را منتشر کرد پس او را در جنازه گذارند بمسجد آوردند
که نماز بجنازه اش بگذارند لاجرم دشمنان منتشر اجتماع کرد
[illegible] که با اجزاء خود [illegible] بود گفته
[illegible] جنگ کرد [illegible] السلاح خود
[illegible] جمع بسیار را بقتل رسانیدند ولی داعی کبیر اولاد
نداشت نه ذکور نه اناث برادرش محمد بن زید الحسنی
او بعد از برادرش ملقب شد بداعی و مدتی در ملک طبرستان
سلطنه کرد آخر الامر محمد بن هارون سرخسی صاحب اسمعیل
احمد سامانی با او محاربه نمود باغوای خلیفه زمان
معتضد جمعی از لشکر بخارا با محاربه او آمدند [illegible]
[illegible] جنگ شد و [illegible] قضیه در سنه دویست و هشتاد و
هشت هجری واقع شد در [illegible] حبیب السیر
و در روح ریحان از مجالس المؤمنین نقل کرده در شرح احوال
سادات گیلان [illegible] محمد بن زید کسی که در طبرستان سلطنت
نشست و او است اول کسیکه قبه بر سر قبر مطهر امام حسین
بنا کرد

بنا کرد و محمد بن زید برادر حسن ابن زید ابن محمد بن اسمعیل جالب الحجاره
ابن حسن امیر است که او در سنه [illegible] و پنجاه هجری خروج کرد
در طبرستان و در آن ممالک استیلا یافت و در روز [illegible]
بیست و سیوم رجب سنه [illegible] است و مقدار [illegible]
مدت سلطنه او قریب بیست سال بود و ابو [illegible] از
شعرای آن زمان بود مدحیه در شان محمد بن زید انشاء کرد
که مطلع آن این بود الله فرد و ابن زید فرد چون
داعی این را شنید بخاک و تفرع افتاد گفت بگو الله فرد
و ابن زید عبد [illegible] مقصود [illegible] در حالات بعضی از اولاد
حسن ابن حسن مجتبی حسن مثنی بسیار جلیل و فاضل بود و
حضرت مجتبی حسن مثنی [illegible] که اسم خود را باد
نهاده اجمالا حالاتش در جزو [illegible] قبل نوشته شد
و این جناب [illegible] پسر داشت عبد الله محض ابراهیم الغمر حسن
مثلث و [illegible] دختر داشت یکی زینب بود دیگر ام کلثوم و [illegible]
پسر دیگر دختر هم داشت از غیر فاطمه بنت الحسین اول داود
دوم جعفر که مادرش ام ولد بود سوم محمد و مادر او رمله بنت سعد
ابن زید [illegible] رقیه و فاطمه لکن
احوال دختران معلوم نیست غیر اینکه زینب عیال عبد الملک
مروان بود و فاطمه زوجه معاویه بن عبد الله بن جعفر طیار بود
اما پسرهای حسن مثنی اول عبد الله محض پسر بزرگ ایشان بود از اولاد
حسن مجتبی او اول کسی است که از حسنین متولد شد که از طرف
پدر امام حسن و از طرف مادر امام حسین لذا ملقب بمحض شد یعنی
در علوی بودن خالص است چنانچه حضرت باقر از اولاد حضرت
سید الشهداء اول کسی است که از حسنین متولد شد که والده اش ام
عبد الله بنت حسن مجتبی بود و عبد الله محض شیخ بنی هاشم بود جلیل و
اکرم و اجود و افضل مردم بود میگفتند چگونه [illegible]
فرمود [illegible] مردم مقام [illegible] میکنند و ما بمقام [illegible]
نمیکنیم

و بعد از ضعف دولت بنی امیه و بنی مروان بعضی از بنی هاشم متفق شدند
که محمد صاحب نفس زکیه و جناب ابراهیم قتیل باخمراء پسران عبدالله
محض بیعت نمایند حضرت صادق سلام الله علیه مانع شد و
صلاح ندانست بعد از چندی سفاح عبدالله بن محمد بن علی ابن
عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بخلافت برقرار شد سفاح در کوفه
بود و عبدالله محض با بعضی پسرانش غیر محمد و ابراهیم در کوفه بودند و
سفاح از عبدالله محض احترام میکرد و تفحص پسران او را مطلب
میکرد و عبدالله طفره میزد چون خلافت بمنصور رسید عازم شد
بقتل پسران عبدالله محض هاشمیین را حبس کرد تا آنها را پیدا کنند
منصور بهانه بعث الله آمده بودند و جمعی از بزرگان بنی هاشم را
باسم دعوت که آمده بودند دستگیر کرد بعبدالله محض پسرانت کجا هستند
قسم بخدا تو را نمیکشم تا آنها را حاضر نکنی حکم کرد عبدالله
با جناب ابراهیم غمر و بعضی از فرزندان و برادران او را با غل
و زنجیر کشیدند با پای شتران بکوفه بردند جناب عبدالله بمنصور فرمود
ما هکذا فعلنا باسیرکم یوم بدر بعد از آن روز بدر که اسیر دشمن شده بود
بسته شد پیغمبر فرمود عباس را زنجیر نکنید بردارید تو امروز ما را بزنجیر
زنجیر کشیدی منصور خشمناک گشت گفت خاموش یا ابن اللخناء عبدالله
فرمود کدام مادرم را لخناء گفتی فاطمه بنت الحسین لخناء بود یا فاطمه بنت
رسول الله یا خدیجه کبری منصور ساکت شد حکم کرد مغلولا بکوفه
ببرند حسن بن حسن تا ابرش [illegible] عبدالله فرمود مصیبت من
از مصیبت یعقوب زیادتر شد از جدا بود ده پسر او یک پسر مفقود
شد الحال من کو نشد پسرانم [illegible] نمیدانم مقتول است یا زنده
اگر زنده است [illegible] باشند قدم زند ام در روایت است که
عبدالله و برادرش اولاد [illegible] مغلولا میبردند از در خانه
حضرت صادق عبور کردند حضرت از شکاف در نگاه کرد
گریه کرد فرمود والله بعد از امروز حرمت خدا هتک شد [illegible]
[illegible] و در ربذه [illegible]
در کوفه منصور

در کوفه منصور امر کرد بجهة آزردن قلب عبدالله برادر مادری او را که
محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان بن عفان بود از حبس آوردند بقدری
تازیانه زدند که یک چشم او معیوب شد و او را آوردند در
پهلوی عبدالله محض حبس کردند چونکه فاطمه بنت الحسین بعد از حسن
مثنی شوهر کرد بعبدالله بن عمرو بن عثمان و پسری از او آورد محمد نام
در خبر است وقتیکه جناب عبدالله محبوس بود پسران او لباس
اعراب بپوشیدند خود را بپدر رسانیدند عرض کردند اگر اجازه دهی
خود را آشکار کنیم فرمود ان منعکما ابوجعفر ان تعیشا
کریمین فلا یمنعکما ان تموتا کریمین یعنی اگر ابوجعفر منصور
مانع است شما که زنده باشید با عزت کاری کنید که بعزت بمیرید
آن بود آنها خروج کردند کشته شدند و سرهای آنها را برای منصور
آوردند آن وقت منصور جناب عبدالله را نیز در حبس شهید کرد
در بعضی روایات است که عبدالله در عید اضحی سنه صد و چهل
و پنج در سن هفتاد و پنج از دنیا رفت و قبرش در زندان هاشمیه
در کوفه است دوم از اولاد حسن مثنی ابراهیم غمر است برادر
اعیانی عبدالله محض است آن بزرگوار هم بعد از پنج سال در
زندان منصور در سن شصت و نه سالگی از دنیا رفت و در
عروة الطالب است قبرش در کوفه مزار شیعیان بعقیده داود صندوق
دارد شاید آن بقعه است که حالا از طرف [illegible] است که از
کوفه بنجف اشرف میروند مقابل قبر میثم تمار معروف است
مزار سید ابراهیم [illegible] سیم حسن مثلث است
که او هم برادر اعیانی عبدالله محض است او هم در سنه صد و چهل و پنج
در سن شصت و هشت سالگی در زندان هاشمیه از دنیا رفته
گویند قبر تمام اینها در میان زندان هاشمیه باشد و هاشمیه
شهری است که منصور بنا نمود بعضی فرمایند زندان هاشمیه همان
مقبره ابراهیم است مقابل قبر میثم تمار چهارم جعفر بن حسن
بن حسن مثنی است او هم در حبس منصور بود و لکن رها کردند

در مدینه در سن هفتاد سالگی از دنیا رفت پنجم داود بن حسن بن حسن
مکنی بابی سلیمان او نیز در حبس منصور بود مادرش آمد خدمت
حضرت صادق التماس کرد حضرت معروف است عمل ام داود
را تعلیم فرمود با دعای استفتاح و داود در نیمه رجب بجا آورد
و فرزندش از حبس رها شد در مدینه در سن شصت سالگی رحلت نمود
ششم جناب جعفر بن حسن بن حسن مجتبی است از او عقبی نقل شده و عقب
از آن پنج نفر دیگر است در ذکر و مقاتل بعضی از اولاد عبدالله
محض و آن حضرت شش پسر داشت اول محمد صاحب نفس زکیه
قتیل احجار الزیت و او در سنه صد متولد شد بلا خلاف و در
مدینه طیبه در سن چهل و پنج سالگی در سنه صد و چهل و پنج
شد و قبر نفس زکیه در نزدیک [illegible] مدینه معروف است و جهت اینکه
او را صاحب نفس زکیه گویند و [illegible] عم منصور عیسی بن موسی
ابن علی بن عبدالله بن عبدالمطلب با لشکر زیادی در [illegible]
با اصحاب و لشکر محمد نفس زکیه جنگ و قتال شد [illegible] نمودند محمد دید
چاره نیست خواهد مغلوب شد آمد خانه آتش در دفترهای [illegible] که
با او بیعت کرده بودند سوزاند [illegible] باقی
سبب او را نفس زکیه خواندند [illegible] آمد جنگ کرد تا شهید شد
رسید از رسول خبر رسیده که فرمود یقتل باحجار الزیت من
ولدی نفس زکیه و آن موضع در مدینه مردم [illegible] استسقا
میروند و جناب محمد شش پسر داشت اول عبدالله ملقب باشتر
که بعد از قتل پدرش رفت تا بلاد کابل در شعبه کوهی که مسمی بود
بعلج کشته شد و سرش را نزد منصور آوردند دویم علی ابن
محمد که در زندان [illegible] از دنیا رفت سیم طاهر ابن محمد بن عبدالله
محض چهارم ابراهیم محمد پنجم حسن بن محمد مکنی بابی الزفت
که در بار عیسی ابن علی صاحب فخ گرفتند و دست [illegible] بسته بعد
با شمشیر [illegible] ششم یحیی ابن محمد بن عبدالله محض و از [illegible]
یکی نسلی نماند مگر از عبدالله اشتر و از احفاد او است ابو العلی

ابو العلی

ابو العلی واسطی نقیب کوفه ابن محمد بن الحسن الاعور بن محمد الکابلی بن
عبدالله اشتر ابن محمد صاحب نفس زکیه دویم از پسرهای عبدالله
محض ابراهیم قتیل باخمرا و [illegible] عبدالله محض در کافی باخمراء [illegible]
[illegible] قریه بقرب الکوفه در آن موضع ابراهیم با لشکر
منصور جنگ کردند با جمع کثیری که با او بیعت کرده بودند و در زمان [illegible]
کردند از جمله بیعت کننده [illegible] ابو حنیفه امام حنفیه [illegible] الاکبر
ابراهیم شهید شد و در همان جا مدفون شد که دعبل [illegible] کرده
واخری بارض الجوزجان محلها وقبر بباخمرى لدى الغربات
سر مبارک ابراهیم ببغداد بردند برای منصور در بیست و پنجم ذی قعده سنه
صد و چهل و پنج در سن چهل و هشت سالگی و از اولادهای ابراهیم
است عبدالله کوفی ابراهیم بن عبدالله محض که در مصر وفات یافته و
سادات بنی الازرق که در ینبوع هستند از احفاد ابراهیم ازرق
ابن عبدالله بن حسن بن ابراهیم قتیل باخمری میباشند سوم از اولاد
ذکور عبدالله محض موسی الجون بن عبدالله محض بود بعضی نوشته
اند که در ایام محبوس بودن عبدالله محض موسی الجون هم بود در حبس منصور
موسی الجون را هزار تازیانه منصور دستور داد به مدینه فرستاد که از برادران
خود خبر آورده موسی گریخت بمکه رفت بود تا برادرانش محمد و ابراهیم
کشته شدند منصور هم هلاک و اصل شد منبرش مهدی خلیفه جای او
برقرار شد در سالی آمد مکه کسی جناب موسی آمد نزد مهدی فرمود مرا امان
بده تا تو را دلالت کنم بموسی الجون مهدی گفت لک الامان کسی فرمود
منم موسی الجون گفت از کجا تو موسی باشی که تو را بشناسد که تصدیق
کند فرمود حسن بن زید و موسی ابن جعفر و حسن بن عبدالله بن عباس
ابن علی ابن ابی طالب پس اینها شهادت دادند مهدی حفظ امان [illegible] داد
و او در سویقه مدینه طیبه وفات یافت مسعودی در مروج الذهب
نقل شده که عبدالله بن مصعب [illegible] ثابت بن عبدالله بن زبیر [illegible] در نزد
هارون از موسی الجون سعایت کرد هارون موسی را طلبید [illegible]
عبدالله [illegible] گفت موسی الجون فرمود [illegible] با ابن مصعب [illegible] قسم

عبدالله گفت قسم یاد کنم فرمود بگو برئت من حول الله و قوته الی
حولی و قوتی ان لم یکن ما حکیته عنک حقاً ابن زبیر بهمین
طور قسم خورد جناب موسی فرمود الله اکبر از پدرم از اجدادم
و از رسول الله مرا رسیده هر که این قسم بخورد خداوند تعجیل عقوبت
در هلاک او کند قبل از سه روز پس در همان روز عبدالله به درک
واصل شد و از جناب موسی الجون اولاد و احفاد زیادی متخلف
شد از جمله عبدالله بن محمد بن یوسف الاخضر بن موسی الجون
از جمله داود بن شیخ صالح بن عبدالله بن موسی الجون است که جد
مجلسی خلفا از دنیا رفته و در بقیع دفن شده اند از جمله محمد
ابن صالح بن عبدالله بن موسی الجون که معروف بشهید است و قبرش در
بغداد زیارتگاه است و اینکه بعضی او را بقبر قبر محمد بن اسمعیل
ابن جعفر صادق میدانند درست نیست و جناب محمد بن صالح مناقب
زیادی دارد و شعر بسیار نیکو میگفت در بغداد از دنیا رفت و از
اعقاب او در حجاز زیاد اند و ایشان را صالحین گویند و از این
سلسله شهاب آل ابی ضحاک و من جمله سید علی المهنا که سؤال
چندی از مرحوم علامه حلی فرموده از احفاد موسی الجون است و
صاحب عمدة الطالب فی نسب آل ابی طالب از احفاد سید
علی المهنا میباشد در هفدهم ماه صفر سنه ثمانمائه منصب نقابت
در شهر کرمان از دنیا رفت و نام او احمد بن علی بن الحسینی
علی المهنا و من جمله ابوالبرکات حسن بن ابی جعفر که از احفاد
موسی الجون است و هم نسابه شیخ بود در عمدة الطالب است
که خواهرش خدیجه هم فرستاد نزد او که در عوض گندم بدهد
و او دریغ هم بفرستد میان دو قسمت نالید سکه آن بجو شد
پس گندم را داد و دراهم را هم رد کرد که اینها معیوب است
خواهرش نیز یک مشت از گندم ها را میان دو دستش نالید از
قوه دستش آرد شده گندم ها را رد کرد که معیوب است و در
بقیع است مزار ابراهیم بن موسی بن عبدالله بن موسی الجون
و مزار جناب عبدالله بن محمد بن یوسف ابن موسی الجون است که
و غالب اشراف مکه و مدینه از اولاد موسی الجون است

چهارم

چهارم از اولاد عبدالله محض یحیی صاحب دیلم ابن عبدالله
محض بود و چه ... ملقب شد بصاحب دیلم آنکه بود که آن
امام زاده معظم از خوف هارون الرشید فرار کرده بود با دیلم
و اهل آن حدود با او بیعت کردند و گرویدند لذا معروف شد
بصاحب دیلم پس هارون الرشید فضل ابن یحیی ابن خالد برمکی را
با جمعیت بسیاری و لشکر بزرگی بگرفتن او چون لشکر طالقان رسیدند
فضل مکاتبتی بوالی طبرستان و سایر اعیان بعنوان محبت آمیز
نوشت و مکتوبی بنزد یحیی با وعده امان که قضاة و بزرگان
آن بلد مهر کردند با تحف کثیره و دینار که هارون صدر مکتوب بخط خود الله
رسانید و بخط خود فضل خط امان نوشت و جناب یحیی آمد بهمراه
فضل نزد هارون الرشید و هارون او را با اولاد تجلیل کرد و خلعتی
با او داد با جایزه هزار دینار و یحیی قرض جناب سعد حسین صاحب
فخ را داد و رشید مدتی ساکت بود ولکن کینه یحیی در دل داشت
گاهی یحیی را حاضر میکرد با او عتاب میکرد و بسبب ابوالبختری
امان نامه یحیی را مطالعه کرد بجهت آن را باطل کرد و امر کرد
بقتل آن مظلوم هارون خیلی خوشحال شد امر کرد هزار و ...
صد هزار درهم بابی البختری دادند و او را منصب قضاوت
داد و امر کرد یحیی را بزندان بردند و بعد از چندی یحیی را حاضر کرد
قضاة و شهود طلب کرد که ... و اشهد ... است
... با یحیی سخن گفتند و یحیی مظلوم ساکت بود گفتند حرف نمیزند
... خود کرد و زبان خود را بیرون آورد و دیدند
از شدت زهر مثل ذغال سیاه شده و آن جماعت رنجور شدند
... هنوز ... رسیده بودند که یحیی جان
جان داد و بعضی مثل مقاتل الطالبیین قضیه موسی الجون را با
عبدالله بن مصعب که موسی او را قسم داد درباره یحیی صاحب دیلم
نوشته اند چنانکه کاتب گوید منهم در جای دیگر در حق یحیی دیده ام
و در مقاتل و مجموعه خود نوشته ام ولکن در نظر حقیر ...
درباره یحیی بن عبدالله مطلوب نوشته اند فعلا بنظرم ... این
یحیی مظلوم مسموم گشته ... در مقابله نوشته ام

بعضی گویند ابن یحیی در زندان از جوع و عطش از دنیا رفت و در تاریخ
طبری معلوم می‌شود که شهادت یحیی در سنه صد و هشتاد و شش بوده
و اولادهای آن جناب زیاد بود من جمله ابراهیم و محمد و صالح
و سلیمان ابناء یحیی ابن احمد ابن محمد ابن یحیی صاحب علم بوده
و این چهار امام زاده در بلاد خراسان و در زمین مقتول شده‌اند و
جسد ایشان را در بقیع دفن کردند و ابن یحیی عمر ابن یحیی
معلوم شد که فرزند زید ابن علی ابن الحسین مصلوب باشند و نیز
پسر زید در جوزجان کشته شد و اخوی یحیی من الجوزجان
مراد یحیی پسر زید است پنجم از پسرهای عبدالله محض سلیمان
ابن عبدالله محض است و او بزرگوار هم از کسانی بود که شهید
حسنی صاحب فخ کشته شد و در سن پنجاه و پنج سالگی بود
و از اولادهای او است محمد ابن سلیمان ابن عبدالله محض که در
ارض فخ با پدرش شهید شد ششم از پسرهای عبدالله محض
ادریس ابن عبدالله محض است و آن جناب در غزوه فخ بود لکن
فرار کرد با غلام خود و داخل شهر فاس و طنجه و مهر رفت و
از آنجا تا بلاد اقصی مغرب رفت و خود مردم با او گرویدند سلطنه
رسید هارون سلطان ابن جریر را فرستاد به مغرب [illegible]
ادریس را مسموم کرد و گریخت غلام ادریس اولاد نداشت مگر
او را کشت و ادریس زنی داشت از بربریه که حامله بود
غلام مولا شد نام تاج سلطنه بالای شکم آن زن نهاد پس بعد از
چهار ماه از فوت ادریس آن طفل متولد شد و اسم او را هم
ادریس نهادند و خیرات رضا فرمودند رحمه الله ادریس ابن
ادریس فانه کان نجیب ابن النجیب و شجاعهم و اله ما [illegible]
فیها مثله و وی در افریقیه بر والی بوده اولادهم مسموم
کردند لکن اولاد جناب ادریس ابن ادریس در بلاد مغرب
زیاد شدند مثل جزیره خضراء و شهر سوس اقصی و شهر فاس
و شهر قرطبه و شهر اندلس و شهر تاهرت و شهر زیتون و این
جمله احفاد ادریس ابن ادریس است علی ابن عبدالله القاهری

ابن المهلب

ابن المهلب ابن محمد ابن یحیی ابن ادریس ابن ادریس و او از جانب صلاح مصر
رسالت رفت به غزنین نزد سلطان محمود غزنوی به نیشابور که
رسید مردم او را به عداوت مذهب گرفتند بحضور سلطان محمود
رسیدند علما و فقها حاضر شدند در مجلس سلطان محمود حکم بقتل
آن جناب دادند و او را کشتند و قادر بالله عباسی شنید
بسیار خوشحال شد مطلب ثانی در ذکر احوالات و مقابر
بعضی از اولادهای جناب ابراهیم الغمر ابن حسن ابن حسن ابن علی
ابن ابی طالب و او برادر اعیانی جناب عبدالله محض است
ابا و اما در عمده الطالب است که جهت ملقب بودن بغمر زیادی
جود او بود و کنیه اش ابو اسمعیل بوده سید شریف و از اهل حدیث
و روایت بود و هو الصاحب الصندوق فی الکوفه و یزار
قبره و قبض علیه ابو جعفر المنصور مع اخیه عبدالله المحض
و توفی فی حبسه سنه خمس و اربعین و مائه وله تسع
و ستون سنه و عقب او منحصر است باسمعیل دیباج ابن
ابراهیم غمر ابن حسن مثنی و عقب اسمعیل از حسن بود او
حسن ابن اسمعیل و او را هارون الرشید [illegible] در زندان
نگاه داشت تا خلافت مامون رسید او را رها کرد و در سن
شصت و [illegible] سالگی از دنیا رحلت فرمود و احفاد او زیاد اند
من جمله محمد مصری ابن حسین ابن حسن ابن اسمعیل الدیباج و قبر او
در مصر مزار معروف است من جمله علی ابن محمد مصری و تا در شان
الصفاریه از اسباط زید ابن حارثه و اولادهای او را باسم مر
[illegible] که معیه باشد مثل عبدالله ابن محمد ابن علی ابن عیسی ابن علی ابن
معیه الملقب شعرانی و مثل تاج الدین محمد ابن قاسم ابن
حسین ابن علی ابن معیه ملقب شعرانی و جناب محمد ابن قاسم
صاحب تصانیف و تالیف زیاد بوده مثل کتاب [illegible]
الطالب فی نسب آل ابی طالب و کتاب اخبار الامم و کتاب
سبک الذهب و غیر اینها و آل معیه اعرف از ذکر خود اند

چونکه ابراهیم ابن اسمعیل دیباج و ابراهیم ملقب بود بطباطبا
وجهه این لقب آن بود که پدر ایشان فرمود میخواهم جامه برای تو
بدوزم گفت [illegible] میخواهی یا قبا چون طفل بود زبانش میگرفت
گفت طباطبا و بعضی گفته اند طباطبا بزبان نبطیه بمعنی سید
سید السادات است و [illegible] جلیل القدر و عظیم الشان
بود و عقاید خود [illegible] اما [illegible] و سادات
طباطبا غالباً از احفاد جناب قاسم ابن ابراهیم طباطبا
هستند و لقب ابراهیم رسی بود و سادات بنی الرسی در مصر
و شامات بسیار اند و در بغداد نیز و بعضی از سادات طباطبائیه
از اولاد محمد ابن ابراهیم طباطبا هستند مثل سید جلیل بحرالعلوم
علامه طباطبائی سید مهدی ابن سید مرتضی ابن سید محمد بروجردی
و بعضی از اولاد حسن ابن ابراهیم طباطبا هستند مثل جناب
ابو محمد عبدالله ابن احمد ابن علی ابن حسن ابن ابراهیم طباطبا حجازی
الاصل مصری الدار والوفات و کان طاهراً کریماً فاضلاً
ولادتش سنه [illegible] و وفاتش در چهارم ماه رجب سنه
[illegible] در مصر از دنیا رفت و قبرش معروف
و مشهور است باجابت دعا کذا فی تاریخ ابن خلکان

مطلب سوم در ذکر حالات و مقابر بعضی از اولادهای حسن ابن
حسن ابن حسن مجتبی ابن جناب علی الزاهد حسن مثلث ملقب
به [illegible] در حبس منصور [illegible] رفت چون [illegible] دادند
دیدند از دنیا رحلت است و فاتش در [illegible] سنه
و چهل و [illegible] در سن چهل و پنج سالگی و [illegible] در عبادت
[illegible] بود در [illegible] جامه او
[illegible] افعی [illegible] نکرد تا افعی خود [illegible]
[illegible] منصور اولاد حسن [illegible] در زندانی [illegible] کرده بود که
شب و روز فرق [illegible] اوقات نماز را [illegible]
به تسبیح و تکبیر علی ابن حسن المثلث و از اولادهای علی الاکبر
جناب حسین

جناب حسین ابن علی [illegible] بزرگوار با جمعی از سادات علوی و حسنی
در زمین فخ شهید شدند در حالیکه بلاعقب بود

و جناب حسین ابن علی الزاهد صاحب فخ [illegible] محسن ابن علی
ملقب بمکفوف و عقب حسن مثلث از او باقی ماند مطلب چهارم
در ذکر اولادهای جعفر ابن حسن ابن حسن ابن علی ابن ابیطالب است

از اولادهای ایشان در اروند کاشان و همدان و قزوین
و مراغه بسیار اند من جمله فضل الله بن علی ابن عبید الله بن محمد
ابن عبید الله ابن محمد ابن عبد الله ابن حسن ابن علی بن محمد
السلیق ابن حسن بن جعفر ابن حسن مثنی صاحب کتاب دعوات

مطلب پنجم در ذکر حالات بعضی از اولادهای جناب
داود ابن حسن بن حسن بن علی ابن ابی طالب علیه السلام
و آن بزرگوار رضیع حضرت صادق و داماد امام زین العابدین
که مخدره ام کلثوم دختر زین العابدین زوجه او بود و مادر او
رضیع بعد از حضرت صادق از شیر او شیر خورده لا بالعکس
چنانچه در بحار از اقبال سید نقل فرموده ان المنصور
لما حبس عبد الله بن الحسن و جماعة من آل ابی طالب و قتل
ولدیه محمد و ابراهیم اخذ داود بن الحسن بن الحسن و هو ابن دایة
ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق لان ام داود ارضعت
الصادق بلبنها ولدها داود و داود و هو مکبلا بالحدید
منصور او را حبس کرد و حضرت عمل ام داود را تعلیم فرمود که از
برکت آن عمل داود خلاص شد در مدینه و در شصت سالگی
از دنیا رفت و دعایش دعای استفتاح بود و از اعقاب
داود است جناب ابو الفضائل احمد و برادرش رضی الدین
ابی موسی ابن جعفر بن محمد بن احمد بن محمد بن محمد طاوس ابن اسحاق
ابن حسن ابن محمد بن سلیمان بن داود بن حسن بن حسن المجتبی

حواریین امام حسن ع پنج نفر بودند سفیان ابن ابی لیلی
همدانی و حذیفة ابن اسید غفاری اما سفیان گویند
کسی بود که جلو انداز حضرت مجتبی ع گفت السلام علیک یا مذل
المؤمنین و گویند که سبق از روی عناد نبود بلکه از روی
محبت و مزاح بود اما حذیفه از صحابه معتبر بود کسی بود که
در تحت شجره با پیغمبر بیعت کرد در کوفه از دنیا رفت در عاشر
بحار اما ابو قیس ابن ورقا که سعید او بود نقشبندی را که
در شیعه بحار فی تتمة ایام نماز فرض ما عدا ب و در خانه حضرت مجتبی بود

و اصحاب حضرت

و اصحاب حضرت مجتبی در عاشر بحار از مناقب نقل فرموده عبد الله بن جعفر
طیار و مسلم ابن عقیل و عبد الله بن عباس و حبابه ابن جعفر و الیه
و حذیفة ابن اسید و جارود ابن منذر و سفیان ابن
ابی لیلای همدانی و عمرو ابن قیس مشرقی و ابو صالح کیسان
ابن کلیب و ابو مخنف لوط ابن یحیی الازدی که غالبا
از خواص هر دو بزرگوار بوده اند مثل حجر ابن عدی و رشید هجری
در فاجعه و کمیل و مسیب و قیس و عمرو ابن واثله و عمرو ابن
حمق و زید بن ارقم و سلیمان ابن صرد خزاعی و جابر انصاری
و سلیم ابن قیس و حبیب ابن مظاهر و اصبغ ابن نباته
و حبابه ابن جعفر والبیه همان کسی است که حضرت امیر المؤمنین امر
عرض کرد نشان امامت چیست حضرت سنگ را طلبید و خاتم
شریف خود را بر سنگ زد و نقش انداخت فرمود هر که این کار را کرد او
امام است و حبابه خدمت تمام ائمه تا امام رضا سلام الله علیه
رسیده عمر نموده و بهمه مهر کردند و بعد از نقش حضرت رضا ع
نه ماه دیگر از دنیا رفت و تمام این روایت در مدینة المعاجز
عمرو ابن قیس مشرقی کسی بود که در قصر مقاتل خدمت امام
حسین رسید با پسر عمش سلام کردند عرض کردند که جواب ابن زبیر
چاکشی نوشته بود بنویس فرمودند که زیارت
مفصل است که ما شنی مانیم نبود بر مومنم
پس فرمودند که شما هم آمده اید بجهة نصرت ما یا ترسیدید که امر
کشف شود در هیچ کجا و در شب یعنی اما ما فی الحال از حرم
که با شما مصاحب کسی نرسیم که ضایع شود پس رفتم بیرون شب
تزیمنی حرف بلند از حضرت سید بود کسی در این سرزمین نماند
از جدم شنیدم هر کس صدای غربت ما را بشنود و یاری نکند خدا او را
برو با آتش جهنم افکند اما ابو مخنف لوط ابن یحیی ازدی جلیل القدر
حال المؤمنین از شیخ طوسی نقل فرموده که پدران یحیی از اصحاب
امیر بوده و مؤلفات زیاد دارد من جمله مقتل سید الشهداء ع
و آن بطبع رسیده است و اینکه بطبع رسیده مقتل ابو مخنف

و قیس … قیس ابن سعد ابن عباده انصاری است که خود و پدرش
… بودند و از اصحاب امیرالمؤمنین بودند و هم قسم
خورد که تا معاویه … شمشیر و نیزه ظاهر …
… مفصل نوشته ام و در رجال است که او … مجالس …
… جمیل بود اصحاب میگفتند اگر … بود …
… و سعد … … شده و … … …
… که … … … از … …
شرطة الخمیس لشکر … بودند در سنه شصت هجری از دنیا رفت
و … همان است که در حق حضرت امیر …
شهادت نمود و … حضرت … شد
اصبغ ابن نباته … از اصحاب … بعد از …
امیرالمؤمنین بود و از شرطة الخمیس بود که اینها ده هزار …
صاحب … … در کتاب امیرالمؤمنین
مراد از خمیس میمنه میسره قلب و مقدمه و ساقه …
و سلیم ابن قیس هلالی عامری کوفی مرد بسیار بزرگی بود و کتاب
سلیم ابن قیس معروف است که … …
… و سفیان … از ارکان اصحاب …
بود … مختلف … … …
… امام حسن … …

…

در فضیلت حالات امام حسن مجتبی بعد از … که او … در … شهر رمضان
سال چهلم هجرت از دنیا رحلت فرمود و در همان روز تا فردا
آن روز مردم با امام حسن بیعت کردند که عبدالله عباس …
معاشر الناس هذا ابن نبیکم و وصی امامکم فبایعوه اول کسی
که بیعت کرد قیس ابن سعد ابن عباده بود و حضرت عمال یمن و
حجاز و عراق را که … تغییر نداد و همچنین حکام …
آذربایجان و خراسان و کرمان و حجاب عبیدالله عباس را که حکومت
بصره … در بعض از … شیراز تا …
امیر حکومت … تغییر نداد و … در کوفه … شهادت
امیر در کوفه ماند معاویه کاغذ نوشت اول … نقل
نمود و در این … حضرت و معاویه چند کاغذ رد و بدل شد
آخر الامر معاویه آغاز جنگ نمود و جاسوسها را …
و جاسوس بصره را عبدالله عباس گرفت … و … معاویه
شصت هزار نفر لشکر فراهم آورد و … شام … حضرت رسید
در مسجد جامع کوفه بر منبر تشریف برد و خطبه خواند …
بجهاد … مردم سکوت کردند و …
… بیان نمود و مردم را تحریص و ترغیب نمود …
با جمعی سوار رسیدند در لشکرگاه حاضر شدند و اول کسی …
لشکرگاه … شد بعد از او حضرت … با جمعی روانه نخیله شد
و مغیرة ابن نوفل ابن حارث ابن عبدالمطلب … در کوفه
گذارد و از سواره و پیاده چند هزار نفر جمع آمدند و حضرت
عبیدالله عباس برادر عبدالله عباس را با … دوازده هزار …
و … رفتند تا … که اسم …
بود و … آمدند و معاویه هم با لشکر … عبیدالله
عباس لشکر … جنگ نمود روز دیگر از دو طرف به
آغاز جنگ شد و جمعی از دو طرف کشته شدند … معاویه
نامه بعبیدالله نوشت بابن مضمون ان الحسن قد راسلنی فی الصلح

وهو مستتم الامر الی فان دخلت الآن فی طاعتی کنت مطیعاً
والا دخلت وانت تابع واگر امروز اجابت کنی مرا رای
تو است الان هزار هزار درهم نقد که نصف آن در حال میدهم
ونصف دیگر را در ورود کوفه عبید اله در همان شب رفت
بمعاویه ملحق شد آن دراهم را گرفت صبح شد انتظار داشتند
که بیرون بیاید با مردم نماز بگذارد نیامد معلوم شد لیکن جناب
قیس ابن سعد ناچار با لشکریان نماز گذارد خطبه خواند مردم
امر بصبر در جهاد نمود و معاویه هر چه کاغذ نوشت برای قیس
[illegible] قیس قبول نکرد نوشت والله تو را ملاقات نخواهم کرد
مگر با نیزه [illegible] آخر تنبه معاویه نوشت انت یهودی ابن
یهودی [illegible] قیس هم نوشت انت وثن ابن وثن
دخلت فی الاسلام کرهاً و اقمت فیه فزعاً و خرجت
منه طوعاً و بزرگان کوفه که با حضرت بودند در باطن با
معاویه مراسله داشتند حضرت مطلع شد از [illegible] عبد الرحمن
کوچ فرمود بجانب مداین و از خاطر مبارک گذشت در این منزل
لشکر را امتحان فرماید چه معاویه [illegible] حرف و شنث
این رعیتی نوشته بود هرکدام حسن را بقتل رساند [illegible] هزار درهم
میدهم و دختری باو میدهم [illegible] لشکر [illegible] نماید اتفاق
حضرت همه با درع [illegible] بمنبر رفت [illegible]
[illegible] رفت [illegible] بود [illegible] حضرت خطبه
بر آمد چون [illegible] مردم [illegible] گفتند [illegible]
خطبه [illegible] بود [illegible] گفتند [illegible] دارد امر [illegible] معاویه [illegible]
گذارد و صلح نماید و [illegible]
که قیس بن سعد [illegible] کشته شد مردم [illegible]
حضرت [illegible] شدید یاران معاویه [illegible]
وقت [illegible] حسن [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] کرد [illegible] بود [illegible]
[illegible] ساباط مداین جراح ابن سنان [illegible]

مثل بر[illegible]

مثل پدر [illegible] شدی [illegible] حضرت [illegible] فرو رفت
و جواهر بخشید حضرت [illegible] جراح [illegible] که
و جراح [illegible] شدید بود [illegible] بود
[illegible] حضرت [illegible] در مدینه
عرض کرد [illegible] مردم [illegible] صلاح [illegible]
معاویه [illegible] که جمع شده [illegible] گویند
[illegible] در باطن [illegible]
معاویه [illegible]
[illegible] الله که [illegible]
[illegible]
[illegible] صلح [illegible]
[illegible] قبول [illegible]
[illegible] اول [illegible] مصالحه [illegible]
حضرت [illegible] فرمود [illegible]
معاویه [illegible] رفت منبر خطبه خواند [illegible]
والله ما قاتلتکم لتصلوا ولا لتصوموا [illegible]
[illegible]
[illegible] الا ان کل شیء [illegible]
اعطیت الحسن [illegible] لا افی بها [illegible]

در اواخر سنه چهل و یک با او در جمادی حضرت مجتبی بجهة تغیر آب و هوا
بموصل تشریف بردند که هوای آنجا مستقیم و ترتیب مردم [illegible]
نوشت برای معاویه که چند مرتبه زهر بامام حسن داده شد اثر
نکرده حالا رفت برای موصل از او غافل مباش معاویه صوفی
کوزه را طلبید چند درهم و دینار باو داد که از امام حسن غافل
مباش آنکوزه بعنوان [illegible] آمد چند مرتبه آخر خواست و [illegible]
بمونشته سر عصای زهرآلود گذارد در زوال حضرت [illegible] گرد از اطراف
دیگر برام حضرت در [illegible] خود نشسته او را هلاک کنند حضرت [illegible]
شد در سنه چهل و چهار عبد الله قیسی که ملکی [illegible] بود
بود بدرک واصل شد و او مرد بود خفیف اللحیة و قصیر القامة
و قلیل الخدعة و [illegible] بود عمرو عاص در صفین گول زد از او
در سنه چهل و پنج زیاد [illegible] در سنه [illegible] پنجاه و شش از
دنیا رفت و هم در [illegible] حکم عثمان [illegible] سعد رحمت
خدا واصل شد در سنه چهل و نه مغیرة بن شعبه حاکم کوفه بود بمرد
و در [illegible] معاویه با ابو هریره نوشت که چند [illegible] از برای
یزید نکاح نماید و ابو هریره در [illegible] حضرت مجتبی [illegible]
فرمود اسم [illegible] ابو هریره آمد [illegible] دختر سهیل [illegible]
از ابو هریره مصالحه کرد و امام حسن [illegible] صلاح [illegible]
زاد امام [illegible] در سنه پنجاه هجری [illegible] المحبا حضرت مجتبی
در سی چهل و هفت مسموم شد

[illegible]

[illegible]

در بیان قبور متبرکه بعضی از انبیا و عظما و امامزادگان و آداب
والاحترام اول در قبور انبیاء سابقا ذکر شد که قبر مقدس حضرت
آدم و نوح در نجف است و در وادی السلام قبه بقعه است منسوب
بهود و صالح ثقة الاسلام نوری طاب ثراه میفرماید در سمت نهاوند دو ده
در نزدیک کوفه بقعه ایست منسوب بحضرت یونس و در کنار شط فرات
چند فرسخی کوفه مرقد حضرت ذا الکفل است و قبر مقدس حضرت داود
و سلیمان در بیت المقدس است و قبر حضرت مریم مادر عیسی
در بیت المقدس است و گفته اند که قبر آسیه زوجه فرعون و قبر عزیر
و محل قبر یوسف در نزدیک بیت المقدس است و در نزدیکی بعضی
دو فرسخی بیت المقدس قریه است او را ناصره الخلیل نامند که تولد
حضرت عیسی در آنجا بوده که ترسایان را از آن جهة نصرانی گویند
و در نزدیک بیت المقدس است شهر قدس الخلیل که در او است قبر حضرت ابراهیم
خلیل و قبر حضرت اسحق ابن ابراهیم و قبر حضرت یعقوب ابن اسحق و
یوسف ابن یعقوب و قبر ساره زوجه ابراهیم و آن قبور متبرکه در
مغاره و در زیر زمین است و از قدس الخلیل تا کنعان نیم فرسخ است
و قبر حضرت موسی در شش فرسخی بیت المقدس است و در مجمع
البیان از سعید ابن جبیر روایت کرده که جنازه حضرت یعقوب را
از مصر حمل نمودند به بیت المقدس در میان تابوتی از چوب ساج
از آن جهة یهودیها امواتشان را نقل میدهند به بیت المقدس
و بعد از فراق از دفن حضرت یعقوب حضرت یوسف برگشت بمصر
بیست و سه سال دیگر از دنیا رفت وصیت کرد اولاد نزد قبور
پدرانش دفن نمایند بعضی برآنند که مصریان نگذاشتند حرکت
بدهند عاقبت تابوتی از آهن و سنگ دیگر و یوسف را در
او کردند حکم نمودند که آب نفوذ نکند اندر جسد میان رود نیل
تا از آن آب همه با برکت و کامیاب گردند تا آنکه حضرت
موسی آن تابوت را بیرون آورد آورد نزد قبور پدرانش دفن
در بیت المقدس و اکثر انبیاء بنی اسرائیل از بیت المقدس و شام مبعوث

مبعوث شدند

مبعوث شدند و قبر بعضا در عالم منتشر شده و بسیاری در حوالی
بیت المقدس است که در آنجا است قبر سه نفر از عظماء لشکر اسلام
جعفر ابن ابیطالب و زید بن حارثه و عبدالله رواحه و قبر حضرت
یوشع ابن نون وصی موسی در شهر ... بیت المقدس است و در قبله
مسجد براثا نزدیک بغداد ... نیز گویند و قبر حضرت یحیی در
بیروت است و نیز در شام مشهدی است معروف بمسجد یحیی و در
آن قبری است منسوب بیحیی در موصل قبر حضرت جرجیس است در
بیرون شهر موصل قبر شیث هبة الله است و قبر دانیال پیغمبر در شوش
که از ... فرسخی شوشتر است که بارگاه عظیمی دارد و در زمان عمر لع
که فتح شد شرحش داده مفصلا در دفتر خود گفته ام و در ... شوشتر
شوشتر مزاری است منسوب بشعیب پیغمبر و در ... حلب قبری است منسوب
بایوب پیغمبر و در مسجد الحرام در میان حجر اسمعیل قبر حضرت اسمعیل
و والده اش هاجر خاتون است و جمعی از پیغمبران دیگر و از حضرت
باقر علیه السلام منقول است که مابین رکن و مقام هفتاد پیغمبر مدفونند
پیغمبران و حضرت صادق فرموده است مابین رکن یمانی و حجر الاسود
هفتاد پیغمبر مدفون است و در اخبار بجهة قبور انبیاء زیارت مخصوصی
وارد نشده مگر بجهة آدم و نوح که در باب زیارت امیرالمؤمنین
زیارت ایشان بزرگوارهم وارد است

امر دوم در قبور متبرکه بعضی از امامزادگان و بدانکه البته
که تمام امامزاده گان محترم و لازم التعظیم اند و تعظیم ایشان به
تعظیم آباء کرام ایشان است و بهیچگونه سخن در حق ایشان روا نیست
مثل برادران یوسف و در بعضی کتب از سید ... از علامه حلی سؤال
نمود چگونه محمد حنفیه و عبدالله جعفر و امثال ایشان از حضرت
امام حسین تخلف نمودند علامه فرمود ارکان ایمان توحید و عدل
و نبوت و امامت و معاد است و این آقایان اجل شان است تا باشند
که بر خلاف حق رفتار نمایند شاید علم بشهادت و بلیات
امام حسین نداشتند احتمال ... در ... ماندن در کوفه ...
و شاید در حال حرکت حضرت ایشان مریض بوده اند چنانکه در باب
محمد حنفیه نقل شده و کبار ... سادات بعد از دنیا ...

النظر الی ذریتنا عبادة

در عیون اخبار از حضرت رضا سلام الله علیه فرمود النظر الی
ذریتنا عبادة فقیل یا ابن رسول الله النظر الی الائمة
منکم عبادة ام النظر الی جمیع ذریة النبی ص فقال بل
النظر الی جمیع ذریة النبی ما لم یفارقوا منهاجه
و لم یتلوثوا بالمعاصی و نیز ان الذین یؤذون
الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و عنه
لهم عندنا [illegible] و ممکن است گفته شود که معاصی سادات
از سادات اقبح و اشد تأثیرا است از معاصی غیر
ایشان چرا که روحهای الطف و نفوس ایشان اشرف
و چون الطف است لذا معاصی در ایشان بیشتر
اثر میکند یا نساء النبی لستن کاحد من النساء
و قال الله من یأت منکن بفاحشة مبینة یضاعف
لها العذاب ضعفین و در معانی الاخبار از امام
چهارم فرمود لمحسننا کفلان من الاجر و لمسیئنا ضعفان
من العذاب الله هر چیزی که جای لطیف است چرک زود
میشود مثلا رنگ سفید الطف از همه الوان است زود
ظاهر میشود و مثل آب چون لطیف زود کدر میشود و عدد
سادات هم زود اثر میکند در اول شرح صحیفه از زید
ابن علی الحسین ع از حضرت امیر ع و امیر ع فرمود که
شنیدم از پیغمبر ص فرمود لحق بنو عبد المطلب ما عادی
عادانا کلب الا و قد جرب فمن عادانا [illegible] الا
و قد جرب مجرب است در تمام بلاد مسلمین قبور امام
زاده ها عظام موجود است چه بسا [illegible]
و قبور ایشان ملاذ و ملجاء و محل قضاء حوائج مردم
و از بسیاری از آنها کرامات و خوارق عادات دیده
چه در زمان خلفای بنی امیه خصوص معاویه و چه بنی العباس
خصوص هارون الرشید علیه لعنة الله مزید [illegible] و روزگار
اولاد و شیعیان امیر المؤمنین گذشته که همه متواری
از اوطان خود [illegible]

از عمدة الطالب

در عمدة الطالب است که محمد بن محمد بن زید بن علی الحسین بسند رسید
گفت میل دارم نسبا عموم عیسی ابن زید را که [illegible] ببینم فرمود
برو کوفه در فلان محل شخصی شتر آبکش [illegible] گفتند
که از آنجا عبور میکند [illegible] نماز [illegible] هر قدم
تسبیح و تهلیل و تکبیر میکند و شتر دارد [illegible] آب [illegible]
حمل کرده بهمان شخص عموی تو است حاجت محمد گفت رفتم او را
بهمان علائم دیدم برخواستیم و دست و پای او را بوسیدم
فرمود کیستی گفتم برادر زاده تو محمد بن محمد [illegible] خواستید
در رساله [illegible] از احوال اقارب و [illegible] مدینه
رسید و مرا نوازش داد و درخواست رفتن فرمود [illegible]
من [illegible] که [illegible] شناخته شوم و از شیخ تاج الدین نقل
شده که عیسی ابن زید در زمان استتار در کوفه زنی
گرفت از او دختری شد و بزرگ شد و جناب عیسی سقایی
میکرد و سقاها دختر [illegible] را خواستگاری کردند [illegible]
[illegible] و امام [illegible] عیسی [illegible] انکار نمود
زوجه عیسی متحیرا در [illegible] شد کتاب عیسی [illegible]
نمود عیسی متحیر شد چه جواب بگوید [illegible]
[illegible] دعا کرد دختر [illegible] که [illegible] فوت شود دختر مرد
جناب عیسی [illegible] شد گریه میکرد [illegible] احد [illegible]
یا عیسی اگر [illegible] سؤال [illegible]
[illegible] جزع و اضطراب [illegible] فرمود که قسم
[illegible] دختر [illegible] بلکه برای این است که [illegible] دختر مرد
خود [illegible] شناخت که از [illegible]
[illegible] سالگی در کوفه از دنیا رفت [illegible]
[illegible] بوده سادات [illegible]
[illegible] خود [illegible]
امام [illegible] رضا [illegible] حاصل بود [illegible]
شنیده که امام مسموم شده [illegible]
[illegible] خود و بعضی شهید شدند و [illegible] بود در مقام

در کتاب تحیة الزائر مرحوم ثقة الاسلام نوری بوجهی نقل شده از
موسی الکاظم که در رشت و [illegible] مدفون است [illegible] علیه حضرتی
منسوب است که حضرت رضا و محمود که هر که [illegible] شرف زیارت
می رسیده زیارت میکنند از [illegible] قاسم [illegible] مثل این است [illegible] زیارت
کرده لم خبر اصلی ندارد تا کنون کسی از اصل آن [illegible]
ولکن [illegible] مسلم است و مرحوم ثقة الاسلام کلینی در
کافی از حضرت ابا ابراهیم نقل کرده که حضرت در وصیت خود
یا ابا عماره [illegible] آمده از [illegible] و [illegible] حضرت
رضا [illegible] ابراهیم [illegible]
وصیت کردم [illegible] رضا [illegible] جمع [illegible]
وصی [illegible] قاسم [illegible] ولکن
این [illegible] جمع [illegible] اولاد و [illegible]
[illegible] معلوم [illegible]
معلوم و [illegible] شان و [illegible] استحباب زیارت [illegible]
رسیده [illegible] طیبه در جوار خود
حضرت در [illegible] عصر [illegible]

ضبط اسامی و حسب و نسب ایشان لازم [illegible] درست [illegible] معلوم نشد
یعنی غالبا حسب و نسب ایشان را مجهول آنند مگر بعضی از ایشان
علاوه بر اینکه نسب ایشان معلوم و [illegible]
و استحباب زیارت امام [illegible] در عموم ماثور است
که [illegible] هر که زیارت نماید یکی از ذریه ما را [illegible]
بجهت [illegible] مثل آنست که ما را [illegible] زیارت کرده است
در [illegible] بعضی هم زیارت مخصوص از ائمه دین سلام الله
علیهم اجمعین رسیده است مثل علی اکبر و ابو الفضل
و فاطمه بنت موسی ابن جعفر و شاه زاده عبد العظیم
حسنی و محمد [illegible] زیارت ایشان [illegible]
رسیده مگر بعنوان [illegible] بعنوان التحیه
[illegible] از غیر معصوم جناب حمزه سید الشهداء از اصحاب [illegible]
زیارت [illegible] و هم [illegible] زیارت [illegible] وارد است و در زیارت
معصوم [illegible] تفصیله و [illegible] معصوم زیارت
نماید [illegible] غیر معصوم را [illegible] باشد
و جناب عبد العظیم از ترس سلاطین جور فرار [illegible]
خانه یکی از شیعیان در سرداب منزل وی بود قائم اللیل
و صائم النهار [illegible] از شیعه [illegible] یکی از شیعه
[illegible] در خواب دید حضرت [illegible] از اولاد من
[illegible] الموالی حمل [illegible] در
[illegible] درخت سیب در باغ عبد الجبار [illegible]
[illegible] امکان [illegible] رسید که
[illegible] عبد الجبار [illegible]
[illegible] این خواب [illegible] دیده ام [illegible] آن باغ و
آن درخت [illegible] حضرت عبد العظیم در
[illegible] دفن [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] رفت و وقت غسل نامه از جیبش [illegible] که نسب
خود نوشته بود انا ابو القاسم عبد العظیم بن عبد الله بن علی
ابن حسن ابن زید بن حسن المجتبی بن علی ابن ابی طالب
در کتاب

[illegible]

ومنهم جناب سید محمد ابن علی الهادی و قبر شریفش نزدیک بلد
[illegible] بلد من اراضی معروف است که خیلی جرئت نمیکنند باو [illegible]
قسم بخورند حرکت کرد از حجاز در سنه ۲۵۲ و [illegible] بلد مریض شد و
از دنیا رفت و در آنجا مدفون شد در سنه [illegible] و اینجانب
الفقیر در جزوه از کرامات آن بزرگوار نوشته ام

و دیگر احمد ابن موسی ابن جعفر است در شیراز مشهور بشاه چراغ
در ارشاد است کان احمد ابن موسی رجلا کریما جلیلا
ورعا و حضرت امام [illegible] او را [illegible] دوست میداشت
مزرعه خود را که مسمی بیسیره بود باو بخشیده و احمد کسی بود
هزار غلام خرید و آزاد کرد الفقیر از کتب [illegible]
بعض حالات شاه چراغ را در [illegible] و دفاتر خود نوشته ام
و دیگر محمد ابن موسی الکاظم است کان من اهل الفضل و الصلاح
تمام شب با [illegible] و وضو عبادت میکرد در شیراز مدفون و
معروف است و برادر ابوینی شاه چراغ است صاحب بقعه
و بارگاه الفقیر در دفاتر نوشته ام

و منهم [illegible]

یعنی اسرا از آل محمد را از آنجا عبور دادند یکی از زوجات امام حسین ع
حامله بود در آنجا طفل خود را سقط کرد و هر قدر مخدرات طلب
آب و نان کردند جواب ندادند علاوه دشنام دادند پس آن
مخدره نفرین فرمود از آن وقت هر که در آن کوه کار کرد چیزی نفع
نبرد و در قبلان کوه مقبره است معروف بمشهد سقط
و او را نام محسن ابن ابی عبدالله است و در آن کوه است مقبره ابن
شهر آشوب صاحب مناقب من جمله محمد ابن جعفر طیار است
در کتاب تحفه العالم سید جلیل و عالم نبیل سید عبد اللطیف
ابن ابو طالب موسوی شوشتری که از دودمان قاضی نور الله
جزائری فرموده در محاربه شوشتر که ایلچی لشکر و سالار تسخیر ملک
عجم و محاربه ایشان با هرمزان پادشاه نموده عجم طولی کشید
و محمد ابن جعفر طیار از جهاد منکر رد گشت در مراجعت بدزفول
از دنیا رحلت فرمود و در خارج شهر دزفول دفن شد من جمله
عبدالله حسن ابن حسین الاصغر ابن زین العابدین در کتاب
تحفه العالم است که قبرش در خارج شهر شوشتر است و عمارت
عالی دارد که اول مستنصر عباسی بنا نمود و قاضی نور الله
در مجالس احوالات این بزرگوار را اجمالا بیان فرموده است
و منهم جناب ابی حمزه امیر علی ابن حمزه ابن موسی الکاظم
عمدة الطالب گوید قبرش در شیراز خارج باب اصطخر است
و منهم جناب سید علی ابن امام محمد باقر که قبرش در خارج شهر
کاشان است معروف است بامام زاده مشهد و در کتاب
روضات اولاد قبور معلوم النسب فرموده و منهم جناب
احمد ابن علی الاسلم ابن الامام محمد باقر و قبر شریف ایشان در
باغات اصفهان در جاده محله خواجو است و منهم جناب
ابو عبدالله حسین ابن علی ابن داود ابن عبدالله ابن محمد ابن حسن ابن علی
الزینبی ابن عبدالله الجواد ابن جعفر طیار است در عمدة
الطالب

و منهم مخدره حلیمه خاتون بنت تقی جواد همشیره حضرت هادی ع
و عمه امام حسن عسکری که چهار امام را خدمت نموده اول کسیکه
امام زمان را زیارت کرد و در آغوش کشید و تولید او بود
و حضرت مادر مخدره نرجس خاتون والده امام زمان را
بحکیمه خاتون سپرده که آداب دینی را تعلیم فرماید و
بعد از حضرت عسکری منصب سفارت در دست از جانب
حضرت حجت و قبر شریفش در پائین پای حضرت عسکریین
معلوم است ضریح مخصوصی دارد و بعضی از عوام که حلیمه
خاتون خوانند غلط محض است و قبر ملکه آفاق مخدره
نرجس خاتون والده ماجده حضرت حجت در میان ضریح
مطهر عسکریین است سر قبر امامین همامین است علیهم السلام
قمی در اواخر مفاتیح الجنان فرموده که معروف است در نزد قبر
عسکریین قبور جمله از سادات عظام که از جمله ایشان است حسین
ابن امام علی النقی و فرموده که بر حال او مطلع نشدم لکن الحجه مظنون
میرسد سید جلیل القدر و عظیم الشان بوده زیرا که از بعض
روایات استفاده نمودم که حضرت امام حسن عسکری ع
و برادرش جناب حسین ابن علی را تعبیر بسبطین میکردند تشبیه
این دو برادر به دو سبط بعد امام حسن و امام حسین و در روا
ابو طیب است که ... حضرت محمد سبطه است بعد از حسین و در
کتاب شجرة الاولیاء تألیف سید فقیه و محدث نبیه آقا
سید احمد اردکانی در ذکر اولاد امام علی النقی فرماید که
حسین فرزند آن حضرت از زهاد و عباد بود و با امامت
برادر خود اعتراف داشت و از جمله محسن ابن ابی عبدالله الحسین
در معجم البلدان حموی است که جوشن کوهی است در غربی حلب که
معدن مس بوده و لکن حال باطل شده از زمانیکه اهل بیت
را اسرای آل محمد

خود کش اسم میبرد ارض جورجان بود قصبه تا تپه که بنده در دفتر نقود المساخر
خود هم شرح بفارسی زده ام بتمام آن قصبه و در اینجا ضبط است که
واحدی بارض الجورجان محلها و قبر بیاجراء لو الغربات
و جورجان که جناب یحیی مدفون است در نزدیکی گنبد قابوس بن
الشمگیر و بجنورد واقع است و صحیفه سجادیه که زبور آل
محمد و انجیل اهل بیت است از ایشان نقل شده است من جمله
جناب یحیی ابن زید ابن علی ابن الحسین الملقب بذالدمعه
در شرح صحیفه است که در صغر سن بعد از بزرگوارش زید بن علی شهید
کردند و حضرت صادق او را تربیت کرد و تعلیم فرمود در سنه
صد و سی و نه با اجل از دنیا رفت و قبر شریفش در حله سیفیه مزار
معمور است من جمله در روضات میفرماید از جمله قبورها که معلوم است
قبر جناب ابو الحسن الملقب بزین العابدین علی ابن احمد ابن عیسی ملقب
رومی ابن محمد ابن علی العریضی ابن جعفر صادق مرقد شریفش در ... ان
در اصفهان گنبد عالی و صحن وسیع دارد من جمله حسین ابن علی المسمی حسینی
حسن ابن حسن ابن حسن ابن علی ابن ابی طالب است که با جمعی از سادات
در ارض فخ نزدیک مکه معظمه شهید شدند و جناب علی بعد از اولاد
سید حسنی فخ معروف بود بعابد که میگویند در باب شهادت او ...
در منتهی الآمال است که منصور اولاد امام حسن را در زندان
حبس میکرد که شب و روز را فرق نمیدادند از ایشان است عبدالله محض
در زندان برادرزاده اش علی عابد معرفی نمود ... و
و گرفتاری ما را آیا از خدا نمیخواهی خدا ما را از این زندان خلاص کند
علی گفت ای عم جان ما را در بهشت مرتبه است که نایل نمیشویم
تا این بلیه یا اعظم از این وارد از منصور در جهنم مرتبه است که
بان مرتبه نمیرسد مگر آنچه را که با ما میکنند پس صبر کنیم تا این شداید
تا این زودی راحت خواهم شد چه که مرگ ما نزدیک است

در عمدة الطالب است که قبرشان در قرقیسیا است من جمله جناب عبدالله
ابن معاویه ابن عبدالله ابن جعفر طیار و در عمدة الطالب است که شان
در سنه صد و بیست و نه در زمان خلافت مروان حمار ظهور نمود و
امرش بالا گرفت تا بعضی از بلاد را تصرف نمود در زمان ابو مسلم در سنه
صد و بیست و نه ابو مسلم ایشان را گرفت در هرات حبس کرد
بود تا در سنه صد و سی و یک در زندان از دنیا رحلت نمود و
در هرات مزارش معروف است در حبیب السیر است که مالک ابن
هیثم که در هرات بود با امر ابو مسلم او را ... حبس کرد ... او را
تا نفس او قطع شد من جمله یحیی ابن زید ابن علی ابن الحسین که
والده ماجده اش ریطه بنت ابو هاشم عبدالله ابن محمد حنفیه
بود در شرح صحیفه است چون زید را شهید کردند یحیی فرار کرد
به نیشابور رفت و آنجا استعداد کردند در عقب او بودند تا ... نمود
در بلد بلخ ... از جانب ... خائف بود
در آن بلد ... تا ... هشام از دنیا
رفت هشام ابن عبدالملک از دنیا رفت و ولید ابن یزید ابن
عبدالملک بخلافت نشست نوشت به والی خراسان نصر ابن
سیار در طلب او برآمد ... او را در بلخ گرفت محبوس نمود
و مرتبه نوشت او را رها کن ... آمد بجورجان جمعی از
اهل جورجان و طالقان با او گرد آمدند نصر ابن سیار جمعی را
مامور جنگ کردند عاقبت او را ... شهید شد
در سن ... سالگی سر او را ... و ... فرستادند ... کلیه
ابن ملعون هم ... فرستاد نزد مادرش ریطه به مدینه طیبه مادرش در
آغوش گرفت گفت شردتموه عنی طویلا و وهبتموه الی قتیلا صلوات الله علیه بکرة و اصیلا و در بعضی
کتب تواریخ است که بدن یحیی تا ... بود تا وقتیکه
ابو مسلم در خراسان استقلال تمام پیدا کرد آمد بدن او را
آورد بر آن بدن نماز خواند و دفن کرد و در حمل در جهار

کردی

پس سیوم روز جمعی بگذشت که در زندان از دنیا رفته و علی الحسینی که تیغ و
عابد در سجده از دنیا رفت عبدالمحقق بخاری که از دروازه خواب
در بود او را بیدار کنند چون حرکت دادند دیدند از دنیا رفته
و وفاتش در بیست و ششم محرم سال هشتصد و چهل و شش واقع
شد عمر شریفش هشتاد و پنج سال بود

انتهی ورقه

این ورق را سفید گذارده ام از ترجمه حالات زید مصلوب

اما امام زاده‌ها یکه جلالت و قدر شان معلوم و لکن قبور شان
در دست معلوم نیست اول علی بن جعفر صادق بسیار جلیل القدر و
عظیم الشان است در کافی است محمد بن حسن بن عمار گوید من در
خدمت علی بن جعفر نشسته بودم در مسجد مدینه ناگاه جناب محمد بن
علی التقی الجواد وارد شد علی بن جعفر از جا برجست بدون
ردا دست حضرت جواد را بوسید و خیلی تعظیم کرد حضرت جواد
فرمود اجلس یا عم رحمک الله فقال یا سیدی کیف اجلس و انت
قائم چون علی بن جعفر برگشت بمحل خود اصحابش او را ملامت
کردند که تو عموی پدر این حضرت هستی چرا اینقدر اظهار کوچکی
و تذلل نمودی فرمود ساکت شوید دست بمحاسن سفید خود گرفت فرمود در
وقتیکه خداوند قابل ندانست این ریش سفید را و این جوان را اهل دانست
و امامت را باو مرحمت فرمود من چرا انکار کنم فضیلت او را نعوذ
نعوذ بالله مما تقولون بل انا له عبد و در رجال کبیر است و
کان علی ابن جعفر راویة للحدیث سدید الطریق شدید الورع
کثیر الفضل لزم اخاه موسی اما محل دفنش در سه موضع بقعه‌ها
منسوب باوست اول در عریض که قریه مدینه است دوم در خارج بلد قم
که الحال بقعه و صحن وسیع دارد و بارگاه مرتفع سیم در خارج
شهر سمنان این هم صحن و بارگاه دارد و ثقة الاسلام نوری در
مستدرک مرحوم فرموده که مرقد علی بن جعفر در عریض است بلا ابهام
بعجم رفته است محمد است قبریکه در قم است یکی از احفاد او است
و مثل جناب حمزه ابن موسی بن جعفر الکاظم و بیان آن را در ابو الحسن احمد ابن
امام موسی و محمد است که همه شان در شیراز مدفون اند و جلالت
قدر شان معروف است اما محل دفن آن در چهار موضع مشهور است
اول پهلوی قبر منور حضرت عبد العظیم قبه و بارگاه و صحن و ضریح نقره دارد
و در روایت است تا وقتیکه حضرت عبد العظیم زنده بود هر روز زیارت قبر
جناب حمزه میآمد دوم در وسط شهر قم بقعه است معروف بقبر حمزه
سیم در تاریخ

سیم در تاریخ عالم آرا است که امام زاده بقول اصح در سوسفید تبریز
مدفون است و بقعه و صحن و مرقد شریف دارد و سوسفید در خارج دروازه
تبریز است و تبریز از جمله ولایات خراسان است چهارم در جزیره
که در جنوب حله است بین دجله و فرات قبر است معروف بحمزه ابن
موسی الکاظم ع و ثقة الاسلام نوری در تحیة الزائر فرموده که
این شهرت اصلی ندارد و قبر حمزه ابن موسی الکاظم در ری جنب قبر حضرت
عبد العظیم است و آنکه در خارج حله است فرزند ابو الفضل العباس
حمزه ابن قاسم ابن علی ابن حمزه ابن حسن ابن عبد الله ابن عباس — ع عبید الله
ابن امیر المؤمنین است کاتب گوید یقیناً حق با مرحوم ثقة الاسلام نوری
است و عرض در این خصوص خیلی استقصاء کرده ام و جناب حمزه
ابن موسی ابن جعفر بیک فاصله در شیراز است جناب که در دو ضریح
نوشته ام و اینجا هم حالات بعض از امام زاده‌ها که در شیراز
مدفونند خواهم نوشت ان شاء الله

[illegible]

ومثل جابر قم

ومثل جناب محمد ابن الامام جعفر صادق ملقب به دیباج که جلال قدرش
معلوم است و مدفن آنجناب در جرجان موضع احتمالی هستند اول در
چارده بین چشمه علی دامغان و هزار جریب مازندران که در آنجا
بقعه و بارگاه نیز دارد مرتفع است که بامر میرزا نوشاه زرچینا در سا[ل] ...
اکنون در بسطام در قبر بقعه بایزید قدس سره است منسوب به آن جناب سوم
در جرجان است چنانچه در کامل ابن اثیر است چهارم در سرخس چنانچه
در مطلع الشمس از کتاب تجارب السلف نقل فرموده و در بسیاری است
که ایشان در خراسان از دنیا رفته اند کاتب گوید ظاهر آن است که
همه اینها درست است یعنی توان گفت که محمد نام از احفاد محمد بن صادق
چهار نفر بوده اند بلافاصله یا با فاصله که در یکی ثبت والله
العالم ملکی از جمله قبور معینه یکی جناب موسی مبرقع ابن محمد علی الرضا
و دیگر جناب احمد بن محمد ابن الموسی المبرقع اند که مرقد هر دو آن بزرگوار در قم
بقعه و صحن دارند.

در شهادت و بعضی از حالات امام حسین سلام الله علیه و اصحاب و احفاد
سید بحر العلوم چه خوب فرموده

سبط النبی ابو الاطهار والغر — کم آثر مولانا امام الدین صائمه
صنو المهیمن حتی قلبا التسول له — اقسومة لیس فیها من تقاسمه

کافی و ارشاد و تهذیب و لهوف و سایر کتب معتبره تصریح فرموده اند
که امام حسین سلام الله علیه در روز شهادت پنجاه و شش سال و پنج ماه
و هفت روز از سن مبارکش گذشته بود و جناب امام ... نیز پنجاه
ده سال و ده ماه و ده روز بعد مرحوم شاه ... فرموده
در قمقام فرموده خلافی نیست که روز عاشورا شمس در بیست و
یکم برج میزان بوده و از منجمین در عهد مرحوم فتحعلیشاه نقل کرده
که استخراج این مطلب از زیج محمد شاه هندی نموده اند یعنی
شب و روز مساوی بوده ایضا معلوم باید ابتدای جنگ چون صبح
از روز گذشته بوده و انتهای جنگ هشت ساعت و نیم از روز
رفته بوده نماز تقریبا دو ساعت و چهار و نیم دقیقه بغروب
مانده ... نعمت ... عالم ریخته شده ... مطلب نیست
روایتیکه در مصباح المتهجد مرویست که عبد الله سنان گفت پس
وارد شدم بحضور مبارک حضرت صادق سلام الله علیه در روز
عاشوراء قلت یا ابن رسول الله فما قولک فی صوم هذا الیوم
فرمود روزه بگیر بدون نیت ... کرده ... و افطار کن بدون
اینکه شاد باشی از افطار و تمام روزه را روزه بگیر بوده باشد
افطار تو یک ساعت بعد از نماز عصر بشربت آبی که در آن وقت
از روز عاشوراء بر طرف شد قتال از آل رسول صلی الله علیه
و هو یبکی حتی خضلت لحیته بالدموع و در ... سبطانی
جوزی است و کان مقتله یوم الجمعة ما بین الظهر والعصر لانه
صلی صلاة الخوف باصحابه و اختلافی نیست در روز عاشورا و
معتبرین متفق اند جمعه بوده و ... السلطنه در حاشیه
مقاتل الطالبین نوشته اگر قائل شویم که شهادت امام حسین
در ... بوده ...

شهادت
در شنبه نصف جنگ بوده شبهه ندارد از هر زیج حساب کنیم روز
روز چهارشنبه بوده — در خبر است که شیخ عبد الله سنان از حضرت
صادق سؤال کرد که روزه عاشوراء بعد از قول حضرت که گریه
میکرد فرمود خدا نور را در روز جمعه خلق فرمود و ظلمه را در
روز چهارشنبه خلق فرمود و در روز عاشورا کا... عرض میکنید که
حقا همان روز ظلمه عالم را فرو گرفت که ظاهر از خدا الاخوام اگر
کردند که هنوز هم مردم در ظلمات ... نقضند ... حضرت
محمد سلام الله علیه ...

[illegible]

و فات حضرت یزید معاویه که ... ملعون ... از ... بعد
که در شکار معاویه ... شده ... آمد ... آب
او ... معاویه ... آمد او را خطبه کرد ... بعد از چند ماه با
۳ ماه یزید ... شد ... عالم بود از علوم ... و ...
شعرها ... للبی ... الحی ... عجب
ذو الجوشن ... کلامی بوده ... سنان ... اللهم صعصعه ...
و این زمان ... تمام ... قتله ... سخت القلب بوده

[illegible]
... تعجب کرد ... قبل از قیامت امام
فرمود ... گویا ... عرض کردند ... فرمود
یا ... الرعی المعری
انت اولی بها ...
کذا در تاریخ طبری

در عدد لشکر ابن سعد خلاف کرده‌اند ولکن اصح حال آن است که امام حسین
مجتبی هم فرمود لاجرم گویم که نزد الف علمائت ثلثون الف رجل
امام حسن در جزء خود بشمار آمده و ابن سعد قد رمانی عنوة
بجنود کوکوف الهاطلین لغة عنوة بمعنی قهر و غلبه است
و کوف ریزش باران و ریزش اشک چشم و باشیدن آب
و کف القطر یا المطر اما هطل و هطل بمعنی تتابع و پی
در پی باران و اشک چشم و سیلان آن است

. . . .

. . . .

. . . .

. . . .

و این الخاطر حینه

مختصر از اولاد علی اکبر بعضی از اکابر رقم نموده‌اند معلوم نیست که والده علی اکبر ام لیلی
در کربلا بوده باشد بجهت آنکه والده لیلی میمونه بنت ابی سفیان اخت
و بود که خواهر معاویه باشد و از طرف پدر منسوب بنی ثقیف
بود و از طرف مادر بنی امیه لذا اگر در کربلا بود از ترس یزید حرف
نمیزدند [illegible] ابوالفرج اصفهانی در
مقاتل الطالبین نوشته معاویه گفت من احق الناس بهذا الامر یعنی
خلافت قالوا انت قال لا اولی الناس بهذا الامر علی ابن الحسین
جده رسول الله و فیه شجاعة بنی هاشم و سخاوت بنی امیه
و زهو بنی ثقیف معلوم در ضمن خواستند بفهمانند که خلافت نصیب
بنی امیه است [illegible] ابو الفرج معتبر میکنند [illegible] کار علی اکبر
تمام کردیم [illegible] و حکایه ابوالفرج در مقاتل گوید تا آنکه
جمع اکثر از اشقیا را بقتل رسانید [illegible] و حمل بکره بعد کره
حتی رمی بسهم فوقع فی حلقه فخرقه ثم [illegible] فرسه فاحتمله
افتاد بالای گردن اسب [illegible]
و خاصه [illegible] از هر طرف [illegible]
اسب [illegible]
[illegible] الفرس [illegible]
آن جوان [illegible]
شهادته قطعوه بسیوفهم اربا اربا فلما بلغت الروح التراقی
قال رافعا صوته یا ابتاه [illegible] اما صدای [illegible]
بلند [illegible]
چون [illegible] علاوه [illegible]
[illegible] اذن الله الواحد [illegible]
شنیده که عرض کرد [illegible] رسول الله قد سقانی بکأسه الاوفی
فلا اظما ابدا و یقرئک السلام و یقول عجل القدوم الینا
فشهق شهقة و فارق الدنیا [illegible]
تا آنکه [illegible] کار علی تمام شد [illegible]

در کتاب بنی عمه زینب بیقرار جبرئیل سؤال کرد که آیا ملائکه میخندند و میگریند
عرض کرد بلی در سه جا میخندند و در سه جا گریه میکنند اما آنجا که
میخندند اول مردیکه روزه ماه مبارک برود تا شب مشغول لهو و لعب
نبود شب که بخانه آید بعد از عشاء باز مشغول لهو و لعب شود
ملائکه از روی تعجب میخندند که یک روز تا شب مشغول لهو نبودی
خسته نشدی که غافل از یاد خدا بودی در این یک عمر مشغول
دوم مقامیکه دو زن مشترک زوج زینت میکنند بقدر یکی که جنب
از ملک صاحبه میکند و اهل منزل خود کنند ملائکه میخندند که تشویش
با این همه بعض با این یکی چه میگوئی سوم زنان بیجا میگردد
جوله خود حجاب ندارند وقتیکه بمیرد اولاد و نقیر کذا رده جول
او میپوشانند که مجسم بدن او را کسی نه بیند ملائکه میخندند که زنیکه
وقتیکه زنده بود بدن او را همه دیدند الان تا مرده است حالا که
جیفه و عفن شود او را پنهان میکنند اما آنجا که گریه
میکنند اول کسیکه بطلب علم رود در غربت از دنیا رود (؟)
تنهائی که هیچکس بر سر او از خواب بیدار نبود مردود است ملائکه گریه
کنند و جاییکه ولد صحیح زنده و آن یادش بیاید که والدین مرده بیکس
ساکت بود ملائکه گریه میکنند سوم پدر و مادریکه بر اثر آنکه
ایشان والدین شده بعضی فرزندان ایشان بیدار نه بیند خوشحالی حتی
شوند که لا حاله در این بیرون رفت او میگیرد و مردم جنازه
او را تشییع میکنند پس آن بیچاره بگیرد ملائکه بعد از دیدار وعظ او گریه
میکنند در زیارت علی اکبر السلام علیک اول قتیل من نسل خیر
سلیل من سلالة ابراهیم خلیل و جاء انکه اول شهید از
اهل بیت عبد الله بن مسلم ابن عقیل بود شاید مراد از اول
در نسل و ترتیبها باشد چنانکه گویند فلان اول عالم است
یعنی در مرتبه جمهور محدثین بر آنند که علی اکبر بعد از علی اکبر
چنانکه در بعضی زیارت گفت بن شتم علی رضی اله عنه دلال الاعدا
گفت بسیار السعد بن فرمود و کان لی اخ اکبر منی که او را کشتند
و دولا کشتند و هم ذکر و لاله فی خلافة عثمان و شهید هم در
در دوش علی اکبر اختیار کرده

بلکه بعضی

بلکه بعضی قائلند که علی اکبر صاحب عیال و اطفال بوده
چنانچه در زیارت ماثوره از ابی حمزه ثمالی از حضرت صادق
روایت کرده که در زیارت علی ابن الحسین المقتول بالطف
بگوئید صلی الله علیک و علی عترتک و اهل بیتک و ابائک
و ابنائک الخ
دیگر علی مقتول غیر از علی اصغر ندارد کم از اولاد امام حسین
و آن شاه بگرده در خیمه آقا رفت بوسید نیز و رو
آمد ذبح کرد و ذبح ما را کار در لحیت بابا بشنید معلق شده
نوک تیر مثل سایر تیرها بوده که دنیا کسی بچش بوده که ...
بلبا رسید و الان نیز مجروح کرد مزبا با این ضلع زور کرد
در زیارت ناحیه مقدسه السلام علی عبد الله الرضیع
المرمی الصریع المتشحط دما المصعد دمه فی السماء
خون علی اصغر را بسیر دین حدیث قرار داد بعضی در مقام مذلل
و نیز کی الی السماء اصحاح و حراس عمو دست نمار فی الله
خود بود ملائکه جماعتند یک قطره آن بزمین هدا دیگر گیاه از
آن نروئید پس با آسمان با دیده وقطره رفت سعیر گفت
مصالح شده چنانکه در بعضی از اخبار که خود حسین د
چو آن را بعضی در مطالب گفته چنین فرمود در شفیعه صبایت
تمام ارواح انبیاء و اولیاء و ملائکه مقربین نصیب کردند از خبر
امام حسین که بسیار گویند امتحان بود یک نفر دیگر وداع طفل
شاید از آنکه ولی این مردم قسی القلب انه صار سبب بلکه ...
بالای نیزه کنند که تا جاهلان و عالم دنیا اعتراض کنند از دین
اسلام که مبادا پسر حتما با باک بود چون کسی نمانده بود که
امام حسین بعد قتل علی بر پسر شادی نمود و رداد دعه فاحیی فان
له مرضعة فی الجنة خود فرمود هون علی ما نزل بی انه
یعنی الله چون خدا می بیند راه من امسال الخ

تتمه دارد

صغیر
و از اولاد عبدالله جعفر نه نفر بشهادت رسیدند کبیر بودند بعضی
بعضی صغیر بانند [illegible] نفر بودند چنانچه در مقاتل ابوالفرج است
سیم عبدالله ابن عبدالله جعفر نام و الی [illegible] شان [illegible] صغار بوده
و لکن معلوم نشده از شهدا [illegible] و لکن قاسم ابن محمد
و ابن جعفر طیار را از کتاب ذخیرة الدارین از ارباب
مقاتل نقل میکنند در کربلا بوده و شهید شده و ابن شهرآشوب
در مناقب ذکر نموده معاویه نوشت بمروان حکم والی مدینه
که ام کلثوم دختر عبدالله جعفر را خطبه کن از برای یزید پس مروان
حکم بعبدالله جعفر ابلاغ کرد عبدالله فرمود اختیار او با عمّش
حسین است [illegible] امام حسین [illegible] عبدالله با امام حسین
[illegible] از [illegible] طلبه [illegible] ابن عم
اللهم وفق لهذه الجاریة رضاک من آل محمد [illegible]
[illegible] ام کلثوم بنت عبدالله ابن جعفر [illegible]
زینب کبری بنت فاطمة الزهراء بنت رسول الله من
ابن عمها القاسم ابن محمد ابن جعفر الطیار علی اربعمائة
و ثمانین درهما و قیل نحلتها ضیعتی [illegible] فقال [illegible]
نه نفر از اولاد عقیل ابن ابی طالب در کربلا بودند شهید شدند
اول جعفر ابن عقیل دوم عبدالرحمن ابن عقیل سوم
عبدالله [illegible] ابن عقیل چهارم ابو عبدالله ابن مسلم
عقیل پنجم محمد ابن ابی سعید ابن عقیل و سه نفر از
اولاد اولاد یعنی نبیره عقیل که شهید شدند اول عبدالله اکبر
ابن عقیل دوم عبدالله اصغر ابن عقیل سوم جعفر ابن
عقیل در [illegible] معلوم [illegible] امیرالمؤمنین بوده
و مسلم [illegible] امیر [illegible] رقیه [illegible] بنت امیرالمؤمنین
الخطاب بوده

تتمه دارد

محتشم کاشی

کشتی شکست خورده طوفان کربلا / در خاک و خون فتاده بمیدان کربلا

گر چشم روزگار بر او فاش میگریست / خون میگذشت از سر ایوان کربلا

نگرفت دست دهر گلابی بغیر اشک / زان گل که شد شکفته ببستان کربلا

از آب هم مضایقه کردند کوفیان / خوش داشتند حرمت مهمان کربلا

بودند دیو و دد همه سیراب و میمکید / خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا

زان تشنگان هنوز بعیوق میرسد / فریاد العطش ز بیابان کربلا

آه از دمی که لشکر اعدا نکرد شرم / کردند رو بخیمه سلطان کربلا

ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند
یکباره بر جریده رحمت قلم زنند

آه از دمی که با کفن خونچکان ز خاک / آل نبی چو شعله آتش علم زنند

دست عتاب حق بدر آید ز آستین / چون اهل بیت دست بر اهل ستم زنند

فریاد از آن زمان که جوانان اهل بیت / گلگون کفن بعرصه محشر قدم زنند

جمعی که زد بهم صفشان شور کربلا / در حشر صف زنان صف محشر بهم زنند

از صاحب حرم چه توقع کنند باز / آن ناکسان که تیغ بصید حرم زنند

پس بر سنان کنند سری را که جبرئیل / شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل

روزی که شد بنیزه سر آن بزرگوار
خورشید سر برهنه برآمد ز کوهسار

موجی بجنبش آمد و برخاست کوه کوه / ابری ببارش آمد و بگریست زار زار

عرش آن زمان بلرزه درآمد که چرخ پیر / افتاد در گمان که قیامت شد آشکار

آن خیمه که گیسوی حورش طناب بود / شد سرنگون ز باد مخالف حباب وار

جمعی که پاس محملشان داشت جبرئیل / گشتند بی عماری و محمل شترسوار

وانگه ز کوفه خیل الم رو بشام کرد
نوعی که عقل گفت قیامت قیام کرد

در حربگاه چون ره آن کاروان فتاد / شور و نشور و همهمه در کاروان فتاد

هم بانگ نوحه غلغله در شش جهت فکند / هم گریه بر ملایک هفت آسمان فتاد

هرجا که بود آهوئی از دشت پا کشید / هرجا که بود طایری از آشیان فتاد

شد وحشتی که شور قیامت ز یاد رفت / چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد

هرچند

هرچند بر تن شهدا چشم کار کرد / بر زخمهای کاری تیغ و سنان فتاد

ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان / بر پیکر شریف امام زمان فتاد

بی اختیار نعره هذا حسین از او / سر زد چنانکه آتش از او در جهان فتاد

پس با زبان پرگله آن بضعة البتول
رو در مدینه کرد که یا ایها الرسول

این کشته فتاده بهامون حسین تست / وین صید دست و پا زده در خون حسین تست

این نخل تر کز آتش جانسوز تشنگی / دود از زمین رسانده بگردون حسین تست

این ماهی فتاده بدریای خون که هست / زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست

این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه / خرگاه از این جهان زده بیرون حسین تست

این خشک لب فتاده ممنوع از فرات / شاه شهید ناشده مدفون حسین تست

پس روی در بقیع بزهرا خطاب کرد
مرغ هوا و ماهی دریا کباب کرد

کای مونس شکسته دلان حال ما ببین / ما را غریب و بیکس و بی اقربا ببین

اولاد خویش را که شفیعان محشرند / در ورطه عقوبت اهل جفا ببین

تنهای کشتگان همه در خاک و خون نگر / سرهای سروران همه بر نیزه ها ببین

آن تن که بود پرورشش در کنار تو / غلطان بخاک معرکه کربلا ببین

یا بضعة الرسول ز ابن زیاد داد / کو خاک اهل بیت رسالت بباد داد

ای چرخ غافلی که چه بیداد کرده
وز کین چها در این ستم آباد کرده

کام یزید داده از کشتن حسین / بنگر که را بقتل که دلشاد کرده

در طعنت این بس است که با عترت رسول / بیداد کرده خصم و تو امداد کرده

ای زاده زیاد نکرده است هیچ گبر / نمرود این عمل که تو شداد کرده

بهر خسی که بار درخت شقاوت است / در باغ دین چه با گل و شمشاد کرده

با دشمنان دین نتوان کرد آنچه تو / با مصطفی و حیدر و اولاد کرده

حلقی که بود بوسه گه مصطفی مدام / آزرده اش بخنجر فولاد کرده

مرثیه‌های شیرازی

ای شهیدی که لب تشنه بریدند سرت | لاله‌سان از غم خونین بدن و داغ علی اکبرت
تشنه لب هیچ مسلمان نکشد کافر هم | تو چه کردی که لب تشنه بریدند سرت
تشنه و بیکس و دلخسته و بی یار و غریب | نه طبیبی که کند چاره نه اندر [illegible]
کس به پهلوی تو ننشست به جز خنجر و تیر | کس نیامد به جز از ناوک پیکان به سرت
بر لب خشک تو آبی نکشید از رحمت | تا وجود که ندید ساقی کوثر پدرت
تا له کاظمه خشک و تر عالم بوزد | گر لب خشک تو بنگرد و چشم ترت
گاه در شام [illegible] زر و گاهی [illegible] | که نگاه کرد و گاه بر سنان [illegible]
نامه تشنه لبان [illegible] صبا | [illegible] اگر افتد گذرت
بگذار با تو [illegible] سرا از فرط [illegible] | غرقه در لجه خون بینی تن بی سر و [illegible]
نکنم آخر خبر از دل بیمار بپرس | تربت [illegible]
مگر از حالت بیمار نباشد خبرت

حجة الاسلام

ای ز داغ تو روان خون دل از دیده حور | بی تو عالم همه ماتمکده تا نفخه صور
زینب ای جلوه‌ای تو [illegible] | در سر تربت [illegible] و [illegible]
در زر [illegible] رسول مدنی | آه اگر [illegible] زنده [illegible]
تا جهان باشد و [illegible] که داده [illegible] | [illegible] خفته [illegible] اندر [illegible]
[illegible] تو که [illegible] | یا که [illegible] که [illegible]
حال [illegible] تو که از حالت جان [illegible] | در طرف [illegible] از یاد [illegible]
قدسیان [illegible] ملکوت | حوریان دست [illegible] پریشان [illegible]
غرقه در یاری [illegible] تو نوح | دست [illegible] از [illegible]
کوفیان دست [illegible] حرم کرده دراز | آهوان [illegible] از [illegible]

[illegible]

لا خر

سوی سپاه کو [illegible] سپاه رفت | دین بی پناه ماند چه آن دین پناه رفت
زان خلوگیان [illegible] تا [illegible] | وارفاگیان بچرخ رتن [illegible]
آه از دمیکه [illegible] | با خیل [illegible] شاه رفت
افتاده دیده چشم [illegible] | زد شعله [illegible] که تا مهر و ماه رفت
[illegible] دست [illegible] | تا چاره [illegible] دشمن خود داد [illegible] رفت
که سنگ دل [illegible] | لب تشنه [illegible] تیغ [illegible] بیگناه رفت
ای [illegible] رخ حلقه آورد
دی [illegible] خون تو [illegible]

رضیعی

اسلام زنده کرد [illegible] | ای [illegible] تو دین [illegible]
[illegible] | آورد [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] | [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] | [illegible] عالم [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] تو [illegible] | [illegible]
جانم [illegible] جانب صحرای [illegible] | ملک [illegible]

[illegible]

یا رب برای آنکه بدل دارم آرزو
فلک [illegible] | [illegible]
فلک [illegible] ولایت زدی آتش | [illegible] کودک [illegible]
[illegible] | تو هم [illegible] جستجو [illegible]
اگر [illegible] | طفل بی [illegible]

ولد

[illegible] | [illegible]
فلک در کربلا آل علی را میهمان کردی | [illegible] سپهسالار [illegible]
حریم مصطفی را از حرم تا کربلا خواندی | بلا [illegible] روان کردی
غزالان حرم را [illegible] | گرفتار [illegible] کردی
فلک بی [illegible] | [illegible]
[illegible] آوره و [illegible] کردی

سید جعفر حلی در رثای ابو الفضل

و عرف الواعظ لا تفید بمعشر — صمّوا عن النبأ العظیم کما عموا

عبست وجوه القوم خوف الموت — و العباس فیهم ضاحک متبسّم

قلب الیمین علی الشمال و غاص — فی الاوساط یحصد للرؤوس و یحطم

بطل تورّث من ابیه شجاعة — فیها انوف بنی الضلالة ترغم

حسمتها لضاربه الشریف و انّه — فی غیر صاعقة السماء و لا دم

لولا القضا لمحی الوجود بسیفه — والله یقضی ما یشاء و یحکم

فمشی لمصرعه الحسین و طرفه — بین الخیام و بینه متقسّم

نادی و قد ملأ البوادی صیحة — صمّ الصخور لهولها تتألم

أأخی من یحمی بنات محمد — إن صرن یسترحمن من لا یرحم

هذا حسامك من یذلّ به العدی

ولواك هذا من به یتقدّم

ظلماء البسیط [illegible] الثری — یا [illegible] کرب الموت والدمع

فجاء الیه والفؤاد مفرّج — و نا لقلب با الهم حلّ امتلأ

اخی کنت عونی فی الامور جمیعها — انا الفضل یا من کان للنعق ما دلا

یعزّ علینا ان نراك علی الثری — طریحا و منك الوجه اضحی [illegible]

محمد الاسلام نیریزی

تجدید [illegible] آن شیر حق القفار — گوش [illegible] کینه [illegible] هزار

چو شیر [illegible] بود بو تراب — کرده صحرا روان چون حباب

تا که [illegible] از کمین — کرد [illegible] جدا دست از یمین

از کمین تا که سپر او شد تیغ — برفکندش دست دیگر بی دریغ

[illegible] دست او چو شد از تن جدا — مشک با دندان گرفت آن باوفا

تا که آن تیری فرو آمد بمشک — [illegible] از دیده [illegible] اشک

وه چو [illegible] آمد از برش — از فراز زین نگون شد پیکرش

[illegible] گفت — از عمود آهنین [illegible]

چون نگون از مرکب [illegible] — [illegible] آسمان روح الامین

بود [illegible] — رو [illegible] گرد [illegible]

دست [illegible] — [illegible]

[illegible]

میرزا عمان سامانی

روز عاشورا بچشم روز خون — مشک بر دوش آمد از شط چون برون

شد از آن شسته کامان زه بپر — تیر باران بلا [illegible]

بس فرو بارید بر او تیر تیز — مشک شد بر حالت او اشک ریز

اشک چندان ریخت بر حالش ز چشم — مشک تا که چشم مشک خالی شد [illegible]

تا قیامت تشنه کامان ثواب — میخورند از رشحه آن مشک آب

محزون پشتکوهی

رسانید [illegible] جبهه شهباز حق — بیا [illegible] دیده [illegible]

تنی دیدم ماننده جان در [illegible] — مشک [illegible] جبهه [illegible]

بگفت ای علمدار لوای [illegible] — بگو تا فکندی [illegible]

[illegible] عالم سیاه — شده منخسف [illegible] ماه

تو سقای لب تشنه [illegible] — امیدم تو بودی شده نا امید

جودی

که مجود دست تو از تن جدا — [illegible] روز جزا

[illegible] — [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ابو الحسن [illegible]

یا کوکبا ما کان اقصر عمره — و کذا تکون کواکب الاسحار

حکم المنیة فی البریة جاری — ما هذه الدنیا بدار قرار

فالعیش نوم و المنیة یقظة — والمرء بینهما خیال سار

ان الکواکب فی محل علوها — لتری صغارا و هی غیر صغار

فاذا نطقت فانت اول منطق

و اذا سکت فانت فی اضماری

ناکهان زه خورده چرخ برین گر بندد ز خون فلک تبرین
زه کشیدن تیر و گفت ای داد گر داوری کن ار گروه کافر
عیب این تیر باده سعد شاه ناصر الدین شاه در زنجیر کام
از فصل یا قبر کمتر دور است

چه اعظ دید طاس بلا که در گردن گفن دارد همه گفتند از کسی عجب وجه کی دارد
زخش چون زتو افکن شد در آن وادی فلک گفا خوشا حال زمین کو را به زیر من دارد
لبش بی زبرنه همچون گل ز تو شنگی امیدها تو کوئی چشمه کوثر دو در شیرین دهن دارد
کشیده تیغ خون فشان ز ابرو در صف هیجا تو گوئی ذو الفقار را اندر کف خود تو الحق دارد
جهان آشوب افکنده اندر او فضا از خون از سیحی ز حیدر نه در خون اطهر ذکر خم گلی دارد
ز ابر رو لشکر عدو انموده سنگ باران [illegible] علی الله برکف داغم سلیمان ابر غمی دارد
چه سرو قد او افتاد از زین بر زمین گفا دل تا ب سیم کمان گلی همچون بدن دارد
مراد در باب یا عبار زروی حضرت الکوفه

چون علام که مرغ روح شوق دیدن با حسن دارد
یکی ماه خبار با فر و جاه تنفر نمود از علام سیاه
علام سیه چرده شد تنگدل بکفتا به او کای بت سنگدل
که ما گر سیه گر سفید از نغم همه عندلیبان یک گلشنیم
تو را انکه خبار جبین نور داد مرا صورت لیلة القدر داد
اگر قطره ای از سیاهی رخ رود بر تو افتد بود چه حسن رخ
از آن خال حسنت یکی صد شود گرفتار حسن تو بیحد شود
دگر از بیاض تو بر عکس کار بروم نبود نقطه آشکار
مرا خلق هر دو مرخو الله و نور گر از بندار حسن بهر دو نور

شنیدن فر نمود کا حسیب وفادار تو آنکه دی [illegible] سیکار
تو با بیع اهل با نور رحمت سعلی خونش بود در بیچ و [illegible]
عینی کردید چون گشت بیا [illegible] گفت نخی ناظم چه ز گریان
که بر عهدم نمی پیچ و حیث زباني با نده بر حوال و نعمة
نکند شناسی اینه از بلیسا فدا گشتن جزای کاسه لیسی

[illegible]

چه زود دود از سپر که همچو کوکب سحر غروب کرد از نظر اجل بشد دچار تو
اگر کنم تکلم کلام اولم تو نی سکوت اگر کنم دمی دست داغدار تو
چو قامتت نخل طبعه سر کشم از الحق جلید چگونه منصرف شوم ز روی گلعذار تو
سکینه مرز از عجب نشاده انتظار تو
رباب حال لیلی جودی حیف یا دو پگومش که شد خزان بهار تو

نونهال من بیا تا همچه گل بو بیت کنم تا بدم آخر نظر بر روی نیکو بیت کنم
همچو نور از دیده ام ای نور چشمانم برو تا ز مژگان شانه بر سنبل موی تو کنم
سوی دریا نگر رفتی از پیچ من بیا سرمه از خود دل بر چشم جادو بیت کنم
پیش رو هم نگران گرام اسپر روان تا تسلی دل از آن قد دلجو بیت کنم
وای بر من گر جفا باید ز گوده بابا همرهی با قاتل بی رحم بدخو بیت کنم
وای تو در رو روم تا جبل منزل لیدریغ
خصم بگذارد دمی تا یک نظر بوبیت کنم

قد
ده چه اکبر افکنده ز پا تخوه نور بخشیده رخش مهر جفا آه آه
کمونش کرده سینه تو شش تیر بلا آه گرده مجنون ز غم فرقت خود لیلا آه
ده چه اکبر که رخ شعبه پیغمبر باشد ده چه اکبر که بیاد ز دی چه جد بر باشد
تشنگان جرعه او ساقی کوثر باشد شافع امت جدش صف محشر باشد
بود امیدم که تو را جان پدر شاد کنم حجله عیش تو بر سندم و داماد کنم
امدی تا رخت زبرا تو شیدم عوض خلعت شادی کفنت پوشیدم
ای دریغ سرو خرامان زجنت ماه تمام مهر بگرفته فروغ از مه رخسار تو دام
پیش روم دمی اسیر و خرامان بخرام ادیره بشد و مکلف حیی در بر کام
حیف از این سرو خرامان که زپا افتد ترا
حمد الله السلام آه کاین مرغ خوشی لحان ز نوا افتد
شه گرفت آن طفل بعد اندر کنار با فتت دردی در دل دریا قرار
او را آن مه که شد حرف تکام در کنار خود بود کو بو بمقام
گفت ای کافر دلان بد سکال که رویم تشنه اید آب زلال
شاه در گفتار کشکر حیله در کمان بنهاد تیر حرمله
دست جون تیراز کمان حرمله او فتاد اندر فلک غلغله
ناگهان

نعره آمد گفت ای سلطان عشق — عشقها چون جسم تو چون جان عشق

حکم نبود این شهادت مر ترا — حکم فرما باز گردد ما جرا

هست در حکمت [illegible] و سهل — گشته متفاوت شبها گونه و [illegible]

حکم فرما که همچون قوم عاد — جمله را سازم هلاک از تند باد

یا بفرما آورم آتش ز غیب — جمله را سوزم چو اصحاب شعیب

یا چو فرعونان نمایم غرق نیل — یا زنم سنگ چون اصحاب فیل

گفت شاه کفشان من نخواهم حیات — خواهم از بهر گنه کاران نجات

من نه نوحم تا بگویم لا تذر — رب دیارا علیهن [illegible]

من نه ایوبم بگویم در بلا — مسنی الضر اغث یا ذا العلی

من نه [illegible] هیچ ضرر در بلا — من بلا [illegible] بلا [illegible] و لا

هرکه با [illegible] بلا آمد بحق — او نبود از سابقین گوی سبق

زین سبب گفتم بسبقت العالمین — [illegible] گشته [illegible]

گر مرا مظلوم از جفا — گشت سیر [illegible] ولی [illegible] از قفا

گر چه بابم داد خاتم در نماز — من کنم انگشت [illegible] نیاز

اکبرم را [illegible] تیغ — با سر [illegible] فرق [illegible] دریغ

[illegible] گردم [illegible] — تا شوم شافع روز رستخیز

زانکه در من [illegible] شود — بس که باشد شافع قوم [illegible] شود

[illegible] مستغرق عشقم [illegible] — [illegible] آمد [illegible] از [illegible]

عشق اندر [illegible] تیر — شد فرزند [illegible] طفل [illegible]

سر [illegible] با صد [illegible] — تا که گرم آید شفاعت [illegible]

تا بدو [illegible] — تا در جنت [illegible]

[illegible]

این جود و رحالا امام چهارم   و ان علامهٔ کبیر و شیخ
الاکرم من نطقت علیه التمائم   علی ابن الحسین ابوالحسین
معروفند که خیره الله از عرب ها شم باشند و از عجم پارسیان بود
عجم باشند یعنی والده ماجده ایشان شهربانو بنت یزدجرد
آخر ملوک عجم ابن شهریار ابن پرویز ابن هرمز ابن کسری نو
شیروان عادل ابن قباد ابن فیروز ابن یزدجرد ابن بهرام گور
ابن یزدجرد ابن بهرام ابن شاپور ذوالاکتاف بود که از ازدشیر
بابکان سلطنه کردند   و خلاف است که در زمان خلافت عمر
اسیر شدند یا عثمان محمد اسیر شهربانو زمان عمر است که در
مناقب نوشته یا در زمان خلافت عمر و اصول کافی هم در زمان
عمر میگویند   که طلحه و جماعتی دیدند صورت شهربانو را مسجد را روشن
کرده عمارت اندیشه ابر شهربانو نقش زده و قت قسمت نام
و آن مخدره گفت   اف بروج بادا هرمز یعنی سیاه باد روز
هرمز   بقولی گفت   بروج عمر دیم خندق که نامه پیغمبر را درید
ما امروز اسیر شدیم   و چون عمر شنید گمان کرد که شهربانو
و ا مخدره روی خود را گرفت و حدیث حضرت عمر بجمال
کرد گفت این عجمیه مرا فحش میدهد میخواهد امر کند بقتل که
امیرالمؤمنین فرمود الخ

مقبل

دیگانه دریای مجمع البحرین نجوم طلیعه گردن الا امام حسنی
نور الحاج در کتاب سفاهت   زینب
ز سید السعید رجدال الطاقت را
هوا زجور مخالف چه قیر گون کرد
عزیز فاطمه از سیب واژگون گردید
بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد   اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد

جودی

ای شهنشه بلند قدر [illegible]
[illegible]
روزی آخر خبر از دل بیمار پرسی   مگر از حالت بیمار نباشد خبرت
تو دل آسوده ز چشمه کوثر سیراب   دختر آنت همه لب تشنه همچون پدرت
بگو ای بانوی جنت سری از غرفه برآر   طوقه در گردن بین [illegible]
نامه بنشسته [illegible] صبا   [illegible] اگر افتد گذرت

ابن جوزه حالا

ولیدان جد بن در خلافت امیر المؤمنین بود در روز جمعه نیمه جمادی
الاولی یا نیمه جمادی الاخره سنه سی و هشت هجری متولد شد
و مدت عمرش پنجاه و هفت سال و در بعضی از روایات و هجری باقی
اقوال اختلاف است باعتبار بعثت و شهادت آنحضرت
روز شنبه بیست و پنجم محرم بقول بعضی در دوازدهم محرم بوده است
در سنه نود و پنج هجری و بود جهاد بن عمر بن نفیس بنا بر اختیار
پنجاه و شش سال و هشت ماه و ده روز بوده که در رحلت
امیره دو سال و چهار ماه و شش روز از سن مبارکش گذشته بود
در رحلت حضرت مجتبی یازده سال و نه ماه و یازده روز
گذشته بود در کربلا بیست و دو سال و هفت ماه و بیست و نه روز
از سن مبارکش گذشته بود و ایام امامتش سی و چهار سال و یازده
روز بود قاتلش بقول بعضی ولید بن عبد الملک و بقول هشام بن عبد
الملک می باشند و زوجه کامله حضرت فقط فاطمه بنت حسن
مجتبی والده حضرت باقر علیه السلام است باقی ام ولد و جاریه
بودند یازده پسر داشت اول حضرت باقر دوم عبد الله باهر
سیم حسن چهارم حسین اکبر و این سه از یک مادر اند که ام عبد الله
پنجم زید شهید ششم عمر اشرف هفتم حسین اصغر هشتم
عبد الرحمن نهم سلیمان که این نفر اخیرهم مادرشان ام ولد بود
دهم محمد اصغر یازدهم علی ابن علی که اصغر اولاد آنحضرت بود
و چهار دختر داشت اول خدیجه دوم فاطمه سیم علیه چهارم
ام کلثوم مادر ایشان همه ام ولد بوده و نسل آنحضرت از
هفت نفر از پسران حضرت باقی مانده اول حضرت باقر دوم
عبد الله باهر و جهة با برکتی حسن چاپلش بود و نسل عبد الله باهر
منحصر است بمحمد ارقط که از اولاد اسمعیل ابن محمد ارقط و
مادر اسمعیل ام سلمه خواهر حضرت صادق سلام الله علیه است
سیم حسن ابن علی الحسین و از اولاد اوست والده ماجده

بلوغ

سید بن سید الثقفی و سید صبی و در دار السلام است ان امها
فاطمه بنت الحسین ابن احمد ابن الحسن الناصر الاصم صاحب
دیلم ابن علی ابن الحسین زین العابدین النبی تشکل فی
به یا شیخنا المفید بشکل فاطمه الزهرا چهارم زید
شهید مکنی بابی الحسین و ملقب بحلیف القرآن که بعد از
گفتگو با هشام ابن عبد الملک در مجلس او بشرایف رد بکه هشام
فرستاد او را گرفتند با جناب داود ابن علی ابن عبد الله
ابن عباس بامیر المؤمنین و محمد ابن عمر ابن امیر المؤمنین روانه
کردند کوفه نزد یوسف ابن عمر الثقفی حبس کرد پس بعد از دعوای
خالد قسری که با آنها داشت بعد از غلبه با اصلاح یوسف آنها را
از حبس بیرون کرد پس شیعیان کوفه با زید بیعت کردند هر که با ثابت
او را زید و با سعید بود هر که تخلف نمود از او رفضه نامیدند
از رفضه و رافضی پس در دعوای غلام یوسف ابن عمر و بیرون با خلیفه
بیعت با زید که پیش بوسه بود و زید افتاد او را آوردند و
بجز پسرش جراح آورد و او گفت بیرون آوردن تیر جان دادن است
او که خواهد بود فرمود بیرون کشی تیر را مردن با عزت بهتر
از زندگی با ذلت الحق و این در سنه صد و بیست و یک هجری
بدنش را از جای آب بیرون آورده دار زدند عنکبوت آمد
عورت زید را پوشید تنج کسی عورتش را نبیند تا چهار سال
بر دار بود و بعد در سنه صد و بیست و پنج هشام هلاک شد و ولید ابن یزید
عبد الملک خلافت یافت او را جناب زید کشتند حکم کرد که
ولید ابن یوسف بدن زید را آوردند سوختند خاکسترش را
[illegible] ریختند و یحیی ابن زید را در جوزجان گرفته [illegible]
ولید بلید بدار زدند و در ارشاد است که تنها دست زید روز
چهارشنبه دوم ماه صفر سنه صد و بیست بود واز عمرش چهل
گذشته بود و در بعض تواریخ شهادتش در سنه [illegible]

و مرحوم سید علیخان در شرح صحیفه نوشته که بعد از شهادت زید خداوند
دگر از امیه را مهلت نداد و الا هفت روز کاتب کوه طاهر
از شهادت جناب بحر این است هنوز بهلقمان تمام شده بود
بعد از شهادت یحیی ابو مسلم خروج کرد و بنی عباس امر بنی امیه
برکت از ذکر رشد اندی امه معد و دیگر لی ولی تا یعنی زید
منشترقه شده که یکفرقه الا جارود یعنی ابو الجارود که زیاد بن منذر
ابی جارود و زیاد ابن منذر بوده این اشعار از زید است
نحن سادات قریش و قوام الحق فینا
نحن انوار التی من قبل کون الخلق کنا
نحن منا المصطفی المختار والمهدی منا
و بنا قد عرف الحق و بالحق اقمنا
مرحوم سید علیخان این حدیث بود در اول شرح صحیفه از جناب
محمد ابن عمر سعید رحمه میکند از پدرش جناب زید و زید از برادر
خود حضرت باقر و آنحضرت از پدرش زین العابدین از پدر
خود سید الشهداء او از پدر خود حضرت امیر و او از حضرت رسول
قال سمعت رسول الله یقول و قد سئل بای لغة خاطبک
ربک لیلة المعراج قال خاطبنی بلسان علی فالهمنی ان قلت
یا رب انت خاطبتنی ام علی فقال یا احمد انا
شیء لیس کالاشیاء لا اقاس بالناس ولا اوصف
بالشبهات خلقتک من نوری و خلقت علیا من نورک
اطلعت علی سرائر قلبک فلم اجد فی قلبک احب الیک من علی
ابن ابی طالب فخاطبتک بلسانه کیما یطمئن قلبک
سلمان بن طیر علی و شبه ان افضل تقادم السعید قال ص
ان علیا لا خشن فی ذات الله و اخشن مصغر افعل
التفضیل است یعنی تقطیم است بغیر علی کثیر الجدیث است
در اوامر الهیه و ذات اله عبارت است از جهت تشکه
نسبت میدهند بخدا از قبیل احکام و حدود و اوامر
الهیه

حدیث سیوم باسناد که نوشته قال رسول علی ممسوس فی ذات الله
یعنی زیده است علی شعبه شده در خدا و تصلب او در امور الهیه مثل
مداهنه و مسامحه و لا یخاف لومة لائم حدیث چهارم بالاسناد
قال ص ان علیا کان لرسول الله سر لما عنی علیه
و این دلالت دارد که علی مطلع از اسرار رسول اله است و کسی
که از علی خود مهم کسی از اسرار معصوم آگاه نبود اهل کسی تمیز است
که سنیر صاحب اسرار است از اسرار خدا حدیث پنجم قال علی ابن
ابی طالب سمعت رسول اله یقول نحن بنو عبد المطلب
ما عادانا بیت الا و قد خرب و ما عاوانا کلب الا
و قد جرب و من لم یصدق فلیجرب
و در قم وقف جناب محمد بن زید در مزد بک کنید قابوس بن وشمگیر
و کنید میفی اسراآباد و تجنور رسیده و لقعه جناب محمد بود در زمان
ناصر الدین شاه علاء الدوله بنا نمود چون سابقا معروف
بود که در آنجا بارگاه است علاء الدوله امر کرد آنجا را حفر کردند
نقره سازی ... کر خبر کردند رسیده آن رو کواید ... دیده تا الاکی
سنگ لحد ... کاشی است در سنگ طرف آن نوشته
خط کوفی در طرف دیگر نوشته انه هذا قبر جناب یحیی ابن زید
ابن علی ابن الحسین بعد مرحوم علاء الدوله امر نمود سنگ قبر مطهر
و کنید منور رخت نهادم که قبری دقیق بود در روی قبر نصب کردند
بود تا زمان آمدن روسها به کنید قابوس که حالیه معروف است
ازدند در مقدمه کتاب قابوس نامه مجلی از نسب قابوس نوشته که
قابوس ابن اسکندر ابن قابوس ملقب به عنصر المعالی بود که
قابوس معروف که قابوس است نام جدش کاوس ابن وشمگیر ابن مرداویج
ابن زیار دیلمی است و این طبقه بعد دیالمه ال زیار گفته میشد و آل

و آل قابوس در گیلان که موسس جرجان باشند و در گیلان و دیلم و البرز
مدت یکصد و شصت سال سلطنت و حکمرانی داشتند و از نژاد
سلاطین ساسانیان بودند و قابوس از جانب خلیفه عباسی
عنصر المعالی لقب داشت و جد شمس المعالی و امیر منوچهر پسرش
فلک المعالی و نوشیروان ابن منوچهر شرف المعالی لقب داشت
و عنصر المعالی کتاب قابوس نامه را در نصیحت پسرش گیلان
شاه نوشت و خود در سنه چهارصد و شصت و دو درگذشت
و مدت یکصد حکمرانی کرد و از کتاب قابوس معلوم که مرد حکیم بوده

دوم از اولاد زید حسین ابن زید است معروف بذی الدمعه
و ذی العبره بجهت کثرت بکاء از خوف خدا در شرح صحیفه است
که حسین در صغر سن بود که زید شهید شد و حضرت صادق
سلام الله علیه او را تربیت فرمود و تعلیم علوم فرمود تا در سنه
صد و هشتاد و پنج یا صد از دنیا رفت قبرش در حله سیفیه مشهور است
و از احفاد حسین است سید محمد کمونه نسابه یوسف ابن علی
ابن محمد ابن یوسف ابن حسن ابن محمد ابن علی ابن حمزه ابن داود
ابن زید ابن جعفر ابن حسن الرقیات ابن محمد الاکبر ابن عمر
ابن یحیی ابن حسین ذی الدمعه و جناب سید محمد کمونه در
کاظمیه که موضعی از جاهای است مدفون است و الله از احفاد
اوست طاهر ابن محمد ابن محمد ابن حسن ابن حسین ابن عیسی ابن
یحیی ابن حسین ابن زید ابن علی ابن الحسین که قبرش در
صحن مطهر حضرت عبد العظیم است بقعه و گنبد عالی دارد

سیم از اولادهای زید عیسی ابن زید است تولدش در محرم سنه
صد و نه بود رحلتش در کوفه سنه صد و شصت و نه بود کنیه
ابو یحیی بود از خوف بنی عباس مخفی بود چون با جناب ابراهیم ابن عبدالله
محض قتیل باخمری خروج کرد او علمدار ابراهیم بود و ابراهیم او را
بعد از خود با ولایت عهد داده بود بعد از شهادت ابراهیم عیسی
پنهان شد

پنهان شد تا از دنیا رفت و او را مؤتم الاشبال میگفتند
چرا که یک وقتی شیری که صاحب اشبال و بچه‌ها بود کشت این مشهور است

چهارم از اولادهای زید جناب محمد بود و او اصغر اولادهای
زید بود در نهایت فضل و صلاح بود در شرح صحیفه گوید اکثر
در مکه معظمه منصور دوانقی دانه جواهر فاخر به جناب محمد ابن
زید نشان داد و محمد فرمود این جواهرهای هشام ابن عبدالملک
است و من خبر داده اند که این جواهر نزد پسر هشام محمد بود و از
اولاد هشام غیر او کسی باقی نماند فعلا محمد ابن هشام در مکه است
منصور از آن عداوت و کینه با هشام داشت به ربیع حاجب گفت
فردا که مردم نماز صبح را در مسجد الحرام خواندند تمام درهای مسجد را
ببند غیر یکدر پس هر که میخواهد بیرون برود از آن یکدر خارج شود
و هر یک را به بینی و بشناسی ربیع چنان کرد محمد ابن هشام فهمید
که منصور میخواهد او را گرفته باشد متحیر بود که چه کند ناگاه رو آورد
بمحمد ابن زید و او را نشناخت محمد دید محمد ابن هشام خیلی مضطرب
است فرمود تو کیستی چرا اینطور مضطربی محمد عرض کرد اگر گویم
در امانم فرمود امانی و خلاصی تو در عهده من کشف من محمد ابن هشام
تا کیستید فرمود من محمد ابن زیدم محمد هشام ترسید چرا که پدر
قاتل پدر او بود تسلیم مرگ شد محمد ابن زید فرمود با کی نیست
تو که قاتل پدرم نبودی آسوده باش و لکن در خلاصی تو که
عهده گرفتم اگر از من ملاحظه نمود و سخن نشنید بگویم معذور دار
مرا عفو کرده جناب پس محمد ابن زید ردای خود را به سر هشام انداخت و
روی او انداخت و او را کشید آورد نزد ربیع که از اهل
کوفه شتر بمن کرایه داده ... با او دعوا دارم شتر چند مدتی
کرایه داده و چند سال ... هشام ... با و بد گفت

وگفت اکنون چون نفرها بس من بده که این جال از دست فرار کنند
تا من شترها را از او بستانم و در بیع چون نفرها رسک بود داد از
مسجد الحرام بیرون رفتند چون خبر رسید به محمد بن زید [illegible] بود
حال اشترها را از ابن سعید باز عرض کرد به محمد بن زید [illegible]
فرمود تا رد کنید پس محمد بن شام عرض کرد [illegible]
الله اعلم حیث یجعل رسالته بل ادانه جواب [illegible] تقدیم جناب
محمد نمود عرض کرد [illegible] کذا و یقول این [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] لا تفسد علی المعروف [illegible] از
این [illegible] گذار نمودم که [illegible] باشد [illegible]
رو [illegible] منصور را از [illegible] چرا که [illegible]
در گرفتن تو و جناب سید علی خان شارح صحیفه کامله از [illegible]
و احفاد محمد بن زید است در عمدة الطالب است جناب محمد
محمد بن زید [illegible] مامون ملعون [illegible]
بود [illegible] مشهور [illegible] بوده
محروق در [illegible] صندوق [illegible] و هو محمد ابن
محمد بن زید [illegible] و هو علی ابن الحسین بن علی ابن ابی طالب و هم
با برکاه [illegible] عالی داراند [illegible] معرف
و در مطلع الشمس است که اولاد [illegible] حاکم خراسان بن زید ابن
[illegible] مقتول [illegible] بودند هم از اولاد [illegible] امام [illegible]
که صاحب اعقاب بودند عمر الاشرف ابن زین العابدین
بود در عمدة الطالب است که ایشان را [illegible] زید بوده
و [illegible] عمر اشرف [illegible] مقابل عمر اطرف ابن
علی ابن ابی طالب است چرا که فضیلت او و شرف از فضیلت
عمر اطرف بود [illegible] عمر اشرف از [illegible] اطرف [illegible] بود
و فاطمه زهرا [illegible] عمر اطرف از فاطمه زهرا سلام الله علیها [illegible]

و نسل جناب

[illegible]

و نسل جناب عمر اشرف منحصر بود به علی اصغر محدث و از وی
اولاد و احفاد زیاد باقی ماند که از اولاد وی است [illegible] صغیر
جناب ناصر الحق و ناصر کبیر ابو محمد حسن بن علی ابن حسن بن علی
و او در سلک اتباع محمد بن زید ابن اسمعیل حالب الحجاره ابن
حسن الامیر ابن زید بن حسن محسوب بود که در [illegible] استراباد
لشکر اسمعیل سامانی جناب محمد بن زید را شهید کردند جناب
حسن بن علی مردم را بطلب خون آنجناب دعوت فرمود جمع
کثیر با او بیعت کردند و ناصر الحق در آمل [illegible] سنه
سیصد و چهار از دنیا رحلت نموده و در حبیب السیر است که ناصر
کبیر [illegible] بود از دنیا رفت [illegible] ابو الحسین احمد که در آمل از دنیا رفت
در سنه سیصد و یازده دو ماه رجب دیگر ابو القاسم جعفر که در
[illegible] از دنیا رفت سنه سیصد و [illegible] ششم از اولاد
و احفاد حضرت زین العابدین که صاحب اعقاب بود جناب
حسن اصغر است [illegible] استفاده [illegible] بزرگوار [illegible]
بود از حضرت باقر [illegible] بوده چنانچه فرموده الرازی عن ابیه
السجاد و عن جعفر لابیه و امه ابی جعفر الباقر و عن عمته
فاطمة و کان الصادق یقول عمی الحسین من الذین یمشون
علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما و در
ارشاد است و کان حسین ابن علی ابن الحسین فاضلا و رعا و
روی حدیثا کثیرة عن علی الحسین ابیه و عمته فاطمة بنت
الحسین واخیه ابی جعفر و مستجاب الدعوه بود و روی
حرب الطحان قال حدثنی سعید صاحب الحسن ابن صالح
قال لم ار احدا اخوف من الحسن ابن صالح حتی قدمت
المدینة فرایت الحسین ابن علی ابن الحسین فلم ار اشد خوفا
منه کانما ادخل النار ثم اخرج منها [illegible]

ومعلوم نیست که اولاد حسین بن علی الحسینی اکبر است یا حسین بن علی
ابن الحسین اصغر است ودر مناقب است که عبدالوهاب اسمعیل
ابن صادق و عبدالله افطح فاطمه بنت حسین اصغر است که
حسین اصغر پسر امام زین العابدین است وحسین اصغر در سنه
صد وپنجاه وهفت از دنیا رفت در بقیع مدفون شد عقب
از اولاد او ولا صاحب اعقاب عبدالله اول عبدالله
اعرج ابن حسین اصغر [redacted] که ابو العباس سفاح با و ضیعه
در بعقوبه داد که سالی هشتاد هزار دینار حاصل او بود وی
او را صرف فقرا ومحتاجین علوی وغیر علوی میکرد ودر خراسان
ابومسلم مروزی فوق العاده او را احترام وتعظیم میکرد وسادات
کوفه که در نجف اشرف اند از احفاد عبدالله اعرج اند
از اولاد عبدالله اعرج که است جناب ابو الحسن علی ابن محمد الحمانی
در دار السلام است وکان سیدا جلیل القدر عظیم الشأن
رفیع المنزلة حسن الشمائل جم الفضائل عالما عاملا فاضلا
تقیا نقیا اصحب ابا الحسن الرضا الی طریق خراسان
ویروی عنه الحدیث وله مصنفات کثیرة جلیلة فی
کثیر من العلوم ۳ حسن ابن حسین الاصغر ابن زین العابدین
واز احفاد او است علی مرعشی ابن عبدالله ابن محمد السلیق
ابن حسن ابن حسین الاصغر وسادات مرعشی منسوب اند
با و اولاد ایشان آمدند مازندران واز ایشان بعضی رفتند
شوشتر واز اولاد او است قاضی نورالله شوشتری صاحب
کتاب مجالس المؤمنین وکتاب احقاق الحق وغیر ایشان
بعضی از سادات مرعشی رفتند باصفهان وبعضی بقزوین
چهارم علی ابن حسین الاصغر ابن زین العابدین واز احفاد
او است جناب ابو القاسم علی ابن محمد ابن نصر ابن محمد
ابن محمد ابن علی ابن عبدالله ابن عیسی ابن علی ابن حسین اصغر ابن
زین العابدین

زین العابدین ولی بزرگوار در ... که یکی از فرزندانش اطهر
است معروفین است معروف بامام بوده قاضی صاحب
مقصم از اولاد ... امام زین العابدین که صاحب عقاب
بودند جناب علی اصغر زین العابدین و این بزرگوار کوچک
ترین اولاد امام زین العابدین است ونسل او از فرزندش
حسن افطس است واز ایشان اولاد زیادی بجای ماند واز
احفاد او است جناب عبدالله الابیض ابن عباس ابن محمد ابن
عبدالله الشهید ابن حسن الافطس ابن علی اصغر زین العابدین
دختر منصور که در نظر صحن مقدس حضرت عبدالعظیم است
وجناب عبدالله الشهید که ابن حسن افطس است هارون تقلید
وحبس کرد آخر الامر در زمان جعفر برمکی کردن اختیار
زد وسر او ... بلد نشت ... در سنه محمد هارون
پسر جناب عبدالله الشهید محمد ... زینب دختر موسی ابن علی ابن
علی ابن الحسین بود وجناب محمد مستعصم عباسی کرده
... لمدینه رفت که ... معتصم
... مستعصم خلیفه ... و ... کرد
... اند القدرة البدیه ... که او وصل شد و
از احفاد او است جناب احمد ابن قاسم ابن محمد ابن جعفر ابن محمد
ابن علی ابن زین العابدین در مقاتل الطالبیین است که او بود
... منزلی در ... و در ... ابو الفضل ساکن شد

فصل پنجم در ذکر حواریین واصحاب امام زین العابدین سلام الله علیه
در فصل ششم از باب اول از بحار از اختصاص شیخ مفید
از حضرت موسی ابن جعفر روایت ذکر شده که روز قیامت
منادی ندا کند این حواری علی ابن الحسین پس برخیزد جبیر ابن
مطعم و یحیی ابن ام طویل و ابو خالد کابلی و سعید ابن مسیب

ائمه دركار از خصائص شیخ مفید از حضرت صادق که فرموده است
ارتد الناس بعد الحسین الا ثلثه ابو خالد الكابلی و یحیی ابن
ام طویل و جبیر ابن مطعم ثم ان الناس لحقوا و كثروا
اما از رجال تابعین و اصحاب آن حضرت جابر بن عبد الله
انصاری سعید بن مسیب ابن حزن و سعید بن جبیر و ابو حمزه
ثمالی و ابان ابن تغلب و فرزدق شاعر و كان یحیی
ابن ام طویل که پیوسته در خانه آن حضرت بود و ان یحیی خورنق
مرد بود میرفت میگفت كفرنا بكم و بدا بیننا و بینكم العداوة
والبغضاء از غلام مشتری میكرد و از رضا دشمن بیرون رفتی و
تفضیه حجاج او را طلب کرد گفت لعن کن ابو تراب را فرمود
محال است پس امر کرد دست و پایش را بریدند و بشهادت رسانیدند
ابو خالد کابلی اسمش وردان و لقبش کنکر بود اول پس محمد حنفیه
امام میدانست پس روزی از جناب محمد حنفیه خواهش کرد و قسم داد
به پیغمبر و امیر المؤمنین و حرمت بنماز که آیا تو امام مفترض الطاعه
هستی فرمود لا والله بلکه علی بن الحسین است امام من و همه مردم
پس آمد در خانه زین العابدین اذن دخول خواست حضرت فرمود
مرحبا بك یا کنکر داخل شو چه شد است تو را که نزد من نمی آمدی
ابو خالد شاد شد سلام کرد بسجده افتاد گفت الحمد لله الذی
لم یمتنی حتی عرفت امامی حضرت فرمود اینکه دانستی عرفت
مرا مادر مرا نام کرد که در حال تولد نام نهاد بود و هیچ کس نمیدانست
و دیگر محمد حنفیه مرا دلالت کرد اما سعید ابن مسیب از تربیت
شده امیر المؤمنین بود و او از جمله فقهای سبعه است
که بعد از صحابه بود در فقه عامه بود مشهور بود و اخفته بود و از
شش نفر دیگر مرد حاضر شد و مسجد بن فرمود سعید بن مسیب
اعلم ناس است بما تقدم من الآثار تولد او دو سال از خلافت عمر رحلتش سنه نود و چهار هجری اسلام در عهد ولید

در کافی

در کافی از حضرت صادق کان سعید بن مسیب و قاسم ابن محمد بن
ابی بکر و ابو خالد کابلی من ثقات علی ابن الحسین و قاسم بن
محمد ابن ابی بکر ملقب بدیباج جد امی حضرت صادق است
که فرمود ولدنی ابو بکر مرتین

و دیگر از تابعین و محدث ابو ایوب سلیمان ابن یسار آزاد عطا
غلام میمونه زوجه پیغمبر در سنه صد و هفت رحلت کرد
دیگر عبید الله ابن عبد الله ابن عتبه از سادات تابعین بود و کمال
علم از شهادت زین العابدین رحلت نمود دیگر عروة ابن
زبیر ابن عوام که در سنه نود و چهار از دنیا رفت دیگر ابو بکر
عبد الرحمن بن حارث قرشی برادر زاده ابو جهل ابن هشام بود که
در سنه نود و چهار از دنیا رفت اینها را سنه الفقها نامیده بود دیگر
خارجه ابن زید بن ثابت انصاری در سنه نود و نه از دنیا رفت
بعضی علما اینها را در دو بیت جمع کرده اند
الا ان من لا یقتدی بائمة فقسمته ضیزی عن الحق خارجه
فخذهم عبید الله عروة قاسم سعید سلیمان ابو بکر خارجه
از خواص این اسمای ائمه شافعی میکند صداع را از سر بنویسند بیادآورد
در روضات است که اینها از جمهور سادات اصحاب و تابعین اند
اما سعید بن جبیر مولای بنی اسد و ارد بکه و او را جهبذ العلماء
میگفتند تمام قرآن را در دو رکعت نماز میخواند حافظ و
حق گفته شد که در وجه الارض کسی نبود مگر انکه محتاج بود بعلم
سعید و او اقتدا میکرد بعلی بن الحسین و بواسطه ملازمت خدمت
حضرت هم او را ثنا میفرمود و بسبب شهادت نیز بدست حجاج
ملعون بود چون بعد حضرت حجاج گفت تو انت شقی ابن کسیر
فرمود مادرم نام مرا بهتر میدانست گفت چه میگوئی درباره ابو بکر

در نهایت اند یا در جهنم سعید فرمود هر وقت رفتم خواهیم دانست
گفت چه میگوئی در باب خلفا فرمود من وکیل انها نیستم گفت کدام
یک از انها را بیشتر دوست داری فرمود هر یک را که خدای من
از او خوشنودتر است گفت خالق تو از کدام خوشنودتر است
فرمود علم ذلک عند الذی یعلم سرهم و نجویهم حجاج گفت ابا داری
مرا تصدیق نمائی فرمود دوست نداشتم تو را تکذیب نمایم

واما ابوحمزه ثمالی اسمش ثابت ابن دینار بود و در حال کبیر بسیت که حضرت
رضا فرمود ابوحمزه در زمان خودش مثل سلمان فارسی بود در زمان
خود بجهة اینکه او خدمت کرد چهار نفر از ما را حضرت علی ابن الحسین
و محمد ابن علی الباقر و جعفر الصادق و مقداری از زمان موسی ابن جعفر
اما ابان ابن تغلب ابن رباح در کتاب خلاصه انه ثقة جلیل
القدر عظیم المنزله فی اصحابنا و چهار نفر از ائمه را خدمت کرده
ابو محمد علی ابن الحسین و ابو جعفر الباقر و ابو عبدالله الصادق و حضرت
باقر باو فرمود بنشین در مسجد و فتوی بده مردم را بدرستیکه من دوست
دارم که به بینم در میان شیعیان ما مثل تو و وقتیکه خبر حلتش
برای حضرت صادق آوردند فرمود والله لقد اوجع قلبی موت
ابان در سنه صد و چهل و یک از دنیا رفت اما فرزدق الملکی
بابی فراس اسم او همام بود در مروج الذهب است که او برادرزاده
نعر کمیت شاعر برادر زاده فرزدق بود از هر حیث از اقران
خود ممتاز بود در رجال کبیر است عنوان طواف عبدالملک که مردم
راه نمیدادند استلام نماید شیعیان صدمه ها بود چه باز میکردند که
استلام فرماید یکنفر شامی گفت بعبدالملک که این جوان کیست او
گفت من نمی‌شناسم فرزدق حاضر بود گفت من میشناسم که بالبدیهه
قصیده میمیه انشاء کرد هذا الذی تعرف البطحاء وطأته الی
وقتیکه فرزدق از دنیا رفت شعراء بر اش گریه میکردند مثل جریر و غیره
جریر بعد از فرزدق چهل روز ماند و از دنیا رفت خود خبر داد که فرزدق
است منهم باو طعن شدم گفتند فرزدق تو را هجو میکرد گفت خوار شوید از
من والله ما تساب رجلان ولا تناطح کبشان

تحقیق تجلی از اربعین اولاً در ورود اهل بیت بکوفه تحقیق است که دوازدهم
محرم وارد کوفه شدند پس بعد از چند روز که سرهای شهداء را در قبایل گردش
میدادند و تنظیم مملکت لازم بود نوشت ابن زیاد بیزید تکلیف خواست درباب
اسرای آل محمد سلام الله علیهم جواب آمد اسرا را با سرها روانه کن بشام طول
نقضی میفرماید یکماه طول کشیده. فاضل نوری میفرماید اقلاً بیست روز
کشیده دیگاه نیز طول کشیده که اهل بیت تا شام رفته اند و باز مرحوم
نوری میفرماید از روایات معلوم میشود یکماه اهل بیت بوده در جاهای ...
بودند که از سرها ذکرها حفظ میکرد و بعد از پشیمان شد یزید لاجرم ...
هفته با جائزه یزید مشغول عزاداری بودند و یکماه نیز طریق متعارف
مراجعه ایشان در بیوه طول کشیده چگونه ممکن است با اینحال که اربعین اول
اهل بیت بکربلا آمده باشند چرا که رفتن و برگشتن سه ماه طول میکشد تا بنا بر قول
اهرار له اجلاء این فن مثل ارشاد و تاریخ طبری و تاریخ کامل ...
از عراق راهی برده اند که مراجعت بعراق و کربلا آمده باشند و در کامل
بهائی است که اهل بیت روز چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول وارد شام
شدند ولکن توقفشان در شام معلوم نیست چند وقت بوده
و کاتب گوید هم بنا بنقل ناسخ شاه بوده و مادر بزرگ که بحساب نجوم
قمر ا روز عاشورا دوازده ساعت بوده نیز شب و روز مساوی بوده
دهم تاریخ قمر و حساب کردیم زمانیکه اهل بیت در شام بوده اند فصل
پائیز بوده که شبها سرد بوده و روزها گرم بوده معلوم میشود توقفشان
در شام طول کشیده که کذلک در کوفه و بین راه ولو بعضی از منازل
و امثال ذلک هم رفته باشند. و نیز نوری میفرماید ممکن است و از این روایات
استفاده کنیم که اهل بیت زیاده از چند روز در شام در محبس
محبوس بوده اند. ولکن در خصوص رأس مبارک حضرت در کامل بهائی
و نفس المهموم از کفعمی و از شیخ بهائی و از محدث کاشانی و غیره
که اول ماه صفر سر مبارک را وارد شام نزد یزید بردند پس
ممکن است بگوئیم سر مبارک را مخصوصاً زودتر برده اند برای جائزه
انتهی کلام ... عبد الغفور

[illegible]

تحقیق تجلی

وجناب حاجی میرزا محمد قمی در کتاب اربعین خود به حدیث بیست و سوم
در صفحه ۲۵ در کتاب تحقیق فرموده و محقق مرحوم نوری
در لؤلؤ و مرجان تکذیب فرموده و اربعین اول [illegible]
تقریب فرموده الیه رجوع کن و حدیث آمدن جابر بکربلا
با عطیه عوفی [illegible] نقل میکند که عماد الدین طبری شیخ ابو القاسم
که از تلامذه ابو علی پسر شیخ طوسی است در کتاب بشارة المصطفی
روایت کرده است از اعمش که از بزرگان محدثین است و او از
عطیة ابن سعد ابن جناده عوفی کوفی که او نیز از رجال معروف
امامیه است روایت کرده است که من با جابر بیرون آمدیم بقصد
زیارت سید الشهداء و که بکنار شط فرات رسید جابر غسل کرد و خود را
مثل حجاج با دو جامه پوشانید و سعد خود را خوشبو کرد چون
نابینا شده بود عطیه گوید دستش را گرفتم آوردم گذاردم بالای
قبر امام افتاد بیهوش شد آب پاشیدیم بهوش آمد [illegible]
[illegible] کرد چگونه جواب [illegible] و حال [illegible] آنکه چند
میان سر و بدن تو [illegible] شهید سلام کرد گفت الحمد لله [illegible]
با ایشان شریکیم عطیه گفت چگونه شریک شدیم که [illegible] ندیدیم
شمشیر نزدیم فرمود خود [illegible] شنیدم من احب عمل قوم [illegible]
و از این خبر معلوم میشود که جابر ملاقات نکرده [illegible]
و گرنه عطیه یقینا یک چیزی از حضرت [illegible]
زیارت خود [illegible] بیان نماید

مختصر از ذهبی

مختصر از ذهبی چنانچه از تاریخ طبری و کامل ابن اثیر استفاده میشود بعد از
شهادت الحسین علیه السلام [illegible] شیعیان کوفه جمع شدند خانه
سلیمان ابن صرد خزاعی که شیخ و رئیس شیعیان بود در کوفه و درک
صحبت پیغمبر نموده بود و چند نفر از روسای شیعه مثل مسیب ابن
نجبه که از اصحاب خاص امیر المؤمنین بود و رفاعة ابن شداد بجلی
عبد الله ابن سعد ابن نفیل ازدی و عبد الله ابن وال تیمی اظهار
پشیمانی و گریه آغاز کردند که چرا امام حسین را طلبیدیم و کسی
یاری نکردیم پس همگی عزم جزم کردند که خروج کرده طلب خون امام
از قتله نمایند و در باب شیعه بلاد [illegible] سلیمان نمودند و او
کاغذی نوشت بمدائن بسعد بن حذیفة یمانی دعوت نمود و او
و سایر شیعیان مدائن را بطلب خون امام همه اجابت نمودند
و یک کاغذ هم ببصره نوشت ایشان نیز بمساعدت خواند و
آنها هم بمساعدت اجابت کردند همه مشغول تدارک اسلحه و غیره
شدند و شیعیان دسته دسته می‌آمدند با سلیمان بیعت میکردند
تا در جمادی [illegible] ربیع الاول سنه شصت و چهار یزید بدرک رفت
لیکن حکومت کوفه و عراق را [illegible] عمر ابن حریث مخزومی
نمود در وقت [illegible] اصحاب سلیمان آمدند که اذن بده ما
[illegible] بعهده عمرو حریث و از قتله انتقام بکشیم سلیمان فرمود که
عجله نکنید قتله امام غالبا از بزرگان و اشراف در اطراف
هستند و فعلا این عده شما کافی نیستند شما باید اعیان
خود را باطراف بفرستید دعوت کنند مردم را بطلب خون
امام و مختار ابن ابی عبیده هم بعد از شهادت امام [illegible] یزید
وارد کوفه شد و جمعی از شیعیان هم که در حبس ابن زیاد بودند
[illegible] رخصت کرده بود [illegible]
[illegible] خود را ملامت میکردند که چرا یاری

یاری نکردیم امام خود را و عبدالله زبیر هم در مکه که داعیهٔ خلافت داشت
شهادت امام حسین را از او بهانه شده که از دیدن یزید علیه ما کرد
مردم را به کشتن عبیدالله زیاد تحریک کرد و او مرتد و کافر است تا وقتی
خلافتش کم کم مردم با او گرویدند تا یزید بدرک واصل شد کار او
بالا گرفت اطراف حجاز را تصرف کرد و عبدالله ابن زبید
انصاری را بحکومت کوفه فرستاد و عمرو حریث را بیرون
کرده در جای او نشست و مختار سلیمان را ترغیب بخروج
مینمود و سلیمان منتظر تکمیل عدد بود پس مختار از او مأیوس
و مأیوس شده آمد بخانهٔ خود مردم را دعوت که سلیمان پیر و
خرفت شده و بصیرتی از جنگ ندارد و من از جانب محمد
حنفیه که مهدی این امت است آمده ام و کاغذی هم از محمد حنفیه
اظهار نمود که نوشته بود ای مختار تو از طرف ما بکوفه برو و شیعیان
ما را ترغیب بکن در طلب خون ابی عبدالله و مردم را از گرد
سلیمان پراکنده میکرد و بسوی خود دعوت می نمود مردم گفتند که
سلیمان نزار است ترسیدند از مختار مثل عمر سعد و شبث ابن ربعی
گفتند مختار را بگیرند حبس کنند مختار را گرفتند حبس کردند پس بگیرند
چهار هزار از توابین حرکت کرده به نخیله و از آنجا حرکت نموده از
کوفه نمودند که در مسجد کوفه فریاد کنند یا آل ثارات الحسین
و رای سلیمان این بود اول بروند شام ابن زیاد که رأس قتله
حسین بدرک بفرستند و رای دیگران این بود که اول قتله در
کوفه را گرفته باشند که بیشتر قتله در کوفه هستند آخر الامر
روانه شام شدند و از آن طرف مروان حکم بدرک رفته
بود و مردم بعبدالملک بیعت کرده بودند ابن زیاد با سی هزار از مردم
شام تدارک دیده آمد بعین الورده منزلی بود که هر دو لشکر
یکدیگر را ملاقات کردند سلخ ماه جمادی الاولی سنه
شصت و پنج بود که شروع بمقاتله شد قبل از شروع سلیمان
فرمود در اول حمله کشته شوم امیر شما مسیب ابن نجبه است و اگر او
کشته شد

کشته شد امارت با عبدالله ابن سعد ابن نفیل است اگر او کشته شد
با عبدالله ابن وال است بعد از او با رفاعة ابن شداد است چون
از دو طرف صف آرائی شد حصین ابن نمیر در قلب لشکر شام
بود و سلیمان در قلب لشکر عراق بود حصین سلیمان را خواند
در کوفه گفت مروان رفت مردم بعبدالملک بیعت کردند و امر
سلطنت با او مستقر شد چنانچه امر حجاز بعبدالله زبیر مستقر شد شما
بیعت خود را بشکنید و مطیع گردید بکوفه سلیمان فرمود در شرط
دیگر این را نگرفته تسلیم ما نمائید و بیعت عبدالملک را از گردن
ما بردارید با ما اتفاق کنید که امر را پس از اهل بیت پیغمبر بگذارید
ما نیز بیرون طرف سخن یکدیگر قبول نکردند تقریبا دوازده روز
لشکر سلیمان مقاتلت کردند بسیاری از لشکر شام را کشتند پس
حصین امر کرد محاصره کنید و تیرباران نمائید تیری آمد بجنگ
سلیمان افتاد شهید شد بزرگان شیعه قدم پیش نهادند یک
یک کشته شدند رفاعه دید کسی نمانده در همان شب مجروحین
سوار کرد آمد کوفه مختار از زندان به ایشان تسلیت نوشت و
سر سلیمان و مسیب فرستادند شام نزد عبدالملک و از جمله
سلیمان بنا بر تقریر صاحب قمقام نود و سه سال که زنده بود

گرچه در کتاب مسیب که بعقیده حقیر نسخه‌ایست بخط پدرم رحمة الله علیه و هم در کتاب
مختارنامه اتفاقاتش سبب شده است مفصلاً مرقوم والد رحمة الله علیه
ولکن این مختصر هم در شرح بعضی از حالات جناب مختار بهتر و در جلد عاشر
بحار ابن ابی عبیده ثقفی لقبش کیسان ظاهراً کیّس بمعنی
زیرک عاقل بود و آنا حضرت امیر علیه السلام در طفولیت دست بسرش کشید
فرمود انت کیّس و تولدش در عام الهجرة بود و پدرش ابو عبیده
از نیکان بود در زمان عمر سپهسالار لشکر اسلام بود و خواهر
مختار صفیه زوجه عبدالله بن عمر خطاب بود در تاریخ طبری است
که بعد از قتل سید الشهداء ابن زیاد مختار را حاضر کرد گفت تو بودی
میخواستی مسلم را یاری کنی چوب خود را زد بصورت مختار
شکست و یک چشم او را هم معیوب کرد پس حبس کرد او را
مختار بعد از مدتی کاغذ نوشت بجهة عبدالله عمر شوهر خواهرش
و خواهرش که صفیه بود و بطور [illegible] بن عبدالله نوشت برای یزید
که البته مختار را [illegible] رها کرد بشرط آنکه زیاده از سه
روز در کوفه نماند مختار رفت مکه بود تا یزید بدرک رفت و
کار عبدالله زبیر در حجاز بالا گرفت عبدالله بن یزید را بحکومت
کوفه نمود پس مختار آمد کوفه چون مختار از خروج مدنام بود
عبدالله بن یزید او را گرفت و حبس کرد و عبدالله زبیر
حاکم کوفه را عزل کرد عبدالله مطیع را نصب کرد تا عبدالله
عمر خطاب بواسطه نامه که از زندان نوشت بعبدالله مطیع که
مختار را رها نماید او هم رها کرد مختار رفت خانه کم کم شیعه
او جمع شدند منافقین بعبدالله مطیع گفتند اگر میخواهی
آسوده حکومت نمائی مختار را حبس کن عبدالله مطیع فرستاد
او را حاضر نمایند تمارض نمود رفتند گفتند مریض است شیعه
جناب مختار را دیدند گفت وقت است خروج کنیم چون
پسر سعد را طلب نمائیم دیگر پس عبدالرحمن بن شریح وارد
کوفه شد بزرگان کوفه را دید گفت شنیده‌ام مختار میخواهد
خروج کند

خروج کند و میگوید جناب محمد حنفیه مرا مأمور باین امر نموده نمیدانم
راست میگوید یا دروغ خوب است برویم مدینه از خودش سؤال
کنیم اگر امر کرد اطاعت والا او را رها نمائیم بعضی برای این مطلب
آمدند مدینه لکن قبل از حرکت بمختار گفتند چند روز بما مهلت بده
تا ما هم اسلحه خود را کاملا فراهم نمائیم پس بزرگان شیعه رفتند
خدمت محمد حنفیه مطلب را اظهار داشتند فرمود قبل از این امر
من و علی ابن الحسین رخصت برویم خدمتش آمدند بعضی خدمت سجاد
حضرت فرمود یا عمّ لو ان عبداً زنجیاً تعصّب لنا اهل البیت
لوجب علی الناس موازرته و قد ولّیتک یا عمّ فی هذا
الامر فاصنع ما شئت پس جناب محمد فرمود الحمد لله خشنود گردیدم
دارم که خدا داد ما را از دشمنان ما بستانند و چیزی هم بجهة
مختار نوشت فرستاد و در نامه بجناب ابراهیم مالک اشتر
هم سفارش کرده بود که با [illegible] همراهی کنی با مختار پس
بکوفه نمودند از دور اطمینان دهم مردم خبر دادند فرمایشات
امام و جمع را جمعیت زیاد [illegible] او را گرفتند امر قوت گرفت
بعضی گفتند اگر جناب ابراهیم همراه شوند ما را بسیار خوب بود چون
خودش شجاع بود مالک اشتر صاحب قبیله و عشیره [illegible]
با ما خواهد بود مختار گفت چند نفر بروید او را دعوت نمائید
اگر قبول کرد ما خود [illegible] برویم آمدند اظهار کردند ابراهیم
گفت اگر زمام امر [illegible] بدست من دهید حاضرم که امر با من
باشد حرفی ندارم حضرات سکوت کردند رجوع کردند
آمدند نزد مختار و مختار خودش با جمعی آمدند خانه ابراهیم
مختار آن نامه محمد حنفیه را داد بابراهیم چون نامه را خواند
در همان مجلس با مختار بیعت کرد و بیشو خود پیغام داد که
با [illegible] نماید پس قرار شد در شب پنجشنبه چهاردهم

چهاردهم ربیع الاول خروج نمایند در سنه شصت و شش هجری بود
ظاهر شد که شب چهارشنبه خروج کردند

پس عبدالله مطیع که والی کوفه بود شبث ابن ربعی را با سه هزار نفر
و راشد ابن ایاس را با چهار هزار کس روانه کرد که از دو طرف
بمختار حمله نمایند و چون مختار این را فهمید ابراهیم را با ششصد نفر
سواره و نهصد نفر پیاده بمقابل راشد فرستاد و نعیم ابن هبیره را با سیصد و
شصت نفر بمقابل شبث ابن ربعی فرستاد لشکر ابراهیم با
لشکر راشد مشغول جنگ شدند جمع کثیری از لشکر راشد
کشته شد و خود راشد هم کشته شد هزیمت بر این نفر گشته شد اما
اصحاب نعیم ابن هبیره بعد از غالب شدن مغلوب شدند
و نعیم هم کشته شد پس جناب ابراهیم حمله کرد با ایشان یعنی
با اصحاب شبث ابن ربعی ایشان فرار کردند در خانه های کوفه
پنهان شدند عبدالله مطیع عمرو ابن حجاج را با دو هزار نفر
و شمر ابن ذی الجوشن

و شمر ابن ذی الجوشن را با دو هزار نفر بدفع ابراهیم فرستاد و خودش
با جمع کثیری بیرون آمد در کناسه کوفه جناب ابراهیم بر ایشان حمله کرده
جمعیت او را پراکنده نمود تا آنکه ابن مطیع با جمعی از اشراف غیر از
عمرو ابن حریث در قصر متحصن شدند ابراهیم سه روز ایشان را
محاصره کرد کار بر ایشان سخت شد امان خواستند ابراهیم امان داد
از قصر بیرون آمدند رفتند مختار با کمال اقتدار وارد دار الاماره
شد نشست بزرگان قبائل در خدمتش حاضر شدند تبریک در
امارت او گفتند و با مختار بیعت کردند ولی مطیع با جمعی از
اشراف شبانه روانه بصره شدند و مختار مشغول نصب و تعیین
نمودن حکام در بلاد شد عبدالرحمن ابن سعید را بدیار موصل فرستاد
که قبلا محمد ابن اشعث از جانب عبدالله زبیر آنجا حکومت داشت
محمد اشعث آمد کوفه با مختار بیعت نمود و در این حین خبر آوردند
که ابن زیاد وارد موصل شد مختار یزید ابن انس اسدی را با سه
هزار نفر بجنگ او فرستاد ابن زیاد هم ربیعه ابن مخارق غنوی را
با سه هزار و عبدالله ابن جمله خثعمی را با سه هزار نفر بجنگ
یزید ابن انس روانه کرد در روز عرفه سنه شصت و شش هجری جنگ عظیمی
واقع شد تا آنکه سپاه ابن زیاد منهزم شدند و ربیعه ابن
مخارق کشته شد عبدالله ابن جمله با جمعی از لشکر با شب رو بشام
فرار کردند و لشکر مختار بکوفه رفتند در این حال ابن مطیع در منزل
شبث ابن ربعی با بعضی خود جمع شدند از هر طرف شروع کردند بشکایت
از کار مختار نمودند آخر رای ایشان آن شد که با مختار از در
جنگ نمایند مختار آگاه شد از دار الاماره برآمد جناب ابراهیم
با بعضی خواص مختار را امر کرد که حمله کنند و از اطراف فتنه گران

مثل شمر و عمر سعد و محمد اشعث و شبث ابن ربعی بطرز ابراهیم مطیع
جمع شدند و آتش حرب شعله زد عاقبت قتله کربلا بدست [illegible]
ابراهیم و مختار کشته شدند عمر سعد و حفص پسرش و خولی و
عمرو بن الحجاج و حکیم بن طفیل و مره بن منقذ و سنان ابن انس و
حرمله کاهلی و بجدل ابن سلیم حالات ایشان در کتب مفصل ضبط
است تمام در سنه شصت و شش هجری واقع شد بعد جنگ ابراهیم
با هفت هزار نفر سواره [illegible] و هشتاد هزار نفر سواره از شام
از جانب موصل بجنگ [illegible] روانه [illegible] هزار
روانه موصل شد جنگ بسیار [illegible] واقع [illegible] قطعه
شکست داده [illegible] دلیر [illegible] ابراهیم
فریاد زد الا یا شیعة الحق یا آل ثارات الحسین [illegible]
[illegible] مختار [illegible] جانب
رد [illegible] شد تا روز [illegible] شکست [illegible]
جانب ابراهیم [illegible] زد [illegible] ابن زیاد [illegible]
[illegible] امام
[illegible] دور
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] محمد [illegible] خالد
[illegible] واقع شد [illegible]
[illegible] هزار نفر بودند [illegible]
پس [illegible]
[illegible] ذوالکلاع
و حصین ابن نمیر و جمع دیگر [illegible]
[illegible] بالای نیزه کرده [illegible]
سر [illegible] افتاد [illegible]
از [illegible] آمده [illegible]
پر [illegible]

بیرون [illegible] مختار [illegible] بالای [illegible]
[illegible] مظلوم کربلا [illegible]
[illegible] به مکه نزد محمد حنفیه با چند هزار زر و جواهر [illegible]
فرستاد [illegible] خدمت امام [illegible] حضرت سجده [illegible]
الحمد لله الذی ادرک لی ثاری من عدوی و جزی الله المختار
خیرا

[illegible]

[illegible]

اما وقایع این سالها در سنه شصت وفات ام سلمه و میمونه زوجهای
پیغمبر از دنیا رفتند در سنه شصت و دو محمد بن علی بن عبدالله بن عباس
پدر سفاح و منصور بقول اشهر متولد شده و در این سال بریده
ابن حصیب اسلمی که از بزرگان اصحاب پیغمبر بود در مرو از دنیا
رفت نوشته اند مرقد او در مرو زیارتگاه مخصوص است و هم
در این سال عبدالله زبیر نامه نوشت به یزید بن معاویه شکایت از ظلم
مدینه ولید بن عتبه بن ابی سفیان یزید او را معزول کرد و پسر
عم دیگر خود را عثمان بن محمد بن ابی سفیان را والی مدینه کرد این
داد و جوانی بود مغرور و بی تجربه و مردم او را نخواستند جمعی از
اشراف مدینه که در میان ایشان بود عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه
و منذر بن زبیر وارد شدند بر یزید و یزید ایشان را خیلی احترام کرد
و جایزه زیاد داد چون مراجعت کردند به مدینه بنا کردند یزید را
سب کردن گفتند ما از نزد کسی آمده ایم که دین ندارد شراب
میخورد و سگ بازی میکند شاهد باشید ما یزید را از خلافت
خلع کردیم پس با عبدالله حنظله بیعت کردند و عامل یزید را که
عثمان ابن محمد بن ابی سفیان بود با جمعی از بنی امیه و دوستان
ایشان که قریب هزار نفر بودند در خانه مروان بن حکم محصور
کردند و محصورین کاغذ نوشتند برای یزید که ما محصوریم فیا
غوثاه یا غوثاه کاغذ را دادند به عبدالملک بن مروان او آورد
در ثنیة الوداع داد به حبیب بن کره گفت باید دوازده روزه
بروی به شام و دوازده روزه برگردی در سنه شصت و چهارم در وقتی
ملکان من حفظ توام قاصد آمد نامه را داد در حالتیکه یزید
پاهایش در میان طشت آب گذارده بود بواسطه مرض نقرس
یزید نامه را خواند فرستاد مسلم بن عقبه را حاضر کرد و با وجه

اما وقایع

با جوازده هزار نفر فرستاد مدینه حصین ابن نمیر سکونی را خلیفه خود
قرار داده سه روز اهل مدینه را مهلت بده اگر اطاعت نکردند
با ایشان مقاتله کن چون ظفر یافتی سه روز مال ایشان را به
لشکر مباح کن از دواب و کلیه منقولات مگر اسلحه ... السجاد ...
الله متعرض مشو که در این فتنه دخلی نموده خبر مسلم ابن عقبه که به
مدینه رسید غوغای عظیم شد بنی امیه را سخت محاصره نمودند که
دست از شورش بردارید یا ... را بکشیم یا با ما قسم یاد کنید
با مردم همراهی نمایید بنی امیه عهد و قسم را محکم نمودند و ... مدینه
از ایشان دور کردند مسلم ابن عقبه عمرو بن عثمان علیه ما علیه را که از ...
اهل مدینه رسید گفت ما با اهل مدینه قسم خورده ایم که با شما همراهی
نکنیم مسلم او را از نزد خود بیرون کرد گفت اگر پسر عثمان نبودی
تو را میکشتم سایرین هم ... گفتند که ما نقض عهد نمیکنیم و ...
عبد الملک را ... در معاهده ... از او سؤال کن پس مسلم او را
طلبید از او دستور العمل خواست او گفت چون نزدیک مدینه
رسیدی لشکر را در نخلستان فرود آر که از ... را ...
دار از طرف حره که نام موضعی است در مدینه وارد شو که طرف مشرق
مدینه است و ... کنار حصن باشد که ... نظر ...
آفتاب ... لشکر تو باشد ... اهل مدینه ...
و نیزه ها ... که ایشان را ... کند و ... بس
مسلم ... عبد الله مطیع عدوی و عبد الله حنظله که
رئیس بودند که بیایند از راه مسالمت و مصالحه در آیند ...
کنند ... من ... قطع ... و جمع عبد الله زبیر اهل مدینه
قبول نکردند عاقبت جنگ شد اهل مدینه اینها را شکست
دادند لکن آخر مسلم ... جولان داد لشکر شام ...
... نمود ... لشکر شام ... آمده ...
مدینه را شکست دادند عبد الله حنظله با هشت پسرش و برادران
عبد الرحمن

عبد الرحمن عوف و فضل ابن عباس ابن ربیعه ابن حارث ابن عبد المطلب
و حمزه ابن عبد الله ابن نوفل ابن حارث ابن عبد المطلب و عباس ابن
عتبه ابن ابی لهب و محمد ابن ثابت ابن قیس و ... عبد الله
چهار هزار تن از مهاجر و انصار کشته شدند که خون ... مثل جوی
در کوچه ها جاری بود آن وقت اذن داد سه روز غارت کردند
و لکن در تاریخ خلفا سیوطی گوید مقتولین در واقعه حره از انصار
و قریش سیصد و شصت نفر بودند و افتض فیها الف عذراء
انا لله و انا الیه راجعون و مقتولین از زنان و اطفال معلوم نیست
غالب مقتولین از ضعفا و فقرای اهل مدینه بودند هر که توانست
فرار کرد ابو سعید خدری در کوه در غاری پنهان شد منادی
مسلم ندا در داد هر که با یزید بیعت کرد در امان است و الا کشته میشود
بعضی ... بیعت نکردند کشته شدند و عمرو ابن عثمان
ابن عفان را ... تمام موی سر و ریش او را کندند شفاعت
عبد الملک از خون او گذشت و حضرت زین العابدین را متعرض
نشدند در واقعه مسلم را مسرف خواندند ... اسراف در قتل
... کامل ابن اثیر است ... شصت و
سه بوده و در

و در سنه شصت و یک ربیع ابن خثیم کوفی که از زهاد تابعین بود
در خراسان از دنیا رفت در سنه شصت و چهار مسلم بن عقبه
به لشکر العیون یزید روانه شد برای خرابی مکه و گرفتن عبدالله زبیر
بین راه آثار مرگ در خود دید حصین نمیر را جانشین خود خلیفه
نمود بمرگ و در (؟) شد در بیست و هشتم محرم سنه مذکور
حصین منجنیق بالای کوه ابوقبیس برد و هم منجنیق در اطراف
مکه نصب کرد برای خرابی مکه در این وقت کسانیکه در وقعه حره از
مدینه فرار کرده بودند رسیدند بعبدالله زبیر گرویدند با او
همراه از مکه بیرون رفتند تا بیعت عبدالله زبیر همه مشغول جنگ
شدند طول کشید تا سیوم ماه ربیع الاول اصحاب عبدالله
کشته شدند من جمله مصعب عبدالرحمن عوف و اصحاب
حصین آتش و سنگ میریختند بحرم که عبدالله پناه برده بود
در تاریخ خلاصه بر پرده کعبه سوخت آتش رسید بسقف خانه و در
خانه و آن وقت شاخ که در فدیه اسمعیل حضرت آورده بود در
سقف خانه کعبه جای داده بود تمام سوخت در ایام کار عبدالله
زبیر و مختار و جمعی بنا کرده در خانه بودند و در بار بردن
سنگها اغلب خانهای مکه خراب شد و خلق کثیر کشته شدند یعنی
قسم عبدالله در محاصره بود تا غره ربیع الاخر که خبر مرگ یزید
باینها رسید چنانچه در تاریخ طبری است در چهاردهم ربیع الاول
یزید بمرگ رفته بود سنه شصت و چهار در عقد الفرید است
که در مکه جمعی عبدالله زبیر در یکطرف مجتمع بودند که برای
مقابل ابن زبیر افقاد (؟) برداشت دیده نوشته یزید در ۱۴
ربیع الاول (؟) شد عبدالله داد زد یا اهل شام ای
محرقین بیت الله قد مات طاغیتکم قبول کردند تا خبر
تحصیل شد و در خواست با ابن زبیر بیعت کنند بشرط اینکه
عبدالله زبیر

عبدالله زبیر برود بشام ابن زبیر قبول نکرد و در این بین ابن زبیر
رو بشام رفت و کبوتران حرم آمده آن روز (؟) عبدالله
ابن زبیر اسب خود را کنار کشید مبادا اسب کبوتر حرم را بکشد
ابن زبیر گفت دارید خود حرم را خراب میکنید کبوتر آن احترام
عمدا نشد حرم را خراب میکنید مسلمانان منتقض در حرم (؟)
میکنند پس ابن زبیر با اصحاب شیخ رفتند شام و در شام معاویه
ابن یزید چهل روز یا سه ماه خلافت کرد (؟) بعد از
مروان حکم در جای او نشست و خلافت داشت با عبدالله زبیر
بیعت نامه ابن زبیر از عراق آمد و وارد شد از خلافت مروان حکم
آگاه شد (؟) پیمان کرد که تو کبیر قریشی سزاوار است با
عبدالله زبیر بیعت نمائی چون او (؟) مروان (؟)
بود در زوجه مروان بنابر تاریخ در المسلوک (؟) خالد
زبیر یزید معاویه بود که اول زوجه یزید بود و مادر خالد بود
با زوجه دنیا رفت (؟) زبیر گفت خلافت (؟)
اولت (؟) گفت (؟) قطعه حیض (؟) گفت الکاس
میشدم (؟) میر زید در سنه شصت و پنج بهمان
در زمان سلیمان صرد خزاعی است و در سنه شصت و
مروان رفت عبدالملک پسرش بجایش نشست و در این
مختار را هم از قتله (؟) رسیدند و هم در این
عبدالله زبیر جناب محمد حنفیه را با تابعین او که هفده نفر بودند
گرفته بود از رکان مکه (؟) در زمزم حبس کرده بود که یا
با من بیعت کنید و الا (؟) محمد حنفیه نوشت
بمختار که ما را دریاب مختار لشکر زیاد (؟) عبدالله
جدلی روانه کرد وارد مسجد الحرام شدند در وقتیکه ابن زبیر
فراهم کرده بود (؟) فرار کردند یا ال ثارات

و در مصباح شیخ است که در نیمه ربیع الاول سنه ست و ستین
مدرک و اجهر شد و هم در آن سنه عبد الرحمن غفاری از
دنیا رفت و چوب آدمی بود در نظر که عابد [illegible] بود و که
حضرت امیر را حقی نفرین کرد [illegible] شهادت [illegible]
غدیر بود و کور شد در سنه ست و ستین [illegible]
ابن نمیر با جمعی از اهل شام بجهت ولای ابراهیم بن مالک اشتر
مدرک و اجهر شدند و در این سال عبد الله زبیر حارث بن
ابی ربیعه را از حکومت بصره عزل نمود و از اول مصعب ابن
زبیر را در جای او قرار داد پس [illegible] کوفه شدند جمعی محمد
اشعث و شبث ربعی [illegible] بصره [illegible] مختار تظلم کردند
که مختار عبید و غلامان ما را بر ما مسلط کرده [illegible]
پس مصعب را تحریص کردند که با مختار جنگ نماید مصعب
با جمعی کثیر حرکت کرده از کوفه مختار [illegible] کرد [illegible]
رفته بودند از کوفه شکایت نزد مصعب [illegible]
خراب کردند اموال [illegible] غارت کردند و ابراهیم ابن
مالک هم در موصل بود مردم کوفه از اصحاب مختار [illegible]
که مصعب [illegible] و ابراهیم [illegible] مختار [illegible]
شدند و مختار خطبه خواند مردم را تشجیع نمود [illegible]
مصعب از طرف دیگر عبد الله [illegible]
معروف [illegible] کوفه بود [illegible] شهادت امام حسین [illegible]
او را طلبید که کجا بود [illegible] کرد که مریض بودم [illegible]
از نزد [illegible] سوار شد رفت شاطی الفرات [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible] رفت [illegible]
در واقع قطاع طریق بود [illegible] سلطان [illegible]
مقدار [illegible]
این [illegible] عبد الله [illegible]

با جمعی در زندان

با جمعی در زندان [illegible] زوجه خود [illegible]
که در آن حبس بودند بیرون آورد با مصعب ابن زبیر [illegible]
نمود تا مختار کشته شد و بعضی گفته‌اند مختار [illegible] کرد و
با ابراهیم رفت موصل [illegible] و آنجا هم [illegible] کرد و
جنگ نکرد [illegible] آنها رسید [illegible]
[illegible] غارت کرد [illegible] مختار [illegible]
کوفه خراب کرد [illegible] غارت [illegible]
پس عبد الله [illegible] با مختار جنگ کرد تا
[illegible] مختار کشته شد [illegible] مصعب [illegible]
[illegible] آب فرات [illegible] شد
عباس بن عبد المطلب [illegible] و [illegible] از دنیا
رفت [illegible] و هم عدی ابن حاتم طائی [illegible]
در سنه [illegible] عمر بن عبد العزیز [illegible]
[illegible] در سنه [illegible] عبد الملک از شام قصد عراق کرد
که مصعب ابن زبیر را بقتل رساند و آن بلاد را [illegible]
[illegible] وقت مصعب در بصره بود [illegible] کوفه [illegible] ابراهیم
ابن مالک [illegible] موصل [illegible] طلبید و
[illegible] قرار داد پس آمد [illegible] لشکر
لشکرگاه قرار داد و خود مصعب هم با لشکر [illegible]
عبد الملک هم [illegible] آمدند [illegible] لشکرگاه
مصعب فرود آمدند عبد الملک [illegible] عراق [illegible]
[illegible] خوف و طمع [illegible] طلبید [illegible]
نفاق [illegible] آمدند بعبد الملک [illegible] ابراهیم
[illegible] کرد [illegible] عبد الملک [illegible]
[illegible] ابراهیم کشته شد [illegible]
[illegible] اصحاب ابراهیم [illegible] شدند مع

مع ذلک ابراهیم مکنه مقاومت کرد تا کشته شد سرش را [illegible]
برای عبدالملک و [illegible] بردند بعد لشکر شام حرکت
کردند حمله کردند با اصحاب مصعب تا مصعب هم کشته شد
سرش را بردند برای عبدالملک و او سجده شکر [illegible]
[illegible] مصعب [illegible] سکینه بنت الحسین [illegible]
[illegible] دادند قبول نکرد گفت منهم باید [illegible] امام [illegible]
شوم

و در سنه [illegible]

و در سنه ثلث و سبعین عبدالملک حجاج ابن یوسف ثقفی را با لشکر
[illegible] برای قتل عبدالله زبیر فرستاد حجاج و لشکرش آمدند بطائف
و لشکرش بعرفات رفتند عبدالله زبیر هم [illegible]
عرفات جنگ در گرفت و همه روزه لشکر عبدالله مغلوب
و عبدالله [illegible] منی و عرفات نرفت در مکه قربانی [illegible]
[illegible] حجاج [illegible] احرام [illegible] در ماه ذیقعده وارد [illegible]
طواف [illegible] عبدالله [illegible] حجاج [illegible]
برای عبدالملک [illegible] لشکر [illegible] نزول مکه [illegible]
آن [illegible] عبدالملک طارق [illegible]
فرستاد [illegible] سنه ثلث و سبعین در مکه حجاج [illegible]
حجاج [illegible] منجنیق بالای کوه ابوقبیس [illegible]
نصب کرد مکه را سنگ باران کرد مردم از دور عبدالله متفرق
شدند حجاج [illegible] عبدالله تا صبح [illegible]
صبح [illegible] حمله کرد [illegible] شام [illegible]
حجاج [illegible]
حمله کردند [illegible] عبدالله [illegible]
[illegible]
حمله [illegible]
الملک [illegible] عبدالله [illegible]
[illegible]
[illegible]
در [illegible] الاخر سنه ثلث و سبعین بود [illegible]
[illegible]
متولد شد [illegible] عبدالله زبیر [illegible]
از دنیا رفت صاحب کتاب [illegible] عبدالله زبیر [illegible]
[illegible] ذی النطاقین [illegible]
[illegible] ذات النطاقین [illegible] عبدالله زبیر عوام [illegible]

در دهر الملوک است که عثمان ابن عفان در یوم الدار عبدالله زبیر را
خلیفه خود قرار داد این است که ادعای خلافت میکرد بلکه راضی
نبود بخلافت امیرالمؤمنین (ع) و لهذا با طلحه و زبیر آمدند
آمدند خدمت مولی بطمع لامحاله حکومت که مأیوس شدند بیعت را شکستند
و آتش حرب در بصره افروختند در این سال که هفتاد و سه باشد
ابوسعید خدری که اسمش سعد بن مالک خزرجی بود از دنیا رفت و در
کتاب بحر آشنا العقول از شیخ مفید نقل کرده که جابر ابن عبدالله انصاری
در سنه هفتاد و سه از دنیا رفت در سن نود و چهار سالگی در سال
هفتاد و چهار حجاج بنای کعبه را که عبدالله زبیر بنا نموده بود خراب
کرد و مثل بنای اول درست کرد در سنه هفتاد و پنج هجری عبدالملک
حجاج را [illegible] از حکومت مدینه عزل نمود که بعد از کشته شدن
عبدالله زبیر حکومت مدینه را بحجاج داده بود ولی حجاج را والی عراق
کرد و مدینه را بحکم ابن ابی العاص [illegible] داد
در سال هفتاد و هشت شریح ابن حارث قاضی در کوفه مرد و در
سن صد و بیست سالگی در سنه هشتاد هجری عبدالله جعفر [illegible]
از دنیا رفت در سن هفتاد و [illegible] بعضی گفته اند و در این
سال ابوحنیفه متولد شد و عبدالله جعفر آخر کسی است که پیغمبر را دیده
بود بعد از او کسی نبود که درک صحبت پیغمبر کرده باشد و در این
این سال بقول [illegible] در کامل جناب محمد حنفیه از دنیا رفت در مدینه
اول محرم [illegible] در ماه ربیع الاول و والده ماجده اش خوله بنت جعفر
ابن قیس بوده [illegible] امام [illegible] موجود
[illegible] در جبال رضوی از کوهستان یمن که [illegible]
[illegible] و وفات نشده زنده است [illegible] آخر الزمان
خروج کند و بعضی [illegible] از [illegible]
هم [illegible] میشمارند که در اول از [illegible] بعد از آن
برکات حضرت صادق [illegible] از دنیا رفت در سال
هشتاد و سه حجاج کمیل ابن زیاد را شهید کرد و حجاج شهر واسط [illegible]

در ۸۴

در سنه ۸۴ محمد ابن مروان در ارمنستان جنگ نمود و بسیاری
از کنیسه ها را سوزانید و بدین جهة سنه الحریق خواندند
در سال هشتاد و پنج عبدالرحمن ابن محمد اشعث [illegible]
با حجاج جنگهای نمایان کرد آخر الامر در [illegible] کشته شد سر او را
برای حجاج فرستادند و در این سال محمد مروان امر کرد شهر اردبیل
بنا کردند در سنه هشتاد و شش عبدالملک مروان وفات کرد و [illegible]
[illegible] بعد از او [illegible] پسرش ولید عبدالملک در جای
پدر نشست در سنه هشتاد و هفت عبیدالله ابن عباس ابن عبد
المطلب [illegible] از دنیا رفت و در این سال [illegible]
قاتل عبدالرحمن و قثم پسران عبیدالله عباس بدرک واصل شد
و در این سال ولید عبدالملک بعمر ابن عبدالعزیز نوشت که حجرات ازواج
حضرت رسول را جزو مسجد نماید و از اطراف و نواحی آن [illegible]
ابتیاع کند و داخل مسجد کند که مسجد [illegible] ذرع در [illegible]
ذرع بشود عمر ابن عبدالعزیز چنان کرد در سنه هشتاد و [illegible]
سهل ابن سعد ساعدی از دنیا رفت صد سال از عمر او گذشته بود
در سال هشتاد و نه [illegible] و [illegible] بدست مسلم ابن قتیبه والی
خراسان فتح شد و هم انس ابن مالک انصاری خادم پیغمبر از دنیا رفت
و در سن او اختلاف بسیار است در سال نود و [illegible] عبدالملک [illegible]
اراضی روم جنگ کرد شهر اندلس را گرفت و در این سنوات حجاج
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] شهید نمود [illegible]
و سعید ابن جبیر در جلاء العیون [illegible] از علمای عامه است نقل میکنند
حجاج بعد از کشتن سعید ابن جبیر بیست روز بیشتر زنده نماند در کامل
جزری است حجاج در سنه نود و [illegible] بدرک واصل شد در [illegible] پنجاه و [illegible]
مدت بیست سال والی عراق بود [illegible] از او در
عالم دیده نشده در دنیا کمتر کسی بقدر او ظلم کرده [illegible]
پرست

طائف
در کتاب وفیات الاعیان است که حجاج و پدرش معلم اطفال بودند در طائف
بودند آنجا خادم روح بن زنباع وزیر عبدالملک شد کفایتی بخرج
داد که خود بعد وزیر عبدالملک شد و شعبی حجاج را خطبه منع میکرد
از ظلم کردن حجاج دیناری طلبید وزن و عیار او را ملاحظه کرد
داد شعبی گفت این دینار را ببرید به بازار از جمیع صرافان بپرسید
وزن و عیار او را شعبی آورد به بازار صرافان هر یک سخنی گفتند به
احتمال که میخواهد باو نفروشند یکی گفت وزن کم است یکی گفت
عیارش خیلی است آورد نزد حجاج سخن صرافان را گفت حجاج
گفت برو نزد فلان صراف شعبی آورد و آن صراف گفت در وزن
و عیار تمام است میخواهی در عوض بتو دو قران نقره بدهم شعبی گفت از حجاج
آیا ظلم بتو رسیده است صراف گفت من از حوالت او دور بوده ام بلکه
ظلم دیگران را از من دفع میکند آمد بحجاج گفت و حجاج گفت چون
اهل زمان بیکدیگر ظلم کنند خداوند کسی را بگمارد که با ایشان ظلم نماید
و هر کس بدیگری ستم نکند کسی هم باو ستم نکند

در خبر معتبر است خداوند تعالی خبر داد که از بلدان چهار بلد را که قسم میخورد بآنها
والتین والزیتون وطور سینین وهذا البلد الامین تین
مدینه است زیتون بیت المقدس است و طور سینین کوفه است و
بلد الامین مکه است در عقد الفرید است که در بیت المقدس جای بستن
براق رسول الله لیلة المعراج معتبر است و در مسجد بیت المقدس است باب داود
پیغمبر و باب سلیمان پیغمبر و باب حطه که در قرآن است و قولوا حطة
و باب محمد و باب توبه و باب رحمه و ابواب الاسباط و باب الخضر و
باب سکینه و در او است محراب مریم بنت عمران و محراب زکریا
الذی بشرته الملائکة بیحیی و هو قائم یصلی فی المحراب و محراب یعقوب
و کرسی سلیمان و در مسجد اقصی است محراب حضرت عیسی و موضع قدم
مبارکش و در وسط مسجد اقصی است قبة الصخره که یکپارچه سنگ
رخ مسطح و بزرگ در فضاء قبه معلق ایستاده بود در ستان ایام
که در شب معراج چون حضرت ختمی مآب از مسجد اقصی خواست عروج فرماید صخره
هم عقب سر حضرت بلند شد حضرت منعش فرمود لهذا هم قسم معلق در وسط
هوا ماند تا حدود سنه پانصد هجری زن حامله آمد از آن سنگ بترسید
شد که سنگ در هوا معلق است از ترس وضع حمل نمود پس با مر امر الدین
از ستون و پایه از سنگ بنا کردند در زیر آن صخره زدند که زنان و اطفال
نترسند. اما ارض شام در بحار از قصص الانبیاء از حضرت باقر ع
روایت کرده که حضرت فرمود خوب زمین است زمین شام و مردم
هستند اهل شام قال الله تعالی ادخلوا الارض المقدسة التی کتب الله لکم
مراد شام است در روضات ابوبکر خوارزمی نقل کرده که گفت جنات
جنات الدنیا اربعه غوطه دمشق و صغد و سمرقند
و افضلها غوطه دمشق و از عجایب دمشق مسجد جامع اموی است که
ولید بن عبدالملک ساخت خراج هفت ساله مملکت را در آن
خرج کرد که در مدخلش نوشتند لک الویل لا تزدنی و لا تنقصنی

وجمله بوده در تکوی سنجر دمشق است که ظاهراً باشد و آویناهما الی ربوة
ذات قرار و معین و اکثر اینها از بیت المقدس و شام مبعوث
شدند و اما جمعی که در شام و در اطراف آن واقع شده از قبور
متبرکه منها مرقد منور مطهر زینب بنت امیر المؤمنین است که در قریه شام
و منها قبر منور سکینه بنت الحسین است و قبر مخدره ام کلثوم از نوع مطهره
زیارت سلام الله علیها و منها مرقد منور مطهر رأس الحسین است
منها قبر مطهر مخدره رقیه بنت الحسین است که در خرابه شام مدفونه
شد عالم جلیل شیخ محمد علی شامی از جمله از معاصرین نجف اشرف
است نقل فرمود که جدامی بلا واسطه من ثقات سید ابراهیم دمشقی است
که نسبش منتهی میشود بسید مرتضی علم الهدی و سن شریفش زیاده از
نود بود بسیار شریف محترم بود سه دختر داشت و اولاد ذکور نداشت
شبی دختر بزرگش در خواب دید مخدره رقیه بنت الحسین را که فرمود
به پدرت بگو والی بگوید آب افتاده میان قبر من و بدن من در
اذیت است بیاید قبر و لحد مرا تعمیر نماید دختر بسید رشد به پدر عرض
کرد و ضعف سید ابراهیم از خوف عامه اثر بیان خواب ننمود
شب دوم دختر وسطی در خواب دید همان فرمایش را کرد باز به پدر گفت اثری نبخشید
شب سیم دختر کوچکی باز همان قسم در خواب دید و به پدر عرض کرد باز اثری
نداد شب چهارم خود سید جلیل آن مخدره را در خواب دید
بطریق عتاب و خطاب فرمود چرا والی را خبر دار نکردی سید بیدار شد
صبح رفت نزد والی شام خواب خود را بیان کرد والی امر کرد علما
و صلحای شام از سنی و شیعه بروند غسل کنند و لباسهای پاکیزه در بر کنند
بدست هر کس قفل در حرم بدون کلید باز شد او باید قبر مطهر را
نبش نماید و آن مخدره را بیرون بیاورد تا آنکه قبر را تعمیر نمایند
پس از آن علما شیعه و سنی و صلحا بهمان ترتیب آمدند بدست هیچ
یک قفل باز نشد مگر بدست مرحوم سید و داخل حرم شدند معول
هیچ یک از ایشان کارگر نشد مگر معول سید ...
خود سید قبر را نبش کرد دید کفن هم تر و تازه بود ...

و من جمله

و من جمله از قبور در شام قبر جناب عقیل ابن ابی طالب است که
در مدینه است منها مرقد مطهر جناب هاشم ابن عبد مناف جد امجد
حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و سلم است در قریه غزه از محال شام
که در حدود قبر عسقلان است منها قبر جناب حجر ابن عدی با
اصحابش که بامر معاویه کشته شدند در شام مشهور است معاویه
با امام حسن در مدینه عرض کرد ما حجر ابن عدی و اصحابش را کشتیم و
غسل دادیم کفن و دفن نمودیم حضرت فرمود اما ما اگر شما را کشتیم
نه غسل میدهیم نه کفن و دفن شما میکنیم چنانچه از او گفت ...
آن کشته که گردید در کتاب صحابه است چون وقت شهادت حجر ابن
عدی فرمود مرا که کشتید قید آهنی که از گردن من برندارید و خون
بدن مرا نشوئید بهمین قسم مرا دفن نمائید تا روز قیامت محشور شوم و
با معاویه مخاصمه نمایم و این در سنه پنجاه و سه هجری بود و دفنش
در جنب مسجد اقصی است منها قبر بلال است در باب صغیر در سنه ۱۸
هجری بمرض طاعون از دنیا رفت مدفنش در باب صغیر است
در حاشیه رجال کبیر از کتب اصحاب از جد الدین نقل کرده است
که بلال با ابو بکر بیعت نکرد عمر خطاب گریبانش را گرفت گفت آیا
جزای ابو بکر که تو را خریده و آزاد کرده این است که با او بیعت نکنی بلال
گفت اگر مرا در راه خدا آزاد کرده جزای او با خدا خواهد بود و من
بیعت نمیکنم با کسیکه پیغمبر او را خلیفه قرار نداده و با کسیکه پیغمبر
او را خلیفه قرار داده بیعتش در گردن ما است تا روز قیامت
عمر گفت بلال در مدینه امان برای تو نیست تمام بروید شام منها قبر
ابو درداء و ام درداء که نامش عویمر ابن عامر بود که معاویه ...
در زمان خلافت عمر قضاوت دمشق به ابو درداء داد و در حمص
قضاوت کرد از دنیا رفت منها قبر سعد بن عباده انصاری از
اکابر قبیله خزرج در قریه حوران از غوطه دمشق است در کتاب
اسد الغابه گوید سعد بن عباده با ابو بکر و عمر بیعت نکرد چون

کاتب گوید

خلافت بعمر رسید روزی در بازار عمر بسعد بن عباده گفت یا سعد کیف
بازار شد بیرون رو فرمود در شهری که تو امیر باشی الله ماند
من حرام گشت لذا رفت شام در اطراف شام قبائل و خویشی
جمع داشت هر هفته یک جا میماند روزی از قریه بقریه میرفت
از باغی که بریده بود تیری زدند او کشته شد خالد بن ولید زد که ما
کشته جنیان او را زدند کاتب گوید لطیفه هست انها او را جن رد
جنی نوشته ام در سنه پانزده هجری بود شعر در این باب

قد قتلنا سید الخزرج سعد بن عباده
فرمیناه بسهمین فلم نخط فؤاده

و سعد بن عباده انصاری
ده پسر داشت هر یک قامت آن ده شبر بود و شبر خودش تمام
از یاوران و اهل بیعت در همه غزوات بعمر و در جنگهای امیرالمومنین
حاضر بود و یک پسرش قیس بود که با معاویه صلح نکرد آخر آمده
انزوا اختیار کرده از دنیا رفت لهذا ملت ... چه همه سعید
و از قوم بود در قبیله خزرج مثل انکه قبیله اوس هم چند نفر همه
بزرگ قوم بودند مثل خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین که در
صفین شهید شد و مثل حنظله غسیل الملائکه ابی عامر در
احد شهید شد مثل سعد بن معاذ در یکی از غزوات تیری
بو رسید بعد از یکماه از دنیا رفت و بزرگان قبیله خزرج هم
چند نفر بودند سعد بن عباده معاذ بن جبل در شام سنه ١٧
بمرض طاعون مرد ابی بن کعب در خلافت عثمان سنه ٣٠
از دنیا رفت و از قبور ائمه الفضلا در شام است محمد بن ابراهیم
نعمانی که از تلامذه کلینی بود مصنف کتاب غیبه و کتاب
... التالی و تفسیر نعمانی و غیر آنها و منها قبر صاحب
قطب الدین محمد بن محمد رازی و بعضی میگویند بویهی که
منسوب بود بال بویه و سلاطین دیالمه صاحب شرح
شمسیه و شرح مطالع گفته شده که شهید اول و محقق
ثانی شهادت دادند بسعادت
و هم الاسلم نوای

در ایامی شیخ اندلسی عازم مصر شد و مفارقت او برای گران شد
و بمهمی راو پس لاعلاج مرا همراه خود برد در مسجد از هر ال
از قاهره مصر ساکن شدیم مدت نه ماه مشغول تحصیل علم بودم
در نزد شیخ ناگاه کاغذی از اندلس آمد که والد شیخ نوشته بود که من
مریضم میل دارم فرزندم را که ببینم شیخ عازم اندلس گردید من
با جمعی از شاگردانش همراه شیخ رفتیم تا باندلس چون باول قریه اندلس
رسیدیم من مریض شدم شیخ مرا سپرد بخطیب آن قریه و ده درهم باو
داد که مرا توجه کنند و سفارش کرد هر وقت خوب شدید او را ...
باندلس و رفت روز سوم تب من قطع شد و من از منزل بیرون
رفتم در کوچهای آن قریه گردش میکردم ناگاه قافله دیدم که از
بعضی کوههای غربی کنار دریا آمدند و پشم و روغن و سایر امتعه
با خود آورده بودند کسی گفت اینها از زمینی بربر از نزدیکی
جزیره رافضیه آمده اند چون نام رافضیه شنیدم از شوق رفتم
نزدیک رسیدم از اینجا تا قریه رافضیها چند روز راه است
گفتند مسافت بیست و پنج روز که دو منزلش آب آبادی ندارد بعد آن
دیگر قریهها متصله بیکدیگر است الاغی به سه درهم کرایه کردم که
آن دو منزل که آب و آبادی ندارد طی کنیم بقریهای معموره رسیدم
پیاده از قریه بقریه میرفتم تا رسیدم بجزیره روافض دیدم در
آن جزیره شهری است چهار طرف آن دیوارهای محکم و برجهای مستحکم
و بلند دارد داخل از دروازه نزدیک آن که دروازه بر از معلقه
داخل شدم در کوچها عبور و مرور میکردم از مسجد آنجا پرسیدم مرا
نشان دادند داخل شدم یک طرف نشستم ناگاه مؤذن اذان
ظهر گفت بصدای بلند حی علی خیر العمل چون اذان تمام شد دعا کرد
در تعجیل فرج امام زمان پس مرا گریه دست داد مردم فوج فوج
داخل مسجد شدند وضو میگرفتند بطریق شیعه صفوف جماعت بسته
شد مردی خوش سیمائی آمد جلو ایستاد مردم باو نماز کامل با ادب
خواندند من از شده تعجب بوده نتوانستم تا ظهر با اتمام

چون از تعقیبات نماز فارغ شدند روی بمن آوردند از اهل کجائی
چه مذهب داری گفتم از اهل عراقم مذهبم اسلام است اشهد
ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله گفت این
شهادت بتو فایده ندارد چه این شهادت دیگران نیز میگویند دیگر باید بگوئی
که بجهت داخل بهشت شوی گفتم او کدام است یعنی بما بگوئید گفتند
شهادت سوم است که گواهی دهی که امیر المؤمنین پیشوای متقیان
با یازده فرزندش اوصیاء و خلفای رسول الله اند چون این کلام
از ایشان شنیدم حمد خدا بجا آوردم و خیلی شاد و خرم شدم و تعجب
نمودم تقرا از من ظاهر شد خبر دادم که من بمذهب شما هستم پس با اظهار
مهربانی توجه بمن کردند و برای من جائی معین کردند و در احترام
من کوشیدند و پیش نماز ایشان شب و روز از من مفارقت نمیکرد
پرسیدم از رفیق که ارزاق شما از کجا میآید چرا که از زراعت و غیره نمیبینیم گفت ارزاق
این بلاد از جانب جزیره خضراء و بحر ابیض است که از جزیره های
اولاد حضرت صاحب الزمان است سالی دو مرتبه بمعاونت ایشان
یکمرتبه آمده یکمرتبه دیگر خواهد آمد پس من چهل روز در نزد ایشان
ماندم شب و روز دعا میکردم ایشان زود بیاید روز چهلم
سینه ام خیلی تنگ شد رفتم کنار دریا بسمت مغرب که گفته
بودند از آن سمت کشتی طعام میآورد از دور سیاهی دیدم میان
دریا حرکت میکرد از بزرگ ایشان سؤال کردم آیا در این دریا مرغ
سفید هست گفت مگر چیزی دیدی گفتم بلی ایشان خوشحال شدند
گفتند کشتی است از اولاد و فرزندان امام زمان باشد بعد از اندک
وقتی کشتی وارد شد بیرون آمد از کشتی مرد خوش روی
پیر و نورانی معتدل القامه گفتند شیخ محمد است رفت بطرف
مسجد وضو گرفت مشغول نماز شد چون فارغ شد روی بمن
آورد سلام کرد جواب گفتم فرمود تکان مکن اسم تو علی است گفتم
بلی گفت اسم پدر تو فاضل است عرض کردم چنین است یقین کردم
که او در بین شام و مصر و اندلس با من بوده که مرا آشنا است

گفتم یا

وحده لا شریک له
محمدا عبده و رسوله

گفتم یا شیخ از کجا دانستی اسم من و پدر مرا فرمود در شهر صاحب الامر سلام الله علیه
بمن خبر دادند و من مأمورم ترا بجزیره خضراء ببرم پس من خوشحال شده
که اسم من در میان ایشان مذکور است و عادت ایشان بود هر وقت
می آمد سه روز بیشتر نمیماندند این مرتبه یک هفته ماندند تا جائیکه آورده
بود کالا تسلیم ایشان نمود و خطوط را از ایشان گرفت چنانچه عادت ایشان بود پس
عازم سفر شد مرا با خود برد شانزده روز میان دریا سیر میکردیم
روز شانزدهم دیدم آب دریا سفید شد شیخ محمد صالح حسینی گفت این
بحر ابیض است و در اینجاست جزیره خضراء و این آب اطراف آن
جزیره را مثل حلقه فرا گرفته است چون کشتی دشمنان و مخالفان وارد
این دریا شود غرق میشود هر چند در نهایت استحکام باشد و از برکت
مولای ما صاحب العصر و الزمان است پس قدری از آن آب آشامیدیم
دیدم مثل آب فرات است از بحر ابیض گذشتیم بجزیره خضراء رسیدیم
از کشتی بر آمدیم داخل در جزیره شدیم و دیدم قلعه ها و دیوارها و برجها
و نهرها و درختهای بسیار مثمر بانواع میوه ها و بازارها و خانه های آبادی
متعدده دیدم و اهلش در بهترین زی و لباس بودند دل من از
شادی پرواز میکرد شیخ محمد بمنزل خود برد و استراحت کردیم از آنجا بمسجد
جامع بزرگ برد جماعت بسیاری در آن مسجد دیدم و در میان ایشان
شخصی را دیدم با سکینه و وقار که وصف او را نتوانم نمود مردم او را
سید شمس الدین محمد عالم میگفتند و از او کسب علوم میکردند و فروع و اصول
از آباء و اجداد مقدسه امام علیه السلام تا ایشان خبر میدادند چون بمسجد او رسیدیم مرا بپهلوی
خود نشانید احوال مرا سؤال کرد و فهمانید که شیخ محمد صالح حسینی
بامر ایشان مرا باینجا آورده و در پهلوی مسجد محلی معین فرمود
برای استراحت نمودم پس وقت تغذیه متوکل من آمد از نزد
که تو بجائی حرکت مکن که سید شمس الدین با اصحابش بملاقات تو
میآیند پس چیزی نگذشت تشریف آوردند غذا طعام آوردند
چون فارغ شدیم سید بمنزل خود رفت هیجده روز آنجا ماندم در اول جمعه

که با او نماز جمعه را خواندم دیدم سید بقصد وجوب خواند چه سید هم
فرموده که چون تمام شرائطش موجود است پس در خلوت سؤال کردم
آیا امام حاضر بود که نیت وجوب کردید فرمود نه ولکن من نایب
خاص آن حضرتم عرض کردم آیا امام را دیده اید فرمود نه دیدم
لکن پدرم از من نقل کرد که سخن امام را میشنید و شخص امام را
نمیدید و جدم سخن امام را میشنید و شخص امام را هم میدید
بعد سید فرمایشاتی کرد در خواست دست مرا گرفت تا خارج
شهر رو بطرف باغستان دیدم بساتین کثیره نهرهای جاری
انواع فواکه و میوه ها در بین سیر مرد خوش سیمائی دیدم که
دو برد سفید از پشم در بر داشت بر ما سلام کرد مرا از هیبت او
خوش آمد پرسیدم از سید که کیست فرمود بالای این کوه
بلند که می بینی جای نیکوئی هست و چشمه آبی در آن جا است از
زیر درخت شاخهای بسیاری دارد در پیش آن درخت قبه ای هست
این مرد با رفیقش خادم آن بقعه است و من در هر روز جمعه صبح
بآنجا میروم در آنجا امام را زیارت میکنم و دو رکعت نماز بجای
میآورم و ورقه در آنجا پیدا میکنم که در آن ورقه نوشته است آنچه
که باو محتاجم هرچه در آن ورقه هست عمل میکنم تا جمعه دیگر و سزا
که تو بان بقعه روی و زیارت نمائی حضرت حجة تو مثل من پس رفتم
بان مکان رفتیم آن خادم در آنجا دیدم اهله مرا با سید دیده بود
خیلی اکرام کرد من را و از برای من نان و انگور آورد من از آن بقعه
خوردم و از آن چشمه آب نوشیدم و وضو ساختم دو رکعت نماز خواندم
از آن خادم پرسیدم آیا شما امام زمان را دیده اید گفت
دیدن ما ممکن نیست و ما اذن نداریم خبر بدهیم با هر کس از
ایشان التماس دعا کردم دعا کرد داخل شهر شدیم رفتیم در خانه
سید شمس الدین بمن گفتند سید بخانه شیخ محمد رفته که صاحب جمعه
تا بود پس رفتیم خانه شیخ محمد تفصیل رفتن بالای کوه را برای
او گفتم و شرح سید از او نمودم گفت سید دامام هیچ بدر

فاصله

فاصله است و او نایب خاص امام زمان است در اینجا من
اجازه گرفتم که بعضی از مسائل سؤال کنم نود مسئله سؤال کردم من
جمعه دیدم که نیمه ماه واقع شده بود چون از نماز فارغ شدیم سید
در مجلس نشست از افاده ناگاه صدای غوغائی شنیدم از سید
سؤال کردم چه خبر فرمود اینها امراء عسکر ما هستند که در هر جمعه
ماه سوار میشوند بانتظار فرج استغاثه میکنند من اذن گرفتم
آمدم بیرون دیدم جماعت بسیاری هستند همه تسبیح و تحمید و تهلیل
میگویند و دعا میکنند فرج امام زمان را برگشتم مسجد سید فرمود
دیدی عسکر ما را عدد اینها سیصد و سیزده نفر دیگر باقی
مانده عرض کردم فرج چه وقت است فرمود علمش نزد خدا است
شاید خود امام هم نداند ولکن از امام هم علامات است از جمله
سؤالاتی که از سید جلیل حسن نمودم عرض کردم آیا مؤمن خالص
ممکن است که امام زمان را ببیند فرمود دیدن از برای هر مؤمن
مخلص ممکن است که امام را ببیند و نشناسد عرض کردم فرمود
من من از جمله بندگان مخلص آن حضرتم در اینجا ندیدم امام
دو مرتبه دیده یکی روزی که مرتبه اول بسامره مشرف شده
رفیقان تو پیش رفتند تو عقب ماندی پس بنهری رسیدی که آب نبود
در آن وقت سواری را دیدی که اسب شهبا سوار است و در دست او نیزه
بلندی بود که سر آن آهن دمشقی بود چون او را دیدی ترسیدی
آن سوار نزدیک آمد فرمود مترس برو که رفقای تو انتظار تو را
در زیر درخت خاطرم آمد عرض کردم بلی چنین بود مرتبه دیگر
از دمشق میرفتیم باطراف اندلس با شیخ اندلسی از قافله بازماندی
بسیار ترسیدی پس سواری را دیدی که پیشانی و دستهای او سفید بود
و در دستش نیزه بود فرمود برو و نترس برو بسوی قریه که بجانب راست

توست سبب بلاد در زد ایشان نخواب ایشان بلاد از مذهب خود
خبر بده نقشه بکش که ایشان با اهل و شهرهای چند که در جنوب و شرق
واقعند همه مؤمنان مخلص اهل بیت علی ابن ابی طالب و
ائمه معصومین اند ای پسر فاضل آیا حق بود عرض کردم علی بن
عرض کردم امام حج میکند (اکثر همه ساله) فرمود ای پسر فاضل
تمام دنیا بجهة مؤمن یک گام است بلی حج میکنند در هر سال و
زیارت میکنند بلاد آن بزرگوار خود را در عراق و مدینه و طوس
و در ممکن در زمین ما   پس فرمود ای پسر فاضل زود برگرد
بسوی عراق و در بلاد مغرب اقامت مکن علی ابن فاضل
گفت بر درهم ایشان نقش بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی
ولی الله محمد ابن الحسن قائم بامر الله سید یحیی درهم از آنجا هم
بمن مرحمت فرمود بجهت برکت انها را نگاه داشته ام پس سید مرا
با آن کشتیها که آمده بودم برگرداندند تا آنکه رسیدیم بان بلاد
از بربر که اول با آنجا داخل شدم پس از آنجا متوجه طرابلس شدم
از آنجا با حاج مغربی بمکه رفتم و بعراق برگشتم حال میخواهم مدت
عمر خود در نجف بمانم علی ابن فاضل گفت ندیدم در آنجا احدی
از علمای امامیه را نام ببرند مگر پنج نفر را سید مرتضی موسوی
شیخ ابو جعفر طوسی محمد ابن یعقوب کلینی شیخ صدوق محمد ابن
علی ابن بابویه شیخ ابو القاسم جعفر ابن سعید حلی محقق
رحمه الله علیه ثقة الاسلام نوری فرموده این حکایت را جمعی از
علمای اعلام نقل فرموده اند علامه مجلسی مجملا نقل فرموده میرزا
میرزا عبدالله اصفهانی در ریاض العلما آخوند ملا کاظم هزارجریبی
تلمیذ علامه بهبهانی در مناقب خود از خط شیخ احمد محمد ابن مکی
شهید اول نقل فرموده عالم جلیل شیخ اسدالله کاظمینی در اول
مقابس در ضمن مناقب محقق صاحب شرایع میفرماید رئیس
العلماء حکیم الفقهاء قدوة العرفاء المنوه باسمه و علمه فی قصة جزیرة
الخضراء

بعضی [illegible]

بعضی شبهه کرده اند که سنا ما مسیح و غیره ... کتاب کیمیا استعمال
تمام منقول میبرد لیباجی مینشد طول و عرض دریا را تشخیص
داده اند عرض طول آن را بحر یونس منند مگر تا خطه شمالی رشت
اند شرق و غرب عالم را که طرح کرده اند تا کنون رحمت جزایر و
بلادی و واقف نشده اند علاوه ملکی مستحضر بلاد عظیمه
نه بینند و اطلاع پیدا نکنند جواب قادر علی الاطلاق الجبار
بخواهد میکند او لا یشعرونه اذا قرأت القرآن جعلنا بینک
و بین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجابا مستورا چنانکه در حدیث
روزی ابوبکر در خدمت رسول بود ام جمیل خواهر ابوسفیان آمد
آنحضرت تنفر ورزید ابوبکر عرض کرد از این مکان کنار و
فرمود او مرا نبیند ام جمیل آمد نزد ابوبکر پرسید گفت محمد را
ندیدی ابوبکر گفت نه پس برگشت   داستان شب غار
هم به تاغ اینم که صحیح قرآن در بستان او بلامور خفی شعبه وسنی
نوشته اند که شاه دستخط از انظار مخفی مانده و خواندیمانه
علم خداوند در مدت ... دیده شده یکمرتبه زمان معاویه
شخصی که از بی رابغ شتر او رفت معاویه ... صحیح ... گردید
بعد باز دید سید اسکندر القزوینی در صحاح کهف ... کتاب
سماء والعالم مجلسی از ... نقل شده حالهم در ارض و بلاد که ...
یکی از علمای عامه نقل فرموده که او گفته است که بلد مهدی ...
نیکو و محکم بنا کرد او بلاد مهدی فاطمی قلعه ... و ارز ...
از آهن هر دو ... زیاده از صد قنطار ... آن را اینها نمود
... فاطمیین اخبار ... شهر ... در شرقیه یکی
در مغرب تمام جا ... و جا ... بود از معمور رسیده همه دین
و قضاء امام زمان اند و ائمه ما اوقات معینه میرسند معالم
دینیه بآنها تعلیم میفرمودند و عمر ایشان هر یک هزار سال است
خود ایشان چون پیر از خود میبینند مثل بنده نزد او می
رسند باذن او میرسند و باذن او میخزند در قاموس ...

از کتاب قصه اقالیم

حضرت حجة در توقیع رفیع خود در ضمن اجوبه مسائل اسحق بن یعقوب
که از احوال شیعیان بود فرموده اما الحوادث الواقعة فارجعوا
فیها الی رواة احادیثنا فانهم حجتی علیکم وانا حجة الله علیهم
حضرت عسکری سلام الله علیه فرمود واما من کان من الفقهاء
صائنا لنفسه حافظا لدینه مخالفا لهواه مطیعا لامر
مولاه فللعوام ان یقلدوه وازحضرت باقر روایت شده فرمود
انظروا الی من کان منکم قد روی حدیثنا ونظر فی حلالنا
وحرامنا وعرف احکامنا فارضوا به حاکما فانی قد جعلته
علیکم حاکما فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما بحکم الله استخف
وعلینا رد والراد علینا کالراد علی الله وهو علی حد
فی حد الشرک بالله

تلک الجنة التی نورث من عبادنا من کان تقیا

مجملا بدانم اینها را اساس اصل تقوی است ونُنزّل من القرآن ما هو شفاء
ورحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارا قرآن شفا و دوا است
لکن برای شیعیان اینها که پرهیز میکنند از مناهی و برای غیر متقی خسارت
است البته هر که دوا میخورد باید پرهیز کند والا فایده ندارد
ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین سوره نساء جزو پنجم
ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم
سیئاتکم وندخلکم مدخلا کریما تقوی سیاه را سفید میکند هر
ولیکن معصیت سفید را سیاه میکند ومسخ میکند یعرف المجرمون بسیماهم

ومن یکن ... مریض ... یحذر به الماء الی ... الا
تطهیر دو قسم است ظاهر و باطن ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین
تطهیر ظاهر از خبث با آب مطلق است نه مضاف ولکن تطهیر باطن
باخلاص در توحید است و عقاید حقه نه مخلوط بهوا و شکوک باطله
عمده تطهیر قلب است که پادشاه مملکت بدن است الناس علی دین
ملوکهم سائر جوارح مامور و متصرف درآنند است سائس دو قسم است سائس جسمانی
و سائس روحانی پاس حرمت هر دو لازم است باید حرمت هر دو را نگاه داشت
سلطان جسمانی مسلمان و عادل با سلطان جان و ...
عرض کرده است در دفتر نهم ص ١٥٧ و ٥٨١ نوشته ام لکن در غیر مقام
سخط و غضب خدا باید اطاعت کرد عنوان ظاهر و باطن در الکوچی
ص ٧٤٦ هر که ظاهرش بهتر از باطن اوست او دشمن خدا است هر که او
ظاهر و باطنش یکی است مؤمن است هر که باطنش بهتر از ظاهر است
او ولی خداست حیات و عقارب قبرهم از افعال قبیحه و اخلاق
ردیه و اهواء باطله است جلد ثانی مدة ثمان ص ١٣٧ در ریاضات

محرم ...

جهة عدم استجابت دعا عدم تقوی است مجلسی او له والد یا ...

در شرح من لا یحضره الفقیه فرماید در خواص سوره حمد که در اصفهان مشهور است من بالین ... مریض هفت مرتبه یا چهل مرتبه سوره حمد را بخوانند هر گاه شفا حاصل شد چرا او ... اثر ندارد و جای دیگر است تعجب میکنم از مردم که سوره حمد را میخوانند چرا زنده نمیشود و هم مردمان ... متحاملی الدعوة ... است که و من اصدق من الله

و من اصدق من الله حدیثا ... او ... و لعلهم

و ... دیگر مرحوم در فائده ... فرماید ... را اخلاف ... کرده آیا ... استهزا کرده اگر بقول اقرار ... بفعل انکار نموده مرحوم ... در فائده ... فرماید من ... مثلا ... از ... هستند ... لکنه ... از ... و ... آنکه ... ثانی آوردن من در ... همه ... که ... مرحوم در فائده ... امر کبیر عرض میکنم ما از شیعیان ... فرماید ایشان شیعه بودند ... حقیقت ... و من در ... آیا ... شیعه ... و من از ... ما ... حضرت امیر ... شخص عالم ... بود ... آمده بود ... عرض کرده بود که ... جوان ... جواب او در ... بود آیا چه ... ماند ... حکم ... حضرت ... امام رضا سلام الله علیه ... نمود ... جای ... را ... حضرت ... و ... شد ... کنید ... خطر ... شده ... نمود ... و ... شیعیان ... در ... و الحجرات ... علی ... دعوت ... آیات ... الحث علی الاحیاء بالذکر ...

١٣٠٥ ...

سوره زخرف جزو ٢٥ فاما نذهبن بك فانا منهم منتقمون او نرینك الذی وعدناهم فانا علیهم مقتدرون فاستمسك بالذی اوحی الیك انك علی صراط مستقیم در اول این آیه دارد افانت تسمع الصم او تهدی العمی ومن كان فی ضلال مبین

در آخر سوره یوسف جزو ١٣ میفرماید افلم یسیروا فی الارض فینظروا كیف كان عاقبة الذین من قبلهم ولدار الاخرة خیر للذین اتقوا افلا تعقلون حتی اذا استیئس الرسل وظنوا انهم قد كذبوا جاءهم نصرنا فنجی من نشاء ولا یرد باسنا عن القوم المجرمین لقد كان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب ... الیاس ... علی النفس ومنه البؤس ... الفقر ومنه لا باس علیك ... تسلیه ... باخبار ... از امم سالفه یعنی ... عذاب ... حتی استیاس الرسل ... نا ... شدند و ... کردند که ... ایشان ... تکذیب کردند ... نام ... و ... اصلاح ... نصرالله ... ضمیر ظنوا ... رسل ... است ... کاذب شده ... یعنی ... حال ... است

سوره فرقان جزء ١٩ و قوم نوح لما كذبوا الرسل اغرقناهم وجعلناهم للناس آیة واعتدنا للظالمین عذابا الیما و ... رسل جمع ... آنکه ... تکذیب نمودند ... قوم نوح بودند ... تکذیب ... همه ... تکذیب کرده اند چرا که لا نفرق بین احد من رسله در رسالت همه ... از جانب ... خدا آمده اند و عادا و ثمود واصحاب الرس وقرونا بین ذلك كثیرا وكلا ضربنا له الامثال وكلا تبرنا تتبیرا ولقد اتوا علی القریة التی امطرت مطر السوء افلم یكونوا یرونها بل كانوا لا یرجون نشورا ارایت من اتخذ الهه هواه افانت تكون علیه وكیلا ام تحسب ان اكثرهم یسمعون او یعقلون ان هم الا كالانعام بل هم اضل سبیلا یعنی آیا تو ... وکیل و حافظ ... آیا تو قادر بودی ... بلکه قادر ... وکیل ... باشد بر آن

پاکیزه نباید ولقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه
اسفل سافلین جنبه سفلی همان جنبه بهیمیه و حیوانیه است خوردن
خوابیدن شهوت نفسانی سوره محمد ۴۷ ان الله یدخل الذین
آمنوا و عملوا الصالحات جنات تجری من تحتها الانهار
والذین کفروا یتمتعون و یاکلون کما تاکل الانعام والنار مثوی لهم
شکم پرست مانند هر که شب و روز به فکر تهیه غذا و خوردن برید طویله از بهائم

سوره اعراف جزء ۸ یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباسا یواری
سوآتکم و ریشا و لباس التقوی ذلک خیر ذلک من آیات الله
لعلهم یذکرون یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطان کما اخرج
ابویکم من الجنة ینزع عنهما لباسهما لیریهما سوآتهما انه
یراکم هو و قبیله من حیث لا ترونهم انا جعلنا الشیاطین اولیاء
للذین لا یؤمنون

سوره تبارک جزء ۲۹ قل هو الذی انشاکم و جعل لکم السمع
والابصار والافئدة قلیلا ما تشکرون

بسم الله تعالی چون بشر خواست هیچ مخلوقی از وجود جودش محروم نماند پس خلعت
وجود بر او پوشانید و خلق عالم را بر چهار قسم آفرید یکی همه عقل
بدون شهوت مثل ملائکه یکی همه شهوت بدون عقل مثل حیوانات
یکی نه عقل و نه شهوت مثل جمادات یکی مرکب از هر دو مثل انسان لکن
قدرت الله در خلقت انسان تمام کرد در جمع ضدین محال است
و قدرت خدا جمع کرد ما بین عالم پاک و عالم خاک که مراد نفس ناطقه
و خاک باشد فتبارک الله احسن الخالقین کار آفرینش تو نکو کرده ای
فالان انسان اگر به جهات عقلیه عمل کند از ملک بالاتر شود و
اگر به جهات نفس و شهوت عمل کند از حیوان پست تر شود ثم سوّاه و نفخ فیه من روحه
فاذا سوّیته و نفخت فیه من روحی بعد و قبلا خلقت جسم تمام
شد از روح خود دمیدم که عقل و نفس ناطقه باشد و خلقت پاکیزه
بهشت و بهشت سوره حج جزء ۱۷ یا ایها الناس ان کنتم فی
ریب من البعث فانا خلقناکم من تراب ثم من نطفة ثم من علقة
ثم من مضغة مخلقة و غیر مخلقة لنبین لکم و نقر فی الارحام
ما نشاء الی اجل مسمی ثم نخرجکم طفلا ثم لتبلغوا اشدکم و
منکم من یتوفی و منکم من یرد الی ارذل العمر لکیلا یعلم بعد علم
شیئا پس چون انسان از آب و خاک پاک خلق شده پس از ظهور
ماء طهورا فتیمموا صعیدا طیبا مانند مراتب اصلیه وجود
پاک نگاه داشت و گرنه با توبه پاک باید ولقد کرمنا بنی آدم و
حملناهم فی البر والبحر و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا اولاد
انسان را مخصوصا خلق فرمود بخلاف حیوان جهاد است و باید
نجس را زیر افکند و با دهان تلفظ کند از هر جا کثیف و غیر کثیف
و انسان با دست پاکیزه میکند محو رد و دست نجس سراب چراکه
روح انسانی و عقل در مرتبت که از دماغ اشراق میکند پس از سر
از صحبه دنیا نی هر کس و ناکس فرو دنیا ورود و دل سر باید خالق خوش
سجده نماید و دل و اغذیه روحانی که از دماغ و سر اخذ میکند جنبه
مربوط حیوانات آلوده بکثافات است و انسان در میان آنها پاک محفوظ
کذلک اغذیه روحانی دارد که باید از کثافات شبهه و شهوت پاکیزه
باید

سوره روم جزء ۲۱ [illegible] ومن آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجا لتسکنوا الیها [illegible] فاقم وجهک للدین حنیفا فطرت الله التی فطر الناس علیها [illegible] لقوم یؤمنون

سوره ملائکه قبل از بیست من کان یرید العزة فلله العزة جمیعًا
الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه سوره نساء ع
بشر المنافقین بان لهم عذابا الیما الذین یتخذون الکافرین
اولیاء من دون المؤمنین ایبتغون عندهم العزة فان
العزة لله جمیعا جای دیگر ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین
نعم انا العزیز من اراد عز الدارین فلیطع العزیز القهار قال
انی وضعت خمسة اشیاء فی خمسة اشیاء والناس یطلبونها
فی غیرها انی لم اجد وان انی وضعت العلم فی الجوع والناس
یطلبونه فی الشبع انی وضعت العز فی طاعتی والناس
یطلبونه فی ابواب السلاطین انی وضعت الغنی فی القناعة
والناس یطلبونه فی جمع الاموال انی وضعت الراحة فی الجنة
والناس یطلبونه فی الدنیا
حکیم نظام گنجی من قرار دلدام رضا خودم در مخالفت با هوای نفس بردم طلب بلندی
در مخالفت نامش اصل معنی عزت غالب غیر مغلوب و بمعنی رفعت و بلندی
است نزد خدا در دنیا و آخرت

عنوان قارون

عبداد

عبدالله بن ابی سلول در جنگ بنی مصطلق در خدمت پیغمبر بود در برگشت عبدالله
رسیدند بسر چاه آبی با یکی از اصحاب گفتگو شد عبدالله در غضب شد
گفت لئن رجعنا الی المدینة لیخرجن الاعز منها الاذل یقول
خود از بزرگان مدینه بود زید بن ارقم مخفی شنید نزد در غضب شد گفت
ذلیل و خوار و بمقدار توئی بول و فتیله غوث بنت محمد فی عز
من الرحمن غوث محمد عزت است که عزت خدائی است معلوم
میشود که دروغ مسلمان بودی غالب بر دم ظاهر مسلمانیم امیرالمؤمنین
نفرماید الناس عبید الدنیا والدین لعقة بالسنتهم که در مقام عمل
انکار میکنیم الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین الیه
قال ع الاخلاء علقة ما کل با جان داری او لا دنیا طلب کو در عقل
در کتاب ربیعه الکبه با سناد خود از زهری گفت والله ما القیت احدا
افضل من علی ابن الحسین والله ما علمت له صدیقا فی السر ولا عدوا
فی العلانیة میگوید تعجب اقسم ببب من تفهیم از زهری سید الساجدین که
در باطن و نهان و نه دشمنی در ظاهر گفتم چگونه میشود این گفت لانه
لم ار احد وان کان یحبه الا وهو لشدة معرفته بفضله
یحسده ولا رأیت احدا وان کان یبغضه الا وهو لشدة
مداراته له یداریه یعنی ندیدم احدی را و لو اکه دوست میدارد
مگر اینکه از شده معرفت او بحضرت حسد میبرد بان حضرت یعنی
شدت معرفت بفضائل آن حضرت و نه دیدم احدی را اگر چه او
دشمن داشت حضرت را مگر اینکه با آن حضرت مدارا میکرد بجهت
شده ملاطفت حضرت با دشمنان رسالتی و سکن تعبیر کرده
با دوستان مروت با دشمنان مدارا مطهرا من اطهر الجمل و سر القیح
ابو در ربیعة نقل میکند لذا ما سیاه برای ابی عبدالله گفته شد سید الساجدین
انک ابر الناس ولا تاکل مع امک فی قصعة وحد وهی ترید ذلک
فقال علیه السلام اکره ان یسبق یدی الی ما سبقت الیه عینها فاکون
عاقا لها بس مقرر فرمود روپوشی بر طبقها گذارند که خیر شد از شخوم ادرار
سر بوش میل میفرمود که در یک ظرف با مادر غذا خورده باشد میل مادر

[illegible]

بسم الله سوره انفال جزو نهم یا ایها الذین امنوا لا تخونوا الله
والرسول و تخونوا اماناتکم وانتم تعلمون واعلموا انما اموالکم
واولادکم فتنة وان الله عنده اجر عظیم شان نزول ایه
پیغمبر اکرم ص یهودیان بنی قریظه را بیست و یک شب محاصره فرموده بود
پس انها دست صلح دراز کردند بطوریکه با برادران انها بنی نضیر
پیغمبر صلح کرده بود با بنی قریظه هم صلح فرماید پیغمبر اینطور را فرمود از صلح
که اموال شان را بگذارند بروند با ذرعات واریحا شام بطور بنی نضیر
فرمودند باید شما در حکم سعد ابن معاذ باشید عرض کردند پس ابو لبابه بمن
بفرستید بیاید نزد ما چون او همیشه مرد بود در میان ما با صلح و
داشت و ملک و عیال و اولاد او هم نزد ماست با او مشورت کنیم
حضرت فرستاد بنی قریظه با او مشورت کردند که آیا نازل شویم بحکم سعد بن معاذ
بانه فاشار ابولبابه بیده الی حلقه انه الذبح فلا تفعلوا یعنی سعد
خواهد حکم کرد که همه شما را سر ببرند خیانت کرد با خدا و پیغمبر چونکه رای
پیغمبر در حکم سعد بن معاذ بود جبرئیل فورا خبر آورد که ابولبابه خیانت کرد
ابولبابه گوید من از منزل آنها بیرون نیامده بودم فهمیدم خیانت کرده ام
پس از آنکه نازل شد ابولبابه آمد خود را بست بیکی از ستونهای
مسجد گفت بخدا قسم نخواهم از طعام و شراب چشید تا توبه ام قبول شود
بهفت شبانه روز مانده غش کرد افتاد بعد تاب الله علیه از جانب پیغمبر
آمدند خبر توبه اش قبول شد گفت لا والله قبول است پیغمبر تشریف آورد
مرا باز کند پیغمبر تشریف آورد او را باز کرد ابولبابه عرض کرد از تمامی توبه من
این است که هجرت کنم از خانه طائفه خودم که آنجا معصیت کردم و تمام
خودم را خلع کنم از اموال خودم پیغمبر فرمود ثلث تصدق بده کافیست خودت را
معنی آیه یعنی خیانت نکنید خدا را بترک فرائض و پیغمبر را بترک سنت
وطریقه پیغمبر واو و تخونوا عاطفه خوانده اند که لای ناهیه را سر
او هم در عمر در آمده مجزوم کرده و تخونوا هم خوانده اند انهم اذا
خانوا الله و رسوله فقد خانوا اماناتهم چو ترک نهی از دین و صالح
کردن فقد خان الله و رسوله

سوم زود

هو الذی ارسل رسوله بالهدی ... آیه در سوره حج آیه ۲ اذن للذین
بسم الله ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و صلوات
و مساجد (البیع للنصاری) (الصلوات کنایس الیهود) قیل المراد
بالصلوات المصلی کما قال الله لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری ای لا تقربوا
اول آیه اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر
الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق الا ان یقولوا ربنا الله ولولا
معرکه تنکه هجرت کردند حبشه نزلت فی المهاجرین و جرت فی آل محمد
اما الله الان یجری الاشیاء باسبابها ولو خدا اگر چه کار را باز به اسباب عادیه
میکند نه خارق عادات الا در موقع معجزه و از دو صد سال است ملاحظه میشود که خلق
هم و قبله مقدمات کارها درست محکم کرده قهرا نتیجه میگیرد دارد تا به هم در اختیار
خدا هم جلوگیری نمیکند باز دارد اذا اراد الله بعبد خیرا هیأ اسبابه چنانچه صاحب
تاریخ جرجی زیدان منشی الهلال در باب آغاز اسلام و تجنیس اعراب در اسباب
پیشرفت مقاصد اسلام چند چیز بوده که نزدیک بشود [illegible] مسخر کنند
نخستین چیز یکه اسباب بود در فتوحات مساعدت نمود که اسلام بود که در عقاید
دیانتی خود که اسلام شده بودند [illegible] بودند اعتقادشان بقضا و قدر الهی
بود که آدمی تا مرگش فرا نرسد مگر [illegible] فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون
هر گاه هنگام ساعت مرگش رسید اگر چه در [illegible] باشد ناچار زندگی تو وداع
خواهد گفت و هم اگر تا خیر دارد ابدا او تا قدر زنده رسد اگر چه در زیر شمشیرها باشد
چنانچه امیر فرمود ای تو [illegible] همین باعث شجاعت ایشان بود در
جنگهای بزرگ نامهایشان تا امروز باقیست و حال آنکه لشکریان
جز عده ای [illegible] طعام [illegible] درست نداشتند و آلات جنگ
ایشان نیزه بود که [illegible] شمشیرها [illegible]
یک سبب دیگر همین بود که مردمان عرب [illegible] بودند [illegible] که با درشتی
معیشت

معیشت خو کرده و هیچگاه از تنگی و تشنگی باک نداشتند بعضی قسم
در انواع خوردنشان که غالباً از جنگ و غیره در زرع و گیاه بود عادی
شده بودند و کذالک شترها است که در تشنگی و گرسنگی تحمل و عوض دارند که برای
اعراب هیچ چیز در سواری شتر نیست بمنزله کالسکه و اسب سواری است
آنها با تشنگی خود میزدند و ایشان غذا در سایه او آسایش میکردند
در جنگها آذوقه و خوردنی بجهت لشکر نمیدادند مگر اینکه مختصری اگر
گرسنه میشدند [illegible] و جنگ [illegible] آورده میخوردند
غذاها بسیار ناگوار [illegible] بود خصوص در ظرف [illegible] و جاهلیه
گوشت سوسمار و حیوانات وحشی و [illegible] گوشت خام و میوه جنگ میخوردند
بخلاف سایرین از روم و عجم و غیرها که هیچ ملک بجنگها نتوانند رفت
الا با آذوقه بسیار و بارهای گران و اسباب و آلات که جز [illegible]
با عرابه ها نتوان الی غیر ذالک چارپا میخواهد یا [illegible] میخواهد
انگلیس در جنگ با اعراب نمود در ۱۸۸۳ که از مصر نیل بود از [illegible]
[illegible] خرطوم [illegible] شد [illegible] که میگوید خودم دیدم
با بارهای گران و [illegible] و گوسفند [illegible] و [illegible] و
ظرفهای آب خیمه ها آسایش علیق اسبان عده لشکر هزار نفر بود [illegible]
نفر ولی چهار هزار شتر حمل ایشان مینمود با جمع بسیار شتربانان
و غیره میکرد الان اما اعراب [illegible] از همه [illegible] هر یک نان
درست خشک [illegible] روانه میشدند سیوم مهارت ایشان در سواری
و تیر اندازی و همت و تعصب [illegible] چشم همه [illegible]
که با تیر زنند غلبه با ایشان میشد چهارم مردان شجاع و دانا
کمی در میان ایشان پیدا شده بود مثل [illegible] المصطفی

و حمزه بن عبدالمطلب و خالد بن ولید و سعد بن ابی وقاص که لوازم
سرداری در ایشان جمع بود و هم در تدبیر عمرو عاص ابوسفیان عمر بن
خطاب و معاویه که در عالم تمدن بزرگان عالم با ایشان مقابل
نرسند چنانکه فرنکلین نه بسمارک و گلادستون مثل زوندی
که بعد از ۳ با اسلام انبیا خوشوقت شد حتی مثل ابوسفیان را با آنهمه
خیرگی با بعد حضرت عفو رحمه فانه ای ابوسفیان قرار داد و قتیکه
از طائف و اطراف غنیمت بی شمار آوردند برای تالیف جانهای عرب
فرمود چنانکه در فصل تالیف قلوب خواهم نوشت

سبب دیگر از برکت اسلام اتفاق ایشان بود که آئین اسلام با اتفاق
برقرار و مستقر شد بحکم و اعتصموا بحبل الله جمیعا نسبت به یکدیگر و یک
رنگ و یک پیشه و احکام اسلام و اخوت دین با کمی قوت غلبه کردند
بر کاسره و قیاصره که بزرگترین ممالک روی زمین بودند و عده قوت
اسلام بقدر قوت ایشان نمیشد کم من فئة قلیلة
کذالک چنان عقد اخوت در بین اصحاب لشکریان محکم و استوار شده بود
که هر یک کشته میشدند اعضه عیال و اطفال ندانستند چرا که برادران دینی
دیگر از خود ختم و و جنگجو بودند کفالت باز مانده گان او را از پدر و برادر
مثل فرزندان خود بزرگترین عبادات میشمردند یتیم نوازی بود و بزرگتر وصیت
لیس بود اله الا فی الایتام و هم از بزرگترین عبادات تنخواه بوده مثل
فرضیه صلواة که همت گماشته بودند در زمین الاسلام کنند
مذهب ایشان بود تا کشته شدند به جنت میروند چنانکه دلالت میکند
برای معنی گفتار و کردار ایشان در ضمن فتوحات ایشان مثل اینکه
در جنگ

در جنگ قادسیه رستم سردار عجم با مغیره سردار عرب گفت شما را در این جنگ
و لشکرکشی [illegible] مطلب ابدا آنچه نخواهد بود تمام گشته جز آنچه مغیره گفت
آرزوی ما شهادت است و فی الشهادة سعادت ما است چرا که کشتگان ما که
بزدان که گفت ابدا بهشت خواهند رفت و کشتگان شما هم از شما بدوزخ خواهند
رفت بعد باقی مانده گان ما باقی مانده گان شما خواهند غلبه کرد و مثل
سخن عبادة بن الصامت با مقوقس پادشاه اسکندریه گفت و قتیکه او را از
انبوه و زیادی لشکر روم ترسانید و تهدید نمود که شما را توانائی آن
که با لشکر روم در افتید عبادة فرمود آن ای مقوقس ما را از زیادی لشکر روم
مترسان بجان خودم ما را از زیادی لشکر و کشته شدن باکی نیست
هر که ما را عزت دنیا و آخرت در کار هر که در نظرش خوار و خفیف
است حکم انچه گوئی حق باشد بخدا قسم ای مقوقس ما را در حالت از غنیمت
و حرص زیاد است و حرص کشته شویم در راه خدا و رضوان خدا که اجر او
که آن محبوب ما است مقرب تر و پسندیده تر خواهیم بود بهر حالت ما را با
جنگ شما در هر طرف نیکی و نفع با ما است اگر کشته شویم شهادت یا ظفر
و الا غنیمت میبریم و دنیا مال ما خواهد بود و شما خسر الدنیا و الاخرة
و باک کشته شدن تو بیشتر حرکت داریم بلی انها آخر آیه و لا تحسبن
خوانده اند و شهدای احد بود دیده اند بلکه جمعی از آن شهدای
احد حنظله غسیل الملائکه شب زفاف بود به یکبار ترسانید رجا
گفت بعد از ۳ در جنگ و می دید جنت و عیش آمد و کشته شد
از جمله حرفهای عبادة مقوقس را پاسخ میدهد که هیچ یک از ما نیست الا آنکه
همه روزه از خدا تمنای شهادت میکنیم و اهل و اولاد که نتیجه دنیا
بخدا سپاریم آنچه مالداریم از خلف و مخلفی ما بعد از ما باشد اگر تمام دنیا هم
از ما باشد بیش از آنکه در دست داریم محتاج نیستیم که گاه

که شخص مسلمان پدر و برادر و اعمام خود را از مشرکین میکشت و هیچ باک نداشت
ولی البته میان هر قومی مکث و مدد در شعبه وارد [illegible] بعضی از قبائل
صرف برای دنیا و مطامع دنیوی اسلام اختیار کرده بودند چنانچه شاهد کار
پس از غزوه حنین و طائف که مال و غنائم بسیار بدست آمده بود
[illegible] ایشان رسول خدا را سوار شد مسلمانان در عقب او از هم صدا
میزدند یا رسول الله غنائم ما را از شتر و گوسفند و غیره تقسیم فرمای های
اصرار میکردند بقسمیکه در زیر درختی حضرت را ملجاء ساختند که عبای
از کتف مبارک اختیار بربودند حضرت بمردم عبای مرا پس دهید والله
اگر شماره درختان تهامه غنیمت بما رسد تمام آنها را در میان شما
تقسیم خواهم نمود تا بدانید که من نه بخیلم نه دروغگو و نه ترسو هستم
با یک جهت دیگر اما لذت ظفر و بردن غنائم ایشان را حریص و خیره
کرد چنانچه دلالت بر این دارد فتوحات ایشان در سمت [illegible] که
بجهه آنچه همراه و فراوان نعمت [illegible] رغبت و اهتمام تمام نمودند کذالک
غالب جنگهای ایشان در آغاز اسلام و جانب شام بغارت شبیه تر بود
تا بجنگ [illegible] در یک بلدی مشغول غارت میشدند که نظر بفتح
نمانده بشد ضمناً مفتوح شد چه خوب مغتنم میکردند چنانکه در فتح شام
مدتها در خارج دمشق مشغول غارت بودند از متعلقات بعیده آن
بکلی همه حمله نبردند بشام بلکه مدتها در حدود شام بودند
مشغول بودند
جهت دیگر که عرب بر روم و عجم غلبه کرد که قبل [illegible] سوم
اتفاق در خلع رومیان و عجمیان بود که تشنه از بغض و عداوت
که در میان رعایا و فرمانفرمایان مملکت فراهم شده بود اخلاق
ایشان هم فاسد شده بود بقسمیکه لیاقت استقلال نداشتند بودند
لاجرم کرم خود در حق هم یافت [illegible] استقلال شد
[illegible]

کذالک رومیان اگرچه سابق عرض شد علت نامه ها انکار بود که عرب بر رسول اکرم
تا هموار جرئت حیف و نیز لذت فتوحات و خیره بیاوردن غنائم در خیلها چه
انکه آدمی اگر در کاری توفیق بهم رسد و سودی ببرد اگر تا پایه در آن ثلاثه
صرف کند سهل میشمارد علت و سبب دیگر عدالت و مواسات بود که اسلام
رانیها بود و خود را از رعایا تری عظیم داشت که بسبب نفوذ کلمه اسلام میشد که رعایای
روم و عجم که در تحت فشار و ظلمهای فرمانفرمایان ایشان بودند داد طلبانه
خودشان میامدند در تحت اقتدار مسلمانها و خود را سلوک تهذیب نوشته بود
در سفر جنگ چه انکه وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله همیشه این بود که ابوبکر از
قول رسول الله باسامة بن زید حارثه [illegible] روزیکه لشکر اسلام بسوی شام
کوچ میداد گفت ای اسامه البته تا ترا باید از خیانت و غدر و تجاوز از
حد پرهیز کنید و کشتگان را مثله نکنید کودکان خورد سال و پیرمردان سالخورده
و زنان را بقتل نرسانید درختهای بار در قطع ننموده و نسوزانید نخلها را
ضایع نکنید گوسفند و گاو و شتر را بغیر از رضای خدا ذبح نکنید مردمان
صوامع ایذا نرسانید متعرض نشوید در تمام طبقات از رفیع و وضیع حکم
خدا بالسویه و مواسات بود چنانکه عمر خطاب با پادشاه غسان جبله
ابن ایهم همین معامله نمود از جبله در زمان خلافت عمر با سوارها و پیاده ها
خود بعد از ایمان آوردن آمد بمدینه مردم استقبال کردند عمر خیلی خوشحال شد
مردمانیکه برای تماشا و نظاره آمده بودند دیدند عجب جلالی دارد زیرا که تاج
[illegible] بجواهر طلا و دم اسب [illegible] کرده جبله با تاج مرصع بجواهر [illegible] بود
چشم ها خیره درشت با تمام این ابهت و سلطنه عمر از اجرای حد و قصاص از او
نگذشت و مطلب چنان بود که در موسم حج در هنگام طواف مردی
از بنی فزاره پا بر دامن جامه زرین جبله آمد جبله در خشم مشت بر دماغ او
زد که دماغ او را شکست عمر هم در مکه بود مرد فزاری بعمر عارض شد

غسان

عمر جبله را خواست گفت این چه کار است که تو کردی گفت این مرد عمدا پا خود بالای
زیر جامه من گذارد و حرمت مرا نگاه نداشت حتی گفتم اگر نبود حرم
کعبه هر آینه شمشیر خود را میان دو چشم او میگذاشتم بلکه سرش را پاره پاره
میکردم عمر گفت بر جنایت خود اقرار کردی یا باید این مرد را از خود راضی
و خوشنود کنی یا خواهم آن مرد را امر کرد که بینی ترا از تو قصاص کند جبله
در خشم شد گفت چگونه خواهد بود آنکه من در رتبت با فقیری مساوی باشم عمر
گفت اسلام تو را با او مساوی نموده حکم اسلام بر عالی و دانی یکسانست
جبله دید از حکم عمر را علاج نیست نتوان پیچید فرار کرد بجانب قسطنطنیه
و مرتد گشت یکی نصرانی دیگر بنصرانستان بیاید بود در جنگ
شام ... که سردار کل لشکر شود و از این قسمت بود آنکه در قحط که پسر عمرو
عاص او را زده بود قحط آمد به مدینه عارض شد که عمر به طلب عمرو عاص را
با پسرش حاضر کردند تا تازیانه بزند بجهت قحط داد فرمان داد تو هم بزن مرد
قحط چندان که عمر گفته بود زد حتی میخواست عمرو عاص را هم بزند عمرو
گفت پسر مرا زده من که نزده ام مرا چه گناه است عمر گفت این از پسر عاص
از کدام زمان بندگان خدا را غلامان خود نمیدانید و حتی در صورتیکه
مادرهای ایشان آنها را آزاد زائیده و حال آنکه عمرو عاص از بزرگترین
امرای لشکر بود که فتح شامات بر دست او و خالد ولید شد جال
الله در سنه ۱۳ هجری در آخر خلافت ابوبکر جنگ عظیمی در یرموک واقع
که ما تبوک میخوانیم تعریب است یرموک نهریست در ناحیه شام جاری و به نهر اردن
که آب نیل در آن جاری شده به دریاچه طبریه میریزد در ساحل آن آب
این جنگ بزرگ واقع شد که سبب فتح آن رشادت و کیاست و تدبیر
عمرو عاص شد چون رومیان تاخت و تاراج عرب را شنیدند خود
در اطراف شام و حرام و دنباله ایشان را دیدند تمام قوای خود را
در یک جانب جمع کردند که اعراب یکباره از پای درآورند و لشکر
اسلام در اطراف شام و عراق پراکنده بودند عمرو عاص گفت
تدبیر آن

تدبیر صواب اینست که در یک جا جمع شویم والا یکان یکان مغلوب خواهیم بود
نوشته را ابوبکر همین جواب آمد لشکر عرب را از اطراف جمع کردند در
زمین یرموک عدد سپاه رومیان دویست و چهل هزار بود و عدد لشکر
اسلام پنجاه هزار سردار لشکر خالد ولید بود در وسط لشکر خطبه
خواند مردم را به پایداری و دستواری تحریص و ترغیب کرد لشکر را چند
فوج قسمت کرد هر فوج را بجانبی و بسرداری سپرد تا آن روز جنگ
افواج در میان عرب نشده بود که بطریق رومیان جنگ نمایند مشغول جنگ
بودند خبر وفات و رحلت شدن ابوبکر رسید مع ذالک سرداران روز
بدادند چرا که میدانستند اسباب شکست و را از جانب لشکر خواهد بود
اگر در این جنگ شکست خورند تمام فتوحات شام بهدر خواهد رفت
چنان بسختی رزم دادند حتی زنهاشان با چوبها جنگ کردند با اینکه
فتح و فیروزی با مسلمانان شد تمام بهره ها را از ممالک شام بهره مند
شدند که مقدمه تمامی بهره ها بود حتی فتح و فیروزی ایشان را بر لشکر عجم
در وقعه قادسیه در عراق از همین جنگ بود اگرچه خیلی طول کشید و
لشکر عجم ترس پیدا کرده بودند که عاقبت مغلوب شدند ایمان یعنی
اسلام آوردن جبله بن ایهم پادشاه غسانیان که در حدود شام اقامت
داشتند از همین مقدمه شد و هم فتح بیت المقدس نیز خلاصه فتح دین محمدی
مسلمانان را در فتح دلیرتر ساخت و مساعدت نمود مگر اینکه آئین و عقیده دیانت
در دین و مذهب بس توانائی تن و زورشان که بواسطه راست کردن دیانت
پای گرفته و ملکه شان بود و هم عدالت و مواسات و بدالله از صفات
برجسته ایشان بود لاجرم ده سال نکشید که ممالک شام و فلسطین
و مصر و روم و عجم و عراق را مفتوح و متصرف شدند در زمان عمر
بعد از عمر خلافت که بعثمان رسید فتنه برپا شد تا عاقبت او را کشتند
در مدینه قتل

بعد از عثمان اختلاف شد بعضی امیرالمؤمنین علی را ترجیح میدادند مثل اهل مدینه و اهل مصر
اهل بصره مقصودشان طلحه بود اهل کوفه زبیر را ترجیح میدادند اهل مدینه و مصر
آمدند با امیرالمؤمنین بیعت کردند طلحه و زبیر نیز ناگزیر بیعت کردند لاعلاج بودند
بعد مخالفت کرده بمکه رفتند اهل مکه هم بواسطه عداوتی که با اهل مدینه در ابتدای
کار اسلام کرده بودند که شهر پیغمبر بود یاری کردند تا اینکه مدینه را مرکز و پایتخت
قرار دادند که مال التجاره مکه از آنکه منصرف بمدینه شد با طلحه همراهی
کردند در مخالفت با علی رفتند بصره جمعیت فراهم کردند عاقبت کشته شدند کار
ظاهراً با امیرالمؤمنین استوار شد و معاویه ابن ابی سفیان که در شام بود لوای مخالفت
مردم را بسوی خود دعوت میکرد اینها کسانی بودند که پس از [illegible] پیغمبر
و فرو دین با اسلام کردن آنها را ند همه با هاشم رقابت و عداوت قاطعی
داشتند و عده بنی امیه از زمان جاهلیت شماره شان بسیار و لوا با حرب
بعهده کسان بود در تمام جنگهائیکه مشرکین با پیغمبر و مسلمانان نمودند ابوسفیان
و پسرانش معاویه و یزید رئیس و سردار بودند تا هشتم که از هجرت پیغمبر بود
مکه نیز امیه در مکه باز شده انجام ریاست میکردند خاصه معاویه در شام
حکومت داشت از اول در زمان تمام بود تا زمان ابوبکر به او
مقصد هیچ کار نکرد و کار بدین [illegible] امر کرد [illegible] با جنگ با
مسلمانان بطرفی کشید نتیجه آنکه ریشه اسلام بنی امیه اطمینان ندادند
لاجرم عقاید معاویه و یزید گرایش [illegible] تا آخر ظاهر شد بعد از کشته
شدن عثمان معاویه بقدر طلب ریاست بهانه بدست آمد پیراهن
خونین عثمان را بالای منبر کرد بطلب خونخواهی بر ارکان قریش [illegible] و کار
دانایان ایشان را مثل عمرو عاص را بخود جمع کرد و وعده های بسیار
در سنه ۳۷ از هجرت جنگ صفین وقوع یافت

خصوص بجماعت که اتحاد و پیروی امام است در تمام حرکات لیکن ابوسفیان بعد از
مصالحه حدیبیه که روزی بمدینه آمد نماز جماعت را دید که هر حرکتی میکرد آنها نیز
متابعت میکردند رفت به کعب گفت مردم بزرگ است کعبه محمد با این انتظار روزی ما را
خواهد منحرف کرد کار از جنبه بالا خواهد گرفت   خاصه در آن روز تمام امور
منحصر بشخص پیغمبر بود از مال بیت المال چیزی نگاه نمیداشت بعضی زیاد نبود به همه
تقسیم میداد و غنیمتهائیکه بدست مسلمانان میافتاد خمس را میدادند بقیه بلشکریان
همچنین اموالیکه از جزیه در مسجد حاضر میشد بعد از وضع یک خمس تمام را با الویه در
بزرگ و کوچک بنده و آزاد مرد و زن تقسیم میشد بدون دفتر و دیوان نامه
اساس حکومت اسلام همان ذکر شده بود بمعنی همه قوانین اسلام مرتب تا حالا سالم
هزار و هزار رسم و رسم گرفته میشود باز تمام اساس اسلام معطل اسلام ابرار از همه فقیرتر
از همه کار و بیچاره تر   صفات داشتی اذا اصلح الخ   هر که خلیفه میشد باید
پنج شرط باشد علم و عدالت و کفایت و سلامت حواس عشره و قرشی بود
در سیم اختلاف کردند اکثر ایشان [illegible] شرط است [illegible] خلیفه
در عهد ساده کی حکومت اسلام بعد از سوم شخص خلیفه خود مراقب و نگران تمام کارها
حاکم بود که عاملان و حکمرانان از اهل زهد و پرهیزکار بودند محتاج نبودند که کسی
نگران احکام ایشان باشد خلیفه بولایت اموال و املاک و ضیاع و عقار نبود از خود
که حاجت بنوشتن و حساب باشد اگر ضرورت بیامد کاغذ نوشته خود میفرستاد
و بدست خود مهر میکرد   در زمان خلیفه دوم حکم جمعی مقدار عایدات حکومتی بار
شد نخستین کسی بود در اسلام ایجاد بیت المال کرد و خزانه را استوار نمود
در سنه ۴۰ هجرت دوره خلفای معلومه منقرض شد کلیه ادارات
و کارکنان دولت اسلامی منحصر در چند اداره بود اول خلیفه دوم
عاملان سوم حکمرانان ۳ نویسندگان که متولی امر دیوان و دفتر بودند
۴ خدمت گذاران مخصوص که حاجب و دربان خوانند ۵ خازن متولی
بیت المال ۶ قاضیان که در دعاوی و منازعات حکومت میکردند
و خلافت قسم از سلطنت بود در امر دین و دنیا که سلطنت دیگر است نوعی است
که منحصر با امور سیاسی و دنیوی است بعد از امیرالمؤمنین خلافت از دین

مبدل بسیاست کردید خلفاء اسلام تقلید قیاصره روم و اکاسره عجم نمودند
یکنفر نایب السلطنه شد که مباشر کارهای بزرگ مملکت باشد او را وزیر خواندند
یکنفر ناظر با عمال عاملان ولایات و اخبار شد که کیف حالش گویند
یکنفر صاحب دیوان خاتم که فرامین را بمهر خلیفه و خودش امضاء میکرد
که دیوان توقیع نام داشت یکنفر متولی امور املاک و صنایع بود
که صاحب دیوان صنایع گفتند یکنفر متصدی حساب اجزاء و عمله
خلافت و خدمتگذاران مخصوص بود او را صاحب دیوان خاص گفتند
کارها رفته رفته در زمان عباسیان افزوده شد ادارات و فروعات پیدا کرد
هر دولتی از دول اسلام باقتضای احوال خود ادارات در مملکت داخل کرد که
مراتب مذکوره را فروعات و شعبه‌ها پدیدار شد چنانچه و بطور ترتیبی که اکثر الممالک
تأسیس کردند بعضی تقلید وزرا هم چه بنا بود از عواقب خود با خبر داشت ولی
در آن احوال مقتدره وسعت بود امروزه ادارات که بالنسبه یکی بصد افزوده
شده و مالیات دولتی یکی بهزار از آنهای دیگر اداره دولت زیاد بخواهد که تفکر این مملکت
فقیر بیچاره نمیکنند چنانچه خرج و مخارج شده که بخرج جمع اندکی نمیتوانند صلاح کنند
اگر صد چندان هم مالیات بگیرند کافی نیست برای امور ادارات زیاد نخواهد بود اداره از نو
هم تأسیس شود که شبیه از فتور جهات با گزیده که خواهد منتفع شد نقصان روزبروز با خرج آنها
قطع شد از ملح اسباب صد رحم کند آنچه را همین طورها میشود که در زمان ظهور یک کوشش
در اصلاح وارد هم است

مذکور داشتیم که حقیقت خلافت نوعی از سلطنه است سلطنه مطلقه که شامل سلطنه دینی
و دنیوی هر دو هم بود که بمقتضای نظر شرعی که از خدا رسیده حکم میکرد در کارهای عمومی
بخلاف قیاصره و اکاسره که همان نظر عملی حکمرانی داشتند در امور دنیوی
که بزرگان مملکت آن قانون را وضع میکردند تمام مردم را وادار بآن قانون
مجبور میکردند چنانچه حالا هم غیر از سلطنه اسلام همین قسم است در اروپا غیر متعصب

کسی را حق خلافت و سزاوار این نام نبود چنانچه مذکور شد اولا باید پنج شرط دارا و موجود باشد
که یکی از آن شرطها قرشی بودن است که از صدر اسلام هیچ کس جز قریشیان ادعای خلافت نکرده
اگر هم قرشی نبود خودش را قرشی خواند همین حکم محقق اختلاف هم در این شرط پیدا شد
ولی در تمام ممالک اسلام این شرط را نهایت مرعی میداشتند چنانچه با آنهمه
ضعف و زبونی که در اواخر دولت عباسی واقع شد و چه بسا که از تمام قوی
ایشان را مجرد و معطل ساختند و خود پادشاه دولت نمودند مع هذا خود را
سلطان هم خواندند هرگز بخاطرشان نرسید که ادعای خلافت کنند و بدرگاه
خلیفه تقرب میجستند و خطبه بنام ایشان میخواندند که قانون قانون اسلام است
اول کسیکه از غیر قریش متولی خلافت اسلام گردید سلطان سلیم عثمانی فاتح بود
در سنه ٩٢٣ هجری علمای حنفی در صحت خلافت آل عثمان چهار شرط قائلند که
گویند خلافت را چهار حق هم باشد اول حق شمشیر دویم حق انتخاب
سیوم وصایت چهارم حمایت حرمین پنجم حفظ امانتها اما حق شمشیر
معنی او اینست که مدعی خلافت را باید جمعی لشکر اطاعت او باشند و دعوت را اجابت
کرده بیاری او قیام نموده باشند که هیچکس در دعوی همسری با او نتواند همسری و غلبه
اما حق انتخاب بعد امضاء و تصدیق اهل حل و عقد و آن عبارت است از انتخاب
علماء و بزرگان دولت شان است از اول و آغاز اسلام در مدینه مجلس مشاوره
مهم است که از بزرگان صحابه منعقد میشد بعد از آن در شهر دمشق شهر پایتخت
بعد شهر بغداد از بغداد بقاهره مصر پس بعد از آن بقسطنطنیه منتقل شد اما اینکه
امروز سلطان سلیم عثمانی مصر را که گرفت جمعی از علمای مستبد از اینرو
با جمعی از علمای ترکان همراه خود برده مجلس درست کرد انتخاب او را
سلطنه انتخاب کردند و شمشیر خلافت را بدست او دادند از همان زمان
این مسئله جاری است که باید خلفای عثمانی شمشیر خلافت را از دست علماء گیرند در مقام
ایشان باشد محل این کار در جامع ایوب در قسطنطنیه است اما وصایت
معنی او اینست خلیفه باید وصیت کند که بعد از خود خلیفه فلان است چنانکه
آخرین خلفای بنی عباس متوکل بالله روزیکه سلطان سلیم مصر را مفتوح

مفتوح ساخت خلافت را متوکل از بعد سلطان سلیم وصیت فرمود اما حمایت حرمین
تمام سلاطین عثمانیه جانب حرم میکردند احترام و جانفشانی کلی در حق اهالی آن حرمین
نیز میفرمودند مگر استقلال در دولت و حمایت بتوابان صنعای یمن بود
کذالک هشت سال هم در دولت اعراب وهابی بود اما حفظ امانات مراد
از آن مخلفات پیغمبر است با غنایم آنها که از عهد انتخاب بجا مانده گویند
در استانبول منقول است مانند خلفای عباسی قرار کرده شان با خود بمصر بردند
بعد بقاهره هم اکنون در صندوق از نقره در اوطاق در سرای قدیم در ساحل
بوسفور محفوظ است یکی از آنها ردای پیغمبر است که خلیفه باید بوم جلوس در بر
کند یکی دیگر خاتم دیگر قضیب عصای پیغمبر باشد و گویند تیر ردای همان
برد است که پیغمبر غالبا میپوشید تا بکعب بن زهیر که شاعر مشهور عطا فرموده
و این کعب قبل از فتح مکه پیغمبر را با شعار هجا گفته بود چون سال مکه را فتح کردند
بکعب مدتها متواری بود تا برادرش زهیر نامه نوشته او را نوشت که بدان جمعی از
شعرای قریش که پیغمبر را هجو کرده بودند کشته شدند بعضی فرار کردند و اگر تو
میتوسی اگر زنده ماندن خود حاجت داری بعجله بر فرار کن پنهان خود
را با پیشگاه مبارک پیغمبر رسان چه اینکه هر کس با توبه بدر خانه او رود از
او میگذرد چون کعب از این متعددا واقف و آگاه شد چاره جز پناه ربع با آستانه مبارک
رسول اکرم ندید و پنهان و ناگهانی خود را بحضور مبارک پیغمبر رسانید قصیده
در مدح پیغمبر انشا کرده بود خواند صورت را باز کرد اصحاب خواستند
او را بکشند پیغمبر نهی فرمود که در شعرهایش اظهار توبه و پشیمانی کرده بود
که حتی او را بخشیدند مطلع و مصرع اولش این بود بانت سعاد
فقلبی الیوم متبول متیم اثرها لم یفد مکبول پیغمبر امر
با کرام او فرمود و بردیکه ملبوس خویش بود بوی داد همینها در خانواده کعب بود
تا معاویه از کسان کعب بچهل هزار درهم خرید که معادل یک هزار و
ششصد لیره باشد ۱۶۰۰ بعد از او خلفای بنی امیه و بنی العباس
آن برد را خیلی متبرک و مقدس داشته از یکدیگر ارث بردند
دلی

ولقد صدقکم الله وعده اذ تحسونهم باذنه حتی اذا فشلتم
وتنازعتم فی الامر وعصیتم من بعد ما اراکم ما تحبون
رو بشرح حال ابراهیم عبرت است که خدا وعده خود را در نصرت شما
وقتیکه میکشتید کفار را باذن خدا و یاری او که او را غلبه باشد
تا وقتیکه رسید بد و بد دل و بد خیال شدید و منازعه کردید در بازگشتن
کردن امر پیغمبر در حرکت نکردن از دره و کمین گاه بعد از آنکه نمود خدا
بشما بعد از جرئت محبوب شما بود از نصرت و غنیمت منکم من یرید الدنیا
ومنکم من یرید الآخرة ثم صرفکم عنهم لیبتلیکم ولقد عفا عنکم والله
ذو فضل علی المؤمنین [illegible] القده دنیا گردید که رفتند از غارت
بعضی اراده آخرت که عبدالله جبیر بود با چهارده نفر که ماندند شهید شدند
که خالد بن ولید با جمعیت خود آمد در مرتبه دوم خطا دیدند اول مرتبه او کل میکرد
در رسید تیر با لشکر کردند نکار شدند پس خدا یاری کرد دلی بقرار شما گردانید با آنکه
امتحان کند شما را معلوم شما شد که معذور شدید با کمال خدا عفو کرد شما را والله
صاحب فضل است بر مؤمنین اذ تصعدون ولا تلوون علی احد والرسول
یدعوکم فی اخراکم فاثابکم غما بغم لکیلا تحزنوا علی ما فاتکم ولا ما اصابکم
والله خبیر بما تعملون وقتیکه بالا میرفتید میگریختید و کسی را توجه نمیکردید
وحالیکه پیغمبر شما را از دنبال میخواند که بندگان خدا بسوی من برگردید من پیغمبر خدا
مکافات داد شما را بغم بعد از غم یا غصه تحورید با آنچه از شما فوت شد از فتح
غنیمت و آنچه بشما رسید از قتل و جرحت و هزیمت حضرت با ۴ فرمود
غم اول از کشته شدن است و غم دوم آمدن خالد بن ولید و آنچه
از دست شان رفت از غنایم ثم انزل من بعد الغم امنة نعاسا یغشی
طائفة منکم وطائفة قد اهمتهم انفسهم پس از غم فرستاد خدا بشما امنیت
از جهت خواب بعضی خواب میکردند مثل شیر بعضی را قسم خواب گرفته
بود که زمین می افتادند بیخود تیر خورده آشکار میکردند از نفاق که با
پیغمبر آشنا شد شان بقول مطلب الظاهر بود آمده بودند از ترس خواب
میکردند طایفه اول مؤمنان بودند طایفه دوم منافقان

[illegible]

[illegible]

بسم الله تعالی

در اینکه اسلام پیش رفت [illegible] نکرد مگر اولا بواسطه عقاید مذهبی که [illegible]

[illegible] مجلسی در جلد دوم از حیاة القلوب که حالات خاتم ص و غزوات آن

حضرت است در غزوه احد نمبر ۲۳۲ از علی ابن ابراهیم نقل میکند که این آیه

و لقد کنتم تمنون الموت من قبل ان تلقوه فقد رأیتموه و انتم تنظرون

چون حضرت رسول ص از جانب حق به خبر داد مؤمنان را به ثواب آنها که

خدا شهدای بدر عطا فرموده است در رتبه‌ها از درجات و نعیم صحابه آرزو در شهادت

کردند عرض کردند خداوندا بنما بما جنگی را که در او شهید شویم پس خدا در جنگ

احد بایشان نمود پس برگشتند مگر اندکی که بتوفیق خدا ثابت قدم ماندند

چون برگشتند صحابه شاکی بود که یا رسول الله شنیدیم که کشته شد پیغمبر بود

برگشتیم پس این آیه نازل شد ما کان لنفس ان تموت الا باذن الله

کتابا مؤجلا و من یرد ثواب الدنیا نؤته منها و من یرد ثواب الآخرة

نؤته منها و سنجزی الشاکرین و کاین من نبی قاتل معه ربیون

کثیر فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله و ما ضعفوا و ما استکانوا

و الله یحب الصابرین چه بسیار از پیغمبران قتال کردند با او بودند از ربانیان

و علما و زهاد که بودند بسیار بودند و ما کان قولهم الا ان قالوا ربنا

اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین

یا ایها الذین آمنوا ان تطیعوا الذین کفروا یردوکم علی اعقابکم

فتنقلبوا خاسرین مناسب است علی بن ابراهیم مراد از کافران در این آیه

عبدالله بن ابی است و جمعی با حضرت از مدینه بیرون رفت از جهاد در احد

بین راه از اثنای راه برگشت و اصحاب خود را از رفتن منع نمایند بل الله مولیکم

و هو خیر الناصرین سنلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب بما اشرکوا

بالله ما لم ینزل به سلطانا و مأواهم النار و بئس مثوی الظالمین

زود است بیفکنیم در قلوب کفار خوف و رعب بسبب آنکه شریک قرار دادند خدا را

بچیزی که خدا نفرستاده است بان حجت و دلیل و سلطنتی علی بن ابراهیم گویید مراد

از این کافران کفار قریش اند که بجنگ پیغمبر ص آمده بودند

از سوره رعد و الذین یصلون ما امر الله به ان یوصل و یخشون ربهم و یخافون

سوء الحساب در باب حبال بدر القربة و صلة ارحام در این سوره و آیه دیگر میفرماید اولئک

لهم عقبی الدار جنات عدن یدخلونها و الملائکة یدخلون علیهم من کل باب

سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار قدسی انا الرحمن و هذه الرحم شققت

لها اسما من اسمی من وصلها وصلته و من قطعها قطعته قال ۴ امیر المؤمنین صلوا

ارحامکم و لو بالتسلیم [illegible] من یضمن لی صلة الرحم اضمن له بحب اهله و کثرة ماله و طول عمره

و دخول جنة ربه یعنی قاطع رحم را مرکا لعنه کرده و الذین ینقضون عهد الله من

بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدون فی الارض اولئک

لهم اللعنة و لهم سوء الدار اقد نتیجه و فائده این در عدم مخالفت و عداوت با یکدیگر حفظ

مال و رتبه از کف نرود چنانکه پیغمبر ص فرمود اذا قطعوا الارحام جعلت الاموال

فی ایدی الاشرار هر که خست و ذلت در عداوت و نفاق هر عزت و رفعت در محبت

و اتفاق است رود قیروتاریخ جهانگشای جوینی خوانی و لی امیر ص یکی از عمال خود نوشت

من و الاقارب ان تزاوروا و لا تتجاوروا فانهن یورث الحسد [illegible]

یکی از خواص و خاصیت غضب صبر است که حضرت صادق ع میفرماید انما رجل غضب

علی ذی رحمه فلیقم الیه و لیدن منه و لیمسه فان الرحم اذا مست الرحم

سکنت لازم است در یکی از تواریخ که منصور میخواست حضرت صادق ع را هلاک کند در کمال

غضب که بحضور رسید حضرت رو نشسته کند حضرت رحمو دردوخی است هر چه معاتب کرد

منصور در امر خلافت تو بنشیم از خدم رسید هر در رحم رفته و غضب کنند با یکدیگر مصافحه

کنند غضب آن دو نشسته منصور باو مصافحه کنم هر یک آمد مصافحه کرد و فرو نشست

غضب الخلیفه از ری امیة معذورین ان قتلوا و لا ادری لبنی العباس من عذر

[illegible]

۳۰۹

بر ادراک الله ... [illegible] ... از عشق و فنا [illegible] ... از انبیاء [illegible] ... عالم [illegible]

حمد [illegible] خلقت الارض والسماء [illegible] ... محمد [illegible]

که [illegible] ... محبت [illegible] ... محبت مفرط [illegible] ... عشق [illegible]

صادر [illegible] ... عالم [illegible] ... محبت [illegible]

[illegible] ... از آن نور [illegible]

[illegible] ... افلاک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... الله [illegible]

[illegible] ... امام [illegible]

[illegible]

[illegible] ... عشق [illegible] ... عالم [illegible]

چون امام [illegible] ... عالم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۴

از تیه چهارشنبه چهاردهم شوال

بعد افطار

در بیت ترم — از تیه [illegible] الی [illegible] در ایام [illegible] [illegible]

[illegible] ... آورده [illegible]

[illegible] ... مستقیم شوند [illegible]

[illegible]

مثنوی

که غمخوارم توئی زاد ابا الوفد — در بیکسی یارم توئی زاد ابا الوفد

چاره درمانده‌گان زاد ابا الوفد — تسکین [illegible] زاد ابا الوفد

[illegible] دشمنان زاد ابا الوفد — [illegible] کودکان زاد ابا الوفد

محبت اندر [illegible] زاد ابا الوفد — دافع [illegible] مشکل [illegible] زاد ابا الوفد

[illegible] روز و شب زاد ابا الوفد — توئی جان همه زاد ابا الوفد

[illegible] آن وفا داری تو ابا الوفد — [illegible] شد [illegible] تو زاد ابا الوفد

[illegible] شد [illegible] زاد — از [illegible] محمد [illegible] زاد ابا الوفد

حضرت قاسم

[illegible] در یاری با عمادی — [illegible] شاه و [illegible] با عما ادری

در زیر [illegible] یا عما ادری — دیگر [illegible] مرا [illegible] عمو جان

در [illegible] داد [illegible] — [illegible] با عمو جان

[illegible] با عمو جان — دیگر [illegible] با عما جان

از [illegible] عمو روان — [illegible] در [illegible]

[illegible] عمو جان — دیگر [illegible] مرا عمو جان

کشته [illegible] عمو جان — [illegible] عمو جان

[illegible] عمو جان — دیگر [illegible] مرا

تعجیل کن در یاریم عمو جان
[illegible] شاه [illegible] عمو جان
در زیر خنجر [illegible] عمو جان

در زیر [illegible] عمو جان عمو جان
روح از [illegible] عمو جان عمو جان
کشته [illegible] عمو جان عمو جان

[illegible] گردن [illegible]

زیرا هم [illegible] آمدند [illegible] صاحب [illegible] زلف [illegible]
[illegible] جنگ کردن [illegible] [illegible]

[illegible] روضه [illegible] سال [illegible] [illegible] امروز [illegible]
[illegible] روز [illegible] دنیا [illegible] شد [illegible]
[illegible] شد [illegible] تمام شد [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] صاحب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

... الحمد ...

[illegible] والولد والمؤمنون مؤمنون [illegible] که عرض اعمال [illegible]

[illegible] جمعه [illegible]

[illegible] از خدا [illegible] اگر [illegible]

[illegible]

[illegible] صاحب [illegible] مقام قرب [illegible]

[illegible] پس [illegible] نگاه [illegible] خدا [illegible]

[illegible]

[illegible] از [illegible] روز [illegible] وجود مبارک امام [illegible]

[illegible] از خدا [illegible]

اللهم انی اسئلک [illegible] امام [illegible]

[illegible] آن زمان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ای زلیلی عجم بردم ای زینب ای زینب
ای یار کار بارم ای زلیلی ای زلیلی
نکردم بیا اندر برم ای زلیلی ای زلیلی
جمله زنان مضطر ای زلیلی

رفتند [illegible] ای خواهر ای خواهر
یا لیتنی [illegible] جوان ای خواهر ای خواهر
شد نوبت [illegible] زنان ای خواهر
وقت وداع جسم [illegible] ای خواهر

ای مونس تنهائی من ای زلیلی
ای در بلا همتای من ای زلیلی
ای گوهر یکتای من ای زلیلی
ای رهبر تنهائی ای زلیلی

ای دختر شیر خدا ای خواهر
کردی [illegible] دعا ای خواهر
در شهر و در با [illegible] ای خواهر
[illegible] ای خواهر

آخر ز تو گشتم جدا ای زلیلی
کن صبر از راه وفا ای زلیلی
باشد خدا از تو رضا ای زلیلی
دیگر خدا حافظ تو را ای زلیلی

[illegible]

[illegible]

مرا کجا که [illegible]

عصا [illegible]

[illegible]

مرا کجا که [illegible]

مرا کجا که [illegible]

[illegible] عباس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کتابخانه مجلس شورای ملی ایران

[illegible]

المحبة تأكيد الارادة

... تعالى ويحبونه كبي ايه محبت خدا بنده كات تعظيم مزد حسنه درجه اول ان يوفقه
للاخلاقه ويهديهم لدخل سنته الذي ارتضاه ازصفات فعليه خداست جاي مجلس حل ملوع
با العبد ... در قلب ... [illegible] ... حالت تعظيم وخضوع
وايثار رضاء او واستيناس ... [illegible] كفته اند محبة الله للعبد كشف الحجب
عن قلبه وتمكينه من ان يطأ بساط قربه وعلامة حبه للعبد توفيقه للتجافي عن
دار الغرور والترقي الى عالم النور والانس بالله والوحشة ممن سواه وصيرورة
هموما همّا واحدا فمن ادعى محبته وخالف سنة رسول الله فهو كذاب وكتاب
يكذبه حديث اذا احببت عبدا كنت سمعه الذي يسمع به ... [illegible] ...
قرن ما بين ... [illegible] ... ان الهوى تحت في القلب والمحبة تحمل فيها
القلب ... [illegible] ... وتسليم امر ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

[illegible]

سوره فرقان تبارک آیه چهل و قوم نوح لما کذبوا الرسل اغرقناهم وجعلناهم للناس آیة
واعتدنا للظالمین عذابا الیما ۳۷ و عادا و ثمود و اصحاب الرس و قرونا بین ذلک
کثیرا هرگاه کسی بخواهد عبرت بگیرد مثل اینکه زنده بوده است از اول دنیا او خواندن تواریخ و
تتبع القرون الماضیه و اوقات قرون ماضیه تماما آیات کتب در تاریخ اصحاب رس
در حلیه علیه ۳ و هم در حیاة القلوب معلوم است رس نهری بوده آنجا حنظله بن صفوان که از اولاد
اسمعیل ابراهیم بود خدا آگاه کرده بودند که تدریجا از [illegible] و تمام هلاک شد اول شبهه که در عالم
واقع شد از شیطان بود که غرض از خلقت من [illegible] شبهه که القاء نمود شبهه مظهریه بود
ملاحظه [illegible] است که امروز هم صدق کرده در نفوس آنها از بوده که هیچ ملتی [illegible] را اینها نیست اول [illegible] ادریس
پیغمبر که بالا رفت [illegible] آمد گفت [illegible] بالا رفته تمثال او را درست کنید [illegible]
خدا باید کنید [illegible] ادریس تمثال از میان رفت [illegible] شد که مذهب [illegible] بوده است تا امروز
که بهائیه هم ادعا نموده‌اند که مظهر خدا است چه گونه مظهر خدا است که همه امتیاز با توقعات بیداری
[illegible] دلیل بر صحة خدا بودن [illegible] را گویند خدا نگفته اند جواب را داده اند
گفته اند اولا از اول [illegible] قدم [illegible] مقصد [illegible] مظلوم گشته [illegible]
خود شاعر [illegible] خود [illegible] تا امروز [illegible] جواب گفته اند که اگر [illegible] دلیل حق بود
مذهب [illegible] بوده اما اول [illegible] آنکه روز [illegible] باید روند [illegible]
زیارت کنند که آن تمثال از هر قسم ساخته اند از طلا و نقره و جواهرات بسیار [illegible] گفته اند
[illegible] کشان که از طلا است [illegible] از جواهر [illegible] از چوب در عوض [illegible] کرده
در چشم او [illegible] گفته اند چنان [illegible] که در [illegible] هیچ بادشاهی نیست آن روز [illegible]
از مرد و زن چندین هزار نفر [illegible] آنجا [illegible] اول [illegible] گشته [illegible] اند برای
خدای خود را [illegible] روند [illegible] جمع شدند اصحاب رس که از [illegible]
که الان گویند آب [illegible] آب [illegible] از ده شهر [illegible] کرده بودند هر یک [illegible] از
ماههای عجم نام [illegible] بودند [illegible] که از [illegible] آن [illegible]
که از اولاد [illegible] بودند تمام [illegible] گشتند که در [illegible] شان [illegible]
اندر [illegible] در [illegible] حیوانات